NEAR
EAST
111

1038F7
19 MW 47

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورکشائی شهریاران گردون اقتدار
که بر حسب الملک والدین توامان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند هر یک باسس
مبانی عدل و احسان و بسط و بساط رافت و امتنان زینت پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا شکوه که از درگاه
احدیت مامور امر اِنَّ اللهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ اند این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله
کوشش نموده اند پایه رفعت شان بذروه بلند نیکنامی وَرَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی
فایض گردیده اند ارباب تحقیق و دیده وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بشاهد مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع
کشوده صاحبان این نشأه کامه در یافتگان این کیفیت شامه را که از مظاهر صفات و کمال احدیت بر حسب خطاب بلا
ارتیاب السلطان عادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند بیت عدل کن زانکه
در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٭ این جهان را بنور عدل آراست ٭ آسمان و زمین ز عدل بپاست ٭
الحمد لله والمنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شهنشاه قضا قدرت قدر
توامان خسرو کامکار کام بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرائی آرایش دیوان معدلت و کشورکشائی زینت افزای
سرای سروری آراینده دیهیم عدالت گستر فرمان روای جهان خرد و دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهار
بالش دولت و کامکاری زیبنده اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان غلام باخلاص حضرت شاه
مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میداند بیت ورّة التاج
تارک اقبال ٭ شاه بیت قصیده اجلال ٭ خلف دودمان خیر الناس ٭ خسرو عهد و شاه دین عباس

اعلی الله تعالی لوای دولته وخلافته بدین شیوه ستوده مقصور و باطن فیض موطن آن بدین شیوهٔ کریمه منطور و مجبولست لاجرم
در دیوان رفیع الارکان **تَرْزُقُ مَن تَشَاءُ وَمَا تَخْتَارُ** توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسحة المسالک ایران که خلاصه ربع مسکون
و بهترین عرصه جهان است از زمرهٔ شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی و اسم سامی آن خسرو خاقان قدر
بلند مکان زیب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین
پذیرفته و بعد از انکه آن نزهت آباد ارم نهاد که ممدوح جمهور صاحب خردان تمیز است از خشک سال حوادث زمان
پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم بی طراوت شده بود از اهتمام صبح اقبال و اهتمام
نسیم ذو الجلال و زلال کوثر مثال بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه یافته نضارت
و خرمی از سر گرفت و مقر سلطنت روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون را ببود و موکب مسعود رشک دار
الخلود گردانیده اعادی محذول العاقبه که خس و خاشاک گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از
نایرهٔ غضب و قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند آنحضرت بعنایت واهب مناب و تفویض والد
عالیشان بی مانع و منازعی بر مسند فرمان روائی ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع
طوایف قزلباش که سرگردان بادیه حیرت و بی سرانجامی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی را کرامی
هدیه از هدایات آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزوم اثار بشاشت و شادمانی
بتخییر ظهور آورده غلغله بشارت و مبارکباد از سایر طوایف ایشان بملکوتیان افتاده فراز منابر و وجوه دنانیر باسم بعض
همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ خلافت و شاهنشاهی آن برگزیدهٔ الهی در اقطار آفاق اشتهار
یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباهش آورده پیشکش و نثار ایثار مینمودند
و زبان حال کافهٔ انام بدین مقال گویا بود که **مثنوی** شها ملک و دولت بکام تو باد ❊ فلک پیر و بخت رام تو باد ❊
مبارک بود بر تو تخت شهان ❊ که بر توست زیبنده تخت کیان ❊ برارای اورنگ فرمان دهی ❊
که هستی سزاوار شاهنشهی ❊ بود از عنایات پروردگار ❊ قضا با تو رام و قدر با تو یار ❊ بعمر طبیعی رسد
سال تو ❊ بود کیمیای اثر ذره اقبال تو ❊ بمانی بفرخندگی و کمال ❊ بر اورنگ شاهی صد و بیست سال ❊ تاریخ سلطنت
مانوس آنحضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند **قطعه** گرد بر مسند شهنشاهی ❊ چون جلوس آن شه همیون گاه بود
چون ز لطف خدای جهان ❊ سایه انداخته بر عباد الله ❊ سال تاریخ دل طلب میکرد ❊ هاتفی بانگ زد که ظل الله ❊
در اسم شریفش عباس بهادر خان ❊ بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران ❊ تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان ❊

خلاصه احوال خیر مآل بر سبیل اجمال در سال تنگوز ئیل مطابق نهصد و نود و شش مرشد قلیخان خاطر از امرای عراق
جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تکفل او را در انتظام امور جهانداری
قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت اقتدارش می افزود و در اوایل حال در دولتخانه مبارکه بسر میبرد
صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانه همیون تردد و حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای
و صلاح او فیصل می یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان
که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف ولی خان افشار از کرمان و یوسف خان ولد قلی بیک
قورچی باشی افشار از ابرقوه و مهدی قلی خان ذوالقدر و میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان از شیراز و علی قلی
سلطان نواده شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از آستارا و محمد خان ترکمان از حدود
اردبیل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پابوس مشرف شدند و در خلال این حال که ایام سور و سرور معنوی روزگار
بود عروسی بمیان آمده نواب اشرف را تکلیف دامادی نمودند و از شاهزادگان و بنات مکرمه این دودمان صفوت
نشان صبیه سلطان مصطفی میرزا که در حجره تربیت جده محترمه اش نشو و نما یافته و تا غایت در حباله احدی در نیامده بود
و صبیه سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا که در حباله نواب غفران مآب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود
لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استخاره از آنحضرت علمای اعلام و فقهای
کرام در بهترین ساعتی آن دو زهره زهرا و آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت
آباد و اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس شاهانه آراسته شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی
خلایق گشوده وضیع و شریف و خواص و عام بمسرت و شادکامی گذرانیدند و در شب تسلیم حریم حرم سرای تقدس
بوجود شریفه آن دو پرده نشین سرادق صفوت آرایش پذیرفته بعد از فراغ از سور و جشن هر یک از امرای عظام را
بمناصب و تیولات ارجمند اختصاص بخشیدند منصب قورچی باشی گری یوسف خان قرار گرفت و مهرداری بعلی قلی
سلطان ذوالقدر مفوض شد و ایالت شیراز بمهدی قلی خان تعلق گرفت کور قورخمس ولد ولو بوداق منصب خلیفة الخلفایی
یافت اما در باب وزارت دیوان اعلی که بمیرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند ملاحظه
خاطر میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش در قلعه تربت بقتل آمده و حق خدمت در این
دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاهولی متمشی می شد و ولایت دلگشای اصفهان

که بین الجمهور بصنف جهان اشتهار دارد و اکثر املاک خاصه شاه جنت مکان آنحضرت بود و در زمان نواب سکندر
شان بشاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از و با بوطالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق و مخصوص ساخت
واین اول بی ادبی و خطائی بود که در عراق از او بوجود آمده و الکای قم بسلمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو
بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد با مرا عظام تقسیم یافت
و از هر یک فراخور الکا و ایل و اویماق که داشتند در باب لشکر و توشن سند گرفت که در سفر خراسان
حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب همایون جهان گشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرها
عراق و خراسان بدفع عبدالله خان پرداخته محصوران دارالسلطنه هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند ذکر
باقی حالات و واقعات سنه تنکوزئیل ۹۹۲ اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی و بیان فتنه که در درگاه
معلی میانه امرا وقوع یافته جمعی از اعاظم امرا بقتل رسیدند چون حضرت اعلی شاهی از اوان طفولیت در
دارالسلطنه هرات در علی قلیخان لله شاملو نشو و نما یافته بود و بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد
قلیخان نزاع واقع شده بجائی رسید که آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آوردند
للگی مرشد قلیخان و در میانه استاجلو بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهة دولت رضا بآن داده بود در نوبت
که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نمود و مرشد قلیخان پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده امرای
عظام خصوصا پیر غیب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس آمده از ته کار خبر داشتند و اکراه خاطر اشرف را
بیش از پیش بمرشد قلیخان فهمانده بودند تاب تسلط و اقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درون شان
اشتعال یافت و یکجهت بر دفع او گماشته باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان
اعلی آمده مقصودش بحصول نه پیوسته بود با مهدی قلیخان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علی قلی سلطان
مهردار ذوالقدر و ابوالمعصوم خان ترکمان و کور قورخمس خفیه اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان
یکجهت گشتند و فرصت میجستند و چون میرزا محمد امین ولد میرزا میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان
آمده بحوالی فرح آباد رسیده بود و مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار داده اند که
در سر آب او را بمیان گرفته خاطر از مهام او جمع سازند صباح آن روز سه کس از مردمی که از مواضعه مذکور خبر داشتند
نزد مرشد قلیخان آمده از این حال اخبار نمودند مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب دولتخانه
همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه وقوف داده اخبار داد و امرا طاغی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع آمده چون

واقف گشتند که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف بهیات
اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشیک
آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین کردند و بی‌اعتدالی
باندرون دولتخانه درآمده با جمله و یراق بایوان چهل ستون برآمدند و اعتقاد ایشان این بود که این اراده موافق مزاج
اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع مرشد قلیخان بآسانی خواهند کرد و هرچند حضرت اعلی از اطوار مرشد
قلیخان و زیادتی دخل و اقتدارش راضی نبودند اما بفطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن
و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخودسری برآمده طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان برداشتن اولی
و اهم دانستند بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان فرستادند که مطلب شما
ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این غوغا و شورش کیست ایشان کوتاه خردی کرده اندک دلیری که می‌بایست
نکردند و جرات پیش رفتن نکردند و حصول مطلب خود را بوقت دیگر حواله نمودند و در جواب عرض کردند که اراده استقبال
میرزا محمد امین داریم و جواب از جانب اعلی آمد که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند آمد
ایشان از کمال سفاهت و بیعقلی بازگشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته دانستند که
بعد ازین از شر مرشد قلیخان ایمن نمیتوانند بود و پرده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و تهیه که
در اول آسان بود در آخر دشوار کردند و چون خبر جمعیت ایشان در باغ بسمع اشرف و مرشد قلیخان رسید
قورچمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند ایشان علانیه گفتند که بتسلط و اقتدار مرشد قلیخان
راضی نیستیم و سلوک او مرضی قزلباش نیست حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این درگاهید اگر حرف و دلخواهی
بخاطر شما رسد یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید قاعده آن است که بما عرض نمایید
که بهرچه فرمان صادر گردد بعمل آورید و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای دیگر امری داشته
باشند دفع ایشان بر ذمت همت لازم دانسته بجهة آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد
شاهی سیون کرده جار فرمودند که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدر دولتخانه همایون جمع آید
طوایف قزلباش گروه گروه بدر دولتخانه و میدان اسپ جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه
و پراکندگی روی آورد و ایشان از حصول مقصود مایوس گشته قورچمس خان را بجمع خود طلب نموده مصحوب
او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی نشده از نواب اشرف کمال رضا داریم غایتش

از مرشد قلی خان آزرده خاطر شده‌ایم و هیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم ملتمس آن است که نواب اشرف میانه ما و او
صلح اندازد و چون قورخمس خان پیغام امرا گذارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند
روز دیگر مرشد قلیخان استرضاء خاطر جسته از همه جهة مطمئن کرده اند قورخمس خان وسیله صلح شده ایشان را تکلیف
خانهٔ خود کرده آخر روز از پی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند و میزبان
کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت و جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب تا صباح پاس داشته
طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خسرو ثوابت و سیاره بر سر اورنگ چهار پایه فلک مینا رنگ بر آمده
جنود کواکب را بشعشعهٔ تیغ اشتهار متفرق گردانید قورخمس خان به دولتخانه آمده مهدی قلی خان ذوالقدر حاکم شیراز که
اعقل آن جماعت بود همراه او آمده از جانب خود و امرا در خدمت اشرف اعلی عذر بی ادبیها خواسته شروع در کلمه گذاری
کرده عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بی عرض اشرف مهمات مملکت را فیصل داده و مهرهای مبارک اشرف را
که توقیع حمایت دولت و جهانداریست و مقالید خزاین سلطنت و فرمان برداری در گردن خود آویخته الحال اراده
خاطر او است بفعل می آید قاعده آنست که من بعد مهرهای اشرف را تر خود نگاه ندارد و به بندگان اشرف بسپارد که
بطریق شاه جنت مکان در حرم محافظت نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امراء عظام که هر یک منصبی از
مناصب دیوان دارند و ریش سفیدان اویماق خود اند مهمات الکا و شئون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه
فیصل یابد قورچی باشی را در میان قورچیان عظام و هر یک از امرا که ارکان دولتند در میان ایل و اویماق خود عزت
و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شان بجهة اقتدار امرا و مداخلت امرا و تفویض کردن
ایشان با یکدیگر چندین فتنه در میانه قزلباش روی نمود و در این زمان آن قاعده را فراموش می باید کرد و اختیار مهمات
با پادشاه است و ما مرشد قلیخان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صائب او تفویض کرده ایم هر کس رضای
خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود می باید دانست مهدی قلی خان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند
کرده اینده با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نائرهٔ غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک مفسد
ترا بایالت شیراز و رتبهٔ خانی سرافراز فرموده ایم زیاده از این چه توقعست که در میانه قزلباش فساد میکنی و وجوه
امثال شما مردم که بخود سری بر آمده اند خوار گذار دولت است **بیت** رخنه گر ملک سر افکنده به
لشکر بد عهد پراکنده به ، شاهی سیونان طایفه چند حسب الامر اعلی او را گرفته بیرون کشیدند و تاج از سرش
برداشتند و در همانجا بقتل او مبادرت نمودند یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر را که در زمان شاه جنت مکان

حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت اشرف بود در موکب شاهی از خراسان آمده بود نوید ایالت
شیراز یافته همان لحظه برتبه عالی سرافراز شد بعد از قتل والمش خان ولد شاهرخ خان تالی اوغلی ذوالقدر را
که مهردار نواب سکندر شان بود و بشارت ابوطالب میرزا ایشان معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار بود بدستور
منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علی قلی سلطان مهردار را باو حواله کردند و هم چنین شاه قلی سلطان
خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفایی سرافراز فرموده مهم کور قورخمس را که خلفا شده بود بکفایت او مفوض
گردانیدند و بدرخان افشار برادر اسکندر خان را قورچی باشی فرموده بگرفتن یوسف خان مامور ساختند
و ادهم خان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان متعین گشت و امرای استاجلو دفع پیر غیب خان و برادران او را متکفل
شدند و تمام بروها باعموم شاهی سیوهان سوار شده و بخانه قورخمس خان آوردند امرای طاغی که بتصور اینمعنی نکرده بودند
از این حال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثری براسپ
سوار شده روی بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید ابوالمعصوم خان و امام قلی میرزا
از رفقا تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت و از آنجا به بغداد رفت و باقی دیگر را که هنوز از شهر
قزوین قدم بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر باایشان رسید ملازمان سر خود را گرفته و امرا بعضی که بجنگ ایستادند
در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه جنگ ندیده دستگیر شدند سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلی خان
بجهت آشنایی قلی بیک پدرش و آنکه حالا در روم است راضی بقتل او نشد و امیر اصلان خان که نواب اشرف
با او شفقت تمام بود و احدی از آن جماعت را زنده نگذاشتند و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس کرده
بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس ولی خان حاکم کرمان که عم زاده اش بود نجات یافته
امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک فتنه بود و با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شد
چون تاجیک بودند مهم ایشان بترجمان قرار گرفت و بهر یک مبلغی تحمل نموده بمحصلان سپردند که بشیراز برده
از ایشان بازیافت نمایند میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد نواده میرزا عطاء الله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر
آذربایجان بود و شیروان و میرزا احمد وزیر مرشد قلیخان شد و در قلعه تربت کشته شده و مرشد قلی خان در ازای
این حق خدمت و جانسپاری او را بجای پدر وزیر کرده بود و در نولا همین شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز
شد اعتماد الدوله لقب یافت و طبعی او امیر ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا که صدر شده بود برتبه عالی صدارت
سربلند شد و مهرداری شرف تقاد بسید بیک کمونه شفقت شد بدستور شاه جنت مکان بعد از این قضایا

مرشد

مرشد قلیخان بیمن شفقت و التفات اشرف سر مفاخرت بایوان کیوان رسانیده بر مسند وکالت اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و درین سال امام قلی خان قاجار بیکلربیکی قراباغ در گنجه باجل طبیعی فوت شد و ایالت آن الکا بمحمد خان ولد خلیل خان ابن شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیکلربیکی قراباغ بود تفویض گشت و امام قلی خان شاهزادگان قاجار بود که اسمعیل میرزا را تربیت نموده بود و بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان دو فرزند ارجمندش سلطان حمزه میرزا از و مراداتیکه بالظهور یافته بود دوازده امیر الامرای قراباغ بود و در آن سرحد کمال اقتدار و اختیار داشت **ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائه که سال دویم جلوس همایون اعلی شاهی است و شرح استیلاء اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علی قلیخان ادحی و استیصال طایفه شاملو و بیان فتن و فتور خراسان** چون زمستان بپایان رسید و نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد مرشد قلیخان تهیه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود و نواب سکندرشان ابوطالب میرزا را از بیم فتنه قزلباش در اول در قلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در آنجا میبود قرار داده که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه اقامه داشته باشند در ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعه ورامین ری که وسط عراق است و منازل مرغوب دارد جهة مسکن ایشان قرار یافته احمد بیک کرامی که از معتبران طایفه استاجلو و محل اعتماد بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان متعین گشت و مرشد قلی خان اگرچه همه روزه یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون از علی قلی خان شاملو حاکم هرات حیف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت با و میدانست بملاحظه آنکه مبادا دیگرباره وکیل و رکن السلطنه گشته از و انتقام کشد در رفتن خراسان تعلل مینمود تا آنکه مساهله و اهتمام اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعه هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه و مقاومت قلعه داری نماند اشتند طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد و شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و اوزبک بمحاصره قلعه قیام نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و علی قلی خان و طایفه شاملو مردانه وار پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداخته و همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم بود و دبدبه دم سعیر تیر و تفنگ پیام اجل بگذارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلیخان بنا بر نقاری که فیمابین او و مرشد قلیخان واقع بود اما بمحض عزت و خلوص طویت و غلامی چندین

سالها این دودمان عظمی تا ممکن و مقدور بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه قدم بر خاک زیر قلعه توانند نهاد و چند مرتبه
بیرونیان هجوم نموده بخندق دو سه نوبت در آمدند و محصوران مردانه بمدافعه کوشیده بسیاری از بهادران نامی را در بیرون
و اندرون بر خاک هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان
آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص سرایت کرده هر روز خلق کثیر از
ترک و تاجیک راه عدم میپیمودند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورده
این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج شهر را که در عهده او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شده دل بر کندگی
قلعه و اضطرار و عجز سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان را بعبدالله خان خاطرنشان کرد و علیقلی خان ابوطالب بیگ
ارد و بادی مستوفی خود را که با او نسبت قرابت داشت با بوداق سلطان شاملو و چند نفر از معتمدان بیرون فرستاد
که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت قزلباش راه دهند که دست از مملکت باز داشته با خانه
کوچ و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول حال منتهای مطلبش بود درین وقت بتحریک راضی نشد و مفسدان
نمکحرام خصوصا میرزای ارباب و میر ابوالحسن غوریانی قبول ننموده در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول
نبوده هیچیک از کشورکشایان والا شکوه مرتکب آن امر نگشته اند مذموم شمرده اند عبدالله خان بان امر شنیع اقدام
نموده فرستاده ها را در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و فی الحقیقه اسباب ناموس خود را بسوخت و مقتولان
اجر آخرت یافتند چون علیقلیخان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریقی
بود قریب بده ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر از بروج نگهبانان خالی مانده
بود و در ماه یازدهم شبی که علی قلی خان از برج خود بمنزل رفته بود اکثر قزلباش بیشتر از استیلای جوع بجایها خود رفته
بودند شخصی از برجی فریاد زد که این برج از نگهبانان خالی است جمعی از بهادران اوزبک که مستعد یورش بودند
خود را بپای برج رسانیده با ریسمان بپای برج رفتند و چند کس را بالا کشیدند و هم چنین دو سه برج دیگر
غنیمت نمودند علی قلی خان و لشکر قزلباش ازین معنی غافل بودند ناگاه آواز کرنایی از برج و باره بر آمد اوزبکیه بشهر ریختند
از غایت سراسیمگی آتش غضب اوزبکیه شعله ناک شد علی قلی خان جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین
پناه جسته بودند حیران کار خود شدند عبدالله خان از احوال حصار خبری نداشت بوساطت محمد باقر اتالیق و میر قلی بابا
کوکلتاش و امرا معتبر اوزبکیه بعلیقلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسپارد و تملکات خود را پیشکش
سازد ما او را مرخص سازیم که با طایفه قزلباش بهر جا که خواهد برود مشروط آنکه ما را کرنش نماید علی قلی خان

در تابع

و اتباع اگرچه استمدادی بجنگ عبدالله خان نداشتند اما از فقدان آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضاء کردگار
داور روز رستیم بیرون آمده باتفاق امرای عبدالله خان متوجه کریاس او گشتند که مدرسه سلطان حسین میرزا بود و اوزبکیه
ارک را بتصرف در آوردند عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان در باغ شهر بود امرا او را بدیدن برادر و پسر و اقوام
ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمودند که از طبقه قزلباش انتقام باز
باز کشند در وقتی که علی قلی خان بحوالی خانه عبدالمؤمن خان رسید امرای اوزبکیه گفتند که با شمشیر و یراق بخدمت
پادشاه رفتن خوب نیست شمشیرها را از میان ایشان گشوده بودند در این اثنا ایلچیان دست بمندیل علی قلی خان رسانیدند
غازی سلطان شاملو مانع دست درازی او شد و جمعی دیگر از اوزبکیه شمشیرها کشیده قزلباش چون مشاهده
این حال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آوردند چندانکه رمقی داشتند کوشیدند
تا شربت شهادت چشیدند و اوزبکیه زنان و صبیان طایفه شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب ماوراءالنهر
فرستادند و خواتین معظمه شاملو را بجهة دست آوردن ذخایر و دفاین مدتی شکنجه کشیدند و چندگاه رعایا و عجزه
پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلی بابای کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل
صاحب طبیعت بود و رتبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود و شیوه ملکداری
و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیوف
خلایق آنجا ممنوع ساخته بالتمام جراحت پیکانکان بر داشت القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر هرات عنان بصوب
مشهد معلی معطوف گردانید و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود خواست که
بمتانت رای و حسن تدبیر شر آن گروه را در این سال از ساکنان آن بقعه شریفه دور گرداند با وکلاء عبدالله خان ابواب
الفت و آشنایی مفتوح ساخته تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت
مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند هرگاه متوجه محاصره مشهد مقدس
گردند استعداد قلعه داری در مردم این ولایت بیشتر است و جهة حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت
امام الجن والانس در قلعه زیاده از مردم هرات سعی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در تسخیر این
ولایت می باید کرد و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته و با امرا و سپاه
قزلباش از پای تخت همیون بیرون آمده متوجه خراسان است معلوم نیست که طایفه اوزبک تاب مقاومت
قزلباش داشته باشد اولی آن است که در این سال بسعادت کوچ کرده متوجه مقر سلطنة گردند که اگر سال

آینده پادشاه ما در خراسان باشد ایشان نیز بدانچه دانند که صلاح دولت ایشان است عمل نمایند والا هرکس از امرای اوزبکیه فرستند مملکت را سپرده باو خواهیم کرد عبدالله خان را این سخنان معقول افتاد چون آوازه توجه موکب همیون نیز شنیده بود متوجه سرخس شد در حوالی شهربند فرود آمد میر حسین خان حاکم آن ولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ بود و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک بود و در این حین حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه را مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و جماعت جغتای ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبک را پیرامون شهر نگذاشتند و عبدالله خان چهل روز در پای قلعه نشسته کاری نساخت و کشش بسیار از جانبین دست داد و عبدالله خان بمختصر پیشکشی قناعت کرده طبل رحیل کوفت و بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب در تصرف اوزبکیه در آمده میر قلی بابا حاکم و فرمان روا گشت

ذکر توجه موکب همیون شاهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلی خان و قضایائی که در آن سفر روی نمود

چون خبر خراسان بنوعی که مرقوم کلک بیان گشت بعراق رسیده یک یک از گزیدگان آن حادثه عظمی بجائی که کس بنیاد و پایه سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اشرف از قصه کشته شدن علی قلی خان و قتل و نهب و اسیر طایفه شاملو نهایت آزرده گشته موجب غبار خاطر اشرف میشد مرشد قلی خان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده بحکایات سپاهیانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همیون بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی باشی تیردکان شاه جنت مکان شده بود و تربیت فرموده برتبه امالیت و خانی رسانیده حکومت قزوین و حراست پای تخت همایون باو مرجوع می شد و در اول بهار موکب همیون در حرکت آمده جهت جمعیت لشکر ظفراثر به ییلاقات لار رفتند که تا هنگام ارتفاع محصولات طی مسافت نموده باشند و در ییلاقات لار ملوک رستمدار ملک بهمن والی لاریجان و ملوک نور و کجور که هردو ملک جهان یکدیگر نام داشتند و پدر ایشان چون در جبال رستمدار خودسر و خودرای برآمده دیگری را در نظر نمی آوردند از ملاقات امرای قزلباش نهایت تحاشی مینمودند همیشه یاغی بوده اطاعت قزلباش نمیکردند درینوقت یمن اقبال همیون آن وحشی صفتان بمردم رام گشته برهنمونی بخت بهدایت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و حلقه اطاعت بر دوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند والحق وقوع این حال در نظر دانایان روزگار دیده از مؤیدات اقبال

نمود و عساکر قزلباش روز بروز باردوی ظفر مآل می‌رسیدند و در ییلاق مذکور دهنده بی منت و بخشاینده بی ظنت نواب
کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت فرمود که بسلطان حسین میرزا موسوم گشت اما باندک زمان حیات مستعار را
بدرود کرده بمقام جاودانی شتافت و اردوی معلی از فیروزکوه بدامغان رفته در آنجا نزول اجلال فرمود
مرشد قلیخان خاطر از جانب آذربایجان جمع نداشت در اول حال بتمهید مصالحه که میانه نواب سکندرشأن
جهانبانی سلطان حمزه میرزا و فرهاد پادشاه شده ولی آقای چاشنی گیرباشی از روم بآن مهم آمده بود و رأی نمود
و تجویز فرستادن شاهزاده و ترک ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود می‌نمود بعد از آنکه تسخیر بلده هرات و استیلاء
عبدالله خان اوزبک به بلاد خراسان رسید و اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان می‌ساخت قطع
نظر از خراسان می‌بایست کرد ناچار راضی بآن مصالحه شده و قرار داد که چند روز در چمن بسطام توقف کرده
بترتیب اسباب فرستادن شاهزاده مشغول شده او را با ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا روانه روم سازد
و خاطر از طرف آذربایجان جمع ساخته از روی اطمینان قلب بجانب خراسان کوچ کرده در شاهرود نزول
اجلال واقع شد از اقتضای قضا قضیه قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده و تبیین این مقال آنکه سابقا رقم کلک
وقایع رقم گردیده که چون مرشد قلیخان از معرکه سوسنقد ترشیز علی قلیخان شاملو ظفر یافته حضرت اعلی را بمشهد مقدس
آورد و همین معنی موجب اندوه خاطر اشرف گشته بالطبع با او میل التیام نداشت و از بدسلوکی او نیز خاطر
شریفش آزرده بود غایتش باقتضاء وقت و رعایت استحکام بنیان دولت قدیم سرایر با او بمدارا بسر برده
تا بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمان روائی ایران تمکن یافتند با وجود سلوک ناهنجار روگردان
اعوان و انصار امور مملکت بنوعی بکف کفایت او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل نمی‌نمودند تا آنکه در دار السلطنه
قزوین بعد از خبر واقعه هرات و قتل علی قلیخان پای از اندازه بیرون نهاده اراده وصلت با دودمان جاه
نموده و مبالغه بسر حد افراط رسانیدند و بعضی از طایفه استاجلو که نیکخواهان او بودند خصوصا محمود بیک صوفیلر
استاجلو علانیه با او می‌گفتند که این پادشاه باطنا با تو صفائی ندارد و در اندیشه دفع تست و عنقریب تو را
ضایع کرده و اویماق استاجلو بخاک برابر شده خیالات فاسده در سویدای دل راه داده بود و حضرت اعلی اقتضا
یا بفراست خداداد یا باخبار بعضی از نیکخواهان حلال نمک دریافته از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود بفکر
کار او افتادند لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض
اطمینان قلوب ظاهربینان عالم صورت با او مدارا می‌کردند و روزی چند می‌گذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان بدسلوکی را

بسر حد افراط رسانیده در نیوقت که اوان نشو و نما و استیلاء قوت غضبی و حدت آتش مزاجی بود و بعنوان ایام
طفولیت زیاده ازین تغافل ورزیدن در حوصلهٔ سر نفسش نگنجید و عرق حمیت پادشاهانه بحرکت درآمده نایرهٔ
غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال پذیرفت و چون اهل عراق با او صفائی نداشتند از اهل عراق امت بیک قرا
سارلو کوشک اغلی بجهة آشنائی علی قلی خان کمال آرزوکی با او داشت باغوا و تحریک میرزا محمد که در زمان ابو طالب میرزا
وزیر و اعتماد الدوله شده نوید وزارت یافته بود و الله ویردی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد امیر حسن بیک
سارقچی از خراسان در سنهٔ تنکوزئیل آمده قراحسن چاوشلو و قورچی تیر و کمان که دولت دیهجت حضرت
اعلی بود رفیق ایشان گشت تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود مرشد قلیخان بطریق
معهود بکشیک آمده در خیمهٔ دولتخانه که در پیش اتاق خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود
نصف شب که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نام بردها با شمشیرها کشیده بر سر او آمدند اول امت
بیک شمشیری زد بعد از آن قراحسن و دیگران کارش باتمام رسانیدند و وقوع این قضیه کمال ناخلاصی تواند بود
بالاخر کار او باینجا رسید بعد از کشته شدن او همان شب میرزا محمد را طلب نموده حسب الوعده بمنصب وزارت
سرافراز گشت اتباع مرشد قلیخان و جمعی که بملاحظهٔ خاطر او از خدمت حضرت اعلی تقاعد ورزیده سلوک مستحسن ننموده
مؤاخذه و گرفتار گشتند و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود و از آن مهم معزول گشته برادر
مرشد قلیخان باو عنایت شد و ملازمان او بملازمت مشار الیه مأمور گشتند و الله ویردی بیک زرگرباشی
برتبهٔ امارت سرافراز شده الکاء جرباذقان و محلات باو شفقت شد محمد بیک سارقچی را داروغهٔ اصفهان
فرموده قراحسن نیز برتبهٔ خانی سرافراز شد بعد از قتل مرشد قلی خان در همان روز کوچ کرده در چمن بسطام نزول
اجلال واقع شد محمد خان ترکمان که در آن چند روز باردوی همیون آمده بود بعد از قضیهٔ مرشد قلیخان
میخواست که بطریق زمان نواب سکندر شان صاحب اختیار مهمات دیوان بوده هر مهمی که باشد بصلاح او
فیصل یابد و او بجهة دولت چند روزه وارتکاب عمل شنیعه چندین فتنه و فسادی که در آن زمان از آن
سکندر شان بظهور آمده با سلطان حمزه میرزا عصیان و طغیان ورزیده و طهماسب میرزا را دست آویز خود کرده
با آن سه شاهزادهٔ مرحوم که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولیعهد پدر نامدار بود صف آرائی کرده محاربه نموده در آن وقت
دفع او لازم دانسته فرخ خان پرناک طوغا و جبه‌دار امیر الامراء اعلی زمین خدمت بوسیده از خرگاه همیون
بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود که فی تاج از سرش برداشت و از همانجا بقتل او پرداخت

[illegible]

درساو

وسر او به نیزه کرده در اردو بگردانید طایفه استاجلو که بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از قضیهٔ قتل محمدخان
خوش وقت گشتند بشفقت شاهانه سرافراز گشتند وسایر مردم از این دو واقعه که روی داد از سیاست شاهانه اندیشه
مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند بدرخان افشار بایالت استراباد منصوب گشت احمد سلطان ذوالقدر حاکم
خوار وسمنان گردید ومنصب قورچی باشیگری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولی خان افشار که حاکم کرمان
بود شفقت شد وحکم ایالت کرمان باسم بکتاش خان ولد او که در یزد بود عز اصدار یافت ومقرر شد که بکرمان
رفته باطوایف افشار که در این چند سال از خدمت وسباق تقاعد ورزیده بودند بخراسان آمده قشون آراسته بنظر
اشرف رسانند وتا قریب چهل روز جهة جمعیت عساکر در الکای بسطام توقف فرموده از راه اسفراین بمشهد مقدس
تشریف بردند بشرف زیارت روضهٔ رضویه مشرف گشته وچند گاه در مشهد مقدس بجهة قضایا خراسان وتحقیق
اوضاع اوزبکیه در هرات بودند توقف نمودند ومیرزا محمد وزیر در کمال عظمت واستقلال بامر وزارت دیوان اعلی
قیام داشت وبداق خان چکنی را بمنصب والا اللهگی شاهزاده سلطان حسن میرزا مقرر وسربلند گردانیده
وحکومت مشهد مقدس باو نامزد شد والکای خبوشان ومیلی که سابقا باو متعلق بود باولاد او حسن علی سلطان
وحسین علی سلطان وسایر برادران تقسیم یافت ودر خلال این حال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای فولاد خلیفه
عمش حاکم قاین بود بجهة آنکه در روز معرکه سوسقد ترشیز صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران کرده بمرشد
قلیخان پیوست ودر همینی موجب انهزام علیقلی خان گردید وسلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلیخان وبا او متحد بود موافقت
گردیده بداق خان چکنی که بمرشد قلیخان وصلت کرده بود وبا او متحد بود باغوای ایشان که همگی صاحب داعیه
ولی اعتدال وسلطنت نهاده بودند از جادهٔ اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته بقلعه خبوشان گریختند
وچون آنکه از جانب اشرف بوی بی التفاتی بمشام ایشان رسید مرتکب این عمل شنیع گشته سلمان خان ولد شاه علی
میرزا نوادهٔ عبد الله خان استاجلو که حاکم تون بود واهمه نموده در قلعهٔ تون را بسته از آسیب ترکمانان
ومردم امیرخان سیماشاه بوداق سلطان که در اکند ودبودند چند گاه متحصن بود وبا ترکمانان نزاع وجدال
داشت تا آنکه فرصت یافته ترک آن ولایت نموده بیرون آمد اقابان ذوالقدر شیراز نیز که بجو وسری برآمده بعنت
حاکم معتاد شده بودند بایعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهة بدست
آوردن ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد تا اقابان که سرکرده ایشان حمزه بیک بود به یزد رسیدند
بکتاش خان ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیک قورچی شاملو که داروغه یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد

وچون یعقوب خان به یزد رسید بکتاش خان او را استقبال نموده بشهر آورد و اما یعقوب خان از اطوار بکتاش خان
تفرس کرده بود که با فساد میرمیران اراده کرده بود که او را کرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز نصب نماید
و طایفه ذو القدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت برافرازد و شیوه احتیاط مرعی داشته در همان شب اثقال
و احمال را کذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد و بکتاش خان جمعی را بتعاقب او فرستاد باو نرسیده
بازکشتند بالجمله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری نفرموده حکومت مشهد مقدس بامت خان استاجلو
تفویض فرموده شئون و لشکر مرشد قلی خان و ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد داشتند بملازمت او
مامور ساختند و رایات جهان کشای بجانب هرات در حرکت آمده تا بند فرمان جام تشریف بردند
در خلال این حال اخبار موحش از جانب عراق رسیده آن عزیمت را عایق کشته بازکشتن بجانب عراق
لازم شد اولا خبر رسید که فرهاد پاشای سردار روم که در ارزن الروم توقف داشت با لشکر بی‌عدد روم
بقراباغ آمده آن ولایت را از تصرف امرای قاجار بیرون آورده در بلده کنجه قلعه ساخت و حارس و لشکری کذاشته
عود نمود و دیگر آنکه جغال اغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم
آنجا و امرای آنحدود محاربه نموده قورخمس خان کرفتار شده و آن ولایت عرصه نهب و غارت کشت و از اهل آن
پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته حارسان تعیین نمود و آذوقه و یراق
و سامان کذاشته مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام در ولایت
همدان و آنحدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی‌اختیار بجانب عراق بازکشتن کرفتند
بحوالی آب ارس رحل اقامت انداختند القصه از بند فرمان کوچ کرده در اول حال اراده فرمودند که از راه
یزد بعراق روند چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن
در یزد و حمایت اقایان شیراز مختل کشته بودند در اثنا عبور انتظام دهند و چون آوازه مخالفت بوداق
خان شیوع یافته باعث دلیری دیکران نیز بامی شد که باعمال ناصواب جسارت مینمودند از انجا کور حسن
استاجلو را که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداق خان بجنوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه
مستظهر کردانیده بپایه سریر اعلی آورده چندگاه در آن مکان توقف نموده انتظار خبر بوداق خان شدند
مشار الیه بمعاذیر موهومه تمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب کشته او را بفرهاد
خان کیر انداختند بسبب انحراف مزاج اشرف اکرچه معلوم نشد اما قبل از موکب همایون بعضی امور از وی

صدور یافته بود که سمت ظهور داشت بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابوطالب میرزا شده
از جانب امرای عراق سخنان نامه ولتخواهانه بخراسان نوشته بود و در این ایام که مشمول عنایت پادشاهی شده بهوای
که بطریق ایام سابق سلوک کرده مهمات ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل نماید با میرمیران تمهید
مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون به یزد رسد با بکتاش خان هم داماد کرده و او را حامی خود
گردانیده با منظور طایفه افشار استقلال تمام داشته باشد بوداق خان نیز پیغام کرده بود که باخواه و
میرزا محمد این جسارت از من در وجود آمد حاصل بتحریک کارفرمان قضا و قدر گرفتار شد چون پیمانه حیاتش پر شده بود
همگنان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده بدست پیرعلی آقا زربطان ملازم فرهاد خان بقتل رسید و در این منزل ملک بهمن
لاریجان که در اردو بود بجهتی فرار نمود بلاریجان رفت بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده
مکرر مجلس کنگاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب است ولی خان قورچی باشی
که پدر بکتاش خان عرض کرد که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید محتمل که موجب ازدیاد توهم
بکتاش خان و میرمیران گشته جرأت آمدن بپایه سریر اعلی ننماید حسب الالتماس او فسخ اراده یزد نموده از راه
ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود دو سه روز در دامغان
توقف فرموده جشن نوروز آن روز فیروز را قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون در ری که مرشد
قلیخان محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزاده ها را در قلعه و رای قرار داده فرستادن نواب سکندرشان
مکروه طبع شاه جمجاه بود در نوبت اراده فرموده بودند که آنحضرت از آنجا بیرون آورده مصحوب خویش گردانند
در موضع ایوانکیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بطلب نواب سکندرشان فرستادند چون باردو نزدیک
رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب اعلی نمودار شد حضرت اعلی از اسب
پیاده شده در کمال ادب ران و رکاب مقدس پدر بزرگوار بوسه دادند نواب سکندرشان فرزند ارجمند را
در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمه دولتخانه نثار روی پای
انداز لایق انداخته و زر با نثار کردند و امرا و وزرا بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس تشریف بردند
شاهزادگان و پرورندگان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ کرده در مراجعت یکدیگر
بدار السلطنه قزوین رسیده نزول اجلال فرمودند **ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت**
و آمدن جغال اغلی از بغداد بقم و علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه در آن اوان روی داد مثل این قرار رفته بود

که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا ممهد شده بود
بعمل آید و ولی آقا چاشنی گیرباشی را که از روم بدین مهم آمده بود بجهت سفر خراسان و هرگونه حوادث آن امر
صورت نیافته در حیز ماند رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد
پاشا با عساکر بحد و مر در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقعست
گشتند و از سلاطین گرجستان سیمون خان که همیشه دولتخواه اینطرف بود و مکرر با رومیان محاربات
نموده بود درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند ابداً
از جمیعت فریفته و مشارالیه نیز چون امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ از امداد و کومک اینطرف مایوس مانده بود
علت بطبیعت پهلو از مخالفت رومیان خالی کرده برکنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع ساخته
بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد محمد خان که در همان ایام بمرتبه ایالت
رسیده هنوز استقلالی نیافته بود مضطرب گردید و از امرا قراباغ نظر سلطان قرا قلر حرام نمکی کرده بابیگی
خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پادشاهی یافت طایفه قاچار و ایل و اویماقات قراباغ بنوعی
بهم برآمدند که مطلق سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر نیز مقدور ایشان نبود دست
از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده بحوالی آب ارس رحل اقامت انداختند و اموال
ایشان تمامی بغارت رفت و فرهاد پاشا در بلده گنجه رحل اقامت انداخته در کمال حصانت و متانت
ساخته و پرداخته بمردان کار و آلت کارزار با آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود جعفر پاشا
که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف اینجانب بیرون
آمده تا سرآب آمد و چون قدرت پیش آمدن نداشت بازگشت اما شاهوردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم
قراچه داغ بود با او در مقام اطاعة آمد و پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بی سعادتی فرق دولت خود را
از تاج و باج عاری ساخته محوزه رومیان بسر نهاد بعد از این قضایا امراء قزلباش دست از ولایت حوالی
تبریز خالی و کوتاه کرده و ارد و باد و مرند و درمار و زنوز و دیگر آن حوالی بتصرف جعفر پاشا در آمد سنان
پاشا مشهور بجغال اغلی بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده بود و لشکر عراق عرب را
جمع آورده اکراد آن سرحد را بخود ملحق گردانیده عزیمت

no catchword

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داوند چون مشار الیه میشنود که از جانب خواندکار حکم نشده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و از خود سر آمده
و در نهاوند قلعه ساخته بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده با استنبول
آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف رومیه نباشد امالت و ولایت همدان را بعلی
قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند و امرا جهات را بمعاونت او
مامور فرمودند و ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشته و قلعه را محاصره کرده چند گاه از تسخیر آن اهتمام
مینمودند چون درآن اثنا آوازه آمدن عبدالمومن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بطرف
خراسان لازم گردید که امرای مذکور کاری نساختند و جغال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد
آورده حارسان تازه زور گماشته رفت بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در
وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان ماند و استرداد آن را نیز بدستور سایر محال
بوقت دیگر حواله نمود و شیوه صبر پیش گرفته و بهانه را لایق عقل خود ندیده تا بصبر و تدبیر کار خود را پیش برد

ذکر لشکر کشیدن عبدالمومن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس و ظفر یافتن بران بنده بتقدیر پروردگار جهان

سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس آمده بود بمجرد پیشکش قناعت کرده از مشهد
برخواست و ابراهیم خان استاجلو درآن سال حاکم مشهد بود و اهالی الملک بنابر صلاح وقت مدارائی نمود
اما چون هوس تسخیر خراسان در سر داشت عبدالمومن خان پسرش متوجه آن صوب گردید و دین محمد سلطان ولد جانی
بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بتلیم سلطان اشتهار داشت و میرقلی بابا کوکلتاش حاکم
هرات بالشکر بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره قبچاق بمعاونت او مامور
گشته پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد عبدالمومن خان بخراسان آمد بسرعت و استعجال با اندک مردمی
آمده بود و اول بر سر نیشابور آمد محمود خان صوفی اغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه حقیقت حال
و کمیت لشکر اوزبک آگاهی یابند بعزم رزم با قشون آراسته از شهر برون آمدند و با طلیعه لشکر درهم
آویخته اندک محاربه فیمابین وقوع یافت و قزلباش آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از
بهادران نامدار اوزبکیه را گرفتار کردند و مشخص شد که سرگرده آن جماعت عبدالمومن خان است غازیان استاجلو
دست از محاربه کشیده و خود را بقلعه رسانیده دروب را محکم کرده عبدالمومن خان در ظاهر شهر نزول نموده
جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که

که اقوام معتبر در لشکر داشتند تحفه و پیشکشی بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هر گاه مشهد را بحیطه
تسخیر درآورند ما این ولایت را بی نزاع می سپاریم مجملاً عبدالمؤمن خان رضا بصلح داده کوچ کرد و محمود خان تمامی گرفتاران را
بیرون فرستاد و از آنجا عنان عزیمت بصوب مشهد معطوف داشته چون بظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند
در حوض توتی که نیم فرسخی شهر است نزول نموده ائمه میرقلی بابا و تیمور سلطان و سایر امرا اوزبکیه که در خراسان بودند
بر سر او جمع آمدند بحوالی شهر آمده شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان هر کس از سپاهیان از حوالی
که دست رسید بشهر آورده برج و بارو و فصیل و دروازه شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام نموده کس بپایه
سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و نقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد را عرض کردند نواب اعلی همت بر دفع
اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته بجانب مقصد توجه فرمودند و چند روز در بلده طهران جهة اجتماع
عساکر توقف واقع شد از اقتضای قضا عفونت هوا بیماری در معسکر همیون شیوع یافته عرض مرض بذات
مقدس حضرت اعلی شاهی سرایت کرد و بیماری صعب عارض ذات همیون گردید و جمعی از امرا و عساکر از پیشتر
فرستادند تا چمن بسطام رفته در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف
شود و اطبا بمعالجه آن پرداختند و از عساکر منصور بسیاری بمضایق خاک و مضاجع هلاک شتافتند اوزبکیه
از این خبر مبتهج گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر شهر و قلعه سعی می نمودند امت خان و محصوران از این اخبار
ملالت افزا پریشان گشته تا مدت چهار ماه در غایت یاس و حرمان روزگار گذرانیده دفعه دفعه کار
باضطرار انجامید و مهم محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده اراده نمودند که بوسیله میرقلی بابا عبدالمؤمن
خان دم از مصالحه زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداویردی خان جلایر را بیرون فرستاده
استدعای مصالحه کردند عجز ایشان بمعاندان ظاهر گردیده عبدالمؤمن خان راضی بآن نشد خداویردی خان را
با فتح وجهی در برابر قلعه سیاست نموده و از هر طرف یورش کرده قزلباش تاب مقاومت نیاورده قوت
مدافعه نیافتند اوزبکیه بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امت خان با غازیان استاجلو و سایر مردم بصحن
آستانه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساختند بمحاربه مشغول شدند جمع سادات و حفاظ و خدام
و مدرسان سرکار فیض آثار که در مشهد بودند آستانه را ملجأ امید ساخته در آنجا جمع شده بدعا اشتغال داشتند
اما این همه سعی سپاهیان و دعای مظلومان دافع قضا نگشت عبدالمؤمن خان و دین محمد خان مشهور به تیم سلطان
با جمعی از بهادران اوزبکیه بصحن آستانه درآمدند غازیان قزلباش را سر بلا ساخته دل از جان شیرین برگرفته

مردانه میکوشیدند و یک یک از جام بلا شربت شهادت می نوشیدند و عبد المومن خان شیوه ابن زیاد
معلون پیش گرفته بمضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز نموده و در صفه میر علیشیر ایستاده جنود شقاوت
ورود اوزبکیه را بر سر باندند و مصاحف را از دست حفاظ گرفته از همان شربت میچشانیدند مجملا آن روز
غم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدس نمونه دشت کربلا بود و مولانا ثانی بنظم آورده بیت هنوز اگر بفشارند
خاک مشهد را ۞ سفینه در شط خون تا بکربلا بدود ۞ و عورات و سرپوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان
سرادق عفت بودند باستانه و مسجد جامع ملتجی شده از ازواج و پسران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده در
دام بلا افتاده بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا شدند بعد از قتل و شکنجه و اخذ مال همگی شربت شهادت
چشیدند و قنادیل مرصع و طلا و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود با مفروشات و ظروفات و از مصاحف
بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سته
و دیگر کتب علمی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست بی تمیزان اوزبک درآمد و آن در گرانمایه را چون خذف
ریزه بی بها بیکدیگر میفروختند و تا سه روز آتش بیداد آن طایفه اشتعال داشت بعد از ان ظلم عبد المومن
خان حاکم در مشهد تعین نموده در وقت رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک را که شاه جنت مکان ترتیب داده
بودند تصرف نمود و بعد از تسخیر مشهد مقدس روی بجانب سرخس آورد و ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه جغتای
که ملازمان قدیم این دودمان بودند در قلعه داری کوشیده هر چند سعی نمود کاری پیش نبرد و از پای قلعه کوچ کرده
راه قلعه پیش گرفت و اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و توشنج از قزلباش
خالی شده بتصرف اوزبکیه درآمد محمود خان نیز بسعی ملازمانش که کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده
به بسطام آمد و آن ولایت باسانی بدست اوزبک درآمد گنجعلی خان چندگاه در خواف قلعه سلامه را نگاه داشته
مردانگیها نمود آخر از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز داده با جمعه در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب اعلی
روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بود خبر واقعه هایله مشهد مقدس بار دور رسید همیون اعلی در قصبه طیبه
عبد العظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه بزیارت و دعا مشغول شد و چون خبر مراجعت عبد المومن
خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بحرکت درآمده بدار السلطنه قزوین رسیدند **ذکر وقایع متنوعه**
که در این حال بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد در این حال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال
گذشته از صولت سپاه روم از ولایت مذبور جلا نموده با ایل و اویماق بار سبار آمده بودند بخیال تسخیر

قلعه گنجه حاجی ابوه از غازیان قاجار و ایل داو و یماقات و تراکمات قراباغ و ارسبار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیدند
بمحاربه پرداختند و مورچالها بهر طایفه قسمت نمود سپه‌ها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودن گرفتند مقصد
ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود
و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند تا رسیدن شاهزاده و ایلچی قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را
از دست رومیان گرفته ویران سازند و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد
اما از آنطرف حارسان قلعه مذکور برید سریع السیری بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقیقت
حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده از حقایق حال عرض کرد که هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق
نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور رسد و بمحالی که الیوم در تصرف آل عثمان است
تعرض رود حضرت اعلی چون صلح مذکور را در آنوقت موجب استحکام بنیان دولت میدانستند بملاحظه آنکه
مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب تزلزل
امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمدخان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره گنجه نموده دست از
ولایت قراباغ بردارند چون آنولایت دلگشا از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و اتساع صحاری و مراتع
نشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهرهٔ آفاق است و طایفهٔ قاجار و ایل داو و یماقات ساکن قراباغ
چندین سال بود که در آنولایت نزهت بخش مسکن گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند
دل از آن سرزمین بآسانی بر نمیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم خود نمیکردند بمنع مذکور ممنوع نگشتند و دست
از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد پاشا که بانی و باعث امر مصالحه شده هنوز در سرحد ارزن الروم
بود رسیده از جانب او نیز ایلچی آمد و در آن باب گفتگو و مبالغه کردند بندگان اعلی معتمدی از ایل قاجار شاهوردی
بیک نام چولاق مشهور نزد محمدخان زیاد اغلی و ریش سفیدان طبقه فرستاده پیغام کردند که پدران شما روی ارادت
و اخلاص بدین دودمان آورده الیوم مصلحت دولت ما در آن است که درینوقت بر سر آن ملک منافقت ننماییم
ایشان اگرچه دولتخواه این دولت‌اند قراباغ در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت میفرماییم قراباغ
بجائی نمیرود و مشارالیه احتیاط ورزیده بملاحظه آنکه مبادا از معنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خود را از خوف
بقلعه انداخته رومیان را از واقعه خبردار کرده و از قلعه منشور را نزد محمدخان و امرا فرستادند محمدخان
چون صوفی و دولتخواه بود برضای خاطر اشرف از پای قلعه برخاست و بجانب ارسبار آمده از ایل

اویماقات

ادبیات رضاجوئی را بر ملک و مال ترجیح داده ترک ولایت کرده بممالک محروسه آمد و محمد خان را از آشوب فتنه
اهل ده نوک بدینطرف نتوانست آمد بتکلیف الک سندل خان از آب کر گذشته نزد او رفت مشارالیه بی‌مروتی
کرده او را گرفته بر و میان سپرده باسلامبول بردند و در آنجا چند گاه محبوس بود بعد از قرار صلح گرفتاران جانبین را اطلاق
نمودند مشارالیه را نیز سلطان مرادخان آزاد کرد و از آنجا ببغداد آمده نزد محمد قلی خان شاملو رفت و از آنجا
بدرگاه معلی آمده در دار الارشاد اردبیل ساکن گردید و مکرر امی گفت که عنقریب است که باز گنبد همین معاودت
روح مقدس سلطان الاولیا بتصرف این دولت دودمان درآمده حکومت آن از جانب اشرف بمن متعلق خواهد بود.
چون مشارالیه را اخلاص قوی بود بعد از بیست سال که آن ولایت تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
بعضی از جزویات بفعل آمده در سال یونت ئیل که انواع تعب و تشویش کشیده بود دیگرباره بایالت آن ولایت
سربلند گشت دیگری از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریف خان چاوشلو است مشارالیه ولد خلیل بیک
ابن حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان دخترزاده معصوم بیک صفوی است در وقتی که رایات
جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلیخان او را بمرتبه ایالت و خانی و دارائی قزوین نوید داده آن منصب را بمحمد
سلطان کوتوال عمزاده خود داد و او بمحض رضای مرشد قلیخان و هواهای ترک خدمت اعلی نموده قطع تعلق
از منصب موروثی کرده با معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل این سال بی آنکه استشمام رایحه
بی‌التفاتی نموده باشد بمقتضای الخاین خایف چون بی رضای خاطر اشرف ترک خدمت کرده بود خوفناک گشته با چند
نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی هراس داشتند
انفعال کردند و مرشد قلیخان برادر اسمعیل خان شاملو نیز بجهة برادری مشارالیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا
اندیشناک گشته فرار نموده بگیلان رفت خان احمد خان والی گیلان آن جماعت را در گیلان ماوا داده بایشان
مردمی بسیار کرد و در این سال فرهاد خان غلام حاکم اصفهان بجهة آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و
نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشد قلیخان
اختیار نموده بود مواخذ گردیده داروغگی و کل معاملات بولی بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در سلک
بندگان حضرت اعلی معزز و گرامی بود شفقت شد گفتار در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد
میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست قبل از این فارس مضمار قصه پرداز بعضی کلک بدایع نگار در معرکه سخن آرائی
چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوب خان امیرالامرا آن ولایت

بی رخصت از اردو فرار نموده در حدود یزد و بیگتاش خان افشار ایشان را بدست آورده بعلی قلی بیک شاملو
قورچی ترکش که داروغه یزد بود سپرد و بحسب ظاهر امینی را دولتخواهی نام نهاد اما چون مرد مجهول بلند
پرواز بود میخواست که بوسیله آقایان ذوالقدر فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار آنولایت باشد
بتحریک و اغوای میرمیران که پدر زنش و مرد فتنه انگیز و شورش طلب بود در کل ولایت فارس و یزد
و کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمان روا باشد و زیاده جهالی از ارکان دولت قاهره پیش گرفت
چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند از وخامت عاقبت آن نمی اندیشیدند بعد از آنکه یعقوب خان
از عقب ایشان به یزد رسید و از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب
آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت چون یعقوب خان بشیراز رسید
در مقام دفع مفسدان طایفه ذوالقدر که بامداد بیگتاش خان مستظهر بودند در آمد خواست که در کسر
دولت و شوکت بیگتاش خان سعی نموده شعله اقتدار او را بزلال تدبیر فرونشاند که قوت امداد ذوالقدران
نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آرد و بنیاد ایالت
کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار عم بیگتاش خان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند
اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسریهای بیگتاش خان
ایالت آنولایت بعباس سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود این مقدمه را فوز عظیم دانسته
طرح ایالت و دارایی انداخته دست تصرف باموال دیوان دراز کرده و عموم سپاهیان آن ولایت بقدر
به نویدهای بیفایده دادن زبان شرکت اندیشیده بامید انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نمودند
و او بحکومت آنولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بیگتاش خان پدید آمد و بر ریش
سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود و از جانب او سفارشی نشده بود
دانست که ساخته و پرداخته یعقوب خان است حقیقت خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند
که کمابیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شده و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از مجتمعه
افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آنولایت جمع آورده با سه هزار سواره و پیاده آماده پیکار او گشت
و بیگتاش خان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و کرمان نیز نزد او نیامده مع هذا با اندک
مردمی که با او بودند و [illegible] بی اعتمادی بود و اندیشناک گشته در رفتن متردد خاطر بود و بعضی از نیکخواهان

پیکتاش خان که از اطوار آن سلسله دانا بود خاطرنشان او کردند که امساک بر دفع عباس سلطان عالی است
و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالهاست که غریق بحر احسان و نمک پرور این سلسله اند بحسب
ضروری بر سر او جمع شده اند و معلوم نیست که جهة خاطر او بمحاربه خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رتق
واقع شود بر جبین وبه دولی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و پیکتاش خان مرد شجاع دلیر
صاحب همت بود بتدبیر عقلای صاحب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار گشته تا حوالی شهر در هیچ مکان توقف
ننموده از آنطرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمد تفنگچی بسیار بر بالای دیوار باز داشته
در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه داد چون پیکتاش خان بمقابله او
شتافته تقارب فئتین دست داد با اتباع و مردمان خود جلو ریز بر سر او تاخته بیک حمله دلیرانه صف
سپاه کرمان را متفرق و پراکنده ساخت و اتباع عباس سلطان همچنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ
سستی کرده بمجرد صدمه پشت بمعرکه کرده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان که حال بدین منوال مشاهده
نموده چاره کار در تحصن و قلعه داری دانسته با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن گردید و پیکتاش خان
مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک والد بهرام ملک
اردوبادی که از عقلاء صلاح اندیش بود در آنوقت وزیر پیکتاش خان بود در رعایت حقوق نمک خوارگی
آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادرزاده بساط مخالفت را بالکلیه برگذار نوردیده
ترک عناد نمایند و از پیکتاش خان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بتقریر نصایح و مواعظ دلپذیر
بمصالحه راغب ساخته مشروط بآنکه پیکتاش خان متعهد باد نماید که در حق او و پسران او و مردمی که مرافقت نموده
در مقام غدر نبوده باشد و الکاء و تیول که داشت بدستور باو گذارد و پیکتاش خان شروط مذکور را با ایمان
مغلظه مؤکد گردانید و عباس سلطان و پسران و سایر متحصنان تکیه بر عهد نا استوار او کرده بعد از عهد و میثاق
از قلعه بیرون آمدند اما پیکتاش خان بعهد و پیمان وفا ننموده در همان چند روز عم و عمزاده ها را گرفته مقید
و محبوس ساخت و بآن اکتفا ننموده قطع صله رحم جایز داشته عم خود را که بمنزله پدر بود با عم زادهای بی اطلاع
وزیر و منسوبان از میان برداشت و این معنی براو مبارک نیامده در همان زودی زمانه غدار خاک ادبار بر فرق
او بیخت القصه پیکتاش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگرباره بیزد مراجعت نمود اما یعقوب خان در
فارس لوای شوکت افراخته شروع در گرفت و گیر ذوالقدران مفسد نموده و با هر کس مظنه خلاف داشت

گرفته بقتل رسانیده خانه آقایان را که در تبریز بودند بضابطان داده املاک و اسباب ایشان را متصرف شدند و شاهوردی
خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان وکالت مرشد قلی خان حاکم ایج و نیریز
شده بود با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوب خان چون هوا
مزاج اشرف را بآن سلسله میدانست

بمحاربهٔ یعقوب خان کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر سپاه فارس که ده برابر ایشان بود صف قتال آراست و از
جانبین دست بآلت کارزار برده چرچخیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات
ایشان آورده و تزلزل بحال ایشان راه نیافت امّا چون بکتاش خان قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود
دانست که اگر بقاعده و او آب جنگ کند مقاومت با آن بیشمار نتواند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربهٔ عباس
سلطان عمل نموده بود بعمل آورد با عموم سپاه یکبار خود را بر صف سپاه شیراز زند قول را بدین عزیمت بمیدان
سپرده با خلاصهٔ شجاعان لشکر خود از قول جدا شد جلوریز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چرچخیان را ویران
ساخته تزلزل در بنیان ثبات و قرار لشکر شیراز انداخت و یعقوب خان سراسیمه گشته از یک صدمهٔ دلیرانه که از
غازیان افشار بظهور آمد آثار ضعف و انکسار در ناصیهٔ احوال لشکریان خود مشاهده نمود چنان مضطرب شده بود
که از پای علم دور گشته کمال حزم و احتیاط را آماده شده بود محمد قلیخان ولد مرتضی قلی خان پرناک که از زمرهٔ
امراء فارس بود او را از این حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود و یعقوب خان کمال دغدغه از او
داشت و ملازمان یوسف خان در عین ستیز و آویز بکتاش خان را در میان آن جماعت شناخته بیعقوب خان
خبر دادند که بکتاش خان در میان فوج قلیلست لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد
او را مسدود سازند بالضروره بکتاش خان عنان از معرکه پیچیده بشهر داخل شد دروازهای شهر را
بمردم اعتباری سپرده نزد میر میران رفت بمصلحت رفتن کرمان و بکتاش خان را غیرت دامن گیر گشته
صحبتیهٔ میر میران را که حرم محترم او بود نمی توانست در یزد گذاشت و خود بیرون رود و همراه بردن
دشوار بود و چه محتمل بود که یعقوب خان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و چون روز بیگاه بود لشکر
یعقوب خان تعاقب منهزمیان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد و در همانجا فرود آمدند و یعقوب خان کسی
نزد میر میران فرستاد که بکتاش خان خاین پادشاه است چون بجائی میرود از تو طلب خواهد شد و میر میران
نیز جمعی را تعیین نمود که موکل بکتاش خان باشند چون پیمانهٔ حیاتش پر شده اجل دامن او را گرفته نگذاشت
که حرکت نماید هر دم خیالی و اندیشه میکرد و در آن شب در چور متردد بود که چند کس از مردم یگانه یراق بسته
باو برخوردند و در آن اثنا غلولهٔ تفنگی بدست او خورد و دستش از کار رشد و مشخص نشد که کسی دانسته
تفنگی بر او انداخت یا یکی از پیش خدمتان او که تفنگ در دست داشت القصه آن جماعت او را زخمدار یافته
گرفتند و از غیرت نخواستند که او را دست بسته برابر یعقوب خان آورند آن جماعت را از جانب افشار خوفناک گردانیده

بقتل خود راهنمائی کرد و نصف شب بود که این واقعه روی نموده و قضیهٔ قتل او بیعقوب خان رسید و شادی کنان
سر او را بدرگاه معلی فرستاده از اولاد عظام میرمیران شاه خلیل الله بود که همیشه با پدرش بقیض بود و با بیگتاش
مخالف و میانهٔ او و یعقوب خان مراسلات واقع میشد در آنوقت نزد یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میرمیران
و سایر اولادش را خان بموافقت بیگتاش خان متهم ساخته احترام نکرده و سپاهی دست بغارت گشادند
چون اسباب خزاین بیگتاش خان که درعرض بیست سال جمع آمده بود یعقوب خان در تصرف خود آورده
از طریق اخلاص منحرف گشته از نفایس اموال جهة خود جدا کرده قلیلی بپایه سریر اعلی فرستاد و اسباب عظمت
و بزرگی خود را بهمه جهة آماده یافته بنوعی مست بادهٔ غفلت شد که چشمش از قبایح اعمال پوشیده گشت و خودسر
یوسف خان را برای و صلاح خود بحکومت بکرمان فرستاد و ابرقوه را به نذرخان برادرزاده خود داد و از سعادت
خدمت اشرف دوری گزیده و باستقلال تمام بدار الملک شیراز توجه نموده آئین سلاطین پیش گرفت و صبیهٔ
میرمیران را که زوجهٔ بیگتاش خان بود بعقد ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدی بشیراز برد و بحبالهٔ خود
درآورد و املاک جمعی که از ذو القدران بود که مقتول ساخته بود وجه خود صوتک نمود و جلالش بحدی رسید
که جهت والی لار خلعت فرستاد و عالمیان چون اسباب او را دیدند از فرمان تجاوز نمیکردند مجملاً
یعقوب خان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بود بعیش و خرمی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم
روزگار باو رسید و خاتمهٔ احوال او در قضایای سال آینده رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب
همایون بجانب خطهٔ بهشت نشان اصفهان و بیان حالات و فتوحات که در آن سفر خیراثر روی نمود
چون خبر اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان بیگتاش خان بمسامع جلال رسید توجه موکب
همایون بآنطرف لازم گردیده متوجه دار السلطنهٔ اصفهان گشتند و در این سفر سکندر شان تکلیف مرافقت
نمودند مصرع قران کرده با شمس مه و آفتاب ۞ یولی بیک غلام خاصهٔ شریفه که حاکم اصفهان بود آن ولایت را
پرآشوب دیده او نیز قلعهٔ طبرک را تعمیر نموده برج و بارو را استحکام داده و از غلوی خوش آمدگویان
خود را مالک ملک اصفهان جنت نشان دانسته و مشحون و لشکر آراسته چون رایات نصرت آیات
در خطهٔ کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربهٔ یعقوب خان و کشته شدن بیگتاش خان رسید و خلاع
فاخره و جایزه و جلدوی سرافرازی داد و کس باصفهان فرستاد که مهمان پذیر باشند و روانهٔ آن
صوب شدند یولی بیک چون از واقعهٔ بیگتاش خان خبر یافت چاره بجز اطاعت ندید قلعه را بمعتمدان سپرده

خود

خود جریده بپابوس آمده باز مراجعت نموده مهمانی را آماده شد و دولت آباد که در سه فرسخی شهر است تا دولتخانه
مبارکه که نقش جهان پای انداز انداخته و چند مکان طبقهای زر نثار موکب همایون نمودند یولی بیک بمقتضای
الخائن خائف واهمه عظیم بار راه یافته با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ به برج و بارو
در آورده شروع در قلعه داری کرد و حضرت اعلی سید بیک کمونه را بقلعه فرستاده که از نهیب توهم او باز
پرسیده او را نصیحت نماید یولی بیک پنبه غفلت در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر نشنید و فرهادخان قرامانلو
که بین الاقران بقرب و منزلت امتیاز داشت و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا دوستی
داشت و در خدمت اشرف متقبل شد که بقلعه رفته او را بیرون آورد و او با چند نفر بقلعه رفت و روز اول
یولی بیک او را عزت نمود و روز دیگر فرهادخان را در قلعه نگاه داشت چون خبر گرفتاری فرهادخان رسید
حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه قلعه را مرکز وار در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری
پردازند یولی بیک بعد از خرابی بصره رضا به بیرون آمدن داد و فرهادخان او را بمواعید گوناگون اطمینان بخشید
و از قلعه بیرون آمده شرف ملازمت دریافت و آخر الامر رشته حیاتش منقطع گردید

ذکر وقایع سال میمنت مآل پارس ئیل مطابق سنه تسع وتسعین وتسعمائه که سال چهارم جلوس همایون شاهی ظل آلهی است

چون شدت زمستان و سرما روی بانحطاط آورده خسرو بهار گلزار جهان را بقدوم مسرت زیب و زینت داد و در شب دوشنبه چهاردهم
شهر جمادی الاول خسرو ثوابت و سیار از خلوتسرای حوت تختگاه حمل آمد از سوانح این سال فرستادن پادشاه علی
سلطان روملوست برسم رسالت بجانب هندوستان و بر همه ظاهر است که آغاز دولت روزافزون
بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید گورکان از صولت سپاه اوزبک و استیلای
محمد شیبانی در ماوراء النهر و ختلان و اندجان بلاد و فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعدازان بحارا
توی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان گشت با ملازمان درگاه شاهی پیش آمده سلطان اویس میرزا
ابن سلطان محمود میرزا عمزاده خود را که حاکم بدخشان بود بمیرزاخان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاده و خاقان
سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش بمعاونت او نامزد فرمود بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراء النهر
بحیطه تسخیر کشیده و چند سال میانه او و خاقان اوزبک در ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان و بارها جنگها
روی میداد و همیشه بحمایت خاقان سلیمان شان مستظهر بود تا مرتبه آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده و در حدود
بخارا با عبید الله خان و سلطان اوزبک مصافی روی داده شکست یافت دیگر باره عمزاده خود را بدرگاه

عالیجاه شاه فرستاده تا آنکه نجم ثانی را که رکن السلطنه بود باتفاق امرای خراسان بکومک فرستاد و حسب الاتفاق
در پای قلعه غجدوان با خانان اوزبک محاربه واقع شد و کاری پیش نرفت تا از کابل روی همت بتسخیر ملک
هندوستان آورده فرمان روا گشت بعد از آنکه آن پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده ولد ارشدش
محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و اورا در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیم روی نمود
و چند سال اقبال و دولت بکذرانید تا از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دستبرد شیر خان
احوال او اختلال پذیرفته در هندوستان مجال اقامتش نماند و ملک بشیر خان گذاشته بی سر و سامان روی بطرف
ته و سند و قندهار آورد و باز از آنجا از غایت بی سرانجامی روی بدرگاه شاه جنت مکان آورد و این در
تاریخ اکبری مشهور است که در امداد او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد فرزند ارجمندش
جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای در مسند سروری نهاد و شاه جنت مکان سید بیک ولد وکیل السلطنه معصوم
بیک صفوی را با تحف لایقه بتهنیت جلوس او و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاد و بعد از سانحه
واقعه حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصلا لوازم الفت در شناسای عمل
نیامد و مدتها این آن جانبین طریق آمد و شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی در این سال که جلوس سعادت
مانوس بود اراده احیای خصوصیت قدیم فرموده یادگار سلطان را با نامه محبت آمیز بدانجا فرستادند و شرح
آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان است دیگر از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر اعتماد
الدوله بود ایالت با وزارت جمع کرد و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب و زین و چارقب طلادوز
و علم و نقاره که مخصوص امرا است با مدارست سرافراز گردید دیگر از وقایع آن است که میر میران و اولاد عظام او از
یزد به پابوس اشرف باصفهان آمدند و میر میران بجهة سوء اعمال و مواحشت بکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت
اما شاه خلیل الله ولد او که متفق و شاهی سیون بود با یعقوب خان مور و شفقتهای گوناگون گشت و مهمات یزد
باو شفقت شد و در خلال این احوال عباس بیگم صبیه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میر میران بود
باجل طبیعی در اصفهان درگذشت و حضرت اعلی بتعزیه او تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگری از قضایا آنکه در این
سال چون حرکت رایات جهان گشا بجانب فارس تصمیم یافته بود و بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را بجهة قرب
گیلان و فرار فتنه انگیزان در قلعه و را این صلاح ندانسته ایشان را باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی
قلعه را با محمد بیک کراپیا رجوع فرمودند ذکر موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهام

ارکان

آن ولایت معاودت نمودن بمقر سلطنت چون یعقوب خان از یزد متوجه شیراز شد بعضی از دیوانه خیران قزلباش
که از سوء اعمال مختلفه از بندگان اعلی خایف بودند شل بوداق قراگوزلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک
ولد دلو اختیار ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو ولد فولاد بیک امیرآخور از اردو فرار نموده بشیراز رفتند یعقوب خان
اصلاً مقید برضای ولی نعمت نشده مقدم ایشان را گرامی داشت و بجهت بازیافت خزاین بکتاش خان ادرا
خایف شد و ایشان نیز بعضی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان برآورد و امراء فارس را بمعاونت
و متابعت خود دلالت نموده و بندگان نواب اعلی مکرراً منشور و ارقام شفقت آمیز فرستاده وعید و تهدیدات
مزخرف آمیز بزبان می آورد و خوش آمدگویان بتصدیق مینمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده تا آنکه بعضی
امرا رفته رفته آثار طغیان و عصیان او مشاهده کرده در ییلاق کوشک زر از اردوی او جدا شده بملازمت
اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند و یعقوب خان از آوازه ورود موکب همایون بی اتفاقی امرا احمال
و اثقال خود را بقلعه اصطخر فرستاده با صد نفری از مردم اعتمادی بقلعه رفته متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج
باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن او عرض کردند چون ییلاق کوشک زر مخیم سرادقات اقبال
گشت الش خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس را بمحاصره قلعه مأمور فرمودند
و موکب همایون بجهت حرارت هوا چند روز در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شیراز فرمودند و در اول ماه
ذی قعده آن بلده فاخره را که تخت سلیمان ممدوح سخن وران است از فر قدوم زینت بخش روضه جنان گردانیدند
و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود باوای لوازم خدمت پرداخته با تمامت اهالی و اعیان فارس
بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار
بندگی نمود و ایالت ولایت شیراز را به امیرالامرائی به بنیاد خان نامزد شد که در سلک یوزباشیان
ذوالقدر انتظام داشت و حضرت اعلی بسیر و سواری مشغول میفرمودند و در خلال این حال از اصابت عین الکمال
چشم زخمی بذات فرخنده صفات رسید در هنگام سواری و اسب تاختن از اسب افتاده پای مبارکش
کوفته گردیده جراحان بمعالجه پرداخته بعنایات ایزدی آن کوفت زایل شده بصحت گرایید دیگر خبر عصیان
و طغیان یوسف خان افشار رسید که قورچیان و ملازمان درگاه را که در کرمان بوده اند بیرون کرده و قلعه را مستحکم
کرده اند دم از مخالفت و هواخواهی یعقوب خان میزند بندگان اعلی فرهاد خان را بجهت دفع فتنه او روانه
کرمان فرمودند چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولی خان و بکتاش خان بودند ولی خان را که مرد نیک خواه

صلاح اندیش بود بایالت بعضی از آن ولایت سرافراز ساخته تا آنکه بیکتاش بیگ پسرش آنچنان کاری کرد بعضی محال
دیگر را باسمعیل خان الیواف رداده هر دو را همراه فرهاد خان فرستادند ولی بیک غلام در این سفر برفاقت فرهاد
خان مامور شد از سوانحی که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاه قلی خان ولد خلیل خان افشار شب بدست حسن خان
ولد عبد اللطیف بیگ که هر دو از اولاد صفا و منصور زند و شرح ظهور قلندر در کوه گیلویه و فوت اسکندر خان حاکمی
که از جانب دیوان منصوب شده بود شاه قلی بیگ پسر کوچک خلیل خان بخود سر نام خانی بخود نهاد حاکم کوه گیلویه
گردید بامبید اقا حسن بیگ ولد عبد اللطیف بیک القصه حسن خان چون باستظهار لطف همیون خاطر جمع بود
در مقام دفع شاه قلی خان در آمد با جمعی بر سر او رفته بیکر حیاتش را قطع کرد دیگر از سوانح این سال کشته شدن حسن
علی سلطان چکنی ولد بوداق خان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان بود اما صاحب داعیه بود از بوداق خان
داولاد او چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شاهزاده که اولله اش بود برداشته
فرار نموده بقلعه جنوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بود چون محل اعتماد نبود عاقبت روی بسریر اعلی
آورده و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت در خراسان بودند چند روزی بنا بر مصلحت شرف خدمت و قرب منزلت
دریافته بود او نیز سزاوار شمع تخته سیاست شده القصه کور حسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت
در حریم خلوتخانه همایون او را بجزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر
اردوی بوداق خان که جلگاه ری بود رفته او را گرفته بقم آوردند و اسباب او را تاراج نمودند چون در معاملات
خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باره مشار الیه داولاد او منظور شفقت گشته حسن علی سلطان پسر
بزرگ تر او بایالت همدان سرافراز شده و خود با سایر اولاد و ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از قتل
فرهاد خان و کشته شدن حسن علی چکنی چون تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم است و بنا کرده
فریدون و جمشید از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند
طرح شکار کردن فرمودند با جمعی از مخصوصان و ندمای شکار فرمودند و از حوالی قلعه اصطخر مکیر راجی از اراج و رنجان
جهت یعقوب خان فرستاده و قاصد مژده باو رسانیده که همیشه در مجلس بهشت آیین نام خان برده برده می شود
و یعقوب خان از این مژده مسرور گشته از قلعه داری بتنگ آمده بامدن ملازمت پای بوس عرضه داشت
نمود اما شرح بی اخلاصی و عدم پاک طینتی میرزا خان بیک وزیر خود را با تراپی بیگ ولد دلو اختیار زرگان معروض
نموده و مرتضی قلی بیک برادرزاده خود را بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده که هرگاه حکومت فارس بدستور

سابق باو متعلق کردد او از قلعه بیرون آمده بشرف پابوس مشرف کردد اما چون میرزا خان بیک وزیر بملازمت اشرف
مشرف شد بندگان اعلی نسبت بیعقوب خان التفات بسیار نمودند و میرزا خان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفته خان را
بملازمت اشرف آورد والقصه میرزا خان بیک و ترابی بیک بقلعه باز گشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطر نشان
او نمودند بآمدن مایل و راغب گردیده قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه
بیرون آمده با کمال غرور روانه شهر شد چون قاید ادبار و کافر نعمتی گریبان او را گرفته بدار الملک رسانید و خود را الحال
حاکم باستقلال فارس تصور مینمود و چون منشور ایالت باو رسیده بود مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال :
و بعد از پای بوس او تا سه روز در کمال شوکت بدولتخانه همایون آمد و شد مینمود روز سیم دیوانبیه اعلی را مامور رد
اعتراض کرد و آنچه از داد و ستدی که در ایام عیبت او در فارس کرده بودند بازخواست نمود و غافل از بی نمکی
بود که بیت اگر چنین بهوا رفت از کشاکش باد : یکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد : و سخنان لاطایل از او
در وجود می آمد و قلعه را بتصرف احدی از ملازمان پادشاهی نداد و روز چهارم درگاه خلوت خانه همایون را
به بایزید بیک قاپوچی استاجلو سپردند که هیچ آفریده بی طلب بخلوتخانه نیاید و کس بیرون نرود و یعقوب خان
بطریق معهود آمده مغرورانه در مجلس نشست و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی
و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در آنجا کرده اند از شما میخواهم مشارالیه در جواب گفت
که بالعین والرأس هرگاه اشاره همایون اعلی شود در یک لحظه خاطر نشان تو می شود در این اثنا حسین خان زیاد اغلی
قاجار که از امرای معتبر بود باشاره همایون دست در میان او کرده برداشته بر زمین زد و در اول حال او تصور
نمود که از مقوله دستبازی و ظرافت است گفت حرف در میان دارم چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام
داد و گفت ای نمک بحرام این افعالی که از تو بظهور آمد چه توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور
شروع در عجز و انکسار کرد حسین خان او را دست بسته و سر شکسته سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب نگاه داشت
و رفقای او را یک یک باندرون خلوت خانه میطلبیدند چون داخل می شدند بتیغ پاره پاره میکردند و در بیرون
هیچکس از این حال خبر نداشت تا هنگام عصر این صحبت در کار بود ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق قراکونه
و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایه فساد بودند بمجلس آمده برفقای خاطی ملحق شدند و اجساد ایشان را بیرون
آورده عبرت ناظرین از دار عبرت آویختند اما یعقوب خان را بجهة بدست آوردن قلعه نگاه داشته در آن روز
بقتل نرسید و در سیاه چالی که خود کنده و جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس مینمود محبوس گشت

بیت تو چاهی کنده در دل که خلقی را در اندازی ؛ نمی‌ترسی از آن روزی که خود را در میان بینی ؛ و نوشته امان داده
کرده بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه بنوشته عمل نکرده قلعه را نسپردند
و چند روز جمعی از ورثهٔ ذوالقدران که به تیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند او را بیرون آورده در سر چاه
سرنگون آویخته سیاست مینمودند و او ناله و نفیر باوج فلک اثیر میرسانید بعد از چند روز که قلعه بدست آمد
ریش سفیدان ذوالقدر متکفل مهم شده در قتل یعقوب خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران
داده ایشان بقصاص خون بیگناهان باتمام کار او پرداختند و بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً
حسین سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که صعود بر آن در نظر محال مینمود
بر فراز قلعه برآمده بجز نفیر و برغو کشیده قلعه را متصرف شدند و به کاران بجزای عمل رسیدند در خلال این
حال کس از جانب فرهاد خان آمده خبر رسانید که مهمات آن ولایت بر حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه بتصرف
درآمد شرح این قضیه چنان است که چون فرهاد خان بحوالی قلعه کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده
ایشان را که از ملازمان قدیم ولی خان بودند بدستور بملازمت دلالت نمود و طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان
و ایالت ولی خان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده عاقبت خود را در آن دانستند و ترک ملازمت
یوسف خان کرده باستقبال شتافته یوسف خان که بر مسند ایالت تمکن داشت با دویست سیصد نفر از ملازمان
قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن قلعه داری داد فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نموده کس بقلعه فرستاده
بزبان خوش آمد یوسف خان را بدست آورده بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتی که بندگان حضرت اعلی
مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم صفاهان بودند رسید و از بیرون شهر پابوس حاصل نموده یوسف
خان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جان بخشی نمود و او را بجان امان داد و امایولی بیک در آن روز
بجهة آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام غدر آمده بود و اراده داشته که بهمراهی یوسف خان دیگر باره سر بعصیان
و طغیان برآورد یکی از اهل مواضعه فرهاد خان را خبر داده در آن روز بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان
ایام مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچیگری بروم رفته بود خبر رسانید
که فرمانفرمای روم مقدم شاهزاده نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدی
قلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب است که با نامه محبت آیین میرسد بالجمله بعد از آمدن فرهاد خان بندگان
اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه صفاهان نموده خود به یزد تشریف بردند فرهاد خان در رکاب مقدس

همایون

همایون به تبریز در رفت و چون آن خطهٔ دلپذیر از قدوم شاه جهان زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه
خلیل الله بود آرامگاه خسرو زمین گردید شاه خلیل الله بلوازم خدمت پرداخته خدمات لایقه بجای آورد و فرزند
جناب آصف صفات حاتم بیک وزیر سابق ولی خان را با زادخدمتی که در اینولا و کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد
شفقت شاهانه شد و بمنصب استیفاء ممالک محروسه سربلند کردند و بعد از صفاء حضور و دادخواهی رعایا عنان
عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و دیگر باره دولتخانه مبارکه نقش محل نزول شهریار
گیتی مدار وار سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصهٔ ظهور رسید آن بود که چون احمد بیک کوتوال القلعه طبرک
در ایام غیبت همیون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بر وجه لایق سرانجام نموده بود و شاهزادگان
در آن قلعه بودند احمد بیک مورد طلب شد گویا ان کشته او را با رادهای دور از کار متهم ساختند و بصلاح و رضای
اهالی اصفهان بویرانی قلعه شاه جهان رانج گشته اما در باب شاهزادها و محل توطن ایشان تردد بودند و عموم دولت
خواهان مبالغه در تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صلهٔ رحم فرموده رضا بافناء ایشان نمیداد
بالآخره بمصلحت جمهور دیدهٔ جهان بین ایشان را که چراغ فتن و فتور بود از دیدن عاری و عاطل کردند و از اصفهان
عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشتند و در کاشان کور حسن استاجلو که از عظمای الطایفه بود
بمظنه آنکه از تربیت زمان مرشد قلی خان است و اعتماد دیمی شاید بر دست حسن بیک خاصه کرقورچی بقتل
رسید و از آنجا بقزوین تشریف برد در آن اوقات محمد خان تخماق که از امرای معتبر زمان شاه جنت
مکان و امیر الامرای چخور سعد بود و بتصاریف زمان و استیلای رومیان از آن ملک برآمده در حدود
اردبیل و مغان بسر میکرد بپایهٔ سریر اعلی رسیده منظور نظر عاطفت گشت و فصل زمستان در قزوین بخرمی
گذرانیده **وقایع سال پنجم میمون در ایام سعادت مقرون توشقان ییل ترکی مطابقه سنه الف سال سیم**
جلوس همایون و قضایای آن سال چون فصل زمستان بنهایت انجامید و باد بهاری صلای نزهت و خرمی
داد در روز چهارشنبه پنجم شهر جمادی الاول خسرو چاربالش سپهر در شرف خانه حمل مقام و آرام گرفته شاه جمجاه در باغ
سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراسته بعشرت گذرانید و چون خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت
سوء اعمال بپرسش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری مینمود ملول گشته او را از وزارت معزول نموده
حاتم بیک اردوبادی که مستوفی بود بمنصب اعتماد الدوله لقب یافت و هم در این سال الله قلی بیک قپچاق
اعلی که نواب همایون اعلی در سلک قورچیان او را منتظم گردانیده بود در رتبه یوزباشیگری تاج سربلندی یافت

و در همان ایام که ایلچیان روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب
ایشان مهدی قلی خان که در روم کما ینبغی باداب رسالت پرداخته مراجعت نموده بود از اردبیل که مقر حکومت او
بود آمده تحف و هدایا گذرانید و نامه محبت آیین حضرت خواندکار را بنظر همایون رسانید مستعدان روم تاریخ
این صلح را سال فرخنده فال حفیظ یافته بودند و در نامه قید کرده بودند در سوانح آن ایام مهدی قلی خان
بعد از یکماه و چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از اویماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان
فرار نموده بگیلان رفته بود و بعضی خطایا باو اسناد کردند و مزاج مبارک از طبقه چاوشلو عموماً منحرف بود
و صاحب داعیه ایشان را میدانست او را گیرانیدند چون قهرمان قضا بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود
بقتل رسید و از برادرانش مرادخان بیگ که دوات دار بود و فرار نموده بالکاء روم رفت بنا بر آن برادر دیگرش
احمد بیگ مقطوع الرجلین گردید بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان توچیلو مشهور بچپارکاو را که از اویماقات
استاجلو بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان و فرار نموده ها را گرفته بدرگاه معلی آورد و اگر خان احمد جانب نموده
ایشان را بفرستد اینجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او نموده شود چون خان احمد دانست که نواب
اشرف بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارد دوست از اینجهت باز داشت و مرشد قلیخان ایشان را گرفته
بدرگاه معلی آورد و شحنه غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنا بر مراعات جانب سیادت خان احمد و قرابت
قریبه که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او
اغماض نموده او را بانواع نوازشات شاهانه سرافراز گردانیدند و درین سال حکومت همدان و امیرالامرائی کل ولایت
قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایل بیات بملازمت او مأمور شدند و اغورلو سلطان
بیات بوکالت شاهزاده منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه اطلاق اسارای طرفین بود چند
نفر از پاشایان سنبا مراد پاشا را که در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از انجانب
اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند از جانب روم نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و قور
خمس خان شاملو و رفقا را مطلق العنان ساخته روانه اینصوب نمودند شاهرخ خان در راه بیمار شده بقیه
حیات بمقتضای اجل سپرده دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهه بعضی اعمال سابقه قضیه نامرضیه مرحومه بیگم و دیگر
کشتن حسین قلی سلطان پدر مهدیقلی خان در تبریز باغوای امیرخان و تضییع سلطان حسین خان پدر علیقلیخان لله حضرت
اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون بنظر همایون در آمد او را بدست مبارک

بجزا

بجزای رساننده مهدی قلی خان مورد الطاف گشته بمنصب موروث ایشیک آقاسی‌گری سرافراز یافته و دیگر از سوانح
عصیان دولت یار سیاه منصور و دفع فتنهٔ اوست کیفیت این واقعه چنان است که دولتیار خان ولد خلیل سلطان
سیاه منصور که از امرای زمان شاه جنت مکان بود و خود در خدمت شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا می‌بود در ایام
فتنهٔ تکلو ترکمان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبهٔ امارت ترقی نموده بسجاس الکا و تیول با و عنایت شد بعد از
قضیهٔ ارتحال شاهزادهٔ مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در سجاس ترتیب نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده
در آن ولایت کوس لمن الملک زد ابوطالب میرزائیان پروای معامله او نبود بعد از جلوس همایون شاهی مرشد قلی خان
که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقعی ننهاده بعکر کار او نپرداخت بعد از آن حضرت اعلی حسین سلطان را بر سر او
فرستاده چندگاه قلعه را محاصره نمود اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و گیلان
و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزئیه نپرداخته متوجه اصفهان و شیراز شدند و او در غیبت موکب همایون پیشتر از پیشتر
آثار عصیان بظهور آورده و دست درازی بولایات قریبه نمود و گروهی از بیدولتان اکراد بر سر خود جمع کرده در مقام
اضرار خلایق درآمده خار راه مترددین بود و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف شده بدرگاه جهان
پناه مع هذا در محالی که باو نسبت نداشت خصوصاً سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و آنحدود دست تطاول
دراز کرده بی اندامی او از حد اعتدال تجاوز نموده بر ذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال مهدی قلی خان
شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب او حسین خان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند ایشان بدانجا رفته قلعه را
محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار بر او تنگ شده بحسین خان پیغام داد که چون با قزلباش
خصوصاً شاملو خونی شده‌ام بیرون نمی‌توانم آمد اگر موکب همایون بدینطرف نهضت نماید خود را بدرگاه مقدس میرسانم
حسین خان این معنی را معروض داشت بندگان اعلی بتقریب سیر و شکار کوزل دره با آنحدود توجه نموده بعد از سیر و شکار
بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه داری بتنگ آمده بود و از مدد و کومک مأیوس چاره جز بیرون آمدن
نداشت در همان روز بیرون آمد چون اولیای جهانداری و تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت والا بود نایرهٔ غضب
دربارهٔ او بنوعی اشتعال یافته بود که بزلال تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مقید و محبوس گردیده و قلعه بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد بحکم قضا جریان ویران گشت و او را بقزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست تخته سیاست
افتاده خرمن هستی بباد فنا داد و هم چنین امیر حمزه خان ولد بایندر خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش
بود و در زمان شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار بود و خود را از پدر ارشد و اعقل دانسته در ایام فطرت آذربایجان

و اقتدار ابوطالب میرزا بیان پدر را در الکاء موروثی دخل کرده در الکاء گسکر و کیلانات نیز که قرب جوار
با او داشتند دخل می‌نمود و تمام حکام طوالش و آنحدود بزرگی او را پذیرفته مطیع او بودند و چون آفتاب دولت
از افق خراسان طالع گردیده ایام وکالت مرشد قلیخان بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و انتظام نیافته بود
اقران سبقت گرفته بیشتر از امرا آنحدود بپایه سریر اعلی آمده و مرشد قلی خان او را نوازش نموده روانه الکاء شد
در این اوقات که بندگان حضرت اعلی همت بر اصلاح سپاهی و رعیت گماشته هوا پرستان خود رای را ایلبیک بدست آورده
و ساحت مملکت را از وجود فساد آلود ایشان می‌پرداختند او بحصانت و استحکام قلعه استدان که در تصرف او بود
اعتماد نموده و از آنها ایمن خود پنداشته در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال ورزید و در اینولا که انتظام ولایت آذربایجان
برای دولت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان مفوض گردید الکاء لنکرکنان را که امیر حمزه خان بخود متصرف
شده بود با الوند سلطان برادر کوچکتر فرهاد خان دادند و او تمکین مشارالیه نکرده او را دخل نداد و حکم جهان مطاع
بنفاذ پیوست که محمدیخان تخماق که در حدود دارالارشاد بود باتفاق اولاد صدری خان صفوی و طبقه شیخاوند
متوجه آنصوب گشته الوند سلطان را در حکومت آنجا ممکن سازند محمدیخان و آنجماعت حسب الفرمان متوجه انجام
این خدمت گشتند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چهار هزار سوار و پیاده طالش جمع آورده بعزم محاربه
پیش آمد فیمابین جنگ صعب روی داده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب دولتگی امیر حمزه خان افتاده
جمع کثیر از لشکر او طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و او شکسته و مخذول خود را بقلعه رسانید و نیز به دستور
قلعه استدان را قایم کرده از بیرون آمدن تقاعد ورزید رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او
بگیرند حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرمودند باتیید نوازش داد و او توقف نموده
تا حسن خان و رفقا بنیاد چون قلعه استدان قلعه ایست بر فراز کوه رفیع واقع شده از غایت رفعت و بلندی
با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید و دامن آن کوه بلند و قلعه الوند ما تند پیشه و جنگل است که بیراه
پیش ندارد و ضیق آن طریق بمثابه که عبور یکنفر پیاده از آنجا بغایت دشوار است امراد رصد و قلعه جایی
که مناسب اقامت بود تردد نموده راه آمد و شد را سد و رسته الکاء را متصرف شدند و مردم طوالش اظهار
دولتخواهی کرده تردد امرا آمده بخدمات مرجوعه قیام می‌نمودند امیر حمزه خان عریضه مرعت آمیز بخدمت اشرف
فرستادند که میانه اولاد حسام بیک قرامانلو که رنجال حاکم باستقلال آذربایجانند و دو دمان ما نزاع و عناد واقع
و در میانه خونها ریخته شده و ایشان در مقام انتقام اند بدانجهت بیرون نمی‌توانم آمد التماس آن است که یکی

از آمد و رفت ملوز انفر شدند که قلعه را باو بسپارم و رخصت زیارت عتبات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته
بدرگاه معلی آییم این مسئول درجهٔ قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند و چون او بپای قلعه درآمد جهت اطمینان
قلب مشار الیه ذوالفقار خان و جماعت قرامانلو را از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون
آمد پسران خود را بغلامی اشرف فرستاده خود با النسا و صبیان از راه شروان بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب الفرمان
بذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات بشیروان عود نموده از خوف اولاد حسام بیک
که با یکدیگر پیمان اند ... کرده بودند جرأت آمدن آنطرف ننموده در شیروان میانه رومیه توقف نموده با ایشان همراز
و دمساز گشته بوقت فرصت گردن او را از بار سر سبک ساخته و خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آورد و آنها سرافکندگان
حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات لایقه و ارادت و اخلاص پسران او را مورد شفقت گردانیده در سلک غلامان درگاه
منخرط ساخته القصه بعد از وقوع این حالات حسن خان چاوشلو را حکم شد که باتفاق بسطام آقا ترکمان داروغهٔ دفتر
خانهٔ همایون که مرد ریش سفید با رای و هوش بود و کاردان بود جهت تعیین سنور سرحد آذربایجان روند و ایشان
حسب الفرمان بدانصوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندکار بدان امر مامور بود بتعیین سنور
و سرحد بطریقی که مقتضای وقت بود نموده آن خدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند در این سال
شاهوردی خان عباسی ولد محمدی خان لر کوچک که در این چند سال دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات
قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود خود را از تابعان روم می شمرد در این ولا که در میانه رومی
و قزلباش صلح واقع شد او کسی بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم
در جادهٔ بندگی و انقیاد مقیم بوده باشد چون طبقهٔ الوار و دودمان عباسیان لر مذکور از قدیم الایام شیعه مذهب
و دوستدار اهل بیت اند حضرت اعلی از اعمال سابق اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر
بجهة تسلی خاطر و اطمینان قلب مشار الیه بلرستان رفته بانواع نوازشات و تفقدات پادشاهانه اختصاص داده
مراجعت نمود **ذکر رفتن فرهاد خان برحسب الاشاره همایون بخراسان و بازگشتن او و آمدن عبد المومن خان بخراسان و تسخیر قلعه
اسفراین و بعضی محال باراده تقدیر ملک ستان** چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان اتحاد و
دوستی ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بین
الجانبین مراسله و آمد و شد مرعی بود در این دو سال که عبد الله خان پادشاه ماوراء النهر و عبد المومن خان پسر او
کمر بتسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلاً در قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت متصرف

در آورند حاجی محمد خان اظهار اخلاص نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاده و از اینطرف نیز محمد قلی بیک عرب
قرلو بایلچی گری نزد مشار الیه رفته بود در این اوان کتابات از جانب او رسیده که اگر یکی از امرای نامدار با فوجی از
عساکر نامدار ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع شر اعادی کوشش چه اگر
خراسان بتصرف آن طبقه قرار گیرد طمع در ولایت اورگنج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد
لهذا در این سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که خود در قزوین بوده فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان
بخراسان فرستند در اول نوروز فیروز در ساعت سعد اختیار نموده او را روانه نمودند محمد خان تخماق که مرد
روزگار دیده بود با آلمش خان مهردار و جمعی برفاقت او مامور گشتند یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز
صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صواب دید او در نگذرند و بمشار الیه سفارش نمودند که اگر
عبد الله خان و عبد المومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین
نیست عنان از جنگ پیچیده بر کناره نشسته حقیقت عرض نمایند و الا سعی بلیغ بظهور آورند فرهاد خان حسب
الفرمان در استرداد محالی که بتصرف اوزبکیه در آمده و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره
بدانچه مقتضای وقت باشد صلاح بیند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را خبر داد چون بحوالی بسطام رسید حاجی محمد خان
بجهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بر سر نسا و باعاد بود بدان حدود آمده بود
از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته اسباب ضیافت
پادشاهانه مهیا ساخته یکدو فرسخ استقبال نموده و بمنزل خود فرود آورد و بعد از ضیافت و تواضعات
رسمی با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان نمود که در دفع عبد الله خان و پسرش ممد و معاون یکدیگر بوده
باشند از یکدیگر جدا شده هر یک بار دوی خود باز گشتند فرهاد خان کوچ کرده بطرف نیشابور روآورد
ابو مسلم خان چاوشلو برادر حسن خان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرای پاشت و غیره که در آنجا بودند
بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با سلح رسید عبد
المومن خان با لشکر بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اند خود و شیرغان بخراسان آمده آوازه انداخت
که عبد الله خان نیز با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بر خوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده بجانب خوارزم
باز گشت و فرهاد خان خبر آمدن عبد المومن خان شنیده متردد خاطر گشت با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنگاش
نموده بعضی صلاح در جنگ دیدند و بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کار آزموده مصلحت در جنگ نمی دیدند در این

فکر بودند که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند که عبد المؤمن خان با یلغار بمشهد مقدس رسیده
بسرعت برق و باد می آید تزلزل در میان لشکر قزلباش افتاد و فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبد
المؤمن خان مامور نبود بمحاربه او دلیری ننمود و امرای خراسان را هر یک بالکای خود فرستاد که در حفظ و حراست قلعه خود
بکوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به بسطام آمده حقیقت بعرض
داشت و برحسب الاشاره علیه شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبد المؤمن خان در همان روز به نیشابور رسیده رفتن
قزلباش را فوزی عظیم شمرد زیرا که با یلغار آمده بود و زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر
اوزبکیه دست داد لشکر بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و بلوک معدن اقامت داشتند فرستاد
و ریش سفیدان صلاح حال خود را در اطاعت او دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظمای آن قوم در رکاب
بخدمت او رفتند و از آن جماعت کینه دیرینه در خاطر داشت و در سال گذشته لشکر کثیر از اوزبکیه بقتل آورده
بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده
بقیة السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان
بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب می بود القصه عبد المؤمن خان در این سال کمر خدمت بتسخیر محال
خراسان بسته با لشکر پرخاش جوی بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابو مسلم خان با جمعی از غازیان
استاجلو و اکراد و غیره که در آن قلعه جمع داشت بحفظ قلعه می کوشیدند و عبد المؤمن خان در تسخیر حصار
اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرده تا مدت چهار ماه محاصره امتداد یافت و چند مرتبه یورش عظیم واقع
شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده در یورش جمعی کثیر از بهادران نامی اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه را
از اجساد قتیلان انباشته کردند موازی چهار هزار اوزبکیه تخمیناً در جنگ آن قلعه نابود شدند و در هر مرتبه
عبد المؤمن خان را شعله غضب افروخته می گشت چون بندگان حضرت اعلی از سبب شغل امور جهانبانی
فرصت رفتن طرف خراسان نیافتند و اندیشه استخلاص مردم اسفراین داشتند و خبر تسخیر آن رسید که عبد المؤمن
خان بر قلعه تسلط یافته شرح واقعه آنکه بعد از چهار ماه که ابو مسلم خان زد و خورد کرده و قلعه را نگاه داشت کار بر
محصوران تنگ شد که در یورش آخر که طاقت و توان برایشان نمانده بود اوزبکیه بر بروج عروج نموده بقلعه مستولی
گشتند و دست بقتل و غارت دراز کردند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده
تا سه روز جنگ کرده تا تیر در ترکش و گلوله و باروت با خود داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبود

که بر آن بروج ظفر یابند بعد از آنکه آوازهٔ تفنگ انقطاع یافته سفیر تیر از رفتن باز ماند اوزبکیه دانستند که اگر جانب
محاربه ندارند بهجوم نموده بروج را گرفتند و آن شیرمردان متاع گرانمایهٔ جان را در بازار آراسته بازار اخلاص
و غیرت و مردانگی در معرض بیع در آورده با خنجر بران و تیغ خون‌فشان با اوزبکیه دست و گریبان گردیدند
و مردانه شربت ناگوار هلاک چشیدند کحل قتبا و کل هر که از جملهٔ محصوران و گریختگان آن بروج بود و یکی از
بهادران اوزبکیه که او را می‌شناخته بمردانگی او حیف آمده او را حراست نموده صحیح و سالم شب از
اردوی اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده حقیقت قضیهٔ مذکوره را بنوعی که مرقوم گشت تقریر نموده چون حضرت
اعلی با ابومسلم خان بجهة بی ادبی که در جنگ سهو سعدتر شیراز و نسبت بآن حضرت صدور یافته بود دل گرانی
تمام داشتند زیاده تأسفی بر قتل او نخوردند و عبدالمؤمن خان بعد از تسخیر اسفراین بلدهٔ سبزوار و مزینان
و جام و جاجرم و شغال و آنخود و را بحیطهٔ ضبط بر آورده و حکام گماشته بجانب بلخ باز گردید و چون آخر
سال بود و در آن زمستان برفتن خراسان بجهة خرابی ولایت و فقدان آذوقه اثری مترتب نمیشد
رای گیتی آرای بدان قرار گرفت که در اول بهار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب
خراسان افرازند و در آن زمستان بجانب اصفهان تشریف بردند از آنجا بسیر دارالعباد یزد رفتند و باز
باصفهان آمدند و بقیهٔ زمستان در آن جنت نشان بداد دهی و کامجوئی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان
بدار السلطنهٔ قزوین مراجعت نمودند **ذکر سوانح ایام سعادت انجام توی ئیل ترکی که مطابق سنهٔ احدی و الف
سال ششم همایون اعلی** گشت طراوت قرا باز نسیم بهار زنگ زدایها زده و صیقلی روزگار نور میمنت مآل
این سال در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده تخت نشین فلک چهارم چهار ساعت از شب
شنبه مذکور از آرامگاه حوت خرامیده بر مسند عز و شرف تمکین یافت حضرت شاه جمجاه ستاره
سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایونش بر مسند
فرمان روایی ایران و تخت گاه حضرت شاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت سلطان الاولیاء
و برهان الاصفیا قطب الحق و الحقیقه شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و مشایخ که اجداد والامقام آن
حضرت اند در نیافته بود و در این اوقات چون صورت مصالحه بروجهی که مرقوم گشت روی نموده
فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان یافته و شوق ادراک طواف مراقد مطهره و مشایخ عظام در ضمیر منیر او
ازدیاد یافته بود از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب در حرکت آمده در خوبترین زمانی بآن آستان

سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بصلات و صدقات نوازش
فرموده و چون شاهویردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ در این چند سال که ولایت آذربایجان از
پادشاه نافذ الفرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار برافراخته با تمامی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخته
هنوز هوای خودسری بر دماغ داشت و قبل از این برومیان نیز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا
به تبریز فرستاده بود و تاج را از سر گذاشته اظهار متابعت رومیه مینمود و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور
و سرحد تعیین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور اینطرف شد مناسب این بود که شاهویردی خان که آبا
عن جد از صوفیان این خانه زاده بود دیگر باره در خدمت مرشد کامل درآمده و مسامحه که با رومیان کرده بود آن را
باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بعتبه بوسی نرفت
نشد و نیز در دار الارشاد و تربت شریف سلطان الاولیا باز فوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه
والا شکوه آرند مشار الیه روی از ملازمت این آستان تافته سالک طریق فرار شد و خود را بالکائی که داخل
سنور رومیه بود رسانید و حضرت اعلی حاکم دیگر جهة آن ولایت تعیین نمود از سوانح این سال در این سفر لشکر
فرستادن بر سر خان احمد و بتصرف درآمدن الکاء گیلان پیشه است با آنکه عزیمت همایون نهضت خراسان تصمیم
یافته بود بی اختیار این واقعه روی داد **ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان** مصداق
این مقال صورت احوال خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی در تشویشات
روزگار که از لطمه بحر امواج زمانه غدار باو رسیده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندرشان و فراغت گوشه امن آباد
گیلان ندانسته خواست که با این دودمان بحیل و طراری پیش آمده با آنکه خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان
احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امرای عاصی بظهور آورد غبار آلود بود در این اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد
که موجب ازدیاد تکدر خاطر همایون گردید آنکه در وقتی که امرای عاصی بگیلان رفته در ظل حمایت او بودند خان احمد
چشم از رضاجوئی خاطر همایون پوشیده در مقام حمایت ایشان درآمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام
الدین وکیل خود را از راه شروان باسلامبول نزد خواندکار روم فرستاده بود و توسل جسته عرض نمود که ولایت گیلان
ملک موروثی منست بطیب خاطر نقش پیشکش دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر
آل عثمان را از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین اندک راهیست و تسخیر
عراق بسهولت دست میدهد بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشت یکی از مخلصان بزم اقدس که

الاشاره همایون حقیقت با واعلام نمودند اگر بسهو و خطائی خود قایل گشته از کرده خود ابا نمینمود و اظهار میکرد
که از خوف وحشت پادشاهانه و مظنه بی التفاتی چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت او از طریق
راستی عدول نموده انکار بلیغ نموده گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه گرفته من او را بروم نفرستاده ام
و خبری ندارم در این اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کسی معتمد از استنبول رسیده حقیقت رفتن او
و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف از این کفران نعمت بغایت آزرده گشته
از تنبیه و تادیب او زیاده از این تکاهل ورزیدن در ظرف طبیعت گنجایشی نداشت گوشمال او را واجب دانسته
آزار او چپل فرهاد خان و برادرش ذوالفقار خان را با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل اغاج و دربار
کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف با میر سیاوش حاکم گسکر و علی خان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت
که بعسکر فرهاد خان ملحق گشته مرافقت و همراهی او بظهور رسانند و موکب همایون بدار السلطنه قزوین
عود نموده جمشید بیگ غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند با این همه اعمال
ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز رعایت صله رحم در رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت
اثر بوده و چون جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شده بود منشور عنایت از موقف سلطنه باسم خان احمد
عز صدور یافت که همت والا بتوجه خراسان مصروف گشت و محتمل است که دو سه سال تقاضای که دو سه سال
توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیمابین و حقوق تربیت این دودمان است
و شرط آن بود که از آن جناب انواع مدد و موافقت بمنصه ظهور آید و با والد ماجد بزرگوارم و سلسله
دودمان که در قزوین میمانند یکدل و مهربانی وقوع یابد و مدار الکال اعتماد بجانب او بود هرگاه او اظهار
موافقت و مخالصان رویه نموده و خواهد نمود که این ولایت بدست ایشان درآید از او چگونه ایمن توان بود بهر حال
این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسید مناسبت آن است که بتدارک مافات تکیه بر اخلاص خود
و مروت شاهانه کرده بتقبیل عتبه بوسی سرافراز گردد و مجددا موافقتا و با این دودمان بسمع روسیان رسید
و اگر خاطر او در این وقت قرار نگیرد و چون سیاق خراسان در پیش است والده فرزند خود را که با این سلسله علیه
منسوب گشت با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد که ما نیز بجهة
رعایت او عذر تقصیرات او خواهیم و ایشان را مورد الطاف شاهانه کرده باز گردانیم و آمدن آن جناب بعد از
معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان از آستارا و طوالش گذشته و در عسکر امیر سیاوش .

دورنوش

دور فومن علیخان با متجنده آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آیین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال
داشته شد خان احمد که گوش سخن نیوش نداشت اصلا آن حکایت را بسمع رضا نشنود بنا بر آنکه جمهور چنین مذکور گشت
که چون در علم نجوم مهارتی تمام داشته در زایچه طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شده بود که در این سال
مملکت او بدیگران انتقال یافته او را از ملک موروثی جلا دست میدهد بخاطر بدان قرار داده بود که بکشتی
نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل گیلان لئیم الطبع بنوعی هواخواه اعلی بودند
که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمی توانست آورد و دغدغه آن داشت که مبادا امرای گیلان او را
بر رفتن خدمت اشرف خبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپه آرایی کرده و امیر عباس
بسته نشانی که از طبقه تاجیک و امرای بزرگ گیلان بود و بابا کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان
و طالش کولی سپهسالار لاهیجان سردار لشکر کرده تا بیست هزار سوار و پیاده فراهم آورده بمقابله عساکر
منصوره فرستاد هر دو فریق بکنار سفید رود آمده در برابر یکدیگر صف آراستند بعد از رفتن لشکریان از
نقود و جواهر اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست مکنتش بآن میرسید فراهم آورده بجانب
لنگرود و رودسر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشند و مخدرات حرم را مصحوب کیا
فریدون که از امرای معتبران گیلان بود و درگاه سالار حرم از لاهیجان بیرون فرستاد که هرگاه در کشتی
باشد بکنار دریا روند و خود منتظر بود که از پرده غیب چه روی نماید فرهاد خان یکدو روز در کنار سفید رود
نشسته تحقیق گذرها کرده گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نموده لشکریان را بعبور امر فرمود و امرای
گیلان چون مشاهده این حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین در پیوست از دود تفنگ جهان خاصه
بادشاهی بیشه و جنگل تیره و تاریک شد امرای گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت
و قدرت قزلباش و کثرت تفنگچیان و دستی جنود دلیل را مشاهده نموده دستشان از کار باز ماند امیر عباس که سردار
لشکر و عضد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالش کولی و دیگران شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند
و چون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را
مقرر نمود که حرم محترم او را و صبیه اش بکنار دریا آورده بکشتی نشسته روانه شیروان کند و کیا فریدون لایق
ندانست که صبیه شاه جنت مکان و صبیه زاده آنحضرت بروم روند رعایت حق نمک و ملاحظه ناموس هر دو
طرف کرده عنان از راه دریا کنار پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود بهام برده از آنجا بخدمت اشرف

آورد و خان احمد کهنار دریا بعد از اضطرار بسیار از آمدن متعلقان مایوس گشته و مجال توقف نیافته باتفاق
محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دخترزاده شاه جنت مکان بود از نزاع برادر و نزاع مردم بیه پس تردد
آمده بود روانه شیروان شد حضرت اعلی بنفس همایون اراده سیر گیلان کرده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شد
و فرهاد خان بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه موکب همایون خبر یافتند
بیکبار روی ارادت باستان سدره نشان آورده در لاهیجان بسعادت پابوس مشرف شدند بندگان حضرت اعلی
بجهة تالیف قلوب گیلانیان با امرای گیلان بنظر الشفقات نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده
بخلاع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را بازای خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز
گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت خدمت ملازمان همیون داشتند بقلم آورده مواجب
و مرسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر مسخنده و لیام که همیشه استعداد سفر
و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل خود ندارند بالطوع والرغبه رعیتی اختیار
نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده مطالب و مدعیات گیلانیان را برحسب
المرام انجام داده معافیات سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را با مضا مقرون ساختند
و الکاء لاهیجان و امیر الامرائی گیلان بمهدی قلی خان شاملو شفقت فرموده وزارت گیلان را بخواجه مسیح
الدین گیلانی شفقت شد و الکا رشتیه نیز بمیر عباس عنایت شد و سپهسالاری لاهیجان بطالشه کولی
مرحمت شد و ریش سفیدان کل گیلان بکیا فریدون تعلق گرفت الکا رکیلان را بکیا جلال الدین محمد دادند
درالکوه بیولی سلطان صوفی مرحمت شد و بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاونت امر
سلطنت فرمودند علیخان بحکومت بیه پس سرافراز شده یکهزار تومان همه ساله بر سبیل پیشکش تقبل
نمودند و الکا خلخال را که از توابع آذربایجان است بکر پیوسته بازای خدمت امیر سیاوش باو عنایت
فرمودند بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند **ذکر رایات**
نصرت آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داده بیان بعضی حالات اذربیته
در این سال حضرت همایون اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ از مهمات گیلان روی توجه بطرف
خراسان آوردند و در این سفر نواب سکندرشان مرافقت فرزند ارجمند سعادت نشان اختیار نموده
رفیق شفیق یکدیگر بودند حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان

باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام معسکر ظفر فرجام محقق کردند و از امرا و اعیان گیلان میر عباس و طالش
کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در آن سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون نمودند و رایات نصرت
آیات از راه ییلاق فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن
مکان خجسته نشان باجتماع عساکر توقف واقع شد در این سال میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو و شاهیجان
و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که بایکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع پدید آمده و حاجی محمد خان ولایت نسا و
درون و باغباد را از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمعتمدان خود سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت
او نداشت التجا بعبد الله خان برده توسل باو جست و از او التماس نمود که نسا و درون را هرگاه از تصرف حاجی
بیرون آورده باو سپارد و الکاء مرو که بچهار جو و بخارا قریب است پیشکش او باشد عبد الله خان که همیشه آرزوی
ولایت مرو داشت این معنی را فوزی عظیم دانسته بعزم اجابت ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن از جیحون
عبور کرده بحدود مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت
قبل از آنکه مطلب او بسعی عبد الله خان بحصول آید مرو را پیشکش کرده بود بتصرف گماشتگان عبد الله خان
داد و مرو را استحکام داده بکدو منزل پیش آمده در این اثنا آوازه رایات همایون شاهی بآن دیار رسید و از طرف خوارزم
نیز خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی دوستی میورزید عزیمت این طرف دارد عبد الله خان که مطلب خود را
بآسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این خبر را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد
خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه نسا مشغول گردیم محتمل که مدت محاصره بامتداد کشد رایات پادشاه
قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه این جانب از دو طرف در حرکت آمده اند و ما باستعداد محاربه
ایشان نیامده ایم در این سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده
تا درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان را این سخن تسلی داده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شدند عبد المؤمن
خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او مستخبر گشته بی رخصت از اردوی عبد الله خان جدا شده بابیورد
آمد عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده از راه قراباجق بخراسان آمده شنید که موکب همایون در
بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه مختصر بی ادبانه ترکی نوشته بخدمت اشرف مصحوب
پیاده محمدی فرستاده بود ماحصل کلام آنکه میانه پادشاه یا صلح است یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر آن
حضرت رضا بصلح داشته باشند خراسان بما گذارند بعراق روند و بنوعی که از منه سابقه میانه حسن پادشاه

ترکمانی پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان و روم صلح شده بود
همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است
و کمی و زیادتی لشکر را دخل نیست چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از
ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ کرده از راه خنک و جاجرم روانه شدند و در انجا رقعه مذکور بنظر همایون
درآمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب سلاطین در رقم آورده فرستاده مضمون آنکه ما بلطف الهی
واثقیم و بر سر خراسان که ملک موروث صدساله این دودمان است بقدر طاقت و توان کوشش مینمائیم
و دست از آن بر نمیداریم و مصلحه سلطان حسن را که از سلاطین حقبایی بود و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمان
با ما نسبتی دارد اگر بقاعده که کسکن قراسلطان اوزبک والی بلخ و شاه جد امجد همایون ما صلح شده بود
صلح مینمایند که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما بسپارند ما نیز صلح مینمائیم و الا جنگ را آماده ایم
و از عراق با کمال اشتیاق بهمین آرزو باین ولایت آمده ایم و در هر جا که اختیار نمایند تلاقی فریقین دست
داده آنچه در مکمن غیب باشد بمنصه ظهور رسد مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ کردند
چون بجاجرم رسیدند کسی دیگر از جانب عبدالمؤمن خان آمده مکتوب دیگر آورد که با آن مکتوب اصلا نسبتی
نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله در عنوان مکتوب نوشته بود که با آل علی هر که در افتاد برافتاد
و ماحصل مضمون کتابتش آنکه بنا بر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در آنجا ملاقات واقع شود
و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت در خلال این حال سادات
سره و اعیان مزینان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی قویداش بهادر اوزبک را که از
جانب عبدالمؤمن خان در مزینان بود گرفته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت پادشاهانه
شامل حال ایشان شده بسیورغالات و تفقدات خسروانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر
قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات جهان‌گشای و آوازه ورود موکب نصرت و اقبال
شاهنشاهی تزلزل در احوال حکام اوزبکیه بدید آمد حکام اسفراین و شقان و جوربد و جهان ارغیان و سبزوار
نیز راه فرار پیش گرفتند چون بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله‌وردی خان را با فوجی از
غلامان بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور طلیعه لشکر قزلباش دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل گشت
و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله‌وردی خان و غلامان داخل قلعه نیشابور شده

مژده

مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان پوی قریب یکماه در النگ اسفراین توقف فرمود
و حکومت ولایت نیشابور بدرویش محمد خان آرو ملوکه در زمان نواب سکندرشان حاکم آنجا بود و در امور قلعه
داری کمال مهارت داشت تفویض شد سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی را بسرکردگی میر فتاح بن ناگی
تفنگچیان اصفهان گذاشته شد الکاء اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات شفقت شد املاک و رقبات
سلغه ایشان و مجمع ریش سفیدان و اعیان اهل بیات و را از آن قتل و غارت که یافته بودند بسیورغال و مسلمی ایشان
مرحمت شد حکومت سبزوار بمحمد سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان مختار الحسینی مفوض گردید و بر سایر محال
که بتصرف در آمده بود حکام تعیین نمودند و هم چنین از هر کس از ارباب و اهالی و اعیان ولایت مذکوره که آثار
دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات از اقران امتیاز بخشیدند و بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند
سرافراز شدند و رایات نصرت آیات از اسفراین کوچ کرده از راه جهان ارغیان با سلطان میدانی که
قریب برادکان مشهد مقدس است تشریف برده در آن چمن دلگشا خیام نصرت افراختند و از تقریر چند
نفر از اوزبکیه که در آن منزل بدست غلامان کنجعلی خان زیگ گرفتار شده بودند چنین معلوم شد که جماعت
اوزبکیه که در ولایت مذکور بوده اند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری
داده اند چون فصل پاییز بانتها رسید طلیعه جنود قیامت مهیب سرما نمایان شده بجهة عبور و مرور اوزبکیه
خرابی بولایات یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود و عساکر منصوره بتنقیص میکشیدند و در آن زمستان بمحاصره مشهد
مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه می‌شد باقتضای قضا حواله نمود تا توپ و تفنگ بجانب شهر
انداختن موجب بی ادبیت بدست آید جهة مصلحت وقت عزم مراجعت بجانب عراق نموده از سلطان
میدانی کوچ کردند و آذوقه که در اردو و هر کس که داشت بجهة ذخیره قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شده
در ساعت سعد در دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد در این سفر خیر اثر از امرای گیلان کیا جلال
الدین محمد بجهیتی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از این عمل خجلت زده گردیدند اما عنایت
شهریاری از آن اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت سابق
میر عباس و طالشه کولی و رفقا رخصت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما جلال الدین
محمد را اجل طبیعی دامن گیر و پیمانه لبریز شده مقیم مستوره خاک گردید در این سال امیر الامرایی و نظم و نسق آذربایجان
و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بقراها خان تفویض یافته و اعتماد الدوله حاتم بیک را با قورچی باشی

و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دار السلطنت قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و رسومات و مقرریات
ایشان را بتنخواه دهند و مقرر شد که بتحقیق و پیروی طوایف قزلباش و ایل و اویماقات سپاهی بوده هر کس را
از ملازم مواجب خوار و غیر آن ظاهر شود که اسپ سواری و استطاعت یساق نداشته و از یساق خراسان
تخلف ورزیده نیامده است بتقصیر یساق مؤاخذ بوده و فراخور هر یک جرایم حواله نموده انواع سیاسات
و عقوبت بجای آورند و با تمام جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه که در آمدن یساق بر اقران سبقت گرفته
محنت سفر و یساق کشیده اند و نهند که فی الجمله بتنبیه و آگاهی آن جماعت بوده بعد الیوم هرگاه که جار
و یساق واقع شود تاخیر در آمدن تمایبر فرمان بران حسب الامر بعمل آورند و الحق ایمعنی باعث آن شد که هرگاه
یساقی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات از بیم مؤاخذه و سیاست با وثاقهای بی تکلف
سواره و پیاده بی اختیار و رو و کلمهٔ احضار روی براه آورده سعی مینمودند و زمستان را بدار السلطنهٔ اصفهان
بعیش و خرمی گذرانیدند و اسکندر بیگ منشی در این سال سعادت خدمت این آستانه یافته در سلک منشیان
عظام انتظام یافت **گفتار در محاربهٔ امرای افشار لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر
یافتن بتوفیق پروردگار جهان** در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان
در حرکت آمد قورچیان باحضار لشکرهای ممالک تعین شدند و ولی خان و اسمعیل خان امرای کرمان را
با عموم طایفهٔ افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان در آمده باردوی ظفر قرین
پیوندند و چون امرای مذکوره با لشکر کرمان حسب الفرمان قضا جریان روان گشته بطبس رسیدند مصطفی خان
کنکرلو بحسب الامر اعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت اوزبکیه بران حدود مستولی شده ولایت
تون و قلعهٔ آنجا را متصرف شده بودند در این سال آوازهٔ وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع
یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با موازی دویست و پنجاه نفر کاپش با غازیان استاجلو
و غیره از ملازمان خود که همراه مردم دیگر بودند از طبس بر سر تون رفت و شهر بند قصبهٔ تون را از
اوزبکیه گرفته قوزی میرزا که حاکم تون بود در ارک محاصره نموده محصوران ارک کس بهرات فرستاده
استمداد نمودند پیر قلی بابا کوکلتاش که حاکم هرات بودند و دین محمد خان خواهرزادهٔ عبد الله خان مشهور
بتلیم سلطان موازی سه هزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسرکردگی بابلی بهادر بدفع لشکر قزلباش
و کومک امرا و قوزی میرزا و محصوران قلعهٔ تون فرستادند و مصطفی خان که مرد شجاع دلیر مردانه بود و

با مردم

با مردم اندک با فوج کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات
و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابله آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد
و لشکریان در معرض تلف اند در عالم سپاهیگری از اسپان فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته به تیر و تفنگ شتر
آنجماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی مراجعت نهاد و در آن روز بهین دستور تا چهار فرسنگ
با اوزبکیه زد و خورد نموده با الشیک نام موضعی از مواضع تون رسید و بمیان ده آمد و دیوار پست آن موضع را
پناه خود ساخته دیایولی و قوزی بی میرزا و سایر سرداران اوزبکیه در بیرون فرود آمده آن شب از جانبین
پاس داشتند و امرای افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته عاجلا متعاقب او روانه شدند
و در روز دوم که مصطفی خان در دیوار پست موضع الشیک بود بآنجا رسیدند چون سپاهی سپاه قزلباش که
قریب بشهر از نظر در می آمده انداز دور نمایان شدند جماعت اوزبکیه مضطرب شده قرار فرار بخود
داده احمال و اثقال را پس پشت انداخته قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار پست بیرون
آمده باتفاق متغلای دلاوران طایفه افشار معرکه رزم و پیکار گرم گردید چون قول بمعرکه رسیده فتح و ظفر
در پیوست اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر جرار نبود و در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر
و شمشیر گردیدند جان محمد دیوان بیگی که از عظمای اوزبکیه و دیوان بیگی تیم سلطان بود با چند نفر از بهادران
معتبر اسیر پنجه تقدیر شدند معدودی از آن قوم بیرون رفته اکثر آن جماعت راه عدم پیمودند چون این خبر
بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید پای اقامتشان سست گردیده تاب توقف نیاوردند ارک را
خالی کرده راه فرار پیمودند بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرا اعلام بفتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان
گردید که موکب ظفر قرین شاهی مقرون بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان
در تون توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه اصفهان بشرف
پابوس شهریار گیتی ستان مشرف شده جان محمد دیوان بیگی را به یحیی بیگ غلام سپرده نگاه داشتند در حال
این حال تیم سلطان و نامی سلطان برادرش با جنود اوزبکیه بر سر سلطان قلی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه
درخش محاصره نموده بودند تبیین این اجمال آنکه قبل از این کماشته کلک نکته پرداز شده بود که سلطان قلی خلیفه
مغضوب گشته بر حضرت نواب همایون بجانب قاین رفت و علی قلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو حاکم
قاین بود و از صولت سپاه اوزبک از قاین بیرون آمد در قلعه خود و در اعمال قاین می بود و چون با کند و در رسیده

طایفهٔ شاملو ملازمان قدیم آن سلسله در آنجا بسیار بودند بر سر او جمع شده علی قلی خان آوازهٔ وصول
رایات جلال بطرف خراسان شنیده با آنکه اندک عارضه داشت بیجاده در آمده عزیمت اردوی همایون
نمود و سلطان علی خلیفه و طایفهٔ شاملو بهوس حکومت قاین و اخذ مال و غنایم سر راه بر او گرفته در مقام
محاربه در آمد اغرق خود را در قلعه گذاشته بر غازیان استاجلو دفع ف و لازم آمده هر دو گروه را فیما بین
محاربهٔ عظیم واقع شد و غلبه از جانب استاجلو وقوع یافت و در این اثنا تفنگی بر کاوهٔ علی قلی خان
خورد او را مجروح ساخت و در آخر همان روز بزخم تفنگ از هم گذشت بعد از فوت او سلطان علی
خلیفه دیگر باره بر قاین مستولی شده اما درین سال تیمم سلطان لشکر بر سر سلطان علی خلیفه کشید
چون او بسر حضرت همایون اعلی بتغلب تا بولایت تسلط یافته بود و مردم آنجا زیاده در مقام مدد و همراهی
نیامدند بالجمله از سپاهی و تفنگچیان مردم آن حدود و قریب یکهزار نفر جمع آمده بمقابلهٔ او شتافت در موضع
وقش من اعمال قاین تلاقی فریقین روی داده فیما بین حرب صعب روی داده تلیم سلطان ظفر یافت و قریب چهار صد
پانصد نفر از قزلباش بقتل رسید بقیة السیف بدیوار بست موضع درخش آمده جنگ کنان خود را بقلعهٔ آنجا
رسانیدند تلیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشید و کار را بر او تنگ کرده که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ
امرای افشار و شکست یافتن بابولی و قوزی میرزا و شکر بعلی اغلی باو رسیده باضطرار از پای قلعهٔ
درخش برخواسته بجانب خواف و باخرز رفت و سلطان علی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین
رفت بیان حال او در محل خود رقم زدهٔ کلک و بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی **وقایع متنوعه**
که در عرض این سال بمنصهٔ ظهور رسید از سوانح این سال آن است که شاهوردی خان قرامانلو که در هنگام
نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن الله‌وردی خان روی از این دولت تافته فرار نموده داخل
سنور رومیه شد پاشایان سرحد در آغاز مصالحه بجوز نقض شرایط پیمان نموده در مقام امداد او شدند
و او از معاونت رومیان مأیوس گشته چاره بجز التجا بجناب اقبال همایون اعلی نیافت و عریضهٔ ضراعت
آیین فرستاده مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین وحشت و دهشت بی اندازه بخاطر
استیلا یافته نتوانست بملازمت رسد اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جرایم بنده کشد از سر قدم ساخته
بپایهٔ سریر اعلی می آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت و قرار و ارسال یافت و مشار الیه در راه
خراسان بموکب ظفر نشان پیوسته چون هنوز هوای خودسری در سر داشت از اخلاص بی بهره بود و از آنجا که

که جمعی

که چمن بسطام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امرا مسکوب معزول که
در ازای سوء اعمال بحسرت و ناکامی میگذرانیدند مثل شاهقلی سلطان پیاده ترکمان و بدرخان افشار و امام ویردی
آتماندیلو که در آنوقت آبروئی نداشت اختلاط آغاز نهاده با یکدیگر معاشر و همصحبت بودند اما ارادهٔ غدری
داشته یکی از ارباب اخلاص از مواضعهٔ ایشان آگاه بوده حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و ایشان مستفکر گشته ارادهٔ فرار
نمودند در روز کوچ در عقب ماندند و چون ایشان را گرفتند مواخذه نمودند امام ویردی آتماندیلو در برات وحشت خود
گذرانیده نجات یافت آن هر سه پی سعادت مورد سیاست گشتند دیگری از سوانح آن است که در وقتی که رایات
جلال از سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بجریمه تقصیر سابق حکومت کرمان از ایشان ساقط شده
نامزد حسن خان استاجلو قورچی باشی و گمان شد در خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری
در سویدای خاطر ایشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموماً مورد مواخذه و عتاب
و خطاب گردانید و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار اگرچه رسیدند حسن خان سعی و مردانگی ایشان که در
محاربهٔ اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی بجهة انتظام امور پادشاهی تقصیر دیر
آمدن طایفهٔ افشار را در معرض عتاب و خطاب داشتند بالآخره در ازاء مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشان را بعفو
مقرون گردانیدند چون در این سال الکاء مذکور بحسن خان شفقت شده و ایشان بشکرانهٔ این عطیه مبلغی برسم
پیشکش قبول نموده بعضی از آن مردم روی توجه بجانب کرمان نهادند و بعضی از آن وجه بخواص ملازمان رکاب اقدس که
شفقت بیاق خراسان کشیده بودند تقسیم یافت طوایف ذوالقدر نیز که سالها حکومت فارس کرده بودند لشکر
کم آورده بودند حکومت شیراز بحسن خان مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفهٔ ذوالقدر استدعای عفو تقصیر خود
نمودند متقبل شدند که اگر در این مرتبه تقصیر ایشان بزلال رحمت شسته شود رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضهٔ
اقتدار ایشان باشد من بعد بیساقی که واقع شود بتدارک مافات قیام نمایند حسب الاستدعا مهم ذوالقدران
نیز فی الجمله صورتی یافته و چون ولایت شیراز در آن سال بحسن خان شفقت شده بود سال آینده بدیشان مرحمت
شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدی بر رعایا و عجزهٔ مملکت دراز کردند و باعث شکوه
رعایا و عجزه شد در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بدسلوکی از فارس و کرمان معزول شدند دیگری از سوانح
آنکه در این سال در دارالسلطنه قزوین مرض طاعون و وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع و بلوکات
رفتند و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود علت وبا روز بروز زیاده یافته خلقی نامعدود در آن

واقعه راه عدم پیمودند خلاصه متوفیان این واقعه خاتم المجتهدین میر سید حسن الحسینی کرکی عاملی بود و دخترزادهٔ مجتهد مغفور
شیخ علی عبد العالی بود و درمیانهٔ علماء عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و درولایت
عجم کوس اجتهادش بلند و آوازه گشته دراصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخته و درزمان
شاه جنت مکان اردوی کیهان پوی همایون مجمع علما و فضلا بود عرب و عجم بود و جناب شیخ
المحققین شیخ عبد العالی خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبهٔ بلند اجتهاد یافته جمیع علماء
اذعان اجتهاد او کرده بودند جناب میر سید حسین پای از مرتبهٔ او بالاتر نهاده خود را استاد المحققین و سند
المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در صکوک و مجلات که بتوقیع او
مزین می شد این عبارات سطر می یافت و تا حین الوفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نعش او را بامر
اعلی بعتبات عالیات فرستاده در آن اماکن مشرف مدفون گردید رحمة الله علیه **وقایع سال مسرت مآل ییلان ئیل**
ترکی مطابق سنه اثنی والف که سال هفتم جلوس همایون شاهی براورنگ شاهنشاهی است نوروز این سال
همایون فال در پنجم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده حضرت شاه جمجاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنه
اصفهان چنانچه سبق ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه
قزوین گشته در دولتخانهٔ مبارکه نزول اجلال داشتند که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی
در فضای جهان افراخت نشاط سیر و شکار قزل آقاج از خاطر خطیر شهریار کامکار سر برزد بدین عظمت
از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید
و در آنجا بمسامع جلال رسید که گیلانیان از بدسلوکی مهدی قلی خان شاملو منشکی اند حضرت اعلی بنابر
رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت معزول فرموده احمد بیک پیکدلی رابدار و غگی لاهیجان
تعین کردند و جمعی از قورچیان شاملو تابین او را همراه او کردند که بخدمات مرجوعه قیام نمایند و جناب
آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و نظام آقا داروغه دفترخانه همایون بگیلان
فرستادند که مال و حقوق دیوانی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه بیجایی در زمان
خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان کشند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل
و سیر و شکار قزل آقاج شدند فرهاد خان که شرف استقبال یافته بود در رکاب اقدس بخدمات قیام
نمود و علی قلی خان را ارپه پس دایره سیاووش را از گسکر بتکلیف شکار کردند و ایشان امتثال

فرمان کرده در قزل آقاج سعادت پابوس یافتند و همیشه در رکاب اقدس حریف بزم مقدس بودند جناب آصف جاه با رفقا بگیلان رفته در اندک روزی جمع قانونی موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند در خلال این حال منشور طلب از موقف جلال باسم آنجناب صدور یافته در قزل آقاج بشرف بساط بوسی مشرف شد و چون ولایت بیه پس بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت ولایت دارالمرز و طبرستان که بحسب اقتضای زمان و ازمان قدیم بر افتاده بطریق ملوک طوایف در میانه جمعی که در ایام فتور و انقلاب پای از حد نوکری فراتر نهاده بتغلب بولایتی که بر ایشان نسبت نداشت دست یافته لوای خودسری افراخته انقسام یافته از خار تسلط ارباب عصیان پاک کرده و از آنجمله گیلان بیه پس که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروثی جمشیدخان داماد شاه جنت مکان بود و محمد امین خان که پسر او وارث آن ملک بود چنانچه ذکر رفت همراه خان احمد رفته در شروان بمرض آبله فوت شد علی خان ولد کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود پسران جمشیدخان کفران ورزیده ایشان را بعنف از ملک بیرون کرده خود بتغلب در آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت و دولتخواهی در این دودمان نداشت که مملکت چنین را باو باید گذاشت خاطر الهام پذیر بر آن متعلق گشت که گیلان بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انتظام داده بتصرف اولیای دولت قاهره در آورند چون فرهادخان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود به تفویض در این امر مناسب ترمیدانند اما امیر سیاوش را بجهة اتحاد و آشنائی که با امیر حمزه سلطان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح درباره او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکای کسکر را که بطوالش و آستارا پیوسته است متصرف گردند و مهم علیخان را بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که مردم بیه پس که بالطبع هواخواهان او نیستند تهیج فتنه نموده سر بچنبره اطاعت در نیاورند و فتنه ایشان بگیلان بیه پیش نیز سرایت کند بعد از شادره و کنگاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام تضییع هر کدام در آئیم موجب رسیدگی دیگری گشته متوحش میگردند چون رای جهان آرا بتسخیر کل دارالمرز تعلق گرفته بود تغافل در کار ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشاره همایون هر دو مواخذ و معتقد گشتند و امیر شاه ملک نامی از اقربای علی خان را با آنکه سابقه خدمت و آشنائی با نواب علی شاهی نداشت و اعتماد را نمی‌شایست حضرت اعلی جهة آزمایش گیلانیان و عیار حق شناسی ایشان تربیت فرموده بسپهسالاری کل گیلان بیه پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس که از رسم و رسمی و اشتهشد در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده و داروغگان جهة رشت و فومن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند

ذکر طغیان و عصیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین و مبادرت ایشان و فیروزی یافتن بعنایت ملک منان

چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافت امیر شاه ملک

در رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه شدند اما چون بهره از حق شناسی و جوهر عقل نداشته خبث طینت خود را
که درباره مردم عموم داشت ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان در آمدند و متجنده بیه پس را جمع نموده بر سر دارالمرز
فومن رفته او را بقتل رسانیدند و از وقوع این خبر شنیده از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلاف مشاهده نموده
خود را از رشت بیرون انداخت و امیرشاه ملک نهج فتنه کرده بیه پیشان را نیز بعصیان و طغیان دلالت
نموده و مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی ندانسته خود را در مهلکه عصیان انداختند از سپاهیان بیه پیش دو طایفه اند
که همیشه وکیل السلطنت و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده اند یکی را رشه دو دیگری را چپک مینامند
و میان این دو طایفه همیشه بجهة سپهسالاری و وکالت عداوت قدیم است و در این هنگام امیر عباس از
طبقه چپک و بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب الفرمان حاکم لشته نشا بود و بوسعید نامی از طبقه رشه در جنگل
و بیشه مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از امیر عباس خایف بود درین اوقات آوازه معسکر
امیرشاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرده سفیهان ضعیف
عقل گیلان بر سر او جمعیت نموده با امیرشاه ملک عهد و پیمان در میان آوردند تا آمدن خان احمد و محمد
امین خان ولد جمشید خان وارث ملک که در شیروان بود و هنوز خبر فوتش نزد گیلانیان متحقق نشده
بود او را بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پیشی و بیه پسی را که از قدیم الایام
میانه این دو ولایت استمرار داشت بالفت و دوستی مبدل گردانند و بیه پیش را جهة خان احمد و بیه
پس را برای محمد امین خان که از مقوله ذره با آفتاب است ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر
بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه و حکام قزلباش باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجنده
گیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفیدرود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی آثار مخالفت
تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط کرده با گروه قزلباش از گیلانیان کناره جست و طالشه کولی نیز
با او بدظنه شده از یکدیگر خایف بودند و در روزی که در میانه این دو طایفه مقابله واقع شد کیا فریدون
که مرد راست قول و خیرخواه بود احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او
با امیرشاه ملک و یاغیان خبردار کرده صلاح دولت قاهره در آن دانست که جنگ را که در آن وقت
صرفه نبود به تاخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازد زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر گیلانی نبودند بدین
عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک

دو نزدیک

و قزلباش خبردار شد و کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاد و ایشان از آب سفیدرود عبور کرده بملازمت رسیده
اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کردند و در مخالفت قزلباش یکجهت شد امیر شاه ملک به بیه پس عود نموده
طالشه کولی و بوسعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم بیه پیش کس بطلب احمد خان بشیروان فرستاد و
و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نمودند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در
دیوانخانه او مسندی گسترده بقطع و فصل مهمات قیام نموده شلتاق می کشیدند و دوزه حکومت را غنیمت
دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند چون این اخبار در قزوین بسمع همایون رسید شعله غضب قیامت نهیب
زبانه کشیده اول اراده نمود که بنفس نفیس متوجه دفع این حادثه گشته بنوعی در تادیب و تنبیه آن قوم توجه نماید
که بقیة السیف از خواب غفلت بیرون شده بعد الیوم حرف فتنه و فساد بر زبان جاری نخواهد شد چون
ماده قابل حرکت موکب همایون نبود فرهاد خان را مقرر فرمودند که از راه کوهدم که ما بین بیه پیش و بیه پس است
رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که بدیلمان رفته با احمد بیک ولد فرهاد خان
ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته عدوان را از خار تعرض پاک گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرات
و جساری که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت شهریاری شامل حال علی
خان گشته درین مرتبه از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را بدستور باو ارزانی دارند و خود کفیل ملک و مشار الیه شوند
و درین باب مبالغه بحد افراط رسانید حضرت اعلی طوعا و کرها بصواب دید عمل نموده علی خان را از حبس بیرون
آورده بخلعت شاهانه سرافراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت امیرالامرایی گیلان بیه پیش
بفرهاد خان تفویض یافته و درین سال هشت را به بخطاب مستطاب فرزندی بین الاقران ممتاز یافت بالجمله مشارالیه
با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل
بکان طاغیان گیلان انداخته بوسعید طالشه کولی را باتفاق منصور میکال که از جمله باغیان بود بمقابله لشکر دیلمان
فرستاد که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود راهی است در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت
لای و پشه عبور زیاده از یکسوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازد
و خود اراده داشت که با میر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان
و آنجماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی بشیمه رود آمده مضایق
راه با بحران جوبهای بزرگ انداخته که باصطلاح گیلانیان بند میگویند استحکام میدهد مستعد رزم و پیکار

هنوز فرهادخان در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة الجیش ولیمان بودند پای جلادت پیش نهاده
بقراولان لشکر یاغی رسیده جنگ درپیوستند وشکست بایشان داده و ربند نخستین را که بندیه کرده
تفنگچی بسیار درآنجا گذاشته بودند از دست یاغیان گرفته پیش رفتند شکست بر لشکر بدعهد کیش افتاد
به بیشه وجنگل پراگنده شدند منصور بیگال کشته شده طالش کولی خود را بجاهای سخت کشیده وعساکر منصور
از مضایق آن راه سپاهیانه گذشته تا بلاهیجان در هیچ محل توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید
که خبر انهزام طالش کولی وتفرق لشکر گیلان وآمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه خود را به بیشهای
گیلان رسانیده مختفی شد اما الله قلی بیگ قورچی باشی لشکریان را از نهب وغارت منع نموده
باستمالت رعیت پرداخت ومردم شهر وباقیین جمع شدند فرهادخان اگرچه از سبقت قورچیان واز فتح
لاهیجان آزرده گردید زیراکه میخواست که این فتح بنام او بود اما ظاهر اظهار نساخته وخرمی کرده علیخان را
باجمعی به پس فرستاد وخود متوجه لاهیجان شده بعساکر منصوره ملحق گردید وحقیقت بعرض اشرف رسانیده
قورچی باشی با قورچیان چندگاه در لاهیجان توقف نموده در تفحص وتجسس یاغیان وخدماتی که روی بمراد
حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور می آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع شد قورچی باشی وقورچیان
بقزوین آمدند وفرهادخان بانتظام مهمات گیلانیان پرداخته وعلیخان که به پس رفت اهالی بالطبع
خواهان او بودند برسر او جمعیت نموده از امیرشاه ملک جدا شدند وامیرشاه ملک که احوال خود را بدینمنوال مشاهده نمود
که چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده بنزد علیخان آمد وعلیخان چاره بجز کشتن
او نداشت وتغافل در آن نمودن در نظر مردم مشتبه بعدم اطاعت واخلاص می شد او را
بقتل آورده سرش را به لاهیجان نزد فرهادخان فرستاد وتا آخر این سال با فرهادخان بمدارا سلوک میکرد
اگرچه زیاده ازین پا را او اندیده بود وآخر الامر در مقام عصیان وطغیان درآمده تا آنکه دفع فتنه او
برذمت همت لازم آمد وتتمه احوال او وطالش کولی وبوسعید در قضایای سال آینده از مساعدت
بخت مأمول است ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم وآمدن عبدالمومن خان پسرش بخراسان
وقضایایی که دراورگنج وخراسان بوقوع پیوست وآمدن سلاطین اورگنجیه بدرگاه سعادت آشیان
هرچند صادرات احوال سلاطین اوزبکیه مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنا بر ارتباط سخن
از ایراد آن چاره نیست بالجمله مرقوم قلم بیان گردیده که سابقا نور محمدخان ابن ابوالمحمدخان والی اورگنج

دحاجم

وحاجی محمد خان ابن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقهٔ سلاطین اوزبک واولاد شیبان جوجی بن چنگیز خان بنی
اعمام یکدیگرند بر سر ولایت نسا نزاع واقع شد نور محمد خان پناه بعبید الله خان برده و دراسترداد ولایت نسا از او
استعانت جسته ولایت مرو را بدین جهت پیشکش او کرده و عبید الله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب او و دفع او
کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعهٔ ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبید الله خان بود و پسرش خایف و هراسان گردیده
چنانچه مذکور شد بی رخصت از اردوی عبید الله خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورد و عبید الله خان که همگی
همتش بتسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی مکروه
خاطرش میبود منازعهٔ ایشان را با یکدیگر غنیمت دانسته درین سال که حضرت اعلی را مشغول مهمات دار المرز
انتهاز فرصت نموده و عبد المؤمن خان بعزم تسخیر اسورد و نسا و نیشابور بخراسان آمده و عبید الله خان لشکر بخوارزم
کشید و چون عبد المؤمن خان بحدود مرو و اسورد در رسید اوزبکیه همان جمعی که از ایل ترکمان که در ملازمت نور
محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفایی مسلوک داشته بعبد المؤمن خان پیوستند و کلید قلعه‌ها باستقبال
او فرستادند نور محمد خان بیوفایی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامتش نماند بدلالت
حافظ سلطان چنوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخت بی سر و سامان روی ارادت باستان سدره
نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزادهٔ کامکار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله
و بعضی امرا و خواص و مقربان تا یک فرسخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد
با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و به دولتخانهٔ همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب
همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده و کلا و دیوان حسب الفرمان قضا
جریان تول و ساوری و مایحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و رفیق بزم خواص و معاشر و هم صحبت همایون
گردید اما عبد المؤمن خان چون خاطر از تسخیر اسورد و چهچه و مهنه و نسا و باغباد و دوران و آنحدود جمع کرده
در خیر تسخیر کشید متوجه قلعهٔ نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصار نرسیده و ذخیره را در قلعه بسیار کم شده
بود آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد با غازیان روملو و تعلقیان اصفهانی بحراست
قلعهٔ نیشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر محاصرهٔ نیشابور بسامع
جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع باغیان مشغول بودند توجه
خراسان چندروزی در عقدهٔ تعویق افتاد و عبد المؤمن خان در تسخیر قلعهٔ مذکور اهتمام غیر محصور بظهور آورده

چند مرتبه یورش نموده دلاوران قلعه سپر ممانعت در رو کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدی را راه بقلعه
ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه در آن یورشها بخاک هلاک افتاده کاری نساختند نقابان نقب
بزیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده از باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط آن برج را
از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده تا سیصد چهارصد نفر از آن رخنها بالا دویده بشهر داخل
شدند درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران اروملو
و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن کرده خود را برخنهای آن برج خراب رسانیده غلوله تفنگ
بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان از آمدن گسیخت و در آن رخنها ماندند و جنگ مردانه
کردند و دیگر احدی محل دخول نیافت اما جمعی که از اوزبکیه داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید
در کوچها پراکنده گشتند غازیان روملو و تفنگچیان وارو ملو و اهل نیشابور سرهای کوچها را گرفته یکیک را بقتل
میرسانیدند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکدو نفر
از حقا و سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده همه بقتل رسیدند و در آن شب تا بصبح کار کرده
آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عبد المومن خان از این واقعه بی آرام گردید و متعجب ماند زیرا که مردانگی
و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته بود که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نماید و ماده بر جگر را کراه
کرده مستعد یورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده
محافظت نمایند و شهری بان بزرگی را از شر دشمنی چنان نگاه داشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر
مأیوس گشته در همان شب باشاره و تحریک عبد المؤمن خان در پای قلعه فرود آمده آواز بلند کردند که
فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده ایشان را زنده نگاه داشته ضایع مکنید که ممکنست که اهل قلعه بوسیله
ایشان نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان
با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده بودند نگاه داشته بودند
درویش محمد خان نیز ایشان را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این حال از شاهوردی
عباسی دست درازی بممالک محروسه شاهی واقع شده علی الغفله بر سر اغورلو سلطان بیات که در بروجرد
میبود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانیدند از این جهة نایره غضب شاهی اشتعال یافته تادیب و تنبیه او
که در قرب جوار مملکت واقع و فی الحقیقه دشمن خانگی بود در قسم اشرف باسم درویش محمد خان عز اصدار

یافته

یافته از مشاغلی که روی داده بود او را آگاه گردانیده اند و اعلام نموده اند که چون آمدن ما بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر
از غازیان روملو و صفهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش در نیشابور است از روی عقل و دانش که دارد باید با عبد
المؤمن خان مدارائی کرده طرح صلحی افکنده خود را بهر طریق تواند بعراق اندازد و اهل و عیال را بسلامت
از آنجا بیرون آورد که نیشابور بجائی نمیرود و شاه قلی خلفا برادر درویش محمد خان را طلب نمودند و این خبر را
باو دادند که به نیشابور فرستند مشارالیه انکار این معنی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده گفت که ما در طریق
اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولی نعمت و مرشد کامل سرمایه نیکنامی و افتخار میدانیم برادرم تا جان
در بدن و رمقی در تن داشته باشد کوشش و کشش نموده قلعه را نگاه دارد و بعد از آنکه ضعف بحال او راه یافته و از
قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت مردانه شربت شهادت چشیده باشد نواب کامیاب بلفظ مبارک
فرمودند که اگر این همه جان سپاری بجهة استرضای خاطر ماست هرگاه ما چنین امر کنیم رضای ولی نعمت جستن در طریق
اخلاص اولی است چون دارالسلطنه هرات که پای تخت خراسان و مشهد مقدس معلی که مدفن شریف حضرت امام
ثامن ضامن علی بن موسی الرضاست علیه السلام اکثر محال در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور این همه تلاش نمودن
و اهل و عیال ما و دادن چه نتیجه میدهد آخر الامر چنانچه بر زبان الهام بیان آن حضرت گذشته بود بظهور آمد
القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل منشور اقبال گشته بسبزوار برده از آنجا بکس مجهول داده به نیشابور
فرستادند درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گردید اما تا در قلعه آذوقه بدست می آمد و قوت لایموت
داشتند دست و پائی میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح در میان آوردند
بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله آن ساختند و عبدالمؤمن خان از امتداد زمان محاصره و تلف
شدن سپاه به تنگ آمده بود و بسیاری از معارف جنود اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا
چهره نمی گشود این معنی را فوزی عظیم دانسته عهدنامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور
باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه ایمن است و بمال و رجال و ناموس ایشان اصلا تعرض نخواهد
رسید و او نیز غازیان روملو را که گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را ابرا
اطلاق نمایند چند روز درین گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بتعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند
زیرا که قریب بدو هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بودند مع ذلک از مکر و کید عبدالمؤمن خان ایمن
نبود تا خود پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان مردم

سپاه او با خانه کوچ و اهل و عیال از دروازه عراق بیرون آمدند عبد المومن با کل سپاه آراسته در آن روز بمشاهده سپاه
قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش مشاهده سپه آرایی او کردند دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار
ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهان که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن کرده مترصد محاربه بودند
از آنطرف اوزبکیه که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد کرده از
قزلباش انتقام کشند عبد المومن خان با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلای آن طبقه گفته بودند که اینجماعت یکهزار
نفس اند که همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار مینمایند و تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسانند
مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان رتبه سلطنت بنیت اولی آن است که وفا بعهد و پیمان نموده
متعرض اینجماعت نشویم عبد المومن خان را این رای پسند افتاده اندیشه غدر از دل بیرون کرد اما کس فرستاده
درویش محمد خان را در سر اسب طلب نموده که ما را کرنش نموده راهی شود جماعت روملو و تفنگچیان او را از
رفتن مانع آمدند شاید لیکن بملاحظه آنکه مبادا از رفتن او حیلی و بددلی محمول کرده دیگینه بر احتمال بی زوال شاهی
کرده با سه چهار نفر از مشمون و لشکر جدا شده بمقابل عبد المومن خان رفت امرا او را پیش برده کرنش فرمودند
عبد المومن خان زبان به تحسین و آفرین بر گشوده بود که نمک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و مردانگی
و لوازم نوکری تقصیری نکردی اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طمع کرده از او گرفته بود و از یابوهای
کتل خود اسپی باو داده بود و درویش محمد خان رخصت انصراف یافته در آن روز تا شب قطع راه نموده خود را
بجد و سبزوار رسانیدند و از آنجا راه دامغان پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات در لرستان معاودت
نموده بود بقزوین رسیده بشرف ملازمت اشرف مشرف شدند و در ازای این خدمت ایالت لاهیجان و امیر
الامرائی گیلان باو شفقت شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبد المومن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون از رستاق
رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت و جمعی از امرای اوزبکیه را بر سر سبزوار فرستاد و محمد مومن سلطان نواده میر
شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت بود و اندک آذوقه از محال قریه شهر بدست آورده ارک را
استحکام داده بود و چند روز محافظت شهر نیز نموده سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری پرداختند
و عبد المومن خان از طول مکث خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستاده که
در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکندند و
با سبزواریان پیغام داد که پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نیامد و عبد المومن خان که شغال پیساکت

در مشهد

در مشهد مقدس نشسته است مبادا از امرای سبزواریان در مخالفت او یافته شده خود بدین صوب نهضت نماید
و آتش بیداد در این ولایت افروزد و اصلح بحال شما آن است که درین سال با او مدارائی کنید بعد از آمد و شد
سفر قرار داده اند که حاکمی که عبدالمؤمن خان بجهة سبزوار تعیین نموده بمیان ایشان آمده مهمان باشد و دخلی در مملکت
نداشته باشد بعد از انقضای وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته
داروغه اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهة استخلاص خود از شکنای محاصره راضی بمصالحه مذکور شده
از جانبین عهد و میثاق تاکید یافت و موسی میرزا و نذر بهادر نامی از اعیان اوزبکیه بحکومت و داروغگی
سبزوار تعیین یافته و موسی میرزا و نذر بهادر با پنجاه نفر بشهر آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالمؤمن
خان رفتند و در حدود جام باو رسیده حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد
که عبدالمؤمن خان زبان اعتراض بامرا دراز کرده بمصالحه مذکور انکار نمود بالجمله محمد مؤمن سلطان نسازان چند
جهة سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماه بماه سرانجام میشود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات واقع شد مابین حاکم
در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی بارعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس که
آزرده میشدند تهدیدات داده انتظار انقضای موعد میکشیدند سبزواریان که شیعه فدوی بودند در کوچه و بازار طعن و تشنیع
با اوزبکیه نموده جاهلان ایشان بتعصب مذهب اظهار سنیت و رفض میکردند و اوزبکیه دشنام میدادند و ایشان
بکده و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و دو سه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد موسی میرزا بهادر فرستاد
که مردم خود را منع نمایند که در کوچه و بازار تردد نکنند و در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند
و ایشان معذرتها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه سبزواریان از بدسلوکی
و تسلط ایشان به تنگ آمده میانه ایشان بنفاد انجامید و بهیچ وجه با یکدیگر نمی آمیختند چند گاه اوزبکیه
از شهر بیرون رفته در رباطی که چهار فرسخی شهر و سنگ سپید واقع است مسکن گرفته آن را قلعه گونه کرده خود را
در آنجا محافظت مینمودند میرزا محمد سلطان و سبزواریان توقف ایشان را در آن مکان مصلحت ندانسته ایشان را
گاه بملایمت و گاه بمبالغه تکلیف و ترغیب می نمودند و می آوردند بهمان دستور اوزبکیه در مقام ناهمواری
و تهدید بودند و ریش سفیدان مدارائی میکردند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع آن جماعت شده و هجوم
بجماعت موسی میرزا و نذر بهادر نموده او را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفتن دیگر اوزبکیه
شد جماعت اوزبکیه یراق بسته اندک دست و پائی زدند چون با هجوم عام نمی توانستند بر آمد رضا بقضا داده

جمعی دستگیر شدند محمد مؤمن سلطان این معنی را بخدمت اشرف عرض نموده و نذر بهادر را نگاه داشتند و موسی میرزا با گرفتاران بپایه
سریر اعلی فرستاد و نواب کامیاب این پیمان شکستن را از سبزواریان پسندیده نداشتند و فرمودند که هرگاه
میانه شما و ایشان تعیش صورت نمی بست ایشان عذرخواهی کرده روانه ولایت خود می بایست کرد بالجمله موسی میرزا
نوازش بسیار فرموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی از قورچیان عظام را همراه کردند که در ممالک
محروسه علوفه و اقامت ایشان داده باعزاز و احترام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را بمشهد
مقدس برد بحاکم آنجا که در آنوقت خدای نظر بهادر بود سپرده قبض گرفته بنظر اشرف رسانید اما عبدالمؤمن
خان کینه سبزواریان بجهت رفض و غلوی که در تشیع و تشنیع در دل داشت این معنی را مادهٔ کینه دیرینه ساخته
در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت از ایشان کشیده بخذلات دنیا و آخرت گرفتار آمد دعای رحمت
آن بروزگار او عاید گشت اما عبدالله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسب
سیاق تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج از بیم جان و نهب و غارت
اموال که تردد ایشان از اعزاز جانند یا از عدم قدرت با پادشاه خود طریق بی وفائی مسلوک داشته زیاده سعی
و اهتمام در جنگ نکردند و مغلوب عبدالله خان گشته اکثر بطریق اطاعت و متابعت او سلوک داشتند
حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایت مأیوس گشته چاره بجز فرار نیافت و بلطایف الحیل باتفاق عرب
محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سونج محمد سلطان پسر کوچک و برندق سلطان پسرزاده اش و بابا جان برادر
زاده اش و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود را بمیدان ترکمانان ایل صاین خان که در حدود استراباد مقام
داشتند انداخته از آنجا احرام ملازمت اشرف بسته روی توجه بپای سریر اعلی نهاده و در هنگامی که موکب همایون
در سفر طبرستان بود بدار السلطنة قزوین رسید نواب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین
منازل مرغوب جهة ایشان تعیین نموده ساوری و نزل سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت
سواری گاه و بیگاه آسوده استراحت نمایند مشار الیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون
بود تا آن روز که بندگان اشرف بفیروزی و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل
او تشریف برده با او پدرو فرزندانه ملاقات کردند پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور آورده
همت والا مصروف آن داشتند که اگر برضای آلهی مقرون باشد یک مرتبه دیگر او را و نور محمد خان را بر سریر سلطنت
خوارزم و اورگنج متمکن سازند و این استدعا در درگاه آلهی درجهٔ قبول یافته بالاخره هر دو بهمین معاودت

و امداد

وامداد این دودمان بملک موروث متمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانچه هر یک در مقام رقم‌زده کلک بیان
خواهد گشت و ماتشاؤن الا ان یشاء الله **ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن
سفر میمنت اثر بتقدیر خالق البشر بوقوع پیوست** بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل
سیر و آثار پوشیده نماند که طایفه لر کوچک در ولایت خرم آباد و خاوه و الشتر و صیمره و هندمی اقامت دارند
و از قدیم الایام بتشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف‌اند و ولایت مذکور بر جانب جنوبی
عراق واقع شده عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر با الکاء خورستان
پیوسته طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب بصد فرسخ و صاحب
تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه لر کوچک احشامات متفرقه بودند که باین سرزمین جمع شده اند و مسکن گرفته اند
و در شهور سنه ثمانین و خمسمائه بجهة بی اتفاقی که میانه ایشان واقع بود حقوق دیوانی ایشان خاص دار الخلافه
بغداد بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله جنگروئی که بصفات حسنه
اتصاف داشته بر خود والی و امیر گردانیده اند و او بحسن سلوک و کاردانی بر آن ولایت استیلا یافته در آنجا
الوار حاکم و فرمان روا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته از وفور عدالت و محاسن اطوار تجانه داده
او پیروی مریدانه مسلوک میفرموده اند و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی می نامند و وجه تسمیه معلوم
نیست و ایشان خود را بآنحضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته باعتقاد الوار از اولاد
آنحضرت است و چون مالیه ایشان خاص دار الخلافه بوده میتواند بود که آن طایفه را بدین جهة عباسی گویند بالجمله
علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آن طبقه در اوان جهانگیری و زمان خروج و ظهور خاقان سلیمان شان
بپایه سریر همایون آنحضرت آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث بر او مسلم گشته چون طویل
اللحیه بود خاقان سلیمان شان لحیه او را بدرر و لآلی ترصیع کرده بدان هیأت بنظر همایون آنحضرت آمده و از آن
تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده و آثار اخلاص و بندگی
بظهور می آورده اند و بعضی اوقات طریق عصیان و طغیان ورزیده دست درازی بقلمرو علیشکر مینموده اند در زمان
شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده مستوجب تادیب و تنبیه گردیده بود
شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که در آن وقت امیر الامرای آن سرحد بود و باو تعلق داشت بتادیب او
مامور فرموده بودند و او در سنه تسع و اربعین و تسعمائه بر سر امیر جهانگیر مذکور رفته به نیروی دولت قاهره او را

بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانوادهٔ ایشان بباد غارت و تاراج رفته
دقیقه از دقایق بیحرمتی فروگذاشت نکرد و اولاد او شاه رستم و محمدی بعد او گریختند از سادات رفیع
الدرجات امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیهٔ امیر جهانگیر در حبالهٔ او بود از حضرت
اشرف التماس نموده که از تقصیرات آن سلسله درگذرند شاه جنت مکان رقم عفو بر جریدهٔ اعمال بازماندگان
کشیدند و ایشان استمالت یافته التجا بسایهٔ اقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان الکاء لرستان را میانهٔ هر دو برادر
قسمت نموده و ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جادهٔ اخلاص مستقیم
بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوهٔ ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد و امیرخان موصلو حاکم همدان حسب
الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته او را بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و مدتها در قلعهٔ الموت محبوس بود
و در آخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود
گردانند محمدی مذکور توهمی بخود راه داده بی رخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عرضه
ضراعت آئین بدرگاه معلی فرستاد و اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از پاس سطوت
قاهره اطمینان دادند و این مقدمات چون در جلد وقایع شاه جنت مکان سهواً ایراد نیافته بود بنابر مناسبت
احوال در این مقام افتاد القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم فرستاد
اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارائی کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهوردی
ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا از اوایل جلوس همایون شاهی بوفور رشد
و کاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که
جغال اوغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخت
بسیاری از قبایل و احشامات رعیت قراالوس قلمرو همایون خود را بجبال لرستان کشیده پناه بشاه
وردی خان بردند و او اکثر قبایل قراالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و هر دو مرتبه توسل جسته
اظهار اطاعت و انقیاد بچکلر بیکی بغداد کرد و بازگشت بپایهٔ سریر اعلی نمود بعد از آنکه میانهٔ نواب همایون اعلی و رومیه
صورت صلح روی نموده شاهوردی مذکور چون چند سال بخودسری برآمده بود و اطاعت احدی الطرفین بر او دشوار بود
اما ابواب مکر و حیله گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و باقتضای وقت تاج شاهی و مجوزهٔ رومیانه هر دو
بر سر می نهاد و تا در سال توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسی است دولتیار سیاه

منصور و سایر کافر نعمتان که در حواشی مملکت سر از گریبان عصیان برآورده پا ادبهار از ایشان بظهور رسیده
بود یک یک جزای عمل می یافتند شاهوردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد رومیان مأیوس
گشته طوعاً او کرهاً بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان نموده بپایه سریر اعلی بازگشت
نموده و حسین بیک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اطاعت اظهار نموده استدعای عفو تقصیرات کرد
نواب اعلی بجهة نسب عباسیگری و ظهور تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام تربیت در آمدند و چنانچه در
وقایع آن سال تحریر یافته او را ملقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همشیره
او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاهوردی خان مذکور بوسیله این نسبت فرق افتخار
بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته
بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی تحفی پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نواب همایون اعلی شاهی بجهة
ترحمی که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند چون او بخودسری بار آمده از
شیوه عصیان بلند پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق جهل و شدو بر سلوک ناهموار رفته رفته خبث باطن
او بر ضمیر منیر اشرف که آینه اخلاص نمایست ظاهر و هویدا گشت و با حکام قلمرو علیشکر بدسلوکی آغاز نهاده دست
درازی به بروجرد و الکه و دمینمود و نواب اعلی بروفق مدارا میگذرانیدند تا آنکه درین سال که عبدالمؤمن خان
ولد عبدالله خان بخراسان آمده و قلعه نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون از مشاغل مهمات گیلانات
فراغت یافته عزیمت سفر تصمیم داده اندیشه کارسازی آن یساق داشتند و اغورلو سلطان بیات بجهة جمعیت
لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده بود و هنوز لشکر بیات بر سر او جمعیت نکرده بودند و شاهوردی
خان علی الغفله لشکر بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که درین دو سه سال از نواب کامیاب اندیشیده
در مقام معارضه او در نمی آمد از مشاهده این حال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن داشت و نه از غیرت پای
پس کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را باستقبال
او فرستاده از سبب آمدن سؤال کرده او را از این حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی
بفعل نیامده بود که طبقه لشکر الوار نمایان شد اغورلو سلطان نیز بالضروره پیش رفت اما در محاربه
زیاده دلیری نمود و اتباع شاهوردی خان از آن طرف بملاحظه و محابا بجنگ در پیوسته لشکر الوار که اضعاف
لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساختند و لشکر بیات را مغلوب گردانیدند اغورلو سلطان پای ثبات

استوار داشته جنگ مردانه کرده درجهٔ شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی
با وطان خویشتن آوردند و شاهوردی خان اگرچه غالب آمد اما مغلوب سپاه واهمه گشته بفکر عاقبت کار که خود افتاده
و از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشته بخرم آباد رفت و دیگر باره حسین بیک پسرخال خود را بخدمت اشرف فرستاده
بعذرهای نامعقول زبان گشاد اما چون کشته شدن اغورلو سلطان و مبادرت شاهوردی خان بمسامع جلال
رسید نایرهٔ غضب شاهانه التهاب یافته اندیشهٔ سفر خراسان از دل بیرون کرده تادیب و تنبیه اللوار که در
جوار اند و بتحریک ناهنجار دلیری کرده بر دست همت لازم داشته از دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانستند
و این خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته بدین جهت از سر نیشابور گذشتند و بدرویش محمد خان خبابچه سبق
ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده هرگاه کار بر وی تنگ شود طرح صلح
افکنده خود را بعراق اندازد و با فوجی از عساکر نصرت مآثر که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند پای
عزیمت در رکاب آورده متوجه لرستان شدند و چون آوازه توجه موکب همایون باو رسید از خرم
آباد که مسکن و بود فرار نموده بجانب صدمره رفت و بعضی از امرا لرستان و سرخیلان قبایل از و
تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده الکاء
مذکور بمهدی قلی خان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صدمره انعطاف
داشته در حین اشتداد گرما و تلتهب سرطان که ماهی حوت بر تابهٔ فلک بریان شده در صدمره که
گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال نمودند شاهوردی خان از صدمره فرار نموده
بکورکوه که در میان لرستان و سرحد بغداد است رفت که از آنجا عزیمت بغداد نماید میر قیصر خانه ندل که از امرا
معتبر لرستان بود و سردار دودمان خانهٔ او از او تخلف نموده باردوی همایون پیوست و چون در صدمره
رفتن شاهوردی خان بکورکوه مسموع گشت و از صدمره تا آنجا بیست فرسخ مسافت بود رای جهان آرا
بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار کرده او را بدست آورند یا از الکاء لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی
و اغرق همایون را در صدمره گذاشته بنفسه با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار نموده آن مسافت
بعید را که تمام کوهستان پر شیب و فراز است در یکشبانروز طی نموده چون بپای کورکوه رسیدند کوهی
در نهایت رفعت و صفا بنظر در آوردند که در صفت آن گفته اند بیت چه کوه طور کرده قبله گاهش
نوشته آسمان رفعت پناهش ❊ بخوبی که شد معشوق پیشه ❊ سوی سنگش دو دو چون آب شیشه ❊

بود از سبزه ابدالی نمدپوش ٭ ز ماه نو کشیده حلقه در گوش ٭ بسر از لاله داغش از سیاهی ٭ سحاب او را کلاه
گاه گاهی ٭ در آنجا مشخص شد که شاهوردی خان بجرمان لرستان ساخته و خود را بزین الکا رومیان انداخته چون داخل الکا
رومیان شدن خلاف شرایط صلح بود قدم کشیده داشتند و باردوی گردون شکوه مراجعت فرمودند و قورچیان عظام
و یساولان تعیین شدند که الوسات و احشامات قراالوس را کوچانیده بقم و علیشکر برند که در مکان اصلی خود بر تبعیت حکام
قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهوردی خان فرار نموده در میانه کلهر بسر برده و روی ارادت
بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوای خرم آباد و توابع که بمهدیقلی خان
شفقت شده بود و سایر محال بسلطان حسین مذکور عنایت شده ریش سفیدان الوار بعنایات شاهانه مستمال گردیدند
و بملازمت سلطان حسین مأمور شدند و ایشان تا موازی یکصد هزار گوسفند پیشکش همایون نموده دیوانیان حسب الامر
اعلی گوسفند مذکور را بعساکر منصوره قسمت نمودند و از آنحال عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده چون
هنوز خبر تسلط عبدالمؤمن خان بر قلعه نشابور نرسیده بود قرار داد خاطر همایون آن بود که داخل دار السلطنه قزوین
شده بجهت دفع شر عبدالمؤمن خان و استخلاص محصوران نشابور بجانب خراسان در حرکت آیند چون در
بروجرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نشابور بطریق صلح باوزبکان
و التجا بحاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مکان چنانچه گذشت رسیده آن اراده موقوف ماند
و از آنجا بمیانه ایل بیات نزول فرموده ایشان را جهة تقصیری که در جنگ شاهوردی خان نموده مستحق عقوبات
گوناگون شده بودند مواخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب در آمدند و شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان
بجای برادر حاکم آن ولایت شده بود استدعای عفو تقصیرات ایشان نموده درجه قبول یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف
شهریاری سه هزار اسب کره ابلق و مادیان بیاتی نژاد که در میانه قزلباش بجولی شهرت دارد و سه هزار تومان زر
نقد بالطوع و الرغبه بر سبیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی دادند و از آنجا بجانب دار السلطنه قزوین توجه فرمودند و نور محمد
خان که در سفر خراسان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود در این روز در حینی که حضرت اعلی بمنزل حاجی محمد
خان تشریف برده بودند و او بتر تورو آیین چنگیزی بملازمت لازم وار در خدمت حاجی محمد خان ایستاده
بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان باو رسم معانقه بجای آورد و بالجمله حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه
قزوین توقف فرموده و مجلس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را
طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته باهم صحبت

مبتهج شد و نواب اشرف اکثر از کمال بی تکلفی و کوچکدلی بلوازم خدمت و میزبانی میپرداخت و مجالست دو پادشاه
عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر افتاده از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از
شرایط مهمان نوازیها بانجام ما یحتاج سلاطین اشاره فرموده بروجه لایق سرانجام یافت در فصل
پاییز متوجه سیر صفاهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود
همراه بردند و جهة تألیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند
اما چون مشار الیه از اهلیت و بی تکلفیها که ذات اشرف همیون بدان مجبولست بهره نداشت با او
صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد و مجملاً زمستان را در آن بلده فردوس نشان بعشرت و کامرانی
گذرانیده در اواخر حوت روی توجه بمقر سلطنت آوردند و دیگرباره دار السلطنه قزوین از فر قدوم
همایون زیب و زینت یافت **ذکر طبقه ضاله ملاحده و دفع ایشان که درین سال روی داد** از وقایع
این سال درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال
آنکه درویش خسرو از مردم فرومایه از محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجداد او بچاه کنی مشغولی داشتند
مشار الیه ترک صنعت پدران کرده بکسوت قلندری و درویشی درآمد و مدتها سیاحت نموده با جماعت
نقطویان آمیزش کرده در آن شیوه بقدر حال اختصاری بهم رسانیده پیوسته مشرب اشتهار یافت و بقزوین
آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده در آن
معامله گرم بازار گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او
بعرض شاه جنت مکان رسید نواب جنت مکان او را طلب داشته از احوال او استفسار فرمودند او
شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در نظر آنحضرت القا نموده آنچه بر او اسناد میکردند منکر شد
چون خلاف شرعی از او مشاهده نشده شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده متعرض او نشده امر فرمودند
که در مسجد مسکن نسازد و عوام را بخود راه ندهد بعد ازین واقعه مشار الیه جهة دفع مظنه بخدمت علما تردد آغاز
نهاده فقه می آموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان
بدستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده بود و جمعی بی دولتان دهریه کاران
ترک و تاجیک تردد او تردد آغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی چند سال در آن مسجد روزگار
گذرانیده و اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند بی تعب و تشویش آماده می شد

و آن

و آن مسجد مجمع او بر می تافت در آن حوالی تکیه بنا کرده شروع در عمارت کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک
او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت خوبی و خرمی ترتیب داده بآنجا نقل نمود و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ
او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکردند
بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه بتکیه اش تشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهة آنکه
عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنائی نموده خود را بروش درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت
ملاحظه و احتیاط سر رشته دکانداری و زه‌بندفروشی را از دست نداده بحرفی که خلاف شرع باشد متنطق نمیشد
اما جمعی درویشان که در تکیه او راه داشتند خصوصا استاد یوسف ترکش دوز درویش کوچک قلندر
دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند میگفتند و بملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو با تحضرت میکردند
و الحاد آن طبقه پایه اشتباه در آینه خاطر شاه پرتو ظهور انداخته دفع ایشان جهة اجراء رسوم شرع انور
بر ذمت همت لازم آمد در وقتی که متوجه سفر لرستان بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جمعی
که بآن خدمت مامور گشتند همه را در قید سلاسل کشیدند والعیاذ بالله چون درین سال منجمان القا نمودند که
آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبات که مخصوص سلاطین است
میکند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از آنجا که طالع طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین
در خانه طالع واقع شده اختر در حضیض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که درین فن بشرف
سرآمد زمان بود در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران است آن نحوست را بدین تدبیر دفع نموده که حضرت
اعلی درآن سه روز که معظم آثار قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را
که قتل بر او واجب شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند
که مصداق امر پادشاهی است از او بفعل آید بعد از سه روز آن مجرم را بشحنه الحق اگر قران و جلاد حادثه در آن سپارند که تقلیش
پردازد همگنان این رای را صایب شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسف ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقا
پای پیشتر می نهاد بنابرآن از زمره ملاحده مذکور یوسف مذکور را باردو آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت
و پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره
در و پوشیدند و در روز کوچ بر استر بدعی با زین و لجام مرصع سوار کرده در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند
و در دیوان خانه همایون فرود آورده اطعمه و اشربه میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشیک قیام

میمودند و آن خون گرفته عاقبت کار خود را نفهمیده آن سه روز را بفراغت گذرانید سلطنت گر همه یک لحظه
بود مغتنم است و حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتکار سوار گردیده اصلا تشبث امور سلطنت
نمی پرداختند مولانا یوسف در سر سواری جناب مولانا جلال منجم را دیده با وگفته بود ای حضرت ملا چه
برخون ما کمر بسته یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرای
حکم است و تا غایت هیچ حکمی ازین پادشاه مصنوع صادر نشده چون شما را ساعی قتل خود میداند که
پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بحیثیت تحقیق امر پادشاهی ناگزیر است که بامضا رسد
شما را درین دو سه روز احتیاط تمام لازم است جناب مولانا را ازین ساده لوحی اضطراب عظیم دست
داده در آن سه روز بتفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنای کاشی قطعه درین باب گفته بود مرقوم گشت قطعه
شها دنی که در اسلام تیغ خونخوار است ؛ هزار مرحله چون یوسفی مسلمان کرد ؛ فتاده در دلم
از یوسفی و سلطنتش ؛ دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد ؛ جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ؛
دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد ؛ مگر و سجده آدم بحکم حق شیطان ؛ دمی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ؛
مجملا مولانا یوسف بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بتخته تابوت افتاد بعد از
واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرمان دهی جلوس فرمودند و باعتقاد ظاهربینان عالم صورت اثر
آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم باطن جلوه ظهور داشت
که دافع این گونه وبال خیر اقبال مبنیست و درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی زبان
بلندی انداخته سر بجرقه فرو برده بکارسازان خود گفته بود که رفتیم تا دو روز دیگر پیدا شویم و بعد از معاودت
از سفر ارستان درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع نموده بتفحص حال او پرداخته خمهای شراب در تکیه اش
یافته شد و بظهور پیوست که از وسعت مشرب و بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارند و نقطوی بودن
او از غایت اشتهار در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهت ترویج شریعت غرا حکم بقتلش
فرموده از چهار شتر بحلق آویخته در تمام شهر قزوین گردانیدند و مولانا سلیمان طبیب ساوجی شهرتی تمام
داشت که از آن طایفه است و عالم آن طبقه بود او را نیز گرفته آوردند و نواب اشرف هم او را باصلاح
علما حواله کردند علما بظاهر شرع عمل نموده بحیثیت دغدغه اختلال جاهلان بحبس مخلد قرار دادند چندروزی
محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از رسوخ اعتقاد و قتل او را راسخ داشته بیاران ملحق گردید دیگری از کبار آن

طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان تبه روزگار را در چاه ضلالت انداخته بود پادشاه صفوت نژاد پاک
اعتقاد در نصرآباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب رسالها در علم
نقطه نوشته بود ظاهر شد که آن طبقه بمذاهب حکما عالم را قدیم شمرده اصلا اعتقادی بحشر و ایجاد و قیامت ندارند
و مکافات حسن و قبح اعمال را در عاقبت و مذلت دنیا قرار داده و بهشت و دوزخ همان را می شمارند نعوذ بالله از این
اعتقاد فاسد درویش کمال اقلیدسی و درویش تراب را که مقتدای فوجی از آن طبقه بودند از جماعت بوالهوسات
دکنداری او را با به چهار نفر مرید او که با او در صفاهان میبودند در راه خراسان براه عدم فرستادند و از اصطهبانات
فارس هر چند نفر را که اعلم این طبقه گمراه بودند آورده بیاران ملحق ساختند و همچنین بر هر کس که مظنه الحادی بوده
از اتراک پیر بوداق بیگ این اغلی استاجلو تابع این طبقه بود و مرید درویش خسرو او نیز بقتل رسید و در این
مراتب ظاهر شد که در ممالک محروسه این طایفه بسیار شده بودند و در اختلال خلایق میکوشیدند و از دیار دنیا
و دیار هند مسموع شد که شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند بود و در ملازمت
پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته این مذهب داشت و او پادشاه را بکتابت
وابه وسیع المشرب ساخته و از جاده شریعت منحرف گردانیده بود مثنوی که باسم میر سید احمد کاشی انشا کرده
فرستاده بود در میان رسالهای او ظاهر شد و دلالت بر این معنی مینمود **العلم عند الله وهو عالم بحقایق الامور**
شریف آملی نیز که جامع کمالات و حامل طامات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم حضرت فقهای عصر فرار نموده
بهند رفت و حضرت پادشاه و امرا و اعیان هندوستان بتعظیم و تکریم و مردانه با او سلوک مینمودند القصه از سیاست
این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت
و در ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت **ذکر وقایع متنوعه خراسان** از سوانح این سال محاربه سلیمان خلیفه و امرای
قزلباش است با تلیم سلطان و حبو داوزبکیه در ارغند رشیر خراسان بر عالمیان این معنی سمت ظهور دارد که
شیوه و شعار طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن
اعتقاد و ندانست که هر چند از جانب پادشاه و ولی نعمت بیحیایی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد
کامل گردند طالبان طریق رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قویم اخلاص آن را از نقص خود دانسته
موجب تزکیه نفس و پاکی طینت شمرند بهزار گونه الم و آزار صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد
کامل برنتابند تا آلایش آن نقص را بعرق خجالت و زلال از دیاد خدمت پاک گردانیده خود را آماده توجهات الهی

ظاهر و باطن گردانید سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان و سلطانعلی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت

و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بمجرد آنکه چند روزی از سوء اعمال مطالب دنیوی

در عقده تعویق مانده قرب و منزلتی که میخواستند نیافتند پای از دایره اخلاص بیرون نهاده

بواسطه اندک بی توجهی روی ازین آستان برتافته بخیال باطل و اراده تباه بطرف رستم میرزا

ابن سلطان حسین میرزا میل نموده بقندهار رفتند که او را بخراسان آورده بوسیله او رایت خودکامی

برافرازند چون بیراهانه رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند و در جنگ اول بحمله اول گرفتار آمدند

چون قبل ازین ایمایی شده بود که حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها

داستانی علاحده بتسوید یافته بنا بر وعده سابقه مناسب چنان بود که احوال ایشان را بنا بر اتصال

سررشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در محاربه امرا نماید لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال ایشان را

آغاز نمود **شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور**

در زمان ارتحال والد غفران مآل تا زمان فترت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان مآل کار ایشان

و وقایع سیستان بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان

حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار سرهند گشته مدتها در آن ملک بیمن

تربیت عم والا جناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارت بدان

رفته جهان فانی را وداع کرده از وی پنج پسر والا گهر ماند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش

بخدمت اشرف آمده بود و اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضایای بیستنی

زمان او در گذشت **دویم** مظفر حسین میرزا **سیم** رستم میرزا **چهارم** سلطان ابو سعید میرزا **پنجم** سنجر

میرزا بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بدفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود

چنین الجمهور مشهور است که همانا بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود در آن اثنا اسمعیل میرزا

بعالم آخرت شتافت قرا نام شخصی از ایل کورجای از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت

برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور را از عقاب قاتل

نجات آمدند و چون نواب سکندر شان بر مسند سلطنت و فرمان روائی ایران جلوس فرمودند قندهار را

بمظفر حسین را که پسر بزرگ تر بود تفویض فرمودند و زمین داور و گرمسیرات کنار سرهند را برستم میرزا

دادند

داوند و مقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا نیز که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او باشند
و حمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطان حسین میرزا بود بدستور وکیل و لله میرزایان نمودند و اورا
با احکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخره بقندهار فرستادند حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران
کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود وکیل و لله جهة ایشان تعین نمود و مظفر حسین میرزا او را در قندهار نگاه
داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات پرداخته صاحب اعتبار مطلق گشت هر دو سر کار را بنوعی ضبط و نسق
نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و تطیع
و تنقیاد اوامر و نواهی سپر سینه پادشاهی بودند و چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود و سلسله نسبش
بصفاریه میپیوندد و بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امراء قزلباش خالی بود باغوا و تحریک ملکان
ملکان و میران سیستان دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان افشار که از درگاه معلی
حاکم سیستان بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملک مستقل گردیده بنیروی همت و زور بازوی احسان
کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی طالب خود نمود که از هیچ گوشه آن ملک وسیع باندک مخالفتی نمیشد
و چون پرتو این پرسش بر آگاه ضمیر انور نواب سکندر شان تافت بنابر آنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر
مصلحتها منشور ایالت بسعی محمدخان ترکمان و امارت سیستان بنام او فرستادند اما چون آوازه حکومت او
بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت او از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیک بحرکت آمده میرزایان
نیز حکومت کاه عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک که همیشه شیوه ملازمت سلوک میداشتند نتوانستند دید
لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند چون بشهر کهنه سیستان که دو فرسخی جزیره پشت زره
که محکمه و سنقاق ملک محمود و ملک زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شجاعان
ولایت نیمروز کردند حمزه بیک مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و دفع منافقه ما بین در قلم آورده از زمره ملوک ملک غیاث
الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدان قرار یافت که مظفر حسین میرزا مجدداً
که در سراپرده عزت ملک محمود پرورش یافته بود و بحبالهٔ نکاح آورده دختر حمزه بیک را ملک جلال الدین پسر ملک
محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در آن آزار آن همیشه نسبت
بمیرزایان طریقه موافقت و متابعت مسلوک دارد ملک محمود بصواب دید مذکور عمل نموده فیمابین امر مصاهرت
وقوع یافته مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نموده اما بمعنی موجب

کلفت رستم میرزا از برادرش در چه قرار داد خاطر نشان بود که الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر بسیار محقر است
و وفا بمعاش او و برادران نمیکند سیستان را بتصرف درآورده اضافه الکاء او سازد حال انکه بنا بر وصلت مذکور
اطاعت و انقیاد ملک مملکت سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملاً اسباب کلفت میانه برادران
آماده گردیده درین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد و برمزاج مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیگ نمودند
چون جناب میرزا از زیادتی قندهار و استقلال حمزه بیگ و بیدخلی خود به تنگ آمده بود سخنان آنجماعت را
بسمع رضا اصغا نموده بتجویز قتل او کرد حمزه بیگ ازین معنی آگاه گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید
و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد از آنجانب مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال
برادر نموده در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست در اثنای محاربه جمعی از لشکریان
مظفر حسین میرزا که با حمزه بیگ متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب
فرار شتافتند ازین جهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه
یافته از فوج قلیل شکست خورده مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه بیگ بظاهر شهر آمده دروازه شهر را سنگر
ساختند جمعی از ریش سفیدان اویماقات قزلباش در مقام دفع کلفت میرزا و حمزه بیگ آمده غبار وحشت که
میانه ایشان ارتفاع یافته بود بآب عهود و مواثیق فرونشانیدند فیمابین صورت و پیمان بمیان آمده
رستم میرزا طوعاً و کرهاً رضا بمصالحه داده بالکاء خود بازگشت حمزه بیگ بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت
میرزا و دارایی قندهار مشغول شد و تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا
اشتغال داشت دیگرباره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنایی یافته
قاصد قتل حمزه بیگ شدند و حمزه بیگ نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا ایلغارچی
داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیگ بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر
او جلوه دادند بصواب دید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیگ بیات که داماد
حمزه بیگ و ریش سفیدان بیات بود بللگی مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که بمتانت
و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت و در میانه هزاره جات قندهار است فرستادند و حاصل قلات و هزاره جات
بجهة معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذراند اما
پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه برین و تیره گذشت فیمابین میرزا و محمد بیگ مذکور رابطه

کلا

یکی بهم رسیده طایفه سیاه سر بر خط فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان بدین قرار گرفت که قلعه قلات را
بدولیت کس از سپاه سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان
شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا
آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورد و شرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخته چندروز اسباب عیش و
عشرت سرانجام یافته طوی لایق بظهور پیوست صبیه ملک را که قبل از آن بحباله نکاح میرزا در آمده بود
باو سپرده مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان
که همواره فتنه اندوز و برهمزن آتش آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساختند روزی بوسیله شکار از منزل
ملک سوار شده بجزیره پشت زره بقلعه تاغرون که محل توطن عظما میران سیستان بود و حسام و ملک بودند
رفته در عرض یکهفته تمامی میران و نقیبان زره وار و و سرخیلان احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت
نموده میرزای نادان که تلون مزاج و گوش بر سخن هوش داشت با ملازمان خاصه سیستان و جمعی از قزلباش
که از افراه الحد و بکومک میرزا آمده بودند بدادن زر و سلاح و اسپ و یراق لشکر بسیار فراهم آورد و
بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه حاروک شد و عم ملک محمود که با و در قلعه بود رفتند و مدت یکماه
قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت ملک محمود که در موضع و املاک کنار سرهند توطن داشت و در حین
رفتن میرزا کسی که بر سر او مانده بود بدادن زر و سلاح آراسته و ملک جلال الدین پسر خود ملک محمود
و ملک شاه حسین عم زادهای خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمد
چاشت روز پنجشنبه دهم صفر سنه تسعین و تسعمایه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ در پیوست آخر روز بدستور
اتباع جناب میرزا از ستیز آویز دست باز داشته با میران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند
و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافته بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحا و خیر اندیشان آن دیار را
بخدمت میرزا فرستاده عذر ناخوشیهای طرفین خواست و استدعا نمود که بساط خصومت را در نوردیده
بی شایبه دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام خود
گردیده و بعد از چند روز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود و یکی از مردم معتبر
سیستان را برسم رسالت بتر و حمزه بیگ فرستاده او را از طرز سلوک معاشی که پسندیده خاطر
میرزا نبود منع و نصیحت فرمود از انجانب نیز کسان آمده فیمابین میرزا و حمزه بیگ دیگرباره معاهده

ایمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضاجوئی خاطر
آنجناب گشتند ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام خود همراه کرده میرزا را روانه قندهار
نمود رستم میرزا که از صواب دید حمزه بیگ تجاوز نمی توانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگ خود و مصلحت
اندیش ریش سفیدان کرده بجانب زمین داور رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم
سیستان رخصت انصراف یافتند و چون ششماه از بودن میرزا در قندهار درگذشت از اقتدار حمزه بیگ
و عدم استقلال خود به تنگ آمده محمد بیگ بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیگ داده بقتل او ترغیب نمود
و مشار الیه بفرموده جناب میرزا حمزه بیگ را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زد و استقلال کلی در امور ملک
و مال بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیگ بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده
بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه ها شور ترول نموده و تا مدت دو ماه فیمابین همه روزه جنگ
و جدال و نزاع وقوع یافت و چون ملک محمود ازین قضیه آگاه گشت باغاثت و امداد داماد سه هزار کس
بسرکردگی ملک عرب پسر عم خود از سیستان بقندهار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسید
لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم
میرزا را به تیر زده میرزا در میان جنگ پیاده بجنگ مشغول شد و از صباح تا شام صفیر تیر پیام
اجل بگوش برنا و پیر میرسانید و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر می سوخت آخر الامر رستم میرزا
ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل
مقصود بزمین داور مراجعت نمودند مدتی محمد بیگ بجای حمزه بیگ صاحب اختیار ملک و مال زیاده از حد
استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او نیز ملول شد و چون قوت بر دفع او نیافت بار قرار
رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص ملازمان عازم سیستان شد و محمد بیگ بضبط و ربط مملکت قیام
نموده ملک محمود در مقام خدمتکاری در آمده شرط مهمانداری بجا آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت
و جال و الکا نیز مضایقه نداشت عاقبت فتنه جویان سیستان دیگرباره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عطای ملوک
اغوا نموده و ابواب خصومت و نزاع مفتوح داشتند و جناب میرزا از تلوّن مزاج درین امور بی اختیار بود
باز بمیان مردم پشت زره رفته با آنجماعت بدستور سابق جمعیت نموده بر سر کان قلعه که دفعه اول رفته بودند
رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم

جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده غل بین الفریقین محاربه صعب افتاد اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده و خانهای
آنموضع را حصار خود ساخته بحفظ حال خود مشغول گشتند نماز پیشین آنروز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر
معرکه انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک نیز با پسران خود و یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جارونک بمعرکه
جنگ حاضر شده لشکر میرزا و میران سیستان را در میان گرفتند و جنگ عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و یکهزار
کس از تیغ میران سیستان بقتل رسیدند با لاخره میران از ستیز و آویز ستوه آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را
بگوشهای صعب و جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس فرستاد که اهل عناد
که فیما بین تحریک و ماده فساد بودند منهزم شدند و رفتند و شما صاحب هر دو لشکرید و ما با همان عهد و وفا قایم
که بستیم بدوست : اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بحال الجناب
لایقتر بنماید میرزا از کرده خجل و از پدر زن منفعل بساط محاربه در نوردیده با ملازمان خاصه روی بمیان
لشکر ملک آورده ملک در مقام دوستی و اخلاص در آمد و باتفاق آن شب بوثاق ملک آمده جناب ملک میرزا
بحجله و حبیبه خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات جمعی از اعیان قزلباش و آقا
قندهار را که بالطبع خواهان میرزا بودند بعذر خواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عذر پذیر
گشته عازم رفتن شد و اسباب بردن حلیله ملک سرانجام نموده مع کوچ روانه شد و جناب ملک از مال
و اسباب آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نموده که میرزا در مقام خجلت
درآمده تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نموده تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجانب محمد بیک بیات
تا شیر بکردن آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نموده و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بعزت بدار رسیده
بحکومت ملک والد بزرگوار تمکن یافت اگرچه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده کمال رضاجوئی بتقدیم
میرسانید و جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلی
نداشت و همواره دفع محمد بیک را پیش نهاد همت خود ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را
درین امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما
رستم میرزا چون از ملاقات قندهار مایوس شد چند گاه در زمین داور بسر برده نقار خاطری که بواسطه یکجهتی مظفر
حسین میرزا از ملک سیستان در خاطر داشت ارتفاع یافته همواره مترصد وقت و منهزم فرصت می بود تا آنکه
تسلط او زینبه چنانچه در قضایای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم پذیر کلک بیان شد

براکثر بلاد خراسان واقع شده ساخته اند یارلکدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قریب بدار السلطنة هرات است
از ممرّ تاخت پی درپی اوزبک به تنگ آمدند و طایفهٔ افشار که در فراه می بودند از ضبط مملکت و شر
اوزبکیه عاجز آمدند یکان خان حاکم آنجا بجهة حفظ وصیانت عیال و اموال بصلاح وصواب دید آقایان افشار
کس بطلب رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم نمودند و میرزا که از هرج ومرج احوال خراسان وتوجه حضرت علی
شاهی بعراق و تزلزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل
فراه شد یکان خان که مرد ترکی ساده دلی بود بقدوم او استبشار نموده طایفهٔ افشار کمر خدمتش بر میان بسته
جناب میرزا روز دیگر یکان خان را بالطبع مال گرفته بعد از یکروز بقتل آوردند و جمیع علفه وطایفهٔ افشار را مواخذه
ومصادره نموده آنچه در سرکار ایشان یافت متصرف نمود و آن جماعت باطنا از او رنجیده شدند اما بجهة استیلای اوزبکیه
ودفع شر ایشان در فراک او و آنجه جز اطاعت و متابعت چاره نداشتند درین اثنا جماعت اوزبکیه رو بطرف
او آورده چند مرتبه فیمابین او و اوزبکیه محاربات قوی واقع شد در یکی از حروب با سیصد نفر از شجاعان قزلباش
مرتکب جنگ یکهزار نفر بهادران اوزبک که در سمرقند بعزم محاربه امرای قزلباش بیرون آمده بودند فتح و فیروزی
قرین حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباشیه بظهور رسیده در آن معرکه
ششصد نفر از اوزبکیه بقتل آمده بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برده بعضی
از مغضوبان حضرت اعلی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان بود دیگری از جهلا و بیدولتان از خراسان آمده و جمع
عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده به تسخیر آن ولایت اغوای نمودند و ملک محمود که شیوه مزاج رستم میرزا را
بنسبت بخود فهمیده بود از آمدن او بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت واستقلال او متوهم شده از مسکن خود قلعه
که بجیب و سالست مشهور است رفته باجتماع عموم متجنده ولایت نیمروز مشغول شده تا سواری دو هزار مرد بر سر او
مجتمع شدند و مدت هفت ماه در آنجا بود تا آنکه در آن قلعه از عفونت هوا میانه مردم او وبای عظیم بدید آمده بدین
سبب اکثر مردم او متفرق شده و باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت
و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد
شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از او روگردان ساخته بمیرزا متفق سازد ملک ظریف
پسر ملک ناصر الدین که از خرد بی بهره و از عقل تنگدست بود و مع هذا خود را صاحب داعیه می دانست از دغابازی
جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر درآمد در اثنای دابجهة تغیر هوا ملک را بقلعه

جاردنک

جارونک که محل نزول او بود تکلیف کرد و ملک جهة استرضا خاطر قبول این معنی نموده اما ملک جلال الدین ولد شاه ابو
و اقوام او را صدق مقال عاری یافته با این معنی همداستان نشده بجانب قلعه فتح رفتند ملک محمود با بابای ملک علی برادر
زاده خود ملک محمود و ملک شاه حسین بقلعه جارونک بمهمانی اقوام رفت در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند
که رستم میرزا بحمایت ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از اطراف رودعیرد لک
که از محال خراسان بر سر او جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان آمده بیکفرسخی قلعه جارونک رسید ملک ظریف که
ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از خدعه خود پشیمان
شده با مردم خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بسخن اقوام و خویش نیک اندیش عمل نموده از خواب
غفلت بیدار شد مجملاً رستم میرزا قلعه جارونک را محاصره نمود ملک ظریف و برادران بر خلاف قرارداد
تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول بودند و رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاد
ملک عبدالله فراهی نیز همراه آمده و ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب داده و او را بر آن آوردند که
با ملک محمود مشوره نمایند بخدمت میرزا شتافته و ملک محمود چون حال بدین منوال دید دروازهای قلعه را باقوام سپرده
باتفاق ملک شاه حسین باکراه بخدمت رستم میرزا شتافت و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا کمال ملایمت و همواری
کرده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهة اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت
ورزیده بودند در مقام عذر آمده بودند بی اتفاقی آغاز نهاد و همان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شده
داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از
جاهل و نادان قزلباش بدمستانه باده غفلت و غرور با جناب میرزا همصحبت بودند در اثنای شرب آب
و غلو مستی با میرزا اقرار دادند که ملک محمود را با ملک ناصرالدین و ملک ظریف و سایر ملوک که با مظفر حسین میرزا
دم از موالات میزنند از میان برداشته تا تولایت رستم اختصاص میکشد و جناب میرزا الصواب دید ایشان
عمل نموده در روز دویم ملک محمود را با ملک ناصرالدین و ملک ظریف و ابنای ایشان را گرفته بعد از چند روز ملک
ناصرالدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملک زادگان را بقتل آورده اما ملک محمود را با کید و نفر از اقوام در بند
داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین پسر کوچک ملک محمود در آنجا بود فرستاد تا آنکه شب ملک
شاه حسین و برادر او ملک علی زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان
بآنحوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان نهاده از آنجا بمیان فرقه زرهی رفتند و رستم میرزا چون

وحشی صفتان سیستان را که بمردمی و احسان رام بالبت کرد از خود رمانیده بود قریب بده هزار کس بر سر ایشان
جمعیت نموده یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد ارجمند ملک محمود بقلعه فتح
فرستادند و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصرهٔ آن قلعه مشغولی داشتند بعد از جنگ و جدال شکست
یافته فرار نمودند و ملک جلال الدین بمیان اقوام خود و لشکر زره درآمده باتفاق یکدیگر عزیمت محاربه
رستم میرزا نمودند چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق
را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان بالشکر زره رسیدند میرزا تاب
مقاومت نداشته از آب سرهند گذار نموده بجانب سرایان رفت که از آنجا بزمین داور رود و لشکر
از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی شپیه ازاره باو رسیدند میرزا چون قریب وصول لشکر سیستان مشاهده
نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده فیمابین حرب در پیوست بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم
سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده میرزا شکسته و بدحال بجانب سرایان رفتند و سیستانیان
تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست خورده بجانب زمین داور
نهضت نموده و ملک جلال و باقی ملوک بی منازعهٔ اقوام که بجهة اشتراک حکومت با او داشتند
بحکومت سیستان مشغول شدند چون مهم رستم میرزا و سیستان تمشیت یافت اکثر مردم خراسان که بر سر
او جمع آمده و او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند چون هر دانش و همت والا و داعیهٔ فرمان برداری در وی نیافتند
از و مایوس شده اکثر از و جدا شده و میرزا فی الجمله حقیقت گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر او
نیز بکرر تاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا کوکچ باو رسید قلعه را بجمعی سپرده
بجانب قلات و هزاره جات رفت و در قلات شش ماه توقف نمود و غازیان پیات که در قلات
بودند در حینی که بشکار رفته بود اراده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را تصرف کنند والده
میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله پیوتات نگاه داری قلعه
نمودند درین اثنا یکی از مردم پیات که در قلات بودند تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته بزخم آن تفنگ
والده ماجدهٔ میرزا بعالم بقا پیوست درخلال این حال در اثناء جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بطناب
الحبل خود را بقلعه انداخت طایفهٔ پیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته
اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته بازای این بی ادبی در قصاص

خون والده اش اکثر طبقه بابا را که سر از جیب عصیان بر آورده بودند به تیغ انتقام گذرانید تا نظر بر مآل خود
انداخته چون پراکندگی و تفرقه در میان لشکر او راه یافته کسی جهان بر سر نداشت بنابر اقتدار دور نکبت
اوضاع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه مشاهده ننمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت
بالضروره عزیمت دیار هندوستان کرد و اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی بیگ ارغون والی آنجا
که بفرمان روایی هند اطاعت شایسته مینمود و در آن حین فوجی از امرای شاهی بر سر آمده بودند ملاقات
نموده او را باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او روی توجه بجانب هندوستان آورد و بعد از وصول آن
دیار بشرف ملازمت پادشاه کامکار والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و آن پادشاه والاجاه
مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه سنبل را بجاگیر او داده منظور انظار شفقت آن خسرو عالمیان گردید
و در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهت جذب قلوب مظفر حسین
میرزا و بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه خرده پرور چندان مردمی و احسان نسبت
برستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن بهندوستان شد زیرا که امرای اوزبکیه در خراسان بودند خصوصا
دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان والی توران که بحکم بلیغ حکومت
و تسخیر آن ولایت مأمور بودند ساحت آن دیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر لشکرها بجد و قندهار و سیستان
فرستاده میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش
ظفر یافته جنود منهزم شدند مع ذلک هیچ وقتی حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود و بتاریخ
جنگ عظیم میانه اوزبکیه و قزلباشیه قندهار واقع شد و حقیقت محاربه مذکور آنکه هفت هزار کس
از طایفه میرزا و بهادران معتبر بخارا و سمرقند عزیمت خراسان و محاربه قزلباش نموده بسرکردگی عوده
آقای عبدالله خان بهرات آمدند و با سه هزار کس از اوزبکیه هرات و بدخشان ضمیمه آن سپاه گشته
قریب ده هزار کس گامپش بر سر قندهار آمدند مظفر حسین میرزا نیز سپاه قزلباش را جمع آورده با ده هزار
از آب عنداب گذشته در شش فرسخی قندهار سپاه حوت نام موضعی تلاقی فریقین روی داد و از
جانبین صفوف قتال آراسته معرکه کارزار گرم گردید و از هر دو طرف پای ثبات محکم فشرده حملهای متواتر
و جنگهای مردانه مینمودند چنانچه مظفر حسین میرزا خود مباشر حرب گشته گویند در آن معرکه یازده زین خالی
کرده بود و سایر دلیران آن از این قیاس توان کرد و دو هزار اوزبکیه بقتل آوردند علامات عجز و انکسار بر ناصیه

احوال اوزبکیه نمایان شده سپاه قزلباش یکبار جلو انداختند اوزبکیه تاب آن صدمه نیاورده مغلوب گردیدند
وسه هزار اسپ اخته مه و یراق و اسلحه بدست درآمده جناب میرزا و قزلباشیه مظفر و منصور بشهر آمدند اما بعد ازین
واقعه واهمهٔ عظیم از انتظار کشیدن عبدالله خان و سلاطین زادهای اوزبک بر ایشان غلبه کرده فراغت از آن
مردم دوری گزیده زیرا که اکثر عظما و اعیان قزلباش و ملازمان معتمد آن کار آمد سلطان حسین میرزا درین معارک
بتحیر پیوسته مقتول شده بودند و پژمردگی تمام بچمن دولت ایشان راه یافته بود و از جانب عراق بجهة
بعد مسافت و استیلاء اوزبکیه خراسان مددی متصور نبود و مظفر حسین میرزا و طبقهٔ قزلباش نیز بجهة حفظ حال
مال و صیانت اهل و عیال صلاح حال خود در رفتن هندوستان دیده مفری جز آن نیافتند اگرچه بعد از رفتن
رستم میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه درقلم
درقلم آورده که هرچند منازعهٔ اوزبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم است اما
آن سلاله کرام از جانب ما ایمن باشد که من بعد او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن
هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن پدر را بتصرف خعنای نه پسندد
چون مکرر ما بین لشکر قندهار و اوزبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا حمل بر خدعه
کرده اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده میل خاطر ترکان سوداگر طبیعت قندهار که
همت ایشان بسودای تماشای هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع میرزا را از مملکت داری و ضبط
ملک قندهار ملول و متفرق ساختند و ممالک هندوستان را پناه آرامش و آسایش خود شناختند و قرا بیگ
کورجای که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل از آن از مظفر حسین میرزا گریخته بجانب هند رفته و منصب توشک
بیگی گری یافته بود از خدمت بادشاه عالیجاه فرمان فرمای هندوستان تعهد نموده بود که میرزا را بدرگاه
آورده ولایت قندهار را بتصرف منسوبان آن پادشاه والاجاه دهد درینوقت بقندهار آمده شروع در وسوسه کرد
و جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و جلال بیگ والدهٔ میرزا را که بجمع
در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخته مجملاً دمدمه و افسون گریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان
در خاطر ایشان رسوخ یافته در اول حال والده پسر کلان خود را فرستاد بالآخره خود نیز بعد از تکرار مراسلهٔ عهد
و پیمان عزیمت هندوستان نمود و پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاه بیگ خان کابلی حاکم بنگش که
از امرای بزرگ آن دولت و منصب پنجهزاری داشت در آنوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون

مشار الیه خبر یافت که قرا بیک مهم قندهار را برحسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هندوستان مایل ساخته
با ده هزار نفر از لشکر خود و امرای تابین و ایلغار نموده بقندهار آمده و از جانب پادشاه تواضعات بیش از
پیش نسبت بمیرزا نمود و وعدهای جمیل داد و جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاه بیک خان و لشکر
جغتای بتاریخ سنه الف من الهجره داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده
قزلباش را بنظر در آورد با وجود آنکه از تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده سال بود انواع
فتور بحال آن سپاه راه یافته امرا و مردم کار آمد بی نام شده بود اردوی آراسته و لشکر بیشمار پیراسته دید
همان لحظه از کرده پشیمان گشت و تأسف گردید و بر و نهایت دشوار آمد که آن ولایت دلگشا که رشک تبت و ختا بود
و محل نشو و نمای او بر داشته از مرتبه سلطنت و حکم روائی عبارت است و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از دست
و بتر از فرصت بیرون رفته پشیمانی سود نداشت و بفکر دور و اندیشه باطل و اسباب مهمانی و جشنهای فاخر
و تکلفات وافر جهة شاه بیک خان و امرای جغتای سرانجام داده کس فرستاد که بیرون آمده یکروز مهمان میرزا
باشند که بعض سخنان ضروری در مواجه گفته شود و از خفت رای و نقصان خرد با خود اندیشیده بود که چون شاه بیک
خان بیرون آمد او را عذرخواهی نموده بهر نوع تواند خود را باز بقلعه اندازد و در حصول مقصود سعی نماید او خود
مرد کهنه سپاهی کاردان بود مهمی را که با آن ساخته بود در عقل دشواری ندید احتیاط و دیگر بسخن میرزا التفات
نه نموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف
و حکایت ضروری داشته باشد بمراسله و مکاتبه گفت و شنید شود و میرزا را یاس تمام دست داده بکام و ناکام دل
از حکومت قندهار بر داشته بعد از تکلفات و ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه
هندوستان شد و چون بخدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای
عالی ارجمندی یافت و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشید جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض اخلاص
نهاده اما اوضاع هندوستان میرزا را خوش نیامد و بهیچ چیز خرسند نبود بالآخره میانه او و پادشاه طرح
بدنشست و لوازم کورنش بدستور سایر شاهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جاگیرها برداشته
اکراه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردید موجب غبار خاطر آن خسرو عالیشان گردیده در مقام استخفاف در آمد و روز بروز
آثار کدورت نمایان تر میگشت و چند سال بدین وتیره میگذرانید همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبه علیه
شاهنشاه صفوی نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام مینمود و رخصت نمی یافت تا آنکه اعراض نفسانی برو

غلبه کرده بر بستر ناتوانی نهاد و بتاریخ سنه ثمان والف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد
از وی سه پسر در هندوستان ماند سلطان حیدر میرزا اسمعیل میرزا بهرام میرزا اما چون رستم میرزا
دنیادار بود با روزگار ساخته شیوهٔ ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خان خانان ولد بیرام خان
ترکمان که از امرای قزلباش بود وصلت و آمیزش کرده هرچند گاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب
میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید و برادران
کوچک ابوسعید میرزا در سنه خمس والف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در آخر همان حال سنجر میرزا نیز فوت شد
و مراد میرزا نام پسری که داماد خان خانان است با دو سه پسر دیگر دارد الیوم که سنه هجری بخمس عشرین والف
رسیده رستم میرزا و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در ولایت هند اند
و تحقیق حال و تفتیش احوال ایشان بعد از آن مناسب سیاق تاریخ آن نمینست اما احوال سیستان و ملک جلال
الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا تعرض جنود اوزبکیه بدان ولایت پیشتر از پیشتر میرسید و اکثر اوقات میان اوزبکیه
و مردم سیستان محاربه بود و ملکان اقوام او چند گاه خود را در آن ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده
بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه درآمدند و بعد از بذل جهد تمام عاقبت
کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان شاهی نمود و در دار السلطنه
اصفهان بعز ملازمت فایز گشته در مجالس خاص محرم حریم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایای آن سال نوشته
شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبانه سلوک مینمودند و چون ایامی در خدمت اشرف بسر
برد هوس رفتن سیستان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولاد جانی بیگ سلطان
که از جانب عبدالله سلطان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز مامور بود و اقتدار تمام یافته بودند و ملک
جلال الدین مقاومت ایشان در حیز قوت و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی بخراسان
صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چند گاه در قندهار بوده عزیمت رفتن
هند و ملازمت اکبر پادشاه داشت و طنطنه کوس رعد آوای موکب نصرت قرین حضرت اعلی
در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیطه تسخیر درآمده دار السلطنه هرات مضرب
سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت اشرف رسیده برتبه بلند
ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی غایة الان ملک

بکام روآیی مشغول است **ذکر محاربه که از غندیر شیر میانهٔ امرای قزلباش و تلیم سلطان اوزبک وقوع یافت و انهزام**
قزلباشیه معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامهٔ شکین طراز لستوید صحیفه راز کرد انیده بود که بعضی از امرای حضور شاه
سلیمان خلیفه و سلطانعلی خلیفه شاملو در آن از اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند
که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر وظفر یافته و در قندهار لوای سلطنت برافراخته جرایدا خلاص
و عتقا و خود را بدست بتابای اشر ساخته و روی از مرشد کامل برتافته بجانب او میل نمودند سلطانعلی خلیفه بخود سر
بالکار قاین که حسب الحکم بعلیقلی خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده او را ضایع ساخته الکا را
متصرف شد از اعیان قزلباشیه سلیمان خلیفه و اسلام بیک شاملو و هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه
اوزبکان احوال ایشان اختلال پذیرفته بود روی بآن طرف آورده جمعی کثیر تر داو مجتمع شدند اما نار فتنه
میانه برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفته رستم میرزا بحرز
ولایت زمین داور در تصرف نداشت امرای مذکور او را بسلطنت خراسان و آمدن آن ولایت ترغیب مینمودند
تا آنکه او باستدعای جماعت افشار بفراه آمده از آنجا عزیمت سیستان نمود و مهمات او در آن ولایت هیچ که در
نوق در طی احوال او و برادر مشروحا بتحریر پیوست تمشیت پذیرفت و پهلو از آمدن خراسان نیز خالی کرده الکا
از و مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه منشیر و استمالت نامها از و با اسم امرا و اعیان خراسان گرفته هر یک
بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که
الکای او بود رفت و سلطانعلی خلیفه بدستور سابق بر قاین استیلا یافت و از ملازمان قدیم ایشان بر طبقه قزلباشیه
که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند مصطفی خان را
که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نموده باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان که تا غایت اوزبکیه
تصرف تام در آن نموده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت کرده بر ترشیز آمدند
و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار و غیرهم تا موازی چهار پنجهزار کس جمعیت نموده
از اهالی خراسان نیز که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته بودند قلعه را تسخیر و محاصره
کرده بعد از چهل روز که محاصره شده بود سید محمد سلطان اوزبک که حاکم ترشیز بود و در قلعه محصور با امرا صلح کرده
بیرون رفت امرای مذکور عهد و پیمان که بسته بودند منظور نداشته او را تعاقب کرده و جمعی کثیر از مردم او
بقتل رسانیدند و او بسلامت بیرون رفته بود و تلیم سلطان و برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند

ملحق شد امرا بارغند آمدند و درمقام دفع میر محمد قاسم ارغندی که اوزبکی شده بود درآمدند و برادران
او رفع آنجماعت بر وجه همت ساخته از میر قلی بابا، کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر
قزلباش آمدند و قزلباشیه باین حال بایکدیگر خالی از تعلق نبودند و بر سر الکا و مملکتی که طایفهٔ اوزبکیه
گرگ آسا دندان طمع کرده و درکمین او نشسته بودند بایکدیگر گفتگو مینمودند القصه چون از آمدن
اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان اقلیم سلطان را زیاده از ده هزار نشان میدادند همی دل بمحاربه نهاده
روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در حوالی ارغند ترشتبز تلاقی فریقین روی داد و از جانبین
صف سپاه آراسته گردید و بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده آتش حرب را مشتعل ساختند
و چرچنیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه گریزدار بود
که لشکر راست شکست خورده بقتول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بقیاس بخود راه داده در جنگ
سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند آمدی اختیار شکست خورده راه انهزام پیمودند مردم دست چپ
از انهزام دست راست خبردار شده ایشان را نیز پای ثبات و قرار سست شد مجملاً فرصت جنگ
و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثهٔ ثقیل البدن بود در عین
اضطرار فرار در کنار معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه درآمده بقتل رسید سلطانعلی خلیفه از معرکه بیرون
رفته بقاین رسید اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون اغروق او در ولایت طبس بود
خواست که با معدودی از قاین بطبس رود در راه جمعی از جنود اوزبک باو رسیده در حصار قریه اقرزهن
الجانبین محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه مغلوب گشته در آن قلعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان
که یکی از حضار آن معرکه بود از جنگ گاه بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده یزد
آمد چون در خراسان مخالفتی چند از او بظهور آمده بود از حضرت اعلی خایف بود در یزد نیز توقف نتوانست
نمود بعزیمت آنکه بمیانه اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل
رسید علی قلی سلطان آسایش اغلی بجانب هند بدر رفت مهدی قلی سلطان بقتل رسید مصطفی خان با اکثر
مردم خود بسلامت بطبس رسیدند بعد از چند گاه که در طبس بود و حفظ آن سرحد مینمودند بتون رفت چون
دست و پائی در آن سرحد میزد و اوزبکیه از او در حساب بودند تلیم سلطان بودن او را در تون شنیده با چهار
هزار اوزبک بر سر او آمد او در شهر در بند بود و بندقچیان قدرانداز خراسان همراه داشت سنقلای لشکر

اوزبک خواستند که او را از شهر بند بصحرا کشند از حد و شهر بطریق فرار باز گشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر
اوزبک و سرداران ایشان خبری نداشت از باز گشتن منقلای دلیر شده متعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه عطفه
عنان کرده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول
بود که رایت تکلیم سلطان تغلبیه وازدحام تمام نمایان شد مجملاً مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست
اوزبک گرفتار گردید بفرموده تکلیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک که بتحریر پیوست
بشامت امرا و بدعهدی اخلاص راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنه قزوین بمسامع جاه و جلال رسید چون آن طبقه
بیراهه رفته بودند تا بسزا نیافتند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که مرد دلیر مردانه بود و صاحب اخلاص و از
وفور غیرت و کمال مردانگی در آن جنگ رفاقت آن طبقه اختیار نموده بود متاسف گردیده ایالت طبس را به تیمور
سلطان کنشکرلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدان صوب فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد
دست درازیها کردند و او از عهده ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد در ثانی الحال الکاء طبس بمحراب خان
قاجار که مرد مردانه و عاقل و از شجاعان روزگار است تفویض یافته بآنصوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان آن
سرحد را ضبط نموده بود و مردانگیها ازو در آن سرحد سمت ظهور یافت درین سال مهد معلی سلطانم بنت موسی
سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب سکندر شان و اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی
بآن جده گرامی با ادب سلوک مینمودند در دولتخانه مبارکه قزوین مریض گشته سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده
در مراحل هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت عاقله خیره عابده زاهده بود در اواخر زمان شاه جنت مکان
توفیق حج یافت از آثارش رباط خشکرود که در حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش نواب
سکندر شان بنا نموده باتمام آن موفق گردید رحمة الله علیها **وقایع و سوانح سال خجسته فال یونت ئیل ترکی
مطابق سنه ثلاث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است** در ایام ربیع نشاط سیر و شکار
گیلان که فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز دارد و سودا در خاطر
کامکار حضرت اعلی سر بر زد و باقتضای این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده توجه بآنصوب کردند فرهاد
خان که در آنوقت حاکم گیلان بود جهة تهیه اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد
و حضرت اعلی چون در الکاء طارم نزول اجلال فرمود چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه است
از قرای طارم که در دامن کوه واقع شده و خانها در زیر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار پیرامن دهکده

کشیده چشمهای صافی خوشگوار از آن قلعه کوه بپایان آمده از یک ممر جاری میگردد و درچنان فضای هر قلعه
از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط
گسترانیده از صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین با مقربان محفل ارم بشرب مدام مشغول بوده از آنجا رایات
جهانگشا برافراخته الکاء کوهدم گیلان از غبار سم سمند عطرسا گردید فرهاد خان با اهالی گیلان برسم
استقبال بیرون آمده در شب نوروز این سال فرخ فال پنجم جمادی الثانی اتفاق افتاد در یورت
کوهدم موکب همایون پیوست و اهالی گیلان بسعادت زمین بوس فایز گشته و حسین خان حاکم کوهدم
شرف بساطبوسی یافته اقامت اساوری اثار عساکر نصرت شعار کرد علی الصباح که خسرو کواکب دست
امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی سمند گردون خرام را بجانب الکاء
کوکه تحریک داده از آنجا بخطه لاهیجان نهضت فرموده آقا علی خان حاکم بیه پس که حسب الالتماس فرهاد خان
مجدداً حاکم شده بود باز بتمرد و عصیان کوشیده و حشری انبوه از متجنده گیلان فراهم آورده
بامُوری که دور از طریق بود متابعت نموده و محصلان که جهت ایصال باج و خراج همراه برده بود بی نیل مقصود
بازگردانیده بود و یکبارگی بساط حقوق حضرت اعلی را از بسیط خاطر درنوردیده و روی از آستان
سعادت آشیان برتافته در کسکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوه تمرد پیش گرفته از این جهت بحر غضب
پادشاهانه در تموج آمده از عساکر که در ظل رایت فتح آیت بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان
در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود باز التماس نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته
نابکار باو حواله شود حسب الاستدعا او بسرکردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدان طرف روانه شد و هزار
نفر تفنگچی پیاده که از اصفهان حسب الفرمان آمده بودند بمرافقت او مامور شد و حکم شد که پیادگان مذکور
از صواب دید ایشان بیک بساول قاجار و زنگنه زند و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو
امیر الامرای آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه آستارا و طوالش در حرکت آمده تخت الکاء
گسکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیره مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی
در آن ملک شورا فراگشته راه مخالفت می سپرد بدست آورده بدفع فتنه علی خان پردازند و حضرت اعلی نفس
نفیس در بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت بسیر و شکار گذرانید و از اهالی گیلان
میر عباس که حاکم رشته نشا بود و حسین خان حاکم کوهدم همراه فرهاد خان به بیه پس رفتند و کیا فریدون که مرد

راسخ اعتقاد یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود و چند روزی هوای سیر دریا
کنار و نشاط شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در میان جنگل گیلان محلی است که خوک بسیار میباشد
و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار شکار مینمایند فی الواقع تماشای غریبی است
و کمانداری حضرت اعلی در آن صیدگاه حلقه بگوش مریخ کرد و تبیین مقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست
که مردم گیلان بغایت ضعیف عقل و تیره رای و بی عاقبت اند و نهال قامت آنجماعت از جویبار حیات
بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی جز مایده بیوفائی نچشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان
نرسیده عموم مردم آنجا بمرتبه طالب فتنه و آشوب اند که اگر برزگرزاده در عهد سلطان مستقلی باراده
سلطنت و استقلال روی به پیشه مخالفت و اختلال نهد مجموع خلایق بی درنگ آهنگ ملازمت او نموده در
روزی جمعیتی فاحش دست میدهد و در همان روز بمجرد امر سهلی و استماع خبری از خود بیخبری عقد جمعیت از یکدیگر
می پاشد و دو یار آشنا با حقوق نمکخوارگی هرگز خالی از نفاق نبوده اند از چنین قوم در مدت این همه حزم و احتراز
کردن واجب بل واجب الحقیقة القصه جهة تهیه شکار مقرر فرموده بودند که قریب هزار پیاده از مردم گیلان
در آن کوه جرگه انداخته بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب چپر ساخته اند راه برون شد مسدود و کرده
آمده و جمعی دیگر در میان دره بر درخت حیدرآباد از سفید مهره و تفنگ رغم دهند شب در موضع ملاطکه دخمه
سلاطین گیلانست در دامن کوه پر درخت واقع شده نارنج بسیار در آنجا میباشد و از مواضع لطیفه گیلانست
نزول فرمودند و اصلا از آن گروه دغدغه بخاطر راه نمیدادند و حضرت اعلی همچنین در کنار دریا با دو
ندیمان در میان ناوی نشسته عنان آن بدست جمعی گیلکان داده که کشتی بان باشند از سفید رود تا آنطرف میل
فرمودند و در آنطرف که از اعوان و انصار دیار نبودند مدتی تمادی سیر مینمودند در خلال این حال یکی از معتمدان
امیر سیاوش والی کسکر که هنوز معتقد و محبوس بود از روی دولتخواهی بسامع جلال شاهنشاهی رسانید که
امیره مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالف برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشان را بملاطفت ترغیب
مینماید و مراسلات نهانی به برادر میرسد و یکی از آن کتابات بنظر اشرف رسانیده دیگرباره بقتل او فرمان
دادند قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت دیگرباره از آنجا عزم مراجعت کرده عظمای گیلان خصوصاً کیا فرید را با
بصنوف نوازش اختصاص داده دار الموحدین قزوین همین مقدم شهریار ستوده آیین رشک اعلی علیین گشت ذکر عصیان
و طغیان علیخان والی گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از مفسدان آرای دولت

چون علی خان بسعی و اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایت استقلال برافراشت
و بمکاسپاهیان آنولایت که بجلادت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نمودند
قدم از دایرهٔ اطاعت بیرون نهاده در آنوقت که الکاء گیلان بیه پیش بفر قدوم شهریار کامگار بلند آوازه گشت
اندیش برعرصهٔ جهان پیشی گرفت و بخیال محال مقابله با لشکر منصور بترتیب لشکر و اسباب قتال پرداخت
و راههای گذارها و چپرها بریده شوارع را مضبوط ساخت و ازین معنی غافل که صعوهٔ حقیر را تاب چنگال
شاهباز نیست چون فرهاد خان با جمع سپاه بر سر او رفتند چون از سفید رود عبور نمودند روی
بالکاء بیه پس نهادند و علی خان آثار ضعف و انکسار بر ناصیهٔ احوال خود دید اکثر اعوان و انصارش راه فرار
پیش گرفتند رو بالکاء فومن که مسکن قدیم پدر و جد او بود نهاده و از اعانت و امداد امیره مظفر ترکه
از آسیب لشکر آذربایجان بحال خود مانده بود عروس مملکت را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را
بر کنار دریا برده از آنجا در کشتی نشسته بنیم جانی از آن ورطه بساحل نجات رسانند و چون فرهاد خان
جمعی از دلیران بیشه ناهنجار بضبط کنار دریا نامزد فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاده و آخر الامر لاعلاج شده
بموضع زریخ از اعمال فومن که مولد و منشاء علی خان و اجداد اوست پناه برده مردم زریخ بر کوههای سخت
و درهای عظیم پر درخت رفتند و بعد از تفحص بسیار مشخص شد که بموضع زریخ رفته در کوه و بیشه آنجا
که راههای پر خطر دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت آثار آن کوه
و بیشه را مرکز وار در میان گرفته آثار مردی بظهور رسانند و از آنجانب علی خان با هواخواهان خود که بر
دفع ایشان کامران نمی بود سپر ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ حال خود میکوشیدند تا بین
و تیره دو ماه روزگار تیره گذرانید و از جانب آذربایجان ذوالفقار خان تا ده هزار سواره و پیاده آنولایت را
جمع آورده بر حسب الفرمان روانه گیلان شد و از راه آستارا و طوالش بر سر گسکر آمد و امیره مظفر با مردم
گسکر و پسران امیره سیاوش که در آنولایت با او اتفاق نموده بودند جنگ عظیم در گرفته و جمعی نامعدود
از مردم گسکر بقتل رسید و زنان و طفلان ایشان اسیر شدند تا آخر غازیان ظفر فرجام امیرهٔ مذکور را با برادرزاده اش گرفته
آوردند و ذوالفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان شد و لشکر فرهاد خان بگرفتن علی خان
سعی مینمودند و یکی از قورچیان ترکان حیدر بیک لواغلی نام باو رسیده و دو زخم کاری از کامران زخمی
علی خان خورده با وجود این حال پیاده بر سر او تاخته دست در کمر او انداخته و کامران بقصد آنکه علی خان را

از دست

از دست او خلاص سازند با شمشیر برهنه بر سر او دویده زخمی باو زد و او علی خان را گرفته با زخم کاری تا یکی از غازیان
رسیده او را در بغل گرفت و دیگری کامران را در آغوش گرفت همچنین یک یک رفقاء او را گرفته بخدمت جناب
خان آوردند و ایشان را با امیره مظفر و برادرزادها در بند و زنجیر کشیده حقیقت مخالفان با ولایت عرضه
داشت بپایه سریر سلطنت مشرّف گشت و بندگان اشرف فرهادخان را بتلطفات از حد بیرون نوازش
نمود و شخصی که او را گرفته بود بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه و پنجاه هزار دینار کپکی که پنجاه تومان عراق
باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیک بدرجه شهادت رسیده بود شهریار کامگار بازماندگان او را
نوازش فرمود و حکومت ولایت کسکر با بدال سلطان قاجار شفقت شد القصه فرهادخان و ذوالفقارخان
حسب الفرمان مهمات گیلان را از رعیت ولیام برحسب المرام سرانجام داده باتفاق عساکر و عظمای گیلان
روی بآستان سعادت آشیان نهادند و چون بحوالی شهر قزوین رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از
اجامره و اوباش و مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک باستقبال علی خان رفته باین
حشمت بشهر آورده در ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامران در آوردند و حسب الحکم ایشان را بمنزل آقای شیخ احمد
داروغهٔ قزوین برده مقرر شد که شیخ اطهری ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و ایشان را
برده بعد از مدتی باز او را بدرگاه معلی آورده از حلقه زنجیر گردن او را بیرون آورده سر تا پا در خلعت شاهانه
پوشیده و بسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت و گمان خلایق این بود که سبحان الله چه تراست که

بیت اگر تیغ عالم بجنبند زجای ؛ نبرد رگی تا نخواهد خدای ؛

ذکر گرفتاری بقیه یاغیان گیلان و مآل حال ایشان

بعد از گرفتاری علی خان فتنهٔ گیلان تسکین یافته از یاغیان پیه پیش بوسعید و طالشه کولی که
باعث فتنه و فساد گیلان بودند در بیشها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر
میبردند مکرّرا از جانب نواب همایون استمالت نامها بایشان ارسال یافت که هرگاه از کرده خود نادم
بوده روی ارادت بدین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت پادشاهانه
خواهد شد توفیق این سعادت نیافتند بعد از چندگاه بوسعید بلاهیجان بخانهٔ کیا فریدون آمده باو توسل
جست که او را بپایه سریر اعلی آورد کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و بالهام ملهم غیبی بکیا
فریدون پیغام فرستادند که از غدر او ایمن نبوده باشند و بزودی او را بپایه سریر اعلی فرستد بوسعید
مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود مشارالیه تهیهٔ سفر او نموده آماده داشت که خود او را

بر داشته بخدمت اشرف آورد و او بانتهاز فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و ناجوانمردی
درو نهاده او را بدرجه شهادت رسانید و با سه چهار نفر یاغی بید ولت که با او بودند در بیشه و جنگل روی
نهاده و چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا داروغه قزوین را بگیلان فرستاد
که مردم گیلان را به پیدا کردن طالشه کولی و بوسعید خبر نمایند و در الکا از صاحب آنملک مجلکاستانند
و هم چنین قنبر بیک کوزی سوکلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالشه کولی مامور فرمودند حکم شد
که مردم آذربایجان و کسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند فرمان بر آن نفاذ یافته عمل نمودند
بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم الکوه طالشه کولی را با چند نفر برادرزاده
و اقوام او مردم کوهدم ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته بنظر اشرف آوردند و بوسعید چون جوان شجاع دلیری
بود و چون لنسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردیی بظهور آورده شحنه سیاست بقتل او پرداخت و گناه
طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند و بعد از چند گاه خیانت ایشان ظاهر شد که برفقای خود که بدست بیاده
بودند نوشته بودند که در یاغی گری راسخ بودند اطاعت قزلباش مکنید بعد از صدور این خیانت بسعی میر
عباس بقتل رسیدند از امرای گیلان سوی میر عباس صاحب وجودی نماند و بعد از این قضایا مشار الیه
از غایت بیعقلی مستدعی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان شد و این اراده باعث قتل او شد شبی
از شبها که نواب اشرف در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغولی میفرمودند ملک
جهانگیر کجوری که در آنوقت از مقربان بساط عشرت بوده در مجلس بدمستی آغاز نهاد و شمشیر از غلاف کشید
و گاهی از روی کیفیت و گاهی بطرافت بر حاضران حمله مینمود در این اثنا خود را بمیر عباس رسانیده بزخمهای
متعدد او را از پای در آورد و بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد که در بدایت
حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخته بود و براه عدم فرستاد و حاضران محل بر بدمستی او کردند امام و منشیان
خورده بین دانستند که بی امر و اشاره ناظمان مناظم جهان دار نبود و غرض که صاحب وجودی از سپاهیان
و شیخ احمد آقا نگذاشت ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علی خان و طاغیان گیلان روی نمود چون خاطر
خطیر شهریار کامکار از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در قزوین لوای عیش و عشرت
برافراشته حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین بسته چراغان کنند و الیان بیک
یساول صحبت قاجار بدین خدمت مامور شد و دکاکین و اطراف میدان را با مرا و ارکان دولت قاهره

دیوانبیگیان

و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو و بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس دکانی
که بر سر راه اوست دوازده ذرع پیش آورده چوبها و ستونها استوار کرده چهار طاق در میان هر مرتبه
از مراتب که پیش آمده نصب نمایند و روی انهار را چراغها تعبیه کرده فانوسها آویزند و عمارات
جهان نما که در اطراف شرقی و غربی میدان احداث کرده پادشاه جهان در آنجا بسر برده بعیش و شادکامی
و چوگان بازی و قبق اندازی می گذرانید و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروریه
سلطنت پرداختند چون ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان پیشتر به دورمیش محمد خان روملو عنایت
شده بود ایالت شیراز و امیر الامرائی در عوض بفرهاد خان تعلق گرفت و مهمات کوه گیلویه و خوزستان
که در تصرف امراء افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و فتور بخود سران
ملک استیلا یافته بودند بدستور بحکومت قیام داشتند اگرچه فی الجمله بازگشتن بدرگاه جهان پناه مینمودند
اما خاطر اشرف از ایشان خصوصاً کوتوال قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهره آفاق و از قلاع
ممالک و اقطار طاق است جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک اشرف باشد
نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان بی ادبیها بمنصه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر آن بود که جهة نظام
و نسق خوزستان و سرحد عربستان کوه گیلویه نهضت همایون بآنطرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح
اطوار خود را دانسته از کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتادند با سید مبارک آمیزش نموده عربستان را
ملجا امید دانستند بنابرآن مرادبیک جلودارباشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهة رسانیدن مژده نهضت
همایون و تحقیق حالات آن سرحد و بدست آوردن قلعه شوشتر بدانصوب فرستاده جمعی از تفنگچیان جغتای
و خراسانی را جهة قلعه رفیق ساختند و مشارالیه متوجه شوشتر گشته شاهوردی خان افشار که حاکم آنجا
بود بخلاف رای اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد پیش آمده مرادبیک را اعزاز و احترام نموده او را
بقلعه برده کلید قلعه باو سپرد و اراده نمود که خود از قلعه بیرون رود و مرادبیک مانع شده او را استمالت
عنایت شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد اما بالاخره از تسلط افشار هراسیده شاهوردی
خان را که سردار آنجماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و میانه او و افشار رفته بالا گرفت و مرادبیک در
قلعه داری کوشیده باتفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود و اعیان لشکر افشار بسید مبارک
عرب توسل جسته از او استعانت نمودند و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی

نیز دوست سید ناصر پسرش را جهة صدق اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوای بکر
افشاران از عربستان لشکر بخوزستان کشیده دزفول را بحیطه تصرف درآورده بر سر قلعه شوشتر آمده
محاصره نمود چون حقیقت آن حال بعرض حاجبان بارگاه جاه و جلال رسیده قبل از آن شاهوردی خان عباسی نیز با جمعی
از الوار که با او بودند بلرستان آمده بر سر سلطان حسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده
او را گرفته بقتل آورده اراده داشت که دیگر باره در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی
اندیشیده خاطر خود را بظهور نتوانست آورد و در حدود لرستان حرکت المذبوحی میکرد رای جهان آرا
اقتضای آن کرد که جهة انتظام این احوال رایات جلال بدانطرف نهضت نماید نیکخواهان دولت قاهره عرض کردند
که اگر مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد بنا بر آن نظام و نسق آن ولایت را
از بروجرد لرستان تا اقصی عربستان برای و رویت وزیر نیکورای حاتم بیک و فرهادخان مفوض شده بدان
صوب فرستادند و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو و نذرخان مهردار و غیرهم و یوزباشیان بهمراه
ایشان تعیین فرموده روانه نمودند بندگان اعلی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه در آن حدود
عشرت سرا بودند و از آنجا بقزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین گذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن**
بخوزستان و عربستان بسرداری وزیر آصف نشان اعتماد الدوله حاتم بیک و فرهادخان و انتظام مهام
آنطرف برحسب فرمان چون اعتماد الدوله و فرهادخان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده روانه مقصد
گشته بخرم آباد رسیدند شاهوردی خان که در کمال خوف و بیم در آن حدود بی سر و سامان میگشت
کس معتمد بخدمت امرای عظام فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی کرد و اظهار غلامی و بندگی مینمود
جهة تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه گیلویه صلاح دولت در آن دانستند
که او را باستمالت عنایات پادشاهی ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا حکم استمالت
باسم او عزّ صدور یافته طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرات ملاقات
نمیکرد بعد از تکرار آمد و شد فرهادخان و اعتماد الدوله با معدودی جریده بدیدن یکی از اکابر اهل الله
که در آن سرحد بود رفته شاهوردی خان پیشتر با دویست نفر بآنجا حاضر شده با ایشان ملاقات نموده
قسم مغلظه یاد کرد که من بعد از جاده خدمتکاری عدول ننماید فرهادخان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند
که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند

و مجدداً ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده خلعت فاخرهٔ شاهی در و پوشانیدند و قلعهٔ خرم آباد را خالی کرده بتصرف
او دادند بعد از فیصل معاملهٔ او چون خبر محاصرهٔ شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کتل کبالان که راهی است در نهایت
صعوبت و در ازمنهٔ سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر واقع شده بجهة نزدیکی آن راه را اختیار نموده روانه شدند
و قدم بولایت خورستان و عربستان نهادند سید مبارک چون آوازهٔ ورود لشکر قزلباش شنید
تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد از طلیعهٔ لشکر قزلباش فرار نموده بدو
پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک قرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده
بحویزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلی خان
شاملو تعلق گرفت بر سید مبارک واهمهٔ عظیم دست داده کس بخدمت امرا فرستاده در مقام اعتذار
آمد و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش را که بکدو سال قبل از آن به پایهٔ سریر
اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر
از بدسلوکی مراد آقا جلودار و بی‌اعتدالی او شکوه نموده بعذرهای مسموعه و تمسک بهانه جست و حضرت اعلی
سفارش نموده بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جهة نسبت سیادت و تشیع
فطری او و اجماع او عذرهای او را پذیرفته و پیغام کردند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امرای
عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغهٔ تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال بسیار وآمد
شد سفیران امرا همین سطوت قاهرهٔ شاهی از جنود اعراب بلند شنیده جهة اطمینان خاطر سید مبارک
ازاردوی قزلباش چند فرسخ جدا شده بجانب حویزه با حشر انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت
سید مبارک بملاقات امرا رسید و مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته شکرانهٔ عفو تقصیرات خود متقبل شد
که با دوست این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و برین جمله عهد و میثاق بمیان آورده
یمین ساخت امرا چون خاطر از مهمات آن ولایت جمع کرده از ظاهر شهر کوچ کرده بر سمت جانب کوه گیلویه
روانه شدند و از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانهٔ شوشتر کوچ نتوانستند نمود آذوقه در اردو
تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانهٔ لشکر مفقود گشت حاصلا بکوه گیلویه رسیدند حسن خان
حاکم کوه گیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بشرف ملاقات امرا فایز گشتند چون حسن خان خود
سر حاکم بود در ایام هرج و مرج بتغلب بدان ولایت استیلا یافته در زمان جلوس همایون نیز

بی ادبیها از وی سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانند از ایالت آنولایت عزل نموده او را با چند نفر
از اتباع که دغدغهٔ خلاف و طغیان بود دیگر اینده بموکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن
ولایت با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکاء کازرون باسمعیل خان اسیلو افشار اختصاص یافت
و از قبایل الوار بختیاری رعایا، جاکی و جوانکی و فهنیده و ممسنی و غیر ذلک که درین چند سال از رعیتی سرباز
زده بامور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شده تنخواه
مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد بعد از انجام مهام آنولایت بخطهٔ طیبهٔ شیراز آمده
امور ضروری فارس را صورت انجام داده و از آنجا کوچ بر کوچ روانه پایهٔ سریر اعلی گردیده در قزوین شرف
پای بوس حاصل کردند **بیان وقایع متنوعه** از سوانحی که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر
پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور و رستمدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین سست اعتقاد بود بلکه
شیوهٔ الحادش قوی تر بود و در زمان شاه جنت مکان از وی بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود
صدور یافته از جمله خواهرزادهٔ خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع کرده او را زن کرد و مدتها با او مباشرت
مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخولهٔ پدر را خواستگاری نمود و چون اینگونه افعال شنیع ازو
و مردم او بسیار سر میزد و اقامت صوم و صلوة در الکاء او مفقود بود بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام
بی التفاتی درآمده امام قلی سلطان استاجلو ولد بدر خان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرموده مشار الیه با او
مکر و غدر کرده اظهار اطاعت نمود و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت نموده با او
بوعده گاه رفته بدست مردم او کشته شد و لشکریان را مجال اقامت نمانده پراکنده شدند چون این خبر بشاه
جنت مکان رسید خواست که باز لشکر بر سر او فرستد از قضای الهی بیماری بذات اشرف عارض شده
و دیگر قضایا روی نمود که تا دو سال بتدارک او نپرداخت بعد از آن دیگر باره در مقام تادیب و تنبیه او
درآمده مرادخان استاجلو را که معظم طبقهٔ سلطان حیدریان بود باین خدمت نامزد شد و مشار الیه بدانجا او را
در قلعهٔ کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده چنانچه فتح قلعه
نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید مرادخان از پای قلعه
برخاسته بگیلان نزد پیره محمد خان رفته در آنجا بفرمودهٔ اسمعیل میرزا مکحول گردید و در زمان نواب سکندر شان
چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت قاهرهٔ قزلباش بحال ملک سلطان

محمد

محمد نیز پرداختند و او در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک جهانگیر پسرش تا الحاق
پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار [illegible]
هادی خان توفیق یافته بپایه سریر اعلی آمده و در موکب همایون بعراق آمدند چون نواب اشرف کمند همت بر
تسخیر کل عراق و دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملک زاده نور از کار خبر یافته دست از
حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل و مسکنی و ممر معاش باو مرحمت نمایند
و در ساوه باو موضعی شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدمست بود نواب اشرف بجهه بعضی مصلحتها
او را مورد شفقت فرموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریم بزم اختصاص بود و ولایت کجور را
باز بدستور باو گذاشته بودند درینوقت که فرهاد خان و اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین
رسیدند داعیه بر او استیلا یافت یا باراده مخالفت و عصیان علی التقدیرین در روزی که اعیان اردو
باستقبال اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرا میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شد
ببهانه استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت و بعد از لحظه که خبر رفتن او شهرت یافت جمعی بتعاقب او
مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده خود را بقلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام
بسر کردگی قورچی باشی به تسخیر آن قلعه مامور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمه ممالک گشت
چنانچه در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **از سوانح این سال** آمدن ایلچیان اروس است
که از جانب پادشاه اروس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی یکی از امرای معتبر اروس بود
و درین سال سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت گزید و در چهارم
شهر جمادی الاول سنه ثلث الف طبل رحیل کوفت و او در ایت ییل اثنی و ثمانین و تسعمائه پادشاه شده
بیست و دو سال بدولت اقبال گذرانید و در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف رومیه درآمد
و از پادشاهان عثمانیه بمزید شوکت امتیاز تمام داشت اما در زمان دولت او بعضی امور ناشایست بظهور آمد
اول نقض عهد و پیمانی که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع پیوسته از جانبین بایمان
مغلظه نسلاً بعد نسل تاکید یافته بود و استمرار داشت شکست و برهمزن هنگامه عافیت مسلمانان گردید دیگر آنکه
از فروختن نسا و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذی شوکت از سلاطین
اسلام تجویز این امر شنیع نموده بودند و در زمان او شایع گشت و بسیاری نسا و صبیان مسلمانان را از

آذربایجان و شیروان اسیر نموده بکبر و یهود و ترسا فروختند چنانچه چند نفر از ذریت طیبه سادات ذرک
استرآباد را به بیع درآوردند و این فعل مذموم از روم بما وراء النهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان
این عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت بالجمله از سلطان مراد خان
بیست پسر و چند دختر ماندند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سجن بود و سایر اولادش در استنبول در
سرای پادشاهی بودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته در اندرون
سرای نگاه داشتند بسعی بوستانچی باشی سلطنت و پادشاهی بسلطان محمد خان که والده اش در حرم
پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستادند روز یازدهم از
سجن باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد و روز دیگر بتدفین پادشاه
پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب شربت موت چشانیدند و در هفدهم ماه مذکور
در پهلوی پدر مدفون شدند **بیان وقایع سال فرخنده فال قوی ییل ترکی مطابق سنه اربع و الف سال**
نهم جلوس همایون اعلی ظل الهی است نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه دهم شهر رجب المرجب اتفاق افتاده
و حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین در ایوان چهل ستون دولتخانه همایون خلد آیین بزم خسروانه آراسته
سلاطین و سلاطین زاده‌ها اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجهان و
پسرش سید مبارک والی عربستان و سلاطین زاده‌های گرجستان و ایلچیان اروس و سایر ممالک که در پایه
سریر اعلی بودند مجلس بهشت طلب فرمودند بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم
عیش و خرمی پرداختند بعد از فراغ از نشاط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان را بحیطه
تصرف درآورده بودند تاولان نمایی و الماخیان هر جایی آن طبقه بی اعتدالانه بحواشی و نواحی ممالک
می تاختند و آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید لجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش
می آمد کما ینبغی دفع شر آن کرده از پس پرده تقدیر بحیز ظهور نمی آمد درین سال رای جهان آرا بدان
متعلق گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از امراء عالیمقدار این دولت و بهمین تربیت شاهانه صاحب جاه
و مکنت و آوازه اعتبار و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید
رخنه گران ملک گردیده دفع شر کرده اوزبکیه را پیش نهاد همت سازد و در ساعت او را بدین خدمت
نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و سایر جمند و مزارجریب علاوه

الکاء سابق گشت و فرخ خان پرناک که حاکم دامغان و بسطام و آنحدود بود بجهة آنکه در سال گذشته در دفع شر
اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی بظهور نرسانیده بود از ایالت معزول گشته قشون
و لشکر او بفرهاد خان شفقت و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را بقبضهٔ اقتدار او نهادند بعد از فرستادن
او ایلچیان اروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده و امام قلی بیک
پاکیزه قورچی تیر و کمان را با تحف و هدایای لایقه بایلچیگری پادشاه اروس تعین فرموده همراه ایلچیان مذکور
روانه فرمودند و ایشان در گیلان بکشتی درآمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز درگذشت و فرهاد
خان در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمدن عبد المؤمن خان بخراسان شایع گشت از اخبار متهیان و عرایض فرهاد
خان بتحقیق پیوست که عبد المؤمن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعهٔ اسفراین که بمحافظت میرزا محمد سلطان و جماعت
بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه کوشش مینماید لهذا حضرت اعلی مسرعان
باحضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب
خراسان و فرار نمودن عبد المؤمن خان از سر قلعهٔ اسفراین و سبزوار از صولت سپاه ظفر پناه** موکب نصرت نشان
بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت جمعیت لشکر در قزوین توقف فرموده بعد از یکماه پیش خانهٔ همایون
بیرون زدند و ذو الفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق گشته چون متواتر
از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبد المؤمن خان کار بر محصوران قلعهٔ اسفراین تنگ گشته اگر موکب
همایون درین چند روز نرسد و کومک نرسد آن است که قلعه بدست اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی مقید
بجمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و سایر عساکر که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند
عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق
فیروزکوه رسیده در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد و از راه علی بلاغی دامغان
بچمن بسطام رسیده در آن عرصهٔ دلگشا نزول اجلال فرمودند سه روز بجهة سان و شمارهٔ لشکر ظفر اثر
در چمن بسطام توقف واقع شد قریب به بیست هزار کس بشماره درآمدند که حاضر بودند بملاحظه آنکه مبادا عبد المؤمن
خان بطریق معهود از آوازه ورود قزلباش راه فرار اختیار نماید و بمطلب اصلی که تلاقی فریقین است دست ندهد
مکتوبی بعبد المؤمن خان قلمی فرمودند خلاصهٔ مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خان زادهٔ عالی تبار بارادهٔ
مملکت گیری بخراسان و حدود ممالک می آید رعایا و عجزه را پایمال ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت

بی پرداز و وچون موکب همایون متوجه خراسان میگردد و بمقابله ما در نمی آمده روی میگردانند و از عار
فرار اندیشه نمی نماید و پهلو از محاربه خالی کرده میرود و درین سال فرع سمع همایون گشت
که آنجناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما بارز وی ملاقات معتقد جمعیت عساکر
منصوره نشده با اندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز به بسطام رسیده مستعد رزم
وپیکار ان خان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آن خان عالیمرتبه درین مرتبه عار فرار نجوید و قرار نداده
و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در معرکه کارزار گذارد که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد
بظهور آید و بندکان خدای از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن کردند و از طایفه چکنی قطب الدین
آقا نامی حامل مکتوب مذکور گشته روانه شد و موکب همایون متعاقب بالشکر پر خواتخوی ورعد خروش
دریاجوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم اسفراین
نیز اعلام کردند که سعی نموده تا هفت روز دیگر نگاه دارند که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا باردوی
عبد المؤمن خان رسیده بوسیله ام مکتوب شاهی رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف
میزد اما قلق و اضطراب عظیم درمیانه سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون
بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که آن مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که درین سرحداست
وبدین تدبیر میخواهد که این لشکر را از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین آقا بهانه انکه درین قول صادق نیست
بقتل آوردند اما عبد المؤمن خان مضطرب و متردد خاطر بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته
مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از محاصره قلعه کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اتالیقان اوزبکیه خصوصا
شاه محمد ایچیان که معظم امراء و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبد المؤمن خان شق ثانی را صواب شمرده
ازبیم انکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبد المؤمن خان مورد اعراض گردند اصلا راضی بمقابله
و محاربه نمیشدند بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهة تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول
باشند که بعد از تحقیق بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمینی و جان محمد
قراول حاکم بدخشان و سونج محمدی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و اسور را باسیصد نفر از بهادران
کار دیده رزم آزما بآنجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبان گیری کرده
خبر خرم آورند و جنود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری

پرداختند

پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار راه یافته خبر وصول و نزول رایات جلال شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان
و محصوران رسیده بود کسی بیرون فرستادند و تا یکهفته مهلت طلب نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن
باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند و او باین معنی راضی شده روز
میشمرد و آثار رایات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده از بسطام کوچ کرده از راه جنگل مقرر
در حرکت آمده فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعهٔ لشکر ظفر اثر بوده یک فرسخ پیشتر میرفته
باشند روز سیم که پیش خانهٔ همایون بقصبهٔ جاجرم رسید شاگرد پیشه گان فراش در کنار نصب خیمه و اوتاق
پیشخانه مشغول شدند امرا اوزبکیه که بخبرگیری آمده بودند شب در سرآب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار
شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنهٔ کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور
نمایان شد که از راه مقرر معهود و دنباله یکدیگر گرفته بجاجرم می آیند و از آنجا بازگشته خیمه و اوتاق چند که
نصب شده بود بنظر ایشان در می آمد اوزبکیه بمیان جماعت پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر از مردم
اردو را برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشتند که چند نفر از ملازمان امرای چرخچی که بر رفقا سبقت گرفته
بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شدند و مشاهده لشکر اوزبک می نمایند و از کثرت ایشان نیندیشیده
بعزم دستبرد آن گروه تاختند چون ایشان اندک مایه مردمی بودند جمعی از اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه
غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده
بازار محاربه گرم گردید اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قزلباش زیاده می شوند دیگر توقف
مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگلی بگریز اختیار نموده خواستند خود را از آن مخاطره بکنار کشند غازیان
قزلباش و قلق چیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی
دست و گریبان شده مجملا شکست تفرقه بر طبقهٔ اوزبکیه افتاده چند نفر از مردمی را که زنده گرفته بودند از دست رها
کرده چون بخود درمانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا پراکنده و متفرق شدند
و روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران محمد قلی دورمی
و سونج ترکان را زنده بدست آوردند و حاجی محمد قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان تراکمه شلاق مشهور را
گرفتار شده بقتل رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون برده
حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته چون باردوی

معلی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را از همان شب آزاد کردند و کس همراه او کردند که او را ببلاث از
قراول گذرانیده تا حد و داسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المؤمن خان رسانند که آماده ستیزه بوده
باشد و همان شب کوچ کرده باسنخواست که هشت فرسنگ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا
تا ایره و فریمان که چهار فرسخی اسفراین است رفته تا صباح روز سیم از آنجا بعزم رزم جنود اوزبک سوار
شده به نیروی اقبال صف قتال آرایند و چون ایره و فریمان مضرب خیام اقبال کردند ترتیب مقدمات
جنگ داده اسپ و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه
محصور بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش در همان شب باردوی همایون رسیده خبر فرار اوزبکیه
رسانیدند و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده بکهسار رفته بودند روز
در پیغولها خزیده شب براه می آمده اند برهنه و آبله پای باردو رسیده خبر شکست انهزام لشکر و گرفتاری
امرا بعبد المؤمن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میانه ایشان پدید آمد و بیشتر روز
از موعد مهلت گذشته بود که شاه محمد ایلچیان سواره بپای قلعه آمده کس نزد میرزا شاه محمد بیات
فرستاد که فردا وعده قلعه سپردن است اولی آن است که اخلاص ورزیده یکروز پیشتر قلعه را سپاری
تا عنایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امید داریم که آفتاب موکب
ظفر قرین موکب شاهی از افق این ولایت طلوع نماید اگر نواب خان در اینجا تشریف داشته باشد بوعده
وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود موکب پادشاه قزلباش مهلت
یکهفته طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت بعبد المؤمن خان عرض نمود که مجال توقف نمانده کوچ
می باید کرد و از راه رادکان بمشهد مقدس رفتند و روز دیگر رایات رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد
المؤمن خان نمایند و احتمال دیگر آنکه اوزبکیه مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب قلعه
داری نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد و فرهاد خان مخالفت این رای کرده
بدو وجه صلاح در تعاقب ندید یکی آنکه مطلب از این یورش خلاصی محصوران اسفراین بود بفعل آمد و شکست فاحش
باوزبکیه راه یافته امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گشت چند روزی در همان منزل توقف
نموده نسق مهمات این ولایت کرده عود می باید کرد دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی
نماید چنانچه عبد المؤمن خان مشهد را خالی کرده از آنجا نیز فرار نماید شهر آبادان معمور بقزلباش نخواهد گذاشت

واز جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود می‌گفتند آخر برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کردند و متوجه نسق معاملات
اسفراین و توابع شدند چون میرزا محمد سلطان و طایفهٔ بیات زحمت محاصره کشیده استعداد قلعه‌داری ایشان
نمانده بود حکومت اسفراین بیوداق خان چکنی شفقت فرموده مهمات آنجا در عهدهٔ اهتمام او نمودند و در استحکام
قلعه و حفر خندق کوشیده قریب ده روز مهمات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرمودند و حاجی محمد
خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بمیانهٔ ایل صاین خانی ترکمان که با او منسوب‌اند
و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد نماید و خود را بالکاء خود رساند بندگان اعلی هر چند
میدانستند که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول نمی‌پیوندد و وقت رفتن او نیست بنا بر
مبالغه رضاجوئی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور بود عنایت فرموده مشارالیه
باتفاق عرب محمد سلطان پسرش و بابا خان روانه شد و حقیقت رفتن و باز آمدن او بپایهٔ سریر اعلی در
سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی و چون علی خان که قبل ازین یورش تخلف نموده بموکب
همایون ملحق نشد قرار داد خاطر اشرف آن شد که بمیانهٔ ایلی رفته اگر علی خان در دعوی اخلاص راسخ بوده در
مقام اعتذار آید که او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتهاست از تصرف
قزلباش بیرون رفته در میانه جمعی از ایل صاین خانی و چپد و تنان سیاه پوش انقسام یافته نسق نمایند
و اگر از علی خان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته از آنجا روانه استراباد گردند
بدین عزیمت از اسفراین کوچ کرده چون بجرایان محل نزول اردوی ظفر نشان گردید مقرر شد که امرا عظام
اغرق و احمال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسپ زبون داشته باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلد
کارآمد با تجربه دیده و سپاهی در موکب همایون باشند و درین منزل ریش سفیدان کرایلی بپایهٔ سریر اعلی آمده نمودند
که علی خان در قلعهٔ پای حصاری است و جرأت آمدن نموده بعذرهای بی‌حاصل تمسک جست حسین خان حاکم قم با طایفه
شاملو بتسخیر قلعهٔ پای حصار مأمور گشته متوجه آنصوب شد و بیمن اقبال بی‌زوال شاهی قلعهٔ پای حصار بسعی حسین
خان مفتوح گشته علی خان بقلعهٔ روغدکر گریخت و اراده خاطر اشرف آن بود که کس بر سر قلعهٔ مذکور فرستاده
او را بدست آورده خاطر از مهم علیخان بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند درین اثنا خبر معاودت
عبدالمؤمن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعهٔ سبزوار بآنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته
متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که کومک از

جانب بلخ و ماوراء النهر بعبد المؤمن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرأت نموده جمعی از
ارباب رای و تدبیر بجهة پراکندگی لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبد المؤمن خان رسیده
توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت نمیدانستند که خبر رسید که عبد المؤمن خان شهر سبزوار را
گرفته در شهر قتل عام کرد و میرزا محمد مؤمن سلطان حاکم آنجا بارک متحصن شد و استعداد قلعه داری چنانچه
باید ندارد و اوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن ساعی شده اند عنقریب که ارک مفتوح میگردد حضرت
اعلی حکومت کرایلی را بنصفی بمنصور خان کرایلی و نصفی بتوکل خان تفویض فرموده دفع فتنه علی خان را بعهده اهتمام
ایشان نمودند و ولی غازی و چند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عزیمت جانب
سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجه همت ساخته با آنقدر مردم که در پای سریر اعلی بودند متوکل
علی الله لوای نصرت نمارا بآنصوب در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبد المؤمن خان
که از پای قلعه اسفراین فرار کرده بحوالی مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که نواب اشرف
بمحض ترفیه حال ساکنان متعهد از سر تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه نموده میخواست که خود را از
ننگ عار و ننگ نامی فرار خلاصی دهد و میدانست که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته بمردان کار و ذخیره
و یراق مشحون است و استیلا بدان قلعه درین وقت مقدور او نیست و کینه اهل سبزوار بجهة تشنیع قطعی
و جبراً که قبل ازین در گرفتن نذر بهادر موسی میرزا و رفقاء او نموده بودند در دل داشت و میر علی اصغر
ولد میر محمد کسکینی نیز که از اعیان سبزوار اوزبکی شده بود در خدمت عبد المؤمن خان بود و با میرزا
محمد مؤمن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت محرک
تسخیر سبزوار گشته او را بدین اغوا نموده توجه موکب همایون بحدود استراباد بتحقیق پیوست و گمان نداشت
که دیگر باره بخراسان عود نماید عزیمت سبزوار نمود و میر علی مذکور چرچی شده بر سر سبزوار ایلغار نموده
علی الغفله بظاهر شهر رسید و از اطراف و جوانب سورن انداخته یورش نمود سبزواریان بجهة عدم اطلاع
سراسیمه گشتند و قدرت مدافعه نیافتند میرزا محمد مؤمن سلطان با جمعی از اعیان بصد تشویش خود را بارک
انداخته محافظت ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند و اوزبکیه بدان بلده مسلط
شده بشهر ریختند و آن قوم از خود بیخبر بسفک دماء مسلمین اقدام نمودند و عبد المؤمن خان تدارک مذلت
و عار فرار خود را در قتل جمیع فقرا و ضعفاء سبزواری تصور نموده در شهر قتل عام عظیم کرده انچه از کشتن

کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بودند و عورات مقبوله را کشته و طفلان شیرخواره را دو پاره کرده بر روی
سینه عورات گذاشته و بعد از قتل عام و نهب و نعماء شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالی از اطراف و جوانب
نصب نموده بجد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مینمودند و یکی از امراء اوزبکیه را با سه چهار نفر اوزبک بر سر قلعه
صد خسرو فرستاد خواجه محمد خزودی که مرد مردانه بود و سپر ممانعت بر روی کشیده قلعه خود را مردانه محافظت
نموده و کسی بجهت اعلام این حال بپایه سریر اعلی فرستاد مجملا اوزبکیه در عین ستیز و آویز بودند که خبر فلک سای
اسمیون حضرت اعلی بفیروزی و اقبال سایه وصول بر دیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود
شاهی باوزبکیه که در صد خسرو بودند رسید پای ثبات و قرارشان سست شده و قدرت توقف نیافته بعبد
المومن خان ملحق شدند و عبد المومن خان درین مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفته از شاه
محمد ایله چپار نام را بقلعه نیشابور فرستاد که آن قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده
در هیچ زمانی از حرکت نیاسوده بسرعت و استعجال بدر رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده
بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته شد انتقام آن ستم رسیدگان منتقم
حقیقی حواله نمودند و عنقریب آن ستمکاران به تیر آه مظلومان سبزوار گرفتار آمده از عمر و دولت منتفع نباشند
بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را بیوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استغاکه مرد کارآزموده بود و مکرر با لشکر
اوزبک مقاومت نموده و قلعه استغاکه را از آن گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور
در حرکت آمده در حدود بحرآباد من اعمال نیشابور نزول فرمودند در آنجا رفتن عبد المومن خان بطریق ایلغار بوضوح
پیوست و زمستان نزدیک شده ارکان دولت توقف خراسان و محاصره نمودن قلعه نیشابور را لایق دولت
قاهره ندیدند و حضرت اعلی مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استرآباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند و بجهه فقدان علیق اسپان و کمی آذوقه درین
سفر اسپ و شتر بسیار ضایع شد و بقزوین داخل شدند ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم
و احوال آن مرز و بوم قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعین و مصحوب
مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش و تعزیه پادشاه روم سلطان مراد خان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان پسرش
قلمی گشته تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند هنوز رسالت ایلچی سامان و سرانجام آن سفر نپرداخته
بود که حضرت اعلی را سفر اختیار خراسان روی نمود و رفتن رساله در عقده تعویق ماند درین وقت

که از آن سفر مراجعت فرمود و مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند
فرهادخان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری و بیگلربیگی سرحد رجوع می شد
حال نیز آن قاعده را منظور داشته این خدمت را به ذوالفقارخان برادر او رجوع نمایند حسب الالتماس
این خدمت به ذوالفقارخان رجوع شد و مشارالیه با آیین شایسته و آراستگی تمام روانه روم گشت الحق
آن خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید و موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند
بزیب و زینت تمام همراه برده در آن سفر داد و دهش بسیار از و بظهور آمد چنانچه بعضی از دون
همتان رومیه از انبساطات و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پادشاهان رومیه نیز او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آورده بودند
و درین سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده با لشکر بیحد و مر بممالک روم آمده در مقام تسخیر
بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مرادخان از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمدخان بنفس
همایون بدان طرف نهضت نموده بود در وقتی که ذوالفقارخان باستنبول رسید خواندکار روم در آن سفر بود
تا آمدن خواندکار در استنبول توقف نمود بالجمله میانه او و سلاطین فرنگیه مقاتله واقع شد در اول حال
شکست بر رومیه افتاده فرنگیه بنوعی تسلط یافتند که گروه گروه بر اردوی اعظم ریخته غارت نمودند و میانه
مردم ریم پاپا که خلیفه ملت عیسی علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه مجار بر سر خزانه
خواندکار نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن احق و اولی میدانستند درین حال نسیم عنایت
الهی وزیده درباره مسلمانان و علم کفر نگونسار گردید و عوام الناس اردوی رومیه هجوم کرده بضرب
مطراق و دسته چاق ارباب تعلق را از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن
سیه بختان بدار البوار شتافتند و پادشاهان فرنگیه را سلک جمعیت از هم پاشیده هر طایفه بولایت
خود رفتند و سلطان محمدخان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقارخان بشرف ملازمت پادشاه فایز گردیده
حقیقت آن فتح مبین حضرت خواندکار به بندگان اشرف اعلی قلمی نموده قبل از ذوالفقارخان ارسال داشته
بود و از اینجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقارخان
بقرب اعزاز و احترام مرخص گردیده با تحف و هدایا معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب خواندکار را
بنظر انور با تحف و هدایا گذرانید **ذکر یاغیگری جمعی از فتنه جویان گیلان لاهیجان و خروج حمزه نقیب**

رسیدن

رسیدن او با بعضی بیدولتان از اقتضای زمان از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از رستداریان ضعیف
عقل و فتنه جویان سرای جهل گیلانی است که بمحض سفاهت و بیعقلی خود را در ورطهٔ هلاک انداختند مفصل این
اجمال آنکه در حینی که رایات همایون متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنهٔ عبدالمؤمن خان مشغولی داشتند ملک
جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی ازین دولت برتافته سالک طریق فرار گردید با فوجی از بد
صفتان رستمدار بجد و دستکاری آمده دست درازی بعجزه و رعایا مینمودند درویش محمد خان حاکم لاهیجان
جهت دفع فتنهٔ او با قشون آراسته روانه جانب رستمدار شده بود و حمزه نامی از قبیلهٔ چپک اقوام میر
عباس بیجر و آنکه حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده و اخبار مختلف از خراسان میرسیده
و بلده لاهیجان که پای تخت گیلان است از حاکم خالی بود دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب
امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زده جمعی از بیدولتان پشته نشا
بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف لاهیجان سیما از موضع اشپان و کاجیان که از معظم
قری آن ولایت است مردم فتنه انگیز بی عاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر در آمدند و دست بکاروانسراها
ریخته بغارت اموال تجار و مردم بیرونی دست درازی کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نمودند
و خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت و بهیات اجتماعی بپای قلعه آمده همت به تسخیر آن گماشته
محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه وار ابواب
قلعه را سد ساخته سپر ممانعت بروی کشیدند و قاصدی همعنان صبا و شمال بجانب تنکابن فرستاده
و چند روز که قلعهٔ لاهیجان محصور بود اهل قلعه بمدافعه و مقابله پرداخته مخالفان را بقلعه راه ندادند و چون این خبر
به بیه پس رسید خسرو بیک چاریار غلام خاصهٔ شریفه که داروغهٔ رشت بود و اغورلو سلطان چکنی حاکم تومن با جمعی از مردم
آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و بین الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاده بنیروی دولت قاهره شکست بجانب باغیان
افتاد و حمزه بیک مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که در حدود رستمدار
بود این خبر شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمد و چون مهم حمزهٔ مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون
شده بود بتفحص حال باغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورده براه عدم فرستاد و سر حمزهٔ
بد اختر را بر عرضهٔ مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب همایون فرستاده در وقتی که رایات جلال بساوج
بلاغ رسیده بنظر اشرف در آمده خسرو بیک چاریار که باین خدمت قیام نموده بودند مورد تحسین و آفرین گشت

ونایره قهرمان غضب پادشاهی درباره مردم فتنه انگیز لشته نشان بحرکت آمده حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان
حسب الفرمان متوجه لشته نشان گشته طایفه مذکور را ملو دست بقتل و غارت دراز کردند اکثر بیگناهان بآتش گناهکاران
سوختند **ذکر متنوعه که درین سال روی داد** بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام لشته نشا ایالت آنولایت
باغور سلطان چگنی حاکم قومس شفقت شد تمامی الکاء فارس در کل به الله وردی خان قول لرآقاسی مرجوع گشته
و مقرر شد که هرساله سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده بخدمات ضروری هر ولایتی از
ولایات مامور سازد و درین سال جمعی از مردم سعد وقاص ساخته بودند بتصرف درآورده ویران کردند
واجامره واجلاف آنولایت از الوار واکراد وغیر ذلک با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمدند و روبیان
مستحفظ قلعه نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده ازین حال خبر کردند حسن علی خان چگنی را که در آن حین حاکم
همدان بود محرک این یورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت بنابر رعایت شرایط صلح قورچیان
فرستاده اجامره واجلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشان را
ببغداد فرستادند و حسن علی خان از ایالت همدان معزول شد از سوانح این سال آنکه میر قلی بابا کوکلتاش
حاکم هرات که از تربیت یافتههای عبد الله خان و فدویان او بود برای خود پاشاره و صلاح خان علی
ایالتقدر بین ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از مراسم اخلاص عرض نموده
بود که سالهاست که مردم ماوراء النهر بجهه خصومت و نزاع طرفین از زیارت حرمین محترمین محروم اند
واز خوف و بیم بعزیمت حج قدم بولایت ایران که سد راه حجاز است نمیتوانند نهاد التماس آنکه رخصت
دهند که مردم ماوراء النهر و طبقه اوزبکیه که اراده حج داشته باشند با خوف و هراس آمد و شد
نمایند و ایلچیان در قزوین سعادت بساط بوس دریافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول
انعام و احسان بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان کرده بهرات فرستادند و در باب
رخصت حجاج اوزبکیه و ماوراء النهر حسب المسئول حکم جهانمطاع عز اصدار یافت **دیگری از سوانح این سال**
آنکه شاعر شیرین کلام مولانا شانی تکلو که در عجم مرتبه بزرگی دارد و از نور اخلاص منظور نظر عطوفت آیین و از ندمای
مجلسیان محفل ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح منقبت حضرت شاه ولایت پناه در
مسلک النظم آورده در خدمت اشرف گذرانید چون بدین بیت رسید که **بیت** اگر ساغر کشد دشمن و گر دوست :
بطاق ابروی مردانه اوست : مزاج اشرف را عجب کیفیتی طاری گشته همت بجز خاطرش درباره

مولانا بتموج درآمده امر فرمودند که مولانا را در کفهٔ میزان گذاشته بزر کشیدند همگی مترنم باین بیت بودند
بیت شاعر که بخاک ره برابر شده بود * برداشتی و بزر برابر کردی * **متوفیات درین** حین که نهضت
همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندرشان را در دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین بیماری
عارض گشته منجر باسهال گشت و چون اجل مقدر رسیده بود معالجات حکمای معتمد نفع نداد بجوار ملک غفور پیوست
در آستانهٔ متبرکهٔ امامزادهٔ واجب التعظیم **امامزاده حسین علیه و آبائه التحیة** مدفون گردیده ازآنجا نعش بعتبات شد

آغاز سال همایون فال پیچی ئیل مطابق سنه خمس والف که سال دهم جلوس همایون شاهی ظل الهی است در
قزوین بعد از تهنیت نوروزی هوای سیر و شکار گیلان و قزل آغاج در خاطر همایون شریف خطور
نموده نخست از راه کوهدم بخطهٔ رشت تشریف برده از آنجا فومن و گسکر محل نزول ورود شهریار والا
گهر گردون و در علیاباد فومن بلوازم شکار زنگول که غرابت و شیرینی آن در سالهای پیش سبق ذکر یافت
قیام نموده و از آنجا عرصهٔ قزل آغاج انجمن پیرای برازندهٔ تخت و تاج گردید چند روز در ساحت
دریا کنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ سیر و شکار از آنجا بدار الارشاد اردبیل تشریف
برده بزیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده دیگر باره دار السلطنهٔ قزوین محل نزول
خسرو بادین و داد گردید **ذکر تسخیر ولایت مازندران آن بهشت بتوفیق پروردگار جهان** چون ولایت
طبرستان که عبارت از مازندران است ملک طلق شرعی موروث اولاد امجاد میر عبد الله خان جد مادری
حضرت اعلی شاهی ظل الهی است که نسبت او بسید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده
و مالک آن مملکت گردیده و درین عهد از آن سلسلهٔ رفیع اولاد ذکوری که شایستهٔ تصرف ملک موروث
باشد نبود لاجرم آن عرصهٔ ارم تزئین ارثا و اکتسابا شایستهٔ تصرف ملک موروث شهریار سعادت
قرین و حق شرعی آن سلطان بادین و داد است که در میانه جمعی امرا و سرداران آن ولایت بتخصیص سید مظفر
مرتضی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته بود و هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده متغلبه
و متصرفه بودند و مکرر از ایشان کفران نعمت بظهور رسیده و گاهی بتقبیل علت باج و خراج بدیوان اعلی
میفرستادند و باز موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان کفران بظهور میرسید و همیشه فتح و تسخیر
آن ولایت مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر گشته بود که دست تغلب آن جماعت را از ملک موروث کوتاه
کرده ضمیمهٔ ممالک محروسه گردد اولاً استمالت نامها بامرا و سرداران آن ولایت فرستاده دعوت

اطاعت نموده خصوصاً سید مظفر که سودای خودسری دماغ او را شوریده داشت و فرهاد خان که در گیلان بود
این شر را نیز دلالت مینمود و تردد آمدن او نیز و حسن صفت درآمدن بوده اصلا رام نمیشد بعد از آنکه از مرحله
و آمد و شد مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته او و جمعی دیگر از سرداران نزد فرهاد خان آمدند و خان
سید را تعظیم و تکریم کرده اما مانع بازگشتن گشته بتکلیف رفتن بپایه سریر اعلی نمود و سید مظفر بدین شرط راضی شد
که فرهاد خان با او رفاقت و همراهی کرده در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در مهمات
مازندران آنچه از لفظ گهربار استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریق هر بار متعهد باج و تقبل
خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور حاکم و فرمان روا باشد داود را بدین وسیله بپایه سریر
اعلی آورده و سید در قزوین شرف بساط بوس یافته و حضرت اعلی مصلحتهای ظاهر که صلاح دولت در آن
بود بعضی تلطفات درباره او کرده اما باطناً با او که بالسلسله ولی نعمت عصیان و کفران ورزیده و بی ادبیها
از او بخانواده میر بزرگ وقوع یافته التفاتی نداشته داود در منزل فرهاد خان می بود و خاطرنشان او
شد که همت متعالی شاهی مصروف بر آن است که ساحت آن ملک را از خس و خاشاک تسلط خودسران
پاک گرداند بالضرور از حکومت مازندران مایوس گشته قرار داد که در آن مرتبه همراه فرهاد خان بمازندران
رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد گرداند و از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل نموده بقیه عمر را در رضا
جوئی خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس سودای حکمرانی چنان در جوف دماغش جای گرفته بود که
سخن از آنچه میگفت خبر نداشت القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهاد خان روانه شده و جناب خانی
بجهت تالیف قلوب سایر وحشی صفتان مازندران با او مدارا سلوک نموده چون بشهر آمل که از بلاد مشهور
طبرستان است رسیدند ملازمان و مردم او قلعه را استحکام داده در مقام قلعه داری درآمدند و فرهاد خان
شروع در لوازم قلعه گیری کرد و ملک بهمن در لاریجان بود و از غایت مکر و خدعت که جبلی او بود
بحسب ظاهر اخلاص مینمود و درباب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست و جماعت سرکش که بالطبع
حکومت قزلباش را کاره اند برای خود عمل نموده در قلعه داری میکوشند و در باطن سالک طریق خلاف
و طغیان بوده با اهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب مینموده که در قلعه داری مردانه
بوده قزلباش را راه ندهند مجملاً توقف فرهاد خان در پای قلعه امتداد کشید و مردم ملک بهمن بتخصیص
چند نفر از طایفه تکلو که ملازم او شده در آن قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند در این حال سید

مظفر

مظفر عذر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف
گماشتگان او بود رفت و قلعه ازداده که را استحکام داده در آن قلعه رحل اقامت انداخت و چند نفر
از عظما مازندری که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا بسید مظفر کرده هر یک بجلوگاه خود شتافتند
تا آنکه بمیامن تائیدات الهی و نیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گردید و مفسدان قلعه را از میان
برداشته در آمل حاکم تعین نموده اعیان و عظما که فرار نموده بودند یک یک آمده بتمهید معذرت
پرداختند و جناب خان از افعال ایشان اغماض نموده عذر پذیر گشت و از آنجا بقصد تسخیر قلعه ازداره که
بجانب ساری رفت و بر سید مظفر هراس بیقیاس غالب گشته قدرت قلعه داری نیافت خوفناک
گشته بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت و سید مظفر بتراکیب افیون معتاد بود و نیم مثقال
افیون خالص بکار میبرد و چون در جنگل تریاک او آخر شد بالضروره در نهایت بیماری خفیف
و بی اعتبار بخدمت خان پیوست و اعراض نفسانی که بر و غلبه کرد ضمیمه آن کوفت گشته سر بر بستر
ناتوانی نهاد و معالجه و مداوا بوجه مفید نیفتاده روز بروز مرض اشتداد نموده بمرض اسهال در
گذشت و فرهاد خان بمازندران استیلا یافته والوند سلطان برادر خود را حاکم آنجا کرده الوند دیو که حاکم سواد کوه
بود خبر فوت سید مظفر را شنید بتصور آنکه او را معتمد از میان برداشته اند و بی اعتماد گشته موجب زیادتی
وحشت و دهشت او شد اما باغوا و افساد ملک بهمن سر پیچیده از اطاعت در نمی آورد و از همین بر ضمیر
اشرف پرتو ظهور انداخت تا رفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان بدست اقتدار اولیاء دولت ابد
بنیان قرار و استوار نمی یابد لاجرم رای عقده گشا بدفع او عازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن
فرستاد **ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری ملک بهمن به نیروی اقبال شهریار جهان** ملک بهمن ولد
ملک کیومرث بن کاوس است از احفاد کیومرث بن بیستون گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان والی
کل رستمدار و کوتوال قلعه نور بود و بعد از فوت او ولایت رستمدار میانه دو پسر او ملک جهانگیر
و اسکندر قسمت شده بود یک حصه نور و توابع آن و یکحصه کجور و مضافات اوست و همیشه این
قسمت میانه اولاد ایشان مقرر بوده اما در زمان شاه جنت مکان سه طایفه از ایشان که بنی اعمام یکدیگر
بودند بحکومت و دارایی قیام داشتند ملک عزیز والی نور محمد و ملک سلطان محمد بن جهانگیر والی کجور و ملک
بهمن مذکور والی لاریجان بود و یکدو مرتبه در ییلاق بسعادت بساط بوس حضرت اعلی رسیده بود اما

هر کس از مردم آن ولایت بدرگاه معلی بازگشت مینمود و ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده از جمله ملک سلطان حسین
و ملک سلطان حسن که هر دو برادران بودند و قلعه لواسان در ید اقتدار ایشان بود بغرض آنکه توسّل بخدمت
اشرف جسته اظهار اخلاص مینمودند با ایشان عناد ورزیده بر سر قلعه لواسان رفته و ملک سلطان حسن را
بدست آورده بقتل رسانید و اطفال و عورات ایشان را بلاریجان برده انواع فضیحت بمردم او روا داشت
با وجود کینه با هم قوم بودند عنقریب بانتقام شنیع حقیقی گرفتار آمده فی الحقیقت آنچه کرد با خود کرد
حاصلا بمحاصره قلعه و ترتیب یراق و اسباب قلعه گیری فرهاد خان حسب الفرمان پرداخت و از درگاه
معلی توپچیان و تفنگچیان فرستاده توپهای قلعه کوب ترتیب دادند و در لوازم قلعه گیری و تضییق
محصوران سعی تمام مینمودند و جماعت امرائی که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل
و یکزبان گشته ترددات آغاز نهادند و ملک بهمن با جماعت بی اعتماد گشته و در آن ایام امیرزا میکه ریش
سفید آن طبقه بود گرفته بسیاه چاه زد و بالاخره بقتل آورد و از آن جماعت در مخالفت ملک بهمن
یکجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه گردیده در اندک زمانی سپاه بزیر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب
گشته اظهار اطاعت کرد فرهاد خان نوازش نموده ملک بهمن بعد از عهود و مواثیق بیرون آمده خواست
بطریق معهود بلطایف الحیل و چرب زبانیها شر قزلباش را از پای قلعه کسیل گرداند فرهاد خان را تکلیف
قلعه و مهمانی کرد خان اجابت نکرده تکلیف رفتن درگاه معلی نمود ملک بهمن از آمدن نادم و پشیمان
گشته لاعلاج راضی بآمدن شد فرهاد خان بمصلحت وقت قلعه را همچنان در تصرف گماشتگان او گذاشته
تکلیف قلعه سپردن نکرد او را در دار السلطنت اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از اطراف و جوانب
در مجلس بهشت آیین جمع بودند آورد و حضرت اعلی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلّم نموده تقصیرات او را
شمردن گرفت ملک بهمن سر خجالت در پیش افکنده دست از حیات مستعار شست اما حضرت اعلی چند
روزی بجهت تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانه خان می بود تا آنکه
در اول سال تخاقوی ئیل سنه ست و الف رایات از اصفهان بقزوین رفت او را بدست ملک حسین لواسانی
دادند که بقصاص خون برادرش بزجر و سیاست بقتل رساند و تسخیر قلاع که در سال آینده شد بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر احوال حاجی محمد خان و پسر او که در خوارزم بوقوع پیوست و آمدن او مرتبه
دویم بدرگاه سدره اشتباه شهریار عجم** در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردیده که در سال

گذشته

کذشته رایات نصرت آیات بجهة فتنه عبدالمؤمن خان بخراسان توجه نموده بود حاجم خان والی خوارزم و عرب
محمد سلطان پسر او و پایاخان برادرزاده‌اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند
و کثرت میانه ایل و اویماقات بقیه ترکمان صاین خانی رفته جمعی از آن طایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار
نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده در مقام
اطاعت و انقیاد درآمدند و کماشتگان عبدالله خان و داروغگان او هر یک محل اقامت خود را
خالی کرده بماوراءالنهر رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی
یافته اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبدالله خان
بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکریان حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده
بود بعد از اعوان و انصار و صاحب وجودی در خوارزم نمانده بود بالجمله عبدالله خان بعد از استماع خبر
ورود حاجم خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بآن اکتفا ننموده
خود نیز متعاقب بدان صوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکریان عبدالله خان خبر
یافت متجنده آن ولایت را جمع آورده بمقابله ایشان شتافت و بین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد
چون آوازه قرب وصول موکب عبدالله خانی میرسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان
افتاد و درین حرب شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف نیافت
و خواست که خود را در یکی از قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم
و پریشان خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استراباد آوردند و از آنجا بمعاونت
بقیه ترکمان صاین خانی خود را بسرحد قزلباش رسانیدند حضرت اعلی شاهی از آمدن او خبر یافته باستقبال
او فرستاده بدرگاه معلی طلبیدند و او دیگرباره بخدمت اشرف آمده در قزوین بعز ملاقات فایز
گردید و از جانب اشرف لوازم تفقد و دلجوئی بظهور پیوست اما پایاخان برادرزاده‌اش که در شهر وزیر
بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ طرفی مددی باو متصور
نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی کشته شدن را بر حیاتی که بمذلت
و خواری گذرد راجح دانسته مردانه در آن قلعه اقامت نمود و لشکریان عبدالله خان قلعه را محاصره نموده
قریب بچهار ماه با سپاه بیشمار تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت مردم قلعه با وجود بیوفائی

کردند و از قلعه بعزم رزم بیرون آمده بعد از رزم و مردانگی کشته شد والیوم حرف شجاعت و مردانگی و دلاوری
باباخان در خوارزم مذکور السنه و افواه است و عبدالله خان قلاع آن محال را استحکام داده بماوراء النهر
شتافت ذکر منازعه که درین سال میانه مهدی قلی خان شاملو حاکم شوشتر و جماعت افشار و سید
مبارک والی عربستان بظهور آمد درین سال جمعی از مفسدان طایفه کوه‌گیلویه خصوصاً جماعت افشار با ابراهیم
خان حاکم آنولایت یاغی شده در رامهرمز جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نواده خلیل خان را در میانه خود بخانی
برداشته در مقام عصیان در آمدند مهدی قلی خان شاملو حاکم شوشتر از اخلاص و صوفیگری بدین
شیوه ناپسند انکار نموده بنابر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شد و با معدودی از غازیان شاملو
بر سر ایشان رفته در پای شوشتر در رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاد و طایفه افشار را با کوچ قلیل شاملو
منهزم گشته پناه بسید مبارک بردند مهدی قلی خان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره
شمرده متعرض اعراب حویزه و مردم او می شد و او با سید مبارک زیاده حسابی میگرفت سید مبارک از
بدسلوکی مهدی قلی خان متشکی بود مکرر عرایض بدرگاه معلی فرستاده از وی شکایتها مینمود و میخواست
که مهدی قلی خان را گوشمال دهد و او را اندکی از خمار باده نخوت و غرور در آورده با جمعی از جنود
عرب بدین وسیله بر سر مهدی قلی خان آمد و در وقتی که او از رامهرمز معاودت نموده بشوشتر می آمد
اعراب سر راه بر او گرفتند بین الفریقین اندک محاربه واقع شده چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدی
قلی خان بودند او صرفه در جنگ صحرا ندیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را
محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضرورت با سید مبارک
طرح صلحی انداخت سید مبارک نیز از حضرت اعلی خوف تمامی داشت بصلح راغب گشته و سید مبارک
فکری داشت که مهدیقلی خان را بکشت داده داخل شوشتر شود و سید بدر ولد سید مبارک که اظهار
ارادت و اخلاص برین آستان گردون مناص مینمود مهدی قلی خان را از آن کید خبردار کرده چند روز
از آن حصار بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط مرعی میدارد
توقف نموده بجانب حویزه رفت و شاهوردی خان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار
دولتخواهی کرده بمعاونت مهدیقلی خان متوجه آنجانب شد بعد از رسیدن او میانه ایشان بصلح افتاده بود و بعد از خلاص
حصار حقیقت را خان مذکور بعرض پایه سریر اعلی و چون نواب اشرف میخواست که سید مبارک از این دولت

مأیوس کرده بمهدی قلی خان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک بن بعد سلوک مستحسن نموده اصلاح و دست درازی
بمملکت نکند و مطلقا با عشایر و قبایل اعراب متعلقهٔ او کاری نداشته باشند آتش نایرهٔ غضب پادشاهانه درباره
مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه کیلویه را علاوه مهمات فارس کردانیده باللهویردی خان مفوض کردانیدند
و تنبیه و تادیب افشار و قمع و قلع بیخ و بنیان آن طبقه را بحسن سعی و اهتمام او منوط و مربوط داشتند و خان
مشار الیه بآن ولایت رفته و جمعی کثیر از مفسدان افشار و ارشلو و کندوزلو که خمیر مایه فساد بودند بوسیله
ضیافت گرفته بقتل رسانید و خضر بن عمر لسیاری از قبایل کرشاکی و جوانکی و بندانی و غیره الوار که همیشه
در آن ولایت آتش فسادی افروختند بباد داده حسب الامر الجهان آرا از غلامان خاصهٔ شریفه همدم
سلطان را در کوه کیلویه تعیین نموده مراجعت کرده حقایق حالات را بپایه سریر اعلی عرض کرد خدمات او
درجهٔ استحسان یافت **ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان بتاخت دار العبادة یزد و محاربه نمودن**
علی قلی خان شاملو و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن اوزبکیه درین سال جمعی از جنود اوزبکیه
پای در دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده بارادهٔ تاخت دار العبادة یزد از راه طبس و رباطات مغاره و خندق آمدند
علی قلی خان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن
جنود اوزبک آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده با چهار پانصد نفر از جنود قزلباش و تفنگچیان که بود
که فراهم آورده بود بعزم جنگ استقبال اوزبکیه نمود جنود اوزبک از راه بیابانک آمده بحوالی شهر رسیدند
علی قلی خان که هشت فرسنگ راه طی نموده بود بازگشته بحوالی شهر رسید روز دیگر که طلیعه سپاه مخالف
که قریب بهزار و دویست نفر بودند بظاهر شهر رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر
فرود آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان درآمد رقم تملک و تصرف
بر آن کشیده اموال بی نهایت جمع آوردند علی قلی خان حسب الصلاح یزدیان راه رباط خرانه را گرفته و جمعی تفنگچیان
بآنجا فرستاده و خود با جمع سپاهی که داشت پای بمعرکه مردانگی نهاده طرح جنگ انداختند بهادران خواستند
که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علی قلی خان با غازیان شاملو جلوریز بر سر ایشان تاخته
فیمابین جنگ در پیوست و تا سیصد نفر اوزبک بقتل رسید و جمعی کثیر دستگیر شدند و محراب خان از طبس با فوج جوانان
کار آمدنی از عقب ایشان بدار العبادة یزد می آمد ایشان نیز در رباط خرانه با اوزبکیه رسیده درین مرتبه در آن راه مهلک
شکست فاحش بحال آن جماعت راه یافت و بقیة السیف پراکنده شدند و سر بکوه و بیابان نهادند و مولانا

فخر الدین با جمعی از تفنگچیان با فوج و مهابا سر در پی ایشان نهادند بسیاری از آن طبقه را بدست آوردند و جمعی
دیگر از پهلوانان در آن بیابان از تشنگی هلاک شدند و هم درین سال جمعی از اوزبکیه لشکریان
عبد المؤمن خان بر سر علی خان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقلعه درآمده آن قلعه را
مأمن خود ساخته تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمده

ذکر آوردن نعش غفران مآل شاه جنت مکان شاه طهماسب از مشهد مقدس معلی بدار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات ملایک آشیان بعنایت الله الملک المنان

چون اسمعیل میرزا در زمان سلطنت او نعش مبارک شاه جنت مکان را نقل مشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلی خان
پرناک حاکم مشهد مقدس باتفاق علی قلی خان شاملو بدین خدمت مامور گشت و او در روضه در سه چهار
موضع حفر قبر نمود بمصلحت متولی و خدام کرام هر جا که انسب   از اعدا اقرب باشد مدفون
سازد چند روز قبور محفوره منظور نظر لایق بود تا آنکه شبی که او را دفن کردند باتفاق میر سید علی مفضل
استرابادی یا میر سید علی صدر شوشتری علی الاختلاف الروایتین و شیخ حسن حفار مشهدی در مشهد مقدس را
بسته در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آن خاک پاک مخزون
ساختند و در صفه پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شهرت دادند حفاظ همیشه بر سر قبر مبارک
در آن مکان تلاوت مینمودند و خادمی که بخدمات سر قبر مبارک شاه جنت مکان مامور بودند در آن
مکان شموع افروخته خدمت میکرد و در حینی که عبد المؤمن خان مشهد مقدس را تسخیر نمود و آن بقعه متبرکه
بدست اوزبکیه درآمد آن جاهل بی عاقبت از غایت جهل و تعصب اراده نمود که جسد مطهر شاه
جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد که در آن صفه مدفونند بیرون آورد و لوازم بیحرمتی بظهور آورند
آن قبور را حفر نموده استخوانی چند بیرون آوردند بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد الله
خان و عبد المؤمن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون است و من اطلاع دارم ایشان
باغوای تعصب رستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده به بخارا رساند
رستم بهادر باتفاق آن مخذول نعش را بیرون آورده از آن مکان و در [illegible] نهاد که راه ماوراء النهر پیش گرفت
رضا قلی بیگ ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است در آن موضع بود در رستم
بهادر در خانه او مهمان بود و از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز رستم بهادر را نگاه داشته تواضعات
آدمیانه با او بجا آورده روزی در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون

وطبس بمیانه قزلباش بری ده مثل آنچه از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی
بتو میرسد رستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ماوراء النهر ثابتی نیست اگر راست میگوئی
و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدات نموده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر سبیل ایلغار
بطبس آوردند و رستم بهادر خواهی دیر بود که او را از بردن نعش بماوراء النهر منع نمودند و آوردن ایران ره نما
کردند الحاصل محراب خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید حضرت
اعلی ازین خبر بهجت اثر شادمان شد حکم همایون صادر شد که از طبس تا دارالسلطنت اصفهان منزل بمنزل استقبال
کرده نعش را در کمال احترام بدارالسلطنت مذکور رسانند و حسب الامر اعلی بهر ولایت که رسیدند خلایق باستقبال
ایشان آمده و نسبت برضاقلی بیک و رستم بهادر که حامل جسد مطهر بودند خدمات شایسته بجای می آوردند چون
بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته
آن جنازه جنت و رضوان جایگاه را از دوش یکدیگر ربوده در بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة
العارفین امام علی زین العابدین ع که مدفن دو امامزاده عالیمقام است گذاشتند خلایق بشرایط زیارت آن
جنازه قیام مینمودند و این سرور در عالم منتشر شد و رستم بهادر و رضاقلی بیک در سلک ملازمان شدند
و نوازش بیش از پیش یافتند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان سلسله علیه در رعایت ایشان
تقصیر ننمایند مطایای آمال ایشان بانواع عطایات گرانبار گردید و نعش مطهر بعتبات عالیات که بمصلحتهای نهانی
بتصریح آن لازم نبود مدفون گشت اما از شیخ حصار مسموع شد که دست نامحرم بر حریم قبر شاه جنت مکان نرسیده
بهمان مهر و نشان است که بود و آن نعش که بیرون آورده اند نعش یکی از سادات روضه مقدس است که
بسر گنبد شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده **مصرع** زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق **بیان وقایع متنوعه
که درین سال بتقدیر خالق عجب در روی داد** از سوانح اتفاقیه که درین سال روی داد قضیه فوت سلطان حیدر میرزا
ابن سلطان حمزه میرزاست که ضرورتاً باسلامبول فرستاده شده و چون خال رخسار این دولت بود و شایسته
مینمود که سیدزاده شیعه پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم بوده در میانه جمعی مخالف صاحب اولاد
و اعقاب گردد از آثار الطاف قادر لم یزل و لایزال و اقبال شهریار بیهمال پیشتر از آنکه بابستگی اولاد و اعقاب
بهم رساند در اسلامبول بمرض طاعون از هم گذشت و هواخواهان این دودمان بل کافه اهل ایران وقوع این قضیه را
از نتایج دولت و اقبال این خاندان شمرده اند و هم درین سال فوت احمد خان والی گیلان بوقوع پیوست

دیگری از وقایع این سال آنکه علییار خان ایمور در حدود استراباد فوت شد و پسرش محمد یار
نام جوانی صبیح الوجه از طایفهٔ کوکلن و اداخلو و از سیاه پوشان استراباد خایف گشته بوساطت
میرزا بیک قندریسکی ولد میر ضیاء الدین یوسف که از زمرهٔ سادات عظیم القدر استراباد است
بدولتخواهی این دودمان ولایت نشان مفرد و ممتاز بود روی ارادت بدرگاه معلی آورده در اصفهان
بسعادت بساط فایز گشت جماعت یقه ترکمان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلق‌اند در حدود استراباد
ماهین آب اترک و گرگان اقامت دارند اگرچه بنسبت بسایر قبایل و عشایر صاین خانی کمتر اند اما علی یار
خان در میان ایشان بعقل و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند
جمعی ازین طایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرگان آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات
از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحوالی واقع می‌شد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در
احوال قزلباش واقع شده از حکام قزلباش کسی اقامت در استراباد نمی‌توانست نمود و در هر بلوکی
یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهة دفع شر یقه ترکمان صاین خانی و حفظ حال خود قلعه ترتیب
داده تفنگچی و کماندار بسیار بهم رسانیده در آن بلوک ندای انا و لاغیری بگوش هوش دیگران میرسانیدند
علییار خان مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزشی کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام
معارضه نمی‌آمد در زمان فرخنده نشان همایون اعلی اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم
دن و درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه درآمده بود حضرت اعلی بنابر رعایت حزم
و احتیاط بملاحظه آنکه مبادا یقه ترکمانان مذکور بوسیله میرزا بیک بدرگاه معلی بازگشت نماید مصلحت وقت
تلطف آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده با او مدارا می‌نمودند او بهمان خورسند
گشته داروغه بشهر فرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بمدارا زندگانی میکرد
بوسیله اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چند سال بدینجهت گذشت درین اوقات
که علی یار خان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جست چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور
والد حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را مشمول نوازش و الطاف بیکران روانهٔ
آنصوب فرمودند درین سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین
و بعضی در اصفهان سعادت بساط بوس یافتند و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان مجمعی دست داده که

در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایا بی‌شمار بنظر کیمیا اثر رسانیدند از جمله ایلچیان میرزا
ضیاء الدین کاشی و ابوالنصر خوافی است که از جانب پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه
همراه یادگار سلطان روملو که هفت سال بود که بایلچیگری هند رفته بود برسم رسالت آمده در دار
السلطنت مذکور سعادت بساطبوس دریافتند و میرزا ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین محمد قاضی کاشان است
که قریب به بیست سال بود که بولایت هند رفته در سلک ملازمان آن پادشاه درآمده و ابوالنصر از مردم
ولایت خوافست و هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایران مأمور گشته از راه کنج و مکران بکرمان
و از آنجا بدرگاه سعادت اشتباه آمدند حسب الفرمان میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بازار را آیین
بستند و ایلچیان با تحف و هدایا و شتران کوه پیکر در میدان سعادت آباد بنظر همایون درآمدند و بعد از آن
هوای سیر اصفهان از خاطر خطیر سر زده متوجه آنصوب شدند و یکی دیگر از ایلچیان اسد بیک گرگ یراق
تبریزی است که چند سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین عظام هند و دکن رفته بود و درین سال مراجعت
نموده و اسلام بیک یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد میرقلی بابا کوکلتاش حاکم هرات فرستاده
شده بود او نیز آمده چون ظاهر بود که الفت و آشنایی میرقلی بابا با امر و اشاره عبدالله خان نسبت چون
مفتتح ابواب آشنایی شده بود حضرت اعلی نیز بنا بر صلاح دولت با عبدالله خان ابواب مراسله مفتوح داشته
محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عربگورلو را بایلچیگری تعیین نموده باتفاق فرستادگان میرقلی بابا روانه نمودند و همچنین
ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول نوازش بیکران شاهانه شده دیگر از سوانح این سال از جانب
بیگلربیگی دارالسلام بغداد رسولان سخن دان رسیده بعد از عرض عبودیت خبر فوت خان احمد والی
گیلان رسانیدند که در استنبول باجل طبیعی درگذشت امیره حمزه بختیاری که آبا عن جد میر و میرزاده الوار بختیاری
بود و تا غایت با تمرد وحشی صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیده و آوازه عدالت
بدرگاه فلک مناص آمده پیشکشها گذرانید و مقضی المرام رخصت یافت دیگری از سوانح آمدن ملک جلال
الدین خان ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط سپاه اوزبکیه در سیستان مجال اقامت نیافته
بود از روی اخلاص و ارادت موروثی احرام ملازمت عتبه اقبال شاهی بسته از راه کرمان باصفهان رسید
دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه تکلوست عموماً و حکم قتل ایشان است سبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر
از اعمال سیئه سابقه ایشان که با اولیاء غازی خان در زمان شاه جنت مکان ازین دولت روگردان

شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین اغلی که حاکم خود مخالفت نموده ولایت عراق عرب و بغداد را بسلطان
سلیمان خواندگار روم داده مجدد داعیه مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
باعث توجهی نداشتند درین سال که فرهاد خان به تسخیر مازندران مأمور شده بود بعرض اشرف رسانید
که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک بهمن شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدارند از اینمعنی حکم قتل عام
آن طایفه شد و مقرر فرمودند که هر کس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا بقتل رساند و بر ممالکش
رقم تملک کشید چون اکثر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف درین باب بسم
حسن خان چگنی عز اصدار یافت و او بسیاری از آن طبقه را براه عدم فرستاد و مصطفی خان ولد سلطان خان
شرف اغلی و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بربقیة السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان تکلو که
مانده بودند بدستور قورچی شدند درین سال مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود
در ایامی که رایات جلال بدار السلطنت اصفهان تشریف برده بودند در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب
و ذات الصدع از عالم رحلت نمود و در علم سیاق استاد المحاسبین بود و مستعدان عراق این قطعه در تاریخ
فوت او گفته اند قطعه مستوفی پادشاه ایران ، از دهر بجای راستان رفت ، زین واقعه شیون خلایق
از غصه بهفتم آسمان رفت ، دل مطلب سال فوتش ، در بحر سخن بفکر آن رفت ، یک نقطه ز قاف سر زد و گفت
قانون حساب از جهان رفت ، مراد از اسقاط یک نقطه قافست که فا شود و بیست از عدد کم شده
سنه خمس و الف موافق تاریخ آمده و منصب او را نواب اشرف با قا میرزا علی خوئی او مرحمت فرمودند
آغاز سال بهجت مآل تخاقوی ییل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس اشرف همایون
اعلی شاهی ظل اللهی است نوروز طرب افروز این سال همایون فال در روز جمعه دویم شهر شعبان المعظم اتفاق
افتاد و شهریار کامکار فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند
هوا بر خلاف باد بهار مانند تیره بختان روزگار روی در هم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی
نبود برودت هوا بر شیل فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود
چند روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود و بعد از آنکه جنود برودت سرما انهزام یافته افواج
ماهرویان ریاحین بدار الملک عشرت آئین بهار خرامیده فرمان روای اقالیم شادمانی گشتند فرمان بران حسب الفرمان
شهریار گیتی ستان در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه مجلس بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین زادهای

اطراف

اطراف واکناف که درپایهٔ سریر اعلی بودند بآن محفل ارم تزئین در آمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافت وطبقات انام بسعادت بساط بوس استسعاد یافته بتهنیت نوروزی اقدام نمودند در خلال این حال واوایل این سال فرخنده فال اختری تابان وکوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع واز مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشندهٔ بی منت وعطا بخش بی طینت شاه جمجاه را از عطیه خانهٔ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ فرزندی ارجمندی عطا فرموده آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم گشت وجهة تبلیغ این خبر مسرت اثر مبشران باطراف واکناف ممالک فرستاده شد چند روز نقارهای شادیانه بنوازش در آورده صغیر وکبیر برنا وپیر بشکرانهٔ این موهبت عظمی وتهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش وسرور مشغولی داشتند وحضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی وقبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقیم طرب خانهٔ فراغت وخوشدلی بودند وچون از آن امور فراغت دست داد برضای صایب وفکر دوربین ناظم امور دین ودولت وباسط بساط ملک وملت گردیده بمهمات ضروری پرداختند در اوایل این سال جماعت اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده از هر سه طرف بحدود ممالک تاخت آورده آسیب غارت ویغمای ایشان از خراسان بعراق رسید جمعی از برناولان جنود اوزبک ببسطام و دامغان آمده بعضی جهة غارت اموال بمواضع ومحال پراکنده شده وبعضی در کمین مددکاری نشسته حسن علی خان چکنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود ومیرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع که در آن وقت در بسطام بود سررشتهٔ حزم واحتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک منتظر جمعیت لشکر نشده با معدودی بعضد مدافعه آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش رانده از جنود اوزبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلو ریز بر سر ایشان تاختند وسلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند حسن علی خان ومیرزا علی عرب بعد از محاربهٔ بسیار شربت ممات چشیده راه عدم پیمودند وفوجی دیگر از آن طبقهٔ غارتگر از ترشیز خراسان راه بیابان کوهزمین اعمال دامغان پیش گرفته سر از الکاء خوارزم بر آوردند واثر تاخت ایشان تا آران وبیدگل کاشان که یکطرف آن بیابان پیوسته است رسید داروغهٔ سمنان بطریق حسن علی خان زیاده حسابی از آن طبقه نگرفته بعزم دستبرد با معدودی که اکثر تاجیک سمنانی بودند بتعاقب ایشان رفتند واوزبکیه ببادیه عطف عنان کرده بین الجانبین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته سمنانیان منهزم وبدحال بازگشتند اما شاه علی خان میرجش کزک در الکاء خوار از این حال آگاه گشته با جمعی

از غازیان جمعی کثیر بتعاقب آن جماعت آمده در بادیه بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوستند
و چند نفر از بهادران اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته
راه فرار پیمودند و شاه علی خان استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشته سرهای
قتیلان و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه فرستاد و بعد از آنکه واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن
کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد اما بجهة دست درازی جنود اوزبکیه و ظهور عصیان
و طغیان علی خان کرایلی که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود
قزلباش را بطرف بسطام فرستادند حزم و احتیاط اقتضاء آن نمود که از حدود خراسان خبر
دار بوده بدفع علی خان پردازند ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسن علی خان چکنی شفقت شده امارت
ایل کرایلی بدرویش علی خلیفه که میرزاده قدیم آن طایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم
و ولی خان میرزا نواده دورمیش خان شاملو و حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون
آراسته ببسطام فرستاده مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب
اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب خود و سرحد خراسان
خبردار باشند بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها کشیده شود و خاطر از ضرر مخالفان فارغ گردد
حسین خان قاجار با بکار خود معاودت نموده حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بیانه کرایلی رفته قلعه های
حصار را از تصرف علی خان بیرون آورده درویش علی خلیفه را بر مسند حکومت آن ولایت متمکن سازد
امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن مهمها فراغت یافت حسین خان قاجار باز
گشته حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه های حصار گشته بنیروی دولت قاهره
قلعه مذکور را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرد و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده نوازش بادشاهانه
گردید علیخان کرایلی در حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در آن حدود بی پر و سامان میگردید اکثر
از سکان و ریش سفیدان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از وجدا شده بخدمت درویش علی
خلیفه کمر بستند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده در چاره جوی بود اما چون رشته اخلاص از
دست داده بود و ادبار تمام روی باو آورده عاقبت حرام نمک دامن گیر او گشته بمکافات او گرفتار
گشته هرچند از اوان جلوس شاهی الی یومنا یوماً فیوماً تاییدات نامتناهی الهی قرین همت مآل گشته

ابواب

ابواب فتوحات بر چهرهٔ امانی و آمال اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردیده اما درین سال مبارک زیاده از سنین سابقه نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمده چند فتح عظیم روی داده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکاء لرستان بحیطهٔ تسخیر تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان خصوصاً علیخان کرایلی و ملکان لاریجان و کجور و شاهوردی خان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد **ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست آمدن آن قلاع و ملوک آن ولایت بعنایت حضرت پروردگار ولایت رستمدار** در میانهٔ مازندران و گیلان واقعست مشتمل بر دشت و جبال طولش از حد و آمل مازندران تا تنکابن گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه و کل ولایات رستمدار مع اضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث بن ممتون بن گستهم ماضی بود که نسبت بجاماسب بن فیروز عم نوشیروان بن کیقباد میرسانند و بتصاریف زمان خرابی ببعضی محال خصوصاً شهر رویان که در ازمنهٔ سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایات مذکوره بحوزهٔ تصرف سلاطین ایران درآمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان و نور و کجور بوده که میانهٔ اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که از عهد قدیم توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود و در زمان جلوس همایون شاهی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شدند و پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند و در حینی که موکب همایون در ییلاق لار بود هر دو بپایهٔ سریر اعلی آمده ملازم شده پادشاهی اختیار نمودند والی نور مرد درویش عاقبت دوست بود الکاء خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا محلی در ساوه بامطاع او مقرر گشته بود در آنجا باجل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان و مجلسیان خاص منسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود مآل حال او بعد از احوال اولاد ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق بتحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو که در سن هفده سالگی بود برادران و اهل بیت او در قلعهٔ دشمن کور بودند و او خزاین و دفاین خود را بآنجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن

قلعه در دست او باشد آسیبی باو نخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده قوت
و قدرت آن نیافت که دم از مخالفت قلعه داری زند ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز المقدار از اعمال ناشایسته آن
آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزند آن او در نهایت
القصه ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته پنج کس از ریش سفیدان بدرگاه جهان پناه
آمده سعادت بساطبوس دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم کماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک بیکدلی
که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن قلاع و فرزندان
او مامور گردیده روانه آنصوب شد و بیزوی دولت قاهره قلعه لاریجان و قلعه دشمن کور را که در حصانت
و محکمی شهره آفاق است بتصرف در آورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و اسلحه و تفنگ
و یراق و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط در آورده با اولاد و اتباع و فرزندان بدار السلطنه قزوین
در آورد و چون بندگان اعلی با ملک سلطان حسن وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه
ملک بهمن بدست در آمده استیلا بر قلاع و فرزندان او یابند تمامت ایشان را بدست در آورند و ارادت
ازلی بر آن معنی متعلق گشته بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد
بغضب پادشاهی که آن موزچی از غضب الهی است گرفتار آمده ایشان را ذکوراً و اناثاً بدست ملک سلطان حسن دادند
و او برحسب تقدیر منتقم حقیقی گرد ریخته گرد الکاء لواسان بملک سلطان حسن شفقت شده لاریجان بقبول حاکم
قزلباش معزز گشته دولت آن سلسله سپری شد ذکر تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر
قبل ازین بتحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی او را دیوانه
ساده لوح یافته کمال شفقت باو داشتند جهالت و جنون برو غلبه کرده بکجور رفت و قلاع خود را
استحکام داده سالک طریق عصیان شد و چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع غلط دیوانگان با کمال
عزت و اعتبار روی ازین آستان سدره نشان شاهی یافته از پایه سریر اعلی فرار لاریجان و بدست در آوردن
اولاد ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر قلعه کجور و بدست آوردن آن دیوانه بدمست لی عاقبت ملک جهانگیر
گشته قورچیان عظام را بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از قزوین متوجه
آنصوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که قلعه ماران کوه اشتهار دارد متحصن شده قورچیان عظام قلعه را محاصره
نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده
اکثر ادوار

همه روزه بين الجانبين جنگ و جدال وقوع مي يافت و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد يافته درين اثنا واقعهٔ غريب
روي داده رستمداريان در مقام غدر درآمدند بمقتضاي من حفر بئراً لاخيه وقع فيه شامت غدر ايشان بجماعت راجع گرديد
تبيين اين مقال آنكه جمعي از ملكان عظام قلعه از قلاع آنجا با يكديگر مواضعه نموده بخيال آنكه قورچي باشي را كه
سردار لشكر است به تيغ غدر از پاي درآرند و محصوران قلعه ماران كوه را از مضيق محاصره خلاصي دهند
اظهار اطاعت و شاهي سيوني كرده قريب پنجاه نفر مردم متعين از قلعه خود بيرون آمده نزد قورچي باشي
آمدند و در تسخير قلعه ماران كوه تعهدات نمودند قورچي باشي حقيقت آمدن ايشان را بپايه سرير اعلي عرض نمودند
و خلاع فاخره بديشان عنايت شده مشمول نوازشات شايسته شدند اما حضرت اعلي بالهام ملهم غيبي بنگارش
فرمودند كه از مكر و كيد رستمداريان ايمن نبوده احتياط خود را از دست ندهند و آن جماعت ملبس بلباس دولت
خواهي گشته چند گاه در اردوي قزلباش خدمات بتقديم ميرسانيدند و همه روزه بخرگاه قورچي باشي درآمده
در فيصل مهم قلعه تدبيرات ميكردند و انتظار فرصت مي كشيدند و قورچي باشي با وجود عقل و دانش فريب
ايشان خورده بقول و فعل ايشان اعتماد نموده بود در روزي كه قورچي باشي بحمام رفته بود آن جماعت بهانه آنكه
درباب قلعه حكايت ضروري دارند با اسلحه و يراق بر سر حمام آمده بودند شخصي از ارباب مواضعه همان ساعت
او را ازين حال آگاه ساخته قبل از بيرون آمدن كس بطلب يوزباشيان فرستاده بگرفتن آن جماعت اشاره نمود
و بطرفة العين همگي بقيد سلاسل و اغلال درآمدند بعد از تحقيق حال همگي بخيال تباهي او با خود انديشيده
بودند معترف شدند غازيان عظام تيغ و نيزه را بران قوم غدار حاكم ساخته وجود نفاق آلود ايشان را از
لوح هستي سترده بعد از قتل آن گروه و بدست درآمدن قلعهٔ ايشان ملك جهانگير از قلعه داري به تنگ آمده
برادران خود را در قلعه گذاشته خود شبي از قلعه ماران كوه بيرون آمده بقلعهٔ ديگر رفت در آن قلعه نيز
اقامت نتوانست نمود به بيشه و جنگل درآمده هر روز در مكاني و هر شب در مقامي بسر ميبرد و بعد از چند
روز قورچيان عظام اطلاع يافتند كه ملك جهانگير در قلعه نيست چون در ميان ديوار قلعه چوب بسيار
كشيده بودند خشت و گل برجي از بروج قلعه را ريخته چوبها نمايان شده بود دو سه نفر از قورچيان در جوف
ليل پوشيده و پنهان بپاي برج ديوار قلعه رفته نفط و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش افروختند چند
برج سوخته محصوران سپندوار در تابهٔ آتش باضطراب درآمدند و از مصادمه و قلعه داري عاجز گشته
فرياد و الامان برآورده چاره بجز انقياد نيافتند و ابواب قلعه بر روي اولياي دولت قاهره گشوده گشت

و قورچیان عظام بقلعه درآمده ملک جهانگیر و ملک کاوس را که درقلعه بوده بدست آوردند برادر دیگرش ملک اشرف را
که در قلعه هرسین بود و این حسین خان فیروز جنگ که درآنوقت حاکم تکاب بود بدست آورده نزد قورچی باشی آورد
و معظم سپاهیان کجور بجزا و سزا رسیده سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور
غازیان عظام گروه گروه در بیشها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضاء الهی جمعی
از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رالموه که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می آمده اند
در راه بملک جهانگیر و رفقای خود را بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نموده و صوفیان آنجماعت را
مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرده و آنجماعت دست از تعاقب
باز نداشتند به نیروی دولت قاهره در شکنای با ورسیده از اسپان پیاده شده در و آویختند
و ملک و رفقای باقی را گرفتار گشتند و صوفیان شب هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده
خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در بیستم
که رایات نصرت آیات از لرستان عود نموده و شاهوردی خان عباسی را بدست آورده بودند
این خبر مسرت اثر قرع سمع همایون گردید حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم
رسانید چون از ابن حسین خان و مردم او در تسخیر ولایت مذکور خدمات بظهور آورده بود اول سال
الکاء کجور بجایزه بشارت را لیه شفقت شده بعد از فتح خراسان که ابن حسین خان حاکم سرخس شد کجور بعیوض جامی
مرحمت شده اگرچه قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه
درگاه معلی گردیده در ساوج بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نقش وجود ملکان مذکور و اتباع ایشان
به تیغ بیقهر پادشاه عالم پناه از صفحه جهان سترده گشت و دولت هرسه طبقه ملوک رستمدار
بانقضای قضا سپری گشت و کل آن ولایت بتصرف امرآء عظام قزلباش قرار گرفت ذکر ایلغار فرمودن
حضرت اعلی بر سر شاهوردی خان حاکم لرستان و بدست آوردن او و تفویض ایالت آن ولایت بحسین خان
پسر خال او صحیفه پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرائی چنین نگاشته بود
که در هنگامی که جناب فرهاد خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیگ حسب الفرمان شهریار
جهان از راه خرم آباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهوردی خان عباسی با ایشان توسل جسته از اعمال
سابق در مقام اعتذار درآمد و تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات خود

[illegible]

نمود و ایشان بمصلحت وقت او را مشمول عنایت شاهی گردانیده مجددا تفویض ایالت لرستان باو نمودند و جرأت
و جسارتی که ازو در کشتن اغورلو سلطان بیات و دیگر اعمال که ازو بظهور آمده بود تادیب و تنبیه او در ضمیر انور
جای گیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهة صلاح اندیشی ساخته و پرداخته
اعتماد الدوله و فرهاد خان را رد نفرمودند و چند گاه در کار او تغافل مینمودند اما از اطوار او اصلا
بشام دولتخواهی نمیرسید و چنانچه شیوهٔ والیان جبال است رعایت دو طرف کرده با جماعت
رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد و شد و ترک حیله و فتنه اندوزی نمیکرد و درین سال سید
بدر ولد سید مبارک از درگاه معلی بسرحد متوجه عربستان شد از حد و لرستان بدست مردم شاه
ویردی خان درآمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیگ ایوا اغلی را بجهة آوردن او فرستاده شاهویردی خان
چند روز او را نگاه داشته خشونت آغاز نهاد و قورچی مذکور در برابر سخنان خشونت آمیز بزبان
آورده بالاخره بممانعت ریش سفیدان جز فرستادن علاجی نیافت و باکراه و اجبار تسلیم نمود
چون ابوالقاسم بیگ بخدمت اشرف رسید اطوار متمردانه و بدباطنی او را عرض کرد و این مقدمه
علاوه انحراف اعمال سابق گشته انقباضی بر مزاج اشرف گران آمده ناپسندیده خاطر انور بود و او نیز
نظر بر افعال سابق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی خوفناک بود بدینجهة بخرم آباد
و بروجرد و سیلاخور و نزدیک نمی آمد و درین سال بجهة استدعا کرها و تکلیف ریش سفیدان بخرم
آباد آمد همیشه اظهار مینمود که عنقریب حضرت شاه ایلغار بر سر من می آورد و هیچ شبی بفراغت
نمی غنود و منهیان تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از قزوین بآنطرف در حرکت آید منزل
بمنزل باو خبر رسانند درین اثنا که بخرم آباد آمده خیمه اقامت نصب فرموده بود اراده ایلغار نمودن
بر سر او از خاطر خطیر سر بر زده و با خواص و مقربان مشورة نمودند اما سایر لشکریان اطلاع از
مکنون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بعقل دوراندیش میدانستند که شاهویردی خان که مرد آگاه و با رای
و هوش است از محافظت حال خود غافل نیست بجهة رفع اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرمودند و بدان
صوب در حرکت آمدند و تا ساوه رفته و از بلده ساوه بآوه تشریف بردند و از آوه عطف عنان بجانب
لرستان فرموده ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که قریب به بیست فرسخ است در شبانروزی طی
کرده لحظه چون فلک افلاک از حرکت نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس همایون از کار

مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بود و در این جهة رسیدن جمعی از جنود ظفر
ورود اندک توقف نموده باز سوار شده تا صبحی هشت فرسنگ راه پیموده چاشتگاه بظاهر خرم آباد
رسیدند و در آن حین زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و مقربان و غلامان همراه نبودند الحاصل از کنار
قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است گردیدند که بر دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت
او را بدست آورند اما از مهمیان هر روز خبر مجدد میرسیده و خبر توجه رایات جلال بجانب اصفهان میگفته
مع هذا او اعتماد نکرده و میگفته که تا بلده ساوه محالست که عطفه عنان بلرستان نمایند و خزم و احتیاط
مرعی میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه صیمره لری که ببلادی مرلات مشهور است زده و در آنجا
می بود و چند اسپ دونده آزموده را از خادمی بیرون آورده بازین و لگام در پهلوی خود بسته
بوده تا آنکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته بود که تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه
اصفهان گشتند درین مرتبه فی الجمله خاطری جمع کرده اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد
رسیدند صبحی شخصی آمده گفته بود که از طرف بروجرد سواران دیدم که بالیغار می آمدند شاه الیه از خوف
و بیم الوار که مبادا بجهت عافیت حیلی با او غدر و بیوفائی نمایند خزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع
خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع
آلات خود را بار کرده با چند نفر از خدمتکاران معتمد روانه جانب صیمره نموده و خود لحظه در لای
مردان ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه غلط کرده
بطرف رودخانه که محل اقامت شاهوردی خان بود افتادند شاهوردی خان چون از دور سواران
بیگانه دیده راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کردند چون از عقب
کومک نرسید لاعلاج بازگشتند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص شد که او در خیمه نبوده
تا از میان باغات بیرون آمده و تا رسیدن او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که
جمعی از عقب برسند ایشان دورتر می شدند و اسپان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده
بودند که قدرت پیش رفتن نداشتند چون تعاقب او بنفس همایون در آن وقت بمقتضای عقل دور
اندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود تا سه روز در خرم آباد رحل اقامت انداخته توقف
فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی

حسینخان

حسین خان ولد منصور بیگ سلوزی که پدر او را که خال شاهوردی خان بود بمحافظت ایل و الوس مأمور
ساخته بودند و چون درین سال دو کس از مخالفان و ارباب عصیان و طغیان که علی خان کرایلو و ملک جهانگیر
والی گجور باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بود و حضرت اعلی بمقتضای کلام مجرب
لا تتمنّ شیئاً ولولا قد نلتک همت والا بگرفتاری شاهوردی خان مصروف داشته باوثایق الطاف
الهی و همعنان فاید اقبال بدین عزیمت بطرف صیدمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهوردی
خان در صیدمره و آن حدود توقف نموده خود را از لرستان بیرون انداخته بندگان حضرت اعلی در صیدمره
توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی الله‌وردی خان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملازمان رکاب
اقدس بسرکردگی قنبر بیگ سلحدارباشی استاجلو بطلب او فرستاده و ایشان هریک بطرفی که مظنه رفتن
او بود رفتند شاهوردی خان بشاهرخ نامی که از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه بود و از توابع
بغداد بود پناه برده باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بدین سنور رومیه نخواهند نهاد در آن قلعه توقف
نموده چون ادبار باو روی آورده قایدان قبایل راه طلب کاری ادمی نمودند از جنود ظفر ورود
الله‌وردی خان و غلامان او از قضای ربانی صبحی بسمت آن قلعه عبور افتاد و از شخصی که کاوباری نموده
خبر گرفتند مشخص شد که شاهوردی خان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه
تاختند و جمعی از شجاعان جنگ دیده کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه
شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته بر برج و باره برآمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر و تفنگ
آمد شد آغاز نهاد غلامان که بدروازه قلعه رسیده بودند از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سردار
لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه می کشیدند که خود را
بقلعه اندازند چون شعله آتش زبانه کشیده بود درونیان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافتند تا در قلعه
نیم سوز شده فرجه بهم رسید سپرها در سر و درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار
شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی به بام خانها برآمده بجنگ مشغول شدند شاهوردی
خان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هرچند خواسته که بجانب غلامان اندازد آتش از دود
غیرت و تندی مزاج اعراض برو غلبه تفنگ را از دست انداخته تیر و کمان برداشته صحیح القولی
زد و نقل نموده که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشته دولت من گسیخت بخت ازمن

روی تافته ادبار غالب است و اقبال محارب کمان را بدور انداخته دست از محاربه باز داشتم و فریاد برزدم
که از سر فتن دست از جنگ باز دارند بیت با قضا برنمیتوان آمد ، با قدر رو برنمیتوان آمد ،
و کس فرستادم از الله ویردی خان التماس نمودم که حکم کند که احدی با اولیای من متعرض اهل
این قلعه نشوند بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر از آتش سمندر وار عبور نموده بقلعه در آمد و چون الوار دست
از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب الفرموده الله ویردی خان متعرض حال کسی نشده شاهوردی خان را
بیرون آوردند و خان با او لوازم مردمی بجای آورده جمعی را بمحافظت و محارست اهل حرم و فرزندانش
تعیین نموده شاهرخ مذکور که میر سنجق رومی و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ زخم مهلک یافته بود
او را همراه باردو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو رسید از هم گذشت و معدودی
که با شاهوردی خان بآن قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده و بعضی دیگر گرفتار و برخی پراکنده
شدند و الله ویردی خان او را با فرزندان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده باردو آورده و در کنار
آب صدمره زنجیر بر گردن او نهاده سر زنجیر را الله ویردی خان بدست گرفته بدر دولتخانه همایون آورده
زبان حال منهیان اقبال بدین مقال مترنم گردند که بیت سر کز طوق تو جوید جدائی ، مبادا از بند
بیداد وش رهائی ، شاهوردی خان جوان خوش سیمای خوش قیافه بود و اگر اندک تملق و افتادگی
که در چنین وقتها بکار می آمد پیشه کرد احتمال قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما در کمال نخوت
و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام بخت برگشتگی و حضور اقدس پادشاه ذیشان مذموم است
سلوک کرد و از ناصیه احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در میزان خرد عدمش بر وجود سنجیده تر آمد
او با چند نفر از هواخواهان در آنجا بپاسار رسید قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسرکردگی
او بطلب شاهوردی خان رفته بودند بطرف ماورای رفته در آنجا دست درازی چند برعایای
تابع الکای بغداد نموده و اسب و اغنام بسیار غارت نموده بازگشته چون باردو آمدند اینمعنی مرضی طبع اشرف
نبود که مال رعایا بتاراج رود و غارت مذکور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد
فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صدمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک
سلویزی را تربیت فرموده حکومت لرستان سوای صدمره و هندمیگوه محالی که قریب بسنور
بغداد بود که بطهماسب قلی سلطان اینانلو افشار شفقت شده بود بحسین خان مذکور تفویض یافت و چون

جماعت مذکور با جماعت سلویزی عناد می‌ورزیدند و هواخواهان شاهوردی خان و اولاد شجاع الدین اطاعت
سلویزی نکرده حکومت حسین خان را کاره بودند آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته مقصد آن آن طبقه را
با جمعی از الوار که مظنهٔ فساد با ایشان بود در خرم آباد بیاسا رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین
که در میانه جماعت باعث بود مکحول گردید و دو پسر شاهوردی خان را بقلعهٔ الموت فرستادند اما
بزندان فراموشان رفتند از حال ایشان خبری نشد مصرع آن که خبر شد خبری باز نیامد ؛ و حکومت
عباسیان در لرستان سپری شد و سایر الوار بملازمت حسین خان مامور شدند و رایات جلال
مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نمود و حسین خان بهمین ترتیب شاهانه در حکومت آن ولایت استقلال
یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافت و تا حالتی که این نسخهٔ عالم آرا سنه هجری بخمس و عشرین و الف
رسیده در کمال شوکت و اقتدار بحکومت و دارائی مشغول است و در هیچ زمان اولاد شجاع الدین را عشر
از عشیر آن اقتدار نبوده **ذکر گرفتاری علی خان کرایلی و عقوبت او بکفران نعمت** سابقا نگاشته کلک
وبیان گردید که علی خان کرایلی از طریق اخلاص و بندگی منحرف گشته سالک طریق عصیان و طغیان
شد و حضرت اعلی الکاء او چابرم و بعضی محال را بتوکل خان کرایلی داد و قلعه‌های حصار و دوغه و بعضی
محال دیگر را بدرویش علی خلیفه تفویض و حسین خان شاملو که حسب الامر اشرف قلعه‌های حصار را که مأمن علی خان
بود گرفته درویش علی خلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان کرایلی از و روگردان شده رضای
خاطر مبارک اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند علی خان قرین یاس و حرمان در آن
حدود بی سر و سامان میگشت چون یکمرتبه بمیان اوزبکیه رفته بود و از عبدالمؤمن خان متوهم گشته فرار نموده
بخدمت اشرف آمده بود اعتمادی بر اوزبکیه نداشت بدانجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان بیک کرایلی
که با او نسبت قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده التماس
ملاقات نمود منصور خان بیک رضا داده مشارالیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بخانه او آمد و خواست
که بحیله و تدبیر او را مفتوح چشم بمعاونت یکدیگر در آن ولایت بفتنه و فساد قیام نمایند منصور خان بیک
چون طبیعتاً از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسمع رضا نشنود و ملاحظهٔ عاقبت کار خود
و ایل عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست و غضب پادشاهانه او را از دست نتوانست داد گرفته مقید
و محبوس ساخته حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرده حضرت اعلی حسین خان بیک ایاکش را فرستادند

که علی خان را بپایه سریر اعلی آورد و مشار الیه میانه گرامی رفته علی خان را کُنده و دوشاخه کرده از روی

که رایات نصرت آیات از سفر مقرون بفتح و ظفر لرستان معاودت نموده بهیر و جرد رسیده بودند

آورده بنظر مبارک اشرف رسانیدند چون نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال داشت و فی الواقع قدر

شفقتهای شاهانه ندانسته بکفران نعمت که بدترین چیزهاست اقدام نموده مستوجب انواع سیاست

شده بود شعله غضب بتاد بپا او پرداخته همچنانچه دیده ببصیرتش ضایع از مشاهده الطاف پادشاهی گشته بود

چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضا و جوارح

او کرده عبرت للناظرین بدان هیأت و نشان در آن بیابان انداختند و اردو کوچ کرده و از بیم سخط

و غضب پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت بمحافظت او

پردازد **بیت** بکافر نعمتی گردید مشهور • بسختی کرد جان از کالبد دور • خوشا حال بازیافته کان بد حظ

قرب و منزلت که دیده عبرت بین گشوده نظر بمآل حال و عاقبت احوال اندازند و قدر عافیت شناخته

خود را بدنام بمکر امی و خدلان دنیا و آخرت نسازند **مصرع** گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو **ذکر فتح**

و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلاع مشهوره عصر جهان است دیگری از سوانح اقبال که درین سال

خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهور مازندران تبیین این مقال و تفصیل این اجمال

آنکه در سال گذشته که فرهاد خان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطه تسخیر و تصرف در آورده

الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار قدیمه پادشاهان فرس

و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او سر بخط اطاعت در نمی آورد و بعضی

از مازندرانیان دیو سار بتحریک الوند دیو و مفسدان آن ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان جای

گیر شده دل از آن برنمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند

و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و اتباع او مدارائی میکرد و چنانچه بعضی از ارباب غرض او را

بمخالفت برادر و موافقت با عیان مازندران متهم میساختند اگرچه مشار الیه اندک بهره از جنون داشت

و اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما آن جنبی که جز مقتضی جنون کامل نتواند بود از و دور مینمود بالجمله

چون رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول نمود فرهاد خان را رخصت رفتن مازندران

دادند که قلعه اولاد و الوند دیو را بتصرف در آورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب عصیان و طغیان

هاپک

پاک سازند فرهاد خان تکیه بر اقبال والای شاهی کرده روانه آنصوب شد تخت برادر خود را که بتهمت یاغیگری
باو بیسکر دند گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر بود که اینمعنی نسبت باو بتهمت و افتراست
و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سفاهت و بی‌عقلی و ناشی از جهل و جنون است او را مطلق العنان
ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانه او و الوند دیو نخست
مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی
بملاقات فرهاد خان نمیشد فرهاد خان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد دیو
چون بالفعل معین و ناصری که او را از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور نساخت
اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشت خود با معدودی از موافقان روی بجنگلستان آورد و فرهاد خان
بمحاصره قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بدانه انعام و احسان
رام ساخته چاره بجز بیرون آمدن سپردن نیافتند و اسباب و تملکات الوند دیو و اولاد و اتباع
بدست در آمده و حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کرد و در وقتی که رایات جلال از قزوین
برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع
فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت و الوند دیو بی‌سر و سامان در جنگل و بیشه گردیده
هر روز بجائی و هر شب بمقامی در کمال بی‌آرامی میگذرانید باقی احوال او در سال آینده مرقوم
قلم کلک بیان خواهد گشت **ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست** در اوایل
این سال ذو الفقار خان که بایلچیگری روم رفته بود بمقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز
محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواندکار آورده و هم درین سال میر ضیاء الدین کاشی
و خواجه نصیر خوافی ایلچیان اکبری را رخصت انصراف بجانب هند ارزانی داشته بخلاع فاخره
و انعامات وافر سرافراز ساختند منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه که بایلچیگری هند مامور
گشته بود برفاقت میر ضیاء الدین روانه شده تحف و هدایای لایقه و منسوجات فایقه فرستادند از جمله
تحف یکراس اسب خانه زاد پاک نژاد که از اسپان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بپایانی بحاصل
آمده و مادیانهای تازی نژاد که هر یک بعالمی برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی القیاس
و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آن حضرت قلمی کردند و در آن نامه نامی بعلم صداقت و یگانگی

نگاشته شد که همیشه همت والا نهمت بتسخیر ولایت خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و درین چند سال
که جلوس بر مسند سلطنت و فرمان دهی ایران روی داده بجهة مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده
بدفع دشمن بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار اشتغال اوزبکیه
از بد متغلبه اوزبکیه همچنانچه پیش نهاد همت والا است صورت پذیر نگشت و اکنون که ازین امور فراغت
روی داده فرمان فرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین ابواب صلح و اتحاد مسلوک
است کمر همت بدفع محاربه اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته ارادت آن است که بی تقصیر ربانی با جنود
ظفر ورود قزلباش و یراق لباس چندساله روانه آن ولایت گردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال
تا استرداد ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت بمقر سلطنت ننمائیم همت پادشاهانه و امداد
و اشفاق پدرانه دریغ نداشته بهمت یار و بتوجه باطن مددکار باشند که مصرع هر چه کند همت مردان کند
و ایلچیان را قرین اعزاز و اکرام از راه کرمان و کچ مکران روانه فرمودند چون درین سال که مطابق
ست و الف هجری است تا غایت دار السلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود و گاهی بجهت انبساط خاطر
برسبیل سیر و شکار بدار السلطنه اصفهان که سیاحان اقالیم دانش و بینش از غایت خوبی نصف جهانش گفته اند
بیت اصفهان نیمه جهان گفتند ٭ نیمی از وصف اصفهان گفتند ٭ تشریف برده در متنزهات آن عرصه دلگشا
بهجت افزای خاطر انور می بودند خصوصیات آن بلده جنت نشان از استعداد مکان و آب رودخانه زاینده رود
و جویهای کوثر مثال که از رودخانه مذکور منشعب گشته بهر طرف جاری است در ضمیر انور جای گرفته خاطر
اشرف بترتیب و تعمیر آن مصروف داشتند بیت اصفهان نصف جهان جمله مقرند بدان ٭ که در آفاق چنان
شهر معظم نبود ٭ لهذا رای جهان آرا بدان قرار گرفت که دار السلطنه مذکور را مقر دولت ابد مقرون گردانیده
عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم لایق متوجه آنصوب گشته زمستان را العیش و خرمی
در دولتخانه مبارکه نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات را بسیر و شکار مصروف میفرمودند و شبها مجلس جنت
آیت آراسته بساط عیش و عشرت گسترانیده می شد و بنای عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران
و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یکدروازه که در حریم باغ بهشت آیین نقش
جهان واقع است و بدروب دولت موسوم است تا کنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده چهار
باغی از هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه در درگاه هر باغ طرح انداختند و از کنار رودخانه تا بالا

کوه

کوه جانب جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف آن را بر امرا و اعیان دولت قاهره قسمت فرمودند
که هر کدام باغی طرح انداخته در درگاه هر باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر حیاط رفیع و ایوان و بالا
خانها و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیها بطلا و لاجورد ترتیب دهند و در انتهای خیابان باغی بزرگ
وسیع بسیط و بلند سه طبقه جهة خواص پادشاهی طرح انداخته بباغ عباس آباد موسوم کردانیدند و قرار
دادند که پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خواص میان کشیده که در هنگام طغیان آب در کل چشمه بنظر در می آمد بر زاینده رود
بسته شده هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد و تخمیناً یکفرسخ و از دو طرف خیابان جوی آب
جاری کردد و درخت سرو و چنار و کاج و عرعر نشو و از پایان خیابان نهری سنگ بست باید که آب
از میان خیابان نیز جاری شود و در برابر عمارت چهار باغ حوضی بزرگ مثال دریاچه ساخته شود القصه
هر یک از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده در اتمام آن
ساعی گشتند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس و عشرین والف رسیده و این شرف نامه تحریر می یابد عمارات
باصفا و باغات دلگشا بنوعی که طراح کارخانه ابداع در ضمیر انور حضرت اعلی طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده در کمال
لطافت و نهایت خوبی اتمام یافته درختانش سر بفلک افراخته و اشجار میوه دارش کوئی چنان بطوبی پیوند دارد
الحاصل هر باغی از آن رشک فرمای باغ جنان و عمارات رفیعش که بنقوش بدیع مزین و مذهب تصویر
مصوران در هر کار آراستگی دارد و عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ جهة مسکن تبریزیان
بنوعی که در محل خود گذارش خواهد یافت طرح شده انجام یافت مجملاً معمار همت والای شاهی ظل اللهی
چند سال ترتیب و تزئین مرغوب دلکشا در داده و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهار بازار و مساجد
و حمامهای عالیه و مسجد جامع ساخته شد و الیوم خلد برین داغ بند کیش بر جبین دارد چنانچه جهة این روزگار
کمال اسمعیل گفته بیت اصفهان خرم است مردم شاد • اینچنین عهد کس ندارد یاد • و در تاریخ
طرح و بنای چهار باغ گفته شده بود ثبت افتاد قطعه عجب چار باغی است عشرت فزا
کش ثانی خلد گویند شاید • چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم • نهالش بکام دل شاه برآید • و از
سوانح این سال از جانب الکسندر خان و همایون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و ازناوران
بپایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نمود پسران یوسف لقا و دختران حوری سرشت ماه
سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حریم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس

بهشت آیین ارم تزیین تواند بود ارسال داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور آورده و ایلچیان مذکور زین
اعزاز و احترام وغریق بحر احسان والانعام معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت
آنحضرت را سرانجام میدادند دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علی یار خان امور
که بعد از فوت والد برتبهٔ ایالت خانی سرافراز شده حکومت استراباد بدستور والد بر و متعلق شده
بود بدست طایفهٔ اوجلو بقتل آمد قلیج بیک نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد
احرام ملازمت شده سینهٔ فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت اعلی
شاهی ظل الهی او را در کنف مرحمت والطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات
ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن بلده جنت نهاد در کمال فراغت
و کامرانی بپایان رسانیدند و اما هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل نبودند و پیوسته
نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صفحهٔ خیال می نگاشته و استدعای حصول
این مطلب از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الانس والجن استمداد
میفرمودند و عاقبت به نیت صادق و رجای واثق تمنّاهای مطلب رسیده از اول سال میمنت مآل
ایت ییل ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهرهٔ امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی
وزیدن گرفت و شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقمزده کلک بیان
میگردد و منه الاعانة والتوفیق ذکر سوانح ایام خجسته فرجام سال مبارک فال ایت ییل ترکی مطابق سنه
سبع والف که سال دوازدهم جلوس همایون شاهی ظل الهی است باز فلک انجمن افروز شد
نوبتی خسروانه نوروز شد • کوکبهٔ خسرو گردون سمند • غلغله در گنبد مینا فکند • صحن چمن بازچه صحن بهشت
تازه شد از مقدم اردی بهشت • خسرو گل گشت رباحین سپاه • زد بصد آیین بچمن بارگاه • نوروز دولت افروز
این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی
در دار السلطنت اصفهان عشرت پیرا بود در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عبیر شمیم شکوفه و ازهار عنبر
آگین بود در کمال مسرت و شادکامی و خوشدلی بسیر و صحبت مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد
قلی بیک ایشیک آقاسی عرب گورلو که برسم رسالت بمیانهٔ اوزبکیه فرستاده شده و در هرات با عبدالله
خان ملاقات نموده بود آمده تانلق بها در از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده مفتح ابواب

الفت و آشنایی شده بود و میرقلی بابای کوکلتاش عریضهٔ اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را
کدخدا مسکر و طوی الوشی ارسال داشته بود و میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ماوراء النهر و خواجهای
نقشبندیه با کوچ خود که از بنات مکرمهٔ سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حج اسلام همراه محمدقلی بیک
و نائل بهادر بدین ولایت آمده حضرت اعلی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقضی المرام روانهٔ سفر بیت الله
الحرام فرمودند اما در راه باجل موعود درگذشته بمطلب صوری رسید و چون از اقتضاء زمان
معظم بلاد ملک خراسان که ممدوح جمیع سخنوران روزگار است بدست اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی
همواره استرداد آنرا پیش نهاد همت ساخته و هرگز از فکر و اندیشهٔ آن خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی
و آستانهٔ ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا که زینت افزای ملک ایران و آرایش دیباچهٔ
سلطنت این دودمان است و دار السلطنه هرات که مولد و منشا و محل نشو و نمای آنحضرت است اما بمقتضای
الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پردهٔ خفا مستور بود درین اوقات که فی الجمله فراغی از مهام
ضروری حاصل گشته و عرصهٔ ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر
اخبار کدورت و نزاع عبد المؤمن خان با پدر رسید بخاطر عنبر سرای اشرف اعلی خطور نموده که چون میرقلی بابای
کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبدالله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبد المؤمن خان
پسر او دارد بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده دعوی اخلاص مینماید و عبدالله خان بوسیلهٔ او با وی الفت
و آشنایی ساخته ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی یگانه بسرکار اعلی فرستاده درین وقت که میانهٔ عبدالله خان و
پسرش اسباب دشمنی آماده گشته و کار بنزاع و جدال انجامیده و ما نیز بنا بر مصلحت روزگار از اینطرف با عبدالله
خان طرح آشنایی و خصوصیت انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف را از جسارت و بی ادبی
که نسبت به پدر نموده و مینماید نکوهش و سرزنش مینماییم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد
المؤمن خان است روی توجه بخراسان آوریم درین هنگام که پسر و پدر بیکدیگر مشغولند و عبدالله خان بجهة
عقوق و عصیان که از پسرش سر زند در کسر شوکت و قدرت او میکوشد و متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق
الله تعالی مملکت که تسخیر آن محالها بآسانی دست دهد و از فرستادن ایلچی مقصود بپایان نصرت بمیرسد
لهذا محمدقلی بیک مذکور را که مردی چرب زبان و سخندان بود برسالت تعیین نموده تحف و هدایا مرتب داشته
آمادهٔ فرستادن ساختند و تهیهٔ اسباب سفر خراسان پرداخته ده هزار تفنگچی مامور شد که در محال

محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند قرار داد خاطر شریف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور
میرقلی بابا را از توجه موکب میمون خبر دهند و روی توجه بتسخیر مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان
از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را وداع کرده رخت بعالم
عقبی کشیده و اکثر امراء اوزبکیه مثل محمد باقی که دیوان بیگی و عمدة الملک دولت عبدالله خان بود طوعاً
و کرهاً بسلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام ملک
و دولت او را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان و رستم
سلطان و اوزبک سلطان اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهة آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند
بخیال استقلال از انجمعیت سر باز زده باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبدالمؤمن خان قرار دادند و از امراء
و اعیان اوزبکیه هر کس از عبدالمؤمن خان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نموده و عبدالمؤمن خان متوجه
دفع فتنه ایشان گردیده و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در میان است بعد از تحقیق این اخبار
توجه خراسان پیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والا نهمت باقتضای این عزیمت مصروف
داشتند **ذکر مجملی از قضایای ماوراء النهر و پارهٔ احوال سلاطین اوزبکیه** شاهدان سیر و اخبار بدیعی سپار
کلک بدایع نگار در عرصهٔ ضمیر بزم آرایان طرح خانهٔ آگهی بدین آیین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبد
المؤمن خان پسرش که یگانهٔ والد بود محبت مفرط داشت او را بابای میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود
و در آیین پادشاهان چنگیزی پادشاه را خان فرمایند و پادشاهزادها تا بپایهٔ سریر اعلی سلطنت و پادشاهی
نرسیده سلطان میگویند اما عبدالمؤمن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی بود
چنانچه مردم ماوراء النهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خرد می گفتند و حکومت ولایت
بلخ و توابع را باو داده و بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را نیز از تصرف سلاطین زادهای جغتای
بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود و در سال تنکوزئیل اربع و تسعین و تسعمائه که عبدالله خان
بلدهٔ فاخره هرات را بعد از یازده ماه بنوعی که در طی قضایای آن سال بتحریر پیوسته تسخیر نموده
چون عبدالمؤمن خان در تسخیر بلده و قتل قزلباش سعی بسیار نموده بود و بلخ که الکاء اوست
قرب جوار داشت چشم میداشت که پدرش الکاء هرات را باو دهد عبدالله خان بجهت حداثت سن
و قلت تجربه روزگار ملتمس او را مبذول نداشته بمیرقلی بابا کوکلتاش که از برکشیدگان دولت

او

او و عمر و صاحب رای کار آزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر او در آمد با امرای
اوزبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که به تلیم سلطان مشهور
بود با برادران در خراسان چیزی به پرسش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که چون تو ولی عهد منی همه بتو تعلق
دارد اگرچه باعث آزردگی پسر گردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر
التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی او مفتوح گردد باو تعلق داشته باشد و این ملتمس مبذول
افتاد و در سنه اودئیل از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نمود و در آن قضیه تلیم سلطان و امرا
عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر بمدد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر
او در آمد از جانب خود حاکم تعیین میکردند و همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان
بتدریج تسخیر نموده از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد ازین قضایا کمر همت بتسخیر ولایت نسا
و ابیورد و درون و باغباد و سایر محالی که ملک موروث نور محمد خان ولد ابول محمد خان ابن دین
محمد خان و طایفه اوزبکیه پامال بود جست بسته آن ولایت را چنانچه سمت تحریر یافت بقبضه تصرف در آورده
نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرده ازین فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت انداخت
و شوکت و قدرتش روی دراز نهاد آورده چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام
حیات خود او صاحب قدرت و شوکت باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه که الیوم
گردن بطوق فرمان برداری دارند با پسرش منازعه نتوانند نمود و در تربیت او میکوشید تا آنکه بیست
هزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ
دماغش راه یافته نسبت به پدر عظیم الشأن در مقام عصیان در آمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون
در وقتی که عبدالله خان بر ملک بخارا مستولی گشته بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود
او بتوره و یاسای چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرد اما ربت و کشاد
امور در قبضه اقتدار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت او نیز کاهی
از جهل و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی آن است که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات
سلطنت را بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان در تصرف او در آمده بود میخواست که کل الکای خراسان
تا بلخ و کنار آب جیحون او را صافی گردد و مکرر طلب هرات از پدر کرده مقبول نیفتاد از آزردگی

میکفت که اکر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود برسر میرقلی بابا کوکلتاش رفته بقهر و غلبه میکیرم و این سخنان
بعبد الله خان رسید نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانید و هر چند همان یک پسر داشت که ولی عهد خود میدانست
اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده اراده نماید که پدر را بی اختیار
کرده خود پادشاه شود و او در زمان حیات پدر السلاطین خفیف و بی ناموس کردد و چون ملک عظیم
و شریک بر نمی تابد میخواست که در زمان حیات قطع نظر از سلطنة و پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر
شوکت واقتدار پسر در آمده اورا از تردد و دات ملک کیری منع کرد و با امرای خراسانش پیغام داد
که دیکر با امر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد رفاقت و همراهی ننمایند و لهذا چند مرتبه
که عبد المؤمن خان بتسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان در آمد که بتصرف قزلباشیه بود و از عساکر
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمدافعه او توجه ننموده و ندیم سلطان و برادران و امراء عبد الله خان که در خراسان
بودند رفاقت و همراهی او ننموده و ندچون مقرون برضای پدر نبود او نیز دیکر کاری نتوانست ساخت
و پدرش پیغام باو کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باشد و بالکلیه که باد
داده شده قناعت نموده پای در دامن کشد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند واو هیچ من نمی
تواند بود و من هم چو اسکندر خان نیستم اما عبد المؤمن خان دل از آرزوی ملک هرات بر نمی داشت
و بهمواره در باب میرقلی بابای کوکلتاش عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاده و عبد الله خان پسر را
درین ماده صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و از این مقدمات میانه پدر و پسر غبار نقاری
ارتفاع یافت اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بر خلاف بوده باشد بجز ظهور نمی آورد
تا آنکه در سنه تخاقوی ئیل ست والف با خواص امرا و ندما و مقربان و امراء از چهار جوبه داده بسیر
و شکار مشغول بود و میرقلی بابا از هرات آمده خان را تکلیف آمدن هرات مینمود درین اثنا عبد
المؤمن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر آمده هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک بابر
مرو بیش همراه اند و اعتمادی بجانب عبد المؤمن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را
از دخول ارک مانع آیند و اورا با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی از آن نکرفته
قبول این معنی ننمود و در باغ شاهم بی نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرد و عبد المؤمن خان نیز
مصلحت وقت در اطاعت و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب نموده عذر تقصیرات خواست

وباتفاق

و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو و سرخس بسیر و شکار پرداختند و میرقلی بابا حسب الامر خان عبد المؤمن خان را بنز
بتکلیف بسیر هرات نمود پسر و پدر باتفاق بهرات آمدند و میرقلی بابا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ بسرانجام
نموده بخان کلان و خان خرد پیشکشهای لایق کشید اما عبد المؤمن خان از میرقلی بابا بهمان آزرده بی گشت داعی
و سخنان خشونت آمیز نسبت با او بر زبان می آورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محبان بابای
خان دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبد الله خان راه سخن داشتند تحریک مینمود که در باب او دو دلی القا
نمینکند سخن بعرض رسانیدند اما عبد الله خان از غایت التفاتی که بمیرقلی بابا داشت اصلا گوش بارباب غرض
ننمود والقصه عبد المؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان
او باشد عبد الله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که بلخ رفته بتهیه اسباب ضیافت پردازد که
رسیدم عبد المؤمن خان بلخ بازگشته در یراق مهمانی کوشید جمعی از ثقات نقل نمودند که عبد المؤمن خان تختی
از مرصع از طلا و جواهری که در خراسان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن نردبان بتخت
برآیند ساخته بود میگفت که تخته پدرم ساخته ام که چون بمهمانی من می آید جهت او نصب نموده خود در پای تخت
بخدمت بایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که از و خایف و هراسان بودند خصوصا میر
قلی بابا میگفتند که حیله و تذویر مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست که پادشاه بی دهشت
بمنزل او درآید و او پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ماوراء النهر و خراسان
و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان رقم اختصاص کشد مجملا عبد الله خان بتحریک میرقلی بابا و جمعی امرا بنابر تعهد بابای
که مذکور شد بلخ رفته از همان راه چهارجوی بسرعت و استعجال عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبد المؤمن خان
رسید برو محقق گشت که پدر با او بی اعتماد شده و این مقدمات را ساخته و پرداخته میرقلی بابا دانسته اراده تسخیر
هرات نموده با لشکر عظیم بخراسان آمده اول بهانه زیارت بمشهد مقدس اعلی رفته از راه هرات عود نموده
و چون بحوالی هرات رسید کس نزد میرقلی بابا فرستاد و او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را بدست
آورده هرات را متصرف گردد میرقلی بابا که مرد عاقل کاردان بود این معنی را دریافته از ملاقات او ابا نموده تحفه
پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد و عبد المؤمن خان هر چند
خواست که بملایمت و حیله و تذویر دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان بپای
حصار آمده خواست بی واسطه با میرقلی بابا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون دانست تسخیر قلعه ار

تا آسیائی میسر نیست صلاح در محاصره ندیده قرین یاس و حرمان بجانب بلخ بازگشت و میر قلی بابا کسی بحصار از تنار
حقیقت بعبدالله خان عرض کرد عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعت فرستاد
و بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یک دسته تیر و کمانی فرستاده پیغام داد که هرگاه عبدالمؤمن بخود سر
بهرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیرها را یک یک بجانب او اندازد و همچنان شد
باعث زیادتی کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر می گشت تا آنکه شنید
که عبدالله خان با معدودی از شیرشکاران و توپچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار
بیرون آمده در باغ بزرگ طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفراغت
و عشرت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بدانجا رساینده آن باغ را
که عشرتگاه خان و مقربان است احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد بادشاه محمد ایله چیان که از مخصوصان
و امرا معتمد او بود در میان نهاده بهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده پنج هزار کس کارآمدنی انتخاب
کرده از معبر ترمذ عبور نموده بسرعت برق و باد روی بآن طرف نهاده و شاه محمد ایله چیان
همیشه در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسرش مطعون بود و میگفت بتحریک و اغوای او
این اعمال از پسر بظهور میرسد درین وقت شاه محمد مذکور بجهة رفع آن مظنه حلال نمکی خان کلان منظور
داشته معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر پسرش آگاهی داد و عبدالله خان در وقتی که جشن پادشاهانه
آراسته و با ندما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر با ایلغار باو رسید چون با معدودی
بعزم سیر و صحبت آمده لشکری همراه نداشت بمحاربه و مدافعه پیش نتوانست رفت براق و اسباب
و خیمه و خرگاه برجا گذاشته با استعجال با در رفتار با ایلغار روی توجه ببخارا نهاد و سه فرسخ مسافت طی
کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ مذکور رسید و اصلا ملتفت اسباب و یراق نشده از عقب خان
ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد
خود را ببخارا انداخت دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمؤمن چون دانست که پدر همعنان شمال
و صبا مسافت طی نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشیده باهستگی ببخارا آمد چون تیر
مدعای او بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت
غالب بود بجد و در تشریف آورده بیلغ نزدیک شده بودند معتقد بر حضرت نشده بعزم پای بوس آمدم

اکنون

اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر وکورنش ارزانی دارند وهمه روز شفعا انگیخته استدعای کورنش میکرد
وعبد الله خان اعتمادی ننمود ورخصت نمیداد از صحیح القول استماع شده که درین قضیه عبد الله خان ازتوغی
شعله غضب درباره پسر اشتعال یافته بود که مکررا اظهار میکرد که ای عبد المؤمن اگر از عمر امان یابم جهان
کنم که تو خود اسپ خود را ازین کینی مرز نباشم اعراض بر و مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب
میکرد ومیگفت ای عبد الله بعد از شصت و پنج سال که گوی مردانگی از عرصه میدان جهان ربودی
آخر از شانه خود کرنجیني وبرلیغ بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت
وعبد المؤمن خان هرچند سعی نمود و قسم ها بخدمت پدر فرستاد که این مظنه ها بر فرزند غلط است حال التفات
نمیکرد مجملا عبد المؤمن خان چون بمطلب خود نرسید و بر وظاهر شد که شاه محمد ایلچی پنهان افشای راز او کرده بود
اورا در محاکم السیاست رسانید وبتحقیق پیوست که حسب الفرموده عبد الله خان لشکر عظیم از هر طرف روی
بنجارا آوردند خوف وهراس بر ومستولی شده روی بطرف بلخ آورد وبعد از رفتن او لشکرها از اطراف وجوانب
بنجارا رسیده در موکب خان جمع شدند عبد الله خان در کمال قدرت واستقلال بعزم تادیب وگوشمال پسر از بخارا بر آمده
روانه بلخ شد وعبد المؤمن خان مضطرب حال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم بی
حاکم مرو که از عبد الله خان رنجش داشت واز مرو قصد ملازمت عبد المؤمن خان نموده بود رسید واو را از رفتن بلخ
منع نموده اغوا نمود که لشکرهای خود را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته مستعد
قتال گردند وعبد المؤمن خان بصواب دید او عمل نموده توقف نمود که عبد الله خان که کوچ بر کوچ برسر او می آمد
توقف او را بقصد محاربه شنیده در آمدن متامل شد ریش سفیدان ومشایخ ماوراء النهر پای در میان اصلاح نهاده
هر دو را بسخنان موعظه آمیز ازین اراده منصرف ساختند عبد الله خان شاهم بی را با دو سه کس که ماده فساد میدانست
طلب داشت عبد المؤمن خان آنجماعت را پیش پدر فرستاد عبد الله خان ایشان را بسیاست نموده باز گشت
وهر دو بصحت وسلامت بمقر دولت مراجعت نمودند از صحیح القول مسموع شد که او از عبد الله خان نقل میکرد که بعد
ازین قضیه مکرر گفت که مدت العمر در معارک ومحاربات عظیم فیروز بخت آمده هرگز پشت بدشمن ننمودم عبد المؤمن که از
عمر و دولت تمتع مبیناد آخر عمر گرد عار فرار بر روی روزگار من بیخت وچون عقوق عصیان نسبت بپدر ظاهر
ساخت عاقبت بنفرین پدر گرفتار شد که از عمر و دولت متمتع نشد چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد وبالجمله
چون از اخبار مخالفت ونزاع پدر وپسر در ترکستان وقوع یافت سلاطین قزاق که از صولت وسطوت

خانی جز باد ب سلوک نمی‌کردند سر بطغیان برآوردند ازآنجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی برخود اطلاق نموده
با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندید سلطانان اقربا و امرا نفور ممالک
و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نموده در ما بین تاشکنت و سمرقند میانه آن گروه حرب عظیم اتفاق افتاد لشکر عبدالله
خان که از بدایت جلوس الی غایه در جمیع معارک فیروز جنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف
سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان و اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان حال ببخارا
آمدند و این معنی علاوه کدورت و پریشانی او گردیده همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میرقلی بابا بهرات
فرستاده همیشه درین فکر و اندیشه بود که لشکرها جمع نموده تلافی آن شکستگی نماید بعد از آمدن میرقلی بابا
و اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نمود و در آنجا از غایت
اعراض که از مخالفت و نفاق پسر و خیرگی لشکر قزاق داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو
بر بستر ناتوانی نهاد عاقبت ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد

ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبد المؤمن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین اوزبک که بعد از عبدالله خان پای بر مسند دولت نهاده

در اواخر سال تخاقوی ئیل ست و الف که در خطه سمرقند بیماری عارض ذات عبدالله خان گشته صاحب
فراش گردید و هر چند اطبا در معالجه او کوشیدند مفید نیفتاد محمد باقی اتالیق و دیوان بیگی که از سایر امرای
عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیازی داشت اگرچه از عبدالمؤمن خان خایف و هراسان بود
و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی بسلطنت یکی از برادرزادگان
اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است و تمشیت نخواهد پذیرفت طوعاً او کرهاً بسلطنت او راضی شده
در مقام دولتخواهی درآمده در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و این مرض که علاج پذیر نیست خبر داده
بآمدن سمرقند ترغیب نمود و در آن هنگام میرقلی بابا در سمرقند بود و چون در اثنای گذارش قضایای
خراسان و ماوراءالنهر اسم میرقلی بابا مکرر مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام بنوعی
که از ثقات آن ولایت استماع شده حال او در رشته تحریر کشید مشارالیه سمرقندی الاصل بود و مادرش دایه
عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میگشود و در بدایت حال که عبدالله خان
در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از میرقلی بابا انواع خدمات و جانسپاریها بمنصه ظهور رسیده
و میرسید تا آنکه از آثار رشد و کاردانی و قابلیت و حقوق خدمات نوازش و تربیت یافته یوماً فیوماً اعتبارش

می افزود

می‌افزود و چنانچه منصب عالی صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و استقلال بحکومت
هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده کرد و همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع
ارکان دولت بود بالجمله چون عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته بود از غایت اشفاق و التفاتی
که بمیرقلی بابا داشت و میدانست که عداوت عبدالمؤمن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف او ارزانی داشته
و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات برسان که از آسیب عبدالمؤمن خان ایمن
گردی و در آنجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن میرزا الیه از خدمت پادشاه مرخص شده اظهار کرد که خان مرا بجد مهمی مأمور
ساخته با پسران و ملازمانی که همراه داشت سوار شد که روانه شود و محمد باقی اتالیق و دیوان بیگی که از قضیه آگاه
بود و مظنه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان برفتن میرقلی بابا او را مواخذه نماید در مقام ممانعت در آمده میرقلی
بابا چون دید که در ین وقت که مردم از حیات خان مایوس شده و اطبا دست از معالجه بر داشته اند و او را
شعوری نمانده بالجمله بالضروره با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از ممانعت
باز آورده خاطرنشان او کرد دید که عبدالمؤمن خان با همگی دولت خواهان پدر در مقام عناد است اگر من
در قلعه هرات باشم ما فی الضمیر او بنود هیچ یک از دولت خواهان عبدالله خانی بظهور نمیتواند آورد و چون
این معنی در عالم معامله دانی راه بجایی داشت محمد باقی دیوان بیگی برفتن او راضی شد و با یکدیگر عهد و شرط
کرده روانه شد و در حین رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده بود اما در بیرون اظهار
آن بکسی نکرد و از ملازمان او احدی سوای مولانا باقر نامی که محل اعتماد او بود دیگری خبر نداشت چون بکنار
آب جیحون رسید دو سه کس از گشت بانان بر رسیده سلام کرده تفحص احوال خان کردند میرقلی بابا بی اختیار شروع
در گریه کرده حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا باقر با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از
پادشاه میگریزد و میان قزلباش یا جغتای خواهد رفت با او کجا میرویم در وقتی که میرقلی بابا خواست بکشتی
در آید مولانا باقر فرار گرفت و گفت [illegible] عبدالمؤمن خان که عبدالله خان از عالم رفته و حالا پادشاه
اوزبک عبدالمؤمن خان پسر اوست شما تا او ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات منسوب نشوید
و منشور او در دست نداشته باشید شمارا بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آن است که بر سمت راه بلخ روان
شده بکورنش پادشاه مشرف شویم میرقلی بابا خواست که بسخنان معقول خاطرنشان او نماید که در رفتن
و دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده اند و همین سخن میگویند مولانا

باقی را گفت هرگاه که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد انجماعت شما را گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میرقلی
بابا علوی مردم درین باب دیده هرچند دست و پا زده فایده نکرد و آنجماعت او را بر پشت مجبور ساخته روی
بدرگاه عبد المؤمن خان نهادند و میرقلی بابا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال بلکه حیات کرده بی اختیار
روانه شد و در وقتی که عبد المؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند بود باو رسید و او را در اول حال از آمدن
ملا را بسیار بشاشت و خرمی کرده اظهار الفت نمود و میرقلی بابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت
در مواد خدمتکاری واقع شده بجهة رعایت نمک خوارگی و پاس حقوق ولی نعمت بود و بعد الیوم حضرت
خان ولی نعمت اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری و جان سپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا
باقی را او رفقا حسن خدمت ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست بهرات رفته قلعه هرات را استحکام
داده لوای مخالفت برافرازد و ما او را بعنف و اکراه آوردیم مجملا عبد المؤمن خان در مقام انتقام او
درآمده کبرا بنده اول تفحص اموال و اسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که از اموال بر بالغ
بابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراء النهر بوصول پیوست و بعد از اخذ و تحصیل اموال در مقام
سیاست او درآمده فرمود که هر دو پسر او را در برابر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت پسران
در مذاق پدران تلخ می باشد با نه تو چگونه میانه من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را ضایع کرده
از پا درآوردی بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه او زد و دیگران با تمام کارش پرداختند
و بعقوبت تمام کشتند و در اول حال سلیمان بیاول را بحراست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آنولایت
بجاجی بی که از ملازمان دولت خواه او بود روانه نموده او بسرعت و استعجال بهرات رسیده برجا بر
حکومت تکیه زده اکنون بر سر احوال عبد المؤمن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق
متعاقب یکدیگر ببلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی اعمال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی
اتالیق در آمدن او بزودی کرده بود بفکرهای دور افتاده چون با امرای عبد الله خان بجهت محافظتی
که در زمان حیات پدر با او کرده بودند پا اعتماد نبود در رفتن سمرقند تاخیر مینمود و بالجمله با حضار عساکر خود
فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بنا بر طی مسافت مینمود و کس پیشتر
فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بوده و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است بعیادت او
میروم همان روز که فوت عبد الله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس بجهة رسانیدن این خبر

روانه اردوی عبدالمؤمن خان شدند که از ثمره کامرانی بهره ور گردند کسی که اول رسیده مژده داد اعتنا
نکردند آن شخص را گیرانیده فرمود که زبان او را از کام بیرون آورند و آنکه بعد آمد شخص دویم که رسید مژده
داد دانست که وقوع دارد اما او هم اعراض کرده گفته بود که فوت پدران را آسان به پسران نمیتوان گفت
شما چرا بی تأمل این خبر دادید و خاطر مرا محزون ساختید و گریهای شادکامی میکرد و آغاز فرشاشت
و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیم که آمده خبر رسانیده باتفاق محمد باقی آتالیق دیوان بیگی و سایر امرا ارکان السلطنه خود
شنیده ترک خودداری کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقارهای شادیانه
باسم او بنوازش درآوردند اما همچنان بتانی میرفت روز بروز امرا اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال
شتافته کورنش مینمودند در اثنای طریق شنیدند که هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان که در صدد و سمرقند
بود و لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار مینماید و رستم سلطان و اوزبک سلطان
که از امرای او بند اطاعت و انقیاد هزاره سلطان نموده لشکرهای تاشکنت و سمرقند در ظلال اعلام
دولت او مجتمعند عبدالمؤمن خان پادشاهزاده سفاک خونریز و قساوت قلب موصوف بود و با اقربا و بنی
اعمام توجهی نداشت و ایشان را خوار گذارد و دولت میدانست هزار خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او
اطلاع داشتند از آنچه میانه او و پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهة حفظ جان خود و فرزندان
در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمؤمن خان در کمال عظمت و اقتدار بخطه سمرقند درآمده پای بر مسند
جهانبانی نهاد و با لشکرهای بخارا و بلخ و قرشی و سمرقند و آنچه دفع شده هزاره خان را وجهه همت ساخته
بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الجانبین حربی صعب اتفاق افتاد و چون اکثر
خلایق میل بجانب عبدالمؤمن کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست درآمدند و عبدالمؤمن خان ایشان را با فرزندان
ذکور از پای درآورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده
بر هر محل حکام تعین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت نموده سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس
بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند در بخارا نیز از اقربا و بنی اعمام و خویشان بهر کس مظنه رشد
و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای درآورد مجملاً دوازده دودمان خود برآورده سوی پیر محمد سلطان
نامی که مرد کوکناری درویش بود همیشه در کمال فقر در کوکنارخانها بسر میکرد و او را قابل کشتن نمیدانست
و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از آنجا با لشکر عظیم باراده

یورش خراسان روی بیلخ آورد **ذکر کشته شدن عبد المؤمن و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبد الامین خان در بلخ و سوانح ایام از گردش چرخ مینا فام** چون عبد المؤمن خان در امر سلطنت استقلال یافت در بعضی اوقات عموما با امرای عبد الله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که چون او به بلخ میرسد نسبت با ایشان کینه خاطر خود را بفعل خواهد آورد و عبد الصمد بهادر میراخور عبد الله خان و محمد قلی بهادر سخت کمان که از یکه سواران شجاع بود و متقبل قتل او نشسته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبد المؤمن خان بجهة اشتداد گرمی هوا اسب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشیک آقاسیان و شقاولان و اهل خدمت و مقربان یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهره کان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پس تر میرفتند و او در میان با جلو داران و دو سه چهره خدمتکار و چند نفر از ندما و مطربان طی مسافت میکرد و شبی از شبها که از پهلوی دهی میگذشتند عبد الصمد بهادر و محمد قلی بهادر در پدیوار پست آن ده درآمده در کنار راه پس دیواری نشسته عبد المؤمن خان با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمین گاه رسیدند هر دو در روشنایی مشعل شصت گشادند از قضای الهی تیر هر دو بر هدف مراد رسیده خطا نشد او از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای آخته بر سر او رسیدند مشعلداران مشعلها را ریخته گریختند مطربان و ندما که مردم نازک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفتند و ایشان فی الفور سر او جدا کرده یک کس از چهرها بر سر او ایستاده بود او را هم پاره پاره کرده و سوار شده رو ببخارا آوردند بنا بر سوء اعمال ولی او بیهوا که از او نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه عرصه سلطنت نه پیمود بعد از لحظه که مردم از عقب رسیدند او را در سر راه کشته یافتند بعضی از امرا مثل عبد السمیع بهادر میراخور و دیگران که از قضیه واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاعی نیافته صباح که باردو رسیدند و از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که صبح بشکار رفته تا آنکه مردمان از عقب رسیده صورت قضیه باز نمودند و فترت و آشوب عظیم در میانه اهل اردو پدید آمد امرا و لشکریان دو گروه شده ملازمان قدیم عبد المؤمن خان و امرای بلخ از خزاین و احمال و اثقال آنچه توانستند برداشته روی توجه به بلخ آوردند و ملاز باز عبد الله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نموده ببخارا بازگشتند و چون کسی شایسته سلطنت باشد در آنجا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد سلطان که از آل شاه اکوکنار را و را بکار آمده از تلاطم امواج بحر

غضب

غضب عبدالمؤمن خان یکبار افتاده بود راضی شده اسم سلطنة و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه
بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و مردم عبدالمؤمن خان نیز ببلخ
رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبدالمؤمن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکاء
و مملکتی که در تصرف عبدالمؤمن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان
او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف آن کرده گفتند که دو ساله طفل شایسته سلطنت نیست بلکه خان جوان
کار آزموده می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که پسر دین محمد
خان است عبدالمؤمن خان گرفته محبوس بود و چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را
بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و بسبب این کنکاش عمل نموده
جانی بیگ سلطان در خاطر ایشان رسوخ یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عباد الله سلطان برادرزاده
عبدالله خان که بعد از فوت او بحباله عبدالله خان درآمده بود و یک دختر از عباد الله سلطان داشت که در حباله
عبدالمؤمن خان بود در خانه او فوت شده ببلخ آمده جارلهای و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدیدن او رفتند
او را از قرار داد خود آگاه کردند او انکار آن معنی نموده ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمؤمن
خان طفل است و دیگری از دودمان سلطنت نیست لاعلاج بسلطنة او بجهة خواهرزادگی عبدالله خان
راضی شده ایم آن بانوی عصمتی گفت که از دودمان پادشاهی پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنة هست
ایشان استفسار نمودند گفت که از شوهرم عباد الله سلطان پسری از جاریه است عبدالامین نام و بعد از شوهرم
چون مادرش فوت شد او را محافظت نموده ام و از خوف عبدالمؤمن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته
من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاه داشته ام و با من است ایشان را تعجب دست داد چون
هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد همان ساعت او را آن مخدره بعد از آنکه ایشان را
قسم داد که با او غدر ننمایند ملبس بلباس نسوان بیرون آورده بدیشان نمود هر چند میدانستند که این حکایت
فروغی از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر درآمد و اسم برادرزادگی عبدالله خان در تمشیت
امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باین معنی شدند و همان روز او را بحمام برده موی سرش که بطریق گیسو
دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند سلطنت نشانیده
جمیع امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمؤمن خان آنچه

در بلخ موجود بود بقبضهٔ تصرف واقتدار خود کرفت امرا وریش سفیدان بلخ بی صلاح ومشورهٔ او هیچ
مهمی فیصل نمی دادند سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز از
پس پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور می آید القصه چون اخبار بخارا وجلوس پیر محمد خان مسموع
اوزبکیهٔ بلخ کردید برای وصلاح عقیقهٔ مذکور با امرا اخبار انبساط مخالفت را در نوردیدن ارکان
عبد الامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را تهنیت ومبارکباد کفتند والتماس نمودند
که عبد الامین را فرزند خود دانسته چون زمان عبد الله خان وعبد المؤمن خان هر یک در مقر دولت
خود متمکن بوده وبمعاونت یکدیگر بدارایی مملکت مشغول کردند که سالکان را مجال مداخلت نبوده
باشد امرا آنجا را از محذرات استار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند همکی متفق اللفظ کفتند
که عباد الله سلطان را هر کز پسری نبود وایمغینی فرع سمع هیچکس از مردم بیرون واندرون
محرم ونامحرم نشده واین مکر وتدبیری است که از زوجهٔ عباد الله سلطان بظهور آمده اما
عقلا وریش سفیدان بجهة آنکه آن مردم را بجو درام سازند مصلحت وقت در تصدیق دانسته سخن
او وانکار ایمغینی نکردند واز جانب پیر محمد خان برلیغ با او نوشته فرزند خطاب کردند وبشکرانهٔ این
عطیه کفته اظهار بشاشت وخرمی می نمودند وممالک عبد المؤمن خان را مسلم بود داشته مشروط برآنکه در بلخ
سکه بنام خود نزنند ودر خطبه اسم پیر محمد خان با اسم او مقدم باشد چون دولت ایشان بر قسم
توتی الملک من تشاء آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت ودر عرض چند روز بساط
دولت ایشان درهم نوردیده کشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می آید ذکر احوال خراسان
وجلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت واختتام احوال او وارتفاع لوای دولت باقی
خان برادرش در ماوراء النهر سابقا سمت کذارش یافت که تیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهر
زاده عبد الله خان است با برادران در بعضی محال خراسان بحکم برلیغ حکومت مینمود وتا میانهٔ
عبد المؤمن خان وپدرش وحشت بهم رسیده بود وایشان بملاحظهٔ حقوق تربیت عبد الله خان اطاعت عبد المؤمن خان
نمیکردند وبامر ونهی او زیاده التفاتی نمیکردند بعد از فوت عبد الله که عبد المؤمن در سلطنت وپادشاهی
استقلال یافت وقطع رشتهٔ حیات اقربا وبنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان کرفته محبوس کرد
خوف ووحشت برایشان استیلا یافته التجا بسایهٔ دولت حضرت اعلی شاهی آورده بوسیلهٔ

گنجعلی خان حاکم کرمان دست از فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر و مونس
بهادر که از معتمدان خاص او بودند بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده و باستظهار معاونت
منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کوفته خواست که بلطایف
الحیل قلعه هرات را که تخت خراسان است بدست آورد و بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی
هرات آمده و امرا اوزبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود و قدرت بیرون آمدن خود را
بقلعه کشیده در مقام ممانعت درآمدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و جوانب هرات را
غارت نموده بازگشت در همان ایام مرتبه دیگر با ده هزار کس بر سر قلعه فراه آمده قلعه فراه را
گرفت و همچنین اسفراین را بحیطه تصرف درآورده عزیمت هرات کرد حاجی بی حاکم هرات
در شهر توقف نموده ملا قرا و سید محمد سلطان را با ده هزار کس بمقابله او فرستاده و ایشان تا پل
مالان آمده کس نزد تلیم سلطان که در اسفراین بود فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی
کرده بازگردد والا محاربه را آماده باشد مشارالیه بدین سخن التفات ننموده از اسفراین ایلغار نموده
بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه آنجماعت شد و ملا قرا و سید محمد سلطان صفها
آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست باشتعال قتال نبرده بودند که از جانب
بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان بهرات رسانیدند حاجی بی
بحر تحیر فرو رفته و در گرداب اندیشه غوطه خورده چون اوان توجه موکب همایون و حرکت
عساکر منصوره قزلباش بخراسان رسیده بود در ماوراءالنهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته
پادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال با تلیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد اعیان
اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که تلیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد
او را بهرات آورده بلقب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان بجا صلاح حال خود را در اطاعت
و انقیاد او دانسته حاجی بی همان روز کس نزد او فرستاده ازین حال خبر داد تلیم سلطان که بعد ازین
از وی بدین محمدخان تعبیر خواهد یافت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال نهاد
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود راه داده ملا قرا و سید محمد
سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نموده بلشکریان او پیوستند

وحاجی بی با اشراف واعیان شهر وعظما اوزبکیه که درآنجا بودند بی اسلحه ویراق باستقبال او
شتافته در پل مالان بملازمت رسیدند ودر پیش او زانو زده کورنش نمودند ودر رکاب عالی او
بشهر درآمدند اما درآن روز ساعت بد وقمر در طریقهٔ محترقه بود ودین محمد خان از خوف
آنکه صورت بدی دیگر روی نماید معتقد به نیک وبد ساعت نشده درآن ساعت نحس داخل شهر
شد ودر باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخته برلیغها
باستمالت سادات وارباب واهالی باطراف خراسان ومستحفظان قلاع وبلاد فرستاد
وچون یار محمد خان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه او توره چینگیزی النسبت را منظور داشته
اسم پادشاهی بر او اطلاق نموده خطبه وسکه بنام او کرده وامرا خراسان بقدم اطاعت
پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند واو طرح آشنایی که با حضرت اعلی نموده بود بر طاق نسیان
نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان درآمد وهریک از امرا واعیان اوزبک را فراخور حال مناصب
عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چار بالش سلطنت تکیه زده **بیت** خوش کرفتند حریفان سر زلف ساقی
کر فلکشان بکذارد که قراری کیرند ، در اول حال که خبر کشته شدن عبد المؤمن خان وآوازه
لشکر قزلباش بخراسان رسیده بنوعی اوزبکیه خراسان را متلاشی ساخته بودند که بکلی راه صواب
کم کرده واندیشهای بیحاصل نموده حفظ حال خود دران تصور مینمودند از جمله سلیمان بیساول که از
امرای معتبر اوزبکیه ودرآنوقت حسب الفرمان عبد المؤمن خان حاکم مروشاهجان بود قاسم
سلطان نامی را که میکفتند از نژاد جانی بیک خان واقربای عبد الله خان است ودر لباس فقر
ودرویشی درآن ولایت بی نام ونشان بسر می برد بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق
کرده بولایت مروشاهجان وچهارجوی وابیورد وآخذ ودر قسم اختصاص کشیده وبعد از آنکه
خبر استیلاء دین محمد خان در خراسان مسموع او کردید از آن جرأت نادم وپشیمان کشته
عرضه داشتی مبنی بر اخلاص ودولتخواهی بخدمت او نوشت ابو القاسم سلطان که در مال وملک
بیدخل واز سلطنت جز نامی نداشت واز اطوار سلیمان بیساول آثار ندامت وپشیمانی تفرس نموده
درمقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال واستبداد زند وچون دین محمد سلطان خان
از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص آمیز از جانب سلیمان بیساول رسید ولی محمد سلطان

برادر

برادر کوچک خود را بمرو فرستاده منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت و تنک و بد مهمات
آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار او نهاد که بهر چه رای او باشد اقتضا نماید بعمل آورد در مرو سکه باسم یار محمد خان
پدر کلان او زدند ولی محمد سلطان بمرو رسیده سلیمان یساول باستقبال او شتافت قاسم سلطان را نیز
بتکلیف استقبال کرده باکراه با خود برد اما در وقتی که بدر دروازه رسیده بمضمون این کلام که دو پادشاه
در اقلیمی نگنجد عمل نموده بملازمان باشاره رسانید که در سر تخته پل گردن آن بیچاره بشکنند را
زدند و ولی محمد سلطان را د ولی محمد سلطان را قرین اعزاز و احترام بشهر آورده بلوازم خدمتکاری قیام
نمود هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که در همان روز طنطنهٔ رایات نصرت آیات
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان ابا عنجه وارث ملک مرو شاهجهان و آنحدود
بود و در آن ولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت
گذارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته از راه چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابو المحمدی
که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش و بدست در آوردن نیشابور خبردار شده در فکر یراق
قلعه و ضروری قلعه داری بود که همان شب خبر کشته شدن عبد المؤمن رسیده بتحقیق انجامید ابو المحمد
بی چون ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاده اراده نمود که اگر ارباب و اهالی مملکت در مقام
دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند شهر را محافظت نماید تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی
جنود اوزبکیه بچه کس قرار یافته درین اندیشه بود که از قلعهٔ سنجر و رادکان خبر رسید که فرهاد خان
با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش به سنجر در رسیدند ابو المحمدی از این خبر سراسیمه گشته
مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای
فلکی دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار رو بدین طایفه است و پادشاه
مستقلی نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکاء صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف
ما در آمده بود تلاش نمودن از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم
امواج بحر مخوف خود را بساحل نجات رسانیده اهل و عیال را بماهی برسانیم بعضی جهلا گفتند
که چرا شهر معموری را بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده محجر طلای ضریح مبارک حضرت
امام ثامن ضامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء و دمبل مرصع سر گنبد مبارک را که از علی

وزیر در آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم و جمعی از سادات و عقلا که در آن وقت
در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته ابوالمحمدبی را از بیم فتنه اوباش و خوف بدنامی
بازخواست نیکبخت خان اوزبک درین اراده متصرف ساخته و او ترک این اراده نموده بدلایل
معقوله جهلای اوزبک را ممنوع ساخت که چون ده سال است که نمک این ملک را خورده اند
حق نمکخوارگی را منظور داشته در هتک عرض و ناموس و غارت اموال مردم این شهر که احتمال
مفاسد عظیم دارد نکوشید و بصحت و سلامت روانه شوید و سادات و عظمای شهر را طلب
ساخته گفت توقع آن است که بر سر سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی
از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس بیانه قزلباش تعرض نشد و ازین حال خبر
ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت و هراس مخافت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند و همان شب
ندای کوچ در دادند و تمامی اوزبک از پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده از دروازه
میر علی آمو بیرون رفته براه سرخس روانه شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات
و ارباب اهالی مشهد مقدس معلی کس نزد فرهاد خان و امرا به سنجر فرستاده ازین حال خبر دادند
و فرهاد خان همان ساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شهر شد و بسعادت زیارت آستان ملک
آشیان حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شد و عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال
و فتح مشهد مقدس با زیارت نامه بخدمت اشرف فرستاد و در وقتی که موکب همایون شاهی
بموضع اباجی شقاق و قوربدر رسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار
مسرت آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمدبی و اتباع او از سرخس گذشته بزورآباد آمدند
شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنت هرات جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته
طوق فرمانبرداری او بر گردن نهاده اند و دین محمد خان که از آمدن او و از دست دادن مشهد
مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده او را با لشکرها و اتباع بهرات برده و او را در معرض بر عفو و عتاب
و خطاب در آورده مواخذه مینمود که ولایت مشهد را از دست گذاشته بیرون آمدی داد
عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد و بعد از سه روز ارکان دولت
شفیع شده رخصت کورنش او حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود

فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار صد کس از بهادران کارآمدنی بر جناح استعجال بایلغار فرستاد و که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس درآمده آن برج مبارکه را ضبط نماید و شاهم کلته را با جمعی بمحافظت قلعه غوریان فرستاد و او بقلعه درآمده بضبط آن ولایت پرداخت اما چون سید محمد سلطان ورفقه بتربیت جام رسیدند و از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام قاصد صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داده فرهاد خان همان ساعت برادر خود ذو الفقار خان را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در وقت سواری اوزبکیه طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه را پای دست و پا کرده مجال محاربه و صف آرایی نمانده قرار بر فرار اختیار کردند لشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل در آوردند قریب بهشتاد نفر دستگیر و اسیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نموده اند سید محمد خان شکسته و پریشان حال بهرات رسیده دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داده در میان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبد الله خان و کشته شدن عبد المومن خان شنیده بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرا قزلباشیه که در بعضی محال خراسان مانده بودند بدیشان ملحق گشته در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصوره شاهی خبر نداشتند و از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بدفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه لوز نزول کرده اما امرا و ریش سفیدان و آتالیقان او در محاربه قزلباش تامل داشتند مکررا قرعه مشورت در میان انداخته مجلس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبد الله منغطی که از سلاطین زادهای منغط و مرد روزکار دیده بارای و تدبیر بود و حاجی بی و ابو المحمدی بی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن صد ساله قزلباش بوده و در این زمان اوزبکیه در خراسان استقلالی تمام نیافته اند و یورت و مسکن قدیم ما ماوراء النهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراء النهر کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه را بدانجانب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندیم و اگر خواهید که بالکلیه دست از خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه هرات بگذارید و قلاع تون و قاین و سیستان و محال این طرف هرات را بمعتمدان سپارید

وچون پادشاه ذی جاه قزلباش اظهار دوستی واخلاص کرده کس فرستاده اند مجدداً مکتوب محبت اسلوب
قلمی نمایند که بعون الله تعالی وحسن موافقت حضرت اعلی ویمن همت ایشان از تسلط واستیلای
عبد المؤمن خان فراغت حاصل شد وامرای اوزبکیه طوق فرمان برداری این محب برگردن
نهاده اند اکنون سخن همان است که عرض شده وخراسان بملازمان عالی تعلق دارد ما روی توجه بماوراء
النهر که مرکز دولت این سلسله است داریم ومشهد مقدس معلی ونیشابور وترشیز وغیر
بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم چون درینوقت بردن کوچ متعذر بود تکیه برغایت
والطاف شهریاری ومروت جبلی ایشان کرده فرزندان واهل وعیال خود وامرا واعیان اوزبکیه را
با برادرم باقی سلطان درقلعه گذاشته ناموس خود را بملازمان آن حضرت سپردیم همت دریغ مدار
که ان شاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید وبنیان سلطنت استحکامی یابد در بیرون هرات وسایر محال
خراسان از فرمان آن حضرت تخلف نخواهد بود وظن غالب است که پادشاه قزلباش شیوه فتوت
مسلوک داشته این رضا مخلصانه را بسمع رضا اصغا نموده روی موافقت ودوستی را بناخن مخالفت
نخراشد ودرین نهضت بفتح مشهد مقدس ومحالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات ونواحی
نگردد وبعد از آنکه مهمات ماوراء النهر وترکستان وبلخ وبدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت
انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشند از روی اقتدار واستظهار بخراسان آمده بتسخیر ونظم
ونسق آن پردازیم والا بمقتضای وقت عمل نمائیم اکثر عقلا وریش سفیدان این رای را پسندیده داشته
قرارنامه نوشتن وتهیه اسباب قلعه داری نمودند وجمعی از اهل هرات وسرخیلان قبایل را که مظنه
خلاف ایشان بود گرفته مقید ومحبوس ساختند اما بعضی جهلا وجنگجویان این صلاح اندیشی را نپسندیده
گفتند که حالا از پادشاه قزلباش خبری واثری ظاهر نیست وجمعی که پیش آمده اند دوازده هزار کس
بیش نیستند ومع هذا بسیار نزدیک شده اند ودر بدایت سلطنة از ده دوازده هزار قزلباش که قریب
باشند خوف نمودن وپشت بدیشان دادن نوعی از ضعف وهزیمت است هرگاه بانظر بی
بماوراء النهر رفته خراسان را از دست داده باشیم بدنام ومورد طعن بهادران خواهیم بود ودرین
صورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراء النهر وقرارداد
خاطر امرا آنجا اطلاعی نداریم دست از مملکت خراسان داشتن ونقد را بنسیه دادن مقتضی

عقل

عقل و مردانگی نیست مگر محاربه اجتماع عشرا بر میان بسته مردانه و از روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور
گردیم آوازه اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام حسب المرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذاً بالله منهزم شویم بهیچ
دیگر صورت بند باری همگنان معذور باشیم دین محمد خان بشوق ثانی راغب گردیده اکثر جهلا
و پرخاش جوئی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نرفته بود این کنکاش را ترجیح نهادند
و دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان در هرج و مرج خراسان بعضی امرای نامدار قزلباش جنگ کرده
غالب آمده بود و محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه
با خود داده و جمعی که حرف رفتن میگفتند در نوبت بجهة آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند از آن
حکایت ساکت شدند ابوالمحمد بی که مرد عاقل کاردان بود و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست
و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی کثیر از اوزبکیه از او جدا شده چون مسافت
بعید طی کرده بود علاج نتوانست کرد در این اثنا خبر بازگشتن امرای قزلباش رسید
بجهة اخبار موحش که از جانب خراسان باو رسید بازگشت بالکلیه اندیشه قلعه داری از خاطر بیرون
کرده بعزم تعاقب از باغچه خواجه لوز کوچ کرده پیشتر آمدند و بمحاربه قزلباش دلیر شده میانه او
و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان هرات مقابله فیلکی شد شرح آن مفصلاً در طی داستان فتح
خراسان و اختتام احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراء النهر بعد از تحریر آن داستان رقم
زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی وحده العزیز **آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات که**
در خلال این احوال روی داده باراده تقدیر ملک متعال قبل ازین نگاشته نکته پرداز شد که درین سال حضرت
اعلی شاهی ظل آلهی یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم داده در تهیه اسباب آن سفر بودند که خبر فوت
عبدالله خان اوزبک رسیده و آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیم شهر رمضان
المبارک سنه ست و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنت اصفهان بیرون فرموده چند روز در کاشان
انجام مهمات لشکر و ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خوار و فیروزکوه
بچمن بسطام رفته توقف نمایند چون خاطر خطیر بسیر شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث
حضرت اعلی شاهی ظل آلهی است مایل بود و تا آن ملک بحیطه تصرف درآمده بود ندیده بودند در نوبت
که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس جریده و سپاهی از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که تا جمعیت

سپاه چند روزی در آن عرصهٔ دلکش عشرت پیرا بوده بعد از فراغ سیر و شکار از آن راه بسطام آیند
و احکام مطاعه باحضار عساکر قلمرو همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچیان عظام با قورچی باشی که در طهران
بودند روانه بسطام شده باردوی ظفر قرین پیوندند و الله ویردی خان با غلامان و لشکر فارس و کهگیلویان
با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل که رایات جاه و جلال نزول فرماید بموکب
نصرت قرین پیوندند مجملاً عساکر قزلباش حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه بخراسان آورده
در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی چند روزی در متنزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار
پرداخته بعد از استماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه سیاورود خار و استراباد باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان
پادشاه خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو شاهجان و نسا و ابیورد
که چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبد الله خان از مملکت موروث برآمده بپایهٔ دولت همایون استظلال
جسته در رکاب اشرف بودند چند روز چمن بسطام معسکر ظفر فرجام بود از آنجا بسان لشکر نصرت نشان پرداخته
سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند سی هزار کس بنظر در آمدند در خلال این حال اخبار متواتر شد که عبد
المؤمن خان میر قلی بابا کوکلتاش حاکم هرات را چنانچه گذشت بسیاست رسانیده و از لشکر بلخ و بخارا
بسمرقند و تاشکنت لشکر کشیده با هزاره خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال ماوراء النهر گذشت
محاربه نموده برایشان ظفر یافته و ایشان را با هر کس از سلاطین زادها که مظنهٔ فتنه داشته از میان برداشته
تمامی اوزبکیه طوق فرمان برداری او بگردن گرفته در کمال شکوه و استقلال و غلبهٔ خیول و ازدحام لشکر متوجه
بلخ و خراسانست بعضی از کوته اندیشان کم همت در این سال رفتن خراسان را مصلحت نمیدیدند و صلاح
وقت در آن دانستند که در این سال متوجه نظم و نسق استراباد گشته از ضبط الممالک جمع نموده عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر عبد المؤمن خان معلوم گشته سال دیگر
بمقتضای وقت عمل شود چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاهین بلند پرواز را بصید عقاب مملکت
خراسان در پرواز آورده بودند زیاده التفاتی بسخنان پست همتان خطا اندیش ننمودند بالجمله چند روز که در چمن
بسطام سراپرده و بارگاه باوج ماه برافراشته بودند متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت
مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهة قرب و جوار استراباد نیز علاوه مازندران گردیده بموی الیه تفویض
فرمودند و احکام استمالت باسم اهالی و اعیان سرکرده سیاه پوشان استراباد که هر یک بیلوکی از بلوکات

رقم اختصاص کشیده در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامان بیک نامی از اقوام خود را بداروغگی بسطام نموده
با سیصد نفر از قراملو و غیره فرستاده سرداران استراباد چون بیکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون
باعساکر قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره نداشتند و تمکین
داروغه مذکور روا نداشتند در خلال این احوال یوسف قوشن بیکی نامی بنوعی که در فوق ایمای شده از جانب تلسیم
سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته و عبدالمومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصه پیغام انکه
این دولتخواه و برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بودیم بمحض رضاجویی از موافقت پسرش
سرباز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدین جهت کینه در دل گرفته اظهار عداوت میکرد و حالا که عبدالله خان
بعالم بقا پیوسته و او در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او متفق بوده اند در مقام
انتقام است درین صورت بنده جز آستان ملائک آشیان پناهی ندارم و هرگاه آفتاب موکب همایون پرتو
وصول بخراسان اندازند در سلک هواخواهان در آمده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش گرفته بهرچه فرمایند
قیام مینمایم حضرت اعلی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه و برادرانه باو نوشته نوید عطوفت
و الطاف بی نهایت دادند و محمد قلی بیک ایشک آقاسی عرب کورلو را که در سال گذشته بهرات رفته بود
همراه یوسف قوشن بیکی نزد مشارالیه فرستاده چند اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه تحفه ارسال
داشتند القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنة پناه حاجی محمد خان را از راه استراباد
بجانب خوارزم فرستاد بقبایل یقه ترکمانان صاین خانی که قدیما تابع امر و نهی سلاطین خوارزم بوده
در کنار رود گرگان و اترک اقامت دارند مناشیر استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد و حاجی
محمد خان ترغیب نمودند و مشارالیه برندق سلطان و الغ میرزا پسرزادهای خود را در ملازمت اشرف
گذاشته که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان
روانه گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ کرده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد
خان و ذوالفقار خان بیکلربیکی آذربایجان و بعضی امرا که عدد لشکریان ایشان بده هزار میرسید چرخچی
و مقدمة الجیش فرموده یکمنزل پیشتر فرستادند در خلال این احوال بخاطر انور خطور نموده که یکی از ملازمان
خان رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبدالمومن خان فرستاده مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان
دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو تبلیغ نمایند و روح الله بیک سیاوول صحبت ذوالقدر متقبل این خدمت

شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان
نهضت مینماید و جهة آنکه ما را در طرف عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود او در هنگام فرصت
مشهد مقدس و بعضی محال خراسان را متصرف شد و در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود و هر مرتبه که ما بآرزوی
ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابل عساکر منصوره در نیامده
قرار بر فرار اختیار مینمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم پادشاه است و رخصت مقابله با پادشاه
قزلباش نمیدهد درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال ستم ستوران و رعایا و زیر
دستان آواره و بی خانمان می شوند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ترکستان و ماوراء
النهر و بلخ و بدخشان و عموم سپاه اوزبکیه مطیع و فرمان بردارند و ما کچه استخلاص ملک موروث
کمر همت بتسخیر ملک خراسان بسته ایم انشاء الله تعالی وحده العزیز درین مرتبه تا استرداد آن دست
ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست و تا بلخ و بخارا عنان بکرانبار نمیکشیم و روح الله بیک
مذکور را روانه فرموده موکب ظفر انجام بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و بمصلحتهای نهانی که در عرصه
ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگر از اجری در آن نیت اقتضای آن فرمود که درین
سفر شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خورد سال بود همراه نبود و از معارک خطرناک بر کنار باشد
از همان منزل او را بشیخ احمد آقا ایشک آقاسی حرم سپرده روانه اصفهان فرمودند و اردوی همایون بعد از
عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول لشکر دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات
نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد
نخست ولایت نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد تبیین این اجمال آنکه حکومت آن ولایت
باحمد سلطان نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب و وصول موکب همایون
همایون فال شاهی باحمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلق الله در یافته قدرت
حراست و قلعه داری در خود ندیده و از خوف سیاست عبد المؤمن خان بمیان اوزبکیه نتوانست رفت
و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیه
برآورند باراده سفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معدودی روانه
مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند و هنوز احمد سلطان

از دروازهٔ شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور باسم شامی همایون بلند آوازه گردیدند وچون در کالپوش این خبر
رسید امیر ابو المعالی نیشابوری را که از سادات متعالی مکان وکلانتر عظام این ملک بود واز تاریخ فتور
اوزبکیه بنا بر ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب نصرت انتساب می بود جهة ضبط مملکت روانهٔ
آنصوب فرموده حکومت آن ولایت بمیرزا محمد سلطان پاشا که در آنوقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت
واحمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته قرین اعزاز واحترام روانهٔ حج گشت ورایات اقبال از کالپوش
کوچ فرموده از راه شقان وجوربد متعاقب فرهاد خان وامرایی که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس
معلی در حرکت آمده وچون موضع اسباخی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفر نشان گردید مبشران
از جانب فرهاد خان واهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبد المؤمن خان وبشارت فتح مشهد مقدس
بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند وحضرت اعلی شاهی ظل الهی از ورود این خبر بهجت اثر
که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود وشوق ادراک سعادت طواف وزیارت آستان
ملایک آشیان **حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که مقصد** وعلت غایی این یورش
خیر مآل بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده مجموع سپاه کلاه گوشهٔ شادمانی بر تارک خورشید شکسته
غلغلهٔ بشارت ومبارکباد بمهر وماه رسید واز آنجا کوچ فرموده بتاریخ ۲۴ شهر ذی حجة الحرام در
درکنار رودخانهٔ شهر طوس نزول اجلال واقع شد فرهاد خان وامرا واعیان مشهد مقدس باستقبال
موکب همایون آمده در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده لوازم دعا وثنا وتهنیت بجای آوردند و
وحکم شد که فرهاد خان وامرای چرخچی بعزم تسخیر هرات روانه شده آن بلدهٔ فاخره را بتصرف در آورند
وهنوز اخبار سلطنت دین محمد خان وجمعیت اوزبکیه قرار داد خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق نانجامیده بود
روز دیگر که بیست وپنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور **حضرت امام ثامن ضامن علی ابن موسی الرضا**
علیه التحیة والثنا که مطاف سبحان ملأ اعلی وسجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند
وچون شعشعهٔ نیر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط تجلیات انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن
آغاز نهاده روشنی بخش دیدهٔ نظارگیان عالم شوق گردید حضرت اعلی شاهی پیاده گردیده بشکرانهٔ این
عطیهٔ ایزدی پیشانی مسکنت برخاک نیاز سودند وسرشک شادمانی از دیدها باریدن گرفت واز آنجا
با جهان جهان اخلاص وعالم عالم نیاز بندی برهنه پای وگشاده پیشانی مسافت فرموده بزبان حال شاه

و سپاه بدین مقال گویا بود که بیت شکر خدا که از مدد بخت کارساز ، کاری که خواستم ز خدا شد میسرم ،
آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا ، این است از عنایت حق در برابرم ، و کافهٔ خلایق بدین آیین قدم در راه
نهاده و کفهای پا در آسیب خوار مغیلان گل گل می‌شکفت و گویا گل و ریحان پی سر غازیان
اخلاص‌مند بود مجملا در کمال شوق بروضهٔ مطهر رسیده بعد از تیمم عتبهٔ عالیهٔ علیه جبههٔ اخلاص بر آن خاک
پاک سودند و بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستانهٔ مقدسه را بغایت بی سامان و از قنادیل طلا و نقره
خالی یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوای مجمر طلا چیزی نمانده بود و در همانجا بوداق بیک چکنی را
بحکومت مشهد مقدس سرافراز گردانیده و از آستانهٔ مقدسه بچهار باغ تشریف برده در آنجا اسیران اوزبکیه را
که در جام گرفتار غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال ایشان و فرستادن سید
محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بتسخیر ولایت خراسان
قرار داده و عدد لشکریان او را آنجماعت تا بیست هزار کس مذکور می‌ساختند اما اهل خراسان تکذیب
قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح می‌نهادند بالجمله حضرت
اعلی فرهاد خان را با امرا جرچی همان روز بجانب هرات روانه نمودند که تا هنوز اوزبکیه استقامتی
نیافته اند و اسباب قلعه داری مرتب نساخته اند آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران
چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون با ما دعوی اخلاص کرده
کس فرستاده بود که اگر در قول خود ثابت قدم باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده در هر جا باشد
نزد او فرستیم تتمه را بیاسا رسانیدند بالجمله موکب همایون تا سه روز در مشهد مقدس بجهة نظم
و نسق سرکار فیض آثار توقف نموده تولیت آن سرکار را بقاضی خان تربتی که از سادات صدریه
خراسان است و در فترت اوزبکیه بعراق آمده در آن اوقات داروغهٔ اصفهان بود عنایت فرموده ز
صدرتیه را بتیول او مرحمت کردند و بوداق بیک چکنی و شاه‌قلی سلطان بیات را با پانصد نفر از غازیان
و قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که
مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه سپارند روز بیست و ششم ماه ذی الحجه از مشهد مقدس
بیرون فرموده چون با فرهاد خان بر سر جام رسیدند در آن منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی
که در فترت هرات بهند رفته بود و درینولا از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از احوال آنجا واقف بود رسید

دارکای

و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از آن
برنمیدارد و حالا ده دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه هزار از هزارجات قبایل بر سر او جمعند اما از
رسیدن موکب همایون بدین مقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله
فرهادخان و امراء عظام که پیش رفته اند با خود داده اند و بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق
گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس در قلعه هرات گذاشته
خود بماوراء النهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان نمینماید
و نمیخواهد که با آسانی مملکت از دست دهد چون بر او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر
و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که فتح حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف
رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه مدعا چهره گشود تبیین این مقال آنکه بعد از
اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند
که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهادخان و امرا که پیشتر رفته اند پیشتر روند اوزبکیه دلیرانه
با ایشان محاربه مینمایند و این معنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همراه است و محاربه
لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربه امرا و سرداران نمیدارد و محتملست
که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری اعدا گردد و اگر آن گروه را تا رسیدن رایات نصرت آیات
بتوقف امر نمائیم اوزبکیه به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بماوراء النهر روند
و هر گاه مهم بمحاصره قلعه رسد بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری محتمل که معامله بدور انجامد
بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهادخان فرستیم که بمنزل بازگشته آوازه در اندازد که از جانب
آذربایجان و عراق خبر موحش رسیده که رومیه انتهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب
همایون شاهی ازین خبر مضطرب شده بجانب عراق مراجعت کردند و هر گاه خبر بازگشتن قزلباش
بدین اضطرار باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری باز آمده شکست نیست که دلیرانه بعزم دست برد
تعاقب امرا و ضبط مشهد مقدس و آنحدود عاجلاً از هرات بیرون می آیند و ما اردوی اغرق جمعی که
اسب زبون داشته باشند گذاشته با سپاهی بافوجی که اسب و کتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهادخان و امرا
ملحق گردیم و معتقد آمدن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری

نرسیم انشاء الله تعالی اگر خدای تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر آید محملست که مهم حسب المدعا
تمشیت پذیرد و جمیع عقلا و ارباب رای این مقدمه را پسندیده داشتند و علی الفور بفرهاد خان نوشته
فرستادند بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشد ایشان
حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل پس نشستند و کس نزد الله ویردی خان و گنجعلی خان که با لشکر
فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکاء خراسان شده بودند فرستادند که مقید بآوردن لشکر نشده
خود را با جمعی که اسپ ایلغار داشته باشند جریده و سبک پای ایلغار کرده در حدود غوریان خود را
بموکب همایون رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیک با پاشاه علی سلطان میر جمشید گرک و سایر لشکریان
اردوی اغرق گذاشتند که باهستگی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه غره
شهر محرم از مرهاو جر دسر جام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی و جلال
بایلغار روانه گشتند و در راه فرهاد خان و امرا که یکمنزل از قلعه باغ عید پس آمده بودند بموکب همایون
ملحق شدند و الله ویردی خان و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسپ ایلغار داشتند
ایلغار کرده در سر پل هراترود بموکب اعلی پیوستند مجملا موکب همایون مسافت ده روزه را در چهار
روز و نیم طی فرموده پنجشنبه پنجم شهر محرم در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان
رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته جماهیر در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد ذکر
محاربه حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن بعون عنایت حضرت آله
در فوق رقمزده کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون خبر نداشت
و آمدن فرهاد خان و امرا شنیده از شهر بیرون آمده که خبر بازگشتن امرا بنوعی که مذکور شد
در میانه اوزبک شایع شده او را از فکر قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم
استقبال ایشان پیش آمده بحوالی پل مالان فرود آمده بود و از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را
سهل و آسان انگاشته بنوعی شعله نخوت و پندار در کانون ضمیرش زبانه کشیده که جز بر شحنه تیغ آبدار
انطفا نمی پذیرفت صباح آن روز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر
شد و دین محمد خان جرنجی و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش را با میرزا عبدالله
منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا در دست چپ قول گذاشت

ومقرر

و مقرر کرد که هرگاه از جانب قزلباش غلبه لشکر مشاهده نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلو انداخته همت بانهزام
لشکر قزلباش گمارند و خود و یکهزار نفر از یکه جوانان گزیده و اعتمادی همراه گرفته در دست چپ ایستاده
مقرر کرده بود که اگر جنود اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب آن یکهزار کس از و جدا نشوند
در آیات جلال چون به پل سالار رسیدند از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسپها از کار مانده
از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه هزار کس بموکب همیون نرسیده بودند و باقشون فرهادخان
و امرا چرخچی به ده هزار نمیرسیدند اما یکی از اعراب ملبس مست که حضرت اعلی را میشناخت و حضرت
اعلی را در سر ترپل دیده بود آمده از وصول موکب همیون شاهی بدین محمد خان خبر داد و از کیفیت و کمیت
لشکر پرسیدند گفت اندک مردمی با آنحضرت اند اما لشکر قزلباش از عقب بلا فاصله می آیند
امرا و ریش سفیدان کنگاش بمیان آوردند راضی بمحاربه پادشاه قزلباش نمیشدند و صلاح دیدند
که باز گشته بهرات روند و نامه دوستانه بنوعی که تمهید یافته بود بخدمت اشرف فرستاده
گفتگوی صلح بمیان آوریم و باقرخان را در شهر و قلعه گذاشته روانه ما وراء النهر گردیم و محاربه
با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت ما نیست دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان گفته بود که اگر
چه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب کوچ
کرده روی بشهر آریم بضعف این لشکر پراکنده میگردند و در شهر القدر فرصت نخواهد شد که اسباب
قلعه داری آماده ساخته روانه شویم ولی در جنگ و جدل گرفتار عار فرار میگردیم بهتر آن است که
مردانه روی در معرکه کارزار آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن
از پادشاه بزرگ عالیشان عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند
ناچار تن بمحاربه در دادند مجملا حضرت اعلی تکیه بر عنایات الهی و اقبال پادشاهی کرده فرهادخان
و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنجهزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بنفس وجود
اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل خود
قرار گرفتند و در رباط پریان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر در آمیختند
غازیان عظام نیز عنان گرده یکبار بهیات اجتماعی خود را بمجا لغان زده چرخچی اوزبک را منهزم ساختند
و تمامی لشکر بهوس مردانگی در آوردن سر دامن همه روی بمجا لغان آوردند چنانچه بر سر فرهادخان کسی نمانده بود

باقی سلطان چون انهزام لشکر چرچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخت جنود چرچی قزلباش تاب صدمه
آن لشکر نیاورده بازگشتند چون فرهادخان علمی که علامت سردار لشکر است همراه نداشت لشکریان
چرچی در معرکه فرهادخان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده بود راه
انهزام پیمودند شکست فاحش خوردند چنانچه شکسته لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد
که موجب برهم خوردگی قول گردد و فرهادخان با چند نفر در میان معرکه مانده بود و خود مباشر
حرب شده در اثنای کر و فر زخم دار شده طریق انهزام پیموده و بین الاقران تهمت زده و بدنام
انهزام گریز گشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده نمودند
که فرهادخان و امرای چرچی منهزم شد و شکست بر لشکر آذربایجان افتاد الله وردی خان و قورچی
باشی حسب الامر اعلی بمدافعه اعدا شتافتند و از آنطرف لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته
هر دو سپاه بیکدیگر آمیخته گرد معرکه بر فلک تیز گرد رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در انروز از وصول موکب
ظفر قرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت ورزیده
جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون و رکاب اقدس بجنگ
مامور شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز آمده روی بانهزام آوردند
و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت دین محمد خان که شکست لشکر
اوزبک مشاهده نمود با یکهزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ
که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زند پیش راند و از کثرت
گرد و غبار مشاهده غازیان کرده حضرت اعلی با جمعی از مقربان رکاب اشرف که کم بیش دویست
نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطانعلی سلطان چکنی ولد بوداق خان با بعضی دلاوران که پیش رو
موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان نی زاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر اوزبک نمایان
شده برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت بحضرت اعلی خبر داده ملازمان رکاب
اقدس از قلت لشکر اندیشیده بقدری پریشان خاطر گشته حضرت اعلی ازین حال اطلاع یافتند
بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور و مردانگی بملازمان
رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه وار قدم

در معرکه

در معرکه کارزار بهنید که مردانه کشته شدن بهتر از زندگانی به ننگست قطعه چنین گفت غرب پلنگ
چه با شیر جنگی درآید بجنگ : بنام ار بریزی مرا گفت خون ، به از زندگانی به ننگ اندرون
چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش است جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را انداخت
علی بیک میر شکار استاجلو ولد احمد آقا کرآسا بود و هم چنین یک یک از جوانان نصرت منش که پیشرو
موکب همایون بود استقبال آن طبقه کردند هر کدام یکی از مخالفان را که اسب جلادت پیشتر رانده بودند
از صدر زین ربوده تا چهل پنجاه نفر بهادر را بر خاک هلاک انداختند چون قضا کرد دبار بر فرق روزگار
دین محمد خان بخته بود و عنان یکران بازکشیده به پیش آمدن دلیری نتوانست کرد و خوف و دهشت
بر آن استیلا یافته روی از معرکه بر تافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب گشته بادین
محمد خان درآویزند و به نیروی اقبال بهر طریق که باشد او را بدست آورند ملازم کیخیا خان رسیده ازجانب
او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آنجا منصرف گشته صبر کردند که بقول او
رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند
و دین محمد خان زخم سنانی یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه
بود میگفت که من بدین محمد خان زخم نیزه زده ام طاقیه اش افتاده دیدم که یکی از بهادران آن طاقیه از سر خود
برداشته بر سر او نهاد و خود سر برهنه میرفت دانستم که دین محمد خان است و آن طاقیه را یکی از غلامان
برداشته بود اما هیچکس این مقدمه را از و قبول نمیکرد و میرزاده طالش ابدال بیک نام با او
منازع بود میگفت من زخم زده ام سواد این اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقا از ملازمان
سلسله میرزا ابوطالب رضوی بوده در فترات خراسان و استیلا اوزبکیه بهرات افتاده منشی پیر
قلی بابا بود و بعد از آن منشی دین محمد خان بود و در مجلس کنکاش راه داشته خصوصیات احوال دین محمد
خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که بتجربه پیوسته از و استماع نمودم و او میگفت من همراه خان بودم در
وقتی که بقصد قول همایون رانده از میان نیزار بیرون آمد مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند
و از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک را یکی تصور آن شد که تیپ همایون شاهی آنست که
از دور سیاهی مینماید از حمله دلیرانه انجماعت و مشاهده آن سیاهی رعب و هراسی در دلها افتاده اعیان
اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده و لشکر شکست

خورده ترتیب لشهر رسیده اند و پس و پیش ما را لشکر قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ این نوع قلیل
مشغول سازیم تیپ شاهی که از دور سیاهی میکنند پیشتر آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را
امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان بسلامت است و آسیبی بر
نرسیده و کار صغیر نشده می باید بیرون رفت چون خان آثار کراهت در ناصیهٔ آن مردم مشاهده
نمود دانست که ما صدق زایده جنود لم تروها بظهور آمده یکی بهادران اراده فرار دادند ناچار روی
از معرکه بر تافت اما چون عنان گردانیدند بنوعی تفرقه و پراکنده گی در میانهٔ آن جماعت
افتاد که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب می آمد و سه مرتبه داخل
شدند و سر نیزه در حین فرار بخان رسیده زخمی خورده بود اما از رفقا پنهان کرد در حوالی
چهل دختران مشاهده شد که چون بسیاری از جیب و بغل بیرون آمده در آنجا بمن رخصت داده
گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا می آیی باز گرد من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته
مخفی گشتم استفامتی در شهر پیدا شد حقیقت حال او در آن روز معلوم شد باقی سلطان بایی چهل نفر
که از معرکه بیرون رفته بودند بطرف کهدستان افتاده از آنجا راه شبرغان پیش گرفت و از
معبر کرکی گذشته بخارا رفت و برحسب تقدیر الهی او را در ماوراء النهر ترقیات عظیمه روی داد
چنانچه عنقریب گذارش خواهد یافت القصه در آن جنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شده
اکثر امراء اعزا اوزبکیه و حاجی بی حاکم هرات و تاجوی بهادر و میرزا عبدالله منغطی و محمد مرادبی
و محمد یار اغلان و سایر امرا اغلان بعضی در معرکه بقتل رسیده و بعضی گرفتار شدند و از سرداران معتبر
کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کازرگاه و از آنجا تا کهدستان مخالفان را
تعاقب نموده قتلی بافراط کردند و عدد قتیلان تا چهار هزار کس رسید اما از شدت ایلغار
چند روزه و بسیاری تگ و تاز معرکه برد و حرارت هوا اکثر اسپهای لشکریان از حرکت
باز مانده از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شد از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان
بسلامت بیرون بردند هرکس اهل و عیال که در شهر داشت رو بشهر آورده دست اهل و عیال گرفته
از اموال آنچه توانستند برداشته راه ممه و فاریاب پیش گرفتند جمعی که اهل و عیال نداشتند از جنگ گاه
راه فرار پیمودند حضرت اعلی بفیروزی و اقبال تا سرای پریان و سواد هرات رسیده بشکرانهٔ این مواهب علیه

که

که از عطایای ایزدی قرین حال خیر مآل گشت ملتفت استقبال تعبیهٔ السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال
و عیال همراه داشتند نشده اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از
عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیگ یوزباشی استاجلو و قاسم بیگ چلودار
شاملو ضایع نشد و عدد کشتگان قزلباش بصد نرسید و اردوی اغرق حاتم بیگ وزیر و بقیهٔ لشکر
متعاقب می آمد بکار بر خبر نرسیده بودند که شاهوردی بیگ ییساول صحبت بایی بردلو از جانب
اشرف رسیده مژدهٔ فتح و فیروزی رسانید کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات بیکدیگر رسیدند
و اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف
رسیده بتلطفات پادشاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را
باخود متفق ساخته پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان رفته شاهم کلته که در قلعه بود محاصره
نمودند و جمعی از قزلباش و ملازمان کپک علی خان بر حسب الامر بدان خدمت مامور شدند شاهم کلته
و بهادران رفیق او چون از حقایق حالات هرات خبر یافتند چاره بجز فرار نیافتند خود را از طرفی که
مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند بر و نیان خبردار شده تعاقب کردند جمعی
کثیر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم کلته با چند نفری بدر رفت اما در حدود ز ور آباد بسر فالیزی
رسیده میخواست خربزه بدست آورد دشتبانی رسیده همچنان با مطراقی بر سر او زد که از اسپ غلطیده
بخاک افتاده بیهوش شد و صاحبان فالیز رسیده او را شناختند گرفته در هرات بنظر اقدس
رسانیدند و درین اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان نیز رسیده بتحقیق پیوست اما طریق کشته
شدن که بچه نهج واقع گشت معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسدش در میان کشتگان
بود که در آن بی زار افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفته بود که با چهل
دختران همراه بودند منافی آن قول است و آنچه بصحت پیوست آنست که چون بحوالی مارو چاق
میانه ایل قامچی رسیده خون بسیار از زخم او رفته ضعف برو غالب شده بود چند نفر که همراه
بوده اند او را در گوشهٔ فرود آورده اند که لحظهٔ استراحت نماید و خود بمیانه ایل قامچی رفته که غذایی
جهت او و خود بهم رسانند جماعت مذکوره از حال او خبر یافته بر سر او آمده کار او را باتمام رسانیده
القصه در همانجا رخت بسرای آخرت کشید و رفقا جسد او را در آن حوالی بخاک سپرده رفتند و قولی آنست

که جماعت فامیجی جد او را با آب مرغاب انداختند القصه چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر
اوقات شریف بدیدن سر و احترمه صرف نموده بمردانگی هر کس باز رسیدند و چون در عراق
نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگرچه درین جنگ بجهة شکستی که از شومی تدبیر خود خورد
طبع مبارک اقدس از و غبارآلود بود اما بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارایی هرات
و امیر الامرایی خراسان را بکف اقتدار او نهادند و کلانتر فرهاد خان در مقام ضبط و نسق مملکت
در آمد اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از تقدیرات الهی قضیه قتل فرهاد خان بوقوع
انجامید و حکومت هرات بحسین خان قورچی شمشیر شاهی قرار یافت **ذکر قتل فرهاد خان و بیان
بعضی قضایا که در آن وقت دست داد و مراجعت موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون**
سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و میگفت که آرزو
دارم در معرکه که حضرت اعلی تشریف داشته باشند جان خود را نثار موکب همایون سازم چون پیمانه
نخوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته بود مست باده غفلت شده در جنگ دین محمد خان
سستی شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت قاهره و بذات اقدس
رسد و از این جهت مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک
کارزار جان خود را در راه ولی نعمت نثار کرده گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد
آن بود که حضرت همایون اعلی گمان غدری باو برده بودند و در مقام امتحان در آمده رفته رفته
از اطوار او آن گمان بسرحد یقین رسید و خود نیز استشمام رایحه نموده و این معنی از مشار الیه که مرد
با رای و هوش و صاحب خرد بود و مکرر مشاهده فراز و نشیب حوادث نموده لطمه روزگار خورده
بغایت ناپسند افتاد و با وجود این همه تربیت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای
پادشاهانه ندانسته بوسواس شیطانی از راه رفته بود و طریق غدر و کافرنعمتی سپرد اما چون
بدلایل و براهین قاطعه نقد این معنی در دار الضرب همایون سکه قبول یافته بود و پرتو شعور او بدین
معنی تافته دیگر اعتماد را نمی شایست مجملا بتحریک کارفرمایان قضا و قدر اسباب قتل او آماده
گشته الله وردی خان و بعضی امرا و اعیان غلامان بدین خدمت مامور گشتند و ایشان بمنزل او
رفته باتمام کار او پرداختند در وقتی که الله وردی خان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشیده

بود

بود او دانست که مهم چیست همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که بیله می اولدی یعنی کار چنین شد و ذو الفقار خان برادرش که امیر الامرائی آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را بدر دولتخانه همایون رسانیده مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادر او را زنده گذارند اما حضرت اعلی و نواب او جز لطف و شفقت امری بظهور نیاوردند و همان روز بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر او را اطمینان بخشیدند مشار الیه از روی اخلاص عرض کرد که چون فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده رجوع شد آری بعضوی عنصر قرب سلاطین نحول سرشته شده و مع ضمیر پادشاهان عالم دیگر است حکیم بیدار دل هشیار میفرماید که از نشئۀ باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در حول آنکه قرب سلاطین پای اندیشه اش نلغزد بس عقلای صاحب رای در خدمت سلاطین بمراتب رسیده در عالم قرب در شاهراه اخلاص منحرف گشته سیلی روز کار خورده اند و آتش قرب را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت در آن سوخته اند سعادتمندی که در آن حال توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف است **رباعی** ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو

وز باده وصل مست و مدهوش مشو • هر چند که دوست بشکرمی نازد • در عرض نیاز گوش و خاموش مشو

بالجمله بعد از کشته شدن او حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض فرموده و بکتاش خان استاجلو را برتبۀ امارت سرافراز ساخته بقلعه ماروچاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشار الیه قلعه ماروچاق را العمیر نموده از بالای مرغاب بحیطه ضبط در آورده در آبادانی آنها سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایات خراسان به یکی از امراء اخلاص پیشه عنایت شد درین اثنا ملک جلال الدین سیستانی که از صدمات لشکر اوزبک ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بودند و از خدمت اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده و حکومت سیستان که نامزد گنجعلی خان شده بود بدو اختصاص شد و محراب خان قاجار که حاکم طبس بود و از آن راه می آمده که باردوی همایون بپیوندد و در تون الله یار اغلان حاکم آنجا را محاصره نموده در کرمگاه روز که غازیان بعد از تردد و آمد و شد استراحت نموده بودند او از دروازه شهر بیرون آمده راه انهزام پیمود و بس محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورد و سایر اوزبکیه را به تیغ انتقام گذرانید و او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانیده عنایت عالی درین باب یافت و حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت

ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و مراجعت موکب همیون بطالع سعد و بخت میمون والله اعلم

در آغاز فتح خراسان مرقوم شد که بوداق خان قورچی و قورچیان عظام را همراه نور
محمد خان بمرو شاهجان فرستاده و ایشان با یَنِش شایسته بآنطرف رفته چون به باغباد رسیدند محمد
ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبد الله خان و خالوزاده عبد المؤمن خان و جوان
صبیح الوجه نوشده ساله بود در باغباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراء النهر
و آوازه وصول موکب ظفر قرین حضرت اعلی و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر
بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که فوراً خود را بماوراء النهر رساند
از راه چهارجوی بخارا رود و قورچیان عظام و غازیان جلکی **که امهاله بالله** او را در میان گرفتند و او و جمعی
که در ملازمت او بودند تاب صدمه قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد ابراهیم
سلطان بدست غازیان ظفرنشان درآمد و همچنین نسا و ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه
بمرو شاهجان نهادند و سلیمان یساول و ولی محمد سلطان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب
همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشتند اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند
بل عامه خلق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک بود راغب یافتند لاجرم توقف را
محال انگاشته در کمال یأس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طالب ایمنی گشتند و بتحقیق
پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر
از قزلباش که اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته از این جهت نتوانستند که بهرات رفته که بدین
محمد خان ملحق گردند بالضرورة از راه چهارجوی بخارا را شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان
ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند از قبایل جلال اوغلی ایلی و سایر ترکمانان آنچه بود و جمعی کثیر
بر سر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو درآمده مقارن این حال خبر فتح هرات
و استقبال لشکر اوزبک باشان رسیده نقارهای شادکامی بنوازش درآوردند و در آن ولایت خطبه
و سکه باسم و لقب همیون آرایش یافت و بوداق خان و قورچیان عظام بمیامن دولت ابد مقرون
شاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را با جمعی از غازیان
قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات باردوی گردون شکوه رسانیدند

منظور

منظور انظار ملاطفت شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید عاطفت بیش
از بیش شده او را بطهماسب قلی بیک گرجی غلام خاصه شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارد و هم
چنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آیین رسید که بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک
خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف درآمده عرصه این ولایت را از خار و خاشاک ارباب خلاف
پاک گردانید و دیگر باره این دولتخواه بر سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بدین مقال گویاست که
بیت اگر هر موی من گردد زبانی — شود هر یک ترا تسبیح خوانی — هنوز از بی‌زبانی خفته باشم
ز صد شکرت یکی ناگفته باشم — بالجمله بعد از قضایای مذکوره حضرت اعلی از خیابان بباغ شهر هرات
تشریف برده چندروزی بانتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات
و دولتخواهان بظهور آورده بودند و بعضی ترک نموده بعراق آمده بعضی با ازبکیه مخالفت نموده و قلاع
خود را نگاه داشته بود بسیورغالات و انعامات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران سمت ممتاز بخشیدند
و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده
موکب ظفر نشان بجانب مشهد معلی در حرکت آمده قریب یکماه در مشهد مقدس توقف فرموده بنظم
و نسق آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله و خدمت کاران و اطعام فقرا
و راتبه خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین رفت از قنادیل مرصع و نقره و طلا و شمعدان
و غالیچه‌های تکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود
سرانجام یافته در زیب و زینت روضه مقدس کوشیدند و ایام در مشهد مقدس معلی نزول اجلال
داشتند هر صبح و شام بسعادت زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات
بنفس نفیس بخدمت خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام نمود چون در خراسان
امری که باعث توقف باشد نماند روضه مقدسه را وداع فرموده رایات فیروزی آیات از
راه خبوشان بعزیمت استراباد بجانب دشت بجریان در حرکت آمدند **ذکر شکار کردن خاقان بلند
قدر والا مکان در رادکان** چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر
خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکارجرگه انداخته عساکر منصوره بر حسب فرمان جانوران شکار را
از چند روزه راه در مکان معین جمع آورده چون دایره شکارجرگه دست بهم داده چندان جانور بجرگه درآمده بود

که محاسب وهم از تعداد آن بعجز وقصور اعتراف می‌نمود وهنوز عرصهٔ جرگه که بکفر سنخ بود که حضرت اعلی
بسبب جرگه درآمده چند فرکو بنظر درآمد اشهب صبا رفتار فلک پیما را که هر گامی بیربد سریع السیر فلک
پیشی گرفتی در آن عرصهٔ نشاط افزا جولان درآورده عنان بجانب گورخران انعطاف دادند وبعد از
تک وتاز بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پای درآوردند واز صبح تا شبی که عرصهٔ جولان فراخی
داشت باسب تاختن وصید انداختن پرداختند ویکدو نفر از مقربان در رکاب اشرف تک ودو می‌نمودند
اما رخصت صید افکندن نیافته بودند آنحضرت کمان بهرامی بر سر خدنگ آورده جلوداران تیرهای
خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند واز خدنگ آن حضرت بال گشاده بصید آهوان
وجانوران در پرواز می‌آمد وهر صیدی که بنوک ناوک ولدوز خسرو گیتی ستان از پای درمی‌آمد
نزدیکان رکاب اقدس شماره آن را نگاه میداشتند در آن روز یکصد وشصت ودو جانور بضرب
تیر شهاب آسای حضرت شاهی برخاک هلاک افتاده بود وچون حلقهٔ شکار دایره گرد از تنگ‌تر شد
بعضی از امرا وقورچیان صید افکن رخصت یافتند بعد از لحظهٔ اکثر ملازمان رکاب اقدس از قورچیان وغلامان
وغیر ذلک مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالآخره عموم سپاه رخصت یافته بجایی رسید که آهو
وجانوران شکاری از تک وتاز باز مانده قدرت حرکت نداشتند مردم پیاده بجرگه درآمده دستگیر
میکردند کسی نماند که صیدی نیامدش در دام هنوز تا موازی دو سه هزار آهو درمیان جرگه
سرگردان ومتحیر مانده بهر طرف می‌شتافتند خود را پابستهٔ دام فنا دیده راه فرار مسدود
می‌یافتند از نوادر وغرایب حالات امری قریب از آن حیوان چند مشاهده شد که آهوان
بیچاره چاره نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجایی که حضرت اعلی سواره ایستاده بودند آورده
دور آنحضرت محیط گشتند بعد از آنکه دو سه مرتبه گشتند پناه بموکب عز وجاه آورده در آنجا
بزانو درآمده خوابیدند وآنمقام برمثال تیاق گوسفندان بنظر درآمد حضرت اعلی بعد از مشاهده این حال
مردم را نهی فرموده حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود بعد از زمانی که وقت غروب آفتاب
بود جانوران بقیه آرمیدند رقم آزادی بر صحیفهٔ حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را
گشوده راه دهند هیچ آفریده را قدرت آن نبود که پیرامون جانوران گردد وتخمیناً دو سه هزار
جانور از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هرکس شکاری داشته باشد

بنظر

بنظر انور رسانند و همگی را جمع نموده در میانهٔ عساکر منصور قسمت یافت و از آنجا شکارکنان از راه خبوشان
و سمغان و جهه مغان بدشت بجرایان نزول اجلال فرمودند از راه توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت
و تادیب متمردان اوجلو و کوکلان و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض الکاء مذکور می شدند
از خاطر خطیر سر زده عنان عزیمت بدانجانب معطوف داشتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی
بصوب استراباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعه مبارک آباد** القصه دار الملک استراباد از نزهتگاههای
عرصهٔ ایران و صحاری دلگشاست انکه از یکطرف بدریای خزر پیوسته است بنزاهت و خرمی
در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست از روضهٔ جنان و مردم آنجا بتشیع فطری و حلیهٔ ایمان آراسته
در زهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست بدستور سایر محال طبرستان
گاهی هوای طغیان و عصیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش می نامند و در زمان
شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ممالک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام هوای
سیاه پوشی از سر بدر کرده در کمال همواری رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر الوس صاین
خانی از اوجلو و کوکلان و ایمور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم و بقیه ترکمان مشهورند
و در کنار آب اترک که میانهٔ ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشته تا کنار
رودخانه گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرای بی پایان نموده مال مزروعی بحکام میدادند و
حکام نیز بجهة آبادانی مملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته آن طبقه سر بطغیان بر آورده همیشه
دست درازی بمملکت استراباد نموده و از فتنه و آشوب خالی نبوده اند و شاه جنت مکان بجهة دفع فتنه
ایشان قلعه مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام از شهر بقلعه نقل
نموده در آنجا بحراست مملکت قیام نمایند که از بقیه ترکمان مضرت نرسد بعد از رحلت شاه جنت مکان
که نواب سکندر شان بالشکر عراق بآذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای
خراسان دو فوجه شده با یکدیگر در مقام جدال در آمدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست و
داد که چند سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حاکم مستقل خالی بود و جماعت
بقیه ترکمان خصوصا علییار ایمور دلیر شده در قلعه مبارک آباد رحل اقامت انداختند
و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استراباد جهة دفع مضرت آن قوم بحفظ

حال خود و احوال ایشان بتزپر داختند بالآخره بتمرد و عصیان سرایت کرده و در هر بلوکی تربیت کرده
تفنگچی و کماندار جمع کرده سر بدیگری فرو نمی آوردند و در آن ایام سواری و حکومت و خود
سری در سر متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده بود و باستظهار ضیق طرق و صعوبت راه
و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت قزلباش پیچیده و محالی که در کنار رودخانهٔ گرگان
و دشت و صحرا واقع بود بطبقهٔ ترکمانان باز گذاشته و ایشان بهمان راضی گشتند و بفراغ بال در
صحرای دلگشا چه جای ییلاق و قشلاق می نمودند و از بیم سیاه پوشان بشهر و بیشه و جنگل و محال
صعب المسالک نمیتوانستند رفت بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارائی میکردند چندین سال احوال
ایشان بدین وتیره گذران بود تا اواخر ایام دولت ایام نواب سکندر شان و اوایل جلوس حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بعضی اوقات مرتضی قلی خان پرناک و ایام بهرخان برادر اسکندر خان افشار
بحکومت آن ولایت منسوب گشته بشهر استراباد در میشدند سرداران سیاه پوش که هر کدام در یکی از بلوکات
دم از حکومت و استقلال میزدند طایفهٔ یقه ترکمان را حامی ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت
نمیکردند و ملازمان حاکم یکفرسخ از شهر بیرون نمیتوانستند رفت بالآخره از خوف یقه ترکمان و خوف
سیاه پوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته بارنج وجهی بیرون میرفتند و از سرداران
سیاه پوشان خصوصاً خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و
اسباب مرتضی قلی خان را غارت و اسپ و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا آنکه
در خراسان طغیان اوزبکیه واقع شده ولایت ابیورد و نسا و درون و باغباد که بولایت کبود
جامهٔ استراباد اتصال دارد بتصرف امراء اوزبکیه قرار گرفت و عبدالله خان ولایت خوارزم را
تسخیر نموده حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرد و حضرت اعلی بملاحظهٔ آنکه مبادا سرخیلان
الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده باغوای ایشان بولایت استراباد در آیند و تسلط ایشان
بمازندران و دار المرز سرایت کند باقتضای زمان و حسن تدبیر با آن طبقه بتلطف آغاز نهاده از زمرهٔ
آن گروه علیار بیک ایمور که از سایر سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی داشت
و در حوالی مبارک آباد میبود و بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که از زمرهٔ دولتخواهان
اندیش بود و بخدام آستان سدره نشان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود و حضرت اعلی بنا

ن خ متغلبان سر طغیان برآورده و در [illegible] سیاه پوشی [illegible] گردیدند و در آن بلوک

برصلاح

بر صلاح دولت قاهره او را برتبهٔ خانی سرافراز نموده حکومت استراباد باسم او فرستادند اما سرداران
سیاه پوش زیاده تمکین او نمیدادند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که تا پای او
در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در میان ایل و صحرای کناری گرگان بسر میبرد
بعد از فوت او یار محمد خان پسرش بدرگاه جهان پناه آمده بجای پدر منسوب گردید و طایفهٔ او جلو باو
در مقام خلاف درآمده ما لآخره در دست جماعت او بقتل رسید فتح خان برادر کوچکتر بپایه
سریر اعلی نه پذیرفت تا درین سال که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمده در
چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت آن ولایت بفرهاد خان
که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه سابقا سمت گذارش یافت داروغهٔ خود را بآن ولایت
فرستاد و ولایت استراباد و مازندران پیوسته بتصرف قزلباش درآمد صیت صولت و سطوت
قاهرهٔ پادشاهی و طنطنهٔ وصول موکب رایات ظفر آیات شاهنشاهی در آنحدود بلند آوازه گشته
تزلزل در میان ثبات و قرار یمتردان خود ستایی افکنده بود سرداران سیاه پوش از یمترد و اندیشیده
جز اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند و بعد از
قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بحسین خان زیاد اغلی قاجار نامزد شد چون دفع فتنهٔ اوجلو و
یمتردان یقه ترکمان و نظم و نسق استراباد بر ذمت همت لازم بود و موکب همیون بدانصوب
پیش نهاد همت لازم بود و موکب همیون بدانصوب والا بود در آن وقت که دشت بحرابان محل
نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر اغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام بعراق
فرستادند با خلاصه ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بانصوب آوردند جهة اطمینان
قلب طایفهٔ یقه ترکمان محمد قلی بیک میرآخور باشی جغتای زانر و قازنجان میراوخلو که در سمت راه اقامت
داشتند فرستاده احکام استمالت باسم امرای قابلی یقه ترکمان عز اصدار یافت که چون ایشان از قدیم
الایام بسلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث
پناه بآستانهٔ دولت شاهی آورده مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میبرند بیمن معاونت و معاضدت
همایون با مجد دایره ملک موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون نامی میشمارند و فی الحقیقة منسوبان
حاجی محمد خان بما تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بشرف بساط بوس

سرافراز کردند واصلا از وصول موکب همایون دغدغه ننمایند که هرگاه ایشان در جا و مقام قدیمی
ساکن گشته پای در دامن ادب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر درباره ایشان بظهور نمیرسد
و موکب همایون به قلاوزی اقبال و رهنمای سرداران سیاه پوش متعاقب ایشان از راه دره کبود جامه
در حرکت آمد قاریخان اوخلو تخت محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر ایران
و ریش سفیدان اولوس مشورت نموده همگی را باطاعت و انقیاد همایون اعلی ترغیب و تحریص نموده در مرا
محمد قلی بیک باستان بوسی شتابند اما جهلای القوم که چندین سال بود که از خوارزم خود را بکنار
کشیده در میانه بخودسری برآمده بودند و درین اوقات اطاعت والد خویش نیز نمیکردند از ترس
وصول موکب همایون اندیشیده کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایه سریر
اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شده بجانب اترک کوچ کردند و جمعی از بیباکان آن طبقه که
سالها با توسن خودسری در بادیه تمرد و عصیان تک و تاز نموده بودند بی محابا بر سر خرگاه
محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام نموده بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد
قلی بیک را چند جا زخم هلک زده چند نفر از ملازمان او درجه شهادت یافتند و اموال او را غارت نموده
از عقب قوم بشتافتند بعد از ورود این خبر حضرت اعلی همانروز از کبود جامه بیرون آمده متعاقب
ایشان ایلغار فرمود شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و آلاجوق بر جا گذاشته فرار
نموده بودند و آن شبی بود بغایت مظلم در نهایت تاریکی که از چاه ویل نشان میداد و هوا از تراکم گشته چشم
سحاب از اشک بارانی ایستاد مثنوی شبی از تیره رگی چون جعد کاکل ٭ شبی تاریک تر از چاه بابل ٭
هوای تیره گون آن شب تار ٭ سبق برده ز جعد سنبل یار ٭ چنان تیره بدان شب تا سحرگاه ٭
نبردی دست تا سوی دهن راه ٭ حضرت اعلی شاهی اراده داشتند که تا بقاریخان نرسند دواب را
بدست نیاورند عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان نیک اندیش
که تجربه روزگار متعدد شده بودند عرض کردند که چون دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس
خود باغی را تعاقب نمایند و حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آینه حال مشاهده میفرمودند
و همیشه کردار صولت نمایش با صوری قضا و قدر مقارن افتاده کارنامها که در امور سلطنت و فرمان
روایی از آنحضرت صدور یافت بدستور العمل سلاطین روزگار تصدیق قول نیک اندیشان فرموده

در یورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب از آمدن استراباد آن بود که آن ولایت را از خس و خاشاک
ارباب طغیان پاک سازند اردوی کیهان پوی را همانجا گذاشته و برخوردار بیک انیس توپچی باشی را با جمعی
تفنگچیان بر سر اغرق گذاشتند و چون طلعت صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر قطره
فشان بود بفیروزی و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ و قبایل و جلو رسیدند قارنجان از کوچ
و متعلقان جدا شده با معدودی سپاهی از آب گذشته راه دشت پیمودند و ایل صاین خانی پی سپر غازیان
ظفر فرجام گشته مردان ایشان طعمه شمشیر غازیان و نسا و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب
و مواشی و اغنام بباد غارت و تاراج رفت و چون معلوم نشد که قارنجان بکدام طرف فرار نموده
عنان از تکاپوی آن دشت و بیابان پی آب باز کشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند و در کنار
رودخانه آب گرگان که حوالی گنبد مدفن شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر باردو ملحق شدند و از آنجا
بفیروزی و اقبال بجانب قلعه مبارک آباد توجه فرموده در پای قلعه نزول اجلال واقع شد و ریش
سفیدان سایر قبایل صاین خانی از ایمور و کوکلی و سالور و غیر ذلک از قهرمان غضب پادشاهی
اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صواب نما بتعمیر قلعه مبارک آباد مشتغل گشته
اطراف و جوانب قلعه بر امرا و عساکر قسمت شده غازیان شروع در کار کردند در عرض دوازده روز
حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف خطور نمود که چون
در میانه سرداران سیاه پوش کسی که ایام تسلط حکام و زمان استقامت ملک در رابطه رعیتی قزلباش
نموده باشد نمانده و جوانان که درین عرصه بوجود آمده اند قریب به بیست و پنج سال متجاوز است که حاکم ندیده
خود را حاکم تصور کرده و بخار پندار در دماغ ایشان جای گیر شده حزم و احتیاط مقتضی آن است
که ایشان را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند لهذا بعد از اتمام قلعه یک روز سرداران سیاه پوش را
طلب فرموده بلفظ گهربار بایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت از ضبط و نسق حاکم
سالها عاری بود و شما هر یک بجهة حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سپاهیگری
نهادید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه یقه ترکمان سیاه پوش جمع کرده بی اندامیها از شما نسبت
بامرا قزلباش واقع شد اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد آمده اید ما نیز اغماض
عین از افعال سابقه و سوء اعمال که در زمان هرج و مرج واقع شده بود نموده کأن لم یکن

انگاشته ایم چون حواشی مملکت بمیامن اقبال همایون وسطوت قاهره شاهی مهبط امن امان گشته ممالک
طبرستان وجرجان وخراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای دولت قاهره است
وسلاطین خوارزم طریقه اطاعت وانقیاد می سپرند ومتمردان الوس صاین خانی بجزای خود
رسیده وبقیة السیف سر بحلقه بندگی در آورده اند وحاکم ضابط مدارای مملکت قیام دارد ومن بعد
بتوفیق الهی از حوادث روزگار وتعدی وتسلط ابنای جنس ایمن اند باید که قلاع خود را منهدم
ساخته اسلحه ویراق از تفنگ وزره ونیزه وکیش وکمان آنچه در قلعه ونزد سیاه پوشان هر یک
بوده باشد بسرکار حاکم دهند که یراق قلعه مبارک آباد نمایند وخود خانه کوچ بقلعه مبارک آباد آورده
در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت وعمارت ورعیتی مشغول گشته رسم سیاه پوشی را
مفقود سازند که حاکم مملکت از ایشان وایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد گردند چون آن
جماعت بجز اطاعت وانقیاد چاره نداشتند متقبل این معنی شدند وحضرت اعلی شاهی هر یک را
بیکی از معتمدان حواله نمودند ودر گرفتن یراق مبالغه عظیم فرموده مقرر داشتند که مچلکا
از ایشان گرفته که اگر یک قبضه شمشیر بل که یکعدد تیر پنهان نموده بقلم ندهند مجرم دیوان ومستحق
عقوبت بوده باشند آن جماعت خود را در ورطه عجبی که نقصان عقل وخودرایی هرگز تصور نکرده
بودند دیده باکراه واجبار گردن نهادند وبقاعده که مقرر بود قلاع ایشان انهدام یافت
وچندین بار از تفنگ وزره وتیر وکمان جمع شده کوچ ایشان بقلعه درآمده در خلال این
احوال حضرت اعلی روزی بشهر تشریف برده بودند ناله وتفیر عورات وبیچارگان از ظلم
وداد وخواهی بیداد سیاه پوشان بر کره اثیر رسید چه در ایام هرج ومرج این طبقه نسبت بمردم
شهر استراباد که اکثر از عباد وزهاد وصلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده هر کس که اندک
کان تمولی داشتند با جمعی سیاه پوشان بدر خانه ایشان رفته تهدید قتل میدادند ومایعرف
ایشان را بعنف میگرفتند از ننگ عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها
بظهور می آوردند بتخصیص خواجه شرف الدین که دو مرتبه با گروه انبوه بدر حمام زنانه آمده
ملازمان را بدرون فرستاده عورات برهنه را بعنف بیرون آورده بطریق اسارا
بکبر و فرنگ برده بعد از مدتی یک یک را بصاحبان میفروختند اجرای اینگونه

بدکاران نه آدن هرچند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و مقیاس دارائی سلاطین که ظلال ربوبیت اند
سنجیده و پسندیده نمی آید و خاطر ضعفا و ستم دیدگان بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت
دست چپ آن ملک را از وجود طاغیان چنین پرداختن اولی نمود بیت چه بدکردی مباش ایمن ز آفات
که خواهی یافت از گردون مکافات ، بالجمله رای جهان پیرا و خاطر خطیر معدلت تأثیر صواب
بجزای ستمکاران خود رای قرار یافته در روزی که متوجه حال سادات و ارباب عمایم و اصحاب سیور
غالات بودند آن جماعت را بتقریب تحقیق این طبقه بمجلس همیون حاضر ساختند هر کس از آن جماعت و اعقاب
و اولاد ایشان بحالت اصلی باقی مانده در سلک اجامره و بی دولتان سیاه پوش در نیامده بود سیور
غال ایشان بامضای همایون مقرر گشت و جمعی که داخل سیاه پوش شده بودند بتصدیق آن جماعت سیور
غال ایشان را وضع فرمودند بعد از فراغ این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق
آمد و رفت مرتضی قلی خان پرناک میفرمودند که بچه کیفیت باستراباد آمد و چگونه رفت مشار الیه
در طی این احوال از غایت بیعقلی بامیدواری آنکه حضرت اعلی زلات ایشان را که در زمان هرج و مرج
وقوع یافته عفو فرموده اند بی اعتقادیهای خود و حقیقت و بی ناموسی که بمردم او و غازیان
قزلباش کرده بودند نقل نموده چاپلوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب
پادشاهانه ایمن گردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای ستم رسیدگان بهدف اجابت یافته بود
و سیاست این گونه اهل ظلمه در صحیفه تقدیر ایزدی مرقوم گشته این چاپلوسی و شیرین زبانیها
واقع قضا نگشت و همگی را گرفته سحنه قهرمان زمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه شرف
الدین را از آن میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را در یک محله و از در حمام آویختند و بعضی دیگر را بالعقوبت
تمام بقتل درآورده اجساد خبیثه ایشان را عبرت للناظرین از دروازه های شهر نگون سار آویختند
و چند نفر دیگر را چشم کنده جهت عبرت خلایق از دست گذاشتند مجملا هر یک از ستمکاران مذکور
بعقوبتی که کس مبیناد جزای عمل یافتند غلغله فرح و انبساط خلایق بایوان کیوان رسید و دراز دباد
دعای دوام دولت قاهره روز افزون کوشیده دلهای آرمیده آرامش دیگر یافت و جراحت
ناسور دلخستگان التیام تمام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق شد حسین خان حاکم استرآباد
نیز حسب الاشاره همایون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنه داشت از میان برداشت

در سلب سلب والت جارحه و یراق بنوعی مبالغه کرد که هر کس من بعد زه گیر در شصت داشته باشد
شصت آن بریده آن زه گیر را بیرون آورند طبقهٔ سیاه پوشان در کمال خوف و هراس بهوای
سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن رعیتی پیچیدند و آن ولایت نیز بدستور سایر ولایات
مهبط امن و امان گشت **ذکر بدست آوردن الوند دیو و توجه موکب همایون بجانب مازندران**
بهشت نشان و نظم و نسق آن ولایت حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از مهمات استراباد
بجهت دست آوردن الوند دیو پیشه و دیو ساران مازندران که هنوز در بیشه خلاف و طغیان نا
بودند عزم توجه آنصوب کردند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که اگر درین زمستان در مازندران
توقف فرموده چون بیشه و جنگل از برگ و بار عریان گردد او را بدست پر باغبان بدست
آورند تا آن عرصهٔ بهشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نگردد بجانب عراق حرکت
نفرمایند و ارباب مازندران را نیز بوعد و وعید متنبه گردانیده به پیدا کردن الوند دیو و یاغیان
مکلف ساختند و جمعی پیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس ایشان مامور فرموده روانه نمودند
این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات منحصر در استیمان و آمدن بدرگاه فلک نشان یافت
نخست کس خود بدرگاه معلی فرستاده شاهزادهٔ پاک طینت نیکو سیرت یعنی نواب مستطاب
علیه عالیه عمهٔ محترمه حضرت اعلی که رحمة للعالمین است توسل جست که اگر از خدمت اشرف
درخواست گناهان این کمینه کار فرموده بقبول عفو تقصیرات میکردند از سر قدم ساخته بدرگاه
عالم پناه می آیم حضرت اعلی ازین حال اطلاع یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی
اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان است و الا دانسته
باشند که ان شاء الله تعالی تا دفع او نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست الوند دیو
از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گردید تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه
آورده خود را بدر دولتسرای همایون انداخته و حضرت اعلی حسب الوعده او را نوازش فرموده رقم
عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواده گروه و آرزوی حکومت از سر بدر کرده با اهل و عیال
بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و مخالفت ایمن باشد مشار الیه
ازین عاطفت و جان بخشی کلاه شادمانی باسمان انداخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده

با پسران و فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده و بالآخره بتوطن دار الملک شیراز مامور شد و خاطر
اشرف از دغدغه او فراغت یافته چند روز بسیر و شکار مازندران مشغولی فرمودند و بهر کس که مظنه
عصیان و طغیان بود بعضی را سیاست فرموده بعضی را بالعراق کوچ دادند مجملاً آن ولایت که بنحو ارثت
اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردید و در کل ممالک
دار المرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات و کسکر و طوالش تا سرحد شیروان که در قرون
ماضیه میانه چندین ملوک و سلاطین خود کامه انقسام یافته بود صافی گشته عرصه آن ولایت که همیشه از شورش
و تزاحم حکام چون زلف بتان برهم زده و پریشان بود بسطوت قاهره شاهی رشک دار الامان گشته
مجوزه و زیر دستان چون دلهای رمیده اطمینان یافت و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه
دره کوه دماوند که راهی است بغایت صعب و از غایت اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست دعا مصدر و این
بیت افتاد **بیت** فرازش چه قدر بلند و نشیبش • ز بختم نگون تر ز چندان مراتب • و در آن وقت زیاده
از یک نیزه برف داشت روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه تعب و تشویش بسیار کشیدند چنانچه حضرت
اعلی پیاده شده جلو اسب خود را بدست مبارک گرفته تا یک فرسخ برف را کوفته راه باریکی بهم رسید و بدور
عبور از آن یک یک میسر نمیشد پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از راه طهران
روانه شده دار السلطنت قزوین از ورود موکب ظفر قرین نزاهت و خرمی از سر گرفت و خلایق
استقبال موکب همایون نموده نقارهای شادمانی بلند آوازه گردیده صیت فتح خراسان و آبادانی جهان
بانی و ملک ستانی شهریار گیتی ستان باطراف و جوانب رسید و در آن خطه عشرت نهان معموری خراب
آباد دل تنگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت
داده از قزوین عنان عنایت بصوب دار السلطنت اصفهان انعطاف داده در ساعتی که پروین را
با کواکب سعدین تقارن اتفاق افتاده از تربیع و مقابله بر کنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار
ستم سمند جهان پیمای تازگی عطر سامی آغاز نهاد و زمستان را در کمال بهجت و سرور در آن بلده جنت نشان
بپایان رسانیدند **ذکر بعضی از سوانح و قضایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده تقدیر ملک منان سمت وقوع
و درجه ظهور یافت** از سوانح این سال که در سفر خراسان بظهور پیوست یکی آن است که در دار السلطنة
هرات میرزا علی بیگ کرایلو که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان

فرستاده مکتوب صداقت آمیز محبتی بر تهنیت فتح خراسان و بیان محاربه دین محمد خان بحضرت پادشاه
عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبری رقم گردید و هم چنین محمد قلی بیگ ایشک آقاسی
باشی عربگرلو را برسالت روم تعین فرموده مکتوب بسلطان محمد خان بن سلطان مراد خان فرمان
فرمای روم نوشته از مفتوحاتی که روی نموده اعلام داده‌اند از عواطف والطاف پادشاهانه
که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیر دستان عراق سمت ظهور یافت آنست که تا موازی
یکصد هزار تومان عراقی بشکرانه عطای الهی که قرین حال خیر مآل گشته بود و اکثر بقبول که بر عجزه تخفیف
و تصدق فرمودند و قضیه دیگر کشته شدن ولیخان میرزا ولد علیقلی سلطان نواده درمش خان
شاملوست که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان سمت امتیاز داشت بدبخت
صالح بیگ نام جوان تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود هما یکدم مرتبه بصالح بیگ
مذکور اظهار خصوصیت نموده بود در اثنای سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس بهشت
آیین در حالت کیفیت باده و عدم شعور بیرون آمده صالح بیگ از عقب او رفته به تیغ تیز و شمشیر
خون ریز از پای درآورده خان ساعت بعرض اشرف رسانیدند و در عالم غیرت چون پسندیده
طبع اشرف بود مورد تحسین گردید جسد او را تا صبح در همان مکان افتاده برادر و ملازمانش را
یارای آن نبود که بدفن او پردازند و صبحی ملازمانش رخصت تدفین یافتند قشون و لشکر
او بحسین خان میرزا برادر کوچک‌تر او که او نیز با برادر بهم داماد بود شفقت شد دیگری از سوانح
آنکه در اول این سال جماعت اوجلو یقه ترکمان با محمد یار خان ولد علییار خان ایمور که بعد از پدر
بحکومت استراباد منسوب شده بود در مقام عذر و خلاف درآمده بلطایف الحیل باد دست یافته در آغاز
جوانی که هنوز بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده نهال عمرش را بمقراض تیغ تیز از پای درآورد
قلیج بیگ برادر کوچک‌تر بپناه بسایه عز و جاه آورده بشرف بساطبوسی دریافت و بدستور برادر مورد
الطاف شاهانه گشته برتبه حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا آنکه رایات
نصرت نشان از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد گردیدند و طبقه اوخلو چنانچه گذشت
بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیج خان حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر را برداشته بعرا
رسید و سایر ریش سفیدان ایمور و سالور تیما تطر بیک مشهور بقطر گونه و غیر ذلک بملازمت

حسین خان حاکم استراباد مأمور گشته خانگیهای خود را بقلعه آورده و در حبسی که رایات جلال در استراباد نزول
داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آذربایجان
منصوب گردیده رخصت رفتن یافت و دیگری از سوانح آنکه اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از شماره
گوسفند بازیافت میشود و قریب هشت هزار تومان عراقی همه ساله از آن وجه بحصول می پیوست
چون از ابتداء فترت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بمال و جان امداد عساکر نصرت نشان نموده و در خراسان
و هر طبقه مهمان گروه تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتیها وجوه چوپان
بیگی ایشان را بتخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد دیگر بهیچ علت از احدی بازیافت
نشود و دیگر تخفیف دیناری پنجدینار علیکرد حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال یا نقدی
را با منافع تیولداری و داروغگی یکی را پنج حسب الفرموده از رعایا میگرفتند چون برخلاف قانون
و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بازیافت می نموده اند رقم محدث که معمول ساخته بودند منظور نظر
و آن وجه زیاده از پنجاه هشت هزار تومان میشد دیگری از تخفیفات مال و منال یکساله کل اصفهان بود
که قریب ... هزار تومان میشد که در ازای نیکو خدمتی و بندگیها که از اهل اصفهان بظهور آمده بارباب و رعایا
بخشیدند و الحق عطیه عظمی بود که از کمال رأفت و رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور
آمده امید که ذات خجسته صفات این پادشاه والاجاه تا ابد پاینده درگاه اله از آفات مصون بوده
پرتو انوار معدلتش بر مفارق حال عجزه و زیردستان تابنده و پاینده باد چون جواد نیکو خرام در مضمار
سمت گذاری بقدر الطاقه تک و تاز نموده سوانح این سال همایون فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجا
واثق است که همت بلند دانشمندان و دلسوزان روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنان نماید
که در عرصه فضای سال آینده به تکاپو در آمده آن مرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده سست عنان نگردد

آغاز سال خجسته فال تنگوزئیل ترکی مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس شاهی ظل الهی است

باز نوروز میمنت انجام ∴ فرخ انجام گشت و خوش انجام ∴ از برای نشاط خسرو عهد ∴ گسترانید مهد فرش زرکار
گشت فیض بهار چون دل جام ∴ خرمی بخش خاطر ایام ∴ نوروز عالم افروز این سال مبارک در روز یکشنبه
بیست و سیم شهر شعبان المعظم اتفاق یعنی خاقان مشرق انتساب بر مسند بیت الشرف بر آمده
ساحت جهان را از طغیان لشکر غارت گر دی پرداخت و بیمن تربیتش دیگرباره نضارت و خرمی

فزوده و رشک گلزار جنان ساحت خسرو گیتی ستان و رباغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهار
دماغ روزگار عنبر آگین بود بترتیب جشن عالی فرمان داده امرا و معتبران و ارکان دولت
ابدی مبنیان و اهل اصفهان و همه طبقات انام که درپایه سریر خلافت مصیر بودند در آن باغ دلگشا
بر در و دریاچه مجالس بهشت آسا ترتیب داده چهار طرفها بفنون غریبه آراسته چراغها بر آن تعبیه
کردند **بیت** ز بسیاری شمع و نور چراغ ٭ دل روشنان فلک بود داغ ٭ چه عکس چراغان نمود از
دل آب ٭ خجل گشتی از پرتوش آفتاب ٭ ز عکس چراغان و آب روان ٭ نمود آب و آتش بهم در قران ٭
و سپهر یار رزم جوی بزم آرای و کافه ملازمان رکاب فلک فرسا بل عموم رعایا تا نه شبانه روز
بساط عشرت و شادکامی گسترده گشته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بود بعد از
ملال آن حال رای عالم آرای همایون متوجه امور مملکت داری گشته دیگرباره جهت تجدید طواف
مرقد منور حضرت امام الجن والانس علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء و استحکام مهام خراسان و استطلاع
احوال ماوراءالنهر و اوزبکیه در آن سفر ظفر اثر فرمودند و نیز مذکور می‌شد که نور محمد خان یکه اکثر
نامداران که ملازمان و نمک پرورده قدیم اجداد او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان با او بی‌وفایی نموده
بعبدالمؤمن خان پیوسته شدند و او را از ملک موروث بیرون کردند درین ولا که بمیامن اقبال
شاهی و امداد ملازمان موکب همیون پادشاهی بر ملک موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار
نکرد و آن مردم از اطوار و آیین قزلباش مشاهده نموده با او در مقام غدر و نفاق اند معاندت
نور محمد خان و استحکام مهم او که فی الحقیقت نصب کرده همایون اعلی بود محرک آن داعیه
گشته امضای این عزیمت برای ثاقب صایب نموده بعد از انقضای ایام بهار که محصولات
بحصار رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته سوی جمعی که همیشه ملازم
رکاب اقدس اند دیگر از امراء و عساکر ممالک را احضار نفرمودند و در مبادی این سفر ظفر اثر
ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر اعلی آمده مکتوب
صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آمیز آوردند خلاصه مضمون آنکه بعد از رسم تحیت و ثنا مخلصانه
آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان
و این مخلص و دولتخواه است در باغباد گرفتار ملازمان اشرف گشته بود درین ولا چنین مسموع

که با او بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند
چون نوبت سلطنت ولایت حسب الارث بمخلص رسیده و این محب را بمنزله فرزند است اگر
عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهد غایت مرحمت و مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور
محمد خان درین باب متوسل گشته پیغام نموده بودند که بالضروره بسلطنت پیر محمد خان راضی
شدیم اگرچه او از دودمان سلطنت بحسب ارث شایسته پادشاهیست اما مرد درویشی است
که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت قرار داده است که لازمه مملکت داریست
راجح میداند بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده است و باقی سلطان بر ولایت سمرقند
استیلا یافته کوس مخالفت میزند و در بلخ طرح دیگر افکنده اند اکنون سلطنت ماوراء النهر و قایم
مقام پادشاهی که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته نور محمد ابراهیم سلطان
است ملتمس آن است که آن حضرت وسیله شده از خدمت حضرت همایون اعلی استدعا نمایند که او را
رخصت این دیار دهند و مردم این ولایت را ازین سبب منت دار گردانند که در مدت عمر
با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نماید و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباش طریقه
اتحاد و دوستی مرعی باشد و چون در مبداء حال که ابراهیم سلطان را از باعباد بخدمت اشرف آورده
مکنون خاطر اشرف آن بود که او را بر مسند سلطنة ماوراء النهر متمکن سازد این مسئول درجه قبول یافته
قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را همراه نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند اگر امرای
بخارا در قول خود راسخ و صادق باشند باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان
عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده او را روانه نمایند اما چون رایات نصرت
آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراء النهر عرض کردند که میانه
پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شده و پیر محمد سلطان در دشت باقی سلطان بقتل
رسید و اکثر امرا کشته شده خدای نظری که مونس مراتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه
بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان بر بلده بخارا مستولی شده طایفه اوزبکیه طوغاو گرها
قدم در وادی متابعت او نهاده اند و تمامت مملکت ماوراء النهر را بحیطه ضبط در آورده بعد از
استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظری را بدرگاه جهان پناه فرستد

که از تقریر او بر کافهٔ حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود در باب محمد ابراهیم سلطان بدانچه مصلحت
وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود و اکنون بنابر ارتباط سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر و بیان
احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند جهانبانی عروج نموده نگاشتهٔ کلک وقایع نگار
نمودن اولی است **ذکر وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او**
سابقاً نگاشتهٔ سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمومن خان امرا و اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمد خان را
که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زادهای دودمان جانی بیکی بود پادشاه کردند چون
خبر قتل عبدالمومن خان در بلاد ترکستان اشتهار داشت توکل خان قزاق ماوراءالنهر را از
پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرا النشین بخت
کمان جمع آورده بعزم تسخیر ولایت روی توجه بدان صوب نهاده اکثر مردم آن ولایت
مقاومت آن لشکر انبوه و حشر کوه شکوه در خیر قوت و قدرت خود نیافته طوعاً و کرهاً مطیع و منقاد
گشته و توکل خان مذکور ولایات ترکستان و ماوراءالنهر سیما اخشی و اندجان و تاشکند
و سمرقند تا میان کال تصرف درآورده ایتم سلطان برادر خود را با بیست هزار کس در سمرقند
گذاشته خود قریب هفتاد هشتاد هزار کس روی تسخیر بخارا آورده چون در آن وقت زیاده از ده
پانزده هزار کس در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا صلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده
برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند توکل خان
لشکر بیحد را کشیده آن شهر عظیم را محاصره نمود و چون لشکر پراکنده شده بر دور شهر محیط گشتند
مبارزان بخارا هر روز از یکدروازه بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند و خرمن عمر جمعی با شعله
تیغ آبدار میسوختند یازده روز بین الفریقین بر آن محاربه و مقاتله اشتغال داشت روز دوازدهم
عموم لشکریان بخارا و ارباب جلادت و بهادران بهیات اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب
تا غروب میانه دو گروه محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست و درین جنگ بخاراییان آثار غلبه بظهور
آورده شکست بر لشکر توکل خان افتاده و خدمت خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر
لشکریانش متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار درآوردند و چون شب بمیان درآمد
مردم بخارا مظفر و منصور باز گشته بشهر آمدند و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و توکل

خان

خان خایف وهراسان گشته مجال توقف نیافت وآتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت
لیل روی بصوب مراجعت آورده گریختگان لشکر بسمرقند رسیده ایشم سلطان از این معنی
خبر یافته وخاطر جمع شده کس بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری فزون
از چند وچون در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتافتند
اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در بر روی بندند صلاح دولت
آن است که خان بازگردد ومن نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم توکل خان بصواب دید
برادر عمل نموده وایشم سلطان با و پیوسته دیگرباره آماده جنگ وپیکار گردیدند پیر محمد خان واتباع
او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب واسترداد محالی که بضبط مشار الیه درآمده بود از بخارا
بیرون آمدند واز اطراف وجوانب ماوراء النهر جمعی کثیر بایشان پیوسته همت بر دفع لشکر
بیگانه گماشتند ودر ازون سقل میانکال بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت
در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که از معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار
ترکتاش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسیده وشرح آمدن او آن است که چون دین محمد خان
بنوعی که سبق ذکر یافت در معرکه پل سالار شکست یافته زخم دار از معرکه بیرون رفته در راه
بصوب عالم فانی شتافت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته بار دیگر
خود رسید واز معبر کرکی گذشته ببخارا آمده پیر محمد خان تعاقب توکل خان نموده بود واهل بخارا
بی رخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند او لا علاج از مزار خواجه بهاء الدین گذشته متوجه اردوی
پیر محمد خان شد ودر ازون سقل بموکب او پیوسته بوسیله امرا بشرف ملاقات دریافت وبقاعده
وآداب سلاطین چگونه باد کورنش نمود امرای پیر محمد خان آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او استبشار
نمودند ومقدم او را گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم
توکل خان محاربات قوی کرده در اکثر معارک بظفر ونصرت اختصاص یافته بود وعبد الواسع بی که از
امرای معتبر عبد الله خان وشریک قتل عبد المؤمن خان بود با آن سلسله کفران نعمت ورزیده
بخدمت توکل خان رفته او را به تسخیر ماوراء النهر ترغیب وتحریک نموده بود بدست باقی
سلطان بقتل رسید وقریب یکماه میانه این دو گروه آتش حرب وپیکار اشتعال داشت باقی

سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور می آورد تا آنکه توکل خان از بار بر ستوه آمده
شبخون عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از انطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر ممانعت بر روی
کشیده بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اگرچه سید محمد خان
توم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی عبد الله خان دران شبخون بدست لشکریان
توکل خان بقتل رسیدند اما توکل خان زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب
مراجعت تافته بتاشکند رفت و درآنجا بیماری عارض و گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان
در اثنا این کو خدمتهای باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان زمام ایالت ولایت سمرقند را
در قبضه اقتدار او نهاده روانه آنصوب گردانیده خود بیخارا باز گشت باقی سلطان کامیاب
و کامران بسمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه به تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت
شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال بقدم شوق باستقبال و استعجال نمودند و دست در فتراک
دولت او زدند و باستصواب مشایخ نقش بند میانه او و والی طایفه قزاق که در تاشکند
بود صلح گونه واقع شد مشروط بر آمدن لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردند القصه باقی سلطان
در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه زده و سکه بنام پیر محمد خان آرایش
یافت و حواشی مملکت بحیط ضبط درآورده درآن سال آثار اطاعت و انقیاد ازو بظهور
می آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر
سلطنت و فرمان روائی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند ملکی وسیع
در تحت تصرفش قرار گرفت و عرصه ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای سلطنت و تاجداری
در سرش افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دست ببذل و عطا گشوده حاصل
ولایت را بالتمام بمتجنده و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سرش مجتمع گشته
جمعیتی عظیم دست داده و رحیم قلی سلطان و عباس سلطان اعمام باقی سلطان و ترسون محمد
سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان سمرقند جمع آمده پای در دایره اطاعتش نهادند و روز بروز
لوای دولتش ارتفاع می یافت و بلقب ارجمند خانی مخاطب و از مردم او دست درازی
بحواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو سه مرتبه او را ازین

زیاده

زیاده روی و حرکات ناملایم منع کردند ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او درآمده لشکر
عظیم جمع نموده قصد سمرقند کردند باقی سلطان که بعد ازین از وی باقی خان تعبیر خواهد یافت
از استماع این خبر یافته صلاح دولت در ملایمت و فروتنی دیده کس چرب زبان فرستاده بتمهید
بساط معذرت پرداخت و چون تا غایت تغیر سکه نکرده بود از راه قبول اطاعت و انقیاد خود ساخت
و قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که باو تفویض یافته قناعت نماید
امرا بخارا نیز بین المصالحه والجانبین گرگ آشتی واقع شد و روزی چند شعله نزاع فرو نشست
اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام و مناشیر که در خفیه باغیان اوزبکیه
فرستاده ایشان را بمتابعت خود دلالت نموده بود ظاهر گشته بر عقلا دولت پیر محمد خان واضح
گشت که بهیچ وجه سر بخط اطاعت در نمی آرد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته
بود و حاصل سمرقند وفا به علوفه و مرسومات آن جمع کثیر نمیکرد و در یکمرتبه پرده از روی کار
برداشته عزم مخالفت جزم کرد و باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند
بیرون آمده تحت قلعه دبوسی میانکال را محاصره نموده شاه کوچک دورمی حاکم میانکال
از قلعه کهنه تر و باقی خان رفته اطاعت او کرد و باین جهت بقلعه دبوسی دست یافته بتصرف در آورد
و محمد شریف سلطان توتم یار محمد خان را که در آن قلعه بود بقتل آورد و علم تسلط و اقتدار برافراخته
از حواشی مملکت آنچه توانست بحیطه ضبط در آورد و پیر محمد خان اتباع خود را جمع آورده کمر همت
بدفع و استیصال او بستند و کس بطلب نزد عبدالامین خان فرستاده ایشان را از طغیان باقی
خان خبر داده استمداد نمودند اتالیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقی خان را موجب
انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بمعاونت
قرار داده قریب بده هزار پیاده و سوار بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالی درجات
آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر
که قریب چهل هزار کس بل که زیاده بودند باستظهار تمام بر سمرقند لشکر کشیده چون قریب آن
بلده رسید باقی خان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی درآمده هرچند خواست که بلطایف الحیل
و چاپلوسی آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد خان و ارکان دولت او باقی خان را در قول

خود کاذب ما فیه اعتماد بر عهد و شرط او نموده در تعبیه و تا دیب او راسخ بودند باقی خان از
مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت در جنگ صحرا ندید ناچار بترتیب اسباب قلعه داری
و استحکام برج و باره پرداخت و عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف
و جوانب حصار فرود آمدند و مستعد محاربه و پیکار گشتند و مردم بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند
اما سر دار ایشان از امرا بخارا را فی الجمله اندیشه مند بودند با لشکر نمی آمیختند و بهیأت اجتماع
در طرف علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلیت
قتال بردند و در آن روز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقی خان فوجی از لشکریان
خود را از دروازه بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و پیر محمد خان
نیز صف سپاه آراسته و اکثر لشکریان او بمدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند
در بین روز دوستم ارغون که از امرا عبد الله خان بود حرام نمکی کرده از پیر محمد خان رو گردان شده
بباقی خان پیوست موجب قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات
و قرار استوار داشته آثار غلبه ظاهر میساختند و داد جلادت و مردانگی میدادند و لشکر بخارا
و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته بمحاربه مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکریان استیصال
معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه می شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند
در بین اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحیم قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده
خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که بقولی پانصد کس و بقولی یکهزار کس بیش نبودند از دروازه
شمالی بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان شد چون از فرار نمودن دوستم ارغون
وهمی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود در حمله اول که رحیم قلی سلطان آورد لشکر قول هم
بر آمده مانند برق لامع فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراگنده شدند مجهولی از
جنب او به پیر محمد خان رسیده او را زخمی زد و بعد از آن او را شناخته گرفته نزد باقی خان بردند
و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول بمعرکه رزم رسیده
عموم لشکر شکسته و پریشان دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند
مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده قوی بحال ایشان راه نیافت و بهیأت اجتماعی از معرکه برکنار

آمده بعزیمت آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خورد سال بود در غریشتی می بود برداشته روی
توجه بیلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور بالشکر موفور بی درنگ روی بصوب بخارا آوردند و بعضی
از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصاً خدای نظری که از معتبران آن طایفه بود بخارا
رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیده در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون
آمدند خدای نظری از معبر چهارجوی گذشته بمرو نزد نور محمد خان آمد و باقی خان روز سیم بخارا رسیده امرا و
واعیان بخارا بمراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت
و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر سلطنت و جهانبانی جلوس نموده طوایف
اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس بدست افتاد جمعی را که بفطنه خلاف داشت
بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دوست خواجه آتابی و غیر ذلک را بقتل آورد اما با سایر مردم بر وفق
مدارا سلوک کرده از ناپس و بحفظ خود ایمن ساخت در روس منابر و وجوه دنانیر باسم و القاب
او زینت یافت سلاطین اطراف از تاشکند و سمرقند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان
ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف
رسید الحق باقی خان جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی خبرت درست و رای در
داشت که بیاری بخت و بحسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه بلند فرمانروایی
عروج نمود و بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش را
بر جوزا افراخت و ماهچه طوق بر فرق علمش در لمعان آمده ساحت مملکت را روشن ساخت چنانچه پرتوی
از آن بدستیاری خامه بدایع نشان روشن زمان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن سرایست
بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد رفت **ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد مقدس معلی**
و آنچه دران آوان دست داد مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر خراسان در
سمنان اخبار ماوراء النهر و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و دستاویز
محمد ابراهیم سلطان بدین جهت تعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه مشهد
گردیدند و چون در موضع چناشش از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج اشرف از جادّه
اعتدال منحرف گشت و تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب

بکمال صاحب فراش بودند و اطبّاء مسیحانفس بمعالجه پرداخته در مداوا و اعتنای جمیله بظهور رسانیدند
و اهل اردو وضیع و شریف نذور و تصدّقات بمستحقان رسانیده هرکس بچیزی که بشر تعلّق
داشت آن را تصدّق فرق همایون میکرد تا آنکه از اثر دعای خلایق لطف الهی شامل حال
عالمیان گشته از شفاخانه وَمَا هُوَ اِلّا رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِین شفای عاجل کرامت گشته مرض روی بصحت نهاد
در زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرّمی بر روی خلایق گشود و ایام نقاهت را
نیز در آن منزل گذرانیدند بعد از صحت تام کوچ فرموده از راه شغان و جریده باسفراین
تشریف برده تا پنج روز در آنجا توقف نموده حسب الصلاح اطبّا رشقیه فرمودند از سوانح ایام
بیماری آمدن خدای نظری است که از مرو در موضع خیابان باردوی معلی رسیده چند روز بجهت
عارضه ذات مقدس اشرف مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساط بوس مشرف
گشته حقایق حالات ماوراءالنهر چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود و حضرت اعلی
تحقیق حالات بلخ نیز از و فرمودند و از تقریر او و اوزبکان چنین معلوم شد که عبدالمؤمن
خان که به پسری عبادالله سلطان موسوم گشته بسعی زوجه عبادالله سلطان بسلطنت بلخ رسیده
مجهول نیست که آن مخدّره عظمی دست آویز خود ساخته در آن ملک لوای اقتدار افراخته و این گفتگو
در میان اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند بر رای عالم آرای همایون
که مرآت حقایق اشیا و آینه گیتی نماست پرتو انداخت که چون اوزبکیه در صحت نسب عبد
المؤمن خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملکه ملک امروز زوجه عبادالله سلطان است و محمد ابراهیم
سلطان برادرزاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم تخیل که همگی بجانب او میل نمایند
و مهم او در بلخ بمشثبت پذیرفته از آنجا با استعداد تمام کمر همت بتسخیر ماوراءالنهر بندند و مطلب بحصول
پیوندد و اگر احیاناً مخدّره مذکوره جانب برادرزاده فرو نگذارد و نخواهد که خلل در بنیان قصر
دولت عبدالمؤمن خان شود ممکن است که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراءالنهر کشند و مملکت
موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای نظر نیز این رای صائب را مستحسن شمرده از
اتفاقات حسنه در خلال این حال از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر رسیده از جانب
بانوی عظما امرا و ریش سفیدان بلخ آمده چنین ظاهر گشت که در بنوقت که نامی خان بر ماوراءالنهر استیلا

بایقه

پادشاه آن نیز خایف گشته بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته اند علی الاطلاق محمد ابراهیم
سلطان نیز نموده اند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب
ارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده بخدای نظری سپردند و او را اتالیق و دیوان بیگی
کردند و قرار فرستادن او ببلخ دادند و بعبید الله خان مکتوب عطوفت آمیزی قلمی فرموده بمصلحت
وقت رعایت جانب او نیز کرده با وی نیز فرزندی خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی
آنکه مملکت ماوراءالنهر یورت قدیم مسکن موروثی اولاد پادشاه مرحوم جانی بیک خانست و حالا
نامداران والا نژاد محمد ابراهیم مانده هر دو را بمنزله فرزند اعزند و چون خاندان قدسی نشان ما از دودمان
ولایت و کرامتست و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی درین دودمان واقع شده و آن والانژاد
بنواب کامیاب همایون طریقه اخلاص و آشنائی مرعی داشته و بدین دودمان متوسل است ما آن
بمحض حصول نیکنامی زنگ کلفت و معادات سابقه را از آینه خاطر زدوده همت باحیای خانواده ایشان
مصروف داشتیم و در آمدن و همراهی حسب المقدور مبذول داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب دیگر
سوای حصول نیکنامی نسبت غیرت و مردانگی مقتضی آن است که برادرانه باتفاق یکدیگر
نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی
گشته اند از یورت و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام و مباشیر مطاعه نیز بنام امرا و اعیان
اوزبکیه بلخ صادر شد که نمک خورده کی چندین ساله آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت
زادهای خود جانسپاری نمایند و بیگانه را برایشان اختیار نکنند که در میانه عالمیان به بیوفائی و کفران
نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون درباب تفویض سلطنت کل
ماوراءالنهر و ترکستان باسم خود التماس نموده ملتمس او مبذول افتاد و راقم حروف حسب الامر اعلی نشان
همایون بدیباچه مناسب در قلم آورده و بمهر مهر آثار زینت ساخته تسلیم او نمود و از امرای حضرت
پادشاه بوداق خان چکنی حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود بمرافقت او مامور گشت لیکن بعد از رفتن
ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که از مردم بلخ استمزاج نموده عقیده آن مردم
درباره او فی الجمله ظهور یابد مکرر آمد و شد یافته بر کماهی احوال اطلاعی تام حاصل شود از کید و غدر
اوزبکیه خاطر جمع گشته از هنگامی که رایات جلال در دار السلطنه هرات که ببلخ اقرب است نزول

اجلال داشته باشد اورا باستعداد تمام روانه مایم همانا بصواب اقرب خواهد چون حزم
واحتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده اورا در مشهد مقدس توقف فرمودند
روح الله بیک بیاول صحبت ذوالقدر از مکاتیب واحکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ به آن
صوب فرستادند واز اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف طواف مرقد منور حضرت امام
الجن والانس علي ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء مشرف شدند و زر نثار در آن بقعه شریف
بی پایان رسانیده در ایام ولیالی متبرکه بدعا و زیارت پرداخته اموال بخدمت خادم باشی گری
که از آن روضه مقدس بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغول میشدند تا نسیم عنبر شمیم
بهار چون مشک تتار در وزیدن آمده دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال خجسته
مآل سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه تسع والف که سال چهار دهم جلوس شاهی ظل الهی است
نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد
یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیان است با شکوه واقبال بر سریر شرف برآمده لوای
بلند نامی برافراخت ونسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ
روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار از حجله شتا چهره نما گشته سرور افزای عالمیان گردیدند شوخ
چشمان ریاحین که از دست برد لشکر غارتگر دی در نهانخانه خاک سر بجیب اختفا فرو برده پای در
دامن خمول پیچیده بودند سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند بیت باز نوروز گشت مهر آئین
کرد صحن چمن چه خلد برین ٭ شد نسیم بهار عنبر بیز ٭ در و بام جهان نشاط انگیز ٭ از نسیم بهار و فیض صبوح
هر دمی جان دهد بقالب و روح ٭ بمشام جهان ز زلف بهار ٭ میرسد بوی ذوق نکهت یار
حضرت اعلی در مشهد معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراختند و در ساحت
میدان آن بلده ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند و بعد از
سیر و نشاط ایام در آن روز عنان عزیمت بصوب دار السلطنت هرات معطوف داشته
بفیروزی واقبال بدان خطه جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسین خان شاملو
حاکم آنجا با اهالی واعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی
بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجهان شرف اصدار یافته

مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراءالنهر با آنچه مشورت نموده
و آنچه صلاح دولت باشد عمل رود و حاجی محمد خان امتثال فرمان نموده از خوارزم بهرات آمده
روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمده آخر الامر ضعف قوت گرفته نتوانستند و تمهید
معذرت خانی را اختیار قیام نمود و بندگان حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان بمعاذیر تمسک نموده
جسته از آمدن تقاعد ورزید و در دار السلطنه هرات روح الله بیک از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی
از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی دیگر بملاحظه خاطر عبد المؤمن خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق
آن است راضی بفرستادن او نمیگردند که مبادا از آمدن او نقضی بدولت عبد المؤمن رسد بعد از آنکه
مکرر مجالس کنکاش میانه اوزبکیه انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشه نموده با کراه راضی
شدند مشروط بر آنکه عبد المؤمن خان برادر بزرگتر داشته باشد پیش او کورنش نماید و منقاد اوامر و نواهی
او بوده باشد و در ممالکی که در تصرف اوست آنچه عبد المؤمن خان بر او مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف
بوده تا فتح ماوراءالنهر بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی ماوراءالنهر بتصرف درآید
یک کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن گردند و از جانب او بمحمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته
برادر اعز خطاب کرده بودند هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت متابعه
تقریر نموده گفتند **بیت** دولت همه ز اتفاق خیزد ❊ بیدولتی از نفاق خیزد ❊ چون اعتماد تمام
بر رای صائب و حسن تدبیر خدای نظری بود گوش هوش محمد ابراهیم خان را بدرر نصایح گرانبار گردانیده
سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظری درنگذرند و بمصلحت وقت با عبد المؤمن خان بملایمت
و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده بوداق
خان حاکم مشهد مقدس معلی و ابن حسین خان فرزند جنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکزه
ترکمان را بیلغار نزد عبد المؤمن خان و عظماء اوزبکیه فرستاده مبانی عطوفت ارسال داشته تحقیق از
حقیقت پنهان در باب وفاق و نفاق قلبی فرمودند که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر
بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت
سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظری روانه شده امام قلی بیک پاکزه را
پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او بعمه اش رساند مردم را باستقبال و ترغیب نماید و مشار الیه

ببلخ رفته ادای رسالت نموده اما عظمای بلخ بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه
دارد اظهار خواهش نمی توانستند نمود و پی رخصت او جرأت استقبال نمیکردند بالآخره بصواب دید
ستر عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود دهبه
فیمابین ملاقات روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شد و آنجماعت از اطوار
محمد ابراهیم خان دانستند که او سر به پسر مجهول النسب فرود نخواهد آورد و بعضی که از عبد المؤمن
خان تربیت یافته و در استقبال هوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا
بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاه زاده ما را بما
گذارند که اوزبکیه بهر چه مصلحت اوست دانند عمل نمایند بو داق خان و خدای نظر بی بخود هم
راضی باینمعنی نشده قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بدآن جانب
آنچه اشاره اشرف شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا چون وثوق و اعتمادی بآنجماعت
نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش
نزدیکتر باشند و کس بخدمت اشرف فرستاده صورت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور
ببلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی واهمه و تشویش داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی
فرستاده عرض دعای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنت هرات بدرگاه فلک اشتباه
آمدند و حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف بر آن است که محمد ابراهیم خان لشکر بخارا
گشاده و مملکت ماوراء النهر را از ید متغلبان انتزاع نمایند و از عبد الامین خان و امرا و اعیان
بلخ توقع موافقت و همراهی ست و آن و اصلا توقعی در مملکت و محالی که در تصرف عبد الامین است
ندارد و چون بآمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاق بمیان آورند که با او غدر
نیندیشند و پیمان را بایمان مؤکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از
اخذ میثاق بو داق خان و ابن حسین خان بازگشته او را با جنود اوزبک بسلامت روانه بلخ گردانند
و باگیره امام قلی دیگر باره بجهت این مهم ببلخ رفت و مردم آنجا ظاهراً بر وفق رضای عبد الامین خان
سخن میگفتند اما باطنا اکثر عظمای اوزبکیه با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم تشریف آورد
با جانب شاهزاده صحیح النسب خود را فروگذاشته مجهول النسبی که بضرورت اختیار نموده ایم بر دو نخواهیم

گزیدند و در خفیه عهدنامها درست کرده بپاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت
آنجماعت جمع کرده بازگشت و محمد ابراهیم خان باخدای نظری بخوف و دهشت و ملاحظهای
سپاهیانه بجانب بلخ برود و قزلباشیه از همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون
بحوالی رسید و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال و نامزد کرد و آنجماعت
بسعادت ملازمت و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و بزرگی و پادشاهی از ناصیه احوال او
مشاهده کرده خاطر بملازمت او قرار دادند و روز دیگر که بشهر می آمد امرا و اعیان که در شهر بودند
عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهة حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن
ابا مینمودند تا آنکه بمخدره عظمی عرض کردند که اگر نواب خان باستقبال محمد ابراهیم خان
تشریف ببرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شمار النسبت به برادر
زاده بعدم اتفاق و مهربانی متهم میدارند مجملا بانوی عظمی رضا باستقبال داده سوار شد
و چون از شهر بیرون آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که دیدن او اشتیاق
داشتند پیشتر آمده کورنش کردند رفته رفته کسی جبان نماند و چون مهمی سلام انجامید اعیان اوزبکیه
بعبدالامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم خان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز
پیاده شود و او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تواضعات بجای آورده او قبول
انبعینی کرده چون بیکدیگر رسیدند آن ساده لوح نادان از مرکب فرود آمد و محمد ابراهیم
چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود سواره ایستاده هواخواهان خود را مقرر کرد که او را پیاده
پیش آورده کورنش فرمایند فرمان بر آن امتثال امر نموده چون وقت نازک بود و خلایق باطلع
خواهان طرح تازه اندا احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد و عبدالامین خان مضطرب
و حیران کورنش گونه بجای آورد و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوتلها
او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هرچند جلو میطلبید که سوار شود نیافت شد و در زیر
دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد
که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل قبة الاسلام بلخ
گشتند و در سرای سلطنة نزول نمود و عمه محترمه ملاقات برادرزاده نمود چون کار از دست رفته بود

اظهار علاقه و مهربانی نموده استدعا کرد که نسبت بعبدالامین خان مروت و احسان بجای آورده
بدی در حق او نیندیشند اما در همان شب یار محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشتند
و محمد ابراهیم خان بفراغ بال در مسند سلطنت تکیه کرده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعت
نهادند حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد کردند لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای
او و کشته شدن عبدالمومن خان چنین استماع رفت که عمه‌اش پرده بی اختیاری از روی
کار برداشته بصد داغ دل گفت که مردم بلخ بسلطنت جانی بیگ متاصل شدن این
تدبیر اندیشیده مملکت را جهت تو حفظ نمودم اما تو چون شیوه بی‌صبری بجای آوردی تو دانی
و خدا اما ابراهیم نسبت بعمه بعضی مظنه تهمت گفتگوی که صدق و کذب آنرا خدای داند زیاده
التفاتی ننموده و یراق سفر حج او مرتب داشته رخصت راه حج داد و مشار الیها در راه بعالم بقا
پیوست و محمد ابراهیم خان عریضه اخلاص آیین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده
و حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور و شادمان گشته تهنیت و مبارکباد او و ولی بیک
قورچی کنکرلو را فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازه سلطنت و اقتدار
او بجا ورا النهر رسیده باعث اضطرار خاطر باقی خان گردیده ولایت چیچکتو و میمنه و فاریاب
و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت
و آثار رایات جلال در خراسان بود و همیشه قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع بوی عرض
مینمودند و خدای نظری دیوان بیگی و راتق مهمات بود **ذکر نهضت رایات ظفر آیات
بجانب ابیورد و مرو شاهجان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان بتوفیق ملک منان**
سابقا رقمزده کلک و بیان گردید که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذرهای بیمزه
دور از کار گفته خاطر انور از این حرکت ناهنجار او غبار آلود گردیده اما بهمان دستور اظهار عطوفت
و اشفاق فرمودند و بیک یساول مجلس بهشت آیین مشهور بچهار یار را که از مقربان بساط
عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار
یافته ظاهرا عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بود پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند
اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همیون درین مرتبه بخراسان بمحض معاودت آن برادر

الفت و معاشرت و همصحبتی شبانروزی چندین ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضا آن میکرد که بی
آنکه از جانب همایون اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه بموکب همایون در دار
السلطنه استقبال نماید اگر بجهت طغیان باقی خان که در غایت ملاحظه داشت درین وقت که ما بدولت و اقبال
در خراسانیم و محمد ابراهیم در بلخ تمکن یافت اصلا ضرری از او متصور نیست اگر فیمابین صورت ملاقات
روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف باو میبرند و جمعی که در لباس دولتخواهی
او را از ادراک ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت دولتخواه نیستند بلکه اسباب بد نامی سرانجام
میدهند اولی و انسب بحال او آن است که درین باب سخن هیچکس را نشنوده یارانه و مخصوصانه عزیمت ملازمت
اشرف نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد و الکای
ازین طرف هیچ جهة رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب سیر
و شکار برو آمده با او ملاقات مینمائیم ازین دو شق بهر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو بیگ بهار بار
حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته اداء پیغام سعادت فرجام همایون نمود و هر چند
او را بآمدن ترغیب میکرد او کمتر قبول آمدن مینمود و باز بصلاح و صواب دید قاضی نذر که منشی و موتمن
او بود و میر غیاث وزیرش از آن پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیگ را بی نیل
مقصود بر گردانید خوش آمد گویان خانه برانداز خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی طمع درین ولایت
کرده درین مرتبه بدست در آمدی همراه بعراق برده این ولایت را بامراء قزلباش میدهد حافظک
سلطان جنونشانی که حق قدیم در آن سلاله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب
اموری که خلاف رضای اشرف بود منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون درین مملکت و ولایت
طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامراء قزلباش سپرده بتو نمیداد و این اندیشه غلط راه بده او
صواب کم کرده بحرف دولتخواهانه او گوش نکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل آورده مجملا آثار طغیان
و کفران نعمت از او بظهور رسید درین اثنا محمد ابراهیم خان یکه و کتابت او را که بعبید الله خان نوشته
بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده اغوا نموده بود که راضی باشد
ابراهیم خان نشود و قزلباش را دخل نه دهد که مقصد شاه از فرستادن او آن است که بتقریب او
بلخ را بتصرف در آورده و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود در آن مکاتبت مرقوم شده بود

این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نقار خاطر اشرف گردید و اما از فراخ حوصلگی همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمود تا آنکه نور محمد خان پسر میرزا خواجه کلان جغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی مینمود بهر مظنه شده درمقام دفع او درآمد مشار الیه از و خائف گشته مرشد قلی سلطان جلایر ولد خداوردی خان را که در ساکوه مشهد مقدس می باشد و با ابیورد نزدیک است طلب نموده که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبه علیه فلکفرسای شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توجه والتفات شاهانه را درباره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرات رفتن پای عرض اشرف نمیکرد و تا مراسله میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او و غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبان بمردم دور و نزدیک ظاهر شده بود جرات رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه جهان پناه در دار السلطنت هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نموده اندکی پرده از روی کار او برخواست و چون اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه گردیده بجانب ابیورد در حرکت آمده در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نموده که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکمی از اشرف درین باب ظاهر سازد فبها و الا از قلعه بیرون رود و او در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بخود سر آمده ام و اما حالا که واقع شده حقیقت را عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید چند روز قبل از آمدن خواجه کلان از شیراز بارخانه بر کارخانه خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصا یکقطار اشتر حصه بارخانه مصحوب ولی بیک قورچی ایواغلی جهة نور محمد خان فرستاده بودند رسیده در وقتی که میان او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو در میان بود نور محمد خان از رسیدن وقت اینمعنی را فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفته که بمرشد قلی خان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده ازین حرکت منع نمود و آن جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه بساکوه گردید مع هذا نور محمد خان بغازیان جلایرلی ایذاها کرده چند کس را بقتل آوردند نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک جیشی

جغتای و قاسم بیک کبوتر باز مشهور که از سرهنگان اعتمادی بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی
اندیشناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون دورتر سازد با هفت هشت هزار کس که همراه
داشت متوجه نسا و باغباد شد اما حضرت اعلی بنوعی که نور محمد خان جزم فرموده اعلام
نموده بودند عزم ملاقات او بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه
شدند و چون بقصبه چهچه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردمی سپرده پهلو از مبایعت
خالی کرده و قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده و اسباب حصارداری مرتب داشته و خود بطرف
نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض از این نهضت امتحان او بود اگر بر جاده
وفاداری مستقیم بوده دل خود را اخلاص گزین نقل و غش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب
همایون و سعادت ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد و مشهد معلی
رفته روانه عراق گردند و اگر آئینه خاطر را العیاذ خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور
شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند چون او بقدم ممانعت و قلعه داری پیش آمده براه [illegible]
گوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بیکتاش سلطان
حاکم ماروچاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات
از چهچه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند
در آن هنگام عدد ایشان چهار صد شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند
در آن حین وصول رایات نصرت آیات بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان
او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان او افتاد و قریب پنج هزار
نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و اویماقات صاین خانی که در حدود نسا و درون و باغباد توطن و سکنی
دارند و ملازمت او اختیار نموده بودند در حالتی از و جدا شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس
از راه چول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه آن جماعت نیز تخلف نموده در هر مرحله جمعی راه فرار
پیمودند تا باندک مردمی بمرو رسیده شب از دروازه جانب اورگنج داخل مرو شد خبر آمدن او
بامرای عظام که در مرو بودند رسید بیکتاش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با فوجی از غازیان
او را استقبال نمودند که در راه بدست آورند در اثنا طریق مشخص شد که او از راه بیرون آمده است

امرا بار گشته از عقب او ایلغار کردند اما تا رسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود کارخانه و بعضی یراق او را بدست
آوردند و چون حضرت اعلی محاصرهٔ ابیورد فرموده بودند مباشیر مطاعه باحضار لشکر عراق و فارس
و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداق خان حاکم مشهد معلی و میرزا محمد سلطان نیابت حاکم
نیشابور بکومک حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان قاجار حاکم استراباد را امر فرمودند
که بر سر قلعه نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک معین شدند و غازیان رکاب اقدس مخبر
گشته و روز بروز عساکر اقبال منزل باردوی همایون میرسید و سپاهیش برده و نقبها زده
و حوالیها ترتیب داده در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گرد
و نقب رفته و پراکندگی لشکر و پریشانی احوال شدند و دست در فتراک استیمان زدند و طلب
عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک
و قاسم بیک خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیک برادر
حافظک سلطان اشرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت برتبهٔ امارت سرافراز گشته
الکای خبوشان خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد و فصل بهار آخر این سال متوجه
مرو شاهجان گشته با لشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند نور محمد خان از وصول موکب
فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گزید
و بجز اظهار ندامت و عجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر
و بسطام آقا قورچی تیر و کمان را طلب داشت و از ایشان رخصت رفتن یافته بصوب ملاقات کرده
داور از اعمال و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند
و متقبل عفو تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند بمفسدان لشکر او
خصوصا میر غیاث وزیر و قاضی نذر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف غضب شاهانه بالطبع
به بیرون آمدن و قلعه سپردن تعلل داشتند اما صولت و سطوت قاهر شاهی ایشان را از خواب
غفلت بیدار ساختند طوعاً و کرهاً رضا به بیرون آمدن دادند و او در همان روز با کمال خجالت و شرمندگی
بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و انفعال
بتقدیم رسانید و حضرت اعلی با وجود حرکات ناهموار که از او واقع شد و کتابات ناهنجار که بعبد الاعلی

خان والی بلخ نوشته بود درویش واشتند این مضمون صدق مشحون را که مصرع در عفو لذتیست
که در انتقام نیست ، منظور داشته انواع تفقد و دلجوئی بظهور آورده خاطر او را از یاس و سخط پادشاهی
ایمن گردانیدند و در آن شب بطریق معهود با او در کمال شکفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف
بازگشتن بقلعه نمودند چون اندکی از مستی و غفلت بهوش آمده بود بتحریک و تعلیم خیرخواهان عاقلانه پیش آمده
از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آن روز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد
جامع مرو خطبه اثنی عشر علیهم الصلوة الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فراز منابر آن
دیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الغفران الی هذا الاوان که هشتاد
سال بود از ذکر اسامی سامی ائمه هدی علیهم التحیة و الثناء عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت
الهی و نیروی اقبال شاهی بدین رتبه عالیه زیب و زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک
مردمان و کافه خلق آن دیار از طایفه قزلباش خایف و هراسان بودند بنا بر اقتضای قول و معدلت
و رعیت پروری از جانب همایون نوید امنیت و اطمینان یافته حکم شد که بجهة اختلاف مذاهب
و مشارب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت به بکتش خان استاجلو حاکم باروجاق
تفویض یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب خوار
بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشد و آنچه رعیت اند
مرفه و آسوده حال برعیتی مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را بر امرا و عساکر
منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نمودند ذخیره و یراق قلعه
داری کماینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق
فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته بفراغ بال
در آن بلده ارم تمثال روزگار گذراند و هر یوم مبلغ ده هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یک تومان
تبریزی است جهة معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از او بظهور
آمد نهایت مروت و الطاف در بارهٔ او مبذول افتاد و اگر دیده وران عاقبت بین بدیده انصاف
در خاتمت امور و عاقبت احوال نگرند نور محمد خان بمیامن عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری
و معنوی فایز گردید و حسین خان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد که با بعضی امرا بتسخیر قلعه نسا مامور

بودند آن قلعه را بتصرف درآورده ولایت نسا و ابیورد و باغباد و یملک سلطان ولد بکتش خان
عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه کوه
بمشهد مقدس معلی تشریف برده بود و بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس متوجه
عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنت قزوین رسیده یکماه توقف فرموده از آنجا
بدار السلطنت اصفهان تشریف برده دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفر نشان
طراوت و نضارت یافته زمستان بعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند و در خلال این اخبار
خبر فوت محمد ابراهیم خان و درآمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقی خان بمسامع جاه
و جلال رسید ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی خان بر آن ولایت
و آمدن یار محمد میرزا اوزبک و رفقا در موکب سلاطین زادهای اوزبکیه بدرگاه فلک اشتباه
چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ توجه دلخواه تمشیت پذیرفت
و خدای نظری اتالیق دیوان بیگی و صاحب اختیار مهمات مالی و ملکی گردید عظماء اوزبکیه
بلخ خصوصا یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار
خدای نظری نیاورده بنیاد عجز و سفاهت کرده خاطر خان را بسخنان جاهلانه از و متغیر ساختند
و خاطرنشان او کردند که اگر خدای نظری را از میان بر دارد زیادتی اختیار و افزون شوکت
و اقتدار جناب خانی است و از سخنان غرض آمیز حاسدان و ساعیان را در دل جای داده
در اندیشه دفع او شد و مکرر عرایض غرض آمیز خفیه درین باب بپایه سریر اعلی فرستاده استدعای
رخصت کرد و حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده بود
که میان او و اوزبکیه و اعیان این ولایت التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهمال رود محتملست که
معاملات بفساد انجامیده ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی
ما از فروختن چراغ دولت آن فرزند سعادت پیوند است که بسعی مردم کاردان رونق
افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کار است ضروری دولت آن فرزند میدانستیم درین
باب نیکو تامل نموده آنچه مقتضی صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان بعد از ورود
این منشور سعادت که در حقیقت عین سعادت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل خدای نظری

اقدام نمود و فی الحقیقة تیشه بر پای خود زده اینچنان مرد هوشمند صاحب رای معرکه آرای
که او را در روز نیک و بد در کار بود از پای درآورده زمام دولت را بدست جاهل و نادان خود
رای خاین افتاده یار محمد میرزا دیوان بیگی رایق و فایق مهمات گشت و هر یک از تیز
دولتان خود سر بادهای متخالفه ارباب حسد و حقیدت با یکدیگر گشوده بازار نفاق گرم کردند
و محمد ابراهیم خان با چندی از بدمستان باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی
نموده با انتظام امور دولت کمتر می پرداخت چون در مشیت ایزدی بقلم تقدیر نگارش یافته
که زمام مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار باقی خان درآمده تماشائیان کارخانه قدرت
الهی را موجب بینائی و آگهی گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته تب
محرق عارض او گردید و ماده آبله و حصبه قوی گشته بصد حسرت جهان عالم عمر و جوانی را
وداع نموده باقی خان را که در آن حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را محاصره
کرده بود از استماع این واقعه مسرور و شادمان گردیده فرصت غنیمت شمرده مهم حصار را
معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبیل استعجال روانه بلخ شد
و ولی خان برادر خود را منقلای لشکر گرداینده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و امرای
اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص و معتبران
که اعتماد بجانب باقی سلطان نداشتند خصوصا یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و شاه خواجه نقیب
رزاق قرآبا سلاطین جانی بیکی را که در حصار شادمان می بوده و بعد از
محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز
خود ساخته بمدافعه بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار
یار محمد میرزا آزردگی داشتند مخالفت باقی خان را مناسب وقت ندانسته باطنا دل باطاعت
و متابعت او بسته بودند از مرافقت ایشان باز ماندند و قلیلی که با عبد الله سلطان بیرون
رفته بودند تاب صدمه لشکر باقی خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای از یکدیگر
پاشیده راه انهزام پیش گرفتند عبد الله سلطان نایاب ملک مقبول گردید یار محمد میرزا و رفقا
جز توجه خراسان و التجا نمودن بسایه اقبال شهریار گیتی گشا چاره ندیده در کمال اضطرار راه فرار پیمودند

و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزا ولد سید محمد سلطان که در شبرغان می بود و محمد سلیم
سلطان ولد پیر محمد خان را که در اندخود می بود و عرب محمد اتالیق را مصحوب خود گردانیده
روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت اختصاص یافته مژده فتح و ظفر
باستقبال برادر فرستاد و باقی خان در کمال عظمت و کامرانی به بلخ درآمده بقیه
لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از یاس و خط خویش امیدوار و ایمن گردانید
و تمامی اوزبکیه آن ولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود
و شبرغان و میمنه و فاریاب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او درآمد
و بعد از فتح و تسخیر آن ولایت تمامت قندز و بقلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان
ضمیمه ماوراءالنهر و سایر ممالک را منصرف گشته پایه قدر و منزلتش باوج ثریا رسیده اما شاه
خواجه و یار محمد میرزا و رفقا و عرب محمد در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات
رسیده و چند روز از رنج راه آسوده عزیمت درگاه جهان پناه نموده در دارالسلطنه اصفهان
بسعادت آستان فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده چند روزی در ظلال
دولت بیهمال و سایه چتر همایون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت روزگار آسودند باقی
حالات ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی

وقایع احوال و سوانح اقبال که در سال میمنت مآل اودئیل ترکی یعنی مطابق سنه تسع والف بعضها موافق عشر و الف که سال یازدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است

نوروز
عالم افروز این سال مبارک فال در روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق
افتاد یعنی خسرو ملک خاور که مربی عالم کون و مکان است از نهان خانه حوت بیرون خرامیده
باشعشعه تیغ جهان افروز برتخت فر و حمل امد بیت باز جهان مشعله افروز شد * نوبت هنگامه نوروز
شد * فرق حمل چون زخور افسر گرفت * باغ شرف خرمی از سر گرفت * داد جهان را طراوت
نوی * تازه شدش کوکبه خسروی * درین هنگام سعادت فرجام دارالسلطنه اصفهان بیمن مقدم
شهریار گیتی ستان غیرت افزای جنان بود و همه روزه در باغات و بساتین آن خطه فردوس
نشان بعیش و شادکامی گذرانیده بعون الهی اسباب فیروزی و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده

از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد واقع نبود و بعد از روزی
چند از اوایل این سال اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جاه و جلال رسیده از قضیه هایلی
محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سر بر دولت و کامرانی را بناکامی
گذاشت بقدر غبار ملالی بر حاشیه ضمیر تاسف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد
میرزا و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زاده و ملازمان و خدمتکاران که کم از پیش
سیصد نفر بودند بدار السلطنت اصفهان رسیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی مراسم اعزاز و احترام
مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چهره امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته
باکرام و اعزاز تمام بشهر در آوردند و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعین یافت و در دولت
خانه مبارکه نقش جهان شرف مجالست بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش
مهربانی کشیده لطف و دلجویی بسیار که درباره مهمان جبلی ذات اشرف است بظهور آوردند و مبلغ
یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرمودند نزول و ساورسات از گوسفند
و برنج و روغن و غله و سایر ما یحتاج علی هذه القیاس روز دیگر سلاطین زادها و اعیان اوزبکیه
رفیق ایشان محقر پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش یکدانه الماس گران بها بود که از نذورات
سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس بوده و در وقتی که عبد المؤمن خان تسخیر مشهد مقدس
معلی نموده جیغه و زیور روضه مقدس را اوزبکیه تصرف نمودند الماس مذکور را عبد المؤمن خان بحیطه تملک
در آورده در ید تصرف داشت بعد از کشته شدن او بار محمد میرزا آن را بدست آورده بود در این هنگام
برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف
در آن نفرموده بصدور و علما سپردند که تحفه سرکار فیض آثار بوده ضبط نمایند و علما بمصلحت عمدة ال
المؤمنین تجویز فروختن نمودند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده که حاصل آنها در مصارف
آن سرکار صرف شود بنابر آن بولایت روم فرستادند و در استنبول بقیمت عالیه بتجار جوهری
فروخته قیمت آن بسرکار فیض آثار فرستادند القصه حضرت اعلی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین
زادها و رفقا بجای آوردند و امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب

از موضع قزوین بدیشان شفقت شد که حاصل آن صرف باحتیاج ایشان شود و بآنجا رفته چند گاه
از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدر الهی بوده باشد بیمن معاونت منسوبان درگاه
بمنتهی مطالب خود فایز گردند از سوانح این سال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت
و مشرق اقبال طالع گردیده اعنی حضرت واهب العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت اعلی را فرزندی
کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخورداری با
عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجویی خاطر مبارک شاهی مصروف گرداند **ذکر توجه حضرت اعلی**
بپیاده بصوب مشهد مقدس بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت
اعلی شاهی ظل الهی نذر فرموده بودند که یکمرتبه از دار السلطنت اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس
مطهر حضرت امام الجن والانس روند درین سال اراده خاطر اشرف بآن متعلق گشت
که آن نذر را بوفا رسانیده بآن سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم
در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان
آرزو و اعتقاد مرحله پیمایی آغاز نهادند در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقع است
تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد
که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض
الطاعه داشته باشند سواره مرافقت و تکلیف پیاده رفتن با حدی نفرمودند زیراکه نذر
مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب
اقدس پیوسته کشیک مرافقت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن مانده می آمدند سوار میشدند
اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری اختیار نکردند از ملازمان
درگاه محمد زمان سلطان یایتد ترکان مشهور بکاولی و مهتر سلمان رکابدار باشی و از اهل اصفهان
میرزا هدایت الله نجم ثانی لمت طنابی بدست گرفته دوازده هزار ذرع که یکفرسخ شرعیست منظور
داشته راه میپیمودند و عمده المنجمین مولانا جلال الدین یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب
آن را نگاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی می شود و نیز معلوم گردد که از اصفهان
تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعیست بقاعده مقرر کوچ کرده منزل منزل میرفتند و حضرت اعلی شاهی

که نذر

که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هرجا که از پیاده رفتن دلگیر می شدند لحظهٔ رحل اقامت انداخته
استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین وتیره مراحلت
طی میشد تا آنکه در عرض اندک روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده بمعنان مراحل توفیق داخل
مشهد مقدس معلی و روضه مطهر مزکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور
و مشهد مطهر که بیت یکطواف درش از قول رسول مدنی ، تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد ،
فایز گشته تارک مباهات بر فرق فرقدان سودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا
و مهبط فیوضات عالم بالاست و از آن مکان بخضوع و خشوع نماز و نیاز اشتغال نمود و بدرگاه
حضرت خالق الارض والسماء بعرض حاجات و مطالب و مآرب دنیوی و اخروی زبان گشوده
بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس که دولتخانهٔ مبارکه
تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده تاریخ این واقعه که از واردات طبع راقم
حروف ثبت افتاد قطعه غلام شاه مردان شاه عباس ، شه والاگهر خاقان امجد ،
بطوف مرقد شاه خراسان ، پیاده رفت از اخلاص بیحد ، چه صدقش بود رهبر یافت توفیق ،
که شد فایز بآن فرخنده مقصد ، چه از ملک خراسان روبره کرد ، بدان مطلب رسید از بخت سرمد ،
دبیر عقل بهر نیکنامی ، نوشت این قطعه بر طاق زبرجد ، پیاده رفت و شد تاریخ رفتن ،
ز اصفهان پیاده تا بمشهد ، والحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را
توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری تا حال نیافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره
روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم نموده نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود پیاده و برهنه پای بطواف
بیت المقدس رود و در هنگام اتقاء نذر هر روز فراشان و خدمتکاران و فراشان فرشهای
دیبای ملون گسترانیده گلها و ریاحین بر روی او میریختند و او بطریق سیر مانند با ندما و هم
صحبتان قدمی چند نهادی تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه باین طریق طی کرد و آنجا آبله بپای
قدم بر خاک نهاده ارتکاب انواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف
باز نمی ماندند مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ، مجملاً در آن زمستان در مشهد مقدس

توقف فرموده ماه رجب وشعبان ورمضان را که اشهر حرم وایام ولیالی متبرکه بود دران روضه
مقدس بطاعت وعبادت گذرانیده ودر لیالی جمعه وشبهای مبعث واستفتاح وبرات
ولیلة القدر که افضل ایام واشرف لیالی شهور مذکورست در روضه مقدس منور ومعطر احیا داشته
از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی وسر شموع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق بندگی
فروگذاشت نمیفرمودند **ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد معلی روی داده** چون بندگان حضرت
اعلی مرحوم محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده بمعاونت وامداد همایون اعلی بتصرف او
قرار گرفته تابع امر ونهی همیون بود وبعد از فوت او باقی خان بی ملاحظه جانب همایون
لشکر بدان صوب کشیده آن ولایت را متصرف شد همواره خاطر انور محزون بود که تا بچه
تدارک زیاده روی وطغیان باقی خان کرده او را اندکی از خواب غفلت وغرور بیدار سازد
ونوعی نماید که باز آن ولایت بیمن معاونت منسوبان این دولت بتصرف این پادشاهزاده که از آن
سلسله مانده بپناه آستانه عز وجاه آورده اند قرار گیرد ودرین اوقات که مشهد مقدس معلی
مرکز جاه وجلال بود که عرضه داشت از جانب پیکتش خان حاکم مرو رسید که باقی خان با او
الفت وآشنایی کرده وبا حضرت اعلی اظهار صداقت ودوستی مینماید ومکتوبی از روی خصوصیت
وآشنایی نوشته مخصوص بر دو راس اسپ توبچاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع
بمضمون عریضه هرچند خاطر اشرف ازین حرکت ناهنجار او که مرتفع گشته غبارآلود بود
اما بمقتضای مردمی وشیوه ستوده دوستی عمل فرموده پیکتش خان را رخصت دادند که جواب
مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسپ خوب وتحفه لایقه مصحوب مرد معتمد سخن دان ارسال
دارد وپیکتش خان بعد از استخاره از حضرت اعلی پیرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو که جوان
عاقل سخن دان کارآمدنی بود برسالت باقی خان تعیین نموده با اسپها وتحف وهدایا بخارا
فرستاد وباقی خان او را معزز ومکرم داشته با پیکتش خان ابواب ملایمت مفتوح
داشته او را با تحف وهدایای دوستانه باز فرستاد ودر خلال این احوال بخاطر اشرف اقدس
اعلی خطور نمود که باقی خان با منسوبان سلسله علیه باری الفت وآشنایی شده اظهار دوستی
کرده نصایح دوستانه بمحض حصول نیکنامی که منتج انواع سعادتمندی است او را از مکنون خاطر

خطیر

خطیر آگاه گردانید خان محمد برادر او که از ملازمان قدیمی معتمد این سلسله بود چند سال قبل از این
در جنگ تون گرفتار عساکر نصرت شعار شده بشیوهٔ ستوده همایون که همیشه گرفتاران را زیاده از پیش
مشمول عواطف می سازند در اردوی معلی معزز و محترم می بود و درین وقت طلب رخصت نموده از حضرت
آرزو کرد که بوطن مألوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت بنیان باو خاطرنشان
کردند خلاصهٔ حکایت آنکه بر عالمیان ظاهر است که هرگز میانهٔ ما و اوزبکیه سلسلهٔ جانی بیکی و این دودمان
جز خصوصیت و نزاع نبود چون از حوادث روزگار اختلال باحوال این سلسله راه یافت و محمد ابراهیم
خان از آن دودمان بحسب اتفاق گرفتار منسوبان این خاندان گرفتار گشت کم فرصتی نموده عداوت
قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد باز ماندگان آن سلسله مصروف
گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده در تمشیت او نهایت اهتمام مسلوک داشتیم
تا همین امداد و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار و تابع امر و نهی همایون ما بود بعد از وقوع واقعه
ناگزیر محمد ابراهیم خان مناسب نبود که باقی خان بی امر و اشارهٔ همایون شاهی مدخل در آن ولایت
سازد و اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان دو طفل
مانده پناه باین خاندان ولایت نشان آورند رضای خاطر اشرف مقرون آن است که ولایت
بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق شود و چون عبدالله خان را نسبت بباقی
خان حقوق ولی نعمتی است و مدتهای مدید پدر و برادران او را بمحض عنایت صلهٔ رحم در ظل عاطفت و اشفاق
در آورده تربیت می نمود و حالا که بر حسب اراده و تقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده
سلطنت و دارایی ممالک ما وراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمان است بباقی خان مستقل شده
در عایت ملکداری و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آن است که او نیز در ازای حقوق بی نهایت
چندین ساله عبدالله خان با اقربا و باز ماندگان سلسلهٔ او نیکویی کرده در ظل رافت و اشفاق جا و
دهند و ایشان را بمنزله فرزندان و برادران خود دانسته ولایت بلخ و محال آنطرف آب را بایشان
گذارد و خود بمملکت ترکستان و ما وراء النهر و مضافات که حق سبحانه و تعالی باو نصیب کرده شاکر
و راضی بوده شکر عطیهٔ الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که ایشان نیز نسبت به
او را بمنزله پدر و برادر بزرگتر دانسته کمال متابعت و اطاعت بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان

رضای خاطر اشرف جسته بدین مختصر ولایت باشان مضایقه نکنند موجب تحصیل رضای حضرت ملک تعالی و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هرگونه امداد و همراهی در هر باب لازم باشد بظهور می آوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بود نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و ناانصافی کرده تن باین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاه زادهای مذکور پیش نهاد همت والاست هرآینه آنچه که خدای خواسته باشد بظهور خواهد آمد و چون جان محمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقی خان از آمدن او اظهار بشاشت کرده و خرمی بی اندازه نموده او را در سلک امرای معتبر در آورده او عریضه که بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری و مراسم شاهی از جانب باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی که ازین طرف خایف بودند ایشان را دست آویز خود کرده با اکراه بآنطرف بروند و الا درباره ایشان غیر عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمی آمد و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را روانه آنصوب نماید بنوعی که اشاره عالی شده باشد ایشان را در جناح رافت و اشفاق در آورده بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد اما در خفیه صریحا بملازمان پیکلش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقی خان انعقاد مات را محض قول انگاشته بدادن بلخ راضی نیست توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند بهر عنوان که خواهد وجه معاش داده بر وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقی خان نبود و فرستادن ایشان بنزد او در میزان مروت سنجیده نمی نمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجه ظهور آورده تهیه اسباب یورش بلخ پرداختند و احکام مطاعه باحضار امرا دعاگر نصرت قرین صدور یافت و منشور عنایت شاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دار السلطنه قزوین بودند اصدار یافت که در موکب عالی سلاطین زادها روانه خراسان کردند

ذکر تسخیر ولایت بحرین و لار که درین سال بسعی الله ویردی خان امیر الامرای فارس وقوع یافت

مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولاة عرب بود و مستوفی

نزهت

نزهت القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و مرجان است ده فرسخ طول و پنج فرسخ
عرض دارد و لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیبع ور و دیده وران صاحب نظر زیاده
از لؤلؤ دیگر کار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بمرور دهور و ایام بتصرف توران شاه
بن سلغرشاه والی هرموز در آمده همیشه حاکمی از جانب ولایت هرموز بضبط آنجا قیام داشت
و در ایام دولت سلغرشاه بن توران شاه ثانی مطابق سنه عشر و تسعمائه که شش سال از ظهور خاقان
سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضابط بنادر متعلقه بدیشان و کلانتری هرموز را بعلت
بحیله و تدبیر بجزیره هرموز راه یافته کوتوال که عبارت از قلعه است ترتیب داده مسکن گرفته و بانتصاب
زمان فوجی کثیر آنجا جمع آمده رحل اقامت انداختند و رفته رفته دخل در مهام ملکی نموده اکثر منافع و
مداخل آن بحیطه اقتدار خود در آوردند و کپیتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه و کشتی در سمت
و اقتدار قوی تر از والی گردید بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخ شاه والی
هرموز زبون شده فیروز شاه پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نامی برادر رئیس شرف
الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق
مهمات بحرین قیام داشت بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود در آن ولایت مطلق
العنان شده بود درین اوقات از زیادتی اختیار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست
که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فارسی فرستاده از او استمداد نمود
خواجه مذکور حقیقت حال بالله دیردی خان بیگلربیگی فارس اعلام نموده چون آن ولایت از توابع
فارس است که آن جماعت بتغلب متصرف اند جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجه مذکور را
با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهرا
بمدد حاکم و باطناً بتسخیر و تصرف آن ملک مأمور گردانیده بجانب بحرین فرستاد و خواجه مذکور
ببحرین در آمده چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تسخیر و تصرف آن ملک را بنظر
احتیاط در آورده همت بر آن گماشت که بقعه لطیفه را بتصرف در آورده چنین فرصتی را از دست
ندهد شیر فریب وریس منصور عم زاده اش بدر خانه رکن الدین مسعود آمده بی محابا بدرون
رفته او را در منزلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل رسانیدند

و مردم او ازین حال خبر یافته درمقام دفع این حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متجنده
بحرین زیاده جرات و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقاء او بحراست و حفظ
حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت می نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از
اختلال شاهی است آنکه امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برانغار از زیارت بیت الله عود
نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حوالی برده بودند الله ویردی خان او را مقرر داشت
که با جمعی از تفنکچیان برانغار تفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین
رود که اگر خواجه معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او پردازد
و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم برانغار که بجلادت و مردانگی از اقران ممتازند سراغ
اموال خود یافته روانه بحرین شد و در وقتی بآنجا رسید که خواجه معین الدین و رئیس منصور
عمزاده او حاکم کشته با مردم او در مجادله و مصادمه بودند و هنوز از هم گزند انگاعت
رآمی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور
و مردم مال بدفع و رفع اهل خلاف قایم نمودند و جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا
و سزا رسانیده سایر الناس که جاده مطاوعت را بقدوم متابعت می پیمودند استمالت یافته
بر عیشی مشغول شدند و ساحت آن خطه دلکشا که مصداق مرج البحرین یلتقیان یخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان است از لؤلؤ آبدار اقبال بی زوال شاهی که صدف پرورد عنایت
آلهی است ترجیع و تزئین یافت و چون این اخبار بهرموز رسید فیروز شاه والی هرموز و کپتان
فرنکیه هر کدام جمعی از جنود خود را با سردار ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین
مکررا در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن معارک خواجه معین الدین و امیر
یوسفشاه هر دو زخمی شده عاقبت از آسیب زخم فوت شده اما جنود فارس برزدی اقبال
همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم کشته بقیة السیف بی نیل مقصود
منهزم و مغلوب بازگشتند و حکام مذکور هر چند دست و پای زدند کاری نتوانستند
ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دم درکشیدند و الله ویردی خان حاکم ضابط فرستاده
در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد **از سوانح این سال تسخیر ولایت لار است** مقارن

این

این حال ولایت لار نیز بسعی الله‌ویردی خان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت ابدبنیان درآمد در تواریخ
احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد
بهمن بحکومت لار منصوب شده اند و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمان روا بوده
در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام دو ولایت قرب جوار باج‌ستان
بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هرگاه در ممالک ایران پادشاه قاهر
نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور می آورده اند و در سایر ایام
لوای خودسری افراخته اول حاکم مسلمانان در آن طبقه جلال الدین ایرج بن گرگین بن قباد است
که در عهد عمر عبدالعزیز مسلمان شده از زمان ظهور دولت ابدپیوند دودمان قدس نشان
صفویه الی غایه طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشته منصب امیر دیوانی درین دولت ابد شعار
در زمان نواب سکندرشان نورالدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که
در آغاز جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شده میرزا علاء الملک پسرش
قایم مقام گردید نواب سکندرشان او را ابراهیم ثانی لقب داده‌اند در وقتی که تخت فیروز بخت
سلطنه و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل الهی آرایش یافت و موکب همایون جاه و جلال
بجهة دفع فتنه یعقوب خان بجانب فارس توجه نمودند دارالملک شیراز اتفاق نزول افتاده بولایت
لار نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیم خان در چنین وقتی که قرب جوار دست داده بود ادراک
ملازمت عتبه علیا را فوزی عظیم دانسته بجهة ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با نوافل اخلاص
روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط بوسی دریابد مشارالیه از جهل و نادانی
و ممانعت تیره رایان لار خصوصا میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته
بتغافل گذرانید ازین جهت مزاج مبارک اشرف ازو متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بوده
و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده به لیت و لعل میگذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف
میگشت تا آنکه بدسلوکی میر درگاه بملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی که باخذ باج دین و خراج
میرفتند و زیادتیها که به تجار و مترددین این دیار مینمودند مزید علت گشته الله‌ویردی خان واجب
الفرمان قضا جریان متوجه تادیب و تنبیه ایشان گردید چون به لار رسید ابراهیم خان بتمهید

بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضاء خاطر مبارک کوشیده مراسم بندگی
بظهور آورد و الله ویردی خان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان فتح عزیمت کرده
بازگشت و ابراهیم خان در آن سال اندک مدارائی کرده دیگر بار طریق خلاف پیمودن
گرفت و با تجار و مترددین که در لار میرسیدند از راه ہر موز زیاده تیها کرده از جمعی بسلوها
بعنف و تعدّی گرفته و تجار شکایت بسیار از وکلاء منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او
بر منع ایشان نمودند درین مرتبه زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده
الله ویردی خان مرة بعد اولی عزیمت تسخیر لار نموده چون بحوالی لار رسید ابراهیم خان اموال
و اسبابی که از تجار گرفته بودند باز فرستاد و در دیگر امور زبان به تمهید معذرت گشاد
الله ویردی خان باو اعلام کرد که چون درین حوالی اتفاق نزول افتاد و اگر ابراهیم خان
خود را از بندگان شاهی میشمارد و در قول خود صادق است مناسب آن است
که بی خوف و دهشت آمده بین الجانبین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی
مراجعت من لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرات آمدن نکرده بدستور سالک طریق
خلاف در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالی جناب خان نیز بظاهر شهر رسیده
نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند
و لاریان از وصول جنود قزلباش متزلزل گردیده و اهمه بر ایشان استیلا یافت درین اثنا
از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق اخلاص و شاهی
سیونی نموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته
نوشتا نام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل این حادثه را رفع نمایند
و فرستادها در حین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند از این عمل آثار کید و غدر بظهور رسیده
موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید ایشان اشاره نمود و این معنی موجب زیادتی خوف
و هراس لاریان گردید و جناب الله ویردی خان ابواب داد و دهش گشاده به بذل و انعام و احسان
اکثر متخذ شده و اهل لار را از ممانعت و قلعه داری باز آوردند و ابراهیم خان در جنگ و جدال اتمام ر
جلادت کرده و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده نموده دست از شهر و حصار باز داشته

بقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پیوسته رخنه متمکن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار
بشهر درآمده سپهها بپای قلعه رسانیدند ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده و از تمرد
و سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده راغب آمدن شد و الله‌وردی
خان او را ایمان امان داده و او با جمعی معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود
جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده
درباره او بدانچه رای شهریاری بوده باشد عمل نماید و از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده
و خلاف بودند و مظنه فساد و افساد داشت از میان برداشت و سایر الناس را استمالت
و امیدوار گردانیده و جمعی که در قلعه بودند جز قلعه بیرون چاره ندیدند و الله‌وردی خان
شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع فرمود
و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه این دودمان بشیراز آورده خزاین و اسباب ایشان
بحیطه ضبط درآمد و حقیقت این دو فتح مبین را که به نیروی اقبال هر دو در یک سال اتفاق
افتاد و بپایه سریر اعلی عرض کرد در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس
نزول اجلال داشت و رای جهان آرا به یورش بلخ تصمیم یافته به تهیه آن سفر خیر اثر مشغول
بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون
اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و یرلیغ مطاع با حضار خان مذکور و عساکر فارس
عز صدور یافته در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات جهة اجتماع عساکر ظفر قرین
در متنزهات ملک هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته
باردوی گردون شکوه ملحق گشت و ابراهیم خان را آورده تحف و هدایا که از خزاین سلاطین
لار بدست درآمده بود بنظر کیمیا اثر رسانیده از آنجمله یک عدد تاج مکلل مرصع بدرر دیوانست
مشهور بتاج کیخسروی بود که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار اول نام دیگر داشته
در افواه و السنه مذکور است در حینی که کیخسرو و کیانی گرگین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد
چون یک پسر او لار نام داشته که قایم مقام پدر شده آن شهر باسم او موسوم گشت تاج مذکور را
باو داده و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام که قایم و مقام دیگری شده اند پوشیدن آن

تیمن و تبرک بیجسته اند بین الجمهور مشهور است که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسید جهة دخول
شهر ساعتی اختیار ننمود و منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب و نظرات یومی را
بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت ساعتی که بدرجات و دقایق طالع او موافق و از نحوست
و عیوب نجومی و سهم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضاء هفت سال ساعتی
سعد که با زایچه طالع او موافق بود و دلالت بر ثبات بر بقای دولت نموده مبرا از عیوب
نجومی بود اختیار نمودند گرگین میلاد هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود
و آن ساعت مسعود که مختار ارباب تنجیم بود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب بچهار هزار سال است
نسلاً بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت کرده و هیچ پادشاه ذیشوکت را تسخیر آن ملک را
دست نداد و بخراجی از ولاة آنجا راضی میشده اند و هم چنین بین الناس مشهور است که حکماء عجم
طلسمی در آنجا بسته بوده اند که ساحت آن ملک از عبور لشکر و سم ستوران بیگانه مصون بوده
باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار
ملازمان درگاه سدره مثال سپهر بار بلند قدر بیهمال شکسته گشت و آن ولایت بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد چون در کتب تواریخ از ملوک عجم ازین قبیل هذیانات که خارج
از دوایر عقول و بیرون از احاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم
حروف را اختیار ساخت در باب تاج و طلسم آنچه در افواه و السنه سایر و دایر بود معتقد بصدق
و کذب آن نشده در صحیفه درج نمود اما در ساخت پرداخت تاج هیچ پادشاه را میسر نشده
که تاجی بدین دُرر و جواهر مهیا سازد بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف آستان
بوسی مشرف شد که در آن سفر بدستور در منزل الله وردی خان باشد و خان با او باحترام
سلوک نماید چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه نیز مریض گشته چون
عادت بقلونیا داشت معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت دست از محارست ملک
بدنش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه
و شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده و در علم موسیقی و ادوار مهارتی تمام داشت اما
بسیار تنگ عقل بود و ساده لوح جز بازی که در ایام حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار درکار است

کند

کمتر داشت و در آغاز جوانی با فیون راغب گشت بافراط خوردن آن معتاد شده بود و فلونیا علت حم
گردیده القصه در سی و پنج سالگی بعالم بقا پیوسته دولت از آن دودمان منقرض گشته از آن طبقه
جز نامی در عالم نماند **وقایع احوال و سوانح اقبال که در سال فرخ فال پارس ئیل ترکی مطابق سنه عشر
والف که سال شانزدهم جلوس سعادت پیوند است** نوروز عالم افروز آین سال همایون فال
در روز پنجشنبه بیست و ششم رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض شتا
از اعتدال افتاده بود بصحت و استقامت گرائید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلکشی جلوه ظهور
نموده عالم ولاوت پیر جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در ترتیب آباد جهان گسترده
گشت یعنی خسرو سیارگان برام بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرائی
نهاد و معرکه آرای عالم عنصر از آشتگی و برآشتگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلند نامی برافراخت
و نسخت سرای جهان را باز رشک نمونه گلزار ارم ساخت **مثنوی** دگر ره جهان ارجمندی گرفت
ز نوروز فیروزمندی گرفت ❧ برآراست مهر از ریاحین سپاه ❧ بعزم زمین بوس درگاه شاه
سپهدار آن معارک سخن آرائی صفوف معرکه اخبار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت اعلی
شاهی بامداد سلاطین زادهای اوزبکیه که التجا به اقبال آنحضرت آورده اندیشه نهاد همت والا
گردانیده خاطر اشرف بدان متعلق گردیده ولایت بلخ و محال آن طرف آب که بخراسان اقرب است
و بمحمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد از پیغام جان محمد دیوان بیگی چنانچه سبق ذکر
یافت و از تقریر او در آن انصوب چنین معلوم شد که این معنی مکروه خاطر باقی خان است و باختیار
قطع تعلق از آن دیار نمینماید و لهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمده جمعی کثیر از مردم اویماق و جماعت
قپچاق تابع اوزبکیه را بچیچکتو فرستاده و در محافل و انجمن از باز خواست خون برادر سخنان بر زبان آورده
لافهای گزاف میزند از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده اراده یورش بلخ که در ضمیر
انور رسوخ یافته بود از دیار پذیر رفت و قورچیان قمر سیر با احضار عساکر مملکت بتعیین یافت و مقرر شد
که درین یورش موازی سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق ده هزار تفنگچی خراسانی و عراقی
در موکب همایون بوده باشد و از مشهد مقدس علی قلی خان شاملو و قرچقای بیک غلام خاصه شریفه را
سر گروه فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده ساخت ولایت چیچکتو و میمنه فرستادند که آن سرحد را که

همیشه محل ییلاق اوس واویماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب وغارت نمایند وبعد از
رفتن ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد همت نموده رایات ظفر
پیکر بجانب دار السلطنه هرات درحرکت آوردند ودر حوالی مشهد مقدس نشاط شکار جر
که از خاطر خطیر همایون سر زده چند روز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگنان بودند
از آنجا در کمال مسرت وشادکامی بدار السلطنت مذکور رسید وآن خطه ارم ممون از یمن قدم همایون
عزت افزای سپهر بوقلمون گردید علی قلی خان وقارچغای بیگ که بتاخت چیچکتو رفته بودند آن ولایت را
نهب وغارت نموده هرکس از اوزبکیه واویماق واحشام بمحاربه پیش آمدند مردان ایشان طعمه شمشیر
غازیان ظفر شعار گشته زنان وصبیان باسیری گرفتار شدند وسرها واخترمها باچندین هزار اسیر
آورده در هرات بنظر اشرف رسانیدند حضرت اعلی چند روز در متنزهات هرات وبادغیس بعیش بسر
بردند وقریب بدو ماه جهة جمعیت لشکر وسرانجام یراق توپخانه در ییلاقات بسر برده روز بروز
عساکر منصوره وامرای عظام از اطراف وجوانب باقشونهای آراسته باردوی گردون شکوه
ملحق میشدند ویار محمد میرزا وشاه خواجه ورفقا نیز باتفاق سلاطین زادها بموکب همایون پیوسته یراق
واسباب ضروری بایشان شفقت شد وجهانگیر سلطان بلقب ارجمند خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا اتالیق
او متعین گشت واحکام مطاعه درباب سلطنت وخانی جهانگیر خان تفویض ولایت بلخ وآن حدود بنام
او عز اصدار یافت وحکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان برلیغها بسرداران قبایل
فرستاده ایشان را بعنایات خسروانه امیدوار گرداند بالجمله چون در بادغیس جمعیت عساکر وازدحام
جنود دست بهم داد وسیصد عراده با توپ زنجیر ویراق سرانجام یافت لشکر ظفر قرین آماده
کوچ شدند وطبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب مارو چاق کوچ شد وچند روز در کنار آب مرغاب معسکر ظفر
قرین بود واز آنجا بجانب چیچکتو درحرکت آمده امارت توپخانه وسرداری جمیع توپچیان وتفنگچیان
بقارچغای بیگ تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده در تردد
وارتحال بخدمات توپخانه قیام نماید وچرخچیگری این سپاه رزم خواه بایالت پناه حسین خان
شاملو حاکم هرات وسایر امرای خراسان مثل بکتاش خان حاکم مرو ومحراب خان حاکم خواف وباخرز
واسمعیل خان الیسلو حاکم فراه ونجف قلی خان شاملو حاکم قاین وغیر ذلک تفویض یافته مقرر شد

که امرا

که امراء چرچی از سواره و پیاده و تفنگچی دوازده هزار بودند نیم فرسخ از اردوی معلی نزول و ارتحال
مینموده باشند و هر روز یکی از امراء چرچی بنوبه و کشیک قراول باشد و بعد از سپاه چرخچی
توپچیان و عراده چیان عراده را پیش انداخته با این دو عراده ده نفر تفنگچی که مجموع شش هزار تفنگچی بوده
باشد در عقب عراده پیاده میرفته باشند قرچقای بیک میر توپخانه با غلامان تابین خود و سایر
تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عراده توپ بسته باین آیین شایسته طی مسافت نمایند
وبعضی از امراء قزلباش نیز مهدیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچیان
وخدمت توپخانه متعین شدند و بعد از توپخانه و توپ تفنگچی بموکب همایون شاهی اعلام ظفر و فیروزی
افراخته در حرکت می آمدند و امراء عالیشان مثل الله وردی خان قورچی باشی و علی قلی خان شاملو
دیوانخان مهردار و گنجعلی خان حاکم کرمان و غیر ذلک با قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه و ملازمان درگاه
سپهر احتشام باین معتبر در دست راست و دست چپ سیل بسته در ظل اعلام ظفر فرجام نزول
و ارتحال مینمودند عدد لشکریان درین سفر خیر اثر چهل مرد سواری سپاهی جرار مکمل مسلح و ده هزار
تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم در شماره می آمدند نوکر و قلیچی و خدمتکار
و ساربان و مردم اردو بازار و سایر مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه کار که از هر الکاء و ولایت
در اردوی فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بودند در وقت سواری از کثرت لشکر و بسیاری
صهول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا در روی از کثرت گرد و غبار تیره
و تار میشد و هر کس که با یکدیگر میرفتند هم را نمیدیدند و آوازه عدد کرنای همیشه از عقب توپ همایون
بنوازش در می آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس باواز کرنای مقام خود را شناخته
از قول همایون بیرون نروند و بعضی از امراء نیز بنوبه و کشیک بخدمت چنداولی قیام نموده از عقب
لشکر خبردار بودند و چون در مملکت یاغی شب کوچ کردند از کمال حزم و احتیاط و در وقت روز
کوچ میکردند و بجهت اشتداد حرارت هوا و گرمی آفتاب شتران زیاده از دو سه فرسخ نمی توانستند
رفت اردوی عظیم همراه بود باهستگی طی مسافت میشد و یورت قلبس حوالی اندخود قراجه قیقان
که از بهادران نامی اوزبکیه بدست ملازمان محراب خان که قراول بودند گرفتار گشتند و از اقرار
ایشان بوقوع پیوست که باقی خان با پنج هزار کس از جنود اوزبکیه در قرشی است توجه رایات

منصوره را با جنود بی‌شمار بجانب بلخ فرستند و چون قوت مقاتله و مقابله با جیوش دریا
خروش قزلباش ندارد و کسی نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخ است فرستاد که خود را
محصور قزلباش نسازد و از آب جیحون عبور نموده باین طرف آید درین وقت مقاومت
با پادشاه قزلباش و لشکر ایران که بیش از حد و قیاس اند ما فوق قدرت ماست و مصلحت
نیست بعد از معاودت سپاه قزلباش بدانچه صلاح وقت باشد عمل رود و ولی محمد خان کس نزد
برادر فرستاد که هنوز آمدن ایشان باینطرف متحقق نیست و کیفیت کمیت لشکر مذکور السنه
و افواه است معلوم نه بمجرد داو آوازه چرا توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاریم باقی خان قراجه
قیقان را باندخود نزد مؤمن بی حاکم آنجا فرستاده که چند نفر از بهادران کار آزموده رفیق او
نماید که بجانب چیچکتو رفته از اردوی قزلباش و از آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر تحقیق
آورد و ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند از تقدیرات الهی در قبلش گرفتار شدند ذکر
تسخیر قلعه اندخود و توجه رایات فیروزی آیات بجانب بلخ چون رایات نصرت آیات
جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قبلش کوچ فرموده حوالی اندخود مضرب خیام عساکر ظفر
فرجام گشت بظهور پیوست که مومن بی حاکم اندخود که از ملازمان معتمد باقی خان است خاطر
بر تحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام برج و باره مشغول است بعضی از ارباب رای
و تدبیر را صلاح در آن بود که بملتفت قلعهٔ اندخود و قلعهای سر راه نشده بر سبیل استعجال
بر سر بلخ روند که هرگاه قلعهٔ بلخ بدست درآید سایر قلاع تابع قلعهٔ بلخ است اما رای عالم آرای
اشرف اعلی اقتضای آن کرد که اول قلعهٔ اندخود را بدست آورند چه هرگاه قلعهٔ اندخود در میان
باشد آمد و شد از خراسان باردوی معلی دشوار خواهد بود و اولی آن است که اول این قلعه بدست
درآید که راه تردد بر لشکریان گشاده شود اکثر عقلا این رای را صائب شمرده عنان عزیمت
بدان صوب در حرکت آمد و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نموده در همان روز اطراف و جوانب
قلعه را با امرا نامدار و عساکر ظفر شعار قسمت شده مورچلها قرار یافت و عساکر نصرت شعار
قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و شروع در حفر نقب و خالی کردن آب خندق و جر نمودند و شب
سورن کشیده سیصد عدد توپ و ضربزن و بادلیج که همراه بود با ده هزار تفنگ یکدفعه

سر آوردند آواز رعد آسای توپ و تفنگ غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساخت حیرت
روز دیگر دلیران قلعه‌گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شده در میان آب خندق
خود را بپای حصار رسانیدند ساکنان قلعهٔ اندخود از هر طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم شجاعان
لشکر قزلباش خوف بیقیاس و هراس بر ایشان استیلا یافته نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی
خود و استیلاء لشکر قزلباش اظهار نمودند چون حال بدین منوال مشاهده بود جز طلب امان چاره نیافته
دست در دامن استیمان زدند و از شیخ و مقتدای خود که بغفرزان مشهور بود التماس نمودند
که قدم رنجه فرموده بیرون تشریف برد و خط امانی جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد
که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمرهٔ اهل الله معتقد و مبدالست در عالم کشف و مشاهده دریافته
بود که استیلاء لشکر قزلباش بدین قلعه در لوح قضا تعلیم التقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی
بر خلاف فرمان وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ دست بخود بازیدن و پای از دایرهٔ سلامت بیرون
نهادنست لخت دو سه کس از مریدان و معتمدان خود را بپایهٔ سریر اعلی بیرون فرستاد و عجز و افتقار
و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت پادشاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را با بندگان
بخت و اقبال بر روی اولیاء دولت بی زوال میگشایند و التماس عفو تقصیرات بی دریی و بی ادبی
مومن بی که قلعه بر روی ملازمان موکب سپهر شکوه بسته بچاره پیش آمد نمودند حضرت اعلی بزبان الهام
بیان رفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمومن بی و عامهٔ خلایق آن دیار
دادند و حکم استمالت باسم مومن بی و ساکنان قلعه اصدار یافت خلاصهٔ مضمون آنکه نهضت همایون
ما بآن طرف بمحض معاونت و امداد سلاطین زادهای خانی بیگی اتفاق افتاد ما را طمعی در این ولایت
نیست و هرگز در خاطر حق گزین جز رفاه حال و آسودگی کافهٔ خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم
صلح کل داریم ما را بمذهب و ملت کسی کاری نیست شاید صدق این معنی از اطوار مردم مرو و نسا
و ابیورد خاطرنشان ایشان شده باشد که از تاریخی که بحیطهٔ تصرف تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده
در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقهٔ شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ
آفریده را تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده نمیشود مومن بی و جماعت اوزبکیه هر کس برضای
خود آزاده ملازمت سلاطین زادها داشته باشند توقف نمایند و هر کس بیرود مختار است و رعایا

و عجزه آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و فرستادگان
استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند و از ورود این منشور عاطفت خاطر خلایق
اطمینان یافته همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مردان بیرون
آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار اوزبکیه که با مرشد قوم
پیر مردانه سلوک مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند و ایشان التماس کردند که عساکر
منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مومن بی و ارباب و اهالی مجعز
پیشکش سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی چون قدغن فرموده بودند که از
نقبچیان آهنین چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند اول صبح کرنای
کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان بر آن باهتمام تمام درکار بودند و باحتمال مکر و حیل که لازم
قلعه داریست اعتنا و سخن ایشان نفرمودند که اگر درین قول صادقند همین لحظه بیرون آیند
که ما را به پیشکش ایشان احتیاجی نیست و الا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال
اضطرار رخصت یافته با طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت
کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر ایشان را
بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و مومن
بی رخصت معاودت بقلعه ارزانی داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت
آیند و آن جماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سنگ و تار و تفنگ
عرض و نوامیس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح درب قلعه را مانند ظفر و اقبال
بر روی اولیای دولت بی زوال گشوده مومن بی با تمامی سادات و قضات و علما و اشراف
و اعیان بدرگاه فلک مناص آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند چون الکاء اندخود به نتیجة السلاطین
محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود عرب بهادر آتالیق او را مقرر داشته که بنیابت مشار الیه
بحکومت آنجا قیام نماید و ارباب و رعایا برعیتی مشغول شوند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک
ایشک آقاسی عرب کورلو با یکصد و پنجاه نفر از سواره و تفنگچی جهة حراست قلعه و کوتوالی بمرافقت
عرب بهادر تعیین شدند و همگی بسعادت بساط بوس فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند

و مؤمن بی رخصت رفتن بخدمت باقی خان طلب نمود و نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق
نمکخوارگی او را استحسان فرموده بخلعت خاص و جیقهٔ مرصع و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده و بار
اوزبکیه را در رفتن و در خدمت محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همان روز ملازمان
و مردم مؤمن بی احمال و اثقال او را بار کرده از آن گرکی روانه کنار آب شدند و خود تا نیمروز
در مجلس بهشت آئین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعههای دوستکامی
در آمد و حریفان سرگرم بادهٔ نشاط گشته هر گونه حکایات بمیان آوردند و حضرت اعلی سخنان
حقیقت بنیان که بر حسب کلام الملوک آویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام
بیان آورده بمؤمن بی خطاب فرمودند که دعای ما بیاقی خان برسان و بگو که قبل ازین مصحوب
جانمحمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور سخنان و نصایح مشفقانه
را بسمع رضا اصغا نکرده بمنفعت هایون ما بدینطرف لازم شد اکنون سخن همان است که گفته ایم و بجهة
رفع حجت تکرار این مقدمات مینمائیم بر همگنان معلوم است و ارث تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبد اللّه
خانی این دو طفل که از آن دودمان باقی مانده اند منحصر گشته مروت و فتوت نمیبینند که تو با چندین
حقوق که پادشاه مرحوم عبد اللّه خان در ذمت شما و دودمان شما دارد بازماندگان سلسله او را از ملک
موروث آواره ساخته خود متغلب بر تمامی ملک موروث ایشان نیز آن قتال و جدال اشتغال داشته
درین وقت بمجرد توسل والتجا که بجا آورده اند اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام
امداد ایشان شده ایم که آثار نیکنامی، در صحیفهٔ روزگار ماند اولی این است که او قطع طمع از مملکت
بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و ماوراء النهر و ترکستان که بدست او در آمده قانع شود و شکر باری
تعالی بجای آورده قدم از دایره انصاف بیرون ننهند چو هرگاه ازین دو پادشاه زاده که از آن
دودمان باقی مانده اند مملکت وسیع اجدادی خود باین محقر ولایت راضی شده باشند که او قات
گذارایشان باشد او را مضایقه در آن کردن محض نا انصافی است و اگر نا انصافی کرده خواهد که بالکلیه
وارثان ملک را از حق موروثی محروم سازد پسندیدهٔ خدا و خلق نخواهد بود و متعاقب این نا انصافی
که فی الحقیقت کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروز کار او عاید میگردد و اگر باین صلاح
اندیشی راضی بوده با سلاطین زادهای مذکور در مقام عطوفت و پدر و فرزندی باشد ما را نیز

بمنزله برادر گرامی است و در لوازم برادری تقصیر نمی‌نمود و بعد از ادای این سخنان دلاویز حقایق بیان
مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و گفتند که **مثنوی** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و او سرمست باده التفات شاهی از مجلس بهشت آیین بیرون
آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امان و آمال مومن بی از باده عواطف خسروانه لبریز گردانیده
یکعدد صراحی نقره مملو از راح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاه دلی پرورش یافته خمارشکن
سرمستان شراب غفلت و آگاه دلان را مایه آگاهی تواند بود و با پیاله طلا و پیش انداز زربفت
ازلی او فرستادند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت اندخود و جماعت اوزبک که در آن قلا
بودند مبلغی خطیر بعلت مال امانی متقبل شدند که بدیوان اعلی واصل سازند همت بلند خسروانه
رقم بخشش و احسان بر آن کشیدند و این معنی موجب ازدیاد دعاگویی گردید **ذکر قضایایی**
که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اشرف
جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی کیهان پوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده
در خواجه دوکه که یکمنزل اندخود است نزول اجلال نمود دیگر روز در آن منزل بانجاح مطالب و وصول
مدعیات صواحب و اعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه دوکه نزول
فرمودند درین منزل بتحقیق پیوست که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف
بلخ آمد حضرت اعلی بتصور آنکه باقی خان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی
دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی
نقاره‌ها بنوازش درآورده بترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و چپرچی و قول ساق
و سول و یورکچی و لشکر و طرح و تیپ و عرابه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رای
جهان آرا از آمدن او قرار یافت که بلا تاخیر منزل بمنزل ترتیب و آیین پیش رفته در هر جا
با جنود مخالف تلاقی فریقین واقع شود صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی بوده باشد
از کمین غیب بحیز ظهور آید و از یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقای ایشان که صاحب وقوف
شوارع بودند مذکور می‌شد که در بعضی مناقل آب نایاب است و از غایت کثرت عساکر منصوره
راه بی‌آبی بشکلی خواهند کشید آخر الامر برای یار محمد میرزا و ریش سفیدان اوزبکیه بدین قرار یافت

که

که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح درین است که اردوی کیهان پوی بجهت لشکر
و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد که باستی کوچ نموده جنگ را بتاخیر اندازند و قرار
داد خاطر اشرف آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورده سلسلهٔ عبدالله خان اند
بمصلحت وقت و حفظ حال خود مرافقت با باقی خان اختیار نموده مطیع و منقاد او گشته اند
و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدینصوب در حرکت آمده خوف و دهشت بآن
جماعت استیلا یافته قرار داد خاطر آن است که حضرت اعلی را به تسخیر ولایت ما وراء النهر و قلع
و استیصال اوزبکیه پیش نهاد همت والا است بالضروره بر باقی خان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه
میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی طمع درین ملک ندارد و غرض ازین نهضت
احیای سلسلهٔ عبدالله خان است اختیار این ولایت بدستور در قبضهٔ اقتدار امرای اوزبک خواهد
بود بتدریج اطمینان یافته از وجدایی اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی
خواهد نهاد هر روز که بلکه هر صبح بیشتر میرویم جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلاطین زادها خواهد نمود
و مکنون خاطر اشرف بی جنگ و جدال بمنصبهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد هر چند این رای موافق
صواب دید رای اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه درین ماده غلو داشتند و بعضی
از دولتخواهان قزلباش بر موافقت این رای اختیار مینمودند و نیز مذکور می شد که باقی خان
بدین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و عزیمت جنگ ندارد بعد از مشاوره و گفتگوی
بمصلحت اوزبکیه بدین گنکاش عمل نموده در طی مسافت تانی و تاخیر کرده هر روز اندک راهی قطع
میشد از اتفاقات که مؤید قول ریش سفیدان اوزبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت
بتانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود
با ده پانزده نفر از مهاور آن از جانب بلخ آمده بمعسکر سلاطین زادها ملحق شدند و در خاطر
رسوخ یافت که این رای صایب بوده و بعد ازین گروه گروه از آن مردم عزم آمدن خواهند کرد
و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان برلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه
فرستاده همه روز منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منهج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر
موافق تقدیر نیامده و دو مفسدهٔ عظیم بدان مرتب شد اول آنکه ازین توقفات چه حاصل

وعنان کشیدگی که مخالف رای همایون بود مخالفان چیره شده خوف و وحشتی که از لشکر ثبات
اثر واشته شد زایل گشت دویم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نبوده
از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلود که بکار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث
شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال
فرمودند اما بیماری لشکر در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متردد نگردند چه رای
مآل اندیش همایون همواره در امور حربیه نهایت حزم و احتیاط مرعی میدارد در مقابله و مقاتله
لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده و مفاسد آن محتاج
شرح و بیان نه چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب
عبور کرده بجانب بلخ در حرکت آمد مومن بی از اندخود رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق
حالات باز نمود و خاطرنشان کرد که جنود اوزبک را بهیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله
با جنود بیشمار قزلباش نیست باقی خان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن و نه رای پیش
آمدن داشت اما روز بروز توقف و عنان کشیدگی قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه
زایل ساخته اندکی چیره شدند و عساکر اوزبک از اطراف و جوانب با و ملحق گشته در اردوی
جمعیتی فراهم آورد و مع هذا جرات روبرو نمیکرد بحوالی شهر آمده در حوالی شهر قریب بقلعه
محل مناسب بجهت نزول لشکر اختیار نموده پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت
نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده عقب خندق را بتوپ و تفنگ استحکام داده
و قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید و تا قریب یکماه لشکرهای ایران و توران در مقابل
یکدیگر نشسته بودند و اصلا محاربه میانه ایشان بوقوع نمی پیوست و یکمرتبه که قراولان طرفین
نیز عنان کرده تلاقی یکدیگر گشتند بیست و چهار نفر از بهادران نامی اوزبک بدست مبارزان
قزلباش گرفتار شدند و از دست برد سپاه ظفر پناه قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند
و بوضوح پیوست که باقی خان جنگ صحرا نمیکند و از آن طرف نیز صرفه جنگ کردن در خندق
و دیوار بست شهر نبود حاصلا معرکه رزم بامتداد کشید و بیماری روی باشتداد آورد و ماکولات
روی بنقصان نهاد و هر روز جمعی راه عدم می پیمودند القصه بعد از مصلحت بیش از پیش در روز

نهم

نهم محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خطب عبور نموده فرود آمدند
و درین کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و بلکه بیشتر از شغله بیمارداری بیماران
کسی بهیچ کار دیگر نمی پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد و مشخص شد که اگر فی المثل دفعه دیگر
در مراجعت واقع شود احوال مردم از نوعی مختل گردد که العیاذ بالله که اصلاح پذیر
نشود بالجمله روز عاشورا در کنار آب خطیب توقف نموده بلوازم تعزیه سید الشهدا و لب
تشنگان کربلا قیام نموده صبح روز یازدهم حسب الامر اعلی کوچ واقع شد و درین ولا
هیچ عزیمتی از آن لایق تر و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از آن صایب تر نبود و بعد از اندک
زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمده از آب گذشتند و تیز عنانی
کرده خود را بعقب غازیان رسانیدند و فیمابین نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط
گذشت حضرت اعلی ابن حسین خان و بعضی امرا جهت [illegible] اردو تعیین فرموده بفیروزی
و اقبال دولت سوار شده عطفه عنان فرمودند و توپ و عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده دست
راست و دست چپ قول همایون را بمردان کار و دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر
و اقبال گشوده بمقابله اعدا شتافتند و بعضی امرا را بکومک لشکر چرخچی تعیین فرموده پیشتر فرستادند
و قول همایون متعاقب در حرکت آمدند و چون قریب یکفرسخ و نیم از اردو جدا شده بمعرکه قتال
نزدیک شدند و آماده قتال گردیدند و از اینجانب امرای عظام بآیین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین
داد دلاوری دادند بکتش خان استاجلو که براول چرخچی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده
مخالفان را تا کنار آب دوانید و از آب گذرانیدند درین اثنا آوازه موکب همایون شاهی بمعرکه
رسیده بکتش خان و نجف قلی خان شاملو با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول
از آب عبور نمودند و در آن طرف آب معرکه رزم و پیکار گرم گردیده تا غروب آفتاب بازار گیر و دار
گرم بود بعد از غروب به نیروی اقبال شاهی و نسیم ظفر و فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان وزیده
شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده
می آوردند و در وقتی که مشاعل خورشید مماثل در قول همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسید
و حضرت اعلی کس بتقدغن نزد امرا فرستاد که چون شب بمیان آمد احدی از غازیان در آن طرف آب توقف

نموده باز کردند تا دم صبح اخترها و سرها و دستها در نظر اقبال حضرت اعلی گذرانیدند و عبدالرحمن
بی نامی از امرای معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود و چون بنظر اشرف در آمد نام و نسب خود بیان
کرد و همچنانکه عادت رضیه و خصایل مرضیه حضرت اعلی است که با گرفتاران بتخصیص جمعی که با ایشان
طریقهٔ آشنائی داشته باشند بطریق مهمان عمل مینمایند با او عمل نموده همان لحظه بند از دست
او گشوده و رخوت خون آلود بخلعت عزت بدل شد و باقی گرفتاران لشکر باقی خان بیاسا
رسیدند و روز دیگر در آن منزل توقف نموده از لشکر اوزبک اثری نبود که مانند ذره
ز تاب آفتاب پراکنده شدند باز از آنجا کوچ کرده روانه بجانب اندخود شدند چون در اندخود
نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت گر باطراف و اسیران
نموده بودند برطرف شد و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصاً بشبرغان رفته آنچه
می یافتند می آوردند و اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی
و مفتی سکنهٔ قصبهٔ اندخود را نام نویس کردند مقرر شد که بجانب خراسان و عراق کوچ
نمایند و هر خانه واری را بیکی از اهل اردو سپردند که با شتران خود حمل اردو و خراسان
و عراق نمایند بیک طرفة العین قصبهٔ آن معموری ویرانه گشت و بسیاری از نساء و صبیان
آن نواحی بذل اسیر گرفتار آمدند کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه نداشت درینمقام نکتهٔ بخاطر
رسید که هرچند در سنین سابقه اشعاری بآن شده تکرار آن مناسب نبود بر ضمیر منیر
خردمندان تجربه کار و کارآگهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق زمان سلاطین اوزبکیه
بخراسان و سلاطین روم تا دربایجان بقصد مملکت گیری با نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن
عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از بلاد شیعه اسیر نمینمودند و لشکر قزلباش نیز هرگز
بدین فعل مذموم قیام نمینمودند و در زمان سلطان مرادخان خواندکار لشکر روم و تاتار در آذربایجان
و شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه در قضیهٔ تسخیر تبریز بسیاری از اطفال سادات که ذریهٔ
طیبهٔ رسول هاشمی صلی الله علیه و آله و سلم اند اسیر شده در استنبول بکفرهٔ فرنگ فروختند و در زمان
عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش و طایفهٔ اوزبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند
و در مشهد مقدس جمعی کثیر از ذریت طیبهٔ سادات و اشراف و علما روزها و ارباب ناموس

و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصای ترکستان و ماوراء النهر فروخته شده
تا کابل و هندوستان رسید چون دنیا دار مکافات است و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت
حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته بود بحسب اقتضای فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین ازین
شناعت شده بتحریک کارفرمایان قضا و قدر درین یورش چندین هزار نفس باسیری افتاده
از اوطان جدا شدند بالجمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال خرمی و انبساط
در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر ابنائی
برده در حوالی قتلش جمعی از اوزبکیه که بعزم دست برد آمده بودند بفوجی از قورچیان شاملو
که بحراست دست چپ اردو معین بودند باز خوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم
دور افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند اوزبکیه که از راه شبرغان بحراست الکا آمده بودند
از غفلت ایشان خبر یافته ریخته تا جمع شدن قورچیان و بمدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان
بضرب تیر اوزبک ضایع شدند و حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را بمعرض عتاب و خطاب
در آورده رقم اخراج بر کل الجماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر
آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر قلاع مردانگیها از ایشان صدور یافت و هر یک مکرر اخذ ماثر
نمایان کردند تا در سلک قورچیان انتظام یافتند بالجمله در چند کوچ بچیچکتو رسیده قلعه آنجا را خراب
کرده با زمین هموار ساختند و از آنجا بمارو چاق آمده متوجه استحکام قلعه مارو چاق شده چون بظهور
پیوست که قطب علی سلطان شاملو شایسته ضبط آن قلعه نیست از و تغیر داده بیوسف علی خان
ولد بوداق خان حاکم مشهد مقدس تفویض یافت و بیرام علی سلطان برادر او را نیز در آن حدود
الکا داده بکومک برادر معین فرمودند و ما یحتاج او از زره و اسلحه و یراق ضروریات قلعه
و آذوقه بر وجه لایق سرانجام دادند و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شد و دریخده
بکتش خان و ملک خان پسرش رخصت یافته بمحال تیول خود رفتند و موکب همایون
از آنجا متوجه دار السلطنه هرات گشته بفیروزی و اقبال بان بلده جنت مثال داخل شدند
و در دار السلطنت مذکور بمسامع جلال رسید که باقی خان لشکری بچیچکتو فرستاده و اراده
دست درازی بمملکت خراسان دارند حضرت اعلی جمعی از عساکر منصوره را بر سر آن جماعت

فرستادند و بایلغار رفته سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت
نمودند والحق درین سفر حضرت اعلی نفسه الشریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند
چنانچه بسیاری از فقرآء لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را نمی توانستند بار کرده بمنزل رسانند
از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا اوزبکیه سر کنند هنوز آخرین رمقی از جانش باقی بود که در
خاک مینهادند و تغسیل و تکفین بوجه شرع صورت نمی یافت و ارباب اخلاص در رضاجویی
ولی نعمت از حیات ابدی می شمردند القصه تا بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثهٔ
عظمی باقی بود و مشاهیر متوفیان که درین سفر رخت بعالم بقا کشیدند سید بیک کمونه که اباً عن جد
از نقبای نجف اشرف و در زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ و مهردار مهر مبارک اشرف
بود و جد او سید محمد در بغداد زمان خاقان سلیمان شعار شاهیسیونی ظاهر ساخته حاکم حله بود و در
رکاب مقدس آنحضرت در جنگ چالدران شهادت یافت دیگر ابراهیم خان والی لار که در
منزل الله‌وردی خان بطریق مهمان بود بیمار شد بمرض اسهال درگذشت و دیگر قاسم
بیک یساول باشی شاملو که از معتبران طایفه و در سلک مقربان بود دیگر میرزا یعقوب که از سادات
دارالملک شیراز بود و محتسب آن ولایت بدین مرض گذشت مولانا قوسی شوشتری که از
افاضل روزگار و از سخن سنجان نادره گفتار بود نهال عمرش از صرصر اجل از پای در آمده در اندخود مدفون
گشت القصه از هر طبقه و هر طایفه جمعی راه فنا پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را
از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیه علی جمیع اهل الایمان والایقان ذکر مراجعت خسرو آفاق
از خراسان بصوب عراق و بعافیت و خوشدلی بمقر دولت پیوستن بمیامن مالک الملک بالاستحقاق
چون رایات نصرت آیات از سفر خیر اثر بلخ مراجعت نموده در دارالسلطنه هرات نزول اجلال
واقع شد چند روز جهت تنظیم و تنسیق معاملات آنجا توقف فرموده از آنجا بمشهد مقدس تشریف
بردند چند روز در مشهد معلی بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان
پرداخته همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخرهٔ پادشاهانه خوشدل و سرافراز گردانیده رخصت
انصراف ارزانی داشتند و دو سه روز در آستانهٔ مقدسه اوقات شریف صرف نسق سرکار
آستانه و انجاح سادات عظام و ارباب وظایف پرداخته از آنجا عنان عزیمت بجانب

عراق معطوف ساخته روزی چند در النگ رادکان اقامت نموده سان قورچیان عظام و ملازمان سرکار خاصه شریفه پرداخته چند روزی در آن حدود بنشاط شکار سر در افزای خاطر بود و از راه جنوشان شکارکنان رفته جمعی که درین سفر خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی دیگر که در خدمات مقصر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور اردوی کیهان پوی و اغرق را از راه جنک معبر بسطام روانه نموده خود جریده با معدودی چند از ملتزمان رکاب اقدس بالکاء درون تشریف برده به نیک و بد قلعه درون و مهمات آنجا رسیده شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه میر جمشکزک را برتبه والا ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکاء درون را بدو عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع نموده در الکاء خوار با اردوی کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین زادهای اوزبک را با یار محمد میرزا ذوالفقار رخصت قزوین داده که در محالی که باتشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده شهر را چراغان کردند و تماشه شب صحبت چراغان گرم بود و از آنجا متوجه دار السلطنت اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز پاییز و زمستان را در دار السلطنه مذکور بعشرت و کامی گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب شاهی بیک خان حاکم قندهار که از امرای سلسله پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آئین بپایه سریر اعلی نوشته اظهار دولتخواهی و بندگی کرده با نفایس امتعه و پیشکشهای لایقه که ارسال داشته بود بندگان حضرت اعلی ایلچیان را نوازش بسیار فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند

ذکر باقی احوال باقی خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان

از تقریر راویان چنین بوضوح پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش و اوزبکیه چنانچه تحریر پیوست محاربه واقع شده خبر شکست اوزبکیه بباقی خان رسید مضطرب الاحوال گشته همان شب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراء النهر رود بعضی ریش سفیدان و اتالیقان کار دیده در آن شب مانع آمده که تا صبح صبر کن و بعد از آن راه فرار در کار است روز دیگر معلوم گشته که موکب معلی پادشاهی عازم تنبیه بخاری لشکر بجانب خراسان شده از آن منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و بعد از آن اراده یورش بدخشان نموده

زیرا که بعد از قضیهٔ کشته شدن عبد المومن خان جماعت جغتای و بدخشانی که از بیم اوزبکیه در بیغولهای
کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر بر آورده فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از نژاد خواجهای
احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود بر خود والی ساخته اوزبکیه از آن ملک برآمده
بود درین دو سه سال که میانه اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطهٔ تصرف میرزای مذکور
و سپاه جغتای بود چون باقی خان بدان ولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا
در خود ندیده بقلعه متحصن شد بدخشیان اکثر با او بیوفایی کرده تفرقه و پراکندگی در میان ایشان
افتاد و عاقبت الامر باقی خان بر قلعه مستولی گشته بدیع الزمان میرزا بدست آورده از پای
در آورد و آن ولایت را بیکی از امرای معتمد سپرده در خلال این احوال بعضی امرا که با او قصد غدری
داشتند بیاسا رسیده بدین وجه که بعضی امرای اوزبکیه که با باقی خان بدمظنه بوده اند در بلخ با یکدیگر مواضعه
کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان میل نمایند بعد از جزم مراجعت موکب همایون
ازان داعیه باز آمده اما یکی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او زبان باظهار این راز
گشوده بوده درین وقت که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده مهم بدخشان نیز بر حسب دلخواه
سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمده امرای اوزبکیه را که داخل آن مواضعه بوده اند ببهانه
کنکاش جمع نمودند جمعی از فدویان و دولتخواهان را در کمین باز داشته در اثنای محاوره با ایشان
عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار این مقدمه نمود و آن جماعت انکار کردند مخبر که کشف این
اسرار نموده بود با ایشان مواجه شد و حکم بگرفتن دیگر آن جماعت صادر شده همان لحظه قریب
سی چهل نفر از اعیان اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند بیاسا رسیدند و در عوض آن جماعت
تربیت کردهای خود را تعیین کرده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش
سرسبزی آغاز نهاد و کلدی محمد خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال مرتفع گردانیده
بود با او در مقام ملایمت درآمده علما و ریش سفیدان دولت او بجهت تقویت مذهب تجویز
مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقی خان فرستادند و باقی خان همیشه در فکر و اندیشهٔ ولایت
تاشکند می بود که از تصرف قزاق انتزاع نماید اما از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش
تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلح گونه کرد و باز با امرای سرحد خود تحریک نمود که با امرای

مرو و ماروچاق و هرات خصوصیت و آشنایی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر
نشوند و مانع آمد و شد قوافل و تجار نگردند و امرای عظام حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض نمودند از موقف
جلال نیز حکم همایون بنا بر ترفیه حال برایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون بدان طرف
واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد شد تجار و متردّدین مسدود نسازند
اما در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه که
در عین قلب الاسد راه بلخ را طی نموده بودند خصوصاً بر در قضیهٔ تماری و بی توفیقی از تدبیر او نکبته سبقت یا بود
داد دیگر باره یورش بلخ مکنون خاطر اشرف بود که باقی خان را از بادهٔ غفلت بهوش آورده گوشمالی
دهند و نیز باقی خان همیشه درین دغدغه بود و بنا بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی
قضایا با رومیه دست داد که توجه موکب همایون بآن طرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال
آینده مرقوم کلک بیان میگردد اما باقی خان بعد از استماع اخباری که از جانب رومیه
دست داد تزلزلی که از خوف نهضت همایون داشت از خاطر او زایل گشت اطمینان تمام بیشتر داد
و بفراغ بال تکیه بر مسند دولت و اقبال زده بعشرت و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه
غدار چنانچه عادت او است زیاده ازین تاب اقتدار او نیاورده در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام
بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفران نعمت عبدالله خان و ناانصافی که در مادهٔ بازماندگان
سلسلهٔ او کرده بالکلیه ایشان را از ملک موروث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده از دار فانی
درگذشت در سنهٔ ثلث و عشر و الف بعالم باقی انتقال نمود **بیت** اجل خانهٔ عمر پرداختش
که از تخت برتخته انداختش **ذکر وقایع سنهٔ مبارکهٔ توشقان ئیل ترکی بعضها مطابق احدی عشر و الف**
و بعضها موافق اثنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است دگر ره آفتاب
عالم افروز • بر اقلیم زمانه گشت فیروز • زمانه گرد آهنگ طرب ساز • در عشرت بروی خلق
شد باز • بهم پیوسته شد عقد شب و روز • نوید عیش و عشرت داد نوروز • زمین گسترده
مهد خسروانی • بگیتی زد صلای شادمانی • نسیم نوبهاری عطرسا گشت • هوای گلستان
بهجت فزا گشت • نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تاتار عطر بیزی آغاز نهاده نکهت رسان مشام
خوشدلی و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته

صلای عشرت و شادکامی بعالمیان در داد یعنی خورشید عالم آرا که تخت‌نشین دار الملک فلک چهارم است
در روز جمعه هفتم شهر شوال احدی عشر والف از آرامگاه حوت بشرفخانهٔ حمل خرامیده لوای شوکت
و اقتدارش ارتفاع یافت جهانیان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق
گشوده گشت شهریار رزم‌خوی و بزم‌جوی بر سبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنت اصفهان
بزم‌آرای محفل نشاط گشته برحسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجلس بهشت نشان ترتیب
گردانیده اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شگفتگی افروختگی پذیرفت **بیت**
ز بس شمع در مجلس افروختند ∴ دل روشنان فلک سوختند ∴ در آن بزم روشن چه خورشید و ماه ∴
مهیان لعبتان مرصع کلاه ∴ خرامان همی مجلس آراستند ∴ مسرت فزودند و غم کاستند ∴
القصه سه شبانه روز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی
طرب‌افزای خاطر بودند از سوانح بهجت‌فزا که درین سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت
و شادمانی گشت آنست که حضرت واهب بی‌منت و بخشنده بی‌منت اکلیل سعادت و بختیاری داهنر
سلطنت و شهریاری را بدر گرانمایه که بدست که بدست یاری غواصان موهبت الهی از بحار فضل
نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت‌افزود یعنی فرزندی ارجمند بحضرت اعلی عطا فرموده در ساعت
مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بامام قلی میرزا موسوم گردید امید که در سایهٔ تربیت و ظل عاطفت
شهریار سعادت پرور یعنی والد والاگهر نشو و نما یافته در رضاجوئی خاطر مبارک آنحضرت برخورداری
یابد ان شاء الله تعالی ذکر بدست درآمدن قلعهٔ نهاوند بدستیاری جنود غیبی و به نیروی دولت ابدپیوند
از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست درآمدن قلعه نهاوندست که بخیال او علی
ایام فترت در آغاز جلوس همایون اعلی چنانچه در طی وقایع این سال مرقوم کلک و بیان گردیده ذکر قصبه
نهاوند و توابع همدان که قلمرو و علیشکر و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است ترتیب داده
علوفه و مرسومات ایشان را از خزانه بغداد میداد و بعد از آنکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان مرادخان
خواندکار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین انعقاد صلح آنچه در تصرف منسوبان
طرفین باشد از جانبین تعرضی نرود و بدینجهت قریب پانزده سال قلعه در تصرف رومیه مانده

از اینطرف بنا بر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباش که در آن حدود اقامت
دارند بغایت گران بود که رومیه دو روزه راه از مساکن ایشان بقلعهٔ مذکوره که وسط معمورهٔ قلمرو
مذبور مملکت عراق عجم است آمد شد نمایند مکرر حقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه
روم اعلام میشد که بودن این چهار دیوار در میانه مایهٔ فساد طرفین است و عنقریب از
جهلای طرفین امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعهد و پیمان
که فیمابین وقوع یافته راسخ اند اولی آنست که این قلعه خراب شود و رومیه بنا بر سست پیمانی قبول
این معنی نمینمودند بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک
روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد برآورده خود را جلالی نام نهاده چنانچه در طی
احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد باعمال ناصواب قیام مینمودند و عساکر پاشایان
سرحد نیز شیوهٔ جلالیان پیش گرفتند غلامان بغداد بخود سر حاکمی را که از جانب پادشاه
منصوب بود بیرون کرده ازون احمد پاشا را از آقایان بغداد بر خود حاکم کردند علوفهٔ غلامان
نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آنجا باعث جهة باز گرفتن علوفه
و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان برآوردند و متعرض
خلق الله گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرا و اعظام آن سرحد
حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه اخبار نموده از آن جانب محمد آقا نامی بشغل یساولی
منصوب گشته روانهٔ نهاوند شدند لشکر قلعه تمکین او نکردند مع هذا اموال و اسباب او را غارت
کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از منسوبان این آستان استمداد نموده از موقف
جلال منشور عاطفت مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم آن جماعت شرف صدور یافت که
ترک نافرمانی کرده بیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان حاکم قلمرو و امرای آن سرحد
بامداد محمد آقا مامور شدند قبل از ورود این منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایای محال
قریه که از فساد ایشان بجان رسیده هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از حصار بیرون
کنند و آن جماعت بمدافعه قیام نموده فیمابین نایرهٔ شورش و فساد اشتعال یافت حسن خان جهة
اصلاح این احوال و امداد محمد آقا متوجه آنصوب شد درین شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت

نموده وسلامت روی را غنیمت شمرده سر خود گرفت از زمرهٔ سکنهٔ حصار ولی بیک ورمزیار
شعار دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در ید تصرف او بود بدست
برونیان داد ورومیه ازین حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ وجدال بوقوع پیوست ودر
آن جماعت با چند نفر بقتل رسیده بقیة السیف را امان داده هر کدام بطرفی رفتند وقلعه خالی
گشته حسن خان حسب الامر اعلی بتخریب آن پرداخت وقوع این حال که احدی را در خیال
نبود باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیر گشت و بی اختیار سفر آذربایجان بوقوع پیوست
واراده سفر بلخ که در خاطر انور اشرف بود در محل تعویق باقی ماند ذکر توجه موکب همایون بجانب
آذربایجان وبتصرف درآمدن آن ولایت بعون ملک منان عندلیب نغمه پرداز قلم
در گلشن سخن سرائی نوای فتح ملکشائی وباعث توجه موکب ظفر نشان را بدان ممالک
ترنم بیان بدین آهنگ می سرایند که چون بیامن تائیدات الهی ونیروی دولت همایون
عرصهٔ ملکشائی ملک ایران از خس وخاشاک ارباب طغیان پاک گردیده خاطر اشرف همایون
فی الجمله از آن امور فراغت یافت همواره شعلهٔ غضب در کانون ضمیر منیرش زبانه کشیده پیش نهاد
همت والا بود که ممالک آذربایجان وشیروان که معظم ملک ایران است واز حوادث روزگار
بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دار السلطنت تبریز که از بلاد مشهورهٔ آفاق وتختگاه فرمان
روایان والاشکوه ایران بوده در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزهٔ تصرف این
دودمان درآید وهر گاه از اینمقوله حکایت برزبان گهرفشان میگذشت بعضی از دولتخواهان وکار
دانان بساط آگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه وجلال قیصری وافزونی سپاه وبزرگی
وجاه سلطان روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه ومجادله با غلغله روم
صلاح دولت قاهره نمیدانستند وآتش عزم همایون را برشحهٔ کلمات موعظه آمیز
فرونشانیده در تسکین نایرهٔ نزاع وجدال میکوشیدند وظهور این مطلب علیا بمقتضای همت
والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیمابین صورت صلحی روی نموده بر حسب کریمهٔ
ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها از نقض عهد وپیمان احتراز نموده خار اینمعنی دامان عزم
همایون میگرفت ومنتظر لطیفهٔ غیبی بودند چون این مدعا بقلم تقدیر در لوح قضا نگارش یافته بود

واسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت و از منسوبان آن طرف بعضی مقدمات
بظهور پیوست که نهضت موکب همایون بدانطرف لازم آید و بنوعی که در فوق بتحریر پیوست اجامره
و اوباش روم و بدولتان اکراد سر بشورش و فساد برآورده دماغ هر یک را سودای خودسری
شوریده داشت پاشایان و حکام سرحد بشیوهٔ جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده با منسوبان
اینطرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانچه احمد پاشا
که در وان فرمان روا بود تاجری از تجار خاصهٔ شریفهٔ شاهی را گرفته بطمع مال بقتل آورده چهار
هزار تومان راس المال او را متصرف شد در شیروان نیز ملازمان اشرف را که بجهت خبر برداری
اسیر بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشانرا غارت نمودند و حضرت اعلی تحامل از انها فرموده
بتغافل پادشاهانه می گذرانیدند مکرر اعمال قبیحه از پاشایان سرحد بپادشاهان روم و وزرای
اعظم اعلام شد نتیجه برآن مترتب نگشت و در سلوک ناپسند اصرار نموده بفرمان پادشاه
خود عمل نمیکردند مجملا افعال ذمیمهٔ مردم سرحد از حد اعتدال تجاوز کرده بسرحدی انجامیده
بود که زیاده از آن تاب و تحمل مقتضای غیرت شاهانه نمی نمود درخلال این احوال میانهٔ غازی بیک
کرد که از اولاد شاه قلی بلیلانست و رومیان منازعه پدید آمده داو قلعه قارنیارق که در حدود
سلماس است استحکام داده اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد و علی پاشا که درین هنگام بجای
جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بجهة تادیب و تنبیه غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز
و ایروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان رفت غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر
اعلی فرستاده استمداد نموده بخاطر فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه بواطن ایشان
بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد بد مظنه شده اند بتخصیص در تخریب قلعه نهاوند در هنگام
فرصت بالقوه خود را بالفعل می آورند و عذر نمی پذیرند درینصورت مملکت آذربایجان و شیروان
که ملک موروث همایون است در تصرف جمعی بدولتان جلالیست که با پادشاه خود هم عاصی آمد
گذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوهٔ خردمندان نیست اگر درین چند روز که بیگلربیگی
و عسکر تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی چنان نیست یورش همایون بر سبیل ایلغار بدانصوب
اتفاق افتاده قبل از مراجعت علی پاشا به تبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت

مقصود که فتح مملکت موروث آذربایجان وتنبیه متمردان است باحسن وجهی چهره نما بر
داین اشاره غیبی را با دولتخواهان ساحت اقبال ومحرمان حریم عز واجلال درمیان نهاده ودر مقام
مشاورت درمیان انداخته چون مکرر امتحان شده که انچه در امور دولت بر زبان صدق
بیان جاری شده ودل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شایبه ریب وگمان سمت
وقوع یافته ودرین ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور غیبی وتجلیات لاریبی است
گواهی میداد که عنقریب پای ان ظن بیقین پیوسته علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز وکامروا
میگردند لهذا رای ثاقبه دولتخواهان بدلالت ملهم اقبال وتحریک کارفرمایان حوادث
روزگار بامضاء این عزیمت قرار یافت وجناب مولانا جلال الدین منجم یزدی که همیشه
درتعیین ساعات وملاحظه دقایق درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون
واختیارات طبع وقادش بجانب تقدیر همایون بود ساعتی سعد که سعود ناظر واز عیوب
نجومی مبرا وباکوکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده ونخست جهت اشتباه شهرت دادند
که فرنگیه لشکر بر سر بحرین فرستاده اند ورایات جلال جهت دفع فرقه ضلال متوجه فارس است
بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف وجوانب انتشار یافت مذکور ساختند که قاصد
از الله ویردی خان حاکم فارس رسیده که فرنگیه فتح آن عزیمت نموده اند احتیاج نهضت جاه
وجلال نیست حضرت اعلی فرمودند که چون مدتی است که هوس سیر وشکار مازندران بهشت
نشان درجای آرد جمعی از ملازمان جاه وجلال که حاضرند مستعد سفر شده بجانب مازندران میرویم
که چند روزی در آن ولایت دلگشا عشرت سرا گردیم واز محرمان سرادق سلطنت سوی حاتم
بیگ وزیر وعلی قلی خان شاملو والله قلی بیگ قورچی باشی قاجار وبسطام آقا احدی ازین نگارش
اطلاع نداشتند وبخاطر هیچکس خطور نمیکرد که این معنی درین اوقات از قوت بفعل آید از
غرایب حالات انکه در آن روز که در اصفهان اینمقدمه تمهید می یافته درهمان روز در تبریز
مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بوده که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود
ملاقات نماید وکیل پاشا ازو تفحص مینموده که خبر آمدن شاه قزلباش به تبریز در شهر بچه نهج
مذکور میگردد واو چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید

وکیل

وکیل گفته که چنین گوش زد من شده اما ناقل را نمیدانم لحظهٔ این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان
لسان الغیب در میان بوده درین باب تفالی کرده از مولانا صبوری منقولست که بعد از تفال
در اول صفحه مقطع آمده که مقطع عراق فارس گرفتی بشعر خوش حافظ • بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
و اینمعنی را نیز حضرت اعلی در زمان روانه شدن موکب ظفر قرین دیوان لسان الغیب را طلبیده و صفت
الحال جهة آن سفر خیر مآل گرفته باز این مقطع آمده مجملاً تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد
همت والا گشته بتاریخ دوشنبه هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنی و عشر و الف بساعتی که پای
همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده بود از دار السلطنت اصفهان قدم بیرون نهاده یکشب
در قریهٔ دولت آباد برخوردار و یکروز در کاشان اقامت داشتند و از آنجا بسه منزل ایلغار
کرده بحدود قزوین رسیدند و از آنجا حقیقت نهضت همایون بآذربایجان بملازمان رکاب اشرف
ظاهر گردید و امیر گونه بیک قاجار را که داروغه قزوین بود حکم شد که با قورچیان و غلامان
که در آن حدود بودند بزودی قدغن نموده که بموکب ظفر قرین بپیوندند و کس نزد ذوالفقار خان
حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آن طرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال
بمیانج آمده در آنجا برکاب مقدس معلی ملحق گردد و از حدود قزوین ایلغار فرموده بشش روز
در تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان به یازده روز بحوالی تبریز رسیدند صبح روز دوازدهم
داخل شهر شدند علی پاشا قلعه دار بنارق بصلح از غازی بیک گرفته بود اما هنوز در آن حدود
بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند و در آن صبح که داخل شهر می شدند
بکاروانسرای شبلی که میرسیدند چند نفر از رومیه که در آنجا راهدار بودند و از عالم بیخبر خبردار
گشتند که بچنگ اجل گرفتار آمدند و چون بقریهٔ فهو سفیج که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند
رعایا و مردم آنموضع را چشم بر فوج قزلباش افتاده فی الفور دولتخواهی ظاهر ساخته با آنکه از تشریف
قدوم همایون اعلی خبردار گردند تاجهای دوازده ترکی حیدری را که از خوف رومیه در زیر
زمینها و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی
آراستند و هرکس از رومیه که در آنجا بود گرفته بقتل آوردند و پیش پیش جنود منصوره افتاده صدای
بهجت افزای الله الله که شیوه و شعار طایفه قزلباش است باوج آسمان رسانیدند و از آنجا

واز آنجا جمعی حسب الامر اعلی پیشتر رفته که اگر فرصت یابند خود را بقلعه اندازند گروهی از اهل قلعه بیرون
آمده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بوده اند غلغلهٔ نشاط اهل تبریز بگوش ایشان
رسیده تصور نمودند که اجامره و اوباش سرحد از خالی بودن قلعه خبر یافته بطمع مال و غارت
اموال آمده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمة الجیش خود را بقلعه انداخته دروازها را بستند
واهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر در سر خیابان برکاب
بوسی فایز گشته از غبار رستم سمند جهان پیما که سالها چشم امید بر آن داشتند روشنائی دیده
بینا حاصل کردند اما شهر شهرهٔ تبریز طرفه ویرانه بنظر آمد زیرا که در سالهای پیش که
بلدهٔ تبریز بتصرف رومیه در آمده بود از تبریزی خالی بود و رومیه در ویرانی خانها
وعمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در زمانی بیست سال که آن ملک
در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر
جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه پر زیب و زینت یکخانه چنان نشده بود که ثلث از حالت
اول بهم رسیده باشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوش
گفته که بیت وقوعی کربلا شکلی در دم سید هد ورنه • دلم از حسرت تبریز ویران تر
ز تبریز است • القصه چون موکب مقدس بشهر رسید محافظان قلعه دروب را مسدود ساختند
و در میان شهر جائی که قابل نزول همایون باشد نبود به شنب غازان تشریف بردند
و در آنجا نزول فرمودند و مردم آن ولایت از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه
آورده از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی بود گرفته بپایهٔ سریر اعلی آورده بقتل میرسانیدند
وبعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند پی آنکه بنظر همایون رسانند مقتول
ساخته سرهای ایشان را بنظر اشرف میرسانیدند والحق تبریزیان درین ماده بنوعی مبالغه
نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال تبریزی در خانه داشتند و از و فرزندان بهم رسیده بود
پدر و برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی را منظور نداشته ایشان را از زوجات و فرزندان
جدا ساخته مقتول می ساختند و محبان اهل البیت و دوستداران خاندان صفویه که چندین سال بود
که بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغلهٔ

فرح وانبساط بایوان کیوان رسانیدند وآنچه نهایت اخلاص ونیکخواهی بود ازایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی وملازمان موکب معلی با علی پاشا وظفر یافتن وبدست آوردن قلعه تبریز

بعون عنایت خالق ارض وسما فارس مضمار سخن سرای کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه
معارک حدیث آرایی بدین آیین بجولان درمی آورد در حینی که موکب جهان کشای شاهی بعون الطاف
الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بحراست قلعه مانده بودند بتصور آنکه
اجامره واوباش سرحد بخیال نهب وغارت آمدن دلیری وجسارت کرده اند قاصدی سریع السیر
نزد علی پاشا فرستاده اورا ازین حال خبر کردند وپاشای مذکور این قضیه را سهل وآسان
انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داد ودر حدود مرند لشکر ایروان ونخجوان ازو
جدا شده بالکای خود رفتند چون ادبار آن طایفه روی آورده بود پیمانه حیات ایشان از باده
اجل لبریز شده بود پرده غفلت دیده بصیرت ایشان پوشیده از طریق حزم
واحتیاط دور افتادند ودر کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند ودر منزل دیگر قاصدی
از جانب اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم شده که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود
آمده در آمدن کمال حزم واحتیاط مرعی دارند وعلی پاشا ازین خبر در آمدن متامل گشته با جلیل پاشا
ومحمود پاشا که رفیق او بودند وعظما وریش سفیدان عسکر در حرکت وسکون مشورت نموده چون
اهل وعیال واسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بودند واعتمادی بر قلعه داری سکنه قلعه
نداشتند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صایب شمرده ازین خبر نیز زیاده حسابی پیش نگرفتند با
پنجهزار کس که همراه داشت کوچ کرده پیش آمدند روز ستم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که
حضرت اعلی شاهی بنفس نفیس نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را ازین تردد موکب
همایون خبردار گردانیدند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشتند از غایت تهور
ودلیری باکمال سفاهت وغفلت وبی عقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است
فرود آمده وحضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهت تحقیق حال پاشا ولشکریان فرستاده لحظه
دانشا حقیقت حال وکیفیت وکمیت لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص
شد که بصوفیان رسیده وآماده حرب وقتال است وازجرات ودلیری پاشای مذکور

که چنین بی باکانه پیش آمده جای تعجب بود گویا که نشاء زلونیا هنوز مغز سر او را سرگرم رطوبت
دماغ نکرده بود و پیوسته خمار تریاک غالب بود که بیخبرانه جان را سپر تیر قضای ناگهان
میکرد و اگرچه در موکب ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقاتله و مجادله
نمودن او با پادشاه عجم و مسندآرای اورنگ جم با آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد
از عقل دور مینمود بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند در همان شب
رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع
حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقارخان را چرخچی لشکر
ظفراثر فرموده بمقابله رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا
و فوجی از دلیران لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود
اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمهٔ ارباب خرد و دانش است بمضمون این مقال که
بیت دشمن اگر پشه است سهل نباید گرفت ٭ آتش اگر ذره است خورد نباید شمرد ٭
عمل فرموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس نفیس
در قلب قرار گرفتند و اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند صدای
کرنای و نفیر و کبورگه و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور
چنانچه قاعدهٔ رومیان است عرابهای توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار گردانیده با توپچیان
و تفنگچیان پیش انداخته خود با خلیل پاشا و محمود پاشا در قلب قرار گرفته با آیین شایسته
پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین بتلاقی انجامیده بهارزان طرفین دست باستعمال سیف
و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته حملات متواتر دلیرانه مینمودند
چرخچیان جیوش دریا خروش قزلباش تا قول رومیان دو تر بود و بار رومیان بداراخنک میکردند
ایوب سلطان ولد اولامه کرد که مقدمة الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول
همایون نمایان شد شعشعهٔ نیر عالم افروز موکب نصرت فزای شاهی بر ساحت معرکه نبرد
پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار رجلو انداخته با مخالفان درآمیختند و آتش حرب افروخته
خاک معرکه را از تعدی باد و پایان آتش منش چون آب بر فرقشان ریختند جنود رومیه تاب

صدمهٔ دلیران نبرد و نیاورده از ملاحظهٔ اعلام پادشاهی و چتر فلک‌سای شاهنشاهی متزلزل و بی دست و
پا گشته این المغرکویان راه انهزام پیمودند از مبارزان قول همایون نیز جمعی بمحاربه مامور
گشته تیغ یمانی آخته سرافشانی آغاز نهادند و بطرفة العین از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه
دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را سارو بیک بیگدلی
مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته
از غایت مروت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خسروانه از مکاره و آسیب
زمانه اطمینان بخشیدند و او بجهت محمد بیک نام پسر خود اضطراب عظیم داشت که مبادا او را در معرکه بقتل آورده
باشند همان لحظه او را نیز که جوان صبیح الوجه بود و صاحب جمال نیکو منظر زنده آوردند اندکی موجب
اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف شهریاری که بخلاف متوقع او بود بجای آورد و جیوش
منصوره هزیمتیان را تا مرء تعاقب نمودند کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در پیغولها
خزیده و در شب تار راه وادی پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و حضرت اعلی
بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر شکر محامد آلهی و عطیهٔ ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب
شهر عود فرمودند و همت والانهمت بتسخیر قلعه مصروف داشتند **ذکر فتح قلعهٔ تبریز و بدست در آمدن**
آن ولایت عشرت انگیز بعد از محاربهٔ مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده حقیقت حال
باهل قلعه ظاهر شد و پیغام نصیحت انگیز مرحمت آمیز دادند که بعبث خود را در معرض هلاک در نیاورده
قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان است علوفه
و رسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته اند داده می شود و هر کس ارادهٔ رفتن داشته باشد با اهل
و عیال و اسباب و اموال سالماً و غانماً روانه شود که اصلاً آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی
پاشا را بپای قلعه فرستادند که با عظمای قلعه در آن گفتگو کرده از لجاج و عناد که عاقبتی و خیم دارد
منع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایرهٔ سلامت بیرون نهادند
و تن بصلح ندادند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصالحه راضی نشدند و عساکر اقبال آثار از
اطراف و جوانب مجتمع می گشتند بمحاصره مامور شده اطراف قلعه را بجنود نامعدود قسمت فرمودند
و از هر طرف سپاهی و حوالها ترتیب داده در امور قلعه گیری میکوشیدند و از آن طرف مراسم قلعه داری

بجای آورده حرکت المذبوحی میکردند بر عقلای آن قوم و ارباب رای و تدبیر که عبوری در امور داشتند
ظاهر بود که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را قهراً و قسراً مفتوح ساخته ایشان را بنابر قلت سپاه
و فقدان ذخیره استعداد قلعه داری و طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف
در آن هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته در باب صلح و جنگ قرعه مشورت
در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفتا کردند ایشان بر حسب کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى التَّهْلُكَةِ آنجماعت را صیانت نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و در بواطن و ضمایر
ایشان بتر خوف و هراس بقیاس مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض کردند که اگر
عهد و شرطی بمیان آید که بدان وثوقی باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف می‌سپاریم
حضرت اعلی بنابر ترفیه حال خلایق و حفظ دما و رضای حضرت علی امان نامچه بر وفق مدعای
ایشان در قلم آورده بمهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته درب
قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیای ابد پیوند گشاده با اموال
و اسباب خود بیرون آمدند و بعضی از آن طایفه که اراده توقف نمودند بوعده گرانمایه وفا نموده
علوفه و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را یکدفعه زر نقد در دامن ایشان ریختند
و هر کس اراده رفتن داشت مختار گردید مقصود بیک ناظر بضبط اموال مقتولان و اسباب
و یراق قلعه مامور گشت و قرچغای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت و محارست خانهای
مقتولان قیام نمودند و آوازه فتح تبریز باکناف و اطراف ممالک رسیده فتح نامها بجهت
ارسال یافت از امرای اکراد غازی بیک برادرش با پسران و شیخ حیدر ولد امیره کلری که مدتی
بود با رومیه مخالفانه سلوک میکردند روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بعتبه
بوسی سرافراز شده بملازمت رکاب همایون معزز و ممتاز گشتند و حکام اطراف رسولان
بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان به تهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آن خطه دلگشا
بذوالفقار سلطان شفقت شده هرند را بجمشید سلطان دنبلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی
آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود عنایت فرمودند و خوی
و سلماس بغازی بیک و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان گرایلو را

استاجلو را

استاجلو را با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس فرستادند که جلوه راه مخالفت نموده از لشکر نخجوان
و ایروان خبردار بوده سوانح حالات را بعرض رسانند و امیرگونه بیک قاجار را که هنوز برتبه امارت
نیافته و محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش و سوکلن بجانب ارس بار فرستادند که ایل
و الوس و اویماقات آن حدود را جمع نموده در کنار آب ارس رحل اقامت انداخته هر کس از اویماقات
قاجار و مردم الکاءات در قراباغ مانده اند بدین طرف دلالت نموده نزد خود آورده نگاهدارند و از کنار ارس
خبردار باشند که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروانند دست درازی واقع شود و علی پاشا را با
ببسطام آقا سپردند که در منزل او مهمان باشد و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب
همایون شاهی مقابله کرد پسندیده داشته بدین جهت او را منظور نظر عاطفت و التفات گردانیدند
و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند و مشارالیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین
و ظرایف و لطایف در مجلس بهشت آیین راه یافته انیس بزم خاص گردید **ذکر توجه موکب همایون بجانب
نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بیمن عواطف ملک منان** حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از تسخیر
قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت بر کنگره تسخیر کل ولایت و انتظام مهمات موروث
آذربایجان انداخته لوای جهان گشایی افراختند و عنان عزیمت خسروانه بجانب نخجوان و ایروان
انعطاف دادند در آن هنگام سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا بیگلربیگی نخجوان و ایروان بود و لشکر
آنجا را با محالی که توابع آنجا بود دوازده هزار نفر میشمارند و همچنانچه مرقوم گشت آن طایفه در حدود مرند
از علی پاشا جدا شده بنخجوان آمدند هنوز در جاه و مقام قرار نگرفته بودند که خبر قتل و کشتن لشکر
تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست آمدن قلعه تبریز بدیشان رسید متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده
اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود شریف پاشا خاطر بر تحصن
قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را با امارت نخجوان نوید داده با یکصد و پنجاه نفر در قلعه نخجوان
گذاشته و با سایر عظما و لشکریان و ینگچریان بایروان رفته آن قلعه را استحکام تمام دادند و چون
بر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت که قریب بدوازده هزار کس بودند نداشت لشکریان
نخجوان حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت نخجوان شب
و روز کار کرده در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور جزوی آذربایجان

مشغول بود وایشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو سه ساله سرانجام دادند القصه حضرت
اعلی بساعت مسعود از بستر بیرون آمده ذوالفقارخان را با امراء چرخچی پیشتر بنخچوان فرستادند
وموکب همایون متعاقب درحرکت آمد وسردار محمود جمشکزکی که چند گاه درمیان رومیه جلالی
بود وآوازهٔ جلادت ومردانگی او درمیان رومیه انتشار داشت ومدتی بود که پناه بسایهٔ چتر
شاهی آورده درر کاب فلکفرسای بود ازخدمت حضرت اعلی اجازت یافته باسیصد نفر
از اوباش متوجه ایروان وآن حدود گردیده که دستبردی نماید اما از عدم شعور وتدبیر شبی دریکی از
مواضع قریبهٔ ایروان توقف نموده ازشرب شراب وغفلت مستی از لوازم حزم واحتیاط
غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر برسر او تاختن آورده او را مست بدست آورده
بقتل آوردند وبعضی از رفقاء او مقتول وگرفتار شدند القصه چون ذوالفقارخان با جنود
ظفرورود که مقدمة الجیش بودند بنخچوان رسیدند اهالی واعیان آن ملک باستقبال مبادرت
نموده اظهار بشاشت وخرمی کردند وجماعت رومیه که درقلعهٔ نخچوان توقف نموده بودند از آوازهٔ
ورود موکب همایون وشکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرات وجسارتی
که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان گشته وقبل از ورود موکب ظفرقرین دست در دامن
استیمان زده کس نزد ذوالفقارخان فرستاده بجان ومال امان خواستند وخان مذکور
وخاصان مذکور آن گروه را بعهد ومیثاق که خاطرخواه ایشان بود امان داد وآن جماعت بجز انقیاد ومتابعت
طوعاً او کرهاً بیرون آمدند وقلعهٔ نخچوان نیز با نواع ومضافات که معظم ولایت آذربایجانست
بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد ورایات جلال کوچ برکوچ بر آن صوب رسیده ظاهر البلده
نخچوان محل نزول اردوی ظفرقرین گردید مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که درین طرف
آب ارس بود قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکاء نخچوان را
بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقارخان مهمان
بودند باو سپردند که چون خانه کوچ ایشان درایروان است تا فصل مهم ایروان نزد او
بوده باشند درین منزل مصطفی ملک محمودی که از اعاظم امراء کرد وحاکم قلعه باکو بود بشرف عتبه
بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید واز آنجا بفیروزی واقبال متوجه ایروان گشته

زناحیه

از ناحیه ومدی جمعی کثیر از اویماقات الپاوت وسعدلو وبایزوکی وغیرهم که در زمان قزلباش
در ولایت چخور سعد اقامت و در قشلاق رومیه اکثر در آن محال مانده بودند اظهار شاهی سیونی
کرده بموکب همایون ملحق گشتند وتمامی ریش سفیدان وملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت
وانقیاد نمودند وازآنجا کوچ کرده در یک فرسخی قلعه نزول اجلال واقع شد در بین منزل قریب
ده دوازده هزار تفنگچی پیاده بر الکا وموضع ایروان ونخجوان وآن حدود رقم شد که بپای قلعه آمده بسیار
کار کنند ودرآن روز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند
و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات
نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روان شدند و رومیه درهای قلعه را بسته دست
بانداختن توپ وتفنگ وضربزن گشادند واردوی همایون بمیان باغات ودیواربست حوالی قلعه
درآمده هرکس در محل مناسب فرود آمده وبجهة آسیب گلوله ضربزن وبادلیج که هر شام یک که از قلعه می آمد
در یکطرف خیمه خود که بجانب قلعه بود بجا پناهی اقامت نمودند قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل
قلعه عتیق که فرهاد پاشا سردار در سنه یونت ئیل ۹۹۱ که بتسخیر ولایت مذکور آمد ونواب سکندرشان
سلطان محمد پادشاه در خراسان بود درکنار رودخانه زنگی جایی در غایت استحکام ترتیب داده وشیر
حاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود ویکی قلعه کوچکی است که بر بالای پل بزرگی که در مابین جنوب
وعزیق قلعه واقع است ترتیب داده بودند وقلعه کوزچی نام نهادند وفاصله بین القلعتین دو تیر پرتاب
بوده باشد ومستحفظان قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه وسایر مایحتاج از قلعه
بزرگ میبردند ودیگر قلعه جدید است که درین چند روز لشکر نخجوان بجهة خود در جنب قلعه عتیق بر طرف
قبلی در غایت استحکام ترتیب داده بودند اما فرصت تعمیر شیر حاجی وحفر خندق نیافته بودند بندگان حضرت
اعلی وامراء عظام اطراف وجوانب قلعه را بنظر درآورده اگرچه تسخیر آن حصن حصین که مملو ومشحون بمردان
کاری وآلات قلعه داری وذخیره فراوان ومستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر حاضران
وعوام بغایت مشکل مینمود ودر زمان ظهور دولت وجهانگیری سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جمهور
قزلباش بقهر وغلبه قلعه از رومی گرفته باشد وبین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن امری است
محال اما حضرت اعلی همت والا بتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف وجوانب قلعه را بر امراء عظام

و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت‌نشان قسمت فرموده ذوالفقارخان و لشکر آذربایجان را به تسخیر
قلعه کوزچی مأمور فرمودند و قورچیان یک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را به محلی
مناسب تعیین فرمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج
کثیر از قلعه بیرون آمده در فضای قبلی قلعه جدید واقع بود صف کشیده مستعد رزم و پیکار میگردیدند
و این طرف لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی
قتیل و مجروح میگشتند و در یکی از معارک شیخ حیدر تکمری بیباکانه خود را بر رومیان زده بزخم
تفنگ مجروح مقتول شد رومیان پشت بقلعه و دیوار بست داده بیشتر نمی‌آمدند و جهلا و بی‌باکان
لشکر قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میدویدند و تفنگچیان که رومیان در مکامن باز داشته
بودند بزخم تفنگ غازیان را زخم دار میکردند در این معارک چند کس از دلیران و جوانان کار
آمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه در این کار زنوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای
مذکور چپری جمعی از تفنگچیان و عساکر نصرت‌نشان در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه
لشکر بیرون نتواند آمد فرمان بر آن حسب الفرمان همایون بترتیب چپر پرداخته غازیان و تفنگچیان
بمحافظت و حراست مشغول گشتند رومیان راه بیرون آمدن و صف قتال آراستن مسدود و مدافعه
ترک آن کردند و از اینجانب در امر محاصره و ترتیب سیبه مساعی موفور بظهور میرسانیدند و امین
الدوله برخوردار بیک توپچی باشی را بر ریختن توپ مأمور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان
تا پای قلعه یکفرسخ است به یراق توپ ریزی مشغول باشد و کس به تبریز فرستاده بال
یمز بزرگ و چند توپ بزرگ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان بذوالفقارخان
دادند که بقلعه کوزچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آن طرف سیبه آوردن متعذر بود زیرا که رود میان
قلعه جدید و عتیق باستظهار قلعه کوزچی بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش
بمیان این دو قلعه و سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند
از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بود خورده فرو ریخت و خمها شکسته آبها
ریخت و در همان شب ملازمان ذوالفقارخان جلادت نموده بمیان دره که فاصله بین القلعتین است
درآمدند و مستحفظان قلعه کوزچی از فقدان آب و درآمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته

راه

راه تردد و آب آوردن را بر خود مسدود دیدند یافته نیم شبی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنان
خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخمدار شده قلعه کوزچی بتصرف درآمد و این معنی
مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار بیشتر از بیشتر بامر محاصره و استحکام سیبها کوشش نموده
اما چون برودت عظیم برو استیلا یافته شدت سرما و برودت شتا بمرتبه رسید که دستها از حرکت
باز ماند و فسردگی زمین بغایتی رسید که متین المساکون از کندن آن عاجز آید برین جهت زیاده اثری
بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمیشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز بجای
می آوردند و در میان یکمرتبه بسبب غازیان بازوکی دیگر مرتبه بسبب حمله یوتاث فرو نشستند بقدر دویست
برد نمودند دیگر مرتبه که بطرف قرچقای بیگ و غلامان بیرون آمده بودند شکست یافته حسین آقا علی
که از آقایان معتبر رومیه بود بزخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه زخمدار و مقتول شدند باثر
دی باقی بود بدین دستور بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان
در انداختن با دلیج و ضربزن مبالغه مینمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون دوازده عدد گلوله جمع
شده بود و جمعی کثیر از مردم بیت اردو و مردم بازار بضرب گلوله با دلیج ضایع شدند اکنون
مناسب چنان نمود که اول تحریر وقایعی که درین زمستان در پای قلعه ایروان دست داده شروع
نمود بعد از ان بذکر تتمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین نامدار و فتوحات
روزگار است پردازد **ذکر وقایعی که در آن زمستان در پای قلعه ایروان روی داد باقتضای قضا**
و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم اسما با صورت این معما
با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز و بدستیاری
پرده کشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره آن سعادتمند گشایش
یافته اسباب رفعت و جلال آن صاحب اقبال علی احسن الکمال معین و آماده میگردد و مصداق این مقال
صادرات احوال سعادتمندان شهریار بیهمال اعنی حضرت شاهی ظل اللهی چه تواند بود که چون پای همت والا
دولت و اقبال نهاده قلعه تبریز و نخجوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه تسخیر درآمد محاصره قلعه
ایروان فرمودند در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مراد که در آن وقت فرمان فرمای ممالک
روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ بیست و یکساله خود را که آثار سلطنت و پادشاهی در ناصیه احوالش

لاجی بود باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر او بودند بحرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان تا خبر
کردانیده بود و از آن ممر ملالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و یورش و آشوب آن
ملک کدورت و ملال بیشمار بر ضمیر منیرش استیلا یافته بمقتضای کریمهٔ اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستَأخِرون
ساعَةً وَلا یَستَقدِمون هادم اللذات بسرش تاختن آورد و روی بعالم عقبی آورد هر چند تمشیت امور
عالم در قبضهٔ قدرت پادشاه لم یزل و لا یزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی و الی
تائید آلهی در انتظام مهام دولت اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک
که نظر بر امور متعارفه ظاهر دارند از این واقعه بافزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل
احوال رومیه متفق گشته احوال مستحفظان قلعه تبریز فی الحال اختلال پذیرفت وزرا و ارکان
دولت خاندان عثمانی از این دو واقعه هایله متزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی را
بخبط دماغ منسوب می ساختند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی
روم جلوس فرمودند بتدارک اختلال احوال مملکت پرداختند دیگری از سوانح ایام آمدن میر
معصوم خان بکری است که از امرای معتبر سلسلهٔ پادشاه عالیجاه است جلال الدین محمد اکبر پادشاه
و حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه همراه منوچهر بیک ایشک آقاسی
غلام خاصهٔ شریفه که هفت سال قبل از این برسم رسالت بجانب هند رفته بود بجهة تجدید مواد
دوستی بایلچیگری آمد تحف و هدایای لایقه آورد و از جمله هدایا یک قبضه شمشیر که غلاف آن
و آهن جابه سراسر طلا مرصع بالماس ریزها و جواهر ثمین بود و در بیان عالم فرستادن شمشیر را
در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شروان
و گرجستان بود از جانب صاحب دولت که از خانه زادهٔ صاحبقران و دودمان گورکانی
که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی مظفر و منصور آمده تفال و شگون گرفته بفتح و ظفر شهریار کامکار
امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعهٔ ایروان باردوی ظفر نشان رسیده باتفاق
منوچهر بیک شرف مجالست بهشت آیین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را بر
دولتخانه همایون آورده بر زبر یکدیگر چیدند که هرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند
حضرت اعلی شاهی ظل آلهی از شغل قلعه گیری حرف نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایا

مذکور نموده سوای شمشیری که منشاء آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها نشدند و ملازمان خان بکرّات
چهار ماه که از سورت سرما و شدت شتا روح در ابدان منجمد میشد در دولتخانه بکشیک و محافظت
بارخانه مشغول بودند و درین چهار ماه ایلچی مرد شاعر پیشه بود و نامی تخلص داشت و شعر را
بسیار سنجیده میگفت و از سخنان او این چند بیت در مجر پایین پای حضرت هارون ولایت
از جانب بیرون که شوارع عام است بسنگ منبت مندرج کرده اینست که

و با اعتماد الدوله حاتم بیک در بر خصوصیت و اختلاط آغاز نهاده و اعتماد الدوله مکرراً در خدمت اشرف
زبان محمدت اوصاف او گشوده حضرت اعلی در مقام عطوفت درآمده تا آنکه بعد از فتح قلعه که سریف را
باشا که اکثر عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی
با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام و حکام ولایات
و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند
دیگری از سوانح حین محاصره آمدن الکسندل خان بن لوند خان والی گرجستان کاخت است
که از جمله باج گذاران این دودمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر حسب الفرمان شاه
جنت بارگاه والی ولایت مذکور گشته تا حین حیات آن حضرت بر جادهٔ اطاعت و انقیاد
راسخ بوده و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از سنوح واقعهٔ شاه جنت مکان و آغاز جلوس نواب
سکندرشان رومیان لشکرها بتسخیر ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر از ولایات
گرجستان بود و الکسندل خان که با صابت رای و تدبیر برآمده بود و در حیل و روباه بازی چون
گرگ پیر بود برخلاف همایون خان والی کارتیل صلاح خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده
با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقهٔ بازگشت مرعی میداشت و نزول و ساوری داده خدمات
میکرد و چون ولایت شیروان و آذربایجان بتصرف رومیان درآمد مشارالیه نیز باج و خراج
قبول کرده بنسبت بخواندگار اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندرشان که یکمرتبه امرای قزلباش
برسر او رفتند کستندیل میرزا پسر خود را بجهت تجدید قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی

سلطان حمزه میرزا فرستاد و او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت
اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود الکسندل خان با وجود اطاعت رومیه آل
اندیشی کرده هر چند گاه کسان بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف
و هدایا میفرستاد و بانعامات و اصطناعات شاهانه سرافراز میگردید درین وقتی که تسخیر
ملک موروثی و تنبیه متمردان پیش نهاد همت گشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در
حین محاصره قلعه ایروان کستندیل میرزا رخصت یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه
جهان پناه آورد که عذر ایام سابق خواسته هواخواهی رومیان ننموده بدستور زمان
شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه عالیجاه کشورستان بوده باشد پسر بحسن خلق
ولطف گفتار و وعده و وعید پدر را مایل و راغب
ساخته طوعاً او کرهاً با بروان آورد و در روزی که شار الیه باردوی معلی ملحق شد حسب
الامر اعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از گرد
راه بیارگاه سپهر اشتباه درآمده بشرف پای بوس حضرت اعلی مشرف شد زر طلا که در ولایت خود
بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه رسم و آیین سلاطین گرجستان است که بر سر پادشاه
نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف
بی تکلفانه او را در آغوش مهربانی کشیده بواسطه کبر سن بانواع نوازش و الطاف پادشاهی
مفتخر گشت و همواره انیس مجلس خاص و هم صحبت بزم اختصاص بود و هم چنین طهماسب قلی بیک
ولد ملک برخی سخوتی که در سلک غلامان خاصه شریفه و مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین
خان ولد سیمون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی با مالیت
و دارایی نشسته بود رفت و او نیز احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف
مجالست بهشت آیین مشرف شده بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه عز اختصاص یافت
و در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقه ولایت روم که خود را بعبارت ترکی سیل
سپر نام نهاده بودند یعنی پاک بروب شاهی سیون شده قریب بده هزار خانه دار روی
امید بدرگاه جهان پناه نهادند و بهر محل از ولایت روم عبور میکرده اند هر چه می یافته اند بر طبق

نام خود پاک بجاروب حادثه میرفته اند وریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف
شده بترتیب و نوازش شاهانه سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت
طوایف مذکوره ییلاق و قشلاق تعیین یافته روانه عراق گشتند و اگرچه بعضی از بیدولتان آن طایفه
بجانب عراق رفتند و بعضی دیگر که مانده اند الکاوتیول بدیشان عنایت شد امارت آن جماعت بخلیل
سلطان سیل سپر تفویض یافت شمسی پاشا قراقلو نیز با جماعتی از ایل مذکور که از اویماقات
قزلباش بود و در قراباغ سکنی داشتند و در فترات رومیه اطاعت رومیه نموده مرتبه امارت
و پاشایی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدینلو و حاجیلو و غیر ذلک بپایه سریر اعلی آمده دیگرباره فرق
افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی عشری بفرقدین رسانیدند و پاشای مذکور
بلقب ارجمند خانی سرافراز شد و روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفته موجب اختلال
رومیان و مستحفظان قلعه میگشت **ذکر رفتن الله ویردی خان با امرا و عساکر فارس حسب الفرمان قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک اشتباه** در سال گذشته از زمره آقایان
بغداد ازون احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و اجناد بمزید امتیاز داشت
با حاکمی که از جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب
بنام خود کشیده با عتبه علیای شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده عرض نموده بود که خطه
بغداد را بجهة اولیای دولت ابدی بنیاد محافظت نموده ام و هرگاه موکب همایون
بدینطرف در حرکت آید یا یکی از امرا نامدار بدین خدمت مأمور گردیده و از اطاعت
فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه میسپارم در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب آذربایجان
حکم همایون برین جمله نفاذ یافت که الله ویردی خان با امرای قزلباش و عساکر ظفرمآثر آن
ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار ازون احمد رایحه صدق و اخلاص
بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ملک پردازد والا بمقتضای وقت
عمل نماید الله ویردی خان حسب الفرمان قضا صورت قدر توامان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه
و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن خان استاجلو
حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر اعلی بخان مشار الیه

پیوسته مجموع دوازده هزار مرد جنگی ترتیب داده با قشون آراسته و پیراسته بحوالی بغداد رسیدند
ابراهیم بیک نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی سیون گشته غلامان عتبهٔ علیای شاهی
آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد ازون احمد بشهر فرستادند و او را بمواعید
دلپذیر و نوازشات شاهانهٔ بی نظیر مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که حسب الامر
اعلی بنا بر وعده که بامنسوبان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائی و کردار
موافق گفتار باشد هر آئینه در خدمت اشرف بحصول مطالب و مقاصد ارجمند معزز و سربلند
گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم پذیر شده باشد بحیز ظهور آید ازون احمد فی الجمله در امر حکومت
استقلالی یافته بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل دانسته حکومت
بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو گذاشته بودند درین وقت خود را بهواخواهی
آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد بدین وسیله بنیان حکومت و اعتبار
خود را در آن سلسله استحکام داده نقد را به نسیه داد بنابر آن ابراهیم بیک مذکور را که پیام آور
پیش بود برخلاف قاعدهٔ زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانیده و عاقبت
بشامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید باو آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه
احوال سال آینده خواهد تافت فی الجمله در روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند
متحصنهٔ شهر بغداد پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف
قتال آراستند و ازین طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد خصوصاً حسن
خان و حسین خان که چرخچیان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده و بباد حملهٔ صرصر اثر سلک
جمعیت آن طایفه را از هم پاشیده خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند و متحصنهٔ بغداد تاب
مقاومت نیاورده روی بهزیمت نهاده بجانب شهر گریختند و دروازهای شهر و قلعه بسته
خاطر بتحصن و قلعه داری دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب بدروازه متعاقب نموده
جمعی کثیر برخاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار رخنهٔ پل بشهرستان عدم فرستادند و جناب
خان با امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده فرود آمدند در آن روز از موقف
عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون بلاغت مشحون آن خطاب بلاارتیاب که باشاره

آسمانی هزاران حکمت عملی در آن مندرج و منطوی بود و نقط آن نکات دلپذیر بقلم تقدیر در صحیفه
ضمیر پادشاهان والا شکوه که پرده‌گشایان سرایر غیبی اند رقم تصویر دار آن بود که اگر از دون احمد
از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه‌داری باشد چون درین وقت کمر همت بتسخیر ولایات موروث
آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بتفحص محاصره قلعه ایروان فرموده‌ایم و آمدن لشکر عظیم
از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت‌نشان محتملست و از دو طرف خود را بپای
بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلعه مشغول ساخته متوجه آذربایجان
گردیده بموکب نصرت‌نشان پیوندند چون درینوقت شاهد تسخیر ملک موروث بغداد در نهان خانه تقدیر
الهی روی در نقاب احتجاب داشت خان موما الیه پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته بمحاصره قلعه
پرداخته طبل رحیل کوفت و در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر رستم کلهر که از امرای سنجق
رومی بود در قلعه زنجیر و آن حدود اقامت دارند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی
که متعاقب امرای عظام می‌آمده اند میرسانند تادیب و تنبیه آن خاکساران که در طارستان وادی
ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر بدین خدمت مأمور گشته روی
توجه بمساکن آن قوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مساکن مألوف به بستر غفلت خفته بودند بدست درآمده
ممتلکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر قباد که بریاست و سروری قوم از برادران امتیاز
یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت و از افواج قاهره ملازمان حسن خان دست از تعاقب العوری
باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت مدافعه و قلعه‌بندی نیافته اراده فرار نمود و
بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار شد و تمامی قلاع
و ممالک ایشان بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد پسران دیگر چون حال برین منوال دیدند دست در دامن
عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خان باردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه
سرافراز شده در سلک عساکر منصوره درآمدند اما چون ثباتی از دولت نداشتند عافیت و عاقبت
روی گردان عتبه اقبال گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا
مرخص گشته بالکاء و اقطاع خود رفتند و الله‌ویردی خان و حسن خان متوجه اردوی معلی گردیده حسن
خان در هنگام محاصره قلعه ایروان و الله‌ویردی خان در روزی که فتح قلعه شده بود بپای سریر سلطنت

مصیر آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات خسروانه سر سربلندی یافتند و حسن خان با بعضی امرا
باجنت آخسقه که از گرجستان مسق والکاء منوچهر خان داماد سیمون خان بود بتاخت
رومیان درآمده بود مامور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده و بسیاری
از زنان و صبیان کفرهٔ گرجی اسیر نموده بر وجه احسن و طریق امین معاودت نمود و از سوانح آن
ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض سی سال که آن بلدهٔ
فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات
مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود در این معارک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفهٔ
رومیه خصوصا اقربای آن قوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و ناگزیر نشاء بشریت است
بخانها و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقهٔ آن طایفه قلع و قمع آن خانها و ازالهٔ خانات و مستغلات
که سالها از آن انتفاع یافته بودند و محو آثار رومیه بر ضمیر منیر الهام پذیر لازم نموده لهذا
از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان در آن باب عز صدور یافت و اخلاص
گزینان عقیدت آیین تبریز بالاتفاق باقدام این خدمت همت بسته در اندک روزی از قلعه و دور
و آن همه آیینه و عمارات از خانها و خانات و دکاکین و حمامات و امثال آنها آثار نماند و در این
سال آقا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معزا ابراهیما شیرازی
در سال گذشته کتاب دفترخانهٔ همایون را بتقصیری چند متهم ساخته بود و از آن منصب معزول
شده امر مذبور بمعز اله مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح این سال همایون فال قضا یار ایام
محاصرهٔ قلعه در رشتهٔ تحریر درآمد اکنون وقت آن است که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد
اندیشه را در میدان سخن پردازی بجولان درآورده وقایع میمنت مآل لوی ییل ترکی و شرح
فتح قلعه و دیگر فتوحات که به نیروی اقبال در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک
تحریر انتظام دهد نظم کند گر قاید توفیق یاری ٭ بمفتاح قلم از لطف باری ٭ کشایم
قلعهٔ امید را چست ٭ بگردد گرد کریاس همم سست ٭ وقایع سال فرخنده فال لوی ییل ترکی
بعضها موافق سنه اثنی عشر و الف و بعضها مطابق سنه ثلث عشر و الف که سال هجدهم
جلوس سعادت مانوس شاهی ظل اللهی است نوروز جهان افروز این سال همایون فال روز یکشنبه

نوزدهم شهر شوال ختمت بالخیر والظفر والاقبال اتفاق افتاده خسرو سیارگان که قلعه‌گشای طلسم چهارم از
بروج مشتبکه دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت شاه
انجم سپاه والا جاه وارد وی گردون شکوه در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند و در مدت
محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان و دم سردی روزگار که زمینها از غایت افسردگی حکم
فولاد اگر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود در این هنگام که شهسوار گیتی خرام جهانبانی یعنی
خورشید عالم آرا با شکوه و عظمت و اقبال از تنگنای ظلمت دی بیرون خرامیده کمند زرین باهنگ
تسخیر قلعه وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار قدری روی بانحطاط آورده قلعه‌گشایان باغ
و بهار جلوه‌گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر
همت چست بر میان بسته بامر اسم قلعه‌گیری پرداختند و دو عدد توپ قلعه‌کوب بزرگ که گلوله یک
تخمینا سی من بوزن تبریز سنگ می‌انداخت ترتیب یافت برای جهان آرا پرتو ظهور انداخت که
در تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآورند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید
سیبه پیش برده متوجه قلعه عتیق گردند و بروشنی شعله تقدیر بسلک این تدبیر افتاده قرچغای بیک با جمعی
از غلامان و تفنگچیان خراسانی مقرر فرمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت
جانب شمالی قلعه عتیق که بقرچغای بیک و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان
مفوض گشت و یک عدد توپ را بطرف شرقی عتیق که سپهدار مقصود بیک ناظر و عمله کارخانها و محمد
نقی بیک مین باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان باقی بود برده نصب نمودند و امیرگونه خان که از قراباغ
آمده حکومت ایروان بدو نامزد شده بود قرار یافت که از جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج
سعدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از
آن طرف پیش نهند و قنبر بیک سلحدار باشی کوزی پوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین
شدند و از برج بزرگ که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و
قورچیان عظام قرار گرفته یک توپ را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب قلعه سوی جانب
غربی که رودخانه زنگی جاری مشهور را از آنجا نمی‌گذرد و سیبه آوردن از آن طرف متعذر بود مردان
کاری استحکام یافته قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و هر یک از سرداران مواضع خود را استحکام

داده حوالیها ترتیب و آوند خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها
بزیر برج و بارو زده رخنها بضرب توپ در برج افتاد و سنگباری از ینکچریان و سایر
مستحفظان از آسیب غلوله تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ گشته تزلزل و اختلال
تمام بحال اردو راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان
قلعه‌کش و دلیران رزم آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش متردد
و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا وغیره هم اراده یورش
داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب بده روز این مقدمه معوق مانده این گفتگو
درمیان بود چه محتمل بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ضایع و ناچیز گردند العیاذاً
بالله اگر مهم تسخیر در این یورش صورت نبندد بر محصوران چیره گشته کار بدشوار و دراز کشد در این
چند روز که در بیرون این گفتگو درمیان بود درمیان قلعه جدید اکثر خاک را که بر دیوار حصار تکیه زده
بود باندرون میکشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بسیبها تشریف برده برای العین
مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرای اشرف خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی است
اقتضا نماید و جان سپاران عتبه اقبال را بدان مامور گردانند کمر اطاعت گذاری بر میان جان بسته
بدان اقدام نمایند هرچند این گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم و احتیاط مقتضی
آن است که وجود فرمان روایان والاقدر در جهت حصار آهنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی
از رسوخ اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه‌گاه ظهور نمی‌آید از مخاطره قرب
قلعه احتراز نمینمودند بدن بی بدیل را بدرع حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان فرو میشدند
تشریف برده مساعی جمیله هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند
خاطرنشان شدند و ملاحظه اوضاع سیبها فرموده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش
فرمودند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید
مامور بودند در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت
و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبه واقع شد که دلیران جان نثار بر
زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بدین جمله نفاذ یافت

سد در

که در هنگام یورش چابک روان فراز و نشیب مردانگی مردم سپهها جانب قلعهٔ عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده
توپ و تفنگ بسیار انداختند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراز ننهند و مستحفظان آن قلعه که خود در مانده
از آنش مددی بمردم قلعهٔ جدید نرسد قریب بطلوع صبح صادق کرنای نواخته و سورن انداخته افواج
قاهره هر یک از مواجل خود به برج و باره دویده از جنبهائی که پدید آمده داخل قلعه شوند
درین شب رومیان از زیادتی شورش و غلغلهٔ عظیم زیاده از شبهای پیش خرم و احتیاط ورزیده
تا صباح در برج و باره پاس داشته آمادهٔ مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که تائید ایزدی
عبارت از آن است قریب بنصف شب هوا تیرگی یافته عمامهٔ سیه فام روی فلک را گرفته باران
عظیم باریدن گرفت و در مواجلها و سیبها چندان آب روان شد که از کثرت گل و لای
سپاه منصور را مجال حرکت نبود و بالضروره امر یمن معنی در عقدهٔ تعویق افتاده در آن شب دیجور
هولناک قضیهٔ یورش صورت نبست اگرچه ظاهر پرستان عالم صورت آن یورش طوفانی را سد
راه ظفر و مایهٔ تعویق فتح حصار دانستند اما بر دوراندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن
از سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منطوی بالجمله شب دیگر که جمعهٔ بیست هشتم
شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مواجلها جمعیت و ازدحام نموده آمادهٔ یورش گشتند
رومیان بطریق شب دوشین تا نصف شب کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف
اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در برج و باره کمتر کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو
رفته اند القصه قریب بطلیعهٔ صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود و سرداران قزلباش
یکدیگر را خبردار کرده بتخت از جانب سپه قورچیان عظام کرنای نواخته از اطراف و جوانب سورن
انداخته بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعهٔ عتیق نیز سورن کشیده نقارهای شادیانی بنوازش در آوردند
رومیان نیز خبردار شده خود را ببرج و باره رسانیدند و جنگ در پیوست آواز رعد
آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای
کرنای که از اینطرف بلند آوازگی داشت گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش
اصلا از مخالفان بیم نکرده سمند رهوار خود را در آتش کارزار می انداختند رومیان را از جلادت و
مردانگی سپاه منصوره پای اقامت سست شده دست از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را

بخود محیط یافته بطرفة العین میان قلعه را از جنود قزلباش مملو یافتند و از بیم تیز و آویز عاجز گشته بالمره
درکمال اضطرار روی بجانب قلعهٔ عتیق آوردند و از جهل هر کدام تا خبری بود خود را آن قلعه
انداخته نیم جانی از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رسانیدند تیغ یمانی دلیران آغاز سرافشانی کرده
اندک زمانی دو سه هزار کس بعضی طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی از آن طایفهٔ خذلان مآل اسیر و گرفتار گشتند
اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرصهٔ نهب و غارت گشت و چون حصار جدید مسخر اولیای
دولت قاهره گردید دلیران شجاعت پیشه از آن طرف سیبه پیش آورده قلعهٔ عتیق را مرکزوار
در میان گرفتند خوف و هراس بیقیاس بر کنان قلعه دست یافت مع ذلک در حراست
قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سیبه را از
مورچل خود بحصار شیر حاجی رسانیده آتش بدروازه شیر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان
خاصهٔ شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی و بافقی و غیرهم هجوم نموده بشیر حاجی
درآمدند و حارسان شیر حاجی سراسیمه وار دست از محارست باز داشته بقلعه گریختند
و امیرگونه خان برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربهٔ بسیار و حملات
مردانه که متواتر که از غازیان قاجار بظهور پیوست مردانه وار بر آن برج مستولی گردید اهل قلعه
از همه طرف عجز و درماندگی خود را برأی العین مشاهده نموده عقلای آن بعد الیوم طاقت
مقاومت و قلعه داری در خود ندیده استیمان را اهم والزم دانستند و شریف پاشا
حسن آقا نام چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاد که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران
گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته در اداب چاکری
و طریق خدمتکاری و خدمت گذاری و پاس حقوق نمک خوارگی ولی نعمت که از آن چاره نبود
کشیده عموم اهل قلعه از پاس و سخط پادشاهی ایمن گردند قلعه را تسلیم نمایم حضرت اعلی
از شمول عواطف و احسان جبلی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزی بصلاح و صواب
اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیک یوزباشی برناک
ترکمان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف پاشا و امان نامه
بکل اهل قلعه از مکمن عنایت و مرحمت بیدریغ خسروانه عز صدور یافت اما جهلای آن قوم که از

خود

خردی بی بهره بحسب اخبار اراجیف که در باب رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکوره منتشر گردید بر
محمد پاشا ولد خضر پاشا که در آن قلعه بود جمعیت نموده بخیال بنا و اندیشه جنگ و جدال از تسلیم قلعه دادن شده
میرزا علی بیک را دو روز نگاه داشته روز سیم بیرون فرستادند و آقایان جهة اطمینان قلوب بی خبران
و جاهلان نادان تا ده روز مهلت خواستند که توپ انداختن و جنگ و جدال پرداختن و در سر تا بر خبر نبوده
باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد و چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی این گونه استدعا از حضرت نمودن
بتخصیص در کار قلعه که همت فرمان روایان قلعه کشا در حصول مقصود دیگر روز و یکساعت و یکدم منتفی
مقصور است دور از عقل بود و این مهلت دادن در میزان خرد سنجیدن نمی شود فراغ از سر
ازین حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اقوال رومیان فروغی از صدق
ندارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از پیشتر در کار قلعه کشائی و تضییق محصوران اهتمام
نموده قلعه را قهراً و قسراً مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمعاونت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده بجا بکی
روی و چابک دستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنه‌ها
در بروج انداختند و در آن چند روز که بازار محاربه و گیرودار از جانبین گرم بود ده هراس بسیار بر اکثر
اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی یکیک و دو دو از خوف و بیم خود را از بروج و رخنه‌ها بزیر انداخته
شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند
تا کار بجائی رسید که گروه گروه بی تابانه خود را بزیر می انداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست
بروج و بارو عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه سید الشهدا و کشتگان بادیه
کربلا قیام داشتند غوغای عام عاشورائیان از در و بازار محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی
که راضی بمصالحه و قلعه دادن نمیشدند از خواب برآمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع بعض سر
پاشا زدند و یوم عاشورا که مقتل سید الشهدا علیه السلام بود حضرت اعلی لباس ماتم بر سبیل معتاد
در رسم معهود سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقا چاوش باشی را
بپایه سریر اعلی فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست خون آن گروه نموده مستقبل
آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را بسپارند اگرچه آئینه خاطر مبارک از آن اطوار ناهنجار که از آن
طایفه بظهور آمد غباری داشت اما چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساختند بصیقل مرحمت زنگ زدای

خاطر انور گردیده بعرض رسید که قرچقای بیک غلام خاصهٔ شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه
متعلقه بادشاهی نماید و پاشای مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند
و بعد از تشییم قوایم سریر سلطنت مصیر هر کس را درین دیار علاقه بوده اراده توقف و عمارت داشته باشد
مختار است و هر کس اراده رفتن داشته باشد مرخص حسن آقا بمقتضی المرام بقلعه رفته محصوران از تنگنای
محاصره نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فارغ البال آرام گرفتند از عظما
و آقایان و چاوشان و ینکچریان و سایر لشکریان که هنوز در کمال آراستگی و پیراستگی مانده
بودند آسوده بیرون آمدند و قرچقای بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقت کلید سایر
قلاع آذربایجان است و شیروان بمحض تاییدات الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمد و جماعت رومیه زندگانی را غنیمت شمرده خواندن دیوان حیات از سر گرفتند زیرا که قطع تعلق
از حیات و ممالکات خود کرده بودند اما همت بحر خاصیت خسروانه کل ممالکات آن طایفه را بدیشان
مسلم داشته رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیلهٔ ایشان نبود قرار دادند که
این عاطفت علاوه جان بخشی شده بود طوعاً و رغبتاً موازی دوازده هزار تومان عراقی در میانه
خود سرانجام داده بنظر اقدس رسانیدند حضرت اعلی چون ایشان را جان و مال امان داده بود
قبول التقبل مذکور نکردند عطای رومیه تصور نمودند که آن مبلغ در خور کمیت و استطاعت ایشان
قلیل است سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بر آن نینداختند با آن طایفه عطا فرمودند
اسامه و اموالی را که حاسب روزگار از حساب آن عاجز بود شریف پاشا و ولد خضر پاشا و بعضی
از خواص محقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف در آوردند حضرت اعلی جهة اطمینان خاطر آن
قوم از پیشکشهای ایشان دو راس اسب و دو ثوب زره و یکه و قبضه تفنگ فرنگی و امثال آن بر داشته
تتمه را بدیشان بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب عقل تعلق بسیار نمود دلهای آن طایفه که
بر همزده حوادث بود آرمیدگی گرفت شریف پاشا که صفهانی الاصل بود و در آغاز جوانی و بعضی از
آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده برتبه بلند ایالت
و پاشایی رسیده بود اظهار تشیع کردند و اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاور روضه مقدس
سلطان روضه رضا ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا نمودند که در اواخر عمر در آن روضه

ابنت

بهشت آسا اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردد لهذا دل از فرزندان
واموال واسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافت و با جمعی از
ملازمان واتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاطفت عالی شاهی هر ساله
سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله بمدد معاش او مرخص فرمودند و مرخص
ساختند که در ایام ولیالی متبرکه بدستور سایر خدام والا مقام در روضه مقدس خدمت نمایند و محمد پاشا
ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند و حضرت اعلی صفرقلی بیک چکنی را با جمعی
از قورچیان چکنی و علی خان بیک ایشیک آقاسی رو ملو رفیق آن جماعت فرمودند که ایشان را تا قلعه قارص
که در تصرف رومیه است برده بسلامت برسانند که مبادا اجامره واوباش از دو جهت طمع مال
در راه ایشان بهم رسانند اما رومیان که در قلعه قارص بودند در برابر این خدمت علیخان بیک را گرفته
تا آمدن جغال اعلی حسب الامر سردار در قلعه محبوس و مقید نگاه داشتند القصه بعد از فتح قلعه ایروان
ایالت آن ولایت بامیرگونه خان تفویض یافته الکا نخجوان بمقصود سلطان کنکرلو شفقت و قافرمان
و آن حدود بنفس سلطان سعدلو قرار یافت و امراء اکراد که شاه سیون شده بودند و بپایه سریر اعلی
آمده شل غازی بیک دقوقی رجی بیک برادر او و ولدان شاهقلی بلیلان الحکارمی و قلیچ بیک دنبلی و محمد سلطان
دنبلی و منصور بیک محمودی واولاد او بتولیات مناسب مرحمت شد و از سلاطین گرجستان گرگین خان
ولد سیمون خان والی کارتیل بجهته آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس و آخسقه دست درازی بملک او نمایند
رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سربلند گردیده
غریق بحر احسان گشته متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان همچنان در اردوی معلی بود و بالجمله رایات
جلال بعد از قرار مهمات نخجوان و سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ کرده در فرسخ بلاغ نزول

اجلال فرمودند

ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسین خان مصاحب قاجار و بیان آنچه در میانه او و رومیان وقوع یافت

چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیرالامرایی
قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روز افزون حضرت اعلی از زیاد اوغلی
زیاد لو حسین خان مشمول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب میفرمودند درین هنگام بایالت
و دارایی مملکت استراباد معزز و سربلند بود درین وقت که موکب جهان گشای شاهی بصوب

آدربایجان درحرکت آمد منشور عاطفت با سم او عز صدور یافته بدین منصب والا نوید داد نه تقرر شد
که بقراباغ آمده مجال کشاکش رارس اضبط نماید هرگاه رایات منصوره متوجه بتسخیر آن طرف باشد بموکب
همایون بپیوندد و تا آمدن اورا امیرگونه خان را بنوعی که قبل ازین بتحریر پیوست بدانصوب فرستاده
بودند که با فوجی آنطرف بدان خدمت قیام نماید بعد از وصول حسن خان او بپایه سریر اعلی آید ایستاده
وچون امیرگونه خان بدان حدود رفته بوفور مردانگی از آب ارس از پل خداآفرین عبور نموده داخل
قراباغ شد وجمعی کثیر از ایل داویماقات قاجار وتراکمات اوتوزایکی وغیر ذلک از قراباغ
شاسے بیرون شده نزد او جمع شدند واو باصابت رای وحسن تدبیر در آن سرحد آثار تسلط
واقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آن طرف آب ارس نشست و قراولان تعیین نموده میانه رومیان
وغازیان دست بردها واقع میشد و در مدت اقامت او اصلا چشم زخمی بجنود ظفر ورود
نرسید وبعد از انکه حسین خان قراباغی آمده بدانجا رسید وحقیقت آمدن او معروض بپایه سریر
والا گردید وامیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوست قراباغی در آن طرف
آب بیورت قوزلوجای رحل اقامت انداخته بضبط وربط سپاهی ورعیت پرداخت حسین خان
بوفور شجاعت و مردانگی انصاف داشت وبسیار متکبر وخودرای وبزرگ منش بود و دارباد
مر دازمایے نخوت وبزرگے سرنشسته درحدوث وقایع خودرای بود واز تلون مزاج
گاہے درکمال اهانت وفروتنی پیش آمده وگاهی دیگر با امرا ومردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک
مینمود واز عجب وغرور وشجاعتی که داشت حسابی از رومیان قراباغ نمیگرفت
وچنانچه شایسته سرداران باراي وتدبیراست بلوازم حزم واحتیاط نمی پرداخت تا انکه
حوادث روزگار قدری اورا ازمستی غفلت بهوش آورد وشرح آن سرگذشت انکه داود
پاشا که بیگلربیگی قراباغ بود وحاکم گنجه بعد از زمستان وسورت سرما که عساکر فیروزمند
بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ وآن حدود بودند جمع آورده از
لشکر شیروان نیز جمعی باو پیوستند وبعزم دست برد واستیصال حسین خان ولشکر قزلباش
که در قوزلوجای اقامت داشتند بامواری هفت هزار کس از گنجه برون آمده متوجه آن صوب شدند
چون آوازه قراولان وحرکت رومیان قراباغ بحسین خان رسید ایل والوس واغرق را

در یورت گذاشته با لشکر سپاهی بی آنکه کیفیت و کمیت لشکر و توانایی خود بار رسد بعزم رزم مخالفان
استقبال نمود که چنین عزیمت و رفتن را ثبات قدمی لازم است فی الجمله چون تقارب فریقین روی
نمود حسین خان دانست که لشکر رومی زیاده از مردمی است که با او سوار شده اند اندکی از خواب
غفلت بیدار شد بعد از عزیمت جنگ با امرا رفیق شروع در مشاوره و کنکاش نمود و بعضی از امرا گفتند
که پای از شرف و خفت محاربه با پاشا جنگ دلیری کردن خوب نبود و بعضی دیگر گفتند که در آن وقت
حال جای ملاحظه بود اما حال عنان از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت است و تغیر بحال ایل و الوس
راه یافته اردو بغارت میرود حسین خان از تلون مزاج بیراهی کرده در جنگ روبرو تساهل شد و جنگ
نکردن را صایب دانسته اردو و ایل و الوس را رخصت داد که بکنار آب رفته از پل خداآفرین عبور نموده
در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هر کس اسب زبون داشته باشد پیشتر روانه شود
و قرار داد که خود با لشکر سپاهی آهنگ طی مسافت نموده بکنار آب روند درین اثنا که مردم روی بمراجعت
آورده بودند جماعت دوتوک قراباغ لشکر رومی را بر سر قزلباش آوردند و سراسیمگی در میان ایل و الوس
و لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از جماعت دوتوک بودند بخیال
آنکه تمامی آغرق تاراج رومیان خواهد شد پیش دستی کرده دست بغارت و تاراج یکدیگر برآوردند و بسیاری
از اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت و با حسین خان و امرا اندک مایه مردمی مانده بودند که طلیعه لشکر
مخالف نمودار شد که بقاعده شایسته صف نبرد آراسته بآیین جنگ پیش آمده بحسین خان و سپاه
قزلباش نزدیک شدند درین وقت رستم سلطان سوکلن بحسین خان گفت که هر کس اعتماد بر اسب خود
داشته باشد ایستاده و سایر مردم از معرکه بیرون رفته خود را بجایی رسانند و چهارصد پانصد نفر از
دلیران رزم آزمای با حسین خان و امرا ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس بجنگ مشغول شدند
رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با مخالفان در آویخت
و جنگهای مردانه کرده آخر فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند قوی زدند و زنده گرفتار شد
و بعد از گرفتاری او حسین خان و قلیلی از غازیان که بملاحظه نام و ننگ مانده بودند دست بکمان کیانی
گشاده بضرب سهام خون آشام گروه مخالفان را از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته زمانی
ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیدند که همگی اهل هزیمت نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان با چند نفر

که با او بودند جنگ کنان و تیر اندازان از معرکه بسلامت بیرون رفتند و درچنین واقعه عظمی از سپاه
قزلباش زیاده از چهار صد نفر ضایع شد القصه رومیه بهمان قدر زیادتی و بدست آوردن رستم
سلطان اکتفا نموده جرات پیش آمدن نکردند و از همانجا طبل مراجعت کوفته باز گردیدند و داود پاشا
رستم سلطان را تعظیم و تکریم نموده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه داشتند
و حسین خان و رفقا که بکنار آب ارس رسیدند اکثر آغرق بباد غارت و تاراج رفته و تفرقه کلی بحال
مردم راه یافته بود روز دیگر که مراجعت رومیه بتجربه پیوست و خواطر از آن ممر جمع گردیده در محل
مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل و الوس و تفحص اموال غارتی پرداخته مرتبه اکثر
اسباب ظاهری از اسب و استر و خیمه و خرگاه که از سرکار او و امرا بغارت رفته بود بدست
آورده بتفنگچیان داد اما نقود و ادوات طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت و حسین خان
با کمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته تدارک
این قضیه پردازد و حضرت اعلی چون بر وفور شجاعت او اطلاع داشتند وقوع این حال را از ممر
عاطفت با قضای قضا حواله کرده منشور استمالت باسم او در قلم آورده بسخنان دلپذیر خاطر اندوهگین
او را اطمینان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع میشود و تدبیر عقلا و صاحب
رایان روزگار مخالف تقدیر می افتد و در معارک کارزار گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور
اختیاری نیست **ذکر رفتن الله قلی بیگ قورچی باشی از جنود اقبال بقراباغ و تاخت و غارت نمودن
و باز گشتن** بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت فرح بلاغ مضرب خیام عساکر نصرت و اقبال
گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم می شد و در آن ایام توجه موکب همایون بآن طرف مناسب نبود
و گنجه و قلعچه در شوره گل و مغاز بر دست رومیان مانده بود و نهضت همایون بدان حدود لازم بود
و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که فوجی
از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه بیرون آمده بجنگ پیش آیند بمحاربه قیام
نموده جزای کردار ایشان در کنار نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند
جمعی از مردم دونوک و ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آن حدود توقف نموده اند تا غایت
بانطرف نیامده قتل و غارت نموده محصوران را ضایع و نابود نموده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق

که خاطر

که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف
گردد بدین عزم درست و فکر صایب الله‌قلی بیک قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از افراد قورچیان
و عساکر نصرت‌نشان فرموده بدین خدمت نامزد فرمودند و با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود بدان جانب
قراباغ رسیدند و چون بحوالی گنجه رسیدند رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار بست شهر
بیرون آمده صف قتال آرایی گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش نیز بتعبیه لشکر فیروزی
اثر پرداخته جرنغار و قول و جوانغار و برانغار آراسته مستعد بکار گشتند رومیان اندک زمانی با جنگجویان
درآویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشم ایشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک
ستیز و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و دروب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه‌داری
پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند
از جمله گرفتاران کوچک حسن نامی بود از جمله معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه بود و چون
قورچی باشی بمحاصره قلعه مأمور نبود در محل مناسب تا سه روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج و جوق جوق بتاخت
و غارت اطراف و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آن حوالی را بجاروب نهب و غارت رفته
غنیمت بسیار از اسپ و استر و شتر و گاو و گوسفند و اساس البیت بدست آوردند و بسیاری از زنان
و صبیان باسیری گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده هنوز اردوی
فرح بلاغ مخیم سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و اسیران
واخترمه بنظر اقدس درآوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را
که شرعاً مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمام اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر نهان
نموده بودند مورد غضب و سیاست پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بعراق
رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنایم که بعمل آمده بود
بسویت و راستی بر لشکریان قسمت شد و کوچک حسن را بیدر خان مهردار سپردند که بطریق مهمانان
نگاه دارد اما در حینی که خیال اوغلی سردار آمد از حد و تعارض فرار نموده برومیان پیوست و شرح
قضایا در محل خود سمت گذارش خواهد یافت **ذکر آمدن ازدون احمد حاکم بغداد بقصد قلمرو علیشکر
و محاربه نمودن امرای آن سرحد و ظفر یافتن امرا** در آن ایام که ییلاق فرح بلاغ مضرب سرادقات

جاه و جلال بود از جانب همدان خبر آمدن اذون احمد و لشکر بغداد بآن ولایت رسید و متعاقب قاصدان
خجسته پیام رسیده مژدهٔ فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری اذون احمد رسانیدند
و کیفیت این قضیه چنانست که بعد از آنکه الله وردی خان و امراء از بغداد مراجعت نموده الکاء
میر دینا و ولد میر عمر کلهر را که از سنجق کلیان تابع بغداد بود متصرف شده باردوی معلی پیوستند
اذون احمد را بخاطر رسیده که چون حسن خان حاکم قلمرو علیشکر در رکاب اشرف است
و حاکمی در همدان نیست و این سرحد خالی است با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که
هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محتملست که از آوازهٔ توجه لشکر عراق عرب اهل عجم
بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بجانب
ملک عراق آورند و بدین گونه خدمتی منظور انظار شفقت پادشاه روم گشته بخلافی که قبل از این
از و صادر گشته مواخذه نگردد و از این معنی غافل افتاد که کاربرداران عالم غیب که اسباب دولت
روزافزون را سرانجام میدهند اول بدفع بدخواهان می پردازند القصه محمد بیک نام پسر خود را که آقا
باشی ینی چری باشد در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار کس از نخبهٔ بغداد سواره و پیاده
اکراد که بطمع نهب و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان
آورد از امراء قزلباش قاسم سلطان ایناملو افشار و شاه علی سلطان خدابنده لو که در آن سرحد بود
از آمدن رومیه خبردار شده قاسم سلطان کسی بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاد
از این واقعه اخبار نمود حسین خان بلا توقف با یکهزار نفر از قبایل الوار بسرعت برق و باد متوجه
آنصوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق دفع شر آنجماعت را وجه همت ساخته بجانب
ماهی دشت که عبور لشکر بر آنجا واقع می شد در حرکت آمدند و با یوسات و احشامات قلمرو
علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد بالجمله موازی
سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی
بر جنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت عساکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی
و نیروی اقبال شاهی نموده بمقابلهٔ اعدا شتافتند و در دهات نام محلی از توابع درتنگ تلاقی
فریقین روی داد و سرداران لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه

فی الحال بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردیده دلیرانه از گرد راه بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب
جنگ مقید نگردیدند القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان
و جوچی بیکری شاه علی سلطان و یک گروه اکراد و الوار بسرکردگی حسینخان و از آن ازون احمد از رسیدن
جنود قزلباش خبردار شده اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته سوار و پیاده و تفنگچی
و کماندار که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه
منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه
تاخته بر آن جمع کثیر حمله آوردند رومیه را در حمله اول پای ثبات از جای رفته دست از کارزار باز داشتند و تاب
صدمه دلیرانه مبارزان جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تاختند ازون احمد لحظه قدم در معرکه ثبات
افشرده هر چند خواست لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و چون مرد بلند همت قامت
قوی هیکل سنگین دل بود از معرکه بیرون نتوانست رفت همانجا دستگیر گشت مراد بیک میر شکارباشی
حسینخان که غلام خان بود او را گرفته بود و تا موازی دو هزار کس از رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی
گرفتار شدند در حین تعاقب گذار جماعت الوار باردوی رومیان افتاده بنهب و غارت مشغول
شدند و طایفه افشار و قزلباش بقدر مقدور کشش و کوشش نموده کمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم
موفور بدست لشکر منصوره افتاد و بالجمله خاطر مردم آن ولایت از سپاهی و رعیت که برهم زده این واقعه بود
اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام ازون احمد را با سرهای قتیلان
و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود
ارسال کرده‌اند در حینی که رایات نصرت آیات در ییلاق کوکچه دنگیز نزول اجلال داشت ازون احمد را
دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند از آنجمله چند رأس اسب یعرو های آن باد رفتار که هر یک
در حسن صورت نادره آفاق بود چنانکه شاعر گوید بیت همه اعضاش با هم متفق اندیش
کفل داغ است از پس ماندن خویش حضرت اعلی بنظر توجه و التفات در روی نگریسته امر فرمودند
که دستهای او را که بکمند گره بسته بودند بگشایند و بلفظ گهربار فرمودند که تو با پیغام داده بودی
که بنده و دولتخواه شاهم و بغداد را بجهة آن حضرت ضبط نموده و بهر کس اشاره می نمایند بسپارم
ما نیز وعده کرده‌ایم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول نوازش شاهانه

کشته تو از آن اراده پشیمان گشته بوعده وفا ننمودی و ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و باز تو را بعد از استعداد
میفرستیم مشار الیه سر خجالت بر زمین افکنده بجز زبان بستگی در جواب حرفی نداشت
او را بعاطفت نامتناهی اختصاص داده بحسن خان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان باشد و بعد از
چند روز بخلع فاخره سرافراز کردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسن خان
روانه مقصد کردانیدند اما از ورود احمد چون پی راهه رفته بود بمطلبی که داشت فایز نگشت از قضای
الهی در راه مریض گشته چون بقصبه زنجان که از قصبات مشهوره عراق است رسید خوار اجل دامن گیر
او گشته رخت هستی بسرای نیستی کشید و ملازمان حسن خان که همراه او عزیمت بغداد داشتند حقیقت
فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به بغداد برده به پسرش سپارند
که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافته شمه
از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اقبال درج فرمودند و محمد بیک بعد از آن
واقعه و خواندن استمالت جنود بغداد را بخود متفق کردانیده خود را پاشا نام کرده بر حکومت آن
ولایت تمکن یافته با آستان دکان پایه سریر اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر در خود
سری بظهور آمده بود از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود و بجهت خود لشکر خاصه که در میان
رومیه بسکبان مشهور است بهم رسانیده با لشکر بغداد و قلل پادشاهی با احتیاط زندگانی میکرد
او نیز بطریق پدر تایید نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سری شد چنانچه
از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد **ذکر بعضی از سوانح و وقایع که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن
جغال سردار سمت ظهور یافت** در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمی
روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل الهی در متنزهات ییلاق کوکجه تنگیز که فی الواقع بلطافت هوا
و عذوبت آب و کثرت ریاحین و ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار
جنان است عشرت پیرا بوده بنشاط سیر و شکار پرداختند معصوم خان بکری ایلچی پادشاه
عالیجاه ممالک هندوستان را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف داده روانه هند فرمودند
و هم چنین امرای اکراد که در پایه سریر اعلی بودند خصوصا غازی بیک حکاری و مصطفی بیک محمودی
رخصت یافته بالکاء خود رفتند از سوانح آن ایام آمدن پسران داود خان ولد الکسندر خان

که قبل

که قبل ازین پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی فوت
شد و ازو دو پسر مانده بود که پسر بزرگتر را طهمورث و کوچکی را کسیس ملقب ساختند باتفاق
بعضی از مخدرات استاران سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند دیگری از سوانح
ایلغار نمودن الله وردی خان و قورچی از امرا و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشا جلالی و شرح
این حال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام
تربیت احمد پاشا درآمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود و در حینی که طنطنه اقبال شاهی
و نهضت موکب همیون شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وان
معزول شده بود و او تمکین پادشاه نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست
درازی بدیگر ولایات قریبه نموده بخود سر اختلاط و عادل جوز و البستان و آن حدود را باجوانب
دیار بکر بتصرف درآورده لشکر و حشم بیشمار بر سر خود جمع کرد و محال را که ضبط نتوانست نمود اطراف
و جوانب او را ایجار و به نهب و غارت رفت و آنچه بدست آورده بدست لشکریان و لوندات
پسر و پا که از هر طرف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد و از تقریر واردین چنین
مسموع شده که عدد ملازمان او بده هزار رسید و بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم
و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اظهار دولتخواهی کرده سخنان کذب آمیز عرضه داشت نمود
ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال ناصواب او پوشیده
و بنوید تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از باده هوش
ربای نخوت و بزرگی و جرعه مرد افکن خودسری و خودرایی سرمست گردیده و نسبت بملازمان عتبه
اقبال شاهی سلوک ناهنجار ازو بظهور میرسید و بطمع مال آزار و اضرار تجار آن دیار میرسانید
و همیشه در خاطر خطیر معدلت تاثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمال
بسزا داده شود درین اوقات که ییلاق گوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد
بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا ولد زال پاشا که در آن قلعه بود با احمد پاشا اطاعت
ناشایسته نمیکرد و محاصره نموده در گرفتن قلعه ساعی است چون از ایروان تا ارجیش شش هفت
روزه مسافت است و بایلغار سه روز می‌توان رفت برای عالم آرا پرتو ظهور انداخت که

که درین وقت که او در پای قلعه نشسته است و بلوازم قلعه گیری مشغول است فوجی از جنود کوکب
مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت او را که از
دیوانگی و غرور و بیخودانه اوست از هم ریخته و گسسته آواره دیار ادبار کردند بدین عزیمت
صواب نما الله‌ویردی خان را با فوجی از امرا و عساکر فیروزی مآثر روانه آن صوب فرمودند
افواج قاهره پذیرای فرمان گشته سرعت سیر از قمر استعاره نموده روی بمقصد آوردند و آن
مسافت بعیده را در سه روز ایلغار نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد
پاشا بمقتضای الخائن الخائف ایلغارهای عظیم حضرت اعلی که بین الجمهور مشهور است یکسان
کار دیده بر سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهده گرد و غبار لشکر خبر با ومیرسانید
داو در کمال سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحله لجه عنان باز نکشید
و تفرقگی در میان لشکر او افتاده ازین فرار اکثر آواره دیار ادبار گشتند و خود تا آمدن
جلال اعلی در همانجا اقامت داشت والله‌ویردی خان چون به پیش رفتن مامور نبود عنان بصوب
مراجعت انعطاف داد و هرچند الکا مخالف بود لشکریان را از نهب و غارت و خسران
زراعت محجوز و رعایا نهی نموده اصلا درین آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره بمحجزه نرسید
سوانح دیگر بدست در آوردن قلعه شورگل است از توابع چخور سعد چون گروهی از اوباش
رومیه بقلعه مذکوره در آمده و آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله می‌شدند
رایات نصرت آیات بدانطرف در حرکت آمد چون ساحت آن عرصه و ملک که از کثرت
سبزه و شقایق و علف زارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرادقات
جاه و جلال گردید آن سیه‌بختان تیره‌رای از بخت برگشتگی آن حصار نااستوار را مأمن خود
ساخته پای جسارت در حراست آن محکم فشردند و از این طرف فوجی از عساکر نصرت نشان
دلغنکچیان قدر انداز صفاهانی بتسخیر قلعه مامور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر قلعه چست
بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران
هرچند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی بیفایده ایشان
بجایی نرسید و مبارزان قلعه‌گشا چندجا سوراخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند محصوران برگشته

بخت ترسا روش بکلیسائی که از ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده و زغایت استحکام و ارتفاع سر بر تنین
داده در میان این قلعه واقع شده بمنزله ارک بلده پناه می بردند عاقبت آن را نیز بضرب تیشه بیستون کن
کن سوراخ کرده بر آن عمارت بلند استیلا یافتند و تمامی محصوران بسبب کلیم مور و بخط و محصنین
پادشاهی کشته تیک را بفرمان قهرمان زمان شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین
می آویختند چنانچه دو حصار از وجود خبیثه آن خباثت آرایش پذیرفته احدی از آن قوم تبه روزگار
نجات نیافت بعد از چند روز که ستر هاش آن ساحت دلگشا مخیم خیام نصرت و اقبال بود و اهل اردو
بازار در تخریب آن قلعه و حصار معمور گشته چابکستان اردو بازار و در تخریب آن حصار ید بیضا
نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار استوار
بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان سنگتراش که قرنها در روزگار لمز آن کار حیران آسیب
در نظر بیننده یکپارچه سنگ رخام مینمود بالتمام خراب شد و چون خاطر اشرف از این امور فراغت
یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و آخسخه معطوف داشتند **دیگری از سوانح آن ایام**
آمدن سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب و قراحصار است و وی از امرای سنجق روم و تابع بیگلربیگی
وان است و از شکوه و جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی همچنانکه شیوه و شعار
امرای اکراد شقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور داشته اند از هر طرف تسلط و اقتدار
مشاهده نمایند اظهار دولتخواهی این طرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور
اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری نبود و از جوهر دولتخواهی اثری
نیست احرام دریافت کعبه اقبال بسته بسعادت بساط بوسی فایز گردید و حضرت اعلی هر چند
عیار جوهر اخلاص این طبقه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر که بهمین شیوه فرمان روایان
عالم صورت است کرده او را منظور نظر التفات گردانیده بخلع فاخره و بلقب ارجمند خانی
سربلندی یافت بعد از چندگاه که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت
معاودت یافته بالکاء خود عود نمود **دیگری از سوانح ایام آمدن ایلچی معتبر است** از جانب سلاطین بر
فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتکال که با موازی پنجاه نفر ملازم برا قدار همراه داشت و در
حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایقه

از نظر اقدس گذرانیدند در خلال این احوال چاپوشان که بتحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب
استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانوادهٔ عثمانی جغال اغلی را که در میانهٔ
رومیان بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اقران سمت رجحان دارد و در سرحد
فرنگستان قاپودان بود و در اصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه
طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقلی و ینکچری همراه
او کرده بر سر قزلباش تعیین نموده لشکرهای اینطرف استنبول را که رومیان اناطولی میگویند
و عبارت از بروسا و بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابوزون و دیاربکر و ارزن
الروم و وان و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مامور گردانیده و چاووشان
بتسریع باحضار ایشان فرستادند و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بدیاربکر رسیده
در صحرای بنوش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت
اعلی بتدبیر دفع دشمن پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای
قارص و ایروان و آن حدود و سوختن غلات و علفزارها فرستاده مقرر فرمودند
که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها از علف
و غله و آب و آبادانی اثری نگذارند و رعایای آن حوالی که غیر ملت اند باین طرف کوچانند و مردم محال
که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باینطرف کاره باشند تاخت و غارت
کرده دقیقه فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعه سی که مابین قارص و ارزن
الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علفزارها و غلات تقصیر بی
نکردند و تا دو سه هزار خانواده ارامنه و الوس و احشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند
کوچانیده باینطرف آورده بعراق آوردند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده
و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانه قزلباش بشرف اسلام دریافتند و رایات
نصرت آیات جاه و جلال و عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آگند توقف فرموده
هر چند روز منزلی خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان پوی می شد و منتظر ورود
عسکر روم بودند که چون قدم باین ولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بمدافعه خصم پرداخته

پرداخته انچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید برد و از پنهان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون
سلسله عثمانی چنان است که بهر طرف لشکر کشند بجهة ترفیه احوال سپاه در شب بیستم ماه عقرب که آنرا
قاسم کونی می نامند یعنی روزی که فوج داخل قلعه می شود در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت
انعطاف میدهند که قریب بتحویل جدی که اول زمستان است وشدت سرما وبارش برف است از منازل
خود رسیده باشند بجهة آنکه تغییر قانون عثمانی راه نیابد آیین قاعده را از دست نمیدهند واگر پادشاه
خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند با استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه دار ازبر
علامتی را که در برابر خیمه وبارگاه پادشاه نصب میشود از آنجا کنده برعقب خرگاه وسکن پادشاه
برده نصب مینمایند واین حرکت اشاره بدان است که پادشاه مطلع گردد که روز موعود روز آن
مراجعت و روز دیگر البته کوچ واقع می شود وتغییر درین قاعده راه نیارد و هرگاه در موکب پادشاه
نبوده باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود واگر سردار بجهة حصول مقصد اراده چند روز توقف
نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبراً وقهراً
بکوچ وا میدارند وبمنع ایشان قادر نیستند غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات فیروزی آیات تا هنگام
پاییز در آن حدود قیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشته هوا رو
بسردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد و چغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بنا بر قاعده
و قانون سلسله عثمانی درین سال آمدن او ممکن نبود لهذا با جمعی از امرا وقورچیان وغلامان رزم ساز
وتفنگچیان باریک بین قدر انداز وسایر عساکر ظفر طراز در رکاب همایون نگاه داشته باقی لشکریان
اردوی ظفر نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل واویماقات روی بقشلاقات خود آورده
درین اثنا خبر آمدن چغال اغلی متواتر و متوالی رسید وبتحقیق انجامید هرکه کاری ناساخته خایب وخاسر
برگردید چنانچه از کلام آینده وضوح خواهد یافت وپرتوی از آن بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان مضمار سخن
سرایی خواهد تافت ذکر آمدن چغال اغلی وزیر اعظم وسردار لشکر روم بجانب آذربایجان وبی
نیل مقصود بازگشتن از نخجوان چغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش چغال نام
داشته بدینجهت اورا چغال اغلی میخوانند و در ولایت روم بتهور و مردانگی وشجاعت وفرزانگی
بلندنام وبحسن درایت وتدبیر زبان زد خاص وعام وقضایای عظیم که رومیه داد او را میفرستادند

وبجهة دفع عطاي فرنگیه آنرا قاپودان یعنی میر بحر کرده بجراست فرنگستان فرستاده بودند چون
متعاقب جنود ظفر ورود قزلباش باسترآباد و بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بود وآن را
سلطان احمدخان وزیر اعظم و سردار لشکر نموده بجانب آذربایجان فرستاد تا آنکه از
هرطرف لشکرها بدان پیوسته جمعیت عظیم در آذربایجان فراهم آمده بارزن الروم آمد و استمالت
نامها باحمد پاشا فرستاده آنرا بحکومت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه بجهت
سوء اعمال و خودسری و عصیان از وی متوحش بود درین وقت استمالت گشته باگروهی از توابعات
که بر سر او جمع آمده بودند آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم و آخسقه وآن
حوالی نیز ضمیمه لشکران گشت مجملاً با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارزن الروم بیرون
آمده تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیرش
مکمن اسرار لاریبی بود امراء عظام و ارکان دولت را بکنگاش طلب فرموده از هرگونه
حکایات بمیان آوردند و هرکس آنچه را مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت
اعلی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیبی است فرمودند که در منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است
کوچ کرده یکسو میل نموده چند روز رحل اقامت اندازند که آن بیشتر آمده از آب ارس عبور نماید بر
وآنچه صلاح دولت باشد در آن طرف آب وقوع یابد بنا بر آن از آن منزل کوچ کرده در آقچه قلعه نزول
اجلال فرمودند بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید
که جغال اغلی روی بسمت ایروان و نخچوان آورده کوچ بر کوچ متوجه است بنا بر شمول رأفت و ترفیه حال
رعیت حکم قضا پیوند بنفاذ در رفت که رعایای آن محال را کوچانیده بمحل دوردست فرستند
که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند و آذوقه
را چه لشکر قزلباش تواند برداشت آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که درین محال اصلا
آذوقه بدست ایشان درنیاید و آغرق را جدا کرده لشکر موکب همایون بپای بر اطراف و جوانب
ایشان افتاده که لشکر رومی از فقدان ذخیره و علیق اسپان به تنگ آمده اسپ و لشکر زبون شده
باشند در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت شان بدفع ایشان پردازند بدین نیت درست و عزم لایق
که در آن وقت مناسب دولت بود آغرق را بطرف النجق فرستادند و امیرگونه خان را بکوچانیدن

مردم ایروان مأمور گردانیدن مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ
فرستاده کسی چنان در سر راه رومی نگذاشت مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بود
چون اردوی کیهان پوی از قلعه آغچه کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول اجلال واقع شد چون جغال
اغلی بعارض سید علیخان بیک ایشک آقاسی را که همراه امان یافتگان ایروان رفته بود در آنجا
محبوس نموده بودند عذرخواهی نموده بود در اثنای محاوره و استفسار راز و پرسیده بود که سبب
چه بود که حضرت شاهی در مقام لشکرکشی در آمده برهم زن هنگامه دوستی شدند مشارالیه جوابهای
مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان
بعد از رحلت شاه جنت مکان نقض عهد و میثاق پدران نموده مصالحه که چندین سال در میانه قرار
یافته بود برهم زده عالم آرمیده را بشورش آورد و تصرفات در ملک موروث سلاطین حشمت آیین
صفویه نموده جغال اغلی ازین جواب ساکت و منبسط گشته او را رخصت آمدن داد و مکتوبی مصحوب
مشارالیه نوشته منطبق سخنانی که ز عجب و غرور خیزد در آن مندرج بود بمطالعه حضرت اعلی رسید
و از اینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته تحریر یافت مضمون آنکه شما در ثبات و قرار
راسخ باشید که جنود قزلباش از قرار ایشان بعد اختیار نخواهند کرد و هرگاه مقدر الهی بوده باشد
در وقت اقتضای محاربه نمایند آن نیز وقوع یافته آنچه در مکمن غیب است بمنصه ظهور می آید ارسال
نمودند القصه چون موکب همایون در زرود خانه وادی نزول داشت ازین منزل مقصود سلطان
کنگرلو حاکم نخجوان را بکوچانیدن اهالی آن ملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن
مردم جولاه مأمور فرمودند مردم بلده نخجوان کوچ کرده بزنارو و محال قراجه داغ رفتند و مردم جولاه
اگرچه تعلق تمام بدان مقام که مسکن قدیم ایشان بود داشتند اما درین وقت بجهة صیانت
حال و حفظ اموال طوعاً و کرهاً کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنت اصفهان جنت نشان
در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافت بتدریج خانهای بتکلف و باغچه و عمارات نموده الیوم
سه هزار خانوار جولاهی در آنجا آرام و قرار گرفته از حوادث زمان امان یافتند از غایت
صفا و خرمی مکان مسکن سابق را فراموش نمودند القصه حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را
بجانب دست راست و دست چپ و مقابل رومیان تعیین فرمودند که روز بروز از زوال ارکان

ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دست برد ها مینموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره
بیرون آیند بدیار عدم فرستند و چون رایات جلال بنخجوان رسید یکروز در آنجا توقف
نموده جمعی را بجستجوی غله و ذخایر مامور کردانیدند روز دیکر از آنجا کوچ کرده از معبر چوپان
از آب ارس عبور نموده فیروز درکذشتند و در محل مناسب رحل اقامت انداخته منتظر بودند
که چون لشکر روم از آب ارس عبور نماید مبارزان جنود اقبال در رکاب ظفر انتساب کرد ها
که کذرکاه تنک و صعب کرفته بمقابله و مقاتله خصم پردازند و مبارزان قزلباش فوج فوج که بعزم دستبرد
و زبان کرفتن میرفتند جمعی را کرفته می آوردند از زبونی آنسپاه رومیان ظاهر میشد که عسرت
و تنکی در میان ایشان واقع است و بعد از چند روز قراولان جنود اقبال خبر سعادت جمال اغا
بجانب وان رسانیدند چون نقصان ذخیره و عسرت و تنکی در میانه ایشان بحد کمال رسیده بود
بعد از مشاوره بسیار احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و باکو روانه وان در آن اوان شدند
و چون این راه ییلاق است و کریوه ها را برف کرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر
ایشان رسیده آدم بی نهایت تلف شد و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رحل اقامت انداخت
جغال اغلی با قاپو قلی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند
و والی و امرای کردستان چنانچه عادت قدیمه ایشان است که هر دو طرف ملاحظه مینمایند بجای در
وان بجغال اوغلی بازکشت نموده آثار انقیاد بظهور می آوردند و بر خرد خورده وان معلوم است
که هر دو از غلبه شعار در بین آمدن کاری ناساخته بجز غارت و نقصان سودی نکرد و در قلعه وان
که شش روزه بتبریز است رحل اقامت انداخت و وقایع احوال او در سال آینده مرقوم کلک
شیرین مقال خواهد شد ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن
در آن مکان عطر بیز و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز همواره چون مهام سعادت فرجام در آن
مکان عطر بیز و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز دولت روزافزون بدستیاری کارکنان
عالم غیب سرانجام یافته و مییابد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امور بدرکاه خالق الارض و السما
واثق کشته بدینجهت همیشه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیابی صورت و معنی میکردید و دفع نکایت
خصمان قوی بنیاد به نیروی همت و امداد اقطاب و اوبارکه منتظمان کارخانه عالمند باحسن وجه

روی می‌نماید القصه چون خبر معاودت جغال اوغلی سردار بجانب وان درجهٔ وضوح یافت
خان عزیمت بصوب دار السلطنت تبریز معطوف داشته از درهٔ مذکور که محل اقامت اردوی ظفر اثر
بود کوچ کرده در زمان سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند و بر رعایا و محال
که کوچانیده بودند و هر جا که مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و مایحتاج عنایت
شد و چون ارادهٔ ازلی باستیصال ارامنهٔ ایروان تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بی‌نهایت
از آن طبقه بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند چندگاه در آن ولایت آسایش نموده بفراغت
روزگار گذرانیده و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم
شفقت شد و تا هزار تومان از مال دیوان بایشان داده امیرگونه خان حاکم ایروان در آن زمستان
با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر تابینان در النجق قشلاق نموده گنجعلی خان حاکم کرمان با امراء قراباغ
در قشلاقها بر و سایر امرا رخصت یافته با لکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار ظفر
باردوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان اویماقات قدغن فرمودند که هر یک بتفصیل و احل و ایماق خود را
که در عراق و آذربایجانند تعلیم دهند که چون غیرت دین و مذهب است هر طبقه فراخور استعداد و حالت
اسباب یساقی سرانجام نموده خواهند ملازم بوده باشند و خواهند بود در اول بهار متوجه یساق شده
باردوی ظفر قرین پیوندند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت مامور گشتند و چون ایالت و دارایی
و امیر الامرایی شیروان با میرزادهٔ اعظم کستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده بود که توفیق
الله تعالی بحفظ تسخیر درآورده باو ارزانی دارند در وقتی که الکسندر خان از خدمت اشرف
نمود که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستند که با لشکر گرجستان معاونت پسر بتقدیم رسانیده در این
زمستان مذکور از هیچ طرف برومیان شیروان بمدد نرسد آن ولایت مسخر گردانیده بدو سپارد و بعد
نیکو خدمتی غبار اخلاص خود را بر محک طبع نقاد نمایان ظاهر نموده هرچند بر ضمیر اشرف واضح و هویدا
بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی آن است که خود را بولایت خود رسانیده اما حضرت
اعلی شاهی ظل الهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطن است بنابر استمرار قاعدهٔ مراعی
رواج و مراعات سلسله ظاهر گشته کستندیل میرزا منظور انظار شفقت شاهانه گردانیده برتبهٔ بلند امیر الامرا
و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را که شایستگی امارت داشتند برتبهٔ امارت

دنطرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین آب
ارس باشد بهمان بهانها فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است همت بلند شاه
و همت ارجمند پادشاهی مصروف بر آن است که کل ممالک و بلاد و قلمرو شاه جنت مکان علیین
آشیان که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل دستور قزلباش بوده
بدستور بحیطه تصرف آورده نیم ربع از زمین دایر و بایر متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف
دیگران نگذارد و تا ممکن و مقدور است بر سر آن تلاش نماید و جواب کتابات بدین طریق نوشته
شد اما آن مقدمات که مسطور گشت جمعی از هرزه درایان بیهوده گو با سلیمان بیک بزبانی
گفتگو نموده اند و جغال اغلی که هنوز از باده خمار افزای نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگر
باره سلیمان بیک را تکلیف کرد که یکمرتبه کس فرستاده تذکار مقدمه سابق نماید درین مرتبه جواب
جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط عزت را جرات
اظهار این حکایت نیست ارباب خرد ازین گفتگوها استدلال نمودند که جغال اغلی باصابت
رای و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده و او را اصلا از خرد بهره نیست القصه چون اراده و تقدیر
ملک قدیر بر نوعی دیگر بود اثری بدین مراسله و آمد و رفت طفلانه مترتب نشد و از جانبین تمشیت
این مهم بمشیت الهی شد که از نهان خانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حی قدیم
بچه نقش چهره مقصود چهره گشاید از سوانح اواخر این سال معزولی ابراهیم آقای شیرازی که مستوفی
الممالک شده بود که مبلغی از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد و او چون در محاسبات
کتاب خبط چند زده و بسهو و نسیان از مال دیوان فرو گذاشت کرده بود که میرزای عالمیان
بدیوان اعلی آمده عرض کرد و ذره از بی شعوری او بر پیشگاه خاطر اقدس پرتو ظهور انداخت از عزل
فرموده در اول سال پیلان ئیل اربع و عشر و الف آن منصب عالی بمیرزا قواما ولد میرزا حسن
کفرانی اصفهانی که آبا و اجداد از اکابر و اهالی آن دیار است و درین هنگام در هرات بود
تفویض یافت و او کسب علم سیاقت از آقا شاه علی دولت آبادی که استاد الکل
بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد وقایع سال میمنت مآل پیلان ئیل بعضها موافق
سنه ثلث و عشر و الف و بعضها مطابق سنه اربع و عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مانوس همایون شاه ظل

وعلی خان سلطان شمس الدینلو و پسر سردار محمود و علی سلطان ارشی و فوجی از تفنگچیان موکب همایون
نیز بموافقت او مأمور شدند و چون این جماعت را از معبر قوین اولومی کر که در نزدیکی گنجه است عبوری
بایست کرد از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شروان مقرر شد که ذوالفقار خان قرامانلو از اردبیل
و حسین خان زیاد اغلی از ارس بار با قشون و لشکر خود تا کنار آب کر مرافقت شدیل خان نموده ایشان را
بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت
حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله سره مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیشوایان
قدمان شاه راه یقین استمداد همت کرده با موازی دو سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم
آمده بود روی توجه بمقصد آوردند و ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان واجب الاذعان
ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمودند و شدیل خان با امراء شروان متوجه گرجستان شد
که از انجا سپاه گرجی را بخود ملحق گردانیده متوجه تسخیر ولایت شروان گردد شرح احوال او و قضایا
که او را در گرجستان و شروان روی داد در وقایع سال آینده بتوفیق باری حضرت آفریدگار
رقم قلم بدایع نگار خواهد شد بالجمله حضرت اعلی شاهی در آن زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب
دولت و عافیت بود بعد از فراغ از تدبیرات مصالح ملکی و انتظام مهام لشکرکشی و لشکرآرایی
گشته و داد و دهش خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف می‌نمودند و مقرر شد که جمعی
از عساکر خراسان نیز در اول بهار متوجه یساق آذربایجان گردند و در یورش سال آینده در موکب
جاه و جلال باشند و جغال اغلی چون ازین آمد و رفت کاری نساخته دروغ چند بفروغ بپادشاه
روم عرض کرده بود بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح و صلاح کاری بسازد سلیمان بیک محمودی
حاکم خوشاب که بپایه سرداری آمده مرتبه خانی یافته بود وسیله ساخت که کتابات باعتماد الدوله حاتم بیک
وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین ملحوظ بوده باشد حضرت اعلی
روی توجه بجانب عراق آوردند از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود و این خود امری
بود دور از کار و آرزویی بود خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوته خردان لیت و لعل بنا برآسودگی
خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدین طریق اظهار میکردند که دار السلطنه تبریز و محالی که در این طرف
آب ارس واقع است و بحیطه تصرف در آمده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه نمایند و محال

بود که بدا غافل سر راهی بغا زبان گیر د ایشان بجنید نفر از قراولان اردو دوچار شده چون اندک
مردمی بوده اند با آنکه در آئین سپاهیگری خبر گیر از ناضرورت لشود رخصت محاربه نیست راکب جهل و غرور
گشته بر ایشان تاخته در رستم آمیختند و آن جماعت با این غارت مضمار جهالت و نادانی بحیله روباه بازی
جنگ کرده لحظه ابرش را بجو و مشغول کرده تا آنکه سپاهی لشکر از بسو نمایان شده آن دلاوران معرکه ستیز را
در میان گرفته فیما بین جنگ عظیم در پیوست گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شدند و چند نفری جنگ کنان
زخمدار و ناتوان بیرون رفته خود را با میرگونه خان رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه
لشکر مخالف نیز نمایان میشود امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند
چنانکه اسب سواری و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه لایق نام و ناموس ندیده با فوجی که همراه
داشت قدم بمعرکه کارزار نهاده فیما بین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلوریز بمعرکه ستیز
رسیده بیک حمله سنگین که چرخ جنبا قزلباش را شکست داد امیرگونه خان مشاهده آن حال نموده توکل بر
عنایت قادر ذوالجلال کرده خود با امرا و رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان یکران بمحاربه اعدا انعطاف
داده فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از دلاوران
لشکر قزلباش را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخمدار گردیده اسب سواری امیرگونه خان چند
زخم رسید علی هذا القیاس نزدیک آن شده بود که چشم زخمی رسد از مؤیدات دولت روز افزون
سعادت مقرون شاهی که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله ابد پیوند است چند نفر از ملازمان امیرگونه خان
که پیشتر روانه النجق شده بودند از دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیده اند
و خبر رفتن او بر سمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه
قتال با آقای خود رسانیده اند از آنجمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در وقتی که اسب سواری
خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از
امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که در آن وقت حاضر شدند بر صف
اعدا تاخته آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرأت غالبانه و حمله دلیرانه رسیدن کومک بفرس نموده تاب
مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت آوردند و جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر آن مدبران
طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و محزون دل بیرون رفت و غنایم موفور بدست

ایت ئیل نوروز عشرت افروز این سال همایون فال در روز دوشنبه غره شهر ذی قعده الحرام سنه
اربع وعشرین والف اتفاق افتاده یعنی نیر اعظم وعطیه بخش عالم که اهتزاز ریاض جهان وطراوت عالم جان
از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بهمین حکمت کامله مبدع جهان آرا صحن گلشن سرای جهان و
احوال جهانیان از فیض بهار ولطافت ازهار طراوت تازه ونزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی
در دار السلطنه تبریز آن روز طرب انگیز را بفرخی وفرخندگی گذرانیده بلوازم جشن وسور ومراسم
شادمانی وسرور اقدام فرموده بمراسم خسروانه بهجت افزای خلایق بودند وامرا نامدار وصدور عالیمقدار
ووزرا ومقربان بارگاه فلک مدار واعیان سپاه که در آن وقت در موکب نصرت شعار بودند
هریک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود وامرا وحکام ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات
ارجمند سرافراز بی انباز شدند در همین روز فیروز ملازمان امیرگونه خان قاجار که برحسب الفرمان در النجق نخجوان
اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد تکلو سنجق رومی وانهزام یافتن او را از عساکر منصور
رسانیده از جمله غنایم واخترمهای مخالفان چند راس اسب وچند قبضه تفنگ که لایق سرکار همایون
بود آورده بنظر اقدس گذرانیدند شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را از شجاعان روزگار میشمارد
واز جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان وگوگچه در آن حدود آمده بود که با جنود
قزلباش که در آن حدود توقف نموده باشند مقاومت نموده دستبردهای نمایان نماید ودر آن
حدود منتظر فرصت بود در خلال این احوال از جنود رومیه فخر پاشا ومصطفی پاشا با گروه انبوهی
اکراد از وان بعزم برهم زدن احوال امیرگونه خان واراده آمدن نخجوان نموده بودند امیرگونه خان از ورود ایشان
خبر یافته گروهی از طایفه قاجار وامرا وتابین وجمعی که بکومک او تعین شده بودند تا کنار آب ارس رفته
بودند پاشایان مذکور از دلیری وپای پیش نهادن امیرگونه خان خوفناک گشته جرات آمدن نکرده
فسخ این عزیمت نموده بازگشته بودند امیرگونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده عنان بصوب مراجعت
تافت محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود النجق آمده تاخت وغارت ودست
بردی نماید با فوجی از ابطال رجال وگروه لوند ومردم طاغی یاغی تا حدود نخجوان آمد امیرگونه خان اگر مردم خود را
که احمال واثقال همراه داشته اند پیش انداخته خود بتعاقب با معدودی می آمد وچون میدانست که محمد تکلو
درین حوالی میگردد وهمواره در کمین مکر وخدعه است چند کس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده

از مملکت بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم دران
قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان حال بمرند رسیده در حالی که ورود
قورچی باشی وارد و قورچی باشی با او بزبان عتاب و سرزنش و خطاب کرد و چون فایده بران مترتب
نبود باز گشته بخدمت اشرف آمد در هنگامی که حضرت اعلی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی
مشغول بودند ملازم امیرگونه آمد و عرضه او را با مکتوبی که یکی از دوستان باو نوشته بودند مشعر بر آنکه
قجر پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین اراده نموده بودند که بر سر امیرگونه خان روند و دران وقت
صورت نبست درینوقت آن عزیمت را تصمیم داده روانه اند حال قریب بکنار آب رسیده اند
بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر درآیند و از پیش امیرگونه خان و از عقب
عساکر منصوره موکب همایون ایشان را در میان گرفته سزای آن قوم در کنار ایشان نهند
و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبرد عجیبی بود و القصه حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب
کرده چون در عالم سپاهیگری درین گونه عزیمتها تاخیر موجب ندامت است همان شب پای
عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج
و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون آمده چون یکمرحله طی کردند از ایلغار
حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از وان و معسکر
و سردار انمقدار دور شوند فسخ آن عزیمت کرده از یکمنزلی باز گشتند چون عساکر
منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند در سر گردکی قورچی باشی بتاخت ولایت
الباق که حاکم آن از سنجق رومیه بود فرستاده خود با نفس نفیس در آن حدود چند روز بنشاط
شکار پرداخته بمقر دولت باز گشتند و عساکر ظفر شعار از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه
از نوروز گذشته الباق تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند تا یکهزار نفر از نسا و صبیان
کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده
بودند و اسیران شرعا بسر حد جواز رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت
نموده بموکب همایون پیوستند **ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان
و ظفر یافتن بنیروی اقبال شاه جهان** درطی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع

نگار

سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر واقبال عنان بصوب النجق انعطاف دادند واین جنگ معظم محاربات است
که امیر گونه خان را درآن اوقات دست داد و مردانگیها از وبظهور رسیده درمیانه دوست و دشمن
بلند آوازه گردید **شرح آمدن رومیه واکراد بخوی ومرند وتوجه رایات منصوره وبدفع شر ایشان
وقضایا که درآن روی داد** از قضایایی که دراوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه واکراد است
بخوی وحدود مرند وشرح این واقعه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیکیان اکراد را با جمعی رومیه بتاخت
وغارت خوی ومرند مامور ساخته مصطفی پاشا را باشلیق ایشان کرده روانه نمود ومصطفی پاشا
از ایلغار حضرت اعلی شاهی که درخطه عطرسیر تبریز اقامت داشتند واز آنجا تا مرند که سه مرحله است
یک شبه ایلغار آنحضرت است اندیشه نموده خود درخوی توقف نموده امرای محمودی وسایر
اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب بود بمرند فرستاد وجمشید سلطان
زنبیلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود وحضرت اعلی
همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفرشعار بمدافعه آن
گروه فرستادند وآن طایفه درکمال خوف بمواضع مرند رسیده دو سه محل را غارت کرده دواب
واغنام آن بلاد را رانده چند نفر از رعایا اسیر نموده فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون
از اینمعنی آگاه شد مدافعه ایشان را سهل وآسان شمرده معتقد برسیدن کومک نشده با سیصد نفر از مردم
خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود چون بسپاهی غارت رسید غارتگران دست از غنایم
واسیران بازداشته همه را برجا گذاشته رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم ودوراندیشی که جزو
اعظم سپاهیگری است دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف وزبونی کرده از غایت
جهالت وبی باکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند آنرا تهور وشجاعت نام نهاده اند
دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال آن گروه تک ودو نمودند مصطفی پاشا وسلیمان بیک که
با جمعی کثیر که درآنحدود ایستاده بودند ومنتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن
پایه مردم آگاه گشته روی بمحاربه او آوردند واونیز با کمال وجود کمی لشکر آداب جنگ مباشرت
نموده بیکبار خبردار می شود که لشکر مخالف اطراف وجوانب او را فرو گرفته اند اندکی از بیهوشی
وغفلت جهالت بهوش آمده وچاره بجز فرار نمی یابد بزور بازوی شجاعت ومردانگی خود را

که الکسندر خان و کرکین میرزا هر دو کشته اند و چهار صد یا پانصد نفر کرجی که در آنوقت حاضر بوده
از عهدهٔ کستندیل خان و امرا بیرون نمیتوانستند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره ندیدند بحکم سر خط
فرمان کستندیل خان نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف شده در کرجستان
فرمان روای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شروان نموده
با جنود قزلباش و کرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه جانب شروان شد و این سانحه حیرت
بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت القصه چون کستندیل خان قدم بولایت
شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده مطیع و منقاد کستندیل
خان گشتند شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حد و قبله با محمد امین
پاشا حاکم انجا جنگ کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده
بقیة السیف بقلعه در آمده بلوازم قلعه داری مشغول شدند و جنود منصوره بپای قلعه آمده قلعه
قبله را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کستندیل
خان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی شروان رسید عساکر منصوره رومیه را
که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع نموده با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی
بیرون آمده و کستندیل خان جمعی را بر سر قلعهٔ قبله گذاشته با بقیهٔ سپاه عنان بمحاربهٔ اعدا تافته
در کنار رود خانهٔ آقسو تلاقی فریقین دست داده تا بین آتش حرب و قتال اشتعال یافت
رومیان در اول حال لشکر قزلباش را زیاده وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج
چرخچی گروه دست راست و دست چپ زور آورده بهزیمت رسانیدند و نزدیک آن
رسید که بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت
شاهی نموده با لشکر قول کمیت جلادت و دلاوری در میدان کارزار بجولان در آورده دلیرانه
بر صف اعدا تاختند و امرا و لشکریان دست راست و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده
بودند عطف عنان نموده بطرفة العین سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و
شکست بحال افغان افتاده محمود پاشا پسر جغال اغلی بزیست و بدحال عنان از معرکه تافته روی بهزیمت
نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده خلقی نامعدود از جنود رومیه بر خاک هلاک

امرا خشند

نگار کردید که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کشدیل خان شده او را با جمعی از عساکر
و امرا در مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که تمهید یافته
بر سر شیروان روند بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز از رنج راه آسودند هر چند کشدیل خان
حرف رفتن شیروان بمیان آورد پدرش تغافل ورزیده بلهو و لعب میگذرانید و اصلا متوجه
سرانجام کار سپاه نشد و گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او اصلا
راضی نبود که کشدیل خان را با آنکه شرف اسلام داشت در قرب جوار او اقتداری بهم
رساند مانع پدر بود تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده
از معاونت او مایوس شدند و چنان معلوم ایشان شد که الکسندر خان و گرگین میرزا منتظرند
که فیصل مهم جنود قزلباش و سردار روم درین سال چه صورت خواهد داشت و غلبه از کدام
طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نماید قزلباشیه پی تا پی آغاز نهادند روزی کشدیل خان
با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمد و برادر را نیز طلب نموده در باب
توجه شیروان سخنان بمیان آورده درشتی آغاز نهاد و هر چند کشدیل خان از اینمقوله گفتگو کرد الکسندر خان
عذری چند میگفت و او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه خود رفت و گرگین میرزا نیز بدان شیوه
پدر عمل نموده روی بجانب منزل خود آورد کشدیل خان را ازین طرز سلوک و تغافل طاقت
طاق شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورده او
نیز توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشوده کشدیل خان با و نزدیک شده شمشیر تیز
خونریز از نیام انتقام بر آورده باو زده بطرفة العینی باتمام کارش پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوت
خانه پدر رفت از امرا باشاره میرخان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه درآمده بکتاش سلطان نوحلو
ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند و او با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او
زبان سفاهت و دشنام گشاد درین اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافت و فریاد بر آورده با ز
ناوران گرجی اشاره امرای قزلباش نمود علیخان موافق شمشیری بر انداخته شاه میرخان باتمام کارش
پرداخت و دو سه نفر از ناور نیز که بمعاونت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از همان شربت
چشیدند و جنود قزلباش بر سر کشدیل خان و امرا جمعیت نمودند از ناوران گرجی دیدند

وآنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال او عنقریب رقم پذیر کلک وبیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی **ذکر قلعه ساختن در دار السلطنت تبریز وتوجه رایات خورشید اشراق**
بقصد زیارت اردبیل بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی ومعنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده
نماند که در آیین سلاطین روم وفرمان فرمایان آن مرز وبوم ملکداری را ترتیب قلاع وتعمیر
حصارهای سپهر ارتفاع منوط ومربوط گردانیده در جمیع شهرها وقصبات وولایت که
بحوزهٔ تصرف وتسخیر ایشان درآمده قلعه ترتیب داده حارس ودزدار بقاعده وقانونی که در
سلسلهٔ عثمانی متعارف است تعیین نموده استحکام میدهند ودر میانهٔ آن طایفه جزو اعظم
ملکداری ترتیب قلعه است ومحلی که قلعه نداشته باشد او را از محروسهٔ خود نمی شمارند بنابر
که قلعهٔ تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای آن کرد
که از زمان شاه جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیان ترتیب داده
در آنجا عمارات عالیه بود قلع وقمع نمایند که آثار ابنیهٔ رومیان در آن شهر باقی نماند بنابر آن
اثری از آثار آن نگذاشته ودرین اوقات چنین معلوم شد که در میانهٔ رومیان واکراد
مذکور میگردد که اگر طبقهٔ قزلباش را درین دیار علاقه می بود قلعهٔ تبریز را خراب نمیکردند
ومعموره چنین را خراب نمیکردند ومقصد ایشان ازین حرکت جز قلع وقمع وویرانی نیست وخراب
کردن ایروان ونخجوان وفرستادن رعایا از آنجا بعراق دلالت بر صدق این معنی مینماید
واز ظهور این حال وگفتگوی ارباب خلاف تزلزل باحوال سکنهٔ آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز
اطمینان تمام نمی یافت بنابرین مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت
ومقالید کنوز دولت است اقتضای آن کرد که بمصلحت جمهور قلعهٔ تبریز را مجدد تعمیر نموده استحکام
تمام دهند که هم موجب فسخ عقیدهٔ ارباب خلاف وهم باعث اطمینان قلوب مردم شهر تبریز
ونواحی گردد ومنجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهة بنای قلعه تعیین کرده ودر روز بیست وهفتم
شهر ذی الحجة الحرام مطابق سنه اربع عشر والف حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس نفیس متوجه آن کار
گشته طول وعرض قلعه وبلندی وپهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند واطراف
اربعه آنرا بزرع درآورده بر امرا واعیان سپاه وقورچیان وغلامان وسایر عساکر منصوره بعدد

شهر

انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کشندیل خان افتاده و او بفراست
دریافته که محمود پاشاست و نزدیک بآن رسیده بود که نوک سنان بدرع و قفتان او رساند
و در اثنای گیر و دار بر جسم نیزی مجروح گشته خود از آسیب زخم باز مانده نیز و سلطان
مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تحریر
نیافته بود قزلباشیه مشاهده نمودند که کشندیل خان زخمی عنان از تعاقب گرجیگان کشیده
بجمع غنایم مشغول گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیة السیف
بقلعه شماخی درآمده اسباب قلعه داری ترتیب ساخت و باستحکام بروج و باره پرداخته و جمعی که
بمحاصره قلعه مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی
دو سه هزار نفر رومیه درین محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی
و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده فرار نمودند و هم چنین کوتوالان سایر
قلاع دست از محاربت آنها کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند
قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و کشندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف ممهد یافته بود
جهة امر المحل بمحل الکار تعیین نموده و جمیع اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گردیدند و حقایق
حالات گرجستان و شیروان را چنانکه گذشت مصحوب سرعان بپایه سریر اعلی عرض نمود و در دار
السلطنت تبریز نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای قتیلان
و دوازده الای که عبارت از رایت است و چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف
غلامان چرکس و گرجی استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات مذکوره را در
میدان صاحب آباد بنظر اشرف درآوردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از عواطف خسروانه
جایزه و جلدوی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر و خنجر و شمشیر مرصع و دیگر تشریفات
لایقه جهة او و امرا و رفیق فرستادند و کشندیل خان چند روزی بجهة معالجه زخم توقف نموده
بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب
قلعه گیری مهیا نداشت یراق توپ ریزی و سرب و باروط و سایر ضروریات با چند نفر از
توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه جهان پناه ابوتراب بیک توپچی را با عمله او

طرفه حصنی رفیع بنیادی ※ که نه کسری نهاد و نه پرویز ※ قلعهٔ مثل قلعهٔ گردون ※ سخت بنیان چه رای اهل تمیز
ده چه قلعه که شیر گردون را ※ بنود اندران مجال ستیز ※ بهر تاریخ فکر میکردم ※ طبع از زیرکی نمود انگیز
خردم بانگ زد که ای ناوان ※ آبرو بهر این فسانه مریز ※ نور معنی از سراچهٔ غیب ※ تافته در ضمیر سحر آمیز
گشته ملهم بخاطری که بود ※ معنی از جام فکرتش لبریز ※ طوطی طبعش از سخن دانی ※ بهر تاریخ گشت شکر ریز
چون به پرسیدمش از آن تاریخ ※ هاتفی گفت این مشید تبریز ۱۰۱۴ ※ بعد ازین لب ازین حدیث ببند ※ دست در دامن دعا آویز
تا بود ثبت بر صحیفهٔ دهر ※ شرح تاریخ خسرو و پرویز ※ عمر و دولت قرین خسرو عهد ※ در جهان باد تا برستاخیز

ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب خطهٔ وان بر سر جغال اغلی سردار رومیان بسر کردگی الله وردی خان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر قلعهٔ تبریز فراغت یافت و لشکرهای
اطراف بدرگاه ملایک مطاف جمع آمده اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال
گذشته چند روزی صرفه در محاربه رومیان ندیدند و جغال اغلی باز گردید متهورانه در وان که
شش منزلی تبریز است توقف اختیار نموده قبل از آنکه او حرکت نماید گروهی از اینجانب
طوایف قزلباش را بر سر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر فرار نماید هر دو صورت برهم زن
هنگامهٔ اعتبار او گردد بنابرین عزم لایق جیوش دریا خروش موکب اقبال بسرکردگی
الله وردی خان بدان صوب فرستاده و خان مذکور باتفاق امرای عظام خصوصاً ذوالفقار خان
قراماملو بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و سایر امرای
نامدار و قورچی و غلامان نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آن صوب
گردیدند سردار از غایت نخوت و غرور و غفلت بیهوشان بادهٔ دولت و سر در کمین
لشکر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم بمرافقت او مامور بند مجتمع گردند
متوجه آذربایجان گردد و از سلک حزم و احتیاط سپاهیانه دور افتاده با آنکه از تبریز تا دوان
به بیست روز رسیدند رومیه تا یکمنزلی بند وان اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نیافته بودند
چنانچه مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصور بودند چند کس را از عملهٔ طوایف و اسبان
رومیه که در علفزاران راه چرا مینمودند بدست آوردند از امرای اکراد شراری سلطان
محمودی با چند نفر از برادرزاده و اقوام آمده بمعسکر ظفر اثر ملحق شد سایر میران قبایل کرد

شهر و نواحی قسمت نموده فرمان بران پذیرای فرمان فرمان ده زبان گشته شروع در کار کردند و دارا ده
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته شرف زیارت حضرت
سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس احترام مشرف گشته از ارواح مقدسه
آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده بدفع اعادی پردازند و بدین عزیمت
علیا در سلخ ماه مذکور متوجه آن مکان پر سرور گشته بدان مطلب اعلی فایز گردیدند و خدام رفیع مقام
و خدمه آن روضه فردوس احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات
بمستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشگین عود نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ
شهاب الدین امری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و الف
در زمان امان حضرت ملک ستان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امرا نامدار و ارکان دولت سپهر مدار
که بترتیب و تعمیر قلعه مامور بودند بحمد الحق در آن کار ید بیضا نموده در عرض بیست روز باتمام رسانیدند معماران
قضا و مهندسان قدر بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشیده گردون را بکنگرهای
ماه و مهر استحکام داده اند قلعه بدین متانت و رصانت بدین زودی اتمام یافته و خندق
عمیق مانند فکر دقیق عقل حفر نموده آذوقه و یراق چهار سه ساله از توپ و تفنگ و باروت و تسمه و نمک ظاهر
و عنبر و لک العین نمودند و الحق این امر صایب و رایی ثاقب بود و بر رومیان و امرا اکراد و مردم دیگر روشن
شد که جنود قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند و آن آن دهشت از آن ملک بر ضمیر ایشان مستعد است
عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک بلاغت انتظام دادند از آنجمله جناب اعتماد
الدوله حاتم بیک وزیر آن سنه تاریخ یافته در قطعه مندرج یافت **قطعه** قلعه تبریز چون اتمام یافت
دیده اعدای دین را میخ شد ٭ باعث امنیت تبریز گشت ٭ ایمن شد تبریز از آن تاریخ شد ۱۰۱۴
مسود اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید در این اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خورده بین
طبع انصاف گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته ایمعنی روشن شد که قطعه در وصف تاریخ
و مدح قابل در رشته نظم در آورده بود اگر در توافق مجهول و معروف واقع شده باشد در قطعه و قصیده
استادان سخنور جایز داشته اند و خلاق المعانی ازین قبیل بسیار گفته **قطعه** شاه عباس شاه
والاجاه ٭ خویش اساسی نهاد در تبریز ٭ قلعه ساخت همچه سد سدید ٭ پاسبانان او همه خونریز ٭

رومیه و لشکر سیواس وغیره که قریب دو هزار کس اند بطرف وان می آیند که بسردار ملحق گردند
الله وردی خان قرجغای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه فرستاده چون از الکای
درشش فرسخی وان بآن گروه تلاقی دست داده میانهٔ آتش حرب و قتال اشتعال یافت و به نیروی
دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی دستگیر شدند و محمد پاشا زخمدار
و گرفتار گردیده چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده
باردوی اعلی ملحق شدند در آن روز که قرجغای بیک از اردو بیرون میرفت بتصور آنکه غارت
گران بغنایم تاخت و غارت سوار شده اند در سر سردار قزلباش کسی چنان نیست بهیات اجتماعی
از شهر بیرون آمدند و تفنگچیان را در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشتند که اگر
طایفهٔ قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلولهٔ تفنگ ناچیز کردند از اینجانب خود حزم و احتیاط
مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال بودند و خیل
ناسعود و از طوایف قزلباش درین روز معرکهٔ کارزار روی آورده میانهٔ حرب صعب
اتفاق افتاد و رومیان تاب صدمات دلیرانهٔ جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده
روی بشهر و قلعه آوردند و جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن
رومیان در هنگام گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار
خندق روی بجانب دروازهٔ دیگر آوردند و عساکر نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده
تا آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها از گلوله و تفنگ تفنگچیان بر ایشان تگرگ مرگ میبارید اصلا
از آن نیندیشیده کارزارهای عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه فنا
بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار از میانهٔ باغات و خرابهای حوالی شهر قریب
چهل پنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا رسیدند درین معارک
از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشت ضایع نشد و زیاده آسیبی بسپاه منصور نرسید
و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه خزیدند و سردار ایشان غریق بحر
تفکر گشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده بود و خواست که محصور قزلباش گردد
با خود اندیشیده مکری در آب زد کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد

دامرا واعیان اکراد چنانچه شیوه وشعار اجدادی ایشان است که بلطایف الحیل روز میگذرانند
برسالت وپیغام بازگشت نمودند وجغال خان نیز صلاح در اغماض دانسته بتکلیف آمدن بان وحشی
صفهان نکرد القصه چون عساکر نصرت نشان در یکمیترلی وان نزول سعادت نمودند وجغال اغلی
اطلاع یافت روز دیگر با جنود قزلباش با آب تجنگ پرداخته چرخچیان را پیش فرستاد
وجوانغار وبرانغار آراسته آماده حرب وقتال روانه شدند وانا گاه منتظر ظهور سپاه سپاه
مخالف بودند جغال اغلی در آن وقت زیاده از پانزده هزار کس در سر نداشت وباین مایه مردم
با قزلباش که در برابر ایشان بودند مقاومت نمیتوانست کرد تحصن وقلعه داری قرار داده از شهر
بیرون نیامد اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بر دیوار بست شهر داده
در سواد شهر حربی اتفاق افتد بیرون آمده صف قتال آراستند وچرخچیان پیش فرستادند
تا زیاده از نیم فرسخ از شهر دور نمیشدند از انطرف پای جلادت پیش نهاده عساکر طرفین
بیکدیگر تلاقی شده جنگ درپیوستند واز جانبین حملات مبارزانه بظهور میرسید
تا سپاه قول که سرداری الله ویردی خان استحکام داشت ظاهر نشده بود رومیان دست و
پایی میزدند بعد از آنکه قول نمایان شده آواز کرنای ونفیر بگوش مبارزان معارک رسید
چرخچیان سپاه منصوره جلو ریز بسپاه مخالفان تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست
بر جنود رومیه افتاده تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار سرافشانی می نمود وعساکر نصرت قرین با
بنیروی دولت ویمن اقبال از توپ وتفنگ رومیه احتراز ننموده مردانه وار میکوشیدند
چنانچه چند نفر آدر روی تخته پل وکنار خندق دستگیر نمودند قریب دو هزار کس از رومیه
بقتل رسیدند وچند نفر از معتبران رومیه خصوصا چغندان آقا متفرقه آقاسی درگاه عالی
که از معتبران ومدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر ودستگیر شده عساکر نصرت
نشان بنیروی اقبال شاه جهان بفتح وظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر
در مکان مناسب فرود آمدند والله ویردی خان در برابر سردار رومیان سراپرده وبارگاه
باوج ماه افراخته امرا عظام در کمال شوکت واقتدار خیام نصرت انتظام نصب نموده
سایبانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشا اوکوز مشهور با جمعی از جنود

مردم آنجا که اکثر اوقات لگدکوب حوادث اند آنچنان عرصهٔ فرح‌بخش دلگشا از ترتیب و تعمیر باز ماند
قلعه بنا شود که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنهٔ آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد
و در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سلحدار باشی استاجلو بسرکاری عمارت قلعه مأمور گشته
ببربوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مأمور شد و در اندک روزی قلعه ترتیب
یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه به بیدی سلطان خنوسلو رجوع شده الکاء
خوی باو تفویض یافت و این معنی موجب اطمینان خاطر مردم گشته در جاه و مقام خود آرام گرفتند
از سوانح عبرت افزا که در آن ایام روی نمود قضیهٔ کشتن شیخ احمد آقاست مشار الیه یکی از اوساط
الناس طایفهٔ شرفلو استاجلوست در آغاز جلوس همایون شاهی ظل الهی بملازمت اشرف
رسیده بخدمت شبانروزی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار
رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیهٔ احوال او مشاهده فرموده در اول حال ضبط در دولتخانه
همایون باو رجوع شده در ازای خدمات شایسته داروغگی دار السلطنه قزوین باو متعلق شد
و از قساوت قلب که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج داد و دویست
سیصد نفر از مردم خونریز برو جمع آمده در حکومت قزوین بوفور رشد بر اطراف و جوانب [illegible]
حکمرانی میکرد و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت در میانه
قزلباش اشتهار یافت هر یکی از ایشان از جانب او بهر جانبی مأمور گشته بطرفی میرفتند از بیم غضب
شاهانه هیچ یک از امرای عظام را قدرت آن نبود که خلاف ارادهٔ ملازم او بظهور آورد و جز اطاعت
چاره نداشت و سیاست او بمرتبه رسید که چند کس بعلت دزدی و حرامیگری گرفته بودند در
میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد مجملاً باری
سبحانه و تعالی که حاکم عادل است بجهت سیاست بدکاران بدکارتری از ایشان گماشته بود اگرچه اعمال
و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و [illegible]
پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از حد
صعب که بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمودند القصه میر غضب بود و چند گاه بخدمت
ایشک آقاسی گری حرم علیهٔ عالیه قیام داشت آخر بمرتبهٔ امارت رسید چون بی اعتدالی از حد

آورده با جمعی که مصلحت در مرافقت ایشان داشت بسفاین درآمده کشتی اندیشه را دریائی ساخته پوشیده
و پنهان بیرون رفت **ذکر توجه رایات ظفر پیکر از دار السلطنهٔ تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان
بعضی احوال که در آن عرصهٔ نشاط انگیز روی داد** الله‌وردی خان حقایق حالات و محاربات
که در آن سفر بار ومیه وقوع یافت بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت
آثار رایات بلند اقتدار از دار السلطنت تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمده نهضت همایون
بمعاونت الله‌وردی خان و امرا و عساکر نصرت نشان بآنطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن
جغال اغلی از راه دریا در اردوی امرا شیوع یافته بتحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمده تا عادل
جوز وارجیش که احتمال بیرون آمدن او بود رفته در آنحد و اثری از آن پیدا نبود و معلوم نگشت
که بکدام طرف رفته شرح بیرون رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم شیرین
مقال میگردد مجملا الله‌وردی خان و امرا از حدود ارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف
داده سالما غانما بازگشته در یورت سکمن آباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور
نظر التفات شدند و حضرت اعلی چند روز بمسرت و شادمانی در ییلاقات آنحدود و بنشاط سیر
و شکار پرداخته موکب ظفر نشان بصحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جمجاه سلیمان شاه
و سلطان سلیم فرمان فرمای ممالک روم بود و بدین جهت شهرهٔ آفاق است چنانکه مولانا
اهدی شاعر گفته مطلع قضا در کارگاه کبریائی * فکنده طرح اسلیم خطائی * توجه فرمودند
و در آن مکان سرهای مقتولان معرکه وان و گرفتاران معارک و اخترمها که بر بزوی اقبال
بدست درآمده بود بنظر اشرف درآمده جلادت و مردانگیها که از فارسان معرکه دلیری در آن
هنگام بظهور رسیده بود بمعرض عرض درآمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند خدان آقای متوقه
آقاسی بجهت رابطهٔ آشنائی و دوستی که با غازی گرای خان تاتار داشت بنا بر رعایت خاطر
او با پسرش سعادت بخشش و بخشایش یافته بحاکم قراجه داغ سپردند که بطریق مهمان نگهدارد که نزد غازی
گرای خان فرستند و در آن ایام میمنت انجام که اردوی گردون شکوه در آن صحرا و کوه تردد سعادت
داشت رای جهان آرا اقتضاء آن کرد که در بلدهٔ خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت آب
و خضرت و طراوت صحرا و بساتین بهترین قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سرحد واقع شده

و متوجه تنبیه متمردان آن قوم گشته و جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان را بر سر ایل و عشایر حاکم سک
فرستاد و رایات جلال بجانب ماکو در حرکت آمد مصطفی بیگ محمودی حاکم آنجا از بخت برگشتگی
باغوای برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیه ایشان مشاهده می افتاد
ابواب متابعت مسدود ساخته میانه دره واقع است از غایت رفعت و د
طریق و شدت سلط هیچ صاحب شوکتی بدامان آن نرسیده و بجز سلطان چهار بالش اقبال
طناب تسخیر بر کنگره آن نینداخته رفته متحصن گشتند و قلعه دیگر داشت که مسکن اصلی او بود آنرا
نیز استحکام داده احمال و اثقال خود را در آن قلعه گذاشته جمعی را بمحارست قلعه تعیین نمود
چون ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال گردید از ظهور مخالفت آن طایفه آتش قهر
قهرمانی شعله فروز گشته طایفه قراداغلو بتقدم را تسخیر قلعه دانشکوه مامور نمود
و آن جماعت در همان شب باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدمه اقبال مستحفظان را
مقهور گردانیده خود را بپایه حصار رسانیدند و بضرب تیشه سوراخها کرده بقلعه فرو ریختند
و معدودی که بمحارست قیام داشتند دست از حراست حصن بدن باز داشته عرصه تیغ
فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه پایمال حوادث و نوایب گشتند و آنچه از صامت و ناطق
در آنجا یافت شد بباد بی نیازی رفت بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت
و غارت طایفه محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه میان کوه و بالا بسهولت میسر نبود حکم شد
که قدم همت پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان بکنار ایشان نهند و آنچه
در مسکن ایشان یابند تاراج نمایند و چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور
بجهه ضیق مکان و قلت آب بجز معدودی مسکن نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله پایمال سم ستور
عساکر دیده تمامی دواب و اغنام و مایعرف آن قوم خواه در سک و خواه در ماکو بشامت
عصیان مصطفی بیگ و برادران و چند نفر از معتمدان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند
بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی است
و دیگر اس گاو بدو درهم که دویست دینار باشد خرید و فروخت شد و بسیاری از نسا و صبیان
آن طایفه نیز بمحنت اسیری گرفتار آمدند القصه تا ده یوم که اردوی گردون شکوه در آن یورت

اعتدال گذشته بود و ازآن گونه اعمال ممنوع گشت درین سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف
بود یکی از قورچیان ذوالقدر اقوام برجی بیگ ایمور را که از آدمی زادهای آن طایفه انگه بر سر چاه
علف با ملازم او نزاع واقع می شود و شیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس و عادت طبیعت فی الفعل بقتل آن جوان
مبادرت نموده اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که اورا
حاکم دارس مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از وی بظهور میرسید
میگذرانیدیم حالا که بدین است که از آن اعمال ممنوع است چگونه بجهتی خود سر بقتل شخصی که در
سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشد جرأت نموده دیوانیان اعلی که به پرسش قضیه مأمور
شده بودند اورا بمعرض برغو حاضر ساختند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود و هر چند
دیوان اعلی قاتل را تفتیش نمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد که من
کشته ام حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت نما اقتضای آن کرد که اورا بدست اولیای
مقتول دهند حسب الامر اعلی اورا گرفته بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطر خطور نمینمود
که آنجماعت جرأت قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول اورا بردار کشیدند
موجب عبرت و استعجاب خلایق گردید تخته بیگ ولد اورا حکم شد که قشون و لشکر اورا ضبط نموده
بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت باقی خان اوزبک والی ماوراء
النهر است که در یورت سکمانآباد خوی رسید که باجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت امرای
اوزبکیه بسلطنت ولی محمد خان برادر کوچک او اتفاق نمودند و اورا در بخارا بر مسند سلطنت و پادشاهی
ماوراء النهر و ترکستان نشانیدند **ذکر توجه رایات جاه و جلال بصوب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی
و قضایایی که در آن حین روی نمود** چون رایات جهان گشای اقبال چند گاه در ییلاقات
حوالی خوی و صحرای دلگشا و متنزهات فرح افزا عشرت پیرا بود هوا از شدت گرما روی
باعتدال آورد و همواره تنبیه سرکشان و تأدیب متمردان اکراد پیش نهاد همت والا شده بعضی
از امرای اکراد محمودی که در قلعه سنگ و ماکو و آن حدود اقامت داشتند درین ایام که اردوی گردون
شکوه در آن حدود بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیدند از آن طایفه فرقه را که باولاد
منصور بیگ تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایت عراق فرستادند

درآید معظم امور مرضیه که نزد خالق وخلایق پسندیده نیست مخالفت ابوین است که بحب جاه وهوا
پرستی وتعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند وبمضمون
کریمه وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا برین معنی دلیل روشن وبرهانی مبرهن است واز بدایت
ظهور اسلام وقبل ازآن هرکس از ابنای سلاطین زمان وخواقین دوران بجهت ارتفاع
لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده برحسب مقصد ومرام کام روا نگردیده وبهر حال خلف
پا سرانجام نیابند نیکو سرانجامی وخودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند
کامرانی ننهاده اگرچه پدر او از کفار بود ودر مؤلفات علما ومصنفات اصحاب خبر مرقوم
قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام که شیرویه پسر خسرو پرویز بدین فعل شنیع اقدام
نموده زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیمود واز سلاطین جغتای سلسله تیموری میرزا عبد
اللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین فعل مذموم جسارت نموده قتل آنچنان پدری که پادشاه
فاضل عادل دانش منش نیکو روش اقدام نموده بمضمون این بیت که مشهور است بیت
پدرکش پادشاهی را نشاید * اگر شاید بجز شش مه نپاید * مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر
مسطور است در کمال عظمت واجلال بر مسند کامرانی واقبال همواره میرفته ناگاه تیر جانفرسا
از شصت قضا گشاد یافته بر مقتل پدرکش رسید دل از ملک ومال برداشته از مرکب عزت
برخاک مذلت افتاده راقم حروف گوید که در ایام جلوه خود که سنین عمر ناپایدار در مرحله پنجاه وچهار
نزول نمود چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشتند واز عمر وجوانی تمتع وبرخورداری
نیافتند درهمان چند گاه از همان شربت چشیدند ومؤید این حال ومصدق این مقال قضیه عبرت
گزین کستندیل خان ولد الکسندر خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده
مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا جهت استحکام قواعد مناقب واخلاص بپایه سریر گردون مماس
فرستاده بود واز عهد صبی الی یومنا هذا درین سعادت دولت پیوند نشو ونما یافته بمرتبه رشد
وکمال رسیده بود ودر ایام جلوس همایون اعلی بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت وعاطفت گشته
از محافل خاص هم صحبت بزم اختصاص بود وروز بروز عزت واعتبارش می افزود تا آنکه در
یورش آذربایجان بایالت وداروغگی شیروان نامزد گشته در قشلاق تبریز باتفاق او روانه

نزول اجلال داشت عرصه نهب و غارت گردید چنانچه جمعی از عساکر مذکور که از نهیب عساکر قیامت اثر خود را
بمغاک جبال کشیده بودند بدست درآمده از آسیب حوادث برستند بعد از تنبیه آن قوم رای عالم آرا
بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانه راه وان وارزن الروم است و محل عبور عساکر
روم است رفته چند روزی در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر درین سال سردار روم را
جمعیتی روی دهد و عزیمت آذربایجان نماید در هر دو راه مستعد مدافعه بوده باشد اگر
درین سال آمدن سردار صورت نه بندد قشلاق همایون در قراباغ واقع شده بتوفیق الله
تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شیروان را وجه همت علیا نهمت سازند بدین رای صواب نما عمل
فرموده عنان عزیمت بدانطرف معطوف گردانیده از معبر یزدآباد نخجوان از آب ارس عبور فرموده
در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشتند و امیرگونه
خان را بتعمیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را بدان خدمت رفیق او گردانیدند و چند روزی
که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود مسرعان خبر آمدن سردار را از راه الباق و سلماس
رسانیده بتواتر انجامید و کار قلعه ایروان را بوقت دیگر موقوف داشتند رایات فیروزی
بدانصوب در حرکت آمد شرح این احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان
رقوم کلک و بیان میگردد ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن او
نکشته و بدحال از ولایت شیروان بر واقفان موافق سخن دانی و نکته پردازان اسرار معانی
سمت ظهور و درجه وضوح دارد که زمام مهام ملکداری در قبضه ارادت و اختیار قادر
مختار است و تمشیت امور شهریاری وابسته بمشیت حضرت آفریدگار بیت کیست درین دایره دیربای
کو لمن الملک زند جز خدای هر صاحب دولتی که رضای رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت
مطمح نظر اصابت رای و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر وفق مراد در عرصه
جهان افراخته و هر خودرایی بتعاقبت کوتاه اندیش بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی مغرور گشته
مرتکب افعال ذمیمه گشته و بهوای بغی و خودسری و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از
لوازم ایزدپرستی و تحصیل رضای ولی نعمت که ثانی رضای منتقم حقیقی است غافل افتد باندک
زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته و وجه بروسند اقبالش از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای

دران قوم سودمند نیامده ازین گفتگو بر رسوخ ایشان در آزار ده خاطر خود بیشتر کردند و نصف شب
که در کشیک بودند از ناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب محیط گشته آغاز شورش و غوغا
کردند قرابری غلام خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بی تابانه
خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار و ازین حال خبردار گردانیده و او سراسیمه
عقب خرگاه را شکافته خود را بیرون انداخته خود را بمنزل علیخان موافق رسانید و گرجیان عاصی
بدرون خرگاه رفته دو جوان ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه یکی از ایشان
کستندیل خان است بتیغ پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که زنبیرهای کستندیل خان را
نگاه میداشتند رو آورده ایشان را بدست در آورده بمجمع خود پیوستند کستندیل خان را
چون هنوز پیمانه حیاتش پر نشده بقدر آلهی چنان بود که چند روزی دیگر گرد فرح نماید از آن
مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنان را متصور شد که گرجیان با رومیان
مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نموده اند در خانه علیخان کرهای نواخته طبقه
قزلباش که در سیبها و مورچلها بودند آنجا جمع آمدند و دران شب شورش و غوغای هولناک
عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز کرهای جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکستندیل خان
نرسیده بهیات اجتماعی میرزادهای خود را برداشته راه گرجستان پیش گرفتند و خان و امرای
عظام تا صبح سواره ایستاده بتعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشند و امیر
زادهای گرجی را که دست آویز آنجماعت بود از دست ایشان توانند گرفت و از سوء تدبیر اردوی
خود را در پای قلعه گذاشته وقت طلوع آفتاب رفتند کستندیل خان خود با معدودی پیشتر از
دیگران بگرجستان رسید طایفه گرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای
ثبات فشردند و صریحا با آواز بلند فریاد بر آوردند که تو که مسلمانی و در وقتی که میانه ما و تو هیچ
گفتگوئی نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این مبحث روی داد چگونه خاطر ما
از تو مطمئن گردد اولی این است که از سر این معامله گذشته باز گردی و الا تا یک تن از ما در حیوه
باشد با تو قتال مینمائیم و چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امراء عظام کستندیل خان را
از لجاج و عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه کردند و جرات بازگشتن بپای قلعه نکرده از عاکا

راه

گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان بقتل پدر و برادر
اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه انبوه
متوجه شیروان شد بمحاصره قلعه شماخی قیام نمود و اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما از از
اعتباری که بموجب شفقت پادشاهانه یافت بغایت متحیر و مغرور گشته از نخوت و غروری که
داشت امرای رفیق خود را زیاده اعتباری نمی نهاد و بخار عجب و پندار در کاخ دماغش متصاعد گشته
بود امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از خوف و دهشت پادشاهی تاب
تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت با او نیامیختند و از دود
از سلطنت او متنفر گشته در مقام عذر درآمدند اول مغایرت کیش و ملت او که مسلمان بود و ایشان
حاکم نصاری میخواستند دویم آنکه الکسندرخان با ازناوران گرجی مخصوصانه سلوک میکرد و در
قانون ایشان حجاب و بواب نبوده ممانعت و دورباش یساولان و ایشک آقاسیان را هرگز ندیده
بودند و جمعی که همیشه بی حجاب بخلوتسرای الکسندرخان میرفتند حالا در ده روز یکبار بدیوان خانه عامه
بار نمی یافتند از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت
بانتقام خون الکسندرخان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آورند تا آنکه یکی
از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان خبردار کرده او از غایت غفلت و کمال غرور کما ینبغی بدفع
آن حادثه پرداخت و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که سرمایه فساد بودند از
میان بردارد و با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندرخان که حال وزیر او بود مشوره نمود
وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را حمل بر کذب و دروغ نموده خان نادان را از آن اراده منصرف
ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان الآن موجب خوف و هراس کل آن طایفه
میشود و خود با عظمای آن قوم درین باب گفتگو نموده بموعظه و نصایح پرداخت آن جماعت اظهار نمودند
که خان ولی نعمت زاده ماست و از وی هیچ گله و رنجشی نداریم اما از امتداد سفر و تاب
بتنگ آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که یکماهه باخراج
ایشان را از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکور را
معروض داشته خان ساده دل نادان را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخته اما موعظه و پند

اشرف استمداد همت نمود و هنوز خاطر از آمدن سردار و عساکر روم جمع نشده بود و از العواطف
پدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که بزودی بموکب همایون پیوندد که انشاء الله
تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عساکر روم که موکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید
فوجی از جنود ظفر ورود را با برادر او مامور و مقرر سازیم که ولایت شیروان را که نامزد او شده مسخر
و مفتوح گرداند و در باب مهم گرجستان بر آنچه لایق دولت قاهره باشد بصواب دید او عمل خواهد
شد اما مشار الیه از خجالت و انفعالی که از واقعه مذکوره باو روی آورده بود نمیخواست که نزد
همگنان خجلت زده باشد خلاف فرمان همایون کرده بدرگاه همایون نیامد و ولی انکه از جانب
ولی نعمت برفتن گرجستان ماذون و مرخص گردد از خودسری و خودرایی مبلغی خطیر از تجار و سودا
گران دار الارشاد اردبیل طوعاً و کرهاً برسم مساعده و مصادره گرفته بر تجنده قسمت نموده
لشکری فراهم آورده باتفاق امرائی که همراه او مامور بودند روی توجه بجانب گرجستان آورد
که انتقام از گرجیان کشیده بعد از آن متوجه تسخیر ملک شیروان گردد و بندگان اشرف ولایت
شیروان را نامزد او فرموده اما گرجستان را باو نداده بودند و او بخودسری دخل در آن مینمود
چون منوط برضای ولی نعمت نبود تائید نیافت و تدبیر او مخالف مراد او بود در خلال این حال
از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از جانب کستندیل خان و از بدسلوکی او شکایت بسیار
نموده استدعا نموده بودند که طهمورث میرزا ابن داود خان که از نبایر الکسندر خان است
و در پایه سریر اعلی مدتی بوده بحکومت گرجستان نصب نمایند چون این ضمیر انور حضرت اعلی ظاهر
و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان که شرف صدر یافته و گرجیان که بملت نصاری و از
صورت پذیر نیست و اکرام مذکور تفویض باید جز عصیان و طغیان گرجیان فایده متصور نیست
لاجرم در ین وقت که کارهای عظیم پیش نهاد همت والا است صلاح دولت در آن بود که ایشان را
بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانیده که نقش مخالفت این دولت بر لوحه ضمیر خود
ننگارند بنا بر آن منشور عاطفت و حکم استمالت باسم اوناوران گرجی و مخدرات استاران عظیم که در معاملات
مملکت دخیلند عز اصدار یافته مصحوب حسن بیک قورچی ذو القدر فرستاده و این مقدمه را نیز
کستندیل خان اعلام نمود و بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست که کستندیل خان

این

راه هزیمت پیش گرفتند و دست از احمال و اثقال شسته تا کنار آب کر در هیچ مقام لمحه آرام نگرفتند
بنزد سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نمی توانست کرد در اردو مانده مردم اردو منتظر
بازگشتن خان و امرا بودند درین اثنا چند از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسانیده
در کمال اضطراب او را بر شتر بار کرده بردند از وقوع این حال مردم اردو بهم برآمده
فزع روز اکبر ظاهر گشت از خوف رومیه یکباره دست از مایعرف خود شسته راه سلامت پیش
گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو بازار بجا ماند طرفه تر آنکه رومیان بعضی را
حمل بر خدعه و فریب نمودند از ملاحظه و احتیاطی که داشتند سر از قلعه برنیاوردند تا آنکه
یکی از عمله کارخانه بیمار بود و از صعوبت بیماری توان فرار نداشته در اردو مانده بود و از بیم کشته
شدن برخواسته افتان و خیزان خود را بدروازه شهر رسانیده رخصت درآمدن طلب نمود
دروازه بانان او را بشهر درآوردند و این واقعه عجیب و غریب که روی داده بود تقریر کرد و فی
الواقع این قضیه عجیبه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است القصه رومیه بعد از
اطلاع بر حقایق حال آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده از مضیق محاصره و تنگی و عسرت
نجات یافته روی باردوی کستندیل خان آوردند اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار
بدست رومیه درآمد و از فقدان ماکولات و ملبوسات و دراهم و اسباب بی نیاز گشتند
و امرائی که در موکب جناب خان بودند بکنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و بازماندگان
اردو دفعه دفعه از عقب میرسیدند و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته
انگشت ندامت میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور و تمرد
تدبیر پای جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امرا گشته بدار الارشاد اردبیل
آمده بعسکر تدارک این قضیه افتاده قراری مذکور از کنار آب بسرعت و استعجال تمام بدرگاه
گردون اشتباه رسیده در روزی که اردوی کیهان پوی در پای قلعه ماکو نزول اجلال میفرمود این
خبر آورده بعرض اشرف اعلی رسانیدند **ذکر رفتن کستندیل خان نوبت ثانی بگرجستان و دمال
حال خان جاهل نادان بتقدیر ملک سبحان** چون خبر مخالفت و عصیان گرجیان با کستندیل خان
بیرون آمدن او از شیروان بمسامع عز و جلال رسید و او نیز حقیقت حال عرض نمود از خدمت

عمل آورند و چند روزی بمراسم مراسله و پیغام گذرانیده با او مدارا میکردند تا آنکه منشور قیاد
که باسم دیده پاپال بعظمای گرجستان عموماً صادر شده بود و بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان
بخودسر آمده و تلاش او در حکومت آن ملک مقرون برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون اراده از ان
تقبل و التعلق پذیرفته بود این معنی باعث استظهار آن قوم گشته تفرقگی و پریشانی خاطر ایشان
روی بجمعیت و اطمینان آورد و اعوان و انصار خود را جمع آورده باتفاق دیده پاپال و میرزایان
نبیرهای الکسندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیل خان نیز از اطاعت
ایشان مأیوس گشته بمدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب نارو دخلو کیلان از اعمال سید
ملان تلاقی فریقین روی داد و از جانبین بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه نهم
شهر جمادی الثانی کستندیل خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته توپچیان و تفنگچیان
در محل مناصب تعیین نموده و خود با شاه میرخان حاکم شکی که مرد جنگ و کار آزموده کهنه سپاهی
بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته چون آتش
جنگ پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره گرجی زور آورده سلک
جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بفرار
آوردند و نزدیک آن شد که یکبارگی شکست بر ایشان افتد کستندیل خان را صورت فتح و ظفر
در آئینه مراد جلوه گر آمد شاه میرخان و علیخان شمس الدینلو و بعضی امرا را در قلب گذاشته خود
در اثنای کر و فر بخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست رفت
قرچغای نام غلام او که از مرتبه رقیت و بندگی بدرجه امارت رسانیده قرچغای سلطان میگفتند در دست
راست بجنگ مشغول شد گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او
از یکدیگر پاشیده بقلب می آمدند و کستندیل خان اینصورت را مشاهده نموده بی تابانه بمعاونت
او اسپ پیش تاخته و بنفسه مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه باشند بمعرکه در آمد از قضای ربانی چند نفر
از گرجیان که گریختهای معرکه بودند رسیده یکمردگی او را شناخته بزبان گرجی رفقا را خبردار مینماید
که این خانست آنجا عنت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او از غایت جهالت
و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه آنرا غیرت نام نهاده اند نخواست که از فوج قلیل خصم روی گردانیده

این همه قرب و منزلت پروردگی نعمت این دولت بی رضا و رخصت ولی نعمت برای واراده
خود بعزم انتقام گرجیان پرداخته دوراندیشان بساط آگهی که بتجربه روزگار مهذب بوده و نیز
بهره بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده و رضای مرشد کامل از دست دادن اصلا تصدیق نمی
نمودند کشندیل خان ازین تلاش و تردد کامروایی مطلب کرد و مفصل این مجمل آنکه چون کشندیل خان
در معبر قبله از آب کر عبور نمود و متوجه معاملات شیروان گشته تحت انتقام گرجیان و استخلاص
ولایت گرجستان را از ید اجل عصیان پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از متجنده
و اوباش و جماعت لزگی و شیروان و ایل اوترا کلی بر سر مجتمع گشتند و شاه میرخان نیز از جانب شکی
آمده باو ملحق شده و از ناوران کرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان
که باعث و بانی خلاف کشندیل خان بودند نبیره‌های الکسندر خان را با مخدرات آن دودمان
طوعاً و کرهاً برداشته بجانب شندیلو از اعمال گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق
مامن آن ولایت بود رفتند و کشندیل خان در شهر زگم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمان است
نزول نموده ابواب عاطفت بر روی کافه خلق آن دیار از مخالف و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر
مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار انقیاد بظهور آوردند و هر کس از رفقا و اهل عصیان
در مقام اطاعت درآمده بملازمت رسید تقصیرات او بعفو اغماض مقرون گردید و کسی ترد
مخدرات استار دولت آن خانه آماده خصوصاً دیده مال والد طهمورث که در امور مملکت دخیل
بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که ما سوای سه چهار نفر
از ناوران که در مقام قتل من درآمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کاری نیست و نسبت
بفرزندان او که صله رحم اینجانب اند بجز عطوفت و اشفاق پدرانه چیزی بظهور نمیرسد و اگر آن
سه چهار نفر نیز او را شفیع ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده
باشند بایشان نیز آسیبی از اینجانب نمیرسد و اگر ازین امور دغدغه داشته باشند معتمدی ارسال
نماید که پیمان‌ها بایمان مغلظه باکد کرد و چون فرستاده باو رسید و ادای پیغام نمود از جانب دیده
بال تواضعات دوستانه بظهور پیوست و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم
بر و داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همایون باشد

از آب کر گذشته باینطرف آمدند بعضی همراه شاه بیرخان بطرف شکی رفته حقایق حالات بپایهٔ سریر اعلی عرض کردند و در وقتی که جغال اغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس گذشته بطسوج آمده بود و موکب نصرت نشان از راه خوی و مرند بمقابلهٔ اعدا شتافته در دره که بکفر سنجی قریهٔ صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت این خبر رسید کربسیان نیز صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیمتر در میان بود پیک همت والانهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور بود التفاتی بآن حکایات نشد

ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم سردار جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه میان لشکر قزلباش و رومیه و انهزام آن طایفه بتقدیر حضرت ملک علام و سایر وقایع و قضایای خیر انجام

قبل ازین در طی وقایع این سال رقمزدهٔ کلک شیرین مقال گردید که جغال بدسگال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهاینده از راه دریا با کشتی بیرون رفته بصحرایی که بموش آباد مشهور است رخت اقامت انداخت و چاوشان بتسریع باحضار عساکر روم و عشایران مرز و بوم با احکام و بشایر موکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی را و اکراد بتخصیص شرف حاکم جزیره و میران محمودی و دنبلی و پسر و برادر ذکریا خان و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوسته و در اواخر فصل پاییز با گروهی انبوه روی بآذربایجان آورده از راه الباق بسلماس آمده خبر آمدن او متواتر باردوی همایون رسیده رایات فیروزی آیات چنانچه اشعاری بر آن شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرده دفع شر آن گروه را وجه همت ساختند و از راه چورس کوچ بر کوچ بجوی ساخت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را پیشتر بجانب شهر فرستاده اهل مواضعی را که بر سمت راه رومیه باشند کوچانیده بجبال حصین فرستد که از آسیب عبور لشکر مخالف بر کنار باشند و آذوقه آنچه نتوانند بر وضایع دنا بود گردانند و شهر را خالی کرده باستحکام قلعه و سر انجام قلعه داری پرداز و پیر بوداق خان برحسب الفرمان بر شهر رفته بخدمات مرجوعه قیام نمود در شهر اجامره و اوباش اندک بی اعتدالی کرده حرکات ناهموار از سپاهیان بر صدور پیوست اما پیر بوداق خان چند کس را از اوباش که دست درازی بجان تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورد

و برابر

در میانه شجاعان روزگار بتهمت زده گریز باشد خوار جهل و تقلید چنگ در دامن او بند کرده بنده
خود تنها با گروهی از کفره در آویخت و آنجا عنت از چند جانب سنان بر درع و خفتان او بند
کرده از مرکب دولت بخاک مذلتش انداختند و طرفة العینی زخمهای کاری بر وزده با تمام کارش
پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام بدین حال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان
با کستندیل خان موافق که در صف لشکر او بودند زودتر از امرا از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب
دیده پال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی
نموده ایشان حمل بر خدعه و فریب نموده استبعاد مینمودند تا آنکه قتله او رسیده مژده قتل او دادند جوش
فرح و انبساط آن قوم گردید و طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده بفتح و ظفر مستقل گشته
وقوع این حادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نگشت تا آنکه چند نفر از ملازمان و معتمدان
معتبر که در معارک از او جدا نمی بودند در پیش صف سپاه بجستجوی او مشغول بودند که جثه او را در گوشه
افتاده بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امرا خواستند
که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست
آویز گرجیان است بدست آورند که در خدمت اشرف اعلی دست آویز ایشان باشد صورت
نبست درین اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که بخلاف حکم همایون چون کستندیل خان بگرجستان
آمده بود تا تمکین حکومت او نمینمودیم اکنون مهم محاربه به انجامیده از تقدیرات آسمانی او بقتل
رسید دست از محاربه کوتاه کرده متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان شاهی ظل الهی
تخلفی نیست و هیچ از بندگان و غلامان آن درگاهیم اما هر کس از افراد اجناد بدین حادثه اطلاع
یافته عنان از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت نهاد و ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون
رفت ناچار هیچکدام مقید بر فاقت دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار
پیش گرفتند و ازین بی اتفاقی بعضی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان ضایع و نابود
و بعضی دیگر از اسب و یراق قزلباش عریان گشته پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات
کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل السوق که با کستندیل خان
رفته بودند بتاراج حادثات رفت و سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی از امرا

قریهٔ صوفیان نزول نموده حضرت اعلی را بمقابله سردار روم و میان رفتن مناسب سلطنت نبود
بدین عزیمت با فوجی از امرا نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه
فلک بارگاه با موکب اقبال بیرون آمده توزوک بسلی بسته بر محل مرتفع که مشرف بدشت و صحرای
راه تبریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه ظفر مآل باخبر باشند و مقرب الحضرت
قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایان بود و در فتح قلعه ایروان خدمات
شایسته از وی بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان فرستادند که از هر جا قزلباش
محاربه اتفاق افتد معاون چرخچیان بوده از همه طرف خبردار بوده باشد و قنبر بیک کوزی
بیوکلو سلحدار را که از شجاعان طایفه بود با جمعی از جوانان کارآمدنی موکب اعلی تعیین فرمودند
که در حوالی قرچغای بیک و جنود تفنگچی بوده اگر غلبه از مخالفان بظهور رسد لوازم کومک بتقدیم
رسانند و از آن طرف سردار با جنود رومیه از شنبز کوچ کرده در حوالی قریه سیس که در
شش فرسخی تبریز است فرود آمده عرابه و زنجیر که یکطرف از وی خود که جانب قزلباش
بود در هم کشیده ینگچریان را بنحوی که آداب و قاعده رومیان است در میان عرابه جای داد
چون سرداران روم که همراه بودند مثل کوسه صفر بیگلربیگی ارزن الروم که بشجاعت
و دلاوری میانه رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشای زنجیرقران
و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور از اردو
ربای نخوت و غرور سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر
صفوف قاهره صف آرای گشته و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف که سایهٔ وصول بر ساحت آن موکب
انداخته بود پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومیه غلبه بر عساکر
منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه قاجار را تابع قورچی باشی را
فرستادند که از پایین اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی سیاه
نموده مباشر حرب نگردند که رومیان ناچار جمعی لشکریان را که بمحاربه پیش آمده جدا کرده بمقابله ایشان
تعیین خواهند کرد و کثرت و ازدحام ایشان فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از آن از جمعی که در رفت
اشرف مرتبه مکالمه و گفتگو داشتند مسموع می‌شد که قرار داد خاطر اشرف آن است که در آن

چند

و سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در کوچها و محلات گردانیدند و آن شورش و برهم زدگی لشکریان یافت
و با تفاق برخوردار بیک توپچی باشی بقلعه در آمده در سرانجام امور توپخانه و استحکام برج و بارو سعی موفور
بجای آوردند و اردوی کیهان پوی ده روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان
کارآزموده بقراولی تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی رفته در وقت نزول از کنار
بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس بنظر در آمده بود
یکدو کس را نیز که بر سبیل زبان گیری آوردند مطابق آن تقریر کردند و سردار هم از روی غرور
دپندار در اردوی خود عزم جانب دارالارشاد اردبیل و قشلاق نمودن در قزل آقاج که قریب
ولایت شیروان است و محمود پاشا پسرش بیگلربیگی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل
استعجال از راه طسوج روانه بود و در آن راه بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود و لشکر همایون
بجانب مرند در حرکت آمد که در هر جا مصلحت باشد و مقدر الهی شده باشد عساکر نصرت نشان
سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام نمایند و رای جهان آرای حضرت اعلی که ملهم اقبال است
اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق و قلت لشکر اعدا شوند بدین عزیمت بر محلی از قلل جبال که
مشاهده این حال میسر بود صعود فرموده و اردوی ایشان را بنظر احتیاط در آوردند و فی الجمله
اطلاع حاصل گشت و فی الحقیقه آن صورت از تغایر فتح و فیروزی و صعود بر آن قله علامت اعتلا
بر ذروه نصرت و فیروزی بود و چون از مرند کوچ واقع شد فوجی از امرا نامدار و غازیان شیر
شکار طوایف قزلباش را ببر داری الله ویردی خان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای
و حسن تدبیر سرآمد عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود جدا کرده
مقرر شد که خود با عموم سپاه در قلب بوده و فوجی از امرا مثل ذو الفقار خان و گنجعلی خان
حاکم کرمان و بنیاد سلطان میر مقدم چرچی اد بوده باشند و امیرگونه خان را با بعضی امرا
در دست راست تعیین فرمودند و هم چنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده
بهرای جنود و توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت
بوی بوده لوازم صرفه و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه پیش نروند که مبادا از جهالت و غرور نفس
جوانان تیز جنگ چشم زخمی بدولت قاهره رسد و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در حوالی

تفنگ بر آسمان شد * رخ خورشید در ظلمت نهان شد * قرجغای بیک کس نزد الله وردی خان
فرستاده اعلام کرد که رومیان چیره شده‌اند و آهنگ محاربه ساز داده و اگر اندک تهاونی رود جهانیان
مجموع جلو ریز بر سر قزلباش تاخته یکتن را امید نجات نیست ملک علی بیک چارچی باشی نیز
که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهدهٔ احوال معرکه آنچه دیده بود بعرض
اشرف رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبهٔ مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو ظهور
انداخته بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را پیش نهاد همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر مآل
در حرکت آمدند و مسرعی نزد الله وردی خان و امرا فرستاده که آهسته آهسته پیشتر روند و جناحین
جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند که آهنگ موکب همایون در حرکت
آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایهٔ وصول بر ساحت معرکه می اندازد و ملک علی بیک چارچی
باشی را بار دیگر نزد قرجغای بیک فرستاده که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن
نزول همایون مطلع گردانیده و سرگرم بادهٔ نبرد گرداند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و آلای
آلای جنود رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف
اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون قریب
باردوی رومیان فرستند که در آن ما بین طرح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گردد و جمع
از جنود رومیه متوجه محاربهٔ ایشان گشته غلبهٔ هجوم عسکر روم در یکطرف نباشد بدینجهت علیقلیخان
دیوان بیگی شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست
مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور
آورد الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده
بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان بمصلحت دولت ابد پیوند عمل نماید چون نسیم دولت و اقبال
از آنطرف رایحهٔ ظفر بمشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی طبقهٔ علیهٔ شاملو را
عموماً با مقرب آنحضرت محمد بیک بیگدلی که از عظمای طایفهٔ جلیله است ملوس با چند کرنای
رعد آواز و فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلیخان بدانطرف ارسال نمودند و فوجی
دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرجغای بیک و امرای چرخچی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای

چند روز نجابین جنگ سلطانی وقوع نیابد و یکدفعه مهم محاربه فیصل پذیر نگردد بلکه همه روزه جنود اقبال
فرصت جوی بوده تا هنگام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده دستبردهای نمایان نموده باشند
و تا داخل شدن ایشان به تبریز بدین شیوه عمل نموده بعد از دخول شهر تبریز بمحاصره مشغول گردند
راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شد موسم برف باریدن شود ذخیره
در اردوی ایشان مفقود و نایاب گردد افواج قاهره از اندرون و بیرون بر حسب اراده خالق
بیچون در کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر بعینه تسخیر قلعه نشده همچنانکه شهرت داده‌اند
بجانب اردبیل و غزل آغاج روند در میانه تبریز و اردبیل هرجا اتفاق افتد از بواطن قدسی
مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آن وقت وقوع یابد
آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید والحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود در آن
روز دگر امیرخان ترد الله و بیردی و قرچغای بیک و امرای چرخچی فرستاده که فرصت جوی
بوده در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بیجا پای پیش ننهند لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی
بر خلاف این صورت پذیرفته بود تا رسیدن امیرخان زور آور آن قضا و قوی دست قدر عنان
اختیار از قبضهٔ اقتدار دلاوران معرکهٔ گیر و دار ربوده قدم جلادت پیش نهاده قرچغای بیک
و جماعت تفنگچی بترتیبی که مشرف بر اردوی رومیان بود برآمده بودند چون از جانب همایون
اعلی خطاب عتاب آمیز میرسید و از پیش رفتن و جنگ بزرگ در پیوستن ممنوع شدند از تخلف امرا
و بخود سر مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل بپایان آمده خودرا اندکی پس کشیدند رومیه
ابلهی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیش آمدند و دست بآلت حرب برده جرئت‌گری نمودند
و کار بجائی رسید که اکثر امرای چرخچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم پاشید قرچغای
بیک و قنبر بیک چون حال بدین منوال مشاهده نمودند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات و قرار
استوار داشته در آن بحر ذخایر لشکر انداخته از آسیب گلولهٔ تفنگ که تگرگ آسا می بارید
اهل پیاده شده اسپان را سیبهٔ خود ساخته تفنگچیان قدر انداز از جنود مسعود صدمات مخالفان را
بافروختن آتش پیکار دفع کرده چون وقار پای مردانگی قایم کردند از دود تفنگ عالم روشن تیره گی
یافت بیت تفنگها اندران صحرای خونخوار ۰ شرار افشان همه چون شعله بار ۰ زبس دود

علم نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران رومی و کرد لحظه در آن بلندی ثبات
قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت نبست چون راه اردوی خود را
مسدود یافته عنان فرار بطرف طسوج و سلماس تافتند مبشران قضا و قدر بشارت فتح
و ظفر سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا
بلند آوازگی یافت افواج قاهره در عقب منهزمان شتافته و در هر قدم فوجی را بنوک سنان
جان ستان از صدر زین ربوده بخاک هلاک می انداختند در آن صحرای پر وحشت از کشته پشته ها
بهم برآمده جمع سرداران رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشتند کوسه صفر وزیر که سردار سپاه
معتبر و بیگلربیگی ارزن الروم بود و بشجاعت خود مغرور و مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون
مشهور که وزیر ثانی پادشاه روم و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بوده و سید پاشا حاکم قارص
و قوچی خان کرد برادر غازی بیک که روی از این دولت تافته بسردار پیوسته بود از مشاهیر
گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوه ناپسند مقتول گردید از مشاهیر قتیلان و علی پاشا
زنجیر قران و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود از امرا و پاشایان رومی و سنجق بیگیان
و امیران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب شصت هفتاد نفر مقتول و گرفتار شده در ذکر اسامی
ایشان فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات
سلاطین کامکار تواند بود روی نمود تا آنکه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب کشید فضای
دشت و صحرا چون دل دشمنان دین تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از
تعاقب منهزمان باز داشته هیچ یک را نیل مقصود باز نمیگردیدند مجملا اگرچه آن تیره بختان
در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی در ظلمت لیل در شعبهای
دشت و کوه خزیده در آن شب بدست در نیامدند روز دیگر رعایای مواضع که آواز خروس
سحری شنیده از زاویهای انجحار بیرون آمده بودند بدان سرگشتگان وادی ادبار رسیدند
روز حیات ایشان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از شهریان پیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته
بودند فوج فوج آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند می انداختند و گرفتاران را
با اختر مها بنظر فرخنده آثار درآورده زبان تهنیت فتح و فیروزی بگشادند چون خورشید جهان

آرا

دست راست و دست چپ متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه بتازه بقدر مقدور
بر سال کومک فرستادن مبارزان که در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام دادند در آن روز
حضرت اعلی برهنمونی قاید تایید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترتیب مقدمات
جنگ و معرکه آرائی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری و دلاوری فروگذاشت
نشد هر تدبیری که اندیشیدند بتایید الهی موافق تقدیر افتاده که هرگز درین عهد امیر کبیر مغفور
امیر تیمور گورکان که شجاعتش و سرداری و حسن تدبیر خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار و دستور
العمل خواقین نامدار است در حیات می بود در خدمت این جهان فرایش و فرهنگ سرانداخته
تعلیم جهان و معرکه آرائی میگرفت اگر درین باب مبالغه رود و سخن بدرازی کشد القصه حضرت
اعلی بعد از فرستادن لشکرها و ثابق الطاف الهی و بقیه جنود ظفر ورود که در قول همایون
بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بمعرکه قتال بود بر آمدند و مبشر اقبال و مبدم بشارت فتح
و نوید نصرت میرسانید چون قرجغای بیک و امرا چرخچی مامور بجنگ گشته آثار و علامات مدد
و کومک مشاهده نمودند و علی قلی خان و قورچی باشی بمیانه جنود رومیه وارد و بی سروار در آمده
آتش محاربه افروختند گرد معرکه هیجا بر فلک اثیر گرد رسانیدند تدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر
افتاده پاشایان سردار لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و غوغای گیرودار که در حوالی اردوی
رومیان بظهور پیوست بتصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام
یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را بمقابله آن گروه فرستاده
خود نیز مرتبه مرتبه لشکریان را بطرف اردو تر دیگر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین
عزیمت از مقام خود حرکت کرده مبارزان منصور در آن هنگام حرکت از اطراف و جوانب
صدای الله الله که شعار طبقه رفیعه قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس جوانغار و برانغار هجوم آورده
از همه طرف جلو ریز بر سر حاکمان تاختند و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال آثار
تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال صف آرائی و مدافعه نیافتند بنای شوکت
آن نسل بیکبارگی انهزام پذیرفت دلیران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت در طاس نیلگون
فلک انداخته خاک معرکه را چون اعدا گلگون ساخته عموم سپاه روم بمضمون الفرار مما لایطاق

یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و ضعیف البدن بود بخاک مذلت افتاده به نیروی
دولت قاهره شاهی گرفتار شده بود و بنظر خجسته همایون درآورد و غفلت ورزیده از خورد سالی
و عدم تجربه روزگار دست او را مانند دیگر گرفتاران بر پشت نبسته بود حضرت اعلی از نام
و نسبش پرسید گفت از قبیله مکری ام چون جمعی از عشیرت مکری ملازم رکاب اشرف و بشرف
سعادت حضور مشرف بودند مگر تصور آن بدنژاد آن بود که بشفاعت و درخواست آنجماعت
نجات یابد اکنون یکی از عظمای آن قوم رستم بیگ نام عرض کرد که ما را با سلسله ایشان ربطی نیست
و در میان قبیله ما و او عداوت و خونها در میان است حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم
بیگ بسپارد که هرچه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گهرفشان بگذشت رستم بیگ از
گرفتن او ابا نموده گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را
نکشم ازین گفتگوی نفاق آمیز مزاج اشرف اقدس متغیر گشته با آنکه حکم قتل آن خون گرفته نکرده بودند
برغم آن نفاق پرست بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند قورچی دست در کمر او زده که اندکی
از حضور اقدس دورتر برد آن غدار نابکار که حکم قتل شنید بی تأمل خنجری که همراه داشت
کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را ببالای سر آن حضرت رسانیده و در وقتی که آن بدسرشت
خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست فراز کرده بسرپنجه تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند
دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بربالای آن نهاد حضار
مجلس از مخالف و موافق که مشاهده این صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شمشیرها
حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنایی مشاعل کمتر شده از غایت
اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد نیز
در رنگ درع و خفتان مبارک بود بدینجهت جرأت شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد در هم آویختند
با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی نیز در بازوی مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست
او بیرون آوردند و بندرخان مهردار اول آن نابکار ضربت زده و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی
دور کردند از اطراف و جوانب شمشیرها بر او ریختند و بضرب تیغ تیز پیکر ناپاکش را ریزه ریزه
کردند و ازین واقعه عظمی در آن معرکه که علامت رستخیز واقع گشت و خلایق در آن شب از بیم آنکه

مبادا

آرا مانند بخت روسیان در مغرب زوال غروب نمود روز کار ملبس بلباس عباسیان شد
بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بجهة دیدن سر و اختر مهاوجق گذاری جان سپاران
معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده مشعله دار آن جلال مشاعل خورشید شمایل افروخته آن عرصه دل
اساس چون دل روشن دلان حق شناسان فروغ صبح سعادت یافت امرا نامدار و مقربان
مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط
آراستند معرکه رزم با محفل بزم توام گردید رومی پسران ملیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگ
درویی که اخترمه بنظر اشرف درآورده بودند بر حسب الفرمان ساقی آن بزم رزم آیین گشته
اقداح راح ریحانی بگردش درآورده و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز درآن بزم دلکش
که در معرکه رزم اتفاق افتاد عشاق وار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه
بهیک زدند **بیت** که شاها فلک تابع رای تست ⁂ سر سرکهان و مهان جای تست ⁂
ملک سعادت بقای تو باد ⁂ سر دشمنان زیر پای تو باد ⁂ جهان یکسر از عدلت آباد باد ⁂ دل خلق از دولتت شاد باد ⁂
دولتیان عرصه نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش میرسانیدند
از جماعت گرفتاران هرکس اسم و رسمی داشت نگاه داشته دیگران بر قفا ملحق بیک گردیدند از اتفاقات
محمد بیک نام پسر بزرگ خنسدان آقا متفرقه آقاسی که پدرش با یک پسر کوچک در جنگ دان گرفتار عساکر
نصرت شان گشته بسببی که درآن داستان اشاره شد سعادت بخشش یافته بودند درین معرکه گرفتار
گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسید او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر
التفات بسیار گردید القصه از جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار پیموده
بمستی آغاز نهاده در آن محفل نشاط افزای امری در غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک آن
شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی عظیم روی دهد العیاذ بالله بذات صفات همایون
که سرمایه امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیان است از کید بداختری آسیبی رسد چون عنایت
الهی در جمیع احوال از مکاره و امضار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بران مترتب نگشته
کیدی که آن ذات اندیشیده بود در حقیقت یادکرد و آیه کریمه **ولا یحیق المکر السیئ الا باهله** ابلغ وجهی ظهور یافت
شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل عظیم ضخیم البدن در معرکه قتال بطعن سنان ثعبان شال

که جان فولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و توابع است با موازی پنجهزار نفر جنود در دیبه
متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد و بقصبهٔ طسوج رسیده چون بعضی از پیشدلان کوتاه اندیش
که در زمان نواب سکندرشان رضوان مکان کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم
مقتول که بعرف رومیان طلبکار گدوک و خرمدار محلول اند مشاهده نموده بودند تحتان بیدلان
کوته خردان اظهار بیم نمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو
اعظم جهانداری و سپهسالاری است در قلع سرمهردار و جنگ عسکر او تأمل پادشاهانه
فرموده بتعجیل در آن امر صائب نشمردند چه عقلا در امور جزئیه تأمل و تعمق مینمایند در کارهای عظیم
و مطالب کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بر آن مترتب و خون از طرفین ریخته میگردد
حمل اشتباه نیست **بیت** اگر خواهی نگردد کار تخجیل ٭ مکن در کارها بسیار تعجیل ٭ تأمل در همه کارست
محمود ٭ ز یانست ور تأمل می شود سود ٭ کلام مشهور **الصبر مفتاح الفرج** مؤید این معنی است اراده خاطر
اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از عساکر منصوره را بر سر جان فولاد فرستاده بعد از آنکه
خاطر از مهم او جمع کرده بقطع مهم سردار پردازند در خلال این حال یکی از اکراد مردم میر شرف
حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر امیران قبایل کرد بزرگتر است و تابع پادشاه روم
درین سفر با جنود جزیره رفیق جغال اوغلی ودرحین محاربه بلشکر نزد او توقف فرموده خود بجنگ نیامده
بود گرفته بخدمت اشرف در آوردند شرف مشارالیه صد سال بود که با ملازمان آستان اقبال آشیان
شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت مینمود حضرت اعلی آن شخص را آزاد
فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهة بعد مسافت میانهٔ قزلباش و اکراد جزیره
منازعه نبوده و خونها که مایهٔ شدت عداوت میگردد در میانه نشده و چون پرتو اخلاص او
بر پیشگاه ضمیر اقدس تافته هر کس از مردم او که درین معرکه بدست در آمده بودند زنده نگاه داشته
حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند خود را بامن آباد موکب همایون اعلی رساند و الا درین معرکه
بر کنار بوده راه جزیره پیش گیرد که آسیبی از عساکر منصوره باو و مردم او نرسد آن شخص را بقراولان
سپردند که باردوی سردار برسانند میر شرف بعد از مطالعهٔ آن منشور سعادت با طبقهٔ اکراد
جزیره و آن حدود بلطایف الحیل از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال خود کرده جریده

مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لجهٔ اضطراب افتادند راقم این قضیه بحیرت فزا در آن
معرکه هولناک حاضر بودم حقا که زمانی ممتد حالت مصروعان داشتم انکه آواز فرح افزای آنحضرت
بگوش و هوش فدویان پایه سریر اعلی رسید خاطر اندوهگین فی اللمحه تسکین یافت حضاران انجمن
قیامت اثر از سلامتی ذات اشرف که در ضمان امان نگهدارنده زمین و آسمان است سجدات شکر
الهی بجای آورده ازباب الخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متأثر نشده کم حوصلهای
تنگظرف بزم حضور را که آغاز بی تابی کرده بودند تسلی بخش خاطر گشته حسب الامر اعلی بهمان قاعده جرعه
ث ط می آشامیدند و مشاهده زنده و سر و اختر مه نهیب کردند و ازین حرکت ناهنجار که از آن بد
کردار بظهور آمد آتش غیرت فدویان جان نثار افروخته شده خرمن حیات اکثر گرفتاران بباد
فنا دادند مجملا قریب تا نصف شب در همانجا بشغل مذکور پرداخته و اکثر قزلباش بصید انتعاش
زنده ها را بنظر اشرف میگذرانیدند بعد از قتل گرفتاران سرها بنظر اشرف میگذرانیدند که مبادا آنحضرت
بعضی از گرفتاران را خلعت نجات داده و انجمعی عهد نامه دلیران کارزار شده که خصم گرفته را
دست بسته و اسلحه گرفته بنظر صاحب دیوان بگذرانند و چون حقیقت جغال معلوم نبود که بعد از
مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله وردی خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت
نموده بلوازم پاس قیام نمایند که روز دیگر بر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت
باشد بتوفیق الهی بعمل آید و بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی معلی که تخمیناً یکفرسخ بود
توجه فرموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال نمودند و در آن شب برلیغ جهانمطاع باسم پیر بوداق
خان حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که بفیروزی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد
که با قشون آراسته خود و جمعی که بمحافظت قلعه تبریز مامور بودند از طرف شهر متوجه شوند که بعد از
تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضی وقت و صلاح دولت باشد بظهور آورند **ذکر فرار نمودن**
جغال و بیان احوال بقیة السیف رومیان بقیه احوال جغال و اتباع او را بدینمنوال بر صحیفه بیان
مینگارد که بعد از وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمیدی الثانی
بود از دولتخانه مبارکه سوار شده توره و آئین مقرر لیل آراسته بعساکر فیروزمند
سایه وصول بپیشگاه انداخته و سردار از مکانی که اقامت حرکت نکرده بود بمسامع جلال رسید

خبر داد که شمعها و چراغها افروخته و خیمه و خرگاه آراسته وار دو فرار نموده چه دأب و قاعده
سلاطین نبوده و دستور نیست که شب تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن
شب و بخور نکرده اما جمعی از مردم فرومایه و اوباش قزلباش بجهة اخذ غنیمت در کمان شب
سر در پی ایشان نهاده و الافغان و شتران بار دار که بعضی فرومایگان قطع تعلق نموده همراه
برده بودند میگرفتند و بتعاقبش میپرداختند از علامات اذناب که تا آن طایفه روی آورده بود
گروهی از ایشان که قریب پانصد کس بودند شب راه گم کرده صبحی بمیان باغات طسوج در آمده
و شخصی از مردم طسوج را بدست آورده بزر فریفته که ره نمایی کرده طریق سلامت و راه
بیرون شد نماید آن شخص از اخلاص و یکجهتی این دودمان ایشان را براه بلا رهنمون کرده
بمیان میدان طسوج آورده طسوجیان را خبر میکنند رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شد را
گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشش مینمایند رومیان را بنوعی دست از کار مانده که
یکنفر رعیت پی براق پنج شش نفر سپاهی یراق دار رومی را پیش انداخته اسلحه و یراق
از ایشان گرفته بقتل میرسانیدند القصه آن راه گم کنندگان را در آن دیار بالتمام معروض
تیغ انتقام طسوجیان شدند و مایعرف ایشان بغیبت آنجا عبث شد و تا سلماس و اکراد و ایلات
اکراد نیز با رومیه بدین شیوه عمل نموده اکثر از سپاهیان ایشان میکشتند از رخوت و لباس ایشان
نمیگذشتند مجملا نصف شب برعموم سپاه قزلباش فرار سردار ظاهر گشته بجهة غارت اموال
و اسباب رو بجانب اردو و اغرق رومیه آورده تا صبح گرد از آن اردو بر آورده جمعی که
پیشتر از دیگران رفته بودند نقل میکردند که خیمهای مفروش و صنادیق چیده و شتران در برابر
خیمها خوابیده و اکثر آنها در زیر بار بوده و طویلهای اسب بقاعده مقرر کشیده بود و چنان معلوم
میشد که جمعی در جنگ مقتول و گرفتار گردیده اند آنچه از نقود و نفایس اموال ایشان توانسته اند
همراه برده اند سایر اسباب ناچار گذاشته اند پری سلطان در اول شام داخل اردوی سردار شده
نقل میکرد که بمیان خرگاه خاصه سردار در آمدم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتر
او در کنار مسند افتاده شمشیر مرصع برسم و قاعده مقرر که در پهلوی امرا میگذارند نهاده بود بخزانه
در آمدم خیمه بزرگ طولانی صنادیق برد و در آن چیده صندوق پوشهای زربفت و مخمل بر روی

دستهای از کنار دریای شهاره فرار پیش گرفت اما احوال سردار آنچه از تقریر گرفتاران متحقق شد
آنست که بعد از شکست و انهزام لشکر و گرفتاری پاشایان و میران سپاه و تفرقهٔ بقیة السیف
معرکه قتال آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانیده علی الصباح فوجی از طایفهٔ ینکچری و چاووشان و
جمعی از هر طبقه که در اردو بر سر او مانده بودند باستحکام عرابه و سرکاری توپخانه و علامات
مامور گردانیده قولوقچیان اردو را نوید که دکاکین واداده تا محل ظهر بفسون و تیر تفنگ
سپاهیانه و تدبیرات که باید بقرب اوسط الناس پرداخته بعد از ظهر از فرار نمودن میر
شرف و تفرق اکراد و عجز و اضطرار او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی نمیدانست که چه
کند حیران کار خود مانده هر ساعت و هر لحظه اندیشه میکرد در بین اثنا بسردار خبر رسید که پسر
جان فولاد پاشا با سپاه حلب در روز جنگ بطسوج آمده بودند آخر روز مقدمه لشکر شکسته باو رسید
همان ساعت طبل رحیل کوفته در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت
ازین قلق و اضطراب مردم زیاده شده پرده از روی کار برداشته شد و راه فرار را گشاده
یافته هر کس بهانه از معسکر جدا شده جوق جوق میرفتند و سردار بالضروره ترک فسون
و نیرنگ سپاهیانه کرده با خواص و اعیان و قاضی و مفتی مشوره نموده رای همگی بر فرار قرار گرفت
و بقصد آنکه ظلمت شب را پرده کار خود ساخته از غرقاب فنا بساحل نجات رسانند تا آخر روز
بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز پیش گرفت و علامت تحیر در میانه معسکر پدید آمده
فوج فوج قطع تعلق از متملکات خود کرده معتقد برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر
سبقت میجستند در باب ستانی نامهای شهریاران سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید
آن را مسدود ساختن آیین فتوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نمودن
بصلاح دولت اولیست بیت چه دشمن ره چاره جوید همی ، مشو مانع چاره جویان زکین
مجملا آخر روز بود که تصمیم عزیمت ایشان ظهور یافت حضرت علیقلی خان را جهة تحقیق این
حال امر فرموده بودند که تا حوالی اردوی سردار رفته کماهی احوال عرض نماید مشار الیه پذیرای
فرمان گشته وقت غروب هنگام افروختن مشاعل نزدیک باردو رسیده روشن شد که
یکدو سه بیمار در آنجا و بار بنیت پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلی خان رسیده

آنجا به بیست و یکروز کشیده مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه برد و سرما هجوم آورد عزیمت
جانب دار السلطنت تبریز فرمودند امراء عظام را حکم شد که استقبال ذکریا خان کرده
او را باعزاز و احترام به تبریز آورند امراء حسب الفرموده عمل نمودند ذکریا خان در دولت
خانه مبارکه تبریز بسعادت آستان بوسی رسیده مجالست بهشت آئین یافته معزز و گرامی
گردیده پیشکش گذرانیده بتعظیمات پادشاهانه افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و انیس
محفل قرب و اختصاص بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر طلا و مرصع
بزر و بیواقیت و اسپ تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی
و پیاله طلا و امثال آنها سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادرزاده او
که حاکم الیاق بود بدستور بخلع فاخره نوازش یافت و مقضی المرام روانه مقام خود گردید
اما احوال سردار بعد از فرار یابین لی سامانی و اضطرار که بتحریر پیوست با معدودی خود را
بسواس رسانید و در آنجا نیز بجهت آوازه ورود موکب ظفر قرین که بجانب سلماس نهضت
یافته بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت در اثنای طریق به پسر جان فولاد
رسید روزی در هنگام مکالمه و گفتگوی او را بتقصیر در برآمدن و مورد عتاب و خطاب سخت
جمع باشاره سردار از کمین در آمده بقتلش پرداختند و سردار بمیانه سپاه که اکثر لوند
بی نام و نسب بودند انداخته تفرقه کی بمیان آن گروه افتاد راه حلب پیش گرفتند و کرد دیگر از
آن جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک و بیان میگردد
چون سردار بدیار بکر رسید و حقیقت احوال بدرگاه خواند کار عرض نمود و در همان چند
روز سیاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت **ذکر فرستادن جهانگیر
خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا از حدود اندخود بطرف خراسان و غرجستان** از وقایع
سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردید که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان
ولد پیر محمد خان اوزبک و شاه خواجه و شیر افکن میرزا و غیره اتالیق از باقی خان منهزم گشته
باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیکی و صاحب اختیار و عمدة الامرای بلخ بود التجا به اقبال
شاهی اناخت گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند در بارس ئیل عشر و الف سفر

خبر از

صندوقی کشیده بود یک دو صندوق را گشوده مملو از اسباب و اقمشه بود چون تنها بودم بکفطار شتر
از شتر خان آورده چهارده صندوق بی آنکه ما فی الصندوق مطلع کردم بار کرده با شمشیر مذکور
بیرون آوردم بعد از بیرون آمدن مردم از اطراف و جوانب از اهل اردو با سباب و یراق
بپرداختند تخصیص سرداری جغال اوغلی را که منشیان روم که بآیات و احادیث مناسب
توشیح بطلا و لاجورد و تزئین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف میرسانیدند چون احکام و اسناد
بزرگان درصندوقچها مخصوص میباشد از اینجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه
رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند بلکه از اندیشه سپاه قزلباش که مبادا ایشان را تعاقب
نمایند بجا گذاشته بودند حاصل کلام آنکه اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی مردم فرومایه و اوسط
الناس بدست درآورده که کسی اطلاعی بر آن نیافت و بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را
بنظر اشرف درآورده دیده همت بر آن نیالوده بهمان کس عطا فرمودند پری سلطان قراقلر آورده
بنور العرض عرض درآورده بدستور با و مرحمت شد و برخوردار بیگ ایمیش توپچی باشی بضبط
توپخانه مامور گشته قریب یکصد عدد توپ و ضربزن بزرگ و کوچک بضبط درآمد القصه بعد از
وقوع این احوال غرق بجانب تبریز رفته موکب همایون فال بجانب سلماس نهضت نموده
مصطفی بیگ محمودی که در قلعه ماکو متحصن شده بود درین وقت شمشیر در گردن انداخته بپایه سریر
اعلی آمد عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پابوس مشرف شد زنبیل بیگ محمودی قوم
سلمان بیگ حاکم خوشاب که با او معاند بود در التجا به مرحمت شاهی آورده نوازش یافت
و اولکای خوشاب بنام او رقم التفات یافت امیرخان جولاق برادر اوست که تربیت یافته
حضرت اعلی بوده از اردو می آمده بشرف بساط بوسی مشرف گشت و بتقصیر لایقه که در این جنگ بموکب
همایون نه پیوسته معاذیر بسیار بیانه القا نموده برابر تالیف قلوب سایر و حشی صفتان اکراد در موجز
صواب افتاد ذکر یاخان رسولان معتمد بجهة تهنیت و اظهار عقیدت و حسن اخلاص نعمت علیه گردد ان
خاص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که وقتی نقد اخلاص او از بوته گداز
خالص تمام عیار بیرون می آید که بملاحظه و احتیاط آمده سعادت ملازمت دریابد ازین خطاب
خطاب آمیز اندیشه نموده در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت

معلی شاهی باعث انجام مهمات ایشان و محرک امداد و معاونت باشد تجویز توقف نمود
هنوز ایشان در دار السلطنت قزوین بودند که جنگ سردار رومی داده حضرت اعلی ظفر و نصرت
یافتند و آوازهٔ فتح بخراسان رفت و یار محمد میرزا و رفقا عقایف و مخدرات خود را در
قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چند گاه ایشان را در هرات
نگاه داشته باحتیاج بر وجه لایق سرانجام مینمود و در اوایل سال توشقان ئیل اربع و عشر و الف
که رایات فیروزی آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ شده بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند
حسینخان فوجی از جنود قزلباش خصوصا طایفه رفیعه شاملو همراه سلاطین زادها کرده
روانه غرجستان کرد ایشان آن ولایت را بیمن معاونت و امداد منسوبان این دودمان بحیطه
تصرف در آورده تمامی کلانتران و کلامان آن ولایت آمده جهانگیر خان و یار محمد میرزا را
دیده در مقام خدمتکاری در آمدند معظم قلاع غرجستان بدست ایشان در آمد و اکثر قلعه
داران و هزار جات و صد جات قبایل پای در دایره متابعت نهادند و روز بروز جمعیت لشکر
و حشر زیاده می شد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آن
صوب نمود شرح آن در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مامول است **گفتار**
در نهضت همایون بعزم تسخیر قلاع قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت حضرت
ملک جلیل چون خاطر خطیر اشرف از مهام ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت
یافت و امرا، اکراد طوغا و کرگا قدم در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان
نهادند خاقان دشمن سوز دوست نواز امرا اکراد را بانعامهای وافر و خلعتهای فاخر نواخته
همه را خوش دل از تبریز رخصت انصراف فرموده هریک بمقر حکومت خود بازگشتند
اگرچه سفر ییلاق بامتداد کشیده بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها بجهة اصلاح
حال سپاه بتوجه عراق میل و رغبت تمام داشت اما هیچ از امرا عظام را جرات آن نبود
که در خدمت اشرف زبان باظهار این مدعا گشود و رای عالم آرای اشرف اعلی بتوجه جانب قراباغ
و فتح قلعه گنجه تصمیم یافته نقوش این عزم بنوعی در صحیفهٔ تدبیر خسرو جهان گیر بقلم تقدیر نگارش
یافته بود که تغییر در آن محال مینمود در اول تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا از غایت

جز از بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون از بیلی متعلق بآن نشده بود و آن وقت سببی که در محل
خود بهمت تحریر یافته مهم سلاطین تمشیت پذیرفت و درین سفر در ملازمت موکب اقبال بودند
و درینوقت یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان گشته بعضی قلاع
و محال غرجستان که در تصرف ملازمان این درگاه است بجهانگیر خان عنایت شود و بامداد امرای
خراسان محال غرجستان را که محل مضبوط است و قلاع مستحکم دارد متصرف گشته از اماکن خود سازند
و در آنجا و دشورش انگنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود ترغیب نمایند و اگر جمعیت لشکر روی
دهد فرصت جوی بوده همت بتسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی متوجه ملک موروث آذربایجان
و شیروان شده بودند نمیخواستند که درین هنگام که چنین مهمی بزرگ پیش نهاد همت علیا است در حد
خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات نمیکردند و حواله بوقت دیگر میفرمودند که چون بیمن
اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان و شیروان فارغ گشته بجانب خراسان
نهضت همایون واقع شود این عزیمت بامضا رسد یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر
ازین فرصتی بدست نمی آید که باقی خان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز
استقامتی نیافته و او را در ماوراء النهر مشاغل عظیم روی میدهد معلوم نیست که بضبط
اینطرف آب تواند پرداخت این ولایت درینوقت بآسانی بدست می آید و این اراده
ناچیز نمی پذیرد چون در عالم حساب و معامله فهمی این کنگاش فی الجمله راه بجائی داشت و یار محمد
میرزا که صاحب وقوف مهمات آن ولایت بود مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی بیشتر تجویز
فرموده سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه و انعامات و سایر ضروریات نواخته
مرخص گردانیدند و یرلیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز
و احترام سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان
در تصرف جماعت جمشیدی و غیره منسوبان این درگاه است بتصرف ایشان گذارند و کومک بقدر
احتیاج همراه نموده ایشان را بغرجستان فرستند و سلاطین زادها در کنار آب ارس حوالی نخجوان
بشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند اما
شاه خواجه از رکاب همایون تخلف نکرده توقف اختیار نمود یار محمد میرزا بجهة آنکه از درگاه

یکصد من تبریز به پنجهزار دینار رایج عباسی بعساکر منصوره مبیع نموده قیمت بازیافت نماید
و در ثانی الحال بجهة بُعد مسافت و کرایهٔ الاغ منفعت رعایا را منظور داشته و یکصد من به ده
هزار دینار قرار یافت و دیوانیان عظام حسب الفرموده عمل نموده محصلان بانجام این
خدمت تعیین شدند بعد از فراغ از امر مذبور بجانب ارسبار توجه فرموده منازل خلف
بیک سفره چی واقع در کنار آب ارس از فر نزول همایون زینت منازل جنان گردیده و در آنجا
بجهة روزه داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را اختتام رسانیدند و درین منزل منشور عاطفت
بجهت رفع حجت روز قیام بمستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر مواعظ و نصایح پادشاهانه
فرستاده بقاضی و مفتی و پاشا و اعیان سپاه اعلام دادند که ممالک آذربایجان و شروان
ملک موروثی ماست که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی نموده تغلب
متصرف شده بودند و همت والانهمت بتسخیر آن مصروف داشته بهیچوجه دست از آن
مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال
اوغلی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمده بود و مستحفظان باو مستظهر بودند بمعاونت
خود و تایید الهی و نیروی دولت شاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف درین سال
مددی بشما نمیرسد درینصورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن شرعاً و عرفاً برشما لازم است
و باید که عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازند و هرکس را درین ملک
تعلقی بوده باشد و اراده توقف این دیار داشته باشد بدرگاه عالم پناه بشتابد که توجه
خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هرکدام اراده رفتن دیار روم داشته باشد با اموال
و اهل و عیال خود سالماً غانماً روانه شود که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و اگر پند
سودمند ما را قبول نکنند و قلعه بر روی عساکر ما بسته توپ و تفنگ بعسکر همایون اندازند
بعد از ارتکاب جنگ و جدال دیگر توقع و چشم داشت مروت و امان نداشته باشند
و الا از لشکر قیامت اثر اندیشه نموده چنان کنند که بمحصوران قلعه آزاری نرسد که مآل
آن در گردن ایشان از غضب همایون تا چه رسد بعد از ارسال این پند دلپذیر که مانند
صحت بیمار است بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن

برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی دی پوستین قاقم برف در خود پوشیده کلاه سنجابی
ابر بر سر داشته از بیم یخ بند زمینهای پست و بلند طایع ستوران از رفتار عاجز آمده در چنین خطر
هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طلبکار شعلهٔ آتش و آرزومند گوشهٔ قشلاقست سفر روی
احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنهٔ تبریز عنان عزیمت بدان صوب در حرکت
آوردند از امرا نادر الله وردی خان رخصت رفتن بجانب فارس یافت که در زمستان تجهیز لشکر
کرده در بهار با قشون آراسته متوجه یساق گشته بلشکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امراء
خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده روانه خراسان شدند و بعضی از عساکر منصوره
و ملازمان امرا که امتداد سفر پیشنهاد بیش نمودند رخصت یافته روانه عراق شدند که در زمستان
بانجام ضروریات سفر پرداخته در اول بهار بموکب همایون پیوندند و حسین خان استاجلو
حاکم همدان را که حسب الامر اعلی که جهت ضبط ثغور بطرف رفته بود در یتوقف طلب نمودند که در سفر
قراباغ همراه باشد و او با قشون آراسته آمده همجا با برف دست و گریبان و ستوران
از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتادان و خیزان خود را باستانهٔ اقبال آشیان رسانید الحاصل
موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور سلطان
الاولیا و مشایخ العظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم
سلطان سید جبرائیل علیه الرحمه شده و اسب چند روز در آن موضع تبرک توقف فرمودند و از سوانح
این سفر آنکه خواجه محمد شفیع را که وزیر دار المرز و قزوین بوده خطاب میرزایی عالمیانی داشت بوزارت
خراسان سربلند گردانیده آن منصب عالی را علاوه مناصب سابق فرمودند و نظم و نسق کل ولایات
خراسان و مهمات امرا و حکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض گردیده پایه
قدر و منزلت او باوج اعلی رسیده و چون درین سال در آن ولایت کم محصولی بود و در قراباغ
بر کهنه تاختن قزلباش احوال رعایا اختلال یافته و زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود
و لشکریان را لا علاج آذوقه دو سه ماهه سر انجام می بایست نمود و غلات اردبیل و آن نواحی وفا
لشکر و از موقف جلال حکم قضا جریان مقرر شد که بیست هزار خروار غله که هر خرواری یکصد من
تبریز است بر محال آبادان آذربایجان قسمت شود که رعایا بالاغ خود نقل اردوی معلی نموده

حضرت اعلی بعد از اطلاع قاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند
که اول از جانب اشرف نثار واقع شود بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر نثار کردند
امرا نامدار و حضار مجلس بهشت آیین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم بلوازم
نثار قیام نمودند از ناوران و علماء کرجی نقود احمر و ابیض ایثار کرده کاسه داده
و کاسه گرفتند و آن روز جهة تبسیط خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده با آن طایفه که
صحبت و سرور و ایشان خالی از غرابتی نبود عشرت پیرا بودند همگی آن طایفه که سلطنات شاهانه
و خلع فاخره سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن گرجیان از آنجا کوچ
واقع شده در اول تحویل حوت ظاهره بلده گنجه تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره
مخیم سرادقات جلال گردید و برخوردار بیک توپچی باشی را مقرر فرمودند که قالب توپها را
که در برگشت طاقت آورده شروع در توپ ریزی نماید و مقرر فرمودند که بعضی از امرا و عباد
دولت ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردو و جای سیبه تعیین نمایند
و بحسب جهة آنکه آمد شد رومیان از قلعه مسدود گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده
علیخان موافق با قنبر بیک سلحدار باشی و جمعی از تفنگچیان و غلامان بحراست آنجا مامور
گشتند و چند روز بجهة قرار معامله محاصره و رسیدن قالب توپها در همان مکان توقف
واقع شده سال با آخر رسید و دیگرباره کوکب خسرو نوروز عالم افروز گشت درین سال
پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه عالم فانی را وداع نموده در اگره بجهان عقبی
شتافت شاهزاده سلیم که فرزند اکبر اوست در زمان چند روز از الهاباد با گره آمده در آن
طرف آب نزول نموده بود بعد از وقوع این واقعه اکثر امرا و اعیان دولت سلطنة سلطان
خسرو ولد شاهزاده سلیم اتفاق داشتند شیخ فرید بخشی کل که از امرای معتبر و خان اعظم کو
کلتاش بود مخالفت جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم پیوسته او را کورنش نموده
بر سایر امرا ظاهر شد که با وجود پسر تشبث پسرزاده خالی از اشکالی نیست ترک آن اراده بدور
از کار کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند شاهزاده خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بر
منوال دید از اگره فرار نموده بجانب لاهور شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب او

وسلامت اختیار نمایند موکب همایون با آهستگی کوچ فرموده شکارکنان طی مسافت میفرمودند اما آن بخت
برگشتگان کینه خواهان و بیدولتان گمراه رخوار جهالت و غرور دامن گیر گشته نصایح پادشاهانه ناشنیده
انگاشتند و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش هوش بود بیرون کردند و درهای قلعه را بسته و انواع
محنت و بلا بر روی روزگار محصوران قلعه گشوده بانجام اسباب قلعه داری پرداختند و اصلا پند
و موعظه در آن قوم سودمند نیفتاد و رسید بایشان آنچه رسید **از سوانح اقبال در اثنای طریق قلاع
که در اواخر این سال بظهور پیوست تفویض ایالت گرجستان بطهمورث خان نبیره الکسندر
خان است** شرح این سانحه اقبال آنکه چون گورک جای محل نزول موکب شاهی گردید از ناوران گرج
که با کستندیل خان مخالفت نموده در دفع او سعی کردند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت
و متابعت اوامر پادشاهی کرده استدعا نمودند که مراسم پادشاهانه شامل حال ایشان گشته طهمورث
خان بن داود خان ولد الکسندر خان را که در خدمت اشرف بود بحکومت گرجستان نصب فرمایند که بتدارک
مافات دامن بر میان زده بهر خدمتی که مامور گردند در ملازمت طهمورث خان از دل و جان قیام نمایند
و عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان شده ملتمس ایشان درجه قبول یافت و مقبل آن شد که دو نبیره
الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان در دست بابا ایشان بود بدرگاه عالم پناه آورند که صدق اخلاص
ایشان بر ضمیر انور ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن
اسیران مذکور طهمورث روانه گرجستان گردد حضرت اعلی بجهة اطمینان خاطر گرجیان بساعت سعد
تفویض حکومت گرجستان اختیار فرموده امرا نامدار و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده در مجلس
بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته طهمورث خان را پاپوس ایالت و خانی فرمودند قاعده و قانون
گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان بر مسند سلطنت موروثی جلوس نماید
یکی از رهبانان که مرشد آن قوم باشد با ریش سفیدان و معتبران گرجی اتفاق نموده قالیچه در
دور گسترده و او را بر بالای آن می نشانند و هر کدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته در وقتی که آن پادشاه
زاده پا بر بالای آن قالیچه می نهد ایشان طبقهای زر نثار مینمایند و پیش او زانو زده کاسه میدهند با جمله گرجیان
قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهة او انداخته طهمورث خان بامر و اشاره خسرو کامکار
کامران بر بالای آن قالیچه بر آمد و از ناوران گرجی طبقهای زر بدست گرفته اراده نمودند که ایثار نمایند

نوروز عالمیان را مژده فیروزی و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان آرا لطافت بهار چون
روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از رطوبت هوا همیشه
بهار و سرسبزی ریاحینش در وصف و ثنا یکقرار چنانچه شیخ نظامی گنجه قدس سره در لطافت
و نزاهت آن سرزمین گفته مثنوی خوشا ملک بردع که اقصای او • نه اردی بهشت است
بی گل زدی • شورش گل کوهساری دهد • زمستان نسیم بهاری دهد • همه ساله ریحان آن سبزشاخ
همیشه در ناز و نعمت فراخ • سلطان سرافراز اقلیم چهارم یا کوکبه جنود آسمان پای برسند غرور شرف
نهاد یعنی توسن آسا از نهان خانه حوت بیرون نظر نجانه حمل خرامید و نوروز فیروز در روز
شنبه یازدهم شهر ذی القعده الحرام اتفاق افتاد و عالم پیر جوانی از سر گرفت مثنوی
باز جهان را طرب آغاز شد • باد صبا لخلخه پرداز شد • شاهد گل جلوه گری ساز کرد
بر همه خوبان جهان ناز کرد • پیر مغان ازمی چون ارغوان • چهره برافروخت چه بخت جوان
اردوی گرامی در جنت مزار شیخ نظامی علیه الرحمة نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم
عید نوروزی آن روز بسر برده قیام نموده چند روز بنشاط و عشرت گذرانیده داد عیش
و خرمی دادند و بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امور قلعه گیری شده از آن یورت
کوچ کرده در پای قلعه نزول کردند و سپه قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود فرود
آمده روز بروز لشکر فیروزی اثر که بمنازل رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی آمده با مر محاصره و خدمات
مرجوعه قیام نمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریزی کردند و اهل قلعه در لجاج و عناد
اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و بادلیج بار دوی همایون
ریخته آنچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست و نتیجه آنکه کار را با قزلباش
بکرو نمانید در ستم سلطان سوکلن ذوالقدر را که دو سال بود در خلک گرفتار شده نزد
ایشان محبوس بود در حین محاصره بقتل آوردند هر یک از سادات عظام عالی نسب مازندران
که نسبت قرابت بسلسله علیه میر بزرگ جد مادری اشرف داشت بحسب تقدیرات آسمانی
در قلعه گنجه واقع شده معزز و محترم می بود از ادبار و بخت برگشتگی آن سید عزیز بیگناه را
بهمان نسبت مقتول ساخته ابواب ملایمت و آشتی بالکلیه مسدود گردانیدند چون خضر

ایلغار نموده تا حدود لاهور قریب به بیست هزار کس از جغتایی و هزاره و افغان و راجپوت و غیرهم
بر سر شاهزاده جمع شدند در آن حدود طلیعه لشکر شاه سلیم که شیخ فرید مقلانی بود نمایان شد شاه
زاده خسرو عطف عنان نموده صف سپاه آراست و نمایش حربی در نهایت صعوبت دست داد
چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند و سپاه شاهزاده خسرو از ستیز و آویز
عاجز آمده شکست بر لشکر شاه زاده افتاد و او پشت بمعرکه کرده راه انهزام پیمود در کناره آب
لاهور که اراده عبور داشته کشتی بانان او را شناخته بقلیج خان حاکم لاهور خبر دادند قلیج خان او را
برفق و ملایمت و تعهدات دلخواه او را نزد خود آورده بعد از وصول پادشاه بنظر رسانیده شاه سلیم
مظفر و منصور باکره آمده بر تخت سلطنت قرار گرفت سید محمد کربائی در تاریخ این واقعه گفته
قطعه شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه ٭ برفت و طبل تمنا بدهر ماند یتیم ٭ سؤال کردم و از دل که
در صحیفه دهر ٭ روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم ٭ جواب گفت برسم دعا بگوی دلیر ٭ بجای اکبر شه
پادشاه زاده سلیم ٭ از فتنه انگیزان جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان
شد همه را از دار عبرت آویختند شاه سلیم به پسر خود اعلام نمود که بتماشاگاه مصلوبان رفته ارا
جنود خود را تفرج نماید سلطان خسرو عرض نمود که گناه کار من بوده ام و مستوجب سیاست منم مرا
از دار عبرت می بایست آویخت گناه آن جماعت چیست التماس دارم که آنحضرت مرا هم از محنت
جلالت و انفعال خلاصی دهند شاه سلیم بر او ترحم کرده از خون او درگذشت اما جهان بینش را میل کشید
اما سایر امرا و ارکان دولت پدر که از او متوهم بوده اراده سلطنت سلطان خسرو نموده بودند
سلطان سلوک پسندیده نموده در مقام انتقام نشد و سلطان خسرو را بمعتمدان حرم سراپرده در آنجا نگاه
میداشتند و ظاهرا از میل آسیب بدیده شاهزاده نرسیده و از دیده عاطل نبود خواجه شعیب خوشنغانی
تاریخ این واقعه را اکبر شاه یافته و یکی زیاده است بتعمیه اشعاری بر آن کرده قطعه شاه
اکبر جلال دولت و دین ٭ که زد از قدر بر فلک خرگاه ٭ نوبتش در گذشت از پنجاه ٭ ماهی
عمرش اوفتاد بچاه ٭ نخل شاهیش چون ز پا افتاد ٭ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ٭ زاید وقایع سال
خجسته فال وقایع سال خجسته فال یونت ئیل مطابق سنه خمس عشر و الف که سال پنجم
جلوس اقدس همایون شاهیست سال همایون یونت ئیل ترکی آغاز شد بهار دلکشا از مقدم

هجوم آوردند چند نفر از ایشان پای جلادت پیش نهاده بر برج عروج نموده آن مکان را از دست رومیان
گرفتند اگرچه این معنی موافق مزاج اشرف نبود که در تعجیل در گرفتن قلعه کرده جوانان کارآمدنی در معرکه
کارزار در کارند و حضرت اعلی در شمول بنده پروری هر یک از آن جوانان دلیر رزم آزما را بده قلعه
برابر میدانند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض فرمودند خطاب عتاب آمیز
فرمودند اما نهایت مردانگی در آن روز از قورچیان عظام صدور یافت و با وجود اینهمه مضرت
و آسیبی که از ممر توپ و تفنگ و ریختن قنبارهای آتش بایشان رسید برج را از دست
نداده بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون
آمده تقریر کردند که درین جنگ تا موازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان زخمدار
و نابود گشته تا هفتاد و هشتاد نفر بقتل رسیده بودند غلامان خاصه شریفه نیز از سینه هجوم آورده
دو سه برج از بروج شبرجاجی را گرفته شروع در دیوار اصل قلعه شد رومیان قدرت و توان
قزلباش و ضعف خود را مشاهده نمودند که در عرض دو سه ماه که محصور گشته قلعه داری کردند
از هیچ طرفی مددی بایشان نرسید از اطراف و جوانب بلا را بنحو محیط یافته چاره جوی شدند
اما پاشای قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را بحصار و قلعه داری ترغیب مینمود تا آنکه
کار از دست رفته و عساکر منصوره از برجهای شبرجاجی گذشته پیشتر رفتند و هر چند
رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاده مردانه وار بر بروج قلعه عروج نمودند چون
برج معتبر بدست غازیان و غلامان درگاه درآمد محصوران یکبار زنهار یا الامان بر آورده
کس بخدمت اشرف فرستاده استدعای عفو تقصیرات خود نمودند چون در اول حال حجت
برایشان تمام شده بود و عصیان و بی ادبی آنجماعت از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده
التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بود پاشا و عظمای
رومیه بیرون آمده سجده بخاک آستان بتقدیم رسانیدند و در آن شب رخصت معاودت یافته
بمنازل خود رفتند اما دست از قلعه باز داشته مفاتیح دروب بغلامان شریفه سپردند و آن شب
تا صباح پاس قلعه نگاه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کرده گروه گروه حسب الامر
بنظر اشرف در می آمدند هر گروهی را بجمعی از غازیان سپردند که اموال ایشان را بحیطه ضبط در آورده

مفتح الابواب که بخشاننده بی منت و گشاینده درهای سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی
روزگار فرخنده آثار همایون گشاده مقالید سلطنت و مفاتیح عظمت و کامکاری واللّه یؤیّد بنصره من یشاء
بکف کفایت و قبضه اقتدار اولیاء دولت ارجمند و منسوبان خلافت ابد پیوند داده اصلا اثری
بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت آخر الامر بسیاسه لجاج و خذلان گرفتار آمدند و بجزای اعمال
ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام
داشتند حسب الفرمان قضا جریان تا اتمام توپها را تا حوالی خندق که محال انداختن توپ است پیش
برده حوالی الحال نصب کرده تا قریب سه ماه بین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت یکمرتبه رومیان
جلادت ورزیده بسیبه ذوالفقارخان ریختند مردم او غافل بودند بقدر دستبردی چنین نموده
کس را ضایع کردند و یکبار مرتبه دیگر از سیبه صفرخان بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساختند تا آنکه
توپهای بزرگ ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شد در خلال این احوال الله وردی خان نیز با لشکر
فارس رسیده در طرف شرقی فرود آمده از آنجا سیبه پیش بردند و از اطراف و جوانب کار
بر محصوران تنگ شد و مبارزان جنود اقبال و قورچیان و غلامان و غیر ذلک نقبها از خندق
گذرانیده بر برج و باره رسانیده از یکطرف قریب پانصد ذرع زیر دیوار اصل قلعه را خالی کرده
چوبها و ستونها استوار کرده یکبار آتش در آن زدند چوبها سوخته سراسر دیوار را انهدام پذیرفت
و رومیان مضطرب گشته هجوم آوردند که سد آن رخنها نمایند از آسیب گلوله تفنگ فرصت آن
نمی یافتند و از یکطرف توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته صفیر گلوله
آتش فشان دمبدم پیام اجل میرسانید و در اول حال از جانب قورچیان برجی از بروج شکسته
قلعه که از سایر بروج محکمتر و اهتمام رومیه در محارست آن بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند
و رومیان گلوله تفنگ بطریق تگرگ بر ایشان میریختند و قورچیان از آن نومید گشته بر بالای
برج دویدند و رومیان آتش بازیها کرده قاروره های نفط و باروط بر سر قورچیان میریختند قریب
بپنجاه شصت نفر را بعضی رویها و مویها آنچنان سوخته بود که ابرو از ریش از فرق نمی شد چند نفر
براه عدم شتافتند مجملا هر چند رومیه سپر جهالت در سر کشیدند و در مدافعه کوشیدند نیز
اثری بر آن مترتب نشده و از صبح تا عصر نیز بر این منوال از جانبین جنگ و جدال بود تا وقت عصر قورچیان

مصروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود شد چون اخبار وصول نزول اردوی گردون شکوه
شد بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع استیلا یافته بود که خیال مخالفت
و قلعه داری در متخیله هیچکس نمیگنجید بخشش محمد پاشا قراقلر حاکم قلعه گوری که تا غایت
در راه دولتخواهی رومی ثابت قدم بود و مطلقا از جاده متابعت آنقوم عدول و انحراف جایز
نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاد و بوساطت محمد بیک بیکدلی
که از خاصان درگاه بود عرض بندگی و استکانت نموده زبان اعتذار بکلمه استغفار گشاد
و عرضه داشت نمود که اگر عفو پادشاه شامل حال این خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت
نگردد سر قدم ساخته بخاکبوسی این درگاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض آثار
خسرو جرم بخش پوزش پذیر بود پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را نوازش فرموده
پاشای مذکور را بمواعید پادشاهانه نوید دادند و او مژده بخشایش یافته با دلی پر امید بهم
قاصدان کعبه آمال گشته باردوی معلی داخل شد و بوساطت امرا و مقربان بمجالست مجلس
بهشت آیین مستسعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شده بخلاع فاخره از تاج و کمر و اسپ
زین مرصع و سایر التفات و تفقدات سرافراز گشت و کلید قلعه را بمنسوبان درگاه شاهی
سپرده حضرت اعلی کس بجهت محافظت قلعه و ضبط توپ و تفنگ و یراق قلعه تعین فرموده فرستاد
و چون خاطر از قلعه لوری جمع کردند نهضت همایون بجانب تفلیس و توماووس تصمیم یافت و از
سوانح این سال فوت گرگین خان ولد سیمون خان والی گرجستان کارتیل و آن سلسله است
که جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی ایشان را
نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او را که در آن وقت چهارده ساله بود چون به چهارده در
حسن تمام بجای والد بحکومت ملک موروث و لقب فرزندی سربلند گردانیده احکام شفقت
آمیز و خلاع فاخره جهة او و مخدرات استاران سلسله ارسال یافت و محمد بیک بیکدلی را بدان صوب
فرستادند که پرسش او و مخدرات استار آن دودمان نموده بشفقت پادشاهانه مطمئن سازد در خلال
این احوال عرایض ضراعت آمیز از جانب مستحفظان قلعه توماووس رسیده استدعا نموده بودند
که اگر از جانب قزلباش ایلچی بدیشان نرسد و از صرصر غضب قیامت آثار پادشاهی ایمن

بوده

ملازمان جنود اقبال علی قدر مراتبهم رسانند و پاشا چون تبریزی الاصل بود و در اوان طفولیت
بمیانه رومیه افتاده بود و در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته بود و بمرتبه ایالت و پاشایی
رسیده اهل تبریز استدعا داشتند که او را بدست ایشان دهند که او را بسزا و جزا رسانند
پسران رستم سلطان نیز همین اراده داشتند که بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات
جانب سیاله را اهم و الزم داشته او را بدست مازندرانیان دادند و ایشان او را در عوض آن خون
سید بیگناه قصاص کردند چند نفر که قبل از آن شاهی سیون شده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش
یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند چون اراده ازلی بافنا و اعدام آن گروه غدار تعلق
پذیرفته بود بعد از چند روز که اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد در یورت حسن جابی بفرمان قهرمان
قضا حکم تقدیر بقتل آن گروه پرداختند قریب بدو سه هزار کس را به تیغ انتقام گذرانیدند
و در آن منزل پر وحشت از کشتها پشتها بدید آمد چون بعضی از مردم آن دیار حرام نمکی کرده ملازمت اروسیه
اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی زبانه
کشیده بود که جز بخون آن خون گرفتگان اکتفائی نپذیرفت لهذا عموم آن طایفه عرصه تیغ فنا
گشتند مگر قلیلی که سمت نوکری داشتند نجات یافتند مستعدان اردو تاریخهای مرغوب
جهة فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله ضیاء نور آگاهی نواده میرزا احمد کفرانی صفهانی
که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود منتخب افتاد و فی الواقع بنوعی که در
ضمیر ضیا تأثیرش پرتو انداخته بود بخیر ظهور آمده فتح این قلعه کلید قلعه شماخی کردند **قطعه بیت**
منت خدایرا که باقبال بی زوال ملک شه زمین و زمان در فراخی است ؛ از بسکه نصرت از پی نصرت
همی رسد ؛ تاریخ فتح قلعه گنجه شماخی است ١١٥٠ **ذکر وقایع متنوعه و بدست در آمدن قلعه لوری و تفلیس**
و توماتوش و قضایا که بعد از فتح قلعه گنجه و تسخیر قراباغ بظهور پیوست بعد از فتح قلعه گنجه چون
از حسینخان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه
میکردند و رای معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته بود و ایالت آن ولایت
بمحمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان
گردیده و بعد از انتظام مهمات قراباغ همت والا نهمت بتسخیر قلعه لوری و تفلیس و توماتوش

بمقاصد ارجمند فایز گشتند و پاشا و سایر جماعت که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه معلی از پی
ایشان مقرر شده سالماً غانماً بسرحد رسانیدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه تفلیس شده
نیک و بد آنرا بنظر احتیاط درآوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در دامنه کوه بلند واقع شده از
یکطرف سر بثریا افراخته آب رودخانه کر از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بطرف شرقی
میرود و در جوار شیروان آب ارس به وی پیوسته بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس میرسد
که پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در حوالی قلعه در سمت جنوب گردیده بجانب شرق
می افتد و در صریح شهر و قلعه که آب میگذرد زمین سنگ بستر مرتفع واقع شده و در مقابل
آن کوهی بلندی پیش آمده و تخته پل در غایت استحکام در آنجا ترتیب داده اند که از تفلیس بولایت
بولایت گرجستان آن تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهور آفاق نسبت
که از زیر آن تخته پل میگذرد و شهر تفلیس بر جانب غربی آن تخته پل افتاده و چشمه آب بسیار از آن
کوه جاری می شود و آب گرم از هفتاد و هشتاد محل جریان یافته در زمان قدیم هر کس از سلاطین
اسلام و کفره گرجی گنبدها بر بالای آبهای گرم عمارت کرده استحکام نموده اند و حمام آن شهر
منحصر بآنهاست و چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون قلعه است و الحال چهل حمام بحال خود
بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دایرت داشت ارتفاع برج و حصن بمثابه که با فلک افلاک دعوی
محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف
کوههای بلند سر بفلک افراخته از یکطرف آب کر میگذرد و بر اینجانب که محل اقامت و نزول
لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست درآمدن این قسم قلعه که فی الحقیقه ستون ولایت
گرجستان است و شیروان باین آسانی جز بتائیدات آسمانی و توفیقات سبحانی و نیروی اقبال بلند
حضرت اعلی خاقانی نتواند سکنه آن شهر که اکثر مسیحی ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسیا
و معابد نصاری که اکثر قدیم است در آن شهر و حوالی آن بسیار است القصه در همان چند روز در محله
بیک بیگلی از گرجستان بسعادت منضم و اکثر میرزادهای ارناوران گرجی همراه او آمده بشرف
آستان بوسی مشرف شدند بهوای اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو
کامکار رعایای نژاد سمت ازدیاد پذیرفت و حضرت اعلی میرزادهای گرجی را علی قدر درجاتهم تفقدات

شاهانه

بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و افتقار بدرگاه سپهر اقتدار نهند مراسم خسروانه احکام
استمالت مبنی بر عواطف شاهانه باسم ایشان نوشته اشاره فرمودند که هر کس از ایشان
اراده بودن این دیار بوده باشد علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته مضاعف آن
عنایت می شود و هر کس اراده دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد
که بهیچوجه آسیبی از لشکریان بایشان نمیرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه تومانیس این معنی را
سرمایه نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات
وافره مخصوص گشته جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالماً غانماً روانه نمودند و بعضی که توقف
اختیار نمودند بمنتهای مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانه آل کت حدود گرجستان مضرب
سرادقات عظمت و اجلال گشت عبداللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه
که در آن قلعه بودند لطف و قهر شاهی را از حال مردم گنجه و لوری و تومانیس قیاس نموده بدلالت
بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف اعلی فرستاده همین استدعا نمودند
ملتمس ایشان نیز بعز انجاح مقرون گشته حکم همایون مبنی باستمالت باسم ایشان عز صدور یافته مصحوب
حسین بیگ چارچی باشی ذوالقدر نزد پاشا فرستاده پاشا و آن جماعت اگرچه بر ایشان ظاهر بود
که در مواعید شاهانه خلافی نیست و هر کس امان داده از مضرت و آسیب قزلباش ایمن اند لیکن
بمقتضای ولیطمئن قلبی جهة اطمینان قلوب قوم و عشیرت خود و اعتبار آن قلعه که از حصین قلعه مشهوره
آفاق است از دیگر قلاع التماس نموده بودند که یکی از امراء عالیقدر بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده
بوساطت او بخدمت اشرف آیند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی علیقلی خان شاملو را بآن خدمت مأمور
فرموده بجانب تفلیس فرستادند و او بدانجا رفته پاشای مذکور و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده
نهایت انقیاد بظهور آوردند قلعه را بعلیقلیخان سپردند چون روز با اهل اردو بسودا و معامله پرداخته
الاغ باری و سواری گرفته بعد از آن همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند علیقلی خان حسب الامر
اعلی جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران رومی باردوی
کیهان پوی آمده و در آل کت چایی پاشا و رفقا سعادت آستان بوسی یافته بنوازشات خسروانه
سرافراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند

از روی حساب گشت تاریخ همان **ذکر تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که قبل از یورش شیروان سمت وقوع یافت** چون موکب ظفر نشان در کوکچه دکیز نزول اجلال نمود عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه جهان پناه مجتمع شدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوی الله وردی خان و جمعی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس بتعمیر قلعه ایروان مامور گشته بسرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت اعلی با وفور نشاط و شمول از ساحل دریای کوکچه عبور فرموده سیرکنان و صید افکنان از دره سخان بطرف نخجوان توجه فرمودند و در خلال این احوال عوریتی مسمات بگلچهره گرجیه که در زمان شاه جنت مکان از خدمه منسوبان این دودمان بوده بعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه سیمون خان[2] مخدرات آن سلسله او را باستنبول فرستاده بودند که در خدمت سیمون خان بوده باشد و او بتقریبات بخدمت والده سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود رسیده بجهت کاردانی و آداب خدمت نزد او راه یافته چند گاه در استنبول بود درین هنگام بهمراهی وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از جاووشان رومی از جانب سیمون خان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورد ما حاصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه مقدم و راجح داشته‌اند و خصومت و نزاع در میانه دو پادشاه عالیجاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای خلایق است والتماس نموده بود که بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را در نوردیده با پادشاه ذی جاه روم با وی الفت و وفاق کردند که درانطرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصاً درویش پاشا وزیر اعظم باعث این امر خیر فرجام شود بنوعی که رضای خاطر اشرف بوده باشد فیصل میدهند ازین طرف جواب عرایض سیمون خان برین نهج قلمی شد که میانه حضرت شاه جمجاه جنت بارگاه شاه طهماسب و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان مؤکد با یمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبود باشد بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان بمجرد اندک اختلافی که بجهت عناد و نفاقات در میانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته نقض عهد نموده مملکت موروثی ما را بعنف

[2] [illegible]

شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته مهمات ایشان را بر وجه دلخواه ساخته خوشدل و شادمان
روانهٔ گرجستان فرمودند و جهت لوارصاب خان دیگر باره خلاع فاخره و فتوحات وافره فرستاده
بمواعید شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعهٔ مذکور بمحمد بیک مشهور بدلو
محمد ولد قلیجان سلطان شمس الدینلو تفویض یافت و جمعی از تفنگچیان خاصهٔ شریفه مقرر شد
که با او در آنجا بوده بمحافظت قیام نمایند و اسباب و یراق قلعه توتاقوش و لوری قرار یافت
که جهت قلعهٔ ایروان نقل شود و اردوی کیهان پوی از آن محل کوچ فرموده مظفر و منصور
لوای معاودت برافراختند و چون خاطر اشرف ازین مهمات فراغت یافت همیشه تسخیر ولایت
شیروان و تعمیر قلعهٔ ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن
کرد که متوجه سرحد ایروان و تعمیر قلعهٔ آنجا فرمایند چون خاطر از آن ممر و آمدن سردار
و لشکر روم جمع گردد و رومیان شیروان نیز درین سال از مدد و کومک مایوس گردند عنان
نصرت نشان بدان صوب انعطاف دادند بدین عزیمت والا عنان فیروزی عیان از راه جبال اخبال
که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بدان
سرزمین نیست نشیب و فرازش مصداق این معنی که کسی ندیده فرازش مگر چشم ضمیر کسی نرفته نشیبش
مگر پای گمان مضیق طرق بمثابه که در اکثر جاها یکسوار بصد تشویش عبور میسر نمود متوجه شدند
طبقات لشکر را منقسم بچند گروه فرموده قرار دادند که در هر یکروز یک گروه کوچ نمایند مجملا قریب
ده روز تمامت لشکر از آن راه نموده در کوکچه دکیز مجتمع گشتند درین سال میرابوالولی انجو بسزای
بجهت خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه مینمود
از منصب عالی صدارت معزول گشته غازیخان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر
سیفی حسینی قزوینی اقوام قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان بود بدین مرتبهٔ عالی معزز
گردیده و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنت اصفهان و یزد و قم و کاشان بود
اقرار نموده بمیر جلال الدین حسن اصفهانی که از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه
درین دودمان قدسی نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت میر حیدر معمائی
روزی که ابوالولی انجوی را ؛ انداخت ز منصب صدارت دوران ؛ جایش بمعز الدین محمد داد

چند روزی با عبدالله بیک کرک آشتی کرده بالاخره نمایش با فساد مفسدان که هیچ طایفه از آن
خالی نباشند وطایفه اکراد از همه پیش در پیش اند مورد نزاع در میان آمده قلعه خوشاب بتصرف
زنیل خان درآمد بالجمله عنایات خسروانه امراء اکراد وایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز
فرموده بجهة میر شرف وذکریا خان وضیاء الدین خان نیز خلاع فاخره وتنسوقات لایقه فرستاده
همگی مسرور وخوشدل رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر وگشت
خطه اردوباد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده طیبه گستردند که با تعمیر قلعه
ایروان وبازگشتن امرا ولشکریان چند روزی در آن مقام بهجت فرجام مسرت پیرا بودند بعد از
فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان عنان نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان معطوف دارند
اردوباد قصبه ایست بغایت دلکش ودلنشین در جانب شمال آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز
خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه آن فرموده **بیت** ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس ❊
بوسه زن بر خاک آن وادی ومشکین کن نفس ❊ در دامنه کوه قپان واقع شده در کمال نزاهت
وخرمی بلطافت هوا وعذوبت ماء وباغات وبساتین میوه دار وچشمهای خوشگوار
شهره آفاق است ومردم آنجا به تشیع فطری وخلوص اعتقاد ودوستداری این دودمان
ولایت نشان صفویه مشهور ومعروفند چنانچه در زمان تسلط رومیان وچند مرتبه بدین جهة
قتل عام یافتند وآصف جم اقتدار اعتماد الدوله غفران آثار حاتم بیک از آن سلسله علیه
نصیریه طوسیه که از احفاد استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الملة والدین طوسی روح الله روحه
بودند القصه این طبقه علیه از فضایل وکمالات عقلیه ونقلیه جد بزرگوار بی بهره نیند واکثر بحلیه
صلاح وپرهیزکاری واستعداد وقابلیت ذاتی واخلاق حسنه وسلامت نفس آراسته
وپیراسته مرجع وملجاء عموم مردم آن دیار اند ومنظور نظر سلاطین عالیمقدار بوده اند
تا آنکه در سنه ایت ئیل تسع عشر والف که بتسخیر قلعه دمدم ودفع فتنه امیرخان مامور بود شبی
در پای قلعه بفجاءه درگذشت وموجب اندوه وملال جهانیان گشت وخلف ارجمندش ابوطالب
بیک که در جمیع مواد مصداق انوار بلکه در فضایل وکمال علیه وسخاوت واحسان مرتبه رجحان
داشت بیمن شفقت والتفات حضرت اعلی که طبع حقیقت پرستش قانون حق گذاری است

متصرف شدند اکنون ما طالب حق موروثی خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد و پیمان پدر را
منظور داشته در مقام الفت باشد و سنور و سرحد بقاعده که بود مقرر گردد ما نیز بجهة ترضیه خاطر
عبدالله خان از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد میگردیم
و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشد توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق
موروثی باز نمیداریم و آنچه خدای تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور
چاره نیست دیگری از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه
تسخیر قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده دو سه قریه از قرای گوکچه دنگیز را که بامیر
گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیر گونه خان با اتباع خود بتاخت و غارت
الکاء رومیان رفته بود تا حوالی وان وارجیش و عادلجوز تاخت کرده سالماً غانماً باز گردیده
از امراء اکراد محمودی و آن سرحد عبدالله بیگ حاکم خوشاب و زنبیل خان حاکم قراحصار
و مصطفی بیگ حاکم ماکو و زنبیل بیگ حاکم چورس و ایلچیان و میران سنجق شیما میر شرف حاکم حریر
و ذکریا خان و ضیاء الدین خان ولد شرفخان حاکم بتلیس بجهة اظهار دولتخواهی و التجا بعتبات
عالیات خود نزد امیر گونه خان آمده باتفاق او بدرگاه جهان پناه آمدند و در حدود نخجوان بسعادت
آستان بوسی یافتند و امیر گونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول
انعام و احسان گردیده حکومت چورس بدستور بزنبیل بیگ و ماکو بمصطفی بیگ شفقت شده
مبلغ دویست تومان زر نقد باو انعام دادند و عبدالله بیگ بعد از فوت سلیمان بیگ برادر
خود بر عشیرت حاکم خوشاب شده بود زنبیل خان عمزاده او که با سلیمان بیگ معاند بود و قراحصار را
بعنف ازو گرفته بود و چون بعد از وقوع محاربه و انهزام سردار التجا بزلال عاطفت شاهی نموده
در سلاسل بپایه سریر اعلی آمد منشور حکومت خوشاب باسم او عز صدور یافته بود در میانه عمزادها
مناقشه بود درین اوقات که مردی و شعار شاهیسیونی بظهور آورده مشمول عنایت خسروانه
شدند مقرر شد که میانه عمزادها صلح واقع شده الکاء موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه
ایشان منقسم گردد و ریش سفیدان اکراد حسب الغرض بوده عمل نموده وثیقه در آن باب نوشتند و از جانبین
راضی شده بعرض اقدس رسید و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک عز صدور یافت اما زنبیل خان

الی غایت ابواب فتوحات بمفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیای دولت گشاده تمامت سلاطین
فلک ارتفاع آن ممالک در اندک فرصتی بدست درآمد درین سال خود حرکت لشکر روم واقع نشد
و تا سال دیگر مددی بشما متصور نیست ملاحظهٔ عاقبت حال و خاتمت آمال خود کرده از روی عقل و دانش
قیاس نمایند که از عناد و لجاج بمحصوران قلعه گنجه چه رسید و از ترک قلعه داری و عناد
مردم قلعه تفلیس و تومانوس را چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این مقدمات آنکه اگر
در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیقات الهی قلعه مفتوح گردد توقع امان نداشته
باشند که وبال و خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا معاودت محمد بیگ چند روز
در ارس بار بنشاط شکار مشغولی داشتند بعد از اطلاع پاشا و آقایان بمضمون فرمان قضا
جریان شمس الدین پاشا که ابا عن جد از شیخ زادهای شیروان بود و بخدمت پسندیده مرتبه
امارت پاشایی یافته و دولتخواه رومیان بود و آنجا عنت از صواب دید او تجاوز نمی نمودند
بشیوه شیخان شیادر زراق عمل نموده آن طایفه را بمدمه و افسون از ماده امن و سلامت منحرف ساخته
دکان حیله و تذویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از آمدن شیروان باز
دارد و سخنانی که از صدق فروغی نداشت بمحمد بیگ گفته اظهار نموده بود که ولایت شیروان
بلا زمان شهریار ایران تعلق دارد و آثار رفتن ما و لشکریان رومیه که همه خانه کوچ همراه دارند
درین زمستان و شدت شتا متعذر است و بحصار شماخی خزیده راه بیرون شد نیز نبوده ملتمس
التماس داریم که حضرت شاه سه چهار ماه ما را مهلت داده در ارس بار و قزل آغاج و ارکد و دیگر
و شکار مشغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام تردد آمد و شد است اگر موافق رضای
خاطر اشرف عمل کنیم بدانچه رای جهان آرا اقتضای آن نماید بعمل آورند و جمعی از شاهی سیوان که
اقوام ایشان در اردوی معلی بودند پیغام فرستادند که احمد پاشا و لشکریان شمس الدین پاشا را
باستنبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورد و ارادهٔ خاطر ایشان نبود که دست از قلعه و مملکت
شیروان باز داشته بقلعه دربند روند و پشت بداغستان داده درین زمستان آنجا باشند و در بهار
آینده منتظر کومک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده
استمالت از جانب خواندگار پاشا و اعیان لشکر و اهالی شیروان آورده شهرت داد که چهار هزار

بجای والد برتبهٔ وزارت دیوان اعلی سرافراز گردیده از اردوباد موکب همایون فال بجانب مقصد که تسخیر ولایت شیروان بود در حرکت آمد و امراء عظام و عساکر ظفر فرجام که بایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح وقت کنده شده بود بطوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کسی در کار خود اهتمام نمودند در اندک فرصتی عمارت باتمام رسیده ذخیره و یراق بشتران عساکر منصوره نقل آنجا شده قلعه را بامیر گونه خان سپردند کوچ کرده در چولدر جمع آمدند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بجانب ولایت شروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک منان

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن یورش خیر مآل بدین مقال میسراید که چون خاطر خطیر از تعمیر و یراق قلعه ایروان و انقضاء وعده سفر رومیان اطمینان یافت موکب ظفر نشان از دره علی عبور نموده در چولدر بسط سراپرده و بارگاه باوج ماه برافراشتند مدت سفر و ایام یساق بچهار سال رسید از کم محصولی قریب بدو سال بود که عسرت و تنگی در کل آذربایجان شیوع داشت و غله تسعیر اعلی گرفته بود و ضعفاء لشکر از فقدان علیق الدواب بی مراکب مانده بودند و پیاده راه بندگی می سپردند معارف سپاه اکثر طویله را بعلف صحرا نگاه داشته قوت و توانایی در مراکب مانده بود و بجهت امتداد سفر بی سامانی و بی سرانجامی لشکر بجایی رسیده بود که در نظر عقلاء فکرت اندیش یورش شیروان درین وقت مناسب نمی نمود و هیچ یک از امرا و ارکان دولت درین هنگام رفتن شیروان را مصلحت نمیدانستند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته بود که درین سال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم گذشته و مددی بحکام و مستحفظان قلعه نمیرسید از دست دادن در آیین سپاهیگری بعید می نمود لهذا تکیه بر عنایت الهی کرده بدان صوب در حرکت آمدند و نخست محمد بیک ولد کور خلفای روملو را که یکی از مخصوصان بساط عزت بود و مرد قابل کار آمد و کاردان شماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که برومیان قلعه گنجه نوشتند حجت و الزام بر ایشان تمام کرده بودند بهمان قاعده باحمد پاشا بیگلربیگی و سایر رومیان شماخی فرستاده نصایح دلپسند در آن حکم مندرج فرموده حاصل کلام آنکه از روزی که سمند جهان پیمای اندیشه را در میدان عزیمت ملک موروث آذربایجان و شیروان بجولان در آورده‌ایم

عنان تاب شده تا قریب نیم فرسخ بلکه یکفرسخ بصد فلاکت شنا بر ون آمدند مجملا نقصان و خسران
بسیار درین عبور بعساکر منصوره رسیده چندان از دواب و شتر آب فرو رفت که از احصار
وشمار بیرون بود القصه موکب همیون فال از عقبه پایامال گذشته صباح روز سه شنبه
دهم ماه رمضان المبارک بآیین شایسته بحوالی قلعه درآمده از بالای کوه احتیاط اطراف
وجوانب شهر و قلعه فرموده درمیان دو کوه برطرف غربی قلعه منزل مناسب جهة نزول
اردوی معلی که ربع فرسخ از قلعه دورتر بود اختیار فرموده نزول سعادت نمودند
رومیه که قریب سه چهار هزار کس بودند دروب قلعه را مانند ابواب دولت بر روی خود بسته
دست با آلت مجادله و محاربه کشادند **ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه درحین محاصره بتقدیر**
خالق عباد دست داد چون موکب اقبال درپای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سیه فام
تیرگی یافته کیوان بهزار چشم گریستن آغاز نمود و کثرت بارندگی و بسیاری کل و لای بجای
رسید و بمرتبه انجامید که عبور مردم درمیان اردو و اردو بازار دشوار گشت و راه آمد شد
بیرون مسدود گشته از وفه لشکر روی درکمی آورد و نرخ ماکولات ترقی کرده جو و کاه
حکم عنقا گرفت بنابر توجه خاطر ترفیه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت
نشان الاغان باری وسواری را ~~بجهة فقدان~~ علیق بصحرای کنار آب کر فرستادند که کر مسیر است و بهشت
علف خشک وتر میدارد و فرستند لهذا اکثر اهل اردو الاغان باری و اسپان سواری را
بجهة فقدان علیق بصحرای کنار آب کر فرستادند و تا سه ماه آفتاب عالم تاب سر در نقاب
احتجاب کشیده چهره نمی نمود و اکثر اوقات هوا در ترشح بوده شبانروز بارندگی انقطاع نمی یافت
درآن دو سه ماه عساکر منصوره در کمال صعوبت اوقات گذرانیدند با وجود این حال ماه صیام
باختتام رسید حضرت اعلی متوجه مهام محاصره قلعه و امر قلعه گیری شدند بلده شماخی درمیان دره
واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که یورت و مساکن رعیت است و در
دامنه کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای حکام و سلاطین ماضی بکوه جانب شمالی اتصال یافته
و آن نسبت بشهر ارتفاع تمام دارد و رومیه هرکدام را یک قلعه ساخته و هر دو را باهم اتصال
داده اند و در قلعه جانب شمالی که درمکان مرتفع ترتیب یافته بروج عالی اساس سپهر مماس از سنگ

[illegible]

و آهک

بلشکری بامداد شما مامور گشته بکفه آمدند وعنقریب میرسند و در بهار آینده سرداری تعیین شده بالشکر
عظیم بطرف آذربایجان می آید و غازی گرای خان ولشکر تاتار بآمدن شیروان مامور شده اند
عنقریب از دو طرف لشکر روم بدان مرز و بوم میرسند و بدین حکایات مردم را بحصن و قلعه داری
ترغیب و تحریص نموده ازان اراده منحرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده می گفت که
اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش بدین ملک تسلط نمی یابند اگر قدم باین ولایت نهند
مقهور میگردند و اصلا آسیبی ازایشان بقلعه و مردم قلعه نمیرسد ساده لوحان تباه اندیشه و خرد
مفلسان سفاهت پیشه از سخنان او فریفته گشته دل بمحاربه و قلعه داری بسته اند اما منجواهند که
بحیله و تزویر درین زمستان خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار باید
کومک و لشکر منتظر هستند چون مکر و حیله اند وزی شمس الدین پاشا ظهور یافت والتماسی که
نموده بود در میزان عقل و خرد سنجیده نمینمود و از درجه قبول دور افتاده ازخان ارچی
کوچ واقع شده شکارکنان میرفتند تا آنکه در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول واقع
شد چون جسر جواد بریده شده بود و درآنجا و دو گذار دیگر نبود اغرق را در اینطرف آب
گذاشته عساکر منصوره بسیاری پیاده گذشته جهة گذرانیدن اثقال و احمال و بخت روان پر
زاده اسپان وشتران را در آب می انداختند روز دیگر از آنطرف کوچ فرموده در قراسو نزول
اجلال واقع شده از راه عقبه بابا ال متوجه شماخی شدند ولشکریان وارد و بازاریان
و مردم اردو تا ده روز بهزار مشقت عبور کرده فوج فوج بلشکر همایون پیوستند والحق در آن وقت
هنگام ازآن آب در نظرها بعید و ناممکن مینمود زیرا که از شدت سرما و یخ بند پارچهای یخ
وبرف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان بصد تشویش ازمیان برف
و یخ میگذرانیدند وشتران واسپان و الاغان لاغر که قوت شناو قدرت مجادله با برف و یخ
نداشتند در میان آب از قوت افتاده غریق بحر فنا میگشتند و آنچه قوت دار بودند از پارچهای
یخ و برف که پی در پی می آمد و روی آب گرفته بود در رم کرده بازمی گردیدند و در اینطرف
اشتلم میکردند که بگذرند و لحظه درمیان آب دست و پا زده عاقبت غرقه می شدند و آنچه
رم میکردند از رسیدن پارچهای یخ که راه شنا بر اسپان و الاغان مسدود می ساخت

کاری نساخته باز گردیدند و از اینطرف بیشتر از پیشتر در سیبه بردن و جر و نقب زدن اهتمام مینمودند
و توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در انجا مانده بود حکم شد که بپای قلعه شماخی
آورند چون قبل از فتح قلعه بجهت صیانت احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت
شهریاری ذوالفقار خان قرامانلو را شایسته این منصب والا دانسته او را بدین مایه اعلی اعتلا بخشیدند و ایالت
ولایت شماخی و امیر الامرایی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات
رومی داد که ذکر آن لازم بود و اکنون مناسب حال چنان بود که نخست وقایع ایام محاصره را در
سلک بیان کشیده روی بمقصد آوریم **ذکر بدست آمدن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند
بنیروی اقبال و زور بازوی دولت ابدپیوند و تایید خداوند بی مثل و مانند** بر کارآگهان
دقایق امور دولت صوری و سلطنت معنوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین ابواب
نصرت و فیروزمندی بر روی سعادتمندی گشاده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد
اسباب آن بهمیاری جنود اقبال فراهم آمده کارهای شگرف که در دیده مانع نظران فکرت
اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردمی پرده کشایان سرادق غیبی بآسانی ترویجی جلوه
ظهور میابد بمصداق این مقال بدست آمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است که اطراف
این یک بدریای خزر اتصال دارد و از دو طرفی که جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام
یافته که عروج بر خاکریز آن در اندیشه خیال بیرون است و آن یک که بباب الابواب و سد
سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع بارین قلعه و دیوار بست شهر که تا میان
دریا کشیده شده از تعریف و بیان مستغنی است و در اوان رایات جهان کشا بصوب شیروان
که قرار داد خاطر رومیان آن بود که ولایت را گذاشته بقلعه دربند روند و در خاطر هیچکس از ارباب
جلادت و اصحاب جسارت قرار نمیگرفت که تسخیر آن قلعه آسمان پیوند درین اوان امکان وقوع داشته
باشد تا آنکه غبار ادبار دیده بصیرت رومیان را تاریک گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیدند
و خود را در قلعه شماخی محصور رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان
هر دو قلعه از یکصد و دویست و سیصد نفر نرسیدند آن هم اکثر مردم رومی انجا بودند که در سلک
سپاهیان منتظم شده صاحب علوفه و تیمار بودند بعد از چند روز که موکب همایون در شماخی

و آهنگ ساخته و پرداخته اند اندک که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است
از محکمی و استواری بمنقش الماس کون رخنه در آن صورت پذیر نیست و سیبه آوردن از جانب شمالی
که در مقابل آن بروج عالی افتاده بغایت دشوار است بالجمله ملاحظه محافظت اطراف و جوانب
شهر و قلعه جانب شمال باهتمام الله ویردی خان قرار گرفت و از جانب غربی که طول قلعه و شهر
و طرف نزول اردوی معلی است اول سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر شد و بعد از آن
سیبه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن سیبه قرچغای بیک و سایر غلامان خاصه
شریفه و تفنگچیان و بعد از ایشان سیبه گنجعلی خان و در انتهای جانب غربی سیبه علی قلی خان ایشک
آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بکومک سیبهای مذکور معین گشتند
و در جانب شرقی و جنوبی کس بتعیین نیافت و چون مصالح سیبه در پای قلعه نبود و از راه
دور آوردن بجهة بارندگی و کثرت گل و لای و عدم تردد شتر و الاغان متعذر بود لاعلاج مبارزان
عساکر اقبال بتعلیم شهریار ستوده خصال که در عالم جوانی دانش آموز پیران کاردیده تجربه کار
بودند از راه دور شروع در حفر جر نمودند و در هر چند قدم برج گونه ترتیب داده بر دو آن جرها
تفنگچی و کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میگذاشتند که محافظت کارکنان جر
مینموده باشند و برین طریق پیشتر و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها
کار میکردند و رومیان در اول حال در کمال نخوت و غرور از دروازهای شرقی و جنوبی
که کسی نبود بیرون آمده در دامن کوه صف کشیده مستعد رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات
پیشتر آمده آهنگ نبرد و ساز میدادند و از اینطرف چون اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضروری بود
بصحرا نفرستاده بودند متیسر نمیشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از باره بی اعتدالی
بزیر آورند و روز بروز پای بی اعتدالی پیش نهاده سر راه بر تردد دین اردوی معلی گرفته دستبردها
مینمودند جمعی از اعیان سپاه و ملازمان درگاه که قدرت اسپ نگاه داشتن داشتند
یکدو مرتبه که رومیان بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور شدند و جرها
بحوالی قلعه نزدیک رسیده و سیبها استحکام یافت رومیه ترک آن جرات و دلیری کرده
در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه از قلعه بیرون آمده بر سر سیبها رخنه با اهل سیبه جنگ در پیوستند

هشتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد بودند تا برین قلعه را حراست نمودند و ولد خواجه محمد دربندی
با جمعی از صواحب دربند و چندی از ملازمان شمسی خان بپایهٔ سریر گردون مصیر آمده بسعادت ملازمت
همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکوخدمتی آن جماعت را بخلاع فاخره و انعام جیغه و سایر مرصع
آلات سربلند گردانیده منوچهرات و املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف
معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اوشمسی خان بقلم درآمد و اولسلوک طریق پسندیده
ترغیب نموده در سفارش عجزه و زیردستان مبالغه فرمودند و منوچهر بیک غلام خاصهٔ شریفه که بوفور کاردانی
معروف بود با جمعی از تفنگچیان چغتای و خراسانی و عراقی و باقی تعیین یافت که بکوتوالی حصانت و محافظت
طریق قیام نموده تا برین قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا عساکر مثل شاه نظر بیک توکلی که قایم
برتبهٔ ایالت و خانی مشهد مقدس صعود نمود و بهمت سلطان صوفی و شاه قلی سلطان بیات و غیرهم
بکومک ایشان مامور گشتند و نام بردگان بدربند رسیده باتفاق اوشمس خان در تسخیر تا برین قلعه سعی
مینمودند و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند کورحسن چون
از محافظت و ستیز عاجز شد دست در دامن استیمان زده کس نزد او فرستاد که اگر رحمت شاهانه
شامل حال من گشته با رفقا و مردم خود بجان و مال در امان باشم قلعه را سپرده بدرِ دولتسرای
شاهی رفته غاشیهٔ ملازمت بر دوش میگیرم امرا ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم
او عز صدور یافت و مقرر شد که امرا خاطر دغدغه آلود او را اطمینان داده روانه درگاه معلی گردانند
مشار الیه طوغا او کرها قلعه را سپرده روی امید بدرگاه آسمان پایه آورده سعادت ملازمت
دریافت و انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه منتظم گردید
و آن سد سدید و حد حدید که یکطرف آن کوههای بلند است که با البرز کوه سمت اشتهار دارد
و عبور مواکب اوهام از آنجا محال است و یکطرف آب دریای خزر پیوسته است و عبور مترددین
دشت خزر و قبچاق و اروس و غیرهم که بولایت شیروان جز از یکدروازه که در میان آن سد
سدید است و بباب الابواب اشتهار دارد ممکن نیست بنیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بدین
آسانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسن صلای در تاریخ قلعه دربند قطعه که گفته
قطعه فتح دربند چه شد هاتف غیبی میگفت ٭ فتح دربند به بس فتح که مشحون آمد ٭ مصحف

نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بامر محاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه شعار دولتخواهی این
دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم آنجا را بجانب خود کشیده بایکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن
کوتوالان کردند و هنوز خاطر از مواضعه مذکور جمع نشده بود که کوتوالان قلعه و ملازمان او که از راه غدر
گشته دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان درآمدند چون اهل مواضعه تفرس نمودند که
رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته اند پیش دستی کرده با اتباع و مردم خود بر سر کوتوال
رفته او را بدست درآوردند و اتباع او را با آنجا صاحب تیمار و کدوک شده بودند از خوف در مقام مدافعه
شده در گوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه سریر اعلی آوردند در ازای این نیکو خدمتی بنوازشات
شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاع فاخره و انعامات و سیورغالات امتیاز فرمودند اموال
و اسباب و ممالکات مخالفان که مردم بادکوبه بحیطه ضبط درآورده بودند بانعام ایشان مقرر شده
قلعه بدان متانت بدین آسانی بدست درآمده نگهبان تعیین گشت و چون دولتخواهی صواحب
بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند را نیز که اکثر ایشان ملازم رومیه شده
در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی درآمدند و از خواجه
محمد دربندی که پدرش در زمان شاه جنت مکان خدمات پسندیده در شیروان بجای آورده
بود و از جمله دولتخواهان و منظوران انظار شفقت شاه جنت آشیان بود بیشتر از دیگران درین امر ساعی
گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت چون درایامی که الکاء گنجه مضرب سرادقات اقبال بود
اوشمی خان قپناق که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می سپرد و برهنمونی قاید بخت
در دولت ابدیه علیه سدره مرتبت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور آورد عنایت شهریاری شامل حال
او گشته الکاء دربند را باو بتیول داده بودند و از آن کیفیت جابجا رخصت انصراف یافته با منشور
ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که صواحب دربند سر از اطاعت و انقیاد رومیه پیچیده
راه متابعت دودمان اقدس پیمودن گرفتند کس نزد اوشمی خان قپناق فرستاده او را طلب
داشتند و او با دویست سیصد کس بدربند رسید اهالی شهر شعار شاهیسونی ظاهر ساخته
دروازه را گشوده او را بشهر درآوردند حسن پاشا کور که در آن اوان بنوید پاشاهی و حکومت
دربند مستقبل نگهداشت قلعه مذکور شده بود از وقوع این حال خود را بنارین قلعه کشیده با هفتاد

ذو القرنین است که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که از کنار دریا تا البرز
کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصی بلاد شرقی و شمالی بوده که مابین آدمیان
و یاجوج و ماجوج بر روی و آهن و رصاص ترتیب یافته آنچه شنیده شده آن است که این سد را
نوشیروان جهة دفع مضرت مردم دشت خزر ترتیب داده چون هر شیئی را در مقام تعریف بفرد
کامل نسبت میدهند محتملست که این بنا را از غایت استحکام نسبت بآن سد کرده سد سکندری میگفته
باشند سبحان الله کجا بودم چه میسر آیدم و سخن کجا کشیده مجملا فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر
کرباس که اولیای دولت این آستان آسمان مماس را روی نمود موجب پریشانی خاطر محصوران
قلعه شماخی گشته بخت برگشتگی واد بار خود و فیروزمندی لشکر قزلباش معین شدند در خلال این
احوال حاجی بیرام نامی از جانب غازی گرای خان تاتار با اتفاق طالب بیک توم ابوالقاسم
بیک یوزباشی ایواغلی که قبل ازین از جانب حضرت اعلی بجهة اظهار محبت و دوستی برسم رسالت
نزد او رفته بوده اند نامه اخلاص آیین و تحف و هدایا آورد و خان مشار الیه خود را از جمله محبان و
معتقدان این دودمان شمرده انقیاد اخلاص و بندگی اظهار نموده تدارک حقوق ایام سابق و گرفتاری خود
و تالیفات شاهزاده مغفرت اما سلطان حمزه میرزا و نجات یافتن از حبس و قید قلعه الموت نموده بود
که مزیدی بر آن متصور نبود و این معنی نیز باعث یأس و نومیدی محصوران قلعه که بنوید کاذب
شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار میبردند گردید و روز بروز دست ایشان از کار رو کار زار
مانده اسباب نحوست و ادبار ایشان آماده تر می گشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غایت
غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند شاهی در ایشان موثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر
الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد و من الله الاعانة و التوفیق
**وقایع سال همایون فال قوی ئیل ترکی بعضها مطابق خمس عشر والف و بعضها موافق ست عشر والف
که سال بیست و یکم جلوس شاهی ظل اللهی است** نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه
بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه خمس عشر والف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی
نزول اجلال داشت وقوع یافت و خسرو سیارگان از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب که قریب بماه
در نقاب احتجاب بود انهزام یافته بود زنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو

۱۰۱۶

دل چه گشودیم برآمد فالی ؛ فتح دربند همایون آمد ؛ و از مردمان روزگار دیده آن ولایت
استماع شد که در ازمنهٔ ماضیه کاروانی از جانب دشت قپچاق و خزر بشیروان می آمده چون بدربند
رسیده اند شب در بیرون فرود آمده اند صبح که دروازه بانان دروازه را گشوده اند از کاروان
و کاروانی اثر نیافته اند چون راه دیگر بنیست معلوم شده که از میان آب کنار دریا که بشهر اتصال
دارد گذشته اند و زیاده عمقی ندارد بجهة تموج آب و مد و جذر دریا آب تنگ میگردد و زمین نزدیک
می شود که امکان عبور آب دریا داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب
توجه فرموده قنبر بیک سلحدار باشی گوزی بوکلور السرکاری بتعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده گماشته
معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت فرستاده امر فرمودند که هر قدر در میان دریا که از
تموج جذر و مد آب تنگ میشده باشد و امکان عبور داشته باشد رفته در جایی که دیگر احتمال این دغدغه
نباشد برج عالی بلند اساس از میان دریا بسنگ و آهک برآورده از آنجا دیوار عریض تا برجی که
حال هست کشیده بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن که انتهای آن سد سدید است تجدید
عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور و فتور معرا و مبرا باشد و مستحفظان
بیدار دل در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک
با استادان و معماران و بنایان کارآزموده بآنجا رفته و مصالح عمارت سامان نموده در میان دریا
در محل مناسب اساس برج نهادند و مدتهای مدید آن عالی اساس بنوعی که اندراس را در آن راه
نیست اتمام پذیرفته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در این
محل که اساس برج نهاده شد و استادان مهندس کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی
کرده اند آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر نمایان شد که در ازمنهٔ ماضیه پیش از ظهور اسلام
در آنجا برجی عظیم ترتیب یافته بود و بامتداد زمان و تصاریف دوران و لطمهٔ آب و طوفان
انهدام یافته پادشاهی ذی شوکت بجهة عبور لشکر خراب کرده اند و پادشاهانی که بعد از
ایشان عرصهٔ فرمان دهی پیموده اند در مقام تعمیر آن نشده اند چه جانی بیک خان پادشاه دشت
قپچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه تا دربایجان آمد و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان
از آذربایجان از آن راه بدشت قپچاق بتفتیش خان رفت بین الجمهور مشهور است که سکندر

فایز گردیده مشمول عنایت گردیدا اما چند گاه که لشکر گرجستان در اردوی معلی بودند بهیچ خدمت مامور نشدند
و همچنین حکام داغستان و میرزادهای جرکس بدرگاه معلی آمده آغاز نهادند برادران رستم خان
و اوسمی خان و علی بیک راتوزی و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده
سلطنت مشرف شده جبین اطاعت بر زمین متابعت نهادند و چون مردم داغستان که در جمیع
صفحات مردم نمایند در وحشت آباد مردمی نشو و نما یافته از طریق الانس والعنف دورند معصوم خان
بجهتی توهم بخود راه داده بیرخصت از اردوی همایون بیرفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت
اعلی خلاع فاخره منشور عنایت ازلی او فرستاده خاطر او را از حرکت ناهنجار اطمینان بخشیدند
در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارف لیل و نهار امری قریب در بارگاه معلی بوقوع
پیوست مبین اینمعنی آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که نجاران بچوبها و ستونها
در جنب دیوانخانه همایون ترتیب داده بر پا پوشیده بودند ترتیب مقدمات جشن فرموده
فرشهای گوناگون گستردند فرمان بران در صدر مجلس جهة جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ
پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت بر در کریاس
گردون اساس جمع شده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف شدند و زبان بتهنیت عید و مبارک
بادی آن روز سعید گشایند قریب بظهری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد
که حاضران بارگاه معلی از ابنای ملوک و سلاطین و میرزادهای داغستان و اهالی شیروان و اعیان
قزلباش بایوان رفته هر یک در مکانی فراخور قدر و منزلت جامی نموده باشند که بعد از ترتیب
مجلس و اجلاس مجلس نشینان حضرت اعلی بایوان تشریف آورند و ایشک آقاسیان هر یک را از مجلس
مناسب جا مینمودند هنوز ده یک مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر ملکی تزلزل در بنیان ثبات
و قرار ایوان افتاده فرو د آمد و میرزادها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود
آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر
گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی از بیلداران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح
باغچه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را بیکطرف ریخته زیر ماندهها یک یک
بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامه العلما میرزا ابراهیم همدانی و میرزا حاجی

افلاک و انجم گردید مشاطه روزگار شاهدان ریاحین بصد زیب و بها آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشت اراضی
و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت تازه یافت گل و لالای از اطراف کم شده اهل سودا
و معامله تردد آغاز نهادند عسرت و تنگی بفراخی بدل گشت و اسباب راحت و خرمی فراهم آمد ابیات
شاهنشه کامران جهان گشت خرم چه بخت جوان ؛ بفیروزی خسرو نیمروز ؛ ز نوروز گردید شب همچو روز
عساکر فیروزی آثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن در میان زده شب و روز آرام
و قرار نداشتند حسین قلی بیک قاجار برادر امیرگونه خان توپهای بزرگ را که در گنجه بود به نیروی
اقبال شاهی بآسانی از آب کر گذرانیده با عرابه و گردون باردوی معلی آورد و کتوب را در سیبه
الله وردی خان و مکتوب را در سیبه قرچغای بیگ نصب نمودند و پیربوداق خان حاکم تبریز
که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته بموکب همایون رسیده بود و بعد از تقبیل قوایم
سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت بآن طرف تعین نشده بود فرود آید از آن
طرف سیبه پیش برد و مبارزان لشکر منصور از همه طرف نقبها در زیر زمین زده سیبها پیش بردند بحوالی
قلعه رسانیدند حوالها ترتیب دادند توپچیان بسنگ انداختن مشغول شده چون گرجیان کاخت التماس
حکومت گرجستان بجهة طهمورث خان چنانچه گذشت نموده بودند و مسئول ایشان باجابت اقتران
یافته طهمورث خان را بحکومت ملک موروث سربلند ساخته بودند حکم جهان مطاع بصدور پیوست که
طهمورث خان با لشکر آراسته بپای قلعه آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید مشار الیه باغوای چندی
از مفسدان که او را پیوسته از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن متقاعد می ساختند بمعاذیر مسموعه
تمسک جسته التماس نمودند که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه معد و رباشد بوالده اش که رتق
و فتق مملکت با اوست بفرستند حضرت اعلی فرمودند که مبادا نیامدن او در نظر ظاهر بینان مشتبه بعدم اخلاص
و انقیاد گشته او را بالعصیان متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانها پیش گیرند مناسب
آنست که خود سوای بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید و رخصت مراجعت یافته بعد از رفتن خود لشکر را
با والده اش و بعضی از گرجیان نیک و بد یکهزار پیش نمودند باردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول
نمودند خاطر خطیر اشرف اگرچه از این حرکت ناهنجار غباری داشت بنا بر ملاحظه خاطر آن عفت مآب او را
بتعطفات شاهانه معزز و سربلند گردانیدند و والده طهمورث خان بملاقات پردگیان سرادق سلطنت

مبالغه بنود و لهذا در طی احوال تسخیر شماخی خامه بدایع نگار تحریر اینها پرداخته روی بمقصد آورد و ان شاء الله تعالی

ذکر احوال امیر گونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که بنیروی اقبال شاهی او را در آن اوان دست داد که از ایراد آن چاره نیست

بر صحیفه ضمیر خوش پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان نو و کهن بقلم اندیشه چنین می نگارد که امیر گونه خان را در ایروان بمیامن اقبال روز افزون سعادت بنیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داد سواد اوراق بنا بر ارتباط سخن قضایای نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امرا عساکر ظفر نشان بنوعی که سبق ذکر یافته بتعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت امیر گونه خان و اتباع او را که درین مدت سال در نخچوان وارد و باد و سایر در نخچوان بسر می بردند در آنجا گذاشتند و مشار الیه بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جان فشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص گزین که بهین عطیه ایزدی است بر کرم الهی و اعتبار شاهی بسته در آن خراب آبادی سرانجامی که اثری چنانچه از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امرا تابین و اتباع و مردم خود هر کسی که محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود مسکون گردانید و از مردم ایل و الوس و تراکمات متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت گردانیده بایروان آورد و اویماق آیجه قوینلو قاجار و ایل موسی و قلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مامور بودند همگی را در محال مناسب ایروان و شرور یورت قشلاق داد چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان آنمحال نامزروع و ویران بوده باشد که در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر گونه خان معروض داشت که اگر حضرت همایون باشد غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورده موجب توسعه معاش غازیان گردد بعد از استجازه مردم بسیاری سرانجام کرده بعضی از رعایا فرو مایه ایروان نیز که در گوشها خزیده بودند و استطاعت رفتن اصفهان نداشتند بوی آبادانی شنیده یک یک و دو دو در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده

حاکم فارس که در خناق سر دار گرفتار شده بود مورد بخشش معزز و محترم بود و در اردوی همایون
در همان لحظه به راه عدم شتافتند جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصا غازی خان صدر و میر جلال الدین
حسن صدر و میر سید محمد قاضی معسکر ولد میر حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و ولد
میر عباس گیلانی که از جمله علما بود و حاجی غیاث تبریزی را بیرون آوردند اما همگی را دست و پا
شکسته و بعضی اعضای ایشان خورد گشته رنگ رخسار ایشان بنوعی شده بود که هیچ یک را
نمی‌توانست شناخت حضرت اعلی ازین حال خبردار گشته بیرون تشریف آوردند امر فرمودند که
همان لحظه فصاد آورده ایشان را فصد کردند بعد از فصد کردن اندکی بحال خود آمدند روز دیگر
میر صدر الدین محمد علوی که جگردی قصور یافته بود برحمت الهی پیوست و دیگران صاحب
فراش گشته و در تاریخ شب جمعه هشتم ربیع الثانی میر جلال الدین حسن نیز که از آن کوفت تا سه ماه
صاحب فراش بود در بعد و مرض اسهال علاوه آن گشته دار فانی را وداع نموده به سرای
باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شده که منجمان خاصه شریفه
از زایچه طالع اقدس یافته بودند که در چنین آن روز ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی باشد
اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظر اند مبادا آسیب
کمالی بذات مقدس نرسد و در خلوت خانه خاص و مبدم آنحضرت را بحرف و حکایات مشغول می
ساخته اند که تاخیر در بیرون آمدن واقع شود که آن حالت روی داد اما راقم حروف از وحید الزمانی
مولانا علی رضای خوشنویس که از خواص مقربان مجلس اعلی است استماع نمود که از زبان الهام بیان آن
حضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بآن حضرت غلبه کرده که بی اختیار بخواب میرود
و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح می‌شود از وقوع این اخبار موشح بسبب ها رفته سراسیمگی تمام
بعساکر اقبال شاهی راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال
بدولتخانه همایون جمع آمدند ذات اشرف را بجهة اطمینان خلایق از درگاه دیوان خانه بیرون فرموده بجهت
سعادت و اقبال دریافته سجده شکرگذاری بجای آورده بپاداش سلامتی ذات اشرف صوفیان
صافی نهاد و طنطنه توحید را بدرگاه احدیت رسانیدند و اجاع عساکر بر سر مهمات خود رفتند و خاطرهای
پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی آوردند چون درین سال بعضی قضایا روی داده بود که از ایراد آن

نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده اند فی الفور آماده جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند
و رومیه از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده باضطراب تمام اسب هر کس تیز و بکتر بود زین کرده
تا موازی یکصد نفر کما بیش بمحاربه پیش آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب مقاومت نیاورده
شکست خورده و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار پیموده
خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده سرها و اخترمه‌های رامازیان را
در شماخی بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت سرافراز شدند القصه بعد از ین فتح رومیان
ارزن الروم نیز بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند
و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنایی انداخته بمدارا سلوک میکرد و هم درین سال الوند
بیک روزکی که وکیل صفی الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم تبلیس بود و در سالی که الله
وردی خان بر شروان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر سلطنت آمده رعایت
و تربیت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم ماکو و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف
بی پایان بود گرد ادبار بر فرق خود ریخته از تبریز فرار نموده توان یافته بمحال لغان پیوستند
و قلعه ماکو و قلعه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده جمعی از غازیان بیات را بمحافظت
قلعه مذبور تعیین فرمودند بعد از ین قضایا قلعه قارص بسعی آن خان شجاعت نشان بحیطه تصرف
درآمده در اواسط سنه قوی ئیل که امیرگونه خان بتاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعه
مذبور بیرون آمده سکنه قلعه مذبور هراسان گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار
منحصر در استیمان داشته از امیرگونه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته
سالماً غانماً بایروان آمدند و قلعه قارص بتصرف منسوبان دولت ابد قرین آمد و حسب الامر اعلی
بدستور شاه جنت مکان خراب و ویران نمودند و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ
و سرب و باروط آنچه بود نقل قلعه ایروان شد و روز پنجشنبه ۹ شهر ربیع الثانی خبر فتح قلعه
قارص باردوی معلی رسید و شاهی سیونان آنجا جمعی ملازم و بعضی نوکر خاصه شریفه شدند
مواجب بتعیین یافت و امیرگونه خان بیشتر از پیشتر در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلط
و اقتدار منسوبان دولت روزافزون شاهی منتشر گردید و رومیه ارزن الروم نیز در چهار

برزیگری میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت
آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده و سعی در معاش غازیان بدید آمد و امیر گونه خان همت غازیان را
بتاخت و تاراج الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده در آن سرحد بلند
آوازه گردید و مخالفان سرحد ازو خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار
و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست آوردن قلعه
مغازبرد است که در مابین قلعه ایروان و قارص واقع است و حقیقت آن بدین نوع است که
چون قارص و حسن قلعه سپی و آخلقه و نواحی ارس لگدکوب مردم امیر گونه خان بود تردد و آمد و شد
مستحفظان قلعه مغازبرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار دیوار قلعه متحصن بند
بندگاه در کمال تعب اوقات میگذرانیدند و از حکام قارص و ارزن الروم که بخود درمانده بودند
مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند
و او ایشان را استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرده تا آنکه در اواسط یونت ئیل
سنه اعلی آن جماعت که مقدم ایشان علی بیک مغازبردی بود خود را از تنگنای قلعه نجات داده
بعزم شاهی سیونی نزد امیر گونه خان آمدند و سایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند
و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و در وقتی که رایات جلال از تسخیر شیروان معاودت نموده
بدار السلطنت تبریز رسید امیر گونه خان آن مردم بپایه سریر اعلی فرستاده فراخور حال جهت هر یک
مواجب و تیول تعیین شد که در مابین خان مشار الیه بخدمات آن سرحد مشغول باشند بعد از آن
قلعه کچیکرد که او نیز از توابع چخور سعد است بدست درآمد و مستحفظان آن قلعه نیز از اقامت آنجا
بدست نیامدن علوفه و تیمار و ضیق معاش بتنگ آمده و استعداد قلعه داری نداشتند بجز دو روز
نوبتی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیزه کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف درآمد
و از وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار تغلب نموده از حاکم ارض روم نیز
استمداد نموده موازی سیصد کس بعزم دستبرد بیرون آمده از راه مغازبرد بسمت ایروان
روان شدند و در حوالی مغازبرد رومیان در دره فرود آمده بودند که لشکر امیر گونه خان
بی آنکه اطلاعی از جانب ایشان داشته باشند بر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده

حصار خود کردانیده پیش روی لشکر را چند جا بجر استوار کردند و احتیاط تمام در جنگ کردن مینمودند
و اینمعنی موجب دلیری مردم جهانگیر خان شده در محل مناسب بغرور موفور طرح جنگ
انداختند در میانهٔ اوزبکیه سوی اشجع اقوام احدی را نمیرسد که بر تمامی لشکر تفوق و برتری
جوید و کمال مرتبهٔ شجاعت میان ایشان یکه تازی است که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه بصف
سپاه مخالف رفته دو سه کار نمایان کرده باز کردند و بهادرانی که در خدمت جهانگیر خان
جمع شده بودند گاهی ازین مقوله حکایت بمیان آورده در نبرد کی یار محمد میرزا داشتند
و ستارالیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر و مردانه بود بنوعی که قاعده یکه تازان اوزبک است
از جهالت و غرور نفس با طعن حاسدان بی محل ارادهٔ یکه تازی کرده با شمشیر آخته بر صف
سپاه دشمن تاخت دلیرانه بر چپ و راست جو و خندق آب انداخته چند کس زخمی ساخت
در حین مراجعت دید که شخصی از پیادکان لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد دوبار
محمد میرزا عنان مرکب بطرف او کردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای درآورد
چون باری عمرش ازانک و د و باز مانده بود از طرف دیگر پیادهٔ شد اندازی تفنگ بقصد او
او انداخته کلوله بر اسپ یار محمد میرزا خورده اسپ بسر در آمد بعضی نقل کرده اند که زین اسپش گردیده
یار محمد میرزا افتاده مجملا پیاده خود را بر سر او انداخته دستگیر کردند چون صف سپاه جهانگیر
خان دورتر مددی نرسید محمد باقی علماق و امرای اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی
محمد خان برند همان لحظه تقبلش پرداختند چون قضیهٔ کشته شدن یار محمد میرزا بلشکریان
جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته دست از محاربه کشیده تفرقی
و پراکندگی تمام بحال ایشان راه یافته شیر افکن میرزا با جمعی بطرف بدخشان بدر رفت
و جمعی دیگر محمد قلی سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم نشد
جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ متحیر ماند با سه هزار کس که با او مانده بود بطرف عرجستان
عنان منعطف کردانید و چون در کارخانهٔ مشیت ایزدی انتظام مهام جهانگیر خان نگاشته کلک
تقدیر نشده بود او را درین نهضت شکست عظیم بدینوسیله روی داده بی جنگ و خون ریزش
سلک جمعیت او از هم پاشیده فتح و ظفر قرین حال لشکر ولی محمد خان گشته چون این خبر بهجت

دیوار قلعه خزیده در ارکان حزم و احتیاط زندگانی میکردند و هم درین سال مهدیقلی بیک ولد
علی قلی سلطان سعیدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک بود و حاکم
قافرمان وحراو در زمان رومیه شعار دولتخواهی پادشاهان روم ظاهر ساخته باطرف
میل نمود و تا غایت در میان رومیه محل اعتماد داشت بسپر او شاهی سوق شده با بروان آمده
فراخور حال مواجب و تیول شفقت شد که در این بیگلربیگی چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید

ذکر سوانح و قضایا که درین سال که در خراسان بظهور پیوست چون جهانگیر خان و محمد قلی سلیم
سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه جانب رفتن بلخ و تسخیر آن ولایت
بر ضمیر خود می نگاشتند و از طوایف اوزبکیه بتخصیص مردم بلخ جمعی بر سر ایشان واقع شده بعد
باغوای عظما اوزبکیه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب
بدوازده هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند اتالیغان نذر محمد سلطان پسر کوچک تلیم خان
حاکم بلخ درون قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان بمحاصره قیام نمودند
درین اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان که بعد از برادر پادشاه ماوراءالنهر شده بود بولایت
ترمذ آمده در آنجا خبر لشکر کشی جهانگیر خان و محاصره بلخ استماع نمود قریب به بیست هزار کس که
با او بودند تمامی را بسرداری محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قوزی میرزا بمدافعه ایشان
فرستاد و آنجماعت از گذار ترمذ عبور نموده باینطرف آب آمدند جهانگیر خان و یار محمد میرزا
از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبر دار شده استقبال لشکر ماوراءالنهر کردند چون تقارب فئتین
دست داد نخست شغال میرزا با پانصد نفر بهادر نامی پیشتر آمد مقدمه الجیش لشکر جهانگیر خان
قریب شدند از اینطرف بهادران رزم آزما عازم نبرد گشته بیکحمله گرد معرکه که بهیجا بفلک
تیز کرد رسانیدند و دمار از نهاد آن گروه برآوردند اکثر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند
آوازه تسلط و اقتدار جهانگیر خان باطراف و جوانب رسید جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه
رو بجانب او آورده جهانگیر خان را جمعیت تمام فراهم آمد امرای ماوراءالنهر غلبه و ازدحام
لشکر جهانگیر خان را معلوم کردند خوف تمام از ایشان مستولی گشته همیشه رعایت حزم
واحتیاط در محلی که فرود آمده بودند بر حوالی خندق کنده از یکطرف آب جیحون را

ایستاده مستعد محاربه شد اکنکبتش خان بمعرکه رسید وفیمابین جنگ در پیوست بهادران اوزبکیه
بقدر طاقت وتوان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال
وجدال پیچیدند وقطع نظر از اموال واسباب غارتی کرده سعی بیش نمودند که از آن میان بیرون
روند بکتش خان نیز مصلحت وقت در صرفه کار دیده دست از تعاقب باز داشته بضبط اموال پرداخت
موازی چهارصد نفر از اوزبکیه مقتول وگرفتار شدند بقیة السیف خایف وخاسر باز گردیدند
وبتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذی قعده الحرام ملازم بکتش خان در پای قلعه شماخی رسیده
یکنفر اوزبک که در آن معرکه زنده بدست درآمده بود آورد وحقیقت جنگی که بکتش خان را با اوزبک
واقع شده بود نقل نموده گفت که سیصد نفر مقتول وهشتاد نفر زنده گرفتار شدند
وبکتش خان مظفر ومنصور بمرو آمده اموال واسباب را بصاحبان رسانیده متعاقب این
چند نفر مرد از ملازمان بکتش خان که در آن جنگ مردانگیها کرده بودند آمده دوازده نفر از
مبارزان نامی از جمله گرفتاران بدرگاه معلی آورده اند در راه میان سرای که میگذرانیدند
یکنفر اوزبک بحیله ونیرنگ سازی دست خود را گشاده دو سه نفر دیگر را که پیاده همراه میرفتند
دو شاخه دار خلاص کرده هر چهار یکی از ملازمان را که پیش پیش میرفته اند گرفته شمشیر او کشیده
آن ملازم بیچاره را بقتل رسانیدند ودو سه نفر دیگر را زخمدار کرده سایر اوزبکان را خلاص ساختند
وملازمان بکتش خان که پیشتر رفته اند واقف شده اند بمردم غلغال خبر کرده اند واوزبکان روی بجانب
کوه نهاده بدر رفتند ومردم از پی رفته چند نفر را گرفتند ودو سه نفر دیگر چون شب شده
در شغولها خزیدند وبدست در نیامدند وهفت نفر بهادر نامی را بشماخی آوردند فرمان قهرمان پادشاهی
بسیاست ایشان فرمان داده همان ساعت بیاسا رسیدند **ذکر فتح قلعه شماخی وقضایایی
که در آن حین وقوع یافت** قبل ازین سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی وملازمان
موکب شاهنشاهی از اطراف وجوانب شهر سیبها پیش بردند وحوالها ترتیب دادند وتوپها نصب
کردند واز آسیب سنگ وتوپ که قریب سی من بود رخنها در برج وباره کرده ونقبها از خندق
گذشته بزیر باره رسید وهر چند رومیه سپر ممانعت در روی کشیده آثار جلادت بظهور آوردند
ودر لوازم قلعه داری کوشیدند اثری بر آن مترتب نگشت تسلط واقتدار عساکر اقبال

اثر باور رسیده در کمال شکفتگی و سرور از آب عبور کرده لشکریان را بتاخت خراسان مامور ساخته
بطرف مارو چاق و بادغیس فرستاد و سه هزار کس بطرف مرو ارسال داشت و لشکری که بطرف
مارو چاق آمد بقلعه حوض خان در سر راه بادغیس هرات ترتیب داده و خان حصاری بر دور آن
ساخته یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر تفنگچی و سپاهی بحراست آن قیام داشتند و بهادران
اوزبکیه متوجه تسخیر حصار شده جمعی را بتاخت بجانب زورآباد و جمعی را بر سر الوسات و احشامات
بادغیس فرستاده که تاخت نموده از آنجا عود نمایند پیشتر از وصول اوزبکیه حسین خان امیرالامرای
خراسان از آمدن لشکر خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجای
دور فرستند و تفنگچی بسیار بقلعها در آمده مهیا و آماده بوده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سرانجام
سامان مدافعه اوزبک پرداخت که بدانچه صلاح دولت باشد عمل نماید درین اثنا از اقبال
بزوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برفی عظیم باریده جنود سرما بقلعه تمام رسید و بنوعی
اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کارزار دست رفته بغیر بازگشتن چاره نیافتند
و بسیاری از پردلان اوزبک در زیر برف ماندند در دره بادغیس و از سرما هلاک شدند
اوزبکیه بعد از وقوع این حال مضطرب الاحوال از پای قلعه حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از اطراف
جمع کرده بودند چون بردن آن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قنبرآق
خان ولد حسین خان که در قلعه مارو چاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالای مرغاب بعضی
از اوزبکیه دچار شده جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل رسانیدند اما لشکری که بطرف مرو
رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته اموال و اسباب و مواشی و اغنام بر داشته رو بطرف
چهار جو نهاده بکتش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود را در قلعه مرو گذاشته با
یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار متعاقب ایشان بیرون آمد سیصد کس را مقدمه لشکر
گردانیده نهصد کس دیگر با او بودند چون سپاه لشکر اوزبک که فوج فوج غنایم خود را پیش برده
نمایان شدند آن سیصد کس که مقدمة الجیش بودند دلیرانه خود را بر آن گروه زده اکثر آن قوم را
متفرق ساختند و فرصت جنگ و صف آرائی ندادند و اکثر منهزم گشته راه فرار پیش گرفتند
و سرداران و بهادران نامی تا چهار صد و پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف

بودند که خبر به ذوالفقارخان رسید و او از حقیقت حال آگاه گشته دانست که اگر اندک تعللی واقع شود
جماعتی که داخل شده اند در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت در روی
کشیده و آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داد و خود بر بالای برج برآمده
نقاره و نفیر بنوازش درآورد و چون غلغلهٔ کوس و غوغای سپاه بگوش قرچغای بیک رسید و متحقق
شد که مردم ذوالفقارخان داخل قلعه شده اند او نیز تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش
داد و آن گروه نیز از برجی که توپ خراب کرده بدست درآورده بودند هجوم نمودند و آواز کرنای
وصدای کوس که بگنبد آبنوس پیچیده غلغلهٔ گیرودار دلیران قلعه‌گشا آشوب روز جزا در گنبد دوار
سپهر انداخت و باطراف و جوانب خبر رسیده هر کسی از امرا و عساکر که در اطراف و جوانب
شهر که سیبه داشت از سیبه بیرون آمده یورش بقلعه نموده فرو ریختند رومیه تاب صدمهٔ افواج
قاهره نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهانخانها متواری میشدند و همان ساعت
بدست شحنهٔ قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق میشدند مجملا بطریقة العنف قریب دو سه هزار نفس بقتل
درآمده اموال ایشان بتاراج رفت و تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و اسبابی ازین
یورش بعساکر ظفر مآثر رسید زیاده از دو سه کس ضایع نشدند و الله‌وردی خان و قورچی باشی
و جمعی که در طرف شمال قلعهٔ بالا سیبه داشتند چون پاشا حاکم قلعه و عظمای رومیه در آنجا بمحافظت
قیام مینمودند و در مدت محاصره جوانان کارآمدنی از آنطرف بزخم تفنگ ایشان ضایع و نابود
شده بودند بی امر و اشارهٔ همایون جرأت یورش نکردند چه برجهای عالی اساس در آنطرف
بود که هنوز چنان نشده بود که بر آنها صعود ممکن باشد احمد پاشا و محصوران قلعهٔ بالا بعد از آنکه
شهر و قلعهٔ پایین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه داری بجد و ساعی گشتند اما
حرکت المذبوحی بود که پنج شش روز کردند بیفایده و جمعی از عساکر که بشهر درآمده بودند از خانه بخانه
سوراخ کرده نقبها بزیر برج و بارهٔ قلعهٔ بالا که فاصلهٔ بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و [illegible]
عظام که بملاحظهٔ تنگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب را بخندق رسانیده از میان
خندق در یکشب راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیع که از غایت بلندی
و ارتفاع سر بقبهٔ جوزا افراخته در برابر سیبهٔ ایشان واقع بود درآمدند و توپچیان متعاقب یکدیگر

توپ

شتابی روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار روتبه بدیده آمده قوت مجادله
و مصاف ضعف و سستی پذیرفت و اسباب یورش قلعه دست بهم داده جنود منصوره منتظر
امر و فرمان پادشاهی بودند حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال حجت بر ایشان تمام نموده طریق
استیمان از جانبین مسدود شده بود از وفور مراحم ذاتی و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض
و انفاس خلایق نموده نمیخواستند که قلعه بقهر و یورش و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاه را از غارت
و قتل منع نمودن خلاف قاعده سلطنت و جهانداری و آیین قلعه گیری و کشورستانی است و در بازار
گیر و دار سپاهی و رعیت و بیگناه و گناهکار را بیک نرخ خریدارند و تر و خشک بیک شعله قهر می سوزند
ازین جهت تجویز یورش نمینمودند و منتظر بودند که شاید تسخیر قلعه بامان و صلح میسر پذیرد و امرا
و سرداران سپاه بی امر و فرمان قضا جریان بخود جرات این امر کثیر الخطر نمیکردند در روز
پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از رخنه برجی
که بسنگ و توپ ویران شده بود بالا دویدند و جنود منصوره بتصور یورش از همه جا هجوم کردند
قرچغای بیک از عتاب و خطاب شاهی که نمونه ایست از قهر و سخط الهی اندیشیده مانع مردم گشت
و کسان فرستاده جمعی را که از برج بپایان رفته داخل خانها شده بودند باز گردانید و چند کس
خوب از عساکر منصوره درین رفت و آمد ضایع شدند چون حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده
بود که احوال ساکنان قلعه شماخی از رعیت و سپاهی اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت و نهب
اموال و اسیر اهل و عیال فرو گذاشت نشود با کمال مداهنه و تامل که درین باب بظهور می آمد تیر تدبیر
مانع تیر تقدیر نتوانست شد در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمینا سه چهار ساعت از روز گذشته
بود یکی دو نفر از محصوران که از قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبه ذوالفقار خان
بود پایین آمده اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما دو کس دیگر نبود و آن حال برج خالی است اگر اراده
صعود داشته باشند مانعی نیست چون اساس عمر و دولت آن طایفه مشرف بر انهدام شده بود
از اتفاقات و علامات بخت برگشتگی و ادبار در آن چند روز در پهلوی همایون برج مسواری از
دیوار قلعه فرو ریخته بی توپ رخنه بهم رسیده بود ملازمان ذوالفقار خان بتحریک کارفرمایان
عالم تقدیر بی اختیار از آن رخنه بالا دویده داخل شدند قریب بیکصد و پنجاه نفر داخل شده

دالنست که حق میگوید تفنگ را از دست انداخته رضا بقضای آسمانی داد و غلام فریاد برآورد
که ما دست از محاربه باز داشتیم و ترک قلعه داری کردیم شما نیز ترک محاربه کنید که قلعه بحضرت
شاه تعلق داد او نیز کس نزد الله ویردی خان فرستاده التماس امان کرد الله ویردی
خان و قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و حکم شد که احدی بقلعه نرود و در آن شب
آنها از هر طرف پاس داشته نوعی نمایند که احدی در آن شب از قلعه بیرون نتواند رفت صبح
روز ششم ۲ شهر ربیع الاول بود و صبا مثال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت
خاصان بارگاه معلی حسب الامر اعلی مجلس عالی پادشاهانه و محفل متعالی شاهانه ترتیب داده
حضرت اعلی بعد از سپاس و ستایش آفریدگار جل شانه و توجه ظاهری و باطنی که بمبدا فیاض
دارند بر تخت فیروزی جلوس نموده نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند قرچغای بیک و غلامان
و تفنگچیان خاصه شریفه را بضبط قلعه و محافظت در و بها مامور فرمودند و حسین بیک جارچی
باشی ذو القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادرش و پسر کوچک او
که ماده فتنه و فساد بودند و کجوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن
تقاعد ورزیده بجارچی باشی مذکور گفته بود که از ما نهایت بی ادبی نسبت بملازمان درگاه شاهی
صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده ایم و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه
یکی از ملازمان درگاه را مامور شود که در همین جا ما را بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید
عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند پاشا مذکور بمجلس بهشت آیین در آمده سجده مجاملت
بتقدیم رسانید چون مرد عاقل سخندان بود سخنان عاقلانه که مناسب وقت و مقام بود
معروض داشت و حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبیعت همایون
مستولی بود بپاشا مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز نفرمودند اما با شمس الدین پاشا
عتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال و افعال بغدرانه او را شمردن گرفتند کجوک حسن مخلص خود را
در خوش آمدگویی منصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که قوم را قوت و قدرت مقاتله با حضرت
شاه نبود و ترک شیروان گفته بدربند میرفتند تو نگذاشتی و خود بدر رو از هر رفته تخته پل را
خراب کردی و مردم را بمحاربه راغب ساختی و دعوی ولایات و کرامات میکردی و میگفتی

توپ می انداختند اندکی از یکطرف آن برج فرو ریخت اما چنان نشده بود که صعود بران
توان نمود روز پنجم قریب به یکصد و پنجاه جوان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد
جان در شاه راه این دولت ابد بنیان ادنی مراتب اخلاص میدانستند بمدافعه مشغول گشته
تیر و تفنگ و قاروره های نفط و یراق آتش بازی که کهنه روزی چنان ساخته بودند بطریق باران
بر سر قورچیان میریختند و ملازمان الله وردی خان از سینه خود جنگ انداخته رومیه
در مدافعه و آتش فشانی بیشتر کوشیدند و یان جان نثار قدم مردی محکم استوار داشته
زود خود میکردند تا آنکه بنیروی اقبال بیزوال شاهی چند نفر از قورچیان شمشیرها آخته و سپرها
افراخته خود را بهر عنوان بود بر بالای برج انداخته با رومیان دست و گریبان شدند
رومیان بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده از برج بپایان آمدند فرار و در دو بام خانه غازیان را
بتفنگ و تیر گرفتند و غازیان در پیش روی خود حایل ساخته سیبه گونه ترتیب دادند و محافظت
خود نموده دفع نکایت خصم از خود میکردند هرچند رومیان سعی نمودند که غازیان را از برج دور
کنند صورت نیافت و مرتبه مرتبه جوانان دلیر از زمره قورچیان به پیش رفتگان ملحق شدند
و ضاعف باعث قوت ایشان زیاده می شد تا آنکه برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه
مبادا خزاین و اموال رومیه که درین قلعه بود بتاراج رود تامل نموده از برج داخل
نمیشدند رومیه را از مشاهده این حال دست از کار و کار از دست مانده اکثر از محاربه
و مصادمه بستوه آمدند و دانستند که قلعه از دست رفته و دیگر قلعه داری مقدور ایشان نیست
ترک محاربت و سعی در استحکام نکایده کردند رضا بقضا دادند و از برجها پائین آمدند و احمد پاشا
هرچند قول و ینکچری و سایر مردم را بمحاربه ترغیب میکرد و اجتماعیت یکجان خود در مانده ملتفت
امر و نهی او نمیشدند سراسیمه وار کس نزد الله وردی خان فرستادند و طالب امان شدند
اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه داشت بیالای کوشکی که قدیم مسکن
سلاطین شیروان بود در آمده تیر و تفنگ بقورچیان و غلامان می انداخت تا آنکه او نیز بستوه
آمده ترک جنگ کرد و غلامی داشت که بسیار معزز و مکرم بود نزد او گفت که ای صاحب سعادت
جان امشب را غنیمت شمار تا ببینم فردا از روزکار چه میرسد از ما و کس چه خیزد و احمد پاشا

قلعه و دفینه که هست بعساکر نصرت شعار نماید چند روزی خود را از تخته قهر پادشاهی کار خود
در پیش برده هر چند بر ضمیر انور که محک عیار کاروانان روزگار است ظاهر بود که اعتماد بر قول
او نیست بمصلحت وقت و ظهور عیار کار او تلطف آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز و بنوید وزارت
گیلان و ملک اصفهان و مازندران خوش وقت گردانیدند و دفترداران رومیه را طلب نموده
اسامی لشکری که در ایام محاصره محصور شدند از روی دفتر علوفه و تیمار بقلم گرفته خواه جمعی که
در حیات بودند و خواه در مدت محاصره مقتول و متوفی شده خواه صاحب اسم و مکنت و خواه غیر
این متوفیان را بخشیده و باقی ذوی الحیات اهل قلعه را از سپاهی و کدخدایان و سکنه شماخی
که بار و بنه قلعه بالا محصور بودند برسم ترجان و مال امان برقم در آورده مجموع آنها مبلغ سی
هزار تومان بود بالجمله آن مبلغ در میانه غلامان و قورچیان و آقایان و تفنگچیان خاصه
شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را بیک طایفه سپردند که آنچه رسم
شده در عوض خون بها و اصل سازند هر که را سخنی باشد قورچی باشی گیلک خاطر نشان نماید باز
قورچی باشی مذبور در میان آن جماعت مردمشار الیه بود و بازار اخذ و جر گرم بود از چند نفری
که فی الجمله جمعیت و سامانی داشتند وجه ترجان بوصول رسید اما از اکثر مردم بعضی نصف
و بعضی ثلث و بعضی ربع وجود گرفته چنانچه از کل اموال قلعه بخش شش هزار تومان بخزانه عاید
شد و محصل کهید چون شرارت و بدنفسی و قوت طامعه قورچی باشی گیلک بظهور رسید و گفتار
و کردار او از پرتو صدق و راستی فروغی نیافت بجزای اعمال سابق و لاحق گرفتار شد چنانکه
اظهار نمود که در گیلان ذخیره و دفینه بسیار دارم و از خان نیز چندان جواهر و نقود در جاها پنهان
هست که تماما فی المستقبل شمار خیر میشود و قورچیان حسب الامر اعلی او را بگیلان برده چیزی حاصل او را
نشد روزی بتقریب وضو ساختن بکنار آب سفید رود رفته خود را در آب انداخته غریق بحر
فنا گردید و احمد پاشا را با دو سه خدمتکار در اول بعیسی خان بیک قورچی باشی شیخاوند که همشیره
معصوم بیک صفوی بود و آخر مرتبه قورچی باشیگری یافت سپرده چند روزی مهمان او بود
بعد از آن او را با دو سه خدمت کار بقلعه قهقهه فرستادند و بعضی از اشیا و اموال و اسباب او را
باز با و دادند و مدتی در قلعه قهقهه بود و دیگر خبری از و نیامد و بعضی از اهالی شیروان که از جمله

محصوران

بن از اولیا و اقطاب خبر رسیده که قزلباش بدین قلعه فیروز خواهند شد ملک علی بیک چارچی
باشی که همیشه در بارگاه بذل و مطایبه داشت با شمس الدین پاشا که بسیار طویل اللحیه بود بکیفیت
عجب محاسن شیخانه دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامت که میکردی دروغ بیرون آمد
آنچه بقوم میگفتی بر عکس نتیجه داد و بعد ازین تحقیق در لحیهٔ شیخانهٔ شما مطلوب است باشارهٔ عالی
دست بمحاسن آورده موبها را برکندن گرفت و بکمال وقاحت و قباحت نام مرعی نگذاشت
و آتش خشم شهریاری دمبدم زبانه کشیده و بیک بیگ کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف
از اطوار ناهنجار ایشان بغایت مکدر و خشم آلود بود و مورد قهر و غضب پادشاهی گشته بانواع عقوبات
معذب گردیدند بعد از خرابی بصره بازار برده قطعه قطعه کردند و میران نامی که در اصل شیروانی
بود و در میان رومیه نشو و نما یافته از جملهٔ معتبران شده بود و خود را از شجاعان روزگار و تیر
اندازان نامدار میدانست بر تیر نام خود را نوشته بجانب ملازمان موکب همایون می انداخت
و ستایش خود میکرد یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او بقتل آمده بود استدعای قتل
او نمود و اجازت یافته فی الفور بقلعه رفته سر آن مست غرور را بریده بنظر اقدس رسانید و جنود
رومیه اگرچه مستحق قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید که آنجماعت قطع التعلق از
اموال ظاهری خود کرده بر سبیل خونبها بجنود اقبال دهند و بعد از آن مطلق العنان بوده
بهر جا خواهند بروند همگی آن جماعت بالطوع و الرغبه قبول این معنی نمودند از جملهٔ محصوران برادر
خواجه ضیاء الدین گیلانی وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری
داشت و او را بهمان نام قورچی باشی میخواندند و در وقتی که خان احمد از گیلان فرار نموده بشیروان
رفت و از آنجا بروم آمد او در شیروان توقف نمود و بتمول مشهور و در پیش رومیان معتبر بود
از شرارت و بدنفسی بر رومیان حسن کفایت ظاهر میساخت و خاطر مبارک اشرف از برادران
خواجه مذکور که باعث فساد گیلان بودند منحرف بود و چنانچه یک برادر او خواجه شمس الدین نام داشت
چند سال قبل از آن در دار السلطنت قزوین معروض تیغ یاسا گردیده قورچی باشی مذکور در ایام محاصره
قلعه دولتخواه رومیان و مدبر مهام ایشان بود و در روز فتح قلعه که بملازمت اشرف رسید
بچرب زبانی و سخنان دروغ بیفروغ که داب طبیعت گیلانیان است متقبل شد که از مال اهل

بذ والفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذبور باستظهار قرابت سببی ذو الفقار خان
با و توسل جسته مراعات جانب ذو الفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله آنجا که شفقت پادشاهی
است و حمایت ظل آلهی اشاره فرمودند که شوهران و فرزندان و تبعه ایشان را در کنف حمایت
ذو الفقار خان آسوده دارد و رعایت صله رحم را بواجبی بجای آورد و چنانچه که مبلغی که توجیه
باشی کیلک باسم آنجماعت رقم کرده داخل جرایم روبه بودند ذو الفقار خان گذاشته
که بتحصیلدار بیگانه بر در خانه ایشان نرود و ذو الفقار خان نیز از ایشان بدین سمت ستاند
خان مشار الیه غیرت قزلباشیه را ملوم نام نهاده آن هر سه عفیفه با فرزندان و شوهران و خدمه
و اتباع ایشان که قریب به بیست نفر یا سی و بعضی بیست نفر علی اختلاف القولین در یک شب
هلاک ساخت از عاقبت آن فعل شنیع نیندیشیده و خدا پرستی را منظور نظر مروت نساخت
و حضرت اعلی بعد از اطلاع بر آن عمل شنیع او را ملامت کردند و چون قطع صله رحم خان ظالم
النفس ارتکاب قتل عورات مظلومه بیگناه نمود و اطفال ذکور و اناث ایشان را مقتول ساخت
منتقم حقیقی در همان روزی قطع رشته حیات او کرده از عمر و دولت برخورداری ندید چنانچه
عنقریب در محل خود گذارش یابد بالجمله بعد از این قضایا ممالک شیروان بامرای عظام تقسیم یافته
ایالت دربند و شابران و آن حدود بچراغ سلطان گرایلی استاجلو مرجوع گشته مقرر
شد که شاهنظر بیک توکلی باتفاق مشار الیه در آن سرحد بوده باشد و سایر مردم که بدربند
رفته بودند مراجعت نمودند و ذو الفقار خان در ساعت نامحمود غیر مسعود بشهر رفته بتعمیر شکستهای
قلعه و برج و باره پرداخته نقبها و حفرها را مسدود ساخت و موکب همایون از آن منزل
کوچ فرموده چون هوا بسیار گرم شده بود بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمده چندگاه
در قلل جبال منازل دلگشا و جاهای علف زار و چشمهای خوشگوار اختیار نموده داد
خرمی میدادند و امرا و حکام داغستان و چرکس چندانکه در درگاه معلی بجهت بعضی که
اظهار اخلاص نموده کسان خود را بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده بودند بخلاع فاخره
و انعامات و نوازشات نواخته جهت رستم خان داغستانی تبرکات لایقه فرستادند و چون
خاطر معصوم خان والی طبرستان از آن حرکت ناهنجار که بی‌رخصت از اردوی معلی فرار نموده

رفته

محصوران بودند در زمان روسیه تربیت یافته در سلک آقایان و ارباب علوفه و تیمار منسلک گشته
بودند و اقتضای فلکی اقتضای آن میکرد که جهة اطمینان قلوب بر الناس که سالها طریقه
اظهار دولتخواهی کرده بودند مستمال عنایات شاهی بوده درین وقت چند نفر ایشان را برتبت
کرده بعضی کدام موضع تیول و سیورغال و انعام داده مقرر فرمودند که پسران و برادران
ایشان در سلک ملازمان خاصه منتظم گشته در رکاب همایون بعراق آیند تا حکام کرام بتدریج
ولایت شیروان را از وجود ایشان پرداخته و سایر لشکریان را امر شد که چون سالها با شیروانیان
آمیزش نموده و هر یک با جمعی طریقه همگواری و قرابت نسبی دارند و آن جماعت با اهالی شیروان
سپارند که زاد و راحله مدد نموده هر کس بهر طرف که خواهد گسیل کردند و اهالی شیروان که بتهمت
زده دولتخواهی روسیان بودند و درین هنگام سعی مینمودند که ذمه خود را از آن تهمت مبرا
گردانیده شعار دولتخواهی قزلباش ظاهر سازند در شاهی سیونی و مخالفت روسیه غلو کرده
فوج فوج را بقتلگاه آورده معروض تیغ یاسا میگردانیدند از آن طایفه مگر قلیلی نجات یافته
باشند از ذوالفقار خان عمل شنیع ظهور یافت که عاقبت شامت آن گرفتار آمده در زمانی
که رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت امرا طوالش و بیم ضمان تاب توقف در یورت و مسکن
خود نیاورده با برادران و اتباع از آب کر گذشته بشیروان رفت و بروسیان توسل جسته
مدتی در آن دیار بسر بردند چون روسیه را اعتمادی بجانب ایشان نبود دفع آن جماعت را اولی
و الزم دانسته رستم خان را با یک دو برادر و اتباع او بقتل آوردند و فرهاد خان که برادر کوچک رستم
خان بود با ذوالفقار خان و الوند بیک برادر کوچک از میانه فرار نموده تا درباکان آمدند و چون تخت
سلطنت ایران بعون فایض الجود حضرت اعلی زیب و زینت یافته سرکشان قزلباش بجزای عمل
خود رسیده آشوب مملکتی فی الجمله روی بآرامیدگی آورده بود ایشان بپایه سریر اعلی آمده در
ملازمت اشرف بمراتب عالیه فایز گردیدند و برخی از احوال برادران در محل خود سمت گذارش
یافته بالجمله یک همشیره ایشان با دو صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان در دست روسیه
اسیر و گرفتار بودند و بعضی از آقایان روسیه آن سه مخدره را بحباله نکاح درآورده بودند
و درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده در حین فتح قلعه حکومت شیروان

اورا با پسرانش از قلعه بیرون آوردند شاه رالیه که مرد عاقل سخندان بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را
بمصالحه راغب ساخت و التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم
رفته بود و باتفاق غازی گرای خان بتمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نماید که بدستور
زمان شاه جنت مکان فی مابین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز بنا بر ترفیه حال خلایق
اورا با فرستاده غازی گرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواغلی برسالت نزد خان تاتار
فرستاده از راه چرکس روانه نموده بغازی گرای خان نامه محبت آمیز نوشتند و ایشان
از تبریز روانه شدند اما چون بالکار روسیه چرکس رسیدند در آنجا خبر فوت غازی گرای
خان بایشان رسیده بنا بر کینه دیرینه که از خندان آقا در سینه داشتند جمعی از چراکس
غافل بر سر او ریخته اورا بقتل آوردند و ابوالقاسم بیک با چراکس جنگهای مردانه کرده زخمدار
گردید و مایعرف او نیز درین واقعه تاراج چراکسه شد و چون کل ولایت آذربایجان و ایران
و گرجستان و شیروان که در زمان شاه جنت مکان در تصرف منسوبان این دودمان والا
بود و قریب بیست و پنج سال بود که رومیه از تصرف قزلباش بیرون برده در تسلط و اقتدار
آن طایفه بود و بیمن عنایت الهی و نیروی اقبال شاهنشاهی بتصرف درآمده جمیع قلاع متین آن
ولایات که مملو از مردان کاری و اسباب قلعه‌داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال
در رشته تحریر درآمده بعون قاهره یزدانی و تایید آسمانی فتح فرموده ساحت آن مرز و بوم
از خوار تعرض معاندان مصفی گردید و بغروب ساق بامتداد کشیده قریب پنجسال بود که لشکر
قزلباش در رکاب ظفر انتساب اشرف بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده ارتکاب
انواع شداید و محن نموده بودند و از زمان سلطنت و کشورگشائی صاحبقران مغفور امیر
تیمور گورکان الی الآن که دویست و پنج سال است که هیچ پادشاه ذی شوکت ارتکاب
سفر و یساق پنج ساله نکرده بودند و چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آن کارنامه سلاطین
جهان و موجب افتخار شهریاران ممالک ستان تواند بود بیمن الطاف الهی و امداد ارواح مقدسه
ائمه معصومین بندگان اعلی را میسر گشت و در ازمنه سابقه کمتر روی داده بود لهذا عزم
مراجعت بمقر سلطنت جزم نموده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که در دار السلطنه تبریز

چند روز

رفته بود دغدغه آلود بود و هنوز اطمینان تام نیافته بود و توقف موکب همایون در آنجا موجب
تزلزل و اختلال احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهة اطمینان خاطر او محمد صالح بیک وزیر
شیروان را با خلاع فاخره و بعضی هدایا و تاج و کمر و اسب و زین مرصع فرستاده شفقتهای
خاص اختصاص دادند و این مژده والا تسلی بخش خاطر والی طبرسران گشته بدین عطیه از جمیع
ابناء الاقران سربلند گشته و در همان چند روزی جمعی از محصوران حرم خود را جهة خدمتکاری
سرادق اقبال برسم جاریه فرستادند و در سلک خواتین بارگاه سلطنت انتظام یافت

ذکر مراجعت موکب همایون از شیروان بصوب تبریز و از آنجا آهنگ عراق نمودن و بعد از زیارت روضه مقدس امام الجن والانس بمقر سلطنت روزافزون نزول کردن و در که در حین مراجعت روی داد

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافت عزم مراجعت
تصمیم کرده علیخان بیک جوان شیر را حکم شد که بجواد رفته بترتیب جسر پردازد و مشار الیه در اندک
روزی جسری در کمال استحکام ترتیب داده بعد از اتمام جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از جسر
عبور فرمودند از راه دره ورد عزیمت دار السلطنه تبریز فرمودند امرا و ارکان دولت و آغروق
اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده بنفس شریف چندی از مقربان و مخصوصان
بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل تشریف برده
و در آن مکان ملایک مطاف جبین عبودیت بر خاک آن سدره مرتبت نهاده بعد از
شکرگذاری عواطف یزدانی چند روز در خدمات مشایخ عظام و اجداد عالیمقام قیام
نموده بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده با اردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز
اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق
امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان و سایر
امرای اکراد بجهة تهنیت فتح شیروان بآستان سدره نشان آمده بودند بخلاع فاخره نوازشات
یافته بمقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه غازی گرای خان تاتار
از جانب اشرف التماس نموده بود که چندان آغا متفرقه آقایی که در جنگ شیروان گرفتار غازیان
شده بود با او طریقه آشنایی تمام داشت مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان مشار الیه

دیوانی در اصفهان گذاشته بامعدودی از مقربان بجانب مازندران توجه فرموده زمستان
وبهار را در متنزهات آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد و در فصل پائیز وبهار ز
از کثرت ریاحین وازهار ولاله ونرگس زار بهترین بلاد عالم است بخرمی واقبال گذرانیده داد خوشی
دلی دادند واز سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس میانه میرزای عالمیان ومحراب خان قاجار
حاکم مشهد بافساد مفسدان وبی حوصلگی جناب آصف که ظرف طبیعتش لبریز باده نخوت وغرور شده
بود از جانب میرزای عالمیان محراب خان از مقام ادب وخدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت
عدول نموده باو خیره شد وچون صاحب جیش ولشکر بود میرزای عالمیان بجهتی ظاهر از ومتوهم
شده بآستانه مقدسه متبرکه تحصن جست وحضرت اعلی را که این مقدمه بسمع اقدس رسید میرزا را
طلب داشتند ودر مازندران بملازمت اشرف مشرف گشته زیاده التفاتی نداشت حضرت
خواجه محمد رضا وزیر اردوباد که مستعد شاعر پیشه صاحب طبیعت بوده مولد آنجناب باعنجد موضع
جرین است من اعمال قزوین بعد از آنکه دود وبسیار از حوادث روزگار ملازمت ذوالفقار
خان قراماتلو اختیار نموده وبالآخره در سلک وزرا وارباب دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت
آذربایجان مأمور گردید واو بخواجه زاده مشهور بود وحضرت اعلی او را سارو خواجه می نامیدند
درین وقت مرتبه وزارت ومهمتری کل ولایت آذربایجان ترقی کرده بین الاقران بدین پایه والا
سربلندی یافت واین رباعی از منظومات اوست **رباعیه** آنم که حزین وخسته تن می آیم ⁂
جان بسته بتار پیرهن می آیم ⁂ مانند غباری که به پیچد برباد ⁂ پیچیده بآه خویشتن می آیم ⁂
وهم درین سال منصب صدارت اصفهان وبعضی محال بمیر جلال الدین حسن مفوض شده بود
بعد از فوت او بمیرزا راضی برادرزاده او که شایسته آن منصب عالی داشت تفویض یافت

ذکر وقف نمودن حضرت اعلی املاک ومملکات سرکار اشرف را بحضرات چهارده معصوم علیهم السلام

درین سال رای صوابنمای اشرف اعلی که مشعله افروز خاطر غیبی وروشنی بخش دیده باریک بینان دنیائی
لا ریبی است برهنمونی توفیقات یزدانی وتائیدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت
جمیع املاک ورقبات ملکت خاصه خود را که در زمان دولت روزافزون در حیطه تملک وتصرف
شرعیه آنحضرت قرار یافته بود وقیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان وحاصل آنها بعد از

وضع

چند روز لبان لشکر ظفرنشان پرداخته بعد از ان هر یک بالکا و محال تیول خود رفتند و از انجا
بدار السلطنت قزوین نهضت فرموده در قزوین چراغان و آیین بندی کرده چند روز بنشاط و خرمی
گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص روی توجه بمطلب اصلی که زیارت حضرت
امام ثامن ضامن است آوردند و در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستعد گردیده حسین خان حاکم هرات
و اکثر امرا خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت در یافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند
و بعد از فراغ از ستایش مواهب الهی و زیارت حضرت امام الجن والانس بمقر سلطنت روی آورده
بتاریخ ۲۶ شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته دیگرباره آن خطه
فردوس مانند بفر طلعت همیون زیب و زینت افزودند و شهر و بازار را آیین بسته
چند روز بمراسم عیش و خرمی پرداخته عشرت افزای خلایق گردیدند امرا و ارکان دولت حسب
الامر اشرف در تبریز ملاحظه لشکر نصرت نشان فرمودند اسم باسم تعلیم آوردند و جمعی که در این
مجال اصلا از موکب همیون تخلف نجسته ملازم رکاب اشرف بودند و مردانگیها و حسن خدمات
که درین سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم انکس ثبت نمودند که فراخور آن مورد الطاف شاهانه
گشته بجنس اخلاص و خدمتکاری از امثال و اقران ممتاز باشند و نسخهای عرض مرتب داشته بمستوفیان
سپردند و لشکریان اجازت یافته روی بمساکن و اوطان آوردند و در آن سفر بهجت اثر خلف
الولات العظام سید ناصر ولد سید مبارک والی عربستان حویزه و دورق که از عهد صبی الی یومنا
هذا حسب الامر اعلی در سایه تربیت و اشفاق پدرانه آن عالیجاه نشو و نما یافته و از مخادیم کرام
حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امرا معتبر رومیه و در سلک وزرا بوده
در جنگ جغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود و حضرت اعلی مشار الیه را بنواب اعتماد الدوله سپرده
بودند مشار الیه باتفاق اعتماد الدوله چند روزی بار دو باد فرمودند و جناب قبر وزی القاب
چند روزی از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری در آمده در تفقد احوال همگنان
خود را معاف نداشته القصه حضرت اعلی چند گاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان بعشرت و شادمانی
گذرانیده بعد از فراغ از سیر و شکار و دادخواهی خلایق و انتظام مهمات عراق اراده سیر
و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر همایون سر زده و ارباب دیوان را بجهة فیصل مهمات

لیکن مشروط بر آن است که بهر طریق که رای صواب نمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا کند
صرف نمایند و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی و علمی بود از فقه و حدیث و امثال
ذلک وقف روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام فرموده روانه آستان مقدس
نمودند و آنچه کتب تاریخ و شعر و کتابهای فارسی بود با تمامی چینی و آلات از لنکرهای بزرگ
توری و بادیها و دیگر ظروف نفیسه چینی فغفوری که در چینی خانه اشرف موجود بود وقف آستانه
مقدسه صفیه صفویه فرموده نقل آن آستان سدره مکان فرمودند و همچنین جواهر نفیسه
مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیان اسبان اشقر نژاد و تاپک نژادان رومی و کرجی
و بیاتی و النهای حصاری و بدخشی و ما وراء النهری که در سرکار رفیع پادشاهی بود و گلهای
شتر و گوسفند و سایر مواشی و اغنام که از دایره تفکر و اوهام بیرون است وقف فرموده و جهة
هریک مصرفی معین کردند چون قیمت اشیای کل خاصه شریفه که رقم وقفیت بر آن کشیده اند
زیاده از آن بود که مقومان بدقت مشخص توانند کرد یا باندیشه فکرت پیشه در تخمین و قیاس آن
جرات توانند نمود بنابر آن زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزید و در ازمنه ماضیه شاهان
عالی همم معدلت آیین و فرمان روایان صاحب تخت و نگین کمتر توفیق این سعادت
عظمی یافته اند چون عقلاء دانشور و کارآگهان خورده پرور که دقیقه شناسان مدارج ادراک
و بینندگان خفیات نتایج عناصر و افلاک اند بدیده تامل و انصاف نظر بر این امور خجسته
انداخته اند و در خاطرشان بیقین پیوندد که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی
که جزو اعظم سلطنت و فرمان روایی است وقوع این حال از حوصله خیال ارباب تعلق
بیرون است و پیش از آنکه شیوه خلوت گزینان عالم معنی است صورت پذیر
نیست اگرچه ظاهربینان عالم اسباب که تهی دستان خرد و تنگ مایگان راسته بازار
دانایی نظر بر امور متعارفه زمان انداخته اینمعنی را مستعد میشمارند اما خردپیشگان دقیقه سنج
و فکرت اندیشان عالم مثال و قیاس دانند که ذات اقدس آن نور عالم افروزی که از انوار
هدایت ازلی و ساحت مقدس مساحت لم یزلی وارآینده سریر ترک و تجرید سلطان الاولیاء
والمحققین شیخ صفی الحق والدین طاب ثراه که جد نهم آنحضرت است و اولاد کرام عالیمقام او که

منظان

وضع موونات زراعت بتسعیر وسط قریب بهشت هزار تومان عراقی تخمینا میشد با حمامات عالیه و قیصریه و چهار بازار و دو میدان نقش جهان اصفهان ترتیب یافته مع خانهات وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و بدین توفیق که سعادت ابدی در و منطوی است موفق گشتند تخمینا هفت هزار تومان حاصل آنرا منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که حصه اول از حصه ثانی بیشتر و ثانی از ثالث و ثالث از رابع و هم‌چنین تا چهاردهم که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حصه چهاردهم بترتیب مخصوص حضرت الامام صلوات الله علیه باشد و آنچه بهریک از حضرات اختصاص یافته چند محل را که حاصل آن بعد از وضع موونات محاذی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت فرمودند و تولیت آنها را مادام الحیوة که بزمان صاحب الزمان متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن به پادشاهان گرامی نژاد تفویض فرموده بهر شروطی که در وقفنامه معتبره که علامة العلمائی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد العاملی مرحوم قلم افادت رقم گردانیده مبین و مسطور است و مصارف مصروف آنها را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه بمصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف سرکار و وجه معاش خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح و طبقه علوم هر محل آنچه رای متولی اقتضا نماید صرف کنند و ثواب آنرا بارواح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیه السلام هدیه فرموده چهارده مهر بزرگ که هرکدام از دیگری کوچکتر باشد باسم حضرات عالیات بسرکاری اعتماد الدوله مرحوم و جناب میرزا رضی صدر در پانزدهم شهر شوال این سال که ساعت سعد بود ترتیب یافته آنچه در زمان حیات هریک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علمای اسلام در کتب مناقب و مفاخر اهل البیت ضبط نموده اند همان را نقش فرموده آن توقیعات مبارکه را باشندهای مرصع و یواقیت و لآلی ثمین بجناب میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک شده باشد نیابت نقش نفیس اشرف را در رتق و فتق موقوفات مذکور بمشارالیه رجوع نمودند و تفویض این رتبه عالی علاوه منصب صدارت گشته باعث افتخار دودمان او گردیده و همچنین بر جمیع متملکات سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه کردند که مکرر از زبان الهام بیان آنحضرت شنیده شد که میفرمودند جمیع اشیای سرکار من غیر این دو انگشتری که در دست دارم

فتح بغداد و در تعویق افتاده بمنصبه ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین سمت گذارش
یافت که بعد از فوت ازون احمد پاشا پسرش شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان
دولت قاهره خاندان عثمانی بمصلحت وقت پسران اورا بازآء دولتخواهی و گرفتاری
پدر تربیت فرموده خاطر ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکم بغداد
باسم محمد پاشا سنجقی حله باسم برادرش محمد پاشا فرستاده ایشان را بمتابعت و انقیاد دودمان
آل عثمان راغب ساختند و محمد پاشا در طریق اطاعت و انقیاد سلوک نموده تمامیت آن سرحد را
ضبط نموده کمال استقلال یافت اما بجهة آنکه لشکر بغداد را مغلوب خود ساز د ملازم خاصه بسیار
که در میان رومیان سکبان مشهور است بهم رسیده اکثر منافع و مداخل حواجات بغداد در علوفه
و مرسومات ملازمان او مصروف میگشت و بدین جهة علوفه و تیمار از عمال و لشکریان بغداد نقصان
پذیرفت و آقایان بغداد با او دل دگرگون کرده در مقام غدر شدند و در دفع و رفع او تدبیرها
می اندیشیدند اما از کثرت سکبانان و قدرت و استقلال که یافته بود مکنون خاطر خود را بظهور
نمیتوانستند آورد تا آنکه با یکدونفر از چرکان مواضعه نموده ایشان باغوای آقایان در باروی
قلعه او را کوشکی که خلوت خاص او بود در هنگام فرصت بقتل آوردند سکبانان بر سر
مصطفی برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد او را باختصاص کشیدند مشار الیه دست بخون ریزی
برآورده جمعی را که مظنه فساد باایشان داشت بقتل آورده اموال و اسباب ایشان را بسکبانان داد
قوت و قدرت تمام داشت و لشکریان بغداد از و متوهم گشته میانه ایشان چند روزی آتش نصب
مصلحان کرگ آشتی روی نموده طوعاً او کرهاً قدم در دایره متابعت نهادند در خلال این احوال
سلطان احمد خان خواندگار روم مراد پاشا را که در زمان فرمان روائی سلطان مصطفی
خان امیر الامرای قراقانی بود و عثمان پاشا سردار روم به تبریز آمده در معارک کارزار
بدست لشکر قزلباش گرفتار گردیده شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس حضرت اعلی
که میانه آن حضرت و سلطان روم صورت صلح نمود حضرت اعلی ورا اطلاق فرموده باز فرستاده
و هر چند که بیگلربیگی ولایتی بود و چون مرد عاقل روزگار دیده کاردان و بتجربه روزگار مهذب
گشته بود بوزارت اعظم و سرداری منصوب گردانیده و انتظام ممالک عثمان را که از

منتظمان سلسلهٔ ارشاد و بازیافتگان وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان بادیهٔ تجربه اند پرتو انداخته ذوق
افزای مسالک اسرار غیبی شده بودند بهره دارد که بدیدهٔ بصیرت بر شاه راه قویم تجرد
انداخته و در همان مسلک سلوک مینمایند و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانهٔ بی تعلقی گشته از جرعهای
لبریز بیهوشی که دردآشامان خمخانهٔ سلطنت را از آن چاره نیست و هوا پرستان اقلیم
فرمان روائی را از آن گریز نه بادهٔ خوشگوار هوشیاری می نوشند و در خراب آباد صورت
معموری عالم معنی میکوشند و از چهرهٔ ذات اقدس عالی فطرت که گوهری است شاهوار
و دری صدف پرور در بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فروغ
بخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آمیز عالم معنی است و وقوع این امور چرا دور نماید در جا
واثق است که آثار میمنت این نیت صافی طویت در دنیا منتهی مطالب و مقاصد عالیه
فایز گشته و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی
از رشحات ابر درر نثار معدلت و انصافش تازه و تر باد و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر
و دستگیری ساقی کوثر برومند گردد ان شاء الله تعالی **وقایع سال همایون فال پیچی ئیل ترکی**
بعضها مطابق سنه ست عشر و الف و بعضها موافق سنه سبع عشر و الف که سال بیست و دوم
جلوس همایون شاهی ظل آلهی است نوروز این خجسته سال آثار سعادت انجام در پنجشنبه شهر ذی
الحجة الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد و طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردیده
و عالم پیر که از سردی فسردگی تمام یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی
در ولایت مازندران بهشت نشان بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران
از درجهٔ اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورده نشاط سیر و شکار جرجان و اصفهان در خاطر
اقدس پدید آمده سایهٔ عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گسترده از آنجا با تمامت امرا
و اعیان کهیر النگ و مریدین تشریف برده چند روز در آنحدود عشرت پیرا بودند در آن ایام
اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب مسرت و شادمانی گشته همگنان
بفتح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد امیدوار شدند اما چون بمقتضای **الامور**
مرهونة باوقاتها هر امری را زمانی مقدر است هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود و قضیه

چون ساختن قلعه و علمبکر مضرب سرادقات جاه و جلال گردد رایات بیشتر روانه شوند و میانه جنود
بغداد و سکبانان نایره حرب اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می آمد
و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد ازون احمد و بی اعتدالی سکبانان والتجای ایشان را
بدرگاه ولایت نشان و آوازه لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک جنود بغداد
جرأت آمدن نمیکرد و درین اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده
شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا و لشکر
عرب شام ساخته سر راه بر سکبانان گرفته میانه ایشان حربی در غایت صعوبت اتفاق
افتاده جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر از سکبانان در کوچها و محلات عرصه تیغ فنا گشته
بمعاونت و استظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با جمعی کثیر بمعاونت او آمده بود و از دجله گذشته
ببغداد درآمد و لشکر بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی
گشتند مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری از مردم او کشته شدند و محمود پاشا بشهر
درآمد و لشکر بغداد قوت گرفتند و از قلعه داری برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود
بی اعتماد گشت و خوف و هراس بسیار بر او راه یافته چند روزی صبر نتوانست کرد که فرستادگان
او از درگاه معلی عود نمایند و مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده
بتمهید معذرت پرداخته سخن صلح بمیان آورد و قرار داد که چون حله حسب الحکم بادشاهی
سنجق میشد از جانبین مقرر دارند که لشکریان متعرض یکدیگر نگردند که بغداد را به پاشا
گذاشته با اموال و اسباب و ملازمان خاصه بحله رود محمود پاشا مرد عاقلی بود مصالحه را
غنیمت شمرده رضا بدین معنی داد و از جانبین عهد و پیمان بمیان آورده مصطفی پاشا با مردم خود
با اموال و اسباب از نارین قلعه بیرون رفته بحله رو آورد و حقیقت آمدن او بدرگاه سپهر
اشتباه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله از روزی که مصطفی پاشا
از قلعه بیرون رفت و محمود پاشا داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن این
وصول بیرام خان و رفقا باردوی حسن خان و امرا این خبر بدیشان رسید و رایات نصرت
آیات در ییلاقات آق آلنگ همدان بود که عرایض امرا رسیده حقیقت حال معلوم گشت و دران

وقت

استیلای فرنگ و طغیان جلالیه و بهم خوردگی سرحد قزلباش لگدکوب حوادث شده بود و برای
دور بین او حواله نموده درین هنگام بدفع جلالی و انتظام امور سرحد فرستاده بود و او چنانچه
در طی احوال جلالی رقمزده کلک بیان میگردد در سرحد حلب خیمه اقامت نصب نموده بعد از آن امور
مملکت داری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشا پسر کوچک بکر
ازون احمد استماع نمود محمود پاشا ولد جغال اوغلی را بحکومت بغداد منصوب نموده با آقایان
و لشکر بغداد استمالت نامها نوشته فرستاد و حکام و سرداران عرب را که در سواد عراق و جزیره
می باشند بمعاونت و همراهی ترغیب نموده و مشارالیه بسواد عراق عرب درآمده در بغداد
کهنه نزول نمود و قوت آمدن بشهر بغداد نداشت اما آقایان و لشکریان چون از آمدن
محمود پاشا خبر یافتند چون از اطاعت و متابعت مصطفی پاشا پیچیده خیرگی آغاز نهادند
و ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت کوشیدند و محمود پاشا را طلب داشتند
و تا این قلعه بغداد در دست مصطفی پاشا و سکبانان و در دست لشکریان بغداد بود و مصطفی
پاشا چون حال بدین منوال دید توسل بدرگاه جهان پناهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف
و امرای سرحد قلمرو علیشکر نوشته بیرام خان ولد سولاغ حسین تکلو را که در زمان فترت ترکمان
و تکلو ببغداد رفته بود و در آنجا می بود روانه سریر اعلی گردانیده عرض نمود که هرگاه رایات
جلال متوجه بدین صوب در حرکت آید یا جمعی از لشکر قزلباش بسرداری یکی از امرای عظام بدین
طرف متوجه گردند شهر و قلعه را بمنسوبان درگاه سپرده خود به بندگی آن درگاه می آیم حسن
خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد خصوصا قاسم سلطان ایمانلو که بدین حال وقوف
یافتند اگرچه بی امر و اشاره شایع جرات رفتن نمی نمودند لیکن تا کنار آب ماهی دشت که
سرحد قلمرو علیشکر است رفته در آنجا متوقف شدند که هرگاه امر و اشاره عالی نفاذ یابد
خود را زودتر توانند رسانید بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاقات مربدن بپایه
سریر اعلی آمده بنوازشات شاهانه اختصاص یافتند و جهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخر فرستاده
احکام استمالت عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده در نگهداشت قلعه سعی نمایند که
اینک موکب اقبال میرسد و بامرای آن سرحد امر شد که مستعد یورش بغداد گردند که

وازقواتل تجار و متردّدین هر کس با او یار گشت و آشنایی میکرد و باندک پیشکشی از ایشان نموده متعرض
حال ایشان نمیشد و همچنین اهالی هر ولایت که با او تحفه و پیشکش میفرستادند از آسیب لشکر او در
امان بودند و مردم هر جا که با او در مقام تمرد و سرکشی در می آمدند آن عرصه را بجاروب نهب
و تاراج میرفتند حکام و پاشایان اطراف راه تردد مسدود دیده در قلعهای خود خزیده
قوت مدافعه او نداشتند و مردم شهر و ولایت جز اطاعت امرا او چاره نمی یافتند و لشکریان
او بده پانزده هزار رسید مجملا حکمش در اکثر ولایت روم جاری گشت و هر برابی نعمات و دفترداران
و اهالی هر ولایت نوشت بحصول وصول شد و بهر جا رفت آل امانی گرفت امرا و پاشایان
اطراف در مقام دفع فساد او در آمدند بلکه مرتبه بقدر جمعیتی نمودند و مشار الیه خبر یافته بیک نهضت سلک
جمعیت ایشانرا متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورده ارکان دولت پادشاهی
متوجه دفع حادثه گشته یکمرتبه سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعین نموده با جمعی
از ینکچریان و قاپوقلی که عبارت از ملازمان پای تخت بر سر او فرستادند شکست یافته کاری
نساختند و بملاطیه گریختند و یازیجی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته
میانه مردم خود و امرا و ملوک و پاشایان تعین کرد مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا را
که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بود و خود از امرا روم بکثرت مال و شأن افزونی
تجملات و احمال و اثقال امتیاز تمام داشت و در آن سرحد در کمال حشمت و علو شأن بیگلربیگی
بغداد و باصابت رای و تدبیر و شجاعت و مردانگی محل اعتماد بوده سردار فرموده بیگلربیگیان
ارزن الروم و ارزنجان و شریف پاشا بیگلربیگی ایروان و سایر پاشایان و حکام آن حدود را
بهمراهی او بدفع یازیجی مامور گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد
بعزم دفع او بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو پیوستند و اردوی
خود و خزاین و احمال و اثقال را گذاشته که باهستگی آورند و با لشکر سپاهی روانه شد و یازیجی
در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و لشکر روم که بارها آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه
او شد و امرا و ملوک پاشایان خود را با لشکر جرار بمحاربه او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی
فریقین روی داد محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بجانب جلالی افتاد و در آن

هند

وقت شدت گرمای بغداد و سورت حرارت آفتاب روی بقلب اسد داشت و در آن وقت یورش بغداد صورت نبست و چند روز در حدود همدان و درجزین بانتظام امور مملکت و دادخواهی خلایق و سیاست دزدان و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته درباب یورش بغداد تدبیرات می‌اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالجمله آن عزم لایق را عایق گشت

ذکر احوال جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیه و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه سدره نشان شاه جهان پناه

بر خردمندان پر هوش و تیز هوشان سخن نیوش پوشیده نماند که در میان رومیه جماعتی را که بپادشاه جهان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میکردند جلالی می‌نامند و وجه تسمیه جلالی انچه بخاطر ناقص میرسد آن است که همانا این طایفه بظاهر جلالی اند برسم عفو و صفح در ایشان نیست بالجمله مختصر بود که مشهور بقرا یازیچی که از نویسندگان فرود مایه روم بود و در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمدخان بن سلطان مرادخان در حوالی آناطولیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از اجامره و اوباش را بیذل و ایثار درم و دینار که از قطاع الطریق و غارت مترددین و تجار بهم رسانیده بود فریب داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی از فتنه رایان هرزه کار و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هرچند روز ولایتی را می‌تاخت و هرچند گاه در مقامی رحل اقامت می‌انداخت عدد لشکریانش به پنج شش هزار کس رسید درین اثنا یازیچی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام گشت و زیاده از برادرش زلزله و آشوب در آن ولایت انداخته کارنامها بظهور آورد و ارکان دولت پادشاه روم در اول حال زیاده حسابی از یازیچی نگرفته در دفع او مساهله و اهمال نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت و شجاعت و سخاوت او زیاده بر برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه روزگار هر طایفه که علاقه و تاهلی نداشتند بر سر او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاهان دارند با خذ اموال ایشان دندان طمع تیز کرده او برخلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر می‌شد اما در قتل و غارت رومیه مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او و مردم او می‌افتاد امکان خلاص نداشت

وازروی قدرت واقتدار قلعه را احاطه نمودند چون پیمانهٔ حیات حسن پاشا از بادهٔ نخوت وغرور
لبریز شده بود از قضای الهی گلولهٔ تفنگی که از جانبین می انداختند در برجی از بروج قلعه
برو خورده قالب تهی کرد وسایر مردم ازو امان طلبیده قلعه سپردند وطبقهٔ جلالی از اسباب
واموال حسن پاشا وجماعت رومیه صاحب ثروت ومکنت گشته از تنگدستی رهائی یافتند
وحسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز کرده از دروازهٔ قلعه از حلق آویخت که صیت
قدرت وآوازهٔ جلادت او در ممالک روم انتشار یابد وجسد او چندروز عبرت للناظرین
مصلوب بود قلعهٔ توقات مجدداً بدست یازیجی در آمده از امامن خود ساخت جماعتی تقریر
کردند که حسن پاشا مرد غیوری بود از واقعهٔ مذکور بی آرام گشته از غایت غیرت وغلوی
غصه والم قطع تعلق از حیات استعار کرده خود را مسموم ساخت بعد از آن یازیجی بصلابت خواجه
حکم کرد راقم حروف این قول را ضعیف میشمارد علی ای التقدیرین یازیجی را فتحی چنین روی
نمود دیگر باره رونقی در کار وبار او بهم رسید ومدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع
این حال تغییر بسیار باطوار او راه یافته افعال ذمیمهٔ خود را باعمال حسنه مبدل ساخت وتنظر عاقبت
آن کار وشامت آن افعال ونتیجه خود در آن دانست که از خدمت پادشاه ذی جاه روم استدعای
عفو تقصیرات خود نموده بمحافظت سرحد ملکی مامور گردد که بتقبیهٔ عمر بغزای کفار اشتغال نماید پس بپایه
سریر سلطنت مصیر سلطان محمد خان فرستاده اظهار یکرنگی کرده استدعای ایجاب ملتمس خود کرده
وارکان دولت پادشاهی که در دفع فتنهٔ او متأمل بودند این معنی را فوزی عظیم دانسته او را باستمالت
و دارائی ولایتی از ولایات روم ایلی که با الکای فرنگ اتصال داشت منصوب گردانیدند
وطیور فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهی مطمئن ساختند ویازیجی انقیاد امر نموده ترک آن
اطوار ناهنجار کرده روانهٔ آنصوب شد واز طایفهٔ لوندان که نزد او مجتمع بودند بعضی رفاقت
وهمرکابی او اختیار نمودند جمعی دیگر ازو متخلف شدند واو بآن ولایت رفته دو سال با کفرهٔ
فرنگ غزا میکرد وبتسخیر ولایت کوشید که وقتی از راه دریا بر سر جمعی از کفره میرفت در میان
کشتی که متوجه غزا بود فرمان یافت واز جملهٔ متخلفان یازیجی جان فولاد نامی متکفل ریاست
جلالیه شده در حدود حلب آغاز شور وشغب وفتنه انگیزی کرده همان شیوه پیش گرفت

جنگ بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر شکست
مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب رومیان شد
چون بمقابله دشمن رسیده مقاومت با آن لشکر از حیز قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی
سالک طریق فرار شد و با به چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستان دور دست کشید و حسن پاشا
مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم
آن قوم را علی السویه دانسته دیگر باره حرکت ایشان را محال انگاشت اما یازیجی مذکور چند روز
در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند و خود را چنان بی نام و نشان
ساخت که اصلا از وی و مردم در آن خبر و اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات میفرستاد و تفحص
احوال مینمود و حسن پاشا بمعدودی از ملازمان خاص در قلعه اقامت داشت و سایر لشکریان
در شهر بخانها در آمده اصحاب ثروت بعیش و عشرت مشغول بودند چون یازیجی از احوال حسن
پاشا و مردم او کماینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات
در آید و جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریان را که در شهر باشند به تیغ انتقام
بگذرانند و دستبردی نماید با هفت هزار کس که بر سر او فراهم آمده بودند بدین عزیمت در حرکت آمده
تحت اقبالی که امداد کرد آن بود که خانه کوچ حسن پاشا و مردم او با خزاین و احمال و اثقال او
که از عقب می آمدند قریب بیکهزار شتر و موازی یکهزار استرها و خدمتکار که همراه بود دچار
او شد یازیجی دایره کردار بر ایشان محیط گشته سپاهیان را به تیغ انتقام گذرانیده یتامی
نسا و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال که سالها اندوخته بجرو کان بود بدست
یازیجی در آمد و خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از برق باد سرعت سیر استعاره کرده بر سر توقات
رفت خبر آمدن او و واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که از بی ناموسی برو غلبه کرده بود
راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از تدبر آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی تمام بحال او راه یافته
فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و هر جماعت حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند
و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره ندید در کمال بی سامانی در بارین قلعه متحصن گردید و یازیجی
بشهر در آمده هر کسی را در آنجا یافت براه عدم فرستاده غنیمت فراوان بدست جلالیان در آمد

طلا و نقره و حلی و زیور کورخانه آل عثمان را تصرف نموده بلوندان داد و در رویه مبلغ او قادر
نگشتند یکمرتبه لشکر از استنبول بر سر او آمد و کاری نساختند و قبل از آن برطویل نامی
سرخیل گروهی از لوندان و ارباب طغیان گشته در نواحی حلب و دیار بکر لوای مخالفت
برافراشته بود و او را نیز جمعیت تمام دست داده بود و لوای بلند نامی بر می افراخت
مجملا از محمد پاشا تا ارض روم تمامی ولایت اناطولی پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی
بمملکتها راه یافت و سلطان احمد خان خواندکار و ارکان دولت آل عثمانی دفع دشمن خانگی را
از دیگر امور اهم دانسته بفکر جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل روزکار دیده صاحب
رای و تدبیر بود و دوشینه از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد فرنگیه
فرستاده بودند از این حالت خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضاء زمان با فرنگیه
مدارا پیش کرده با جمعی حکایت صلح بمیان آورد و جمعی دیگر از فرنگیه خراج مهمات
سرحد فرنگیه را بمقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده معاودت نمود و لشکر
عظیم از ارزروم ایلی و قاپوقولی و اناطولی و مشتا ایلی و قرا آقاینی و طرابس تماما ممالک عثمان
مرتب داشته بدفع فتنه جلالی کمر بست و نخست بدفع فتنه جان فولاد اوغلی توجه نمود و پسر جان
فولاد با بیست هزار کس از لوندان بمقابله او در آمد مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای
دنامدار روزگار بود در اول حال تن بمجاربه در نداد و بموعظه و پند جنگ او را در حیز تاخیر
انداخته از وعده و وعید سخن رانده او این معنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده
از شرایط حزم و احتیاط و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیگری
در غایت نام و ننگ آماده جنگ شده بافنون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد
جان فولاد اوغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب گردانیده بمقابله او در آمد و پس از چنین
قتالی فاحش روی داد شکست بجانب لوندان افتاد و بسیاری از آن طبقه در معرکه هیجا عرضه
تیغ فنا گشتند جان فولاد اوغلی روی از معرکه تافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصن گشته
بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گشت گریختگان معرکه اکثر باردوی طویل رفته
بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب کرده بتسخیر قلعه مشغول گوبر

دبجنی

بحسن سعی و تدابیر صایبه قلعه را بدست آورده از جان فولاد اوغلی و جان فولادیان اثری
نگذاشت و ساحت آن ولایت را از خوار تعرض آن طبقه پاک کرده دامن همت بدفع
سایر جلالیان بر میان زد از قضای الهی طویل سر کرده ایشان شده قوت تمام یافته بود
رخت حیات ازین جهان فانی بسرای باقی کشیده جنود او با دو سه هزار کس با محمد بیک برادر
او که بسنور ملتجی نشده بود دست آویز خود ساخته بمحمد پاشای قلندر اوغلی پیوسته قرا سعید
نیز که از اعراب بادیه جلالی شده آوازه شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده
بود ملحق گردید طایفه جلالیه متمکن باردوی او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اوغلی بلندی گرفته
بهر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بپای هر قلعه که وارد شد آنچه از سپاهی و رعیت طلب
نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در آن سال با آن طبقه مدارا پیش گرفته در همان حدود
قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد و درین سال که ایچی ییل سنه ست عشر و الف است لشکر
روم را جمع نموده بدفع جلالیان در حرکت آمد و قلندر اوغلی نیز با امرا و بلوکباشیان و سرداران که
مقدم ایشان قرا سعید عرب و برادر طویل و کرد حیدر و آقا پری و کلج محمد و حسن بیک از اولاد
ذوالحسن و توپال عثمی و غیر ذلک بودند بمحاربه او توجه نمودند کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار
روانه شدند چون بارها بار دیگر جنگ کرده با اندک مردمی بسیاری از ایشان را شکسته بود درین مرتبه
نیز زیاده حسابی از لشکر روم نگرفته در کمال نخوت و غرور مسافت بسیار پیمودند تا بعد الفریقین بعد
مسافت بقرب مبدل گشت و مراد پاشا از جلادت ایشان اندیشیده فراز کوهی را جهت نصب اردوی
رومیه اختیار نموده خود را بر بلندی کشید و عرابه و زنجیر بر دامنه کوه که پیش روی لشکر بود
کشیده با خود قرار داد که با آن جماعت بتدریج جنگ کرده بلطایف الحیل تفرقه در میان لشکر ایشان
اندازد اما قلندر اوغلی و اتباع او از همین ضعف و زبونی تصور نموده در جنگ تعجیل کردند و با
هزار کس از اردوی خود در کمال نخوت و غرور بعزم جنگ بیرون آمده بر سر مراد پاشا
راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت اما مردم خود را از حضیض پایین
آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آن کوه تنگ و رود در آمده دلیریها کردند چون بصف سپاه روم
نزدیک شدند و اسپان ایشان در فراز و نشیب آن کوه از تنگ و دو بستوه آمده بود توپچیان

وتفنکچیان و ینکچریان توب و تفنک بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند
درین اثنا مراد پاشا لشکریان را رخصت محاربه داد و اروام با اسپان آسوده روی بمعرکه آوردند
و جلالیان نیز داد مردانگی داده میانه آن دو گروه حربی صعب اتفاق افتاد غلبه از جانب
رومیان بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در معرکه بقتل آمدند آخر روز جلالیان ضعف
لشکر خود مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیه
نیز دست از تعاقب باز داشته باردوی خود رفتند و قلندر اوغلی و سرداران جلالی
از جلادت و پیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر مقابله و
مجادله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است و روز دیگر رومیه دست از صید زخم
خورده خود نخواهند داشت و از روی غلبه و قدرت بتفصیل مهم ایشان خواهند پرداخت در
همان شب اردوی خود را بر جا گذاشته و احمال و اثقال را ریخته دوازده هزار کس رو بطرف
ارض روم آورده در آن شب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع
یافته از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی نصب کرده و اردوی
جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور بالکلچی اوغلی با بیست هزار کس بتعاقب جلالیان
نامزد گردید و الکلچی اوغلی در عقب ایشان بحرکت آمده تا ارض روم در رو و محل پاسین رسیده
بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و در مرتبه اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان
کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار می پیمودند و اسپان زبون شده و مع هذا
لحظه نمی آسودند الکلچی اوغلی دست از تعاقب ایشان باز داشته مرتبه دیگر در حدود ارض
روم بدان طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد و چون قوت و قدرت محاربه در ایشان
نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف در محافظت
حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیمودند و خود را بسر حد الکاء قزلباش رسانیدند
بنا بر آن رومیه قدم باز کشیدند از آنجا احرام آستانه عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد امیر
گونه خان بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اوغلی خود با ملازمان خاصه
بر ساقه لشکر ایستاده سرداران ملوک روانه ایروان گشتند و امیر گونه خان حقیقت احوال

بدرگاه

بدرگاه سدره‌مثال عرض نمود متعارن این حال حسن بیگ ارناوت از جانب محمد پاشا قلندر اوغلی
و جماعت جلالی آمده عرضه داشت او را آورد بپایه سریر اعلی نوشته اظهار خلوص عقیدت شاهی سیونی
کرده چنین نموده بود که این همه مخالفت که با رومیه نمودیم بنا بر محبت و اخلاص شاه عالیجاه و دولت‌خواهی
آن حضرت بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رعایت آداب فرمان فرمایان عالم ظاهر نموده فرستاده را
از خلع فاخره و انعامات و نوازش نموده احکام استمالت پاشا و سرداران فرستاده مقرر کرد
که چون بر سایر توفیر احترام ایشان متعاقب یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان
فرستاده که در آیند و بعد از وصول و باتفاق روانه سریر اعلی کردند ذکر رفتن جناب آصف‌نشان
اعتماد الدوله حاتم بیگ بدار السلطنت قزوین باستقبال جلالیان و جان آوردن سرداران ایشان
بدار السلطنت اصفهان بعتبه بوسی درگاه فلک‌نشان طوطی شیرین مقال قلم در شکرستان قصه‌پردازی
شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن آن طایفه آگاه گشته قید سیاه
های ایشان را نوازش فرمودند چون هنوز بر مکنون خاطر فتنه اندوز آن طبقه اطلاع تمام حاصل نشده
بود و حزم و احتیاط مقتضی آن نمود که آن قوم پریشان روزگار که بلوندی عادت که همیشه با شورش
و فتنه و غارت گردن بوده محل اعتماد نباشند رای عالم آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط
سلطنت که بنور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و شجاعت و سخاوت پیراسته باشد باستقبال
آن طایفه فرستد که بنظر دوربین مشاهده احوال آن طبقه نموده درین سال در ولایت آذربایجان
جهة ایشان قشلاق تعیین نمایند و محمد پاشا با سرداران و بلوک باشیان با خواص ملازمان باردوی ظفر اثر
نشان بعد از القا و تطر بحال هر یک از امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت جناب آصف صفات
اعتماد الدوله را که متصف بصفات مذکور و جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار
دیده برین خدمت مامور فرمودند و چون مهمان بقدر موازی دو لکه هلاکان از لشکر و حشم آن طایفه در کار
گوسفند و چیست هزار لحرو ارغله بجهة خرج آنجماعت سامان و سرانجام یافت و راقم حروف را نیز بعضی
از مهمات مامور گردید که دران سفر در خدمت ایشان بتحریر احکام و امثله ضروری پردازد و طوامیر بیاض
بمهر مهر آثار مزین گردانیده بمعتمد الدوله مشار الیه سپردند که هرگاه احتیاج افتد و آن دستور صاحب رای
مصلحت دولت قاهره داند در قلم آورد و جمعی از قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه همراه ایشان مامور

گردیدند و مقرر شد که آقا سلطان مقدم حاکم زنجان نیز با قشون آراسته با جناب ملحق گشته در موکب
عالی او بخدمات مرجوعه قیام نماید و جناب اعتماد الدوله در حد و همدان از اردوی ظفر نشان
جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال جلالیان آنکه چون آن سپهر و سامان با یروان رسیده
امیرگونه خان جمیعی از امرا و خواص ملازمان را باستقبال فرستاده در اوچ کلیسیا که سه فرسخی
قلعه ایروان است محل نزول ایشان قرار داده نزول ساوری بقدر مقدور فرستاده
و خدمات شایسته کرد و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمها و شامیانهای
دیبا و منقش افراخته فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراسته پاشایان را با امرا و بلوک باشیان
و سرداران و خواص ملازمان طلب نموده در آن مجلس ایشان را ملاقات نموده انواع دلجوئی
که لازمه میزبانان است بتقدیم رسانیده عذرخواهی کرده که چون دستور منیت که حارسان
قلعه که امینان دولت اند بر حسب بادشاه قلعه را که فی الجمله خانه پادشاهی است گذاشته
بیرون روند از آنجهت خود استقبال نکرد با جمله تا و سه هزار کس از آن جماعت بضیافت
امیرگونه خان حاضر شدند و او بنوعی لباس و سرانجام اسباب ضیافت ملوکانه پرداخت که
نیز بانها چنین گویا گشت آخر روز که مجلس نور دیده گشت پاشا را با سرداران و بلوک باشیان
و خواص پاسیصد نفر را تکلیف حمام کرده خود را از غبار رنگ رهایش و محاربات در
شست و شوی کردند و پاشا و خواص را بخانه خود برده بلوک باشیان هر یک را مهمان یکی
از امرا تابین و آقایان کرده و در منزل خود مجلس عالی ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت
و صباح بعد از استحکام رخوت پوشیدنی فراخور هر یک بحکام آورده تواضعات رومیان بظهور
آورد و سایر میزبانان نیز با مهمانان خود بدین شیوه سلوک نموده همگی را قرین اعزاز و احترام
کسیل کرد قاعده جلالیان آن است که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و مردانگی
ایشان سر زده باشد سخن میگویند و فراخور آن بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت منحصر بر این
گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا
و قراسعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که واقع شده گفتگوئی می شود
و قراسعید بی آداب در معرض جواب آمده او را جبن و بد دلی منسوب می سازد و چون از تنزل

امیرگونه خان

امیر گونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند و پاشا فرا سعید را بمبارزت میخوانند و آن
هر دو مخمور باده جهل و سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته بایکدیگر در سر و می آمدند و پاشا بعد از آن سعید
زخمی بخصم و کرد حیدر و آقایان پری در آمده ایشان را جدا کردند بدین جهت گروه جلالی همه فوج شدند
ز اسعید و برادر طویل با مردم خود یکجوقه شد و پاشا و ملازمان و جمعی که هواخواه بجو... بیکجوقه و کرد
حیدر و آقایان پری یکجوقه بعد از چند روز که در اوج کلیسا توقف نموده از نخ راه نخجوان
هر جوقه کوچ کرده در دار السلطنت تبریز جمع شدند پیر بوداق خان و خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان
لوازم استقبال بجای آورده هر یک را در مکانی مناسب فرود آوردند و نزول و ساورسات بقدر
احتیاج داده هر کدام بگیر و زیلوازم ضیافت پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده
رو بعراق آوردند در این اثنا فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده از آمدن جناب اعتماد
الدوله واقف میشوند و پاشا و جمعی که بیرون نیامده بودند در تبریز توقف نموده منتظر وصول الجناب
بودند و همه روزه ما یحتاج ایشان تا آمدن جناب اعتماد الدوله وزیر آذربایجان سامان میداد
القصه جناب اعتماد الدوله سامان آن سفر از اقمشه و ماکول و مشروب بر وجه لایق سرانجام
فرموده روی بمقصد آورده و دست دریا نوال ببذل و احسان گشوده اگر خصوصیات بتفصیل در قلم
آید قصه بدرازی کشد جمعی کثیر از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان همراه بودند بمجلس عالی حاضر
گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج بر سبیل راسته کشیده جمعی از جلالیان که از شهر
بیرون بودند گروه گروه دچار میشدند در خوی و چایپاره قراحسین با یکصد نفر در قصبه زنجان گلیج محمد
با پانصد نفر و در میانج احمد یار یحیی بلوکباشی و چهل نفر دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد
الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده هر یک از ایشان را بانتعبه خلعتهای فاخر از قبا
و بالاپوش و مندیل داده جهت هر یک محل قشلاق تعین نمودند و از قورچیان و یساولان مهماندار
تعین کردند که ما یحتاج ایشان را از عطایای شاهی دهند که صرف معیشت ایشان نمایند
و قرار دادند که سرداران و بلوکباشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته
خود با دو سه نفر از خواص مردم خود بملازمت اشرف مشرف گردند و چون در قریه فهو سفنج تبریز نزول
واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده

روز دیگر بیر بوداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته و بزینتهای گوناگون پیراسته باستقبال
آمده و در قریه مذبور بملاقات فایز گردید و از آنجا در رکاب شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا
و قورچیان و غلامان و یساولان که همراه بودند و ملازمان خاصه و سایر افواج قاهره روانه شهر
شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون آمدند و جمعیتی عظیم در سر خیابان واقع شد
چنانچه تمامت خیابان از افواج حشم مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب
نیم فرسخ است از دو طرفه پیاده و سوار صف کشیده جوق جوق پیش آمده تحیت بجا می آوردند
بعد از اکرام و خلعتهای فاخر و ضیافتهای شایسته روانه سریر اعلی شدند و در همه منزل مجلس
عالی ترتیب دادند و صحبت ملوکانه انعقاد می یافت و در باغ تاج آباد آخر روز سواری
بعضی از جلالیان که از باشا آزردگی داشتند در راه با ملازمان او بدمستی آغاز نهاده بکلاه
زخم زدند چون بمنزل فرود آمدند باشا نیز شروع در بدمستی کرده در مقام انتقام شد
چنانچه رسم مشهور جلالیان است از هر طرف جمعی بحمایت و معاونت برخواسته در لحظه
کل آن طبقه دو گروه شدند مکحل و مسلح شمشیرها آخته با یکدیگر در آویختند و نزدیک آن شده که
که فتنه عظیم حادث شود و از طرفین خونها ریخته گردد جناب اعتماد الدوله در میان افتاده جنگ ایشان را
بصلح انداخته و در سیم شهر شعبان المعظم از خانه آقا کمال دولت آبادی روانه شهر شدند و امرا
و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه برحسب فرمان باستقبال بیرون آمده قرین اعزاز
و احترام بشهر در آوردند آنجماعت در درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان بسعادت کاب
بوسی و سجده اشرف مشرف شدند حضرت اعلی شاهی با آنجماعت بزبان مرحمت و عطوفت
گستری و آیین مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش مجبول است هر یک که عمارتی که جهة ایشان
تعین یافته بود رفته فرود آمدند و نزول اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شده عطایا
آمال ایشان را از عطایای پادشاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور مکرم بحسن قبول مقرون
گشته مورد نوازش و الطاف بی پایان شده و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان
عشرت پیرا بود و صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات باشا و امرا جلالی را بمجلس خاص
طلب فرموده از نشاه باده التفات سرمست میگردانیدند و بتفقدات و دلجوئی ایشان پرداخته بتحقیق

حالات میفرمودند بمضمون انتقال که **بیت** عشق در هر سری کیفیتی دارد غریب • یک شراب است
این ولیکن نشاء دیگرگون دهد • با هر یک نظر زخاص پیش آمده نقد اخلاص ایشان را بر محک تجربه
و امتحان میزدند و هر گرا بمضمون انتقال که **مصرع** از کوزه همان برون تراود که در وست • مکنون
خاطر خود را بر طبق عرض می نهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص بیشتر مبرز بود او را مورد
تعظیمات و تکریمات گردانیده اعزاز و احترام تمام میفرمودند و در تجاعت تا هنگام بهار بسعادت
ملازمت اشرف فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان می تافت
تتمه احوال آن جماعت در قضایای سال آینده نگاشته کلک نکته پرداز میگردد **وقایع
متنوعه که درین سال بظهور پیوست** بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از آنکه جناب دستوری را
از حدود همدان باستقبال جلالیان و انتظام مهمات ایشان فرستادند چون آوازه آمدن ایلچی اوغلی
بنواحی آذربایجان میرسید یکهزار تفنگچی از تفنگچیان رکاب اقدس متعاقب جناب دستوری
ببرکردی لاچین بیک غلام خاصه شریفه بدار السلطنت تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید
بمعاونت امرای آذربایجان و محافظت سرحد قیام نمایند آن مقدمه از آوازه وصول جنود اقبال
صورت نیافت و قشلاق تفنگچیان درین سال در تبریز واقع شد و قرار یافت و درین
سال خبر فوت غازی گرای خان تاتار که از تبعه سلاطین خرم نژاد جوجی خان بن چنگیز خان است
که پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده و در باغچه سرای نشیمن دارند و احوال
سلاطین آن طبقه که چگونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و عادل گرای
خان و غازی گرای خان بچه جهت بشیروان آمده گرفتار جنود قزلباش شده اند و نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا چگونه غازی گرای خان را از قلعه الموت بیرون آوردند و او در تبریز
در چه سال فرار نموده بروم پیوست در صحیفه اول در احوال عادل گرای خان نگاشته
کلک بیان گردیده القصه در سالی که عثمان پاشا به تبریز آمد در آن سفر فوت شد و جغال اوغلی و
باسلامی لشکر کرده بیرون برد غازی گرای خان همراه جغال اوغلی بروم رفت و بخدمت
خواندکار رسیده بعد از فوت محمد گرای خان این دولتگرای خواندکار سلطنت تاتار را باو
تفویض نمود و لشکر تاتار بعدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را نپذیرفتند و او را در سلطنت و پادشاهی

تاتار تمکین یافت و با خواندکار در مقام اطاعت و انقیاد بوده قدم از جادهٔ متابعت بیرون ننهاده
و در زمان سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بر حسب اشاره او چند مرتبه لشکر بفرنگستان کشیده
با فرنگیه محاربات عظیم نمود و یکسال در سرما محلی در الکای فرنگ قشلاق کرد و چون جلوس سعادت
مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی واقع شده بار دیگر صلح کردند غازی گرای خان نامه مصحوب
حافظ قزاقاش تبریزی که در تبریز مصاحب او بود و همراه رفته بخدمت اشرف نوشته مراعات
پاس حقوق نمکخواری این دودمان والا رتبت شاهنشاه مغفرت ایما سلطان حمزه میرزا نموده اظهار
اخلاص بی نهایت کرده بود و برام قلی بیک صحبتلو را که در قلعه الموت نگهبان او بود طلب نموده
بود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت اسلوب باو نوشته عذر کم خدمتیهای قزلباش که بعد از بیرون
آوردن بجهة فرصت و آمد شد لشکر روم و هر گونه حوادث قلعه چنانچه باید و شاید باحوال
او نپرداخته بودند خواستند و تحف و هدایا فرستاده اظهار محبت و دوستی پیش از پیش کرده
و در طی نامه نامی اندراج یافته بود که بیگانگی فیمابین بالکلیه مرفوع گشت از تحف آن دیار
آنچه خواهند بی تکلفانه طلب نمایند و مشار الیه در لباس بازرگانان بکفه رفته از آنجا بخدمت
خان رسید و او از خط منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مبتهج و مسرور شده
او را قرین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت بابنا دکان پایه سریر اعلی شاهی ظل الهی مخلصانه
پیش آمده عریضه اخلاص آیین بخط خود بی تکلفانه نوشته بعضی اشیا طلب نموده بود و دیگر
مرتبه حضرت اعلی ابو القاسم بیک یوزباشی ایواوغلی را با هدایای این دیار و نامه محبت افزون
با آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقود موالفت انعقاد یافت
و در سالی که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شروان مشغول بود حاجی برام نامی از معتبران خود را
در مرافقت و همراهی طالب بیک چنانچه بخدمت فرستاده بود اطلاع یافته با غازی گرای خان
در مقام عذر در آمده بودند و اولاد دولت گرای سلامت گرای را که در استنبول بود سلطنت
تاتار نوید داده بر بینش در آمد تا آنکه خواندکار و وزرا و ارکان دولت عثمانی در هنگامی که حضرت
اعلی لشکر بآذربایجان کشیده بتسخیر قلاع مشغول بودند بغازی گرای خان تکلیف کرده بودند که بجانب
شروان لشکر کشیده با قزلباش محاربه نماید و او بنابر علاقه و ارتباط دوستی نواب اعلی از آن سرباز

زده مقتول گشت امرا و ارکان دولت توقتمش گرای پسر او را قایم مقام گردانیدند خواندگار و ارکان دولت
عثمانیه اولاد غازی گرای را بدوستی قزلباش متهم پنداشتند و راضی بسلطنت اولاد او نشده ویلامت
گرای را بلقب خانی تاتار ملقب ساخته در مقام اعانت او در آمدند و بکفه فرستادند و امرا و ریش سفیدان
تاتار را بوعده و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نموده بودند اگرچه اطاعت بتحقیق حقوق اصطناعات
چندین ساله غازی گرای خان را کان لم یکن انگاشته عافیت و سلامت طلبی ایشان را در مخالفت
خواندگار و منازعه با برادرزاده مانع آمده بجانب سلامت گرای رغبت نمودند و سلامت گرای خان
تکیه بر مسند خانی زده روداز دودمان غازی گرای خان برآورد و درین سال که هچی ییل ترکی
مطابق سنه سبع و عشر و الف است بمسند الوس تاتار تمکن دارد و نسبت بخواندگار طریق اطاعت و متابعت
مسلوک دارد و در استنبول از خدمت خواندگار متعهد شده بود که لشکر بجانب شیروان
کشیده بمرافقت رومیه آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورد اما چون بمقر سلطنت
خود رسید ریش سفیدان تاتار از محاربه سپاه قزلباش اندیشه نموده خاطرنشان او کردند که سفر
شیروان و منازعه با قزلباش بر دودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد گرای
بشیروان رفت عادل گرای و برادران او را در آنجا گذاشت و بدست لشکر قزلباش گرفتار
شده بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس قزلباش بود و تو ثالث
آنها مباش و از کلام مجرب مشهور لا تثنی شیئا الا و قد ثلثت احتراز نمای شار الیه را این سخن
جای گیر آمده از آمدن اجتناب ورزید اما قرار داد که هزار کس از راه طرابس باباطولی فرستد
که بلشکر سردار ملحق شده بخدمات قیام نمایند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاده که در جنگهای
جلالیان همراه مراد پاشا سردار بودند بعد از آن سردار او را بکرجستان آخسقه مانده
چهل پاشا را حاکم ایشان کرده بابقی احوال ایشان و کشته شدن چهل پاشا در طی وقایع سال
ابت ییل که مراد پاشا به تبریز آمده مرقوم کلک و بیان خواهد شد مدت سلطنت غازی گرای خان
در الوس تاتار بیست و پنج سال بود او پادشاهی عاقل عادل مجاهد غازی بود قابلیت و استعداد
تمام داشت سوانح احوال و وقایع سال تخاقوی ییل ترکی بعضها مطابق سبع عشر و الف و بعضها موافق
ثمان عشر و الف که سال بیست سیم جلوس همایون شاهی ظل الهی است شاطگان نگارستان سخن

سخنوری و مجلس آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار وشواهد اخبار را بدینگونه زیب
و آرایش داده‌اند که نوروز این سال همایون فال در روز شنبه چهاردهم ذی الحجة الحرام سنه سبع عشر
والف اتفاق افتاده مهوشان ریاحین که از دست برد سپاه دی پای در دامن خمول پیچیده
بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و اظهار عبیر آگین گردید باغ
جهان آرای نقش جهان از نکهت گل و سرو و بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضهٔ رضوان
گشته حضرت اعلی بطریق معهود در باغ مذبور طرح جشن عالی فرموده اطراف نهر را که از میان
باغ میگذرد و حوض آن بر مثال دریاچه در میان نهر واقع است و سلاطین ماضیه خصوصا خاقان
سلیمان نشان فردوس مکان شاه اسمعیل بهادرخان علیه الرحمة والرضوان عمارات دلگشا در کنار
حوض و بالای نهر ساخته و پرداخته اند و فی الواقع مکان نزهت نشانی از روضه دار القرار بصدق
جنات تجری من تحتها الانهار است با کابر و اعیان دار السلطنه مذکور و ارباب و اهالی بلوکات
و اعیان خراسان و اهالی تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر
مراتبهم قسمت فرموده هر طبقه مجلسی طرح انداخته شد و اطراف اربعه آن دریاچه را با امرا و وزرا
و ارکان دولت و مقربان و مخصوصان رکاب اشرف اختصاص دادند و مجالس فیض بخش طرب افزا
انعقاد یافته چهار طاقها در برابر هر مجلس افراشته استادان و مهندسان نادره کار بعنوان
غریبه انواع کار پرداخته چراغ دانها بر آن تعبیه کردند و همه شب تا صبح روشنان سپهر که مجلس
آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوتی اند هزاران هزار چشم حسرت بر آن
چراغان و مجلس بهشت نشان می نگریستند خسرو عشرت آیین مجلس آرا همه شب سیران مجلس روح
افزا فرموده در هر مجلسی که دلنشین خاطر انور می شد توقف فرموده صحبت پیرا بودند و نغمه
سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنگ بنغمات دلاویز و ترنمات شکرریز غمزدای خاطر
بوده گلرخان لاله عذار از باده‌های خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر میساختند القصه تا سه شبانروز
محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی میدادند محمد پاشا و امرا و اجلای
اکراد و قاجار در مجالس بهشت نشان بشرف مجالست و هم صحبتی سرافراز بودند از سوانح این
سال که در ایام نشاط افروز بظهور آمد آمدن مصطفی پاشا ولد ازون احمد است مفصل این

مجمل

مجمل آنکه در سال گذشته سمت گذارش یافت که مصطفی پاشا ولد ازون احمد در بغداد به ملازمان و مردم خود
بی اعتماد گشته با محمود پاشا ولد جغال اوغلی صلح کرده چگونه بغداد را با او گذاشته بحلب رفت و در آنجا معلوم کرد
که رومیه بجهت آنکه انکس بپایه سریر اعلی شاهی فرستاده اراده داشت که بغداد را بتصرف منسوبان این
دولت روزافزون دهد با او عداوت آرند و همت بر افنا و اعدام او میگمارند و بنزدیکان
و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم می بود خواست که خود را از رومیه دورتر گرداند سنجاقی
کرکویه که از اعمال شهرزور است التماس نموده از حلب بآنجا آمد و وکلا و ملازمان او تفرس نموده
بودند که مطلب او از آمدن کرکویه آنست که خود را بالکاء قزلباش اندازد با او در مقام غدر درآمدند
و او برین اطلاع یافته ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت شمرده با چند نفر از معتمدان
خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون شد و اکثر اموال و اسباب او را وکلا و ملازمان تصرف
کرده ببغداد رفتند و مشارالیه بنیروی بخت بلند عزیمت پایه سریر آسمان پیوند کرده بهمدان آمد
و از آنجا متوجه سریر خلافت مصیر شد و در دارالسلطنت اصفهان در اثنای جشنهای باغ نقش جهان
بآستان بوسی همایون استسعاد یافته منظور نظر التفات گشت و بخلع فاخره و اسب و زین و جیقه
کمر و خنجر مرصع و امثال ذلک سرافراز گشته مبلغی بر سبیل مدد خرج بدو عنایت شد و الکاء سنجر
من اعمال قلمرو علیشکر بنوال او مقرر گشت و بعد از انقضاء ایام صحبت و شادکامی متوجه مهم جلالیان
گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امراء قزلباش را رفیق ایشان کرده روانه کردستان نمایند که
ساحت آن ولایت را با دیار بکر تاخت و غارت کرده امراء اکراد فتنه انگیز را فی الجمله گوشمالی
دهند که از خواب غفلت بیدار شده ترک فتنه انگیزی و بی ادبی نمایند چون طبقه لوندان مردم بی
باک فتنه انگیزند تا در الکاء مخالف اندازند از خوف جان با یکدیگر اتفاق دارند و هر گاه خوفی نداشته
باشند با یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیرالامراء آنجماعت گردانیدند و همگی را نصایح مشفقانه
فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صوابدید او عمل نمایند و از سخن و صلاح او تجاوز
نکنند و گوش هوش ایشان را بدرر نصایح ارجمند گرانبار گردانیده از همگی عهد و میثاق گرفته مقرر
داشتند که روانه آذربایجان شده در ییلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان
در قشلاقات آنجا جمع شده ستوران را بعلف گذارند که چون رایات نصرت آیات نیز از راه

ییلاقات تبریز روانه آذربایجان خواهد گشت در سلطانیه جمعی از امراء قزلباش که بمعاونت ایشان مامور
میگردند بدیشان ملحق شده روی توجه بمقصد آورند و هر کس از امرا اکراد اظهار ایلی و انقیاد
نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با الکا و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزد
و سر از اطاعت و متابعت قزلباش پیچد اول بدفع او کوشیده بنهب و غارت ایل و عشیرتش
پرداخته الکا و مملکتش را متصرف شده بامرا جلادت دهند و تمامی آن جماعت بنوازشات شاهانه
سرافراز گردانیده خرج و مایحتاج عنایت فرموده روانه نمودند و بعد از رفتن ایشان چون
سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه بعالم عقبی شتافته ولد ارشدش محمد سلیم
پادشاه قایم مقام پدر والاگهر گردیده بود و بنا بر رابطه محبت و دوستی که فیمابین این دو سلسله علیه
مرعی و مسلوک است اراده خاطر اشرف آن بود که یکی از معتمدان طایفه جلیله قزلباش جهت پرسش
تعزیه پادشاه مرحوم و تهنیت و مبارکباد جلوس فرزند ارجمندش روانه آن دیار گردانیده بجهت
مشاغل عظیم که در یساق آذربایجان و شیروان پیش آمده که فرصت کسی فرستادن نشده بود
حالا که در ثغر سلطنت روزافزون نزول اجلال واقع شد مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از
نظر بحال هر یک از کاردانان بساط سلطنت انداخته امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را
که یکی از میرزاهای طبقه قزلباش و نبیرهای خلیفة الخلفا بود که در زمان خاقان سلیمان حاکم دار
السلام بغداد بود بوفور عقل و دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران و امثال سمت امتیاز
داشت سزاوار این امر دیده برسالت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آمیز مشعر بر پرسش
تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آورده و مومی الیه بر وجه لایق با سامان و سرانجام
آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسب خوب سواری و کوتل و جیبه و کمر و یراق
داشتند بآیین شایسته زیب و زینت تمام روانه شدند و از راه قندهار متوجه مقصد گردید از جمله
تحف و هدایا لایقه که برسم ارمغان فرستاده شد پنجاه راس اسب قوچاق عربی و گرجی و سیاقی
بود که از ایلخیهای سرکار خاصه شریفه بهم رسیده که یکی در سرکار هیچ پادشاه ذی شوکت نبود
مع جلهای مخمل و زربفت و یراق لایق و سه توپ پوستین روباه اروسی که هر یک را هشتاد و نود
تومان عراقی خریده بودند و یکهزار و پانصد پارچه قماش مخمل و زربفت طلاباف و نقره باف و چهار

زری زربفت و اطلسهای فرنگی و خطائی باف و سایر اقمشه نفیسه یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایا
لایقه که سزاوار رتبه و شان طرفین بود ارسال داشت **دیگر از سوانح اقبال که در اوایل این سال**
بظهور آمد گرفتاری محمد پاشا ولد دال پاشا رومی که حاکم ارجیش و عادلجوز بود کیفیت گرفتاری
او چنان است که مشارالیه خود را از شجاعان روزگار قرار داده و پیوسته در هوای بلند پروازی
طیران مینمود و میخواست که در سرحد قزلباش دست بردی چند نموده آوازه تسلط و اقتدار
بلند سازد و در میان رومیه باعث افتخار و امتیاز او گشته زینت یابد و همیشه در کمین فرصت
بوده متعرض سرحد قلمرو همایون میشد درین سال سلمان سوباشی که از جانب اشرف حاکم
جورس است حقیقت بی اندامی او را به پیر بوداق خان حاکم تبریز که بیگلربیگی آن سرحد است اعلام
نموده استمداد نموده بود که او را گوشمالی دهد پیر بوداق خان دویست نفر از ملازمان خود
و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد بسرکردگی آقایان معتمد فرستاد که بسلمان سوباشی ملحق گشته
تاخت و غارت ارجیش و عادلجوز و تنبیه و تادیب پاشای شورانگیز فتنه ساز پردازند و فرستادهای
مذکور بسلمان سوباشی ملحق گشته باتفاق او که مجموع پانصد کس بودند ایلغار نموده تا حوالی قلعه ارجیش
که مسکن و مقام محمد پاشای مذکور بود در هیچ جا توقف ننموده در آنجا دویست نفر پای قلعه فرستاده
و یکصد نفر دیگر بکومک ایشان تعیین نمایند که اگر پاشا از قلعه بیرون آمده جنگ صحرا کند از کمین
در آمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بقتل و غارت مشغول میگردند و از جمله پیش رفتگان چهل
پنجاه نفری نیز نزدیک قلعه رسیده بوده اند که این خبر بپاشا رسیده بغرور و از جلادت و مردانگی
که باخود قرار داده بود نظر بهمان فوج قلیل که پیشتر رفته بودند انداخته با اندک مردمی که با او بوده اند
از قلعه بیرون آید جلو ریز خود را بآنجماعت رسانیده دست بآلت حرب و قتال میگشاید و دلاوران
قزلباش نیز بشعله جانستان آتش در خرمن حیات مخالفان انداخته فیمابین نیران قتال اشتعال
مینماید و غازیان جلادت شعار پی در پی رسیده داد مردانگی میدهند محمد پاشا تسلط غازیان
و ضعف لشکر خود مشاهده نموده بنفس خود مباشر حرب گشته با یکی از ترکمانان ملازم پیر بوداق
خان در هم آویخته بنوک نیزه جانستان از صدر زین بر روی زمین افکنده خود را برسر او انداخت
که بقتل رساند مشارالیه از بیم جان نام خود برده مشخص شده که پسر دال پاشاست بنیروی دولت

قاهره زنده دستگیر شده و بروثیه شکست یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر غازیان
گشتند و تاوان تاخت و غارت کرده باز گردیده معاودت نمودند پیر بوداق خان او را بپایه
سریر اعلی فرستاد چون قبل از آن ولد خنداون آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بودند
مکرر در مجلس بهشت نشان زبان بتوصیف او گشوده تعریف قابلیت و استعداد و شجاعت او
بسیار کرده بودند در اول حال که او را آوردند حضرت اعلی که معدن فتوت و احسانند بقاعده معهوده
بنظر مرحمت و التفات متوجه حال او شده امر فرمودند که او را بطریق میهمانان معزز و محترم نگاه
دارند و رفته رفته بشرف مجالست مجلس بهشت آیین سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و محرم
بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز باده التفات شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت و غرور
پیشین گرفته گشته بفکر خماران نمی افتاد و همان در عالم بلند پروازی سیری می نمود و در مجلس
سخنان بیصرفه از و سر میزد و بحکایات ناخردمندانه که در چنین حال حذر از آنها کردن و مهر
سکوت برلب نهادن اولیست زبان میگشود تا آنکه در خدمت اشرف التماس نمود که
شخصی را بروم فرستاده فرزندان و مردم خود را از سلامتی خود مخبر سازد و بعد از استجازه خواص
سرایی را که همراه او در جنگ گرفتار شده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس
رسانیدند چون حضرت اعلی عیار کار او گرفته بودند با مرا سرحد اشاره شد که فرستاده او را بهانه
آنکه بی عرض و استجازه مگذر نمیتوانیم گذاشت توقف نموده مکاتبات و مراسلاتی که بمصحوب
او باشد گرفته همچنان سربمهر بخدمت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده
چون مکاتیب بنظر اشرف درآمد سوای آنچه خود بنظر اشرف رسانیده بود سخنان ناطایل در زبان
قزلباش بمجالعان راه نمایندها کرده بود چون چنین خیانتی از و بظهور پیوست دیگر شایستگی
سلوک سابق نداشت در هنگامی که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بود او را گذاشته که
در قلعه با پیر بوداق خان باشد چون عدمش بر وجود رجحان داشت در آنجا سعی اجل راه عدم پیمود
دیگر از سوانح آذربایجان گرفتاری پاشا ن است در جنگ آخسقه و قتل تاتاران در گرجستان
مفصل این مجمل آنکه در وقتی که میانه شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خواندکار روم مصالحه دا
شد گرجیان آخسقه که بمسقی مشهور است و والی آن پدر منوچهر خان داماد همایون خان بود داخل
سنور

سنور اینطرف بود و چون قراجه اردهان سرحد آخسقه بسرحد ولایت ارض روم پیوسته است
و در زمان نواب سکندرشان چنانچه در صحیفهٔ اول نگارش یافته اول ولایت آخسقه را بتصرف درآورده
قلاع آنرا محکم کردند و تا منوچهر خان در حیات بود بمعاونت همایون خان دست و پایی میزد
بعد از آن رومیه در آن ملک تمکن یافتند و دختر همایون خان که آئینه خانم نام داشت و زوجه
منوچهر خان بود با پسر طفلی که داشت بامعدودی از ملازمان خود را در بیشه‌ها و کوهستان آن ولایت
محافظت میکرد و در مدت بیست و پنج سال گرجیان بالتمام تابع و خراج گذار رومیه بودند آئینه خانم
سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را بدستوری که سایر گرجستانات را بورنه گرجی گذاشته خراج
میگیرند به پسر او که اتابک نام دارد مسلم گذاشته خراج ازو بگیرند رومیان قبول نکردند
لیکن اقطاعی بجهة او و پسرش در آن ولایت معین کرده بودند و او بسختی روزگار میگذرانیدند
در هنگامی که نهضت همایون شاهی بجانب آذربایجان اتفاق افتاده قلعه ایروان محاصره نموده بودند
شاه یوسف پاشا که از امیرزادگان آخسقه بود مسلمان شده از جانب خواندگار روم مرتبهٔ پاشائی
یافته حاکم بعضی از آن ولایت بود دیگر مرتبه از ایروان بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش بسر
کردگی حسینخان استاجلو چنانچه در ضمن وقایع آن سال سمت تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور رفته بازآمد
بعد از شکست جغال اوغلی که امیرگونه خان و جنود قزلباش در آنحدود تمکن و استقلال یافته تا حدود ارض
روم همیشه لگدکوب عساکر قزلباش بود مکرر قراجه اردهان و آخسقه را تاخت میکردند احوال
یوسف پاشا و رومیان که در آخسقه بودند اختلال پذیرفت و زیاده قدرتی نداشتند آئینه خانم
استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده طلب استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت از دست
رفته را بدست آرد و حضرت اعلی امراء شمس الدینلو و قراقلو و غیر ذلک را که در تفلیس و زکم و جنبابا د
و لوری بودند بکومک و همراهی او نامزد فرمودند و او در قوی ئیل سنه ست و عشر و الف که حضرت
اعلی بتسخیر ولایت شیروان توجه فرموده بودند باتفاق امراء قزلباش و ملازمان قدیم سلسلهٔ منوچهر خان
بتسخیر ممالک مذکور کمر بست و بر سر شاه یوسف پاشا رفته برو ظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر
از رومیان گرفته قلعهٔ آخسقه را که معظم قلاع آن ولایت است بدست درآورد و اکثر محال آخسقه
در ضبط و تسخیر و تصرف او درآمد و بتاریخ روز یکشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکور کسان

آئینه خانم و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت این حال که بنیروی اقبال شاهی روی نموده بود
عرض کردند و امرای قزلباش هر یک بمقر حکومت خود بازگشتند آئینه خانم با پسرش اتابک خان
که در آن وقت شانزده ساله بود در آن ولایت بودند و چون بیگلربیگی ارض روم این
اخبار را بمراد پاشا که بعد از جغال اوغلی سردار شده بود و بدفع جلالی مشغول بود اعلام
نمود مراد پاشا بعد از دفع جلالیان چل پاشا نامی را که لشکر تاتار سلامتگرای خان چنانکه
گذشت که بمدد سردار فرستاده بود نموده اورا با فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که از میرزادهای
گرجستان مذکوره بودند و مسلمان شده در میان رومیه تربیت یافته بمرتبه ایالت و پاشائی
رسیده با آخسقه فرستاده و ایشان در اواخر ایت ئیل سبع عشر و الف با آخسقه آمدند و آئینه
خانم تاب مقاومت نیاورده پسر خود را برداشته بگرجستان کارتیل نزد برادرزاده اش
آمد و پسرش را که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این رباعی را که میر شمس الدین محمد صدر در زمان
سلطان حمزه میرزا گفته لوارصاب میرزا پسر سیمون گفته رباعی ترسابچه ایست آتش افروز کنشت
کاتش زده در خرمن صد حور سرشت • چون هیمه کشان برای آتشکده اش • رضوان همه شاخ
طوبی آرد ز بهشت • بدرگاه جهان پناه فرستاد و در ابتدای این سال امرای شمس الدینلو و قرا
قلر و غیر ذلک با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان بتاخت آخسقه اسیر بسیار آورده بودند
چل پاشا دو هزار کس از لشکر تاتار و فرهاد پاشا ولد محمد پاشا را که بمرافقت او آمده بدفع
ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آنجماعت بمیان الکا درآمده تاخت و غارت
چند کرده معاودت نمودند لشکر لوارصاب خان حاکم کارتیل گذارهای تنگ و میان بیشه سر راه
برایشان بسته از یکطرف لشکر قزلباش و از یکطرف لشکر گرجیان ایشان را بمیان گرفته و پاشایان
هر دو گروه گرفتار شدند و لشکر تاتار در آن ملک بیگانه بود بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها
بسته میدیدند دست از غنیمت برداشته در میان بیشه پراکنده شدند و گرجیان بمضمون
اللهم اشغل الظالمین بالظالمین تیغ برایشان نهاده تا موازی هفتصد نفر تاتار طعمه شمشیر آبدار شدند
و بقیة السیف که در جنگلها پنهان شده بودند رعیت گرفته برهنه کرده بودند پیاده و عریان خود را
با آخسقه رسانیدند و پاشایان را بدرگاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی

موزون بخشش شد پسر محمد پاشا بیاسا رسید **دیگری از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال**
دولت بیزوال گردید جنگ ذو الفقار خان است با والی طبرسران و قلعه ساختن در آنحدود تبیین
این مقال آنکه در زمان فترت ناحیه از نواحی که بطبرسران اتصال دارد مردم آنجا متصرف شده بودند
و در زمان رومیه چون رومیان بامداد طبرسران مستظهر بودند در مقام استرداد شدند درین
اوقات که ولایت شیروان مسخر اولیاء دولت قاهره گشت مردم طبرسران ناحیه را چنانچه باید
بتصرف حاکم شابران نمیدادند و آمد و شد ملازمان حاکم از آسیب مردم طبرسران بآن ناحیه دشوار
بود رای صوابنمای اشرف که همیشه در آینهٔ ضمیر امروزش صورت فردا جلوه گراست بنابر رعایت
حزم و احتیاط اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند و ذو الفقار خان را امر فرمودند
که با امرای شیروان تا حدود طبرسران رفته در آن الکا قلعه در کمال استحکام ترتیب نموده
ذخیره و یراق گذاشته با جمعی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت آن تعیین نمایند که دست مردم
داغستان از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقهٔ قزلباش و شیروانیان باستظهار مردم آن قلعه مرفه
و آسوده حال آن ولایت تردد نموده از تعرض دیو صفتان داغستان مصون و محفوظ باشند
و ذو الفقار خان حسب الفرموده اشرف متوجه انجام آن خدمت شده و کسی نزد معصوم خان
والی طبرسران فرستاده حقیقت حال برو اعلام کرده خاطرنشان او کرد که اصلا از ترتیب و تعمیر آن
قلعه ضرری بشما نمیرسد بلکه نتیجه انواع فواید است والی طبرسران رضا بآن نداده در مقام
مخالفت شد و در وقتی که ذو الفقار خان بآنجا رفته جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرده بود
والی طبرسران ده هزار سوار و پیاده جمع آورده روی بجانب ذو الفقار خان آورد و چون والی
مذکور همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده اظهار اخلاص و بندگی میکرد و ذو الفقار خان بمحاربه
او مرخص و مأمور نبود مکرر رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت تحذیر
تقریر نمود مفید نیفتاد تا آنکه تتمهٔ لشکر قزلباش رسیده روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله
سپاه منصور آمد ذو الفقار خان نیز بالضروره بترتیب جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد
و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب یک صدمهٔ چرخچیان قزلباش نیاورده
در حملهٔ اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العین تا یکهزار طبرسرانی را سر بباد

بی نیاز بی رفت و والی طبرسران نهزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار
خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشش طبرسرانی منع نموده در تعاقب ایشان
مبالغه ننمود چه ملاحظه آن داشت که چون بی امر اشرف برین محاربه قیام نموده مبادا این صورت
ملایم طبع شهریاری نبوده مجملا بقیة السیف در جنگلها و مغولها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون
برده و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه را ترتیب داده و آذوقه و یراق گذاشته جارسان
تعیین کرده مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایه سریر اعلی معروض داشت با وجود آنکه معصوم
خان پای از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشیده اما چون بعضی از منتسبان
او در سلک خدمه سلطنه انتظام داشت حضرت اعلی ظاهراً بر آن قضیه انکار کرده ذوالفقار خان را
امر فرمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و مشارالیه حسب الامر عمل
نموده و والی طبرسران نیز از آن حرکت ناهنجار و جرأت و جباری که کرده بود نادم و پشیمان گشته
در مقام اعتذار درآمد **ذکر رفتن امیرگونه و امرای آذربایجان حسب الفرمان قضاجریان بقراجه اردهان**
و تاخت و غارت گرجیان بی ایمان بتوفیق پروردگار جهانبانان سابقاً مذکور شد که چل باش
با خیل تاتار بآخسقه آمده امیرگونه خان دست درازی طبقه تاتار را احتیاط ورزیده جمعیت ایشان را
که از آخسقه که قرب جوار سرحد چخور سعد است مناسب نمیداند حقیقت بخدمت اشرف
عرض کرد که پیشتر از آنکه از آن طایفه دست درازی بسرحد واقع شود در دفع ایشان کوشیدن
اولی است بنا بر آن حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال
گذشته به تبریز فرستاده شده بود بایروان رفته بسرکردگی امیرگونه خان بقراجه اردهان
آخسقه و حدود ارض روم رفته در دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن غلات
دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را امر فرمودند که بسرداری قراسعید و آقاخان
پری بجنود قزلباش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضاجریان پیربوداق خان
از جانب تبریز و محمد خان زیاد اوغلی از قراباغ و سایر امرای عظام و جماعت جلالی از جانب
مراغه بایروان جمع آمده لشکر عظیم مرتب گشت و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرای عظام
و ملازمان درگاه پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار چون تقابل با آن

سپاه در حیز قدرت خود ندیدند در قلعها خزیده پای در دامن عافیت کشیدند و جنود منصوره بولایت
گرجی درآمده آتش نهب و تاراج در آن ولایت زدند و بسیاری از نسا و صبیان کفره گرجی را
باسیری آورده آن مملکت را از حیز انتفاع انداختند و ابرکونه خان شنیدند که جمعی از رومیه در صحرای
موش جمعیت نموده جبال و دشت بردی دارند با قشون خاصه خود و امرای ایشان بان طرف توجه نموده
سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمود و هیچ تاب اسیران
و آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت جدا کرده مصحوب علی خان بیک جوان بشیر بدرگاه معلی
فرستاده شوکت و اقتدار سپاه قزلباش حدود ارض روم و آن ولایت بیشتر از بیشتر ظهور یافته
احدی از بیگلربیگیان و پاشایان رومیه قدرت مقابله و مقاتله با سپاه منصور نیافته بمحاربه
و مدافعه ایشان جرات نتوانستند نمود و امرای عظام کامیاب و خوشکام عود نموده هریک بمقر حکومت
خود شتافتند **ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان با امرای نامدار بگرجستان
و بیان وقایع آن ایام و آمدن خیرالدین چاوش باستدعای مصالحه بدرگاه سعادت نشان** چون حضرت
اعلی شاهی ظل الهی چندگاه در دارالسلطنت اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداخته هوا
روی بگرمی آورد و هنگام توجه بییلاقات شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال متوجه
ییلاق فریدن شده چند روزی که ییلاق مذکور مضرب خیام اقبال بود امرا و ارکان دولت را
مقرر داشتند که با اغرق اردوی معلی از راه ییلاقات باهستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه
توقف نمایند و خود با معدودی از مقربان و ندما و خواص ملازمان شاهی باصفهان عود نموده در
چهارباغ بنشاط آب پاشان که رسم ملوک فرس بود و آنحضرت سرور افزای خلایق کردیدند و از راه
کاشان بدارالسلطنت قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه عشرت پیرا بوده در حینی که اردوی
اغرق حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسید و آن عرصه نزهت فزا مخیم اقبال شد موکب معلی
از دارالموحدین قزوین باردوی اغرق پیوستند درین اثنا محمد بیک ولد حسن قلی خلفا روملو که
بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده خیرالدین چاوش که از جمله چاوشان معتبر درگاه
عالی خواندکار بود و بهمراهی مشارالیه برسم رسالت بخدمت اشرف اعلی فرستاده بودند
باردوی معلی رسید خیرالدین چاوش بوسیله امرای نامدار بعزم عتبه بوسی درگاه فلک مدار سرافراز

بابت عرایض و مکاتیب مراد پاشا وزیراعظم و ارکان دولت عثمانیه که بخدمت اشرف اعلی و ارکان
دولت شاه نوشته بودند بقاعده که قبل از آن بوساطت همایون خان کرجی و درویش پاشا وزیر
اعظم و مصطفی پاشا و لشکر ایلچی اوغلی نوشته بود در باب قطع ماده خصومت و نزاع و مصالحه
جانبین سخنان خیرخواهانه قلمی نموده بودند حصول فرستادن خیرالدین چاوش الکه با حضرت اعلی
توسط دیگری تکلم نموده ما فی الضمیر اشرف را در باب صلح و کیفیت آن که بچه قاعده ممکن و مرضی
اشرف است معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که چون در آن مرتبه محمد بیک نام
مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه قلمی شده است درین مرتبه هرکس را فرستند مکتوب طراز
مشعر بر سخنان صلح آمیز صداقت انگیز بحضرت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار
از جانب شاه عالیجاه بظهور آمده و ولایاتی که از زمان سلطان مراد خان والد حضرت سلطان
احمد خان در حیطه تصرف و تسخیر منسوبان آل عثمان قرار یافته بود و قرنی بر آن گذشته بقبضه تصرف
در آورده توپخانه و یراق پادشاهی که در قلاع بوده تصرف کرده اند و چندین هزار نفس از سپاهی
و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته با آن حال از حضرت خواندکار در صلح زدن آیین فرمان روائی
و مناسب ناموس سلطنة است زیرا که از طرفین انعقاد مهر ملحوظ و این کشاکش در میان قطع خصومت
که موجب تشویش کافه اهل اسلام است در جدال و قتال اند موجب کسر شوکت اهل اسلام است
و خوشحالی ارباب ظلام میگردد و همیشه فرمان روایان ممالک ستان آرمیدگی عالم و رفاهیت
عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده اند و در آسودگی بر روی خلایق گشوده اند اگر حضرت
شاه عالیجاه مادی مقدمات صلح گستر نامه نامی اشعاری فرمایند هر آینه این معنی باعث رفع نقاب
حجاب گشته دولتخواهان را راه گفتگو بدید می آید و خصومت و نفاق بد نقد اظهار دوستی و وفاق
اتفاق بتبدیل می یابد و حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش ترفیه احوال خلایق و عباد الله مفطور
و مجبولست چاوش مذکور را اعزاز و احترام فرموده نسبت بعز مان فرمای روم سخنان محبت آمیز
بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت با ایلچی اظهار فرموده که چون چراغ دولت آل عثمان بروغن
جهاد روشنی یافته و بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفاً و تعظیماً مشرف اند
و بدین دو رتبه گرامی بین السلاطین مفتخر و سرافراز و بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم

بنوعی که مکرر را اعلام شده سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده بجهت نقض عهد و پیمان پدران رضوان مکان
که بقید نسلاً بعد نسل آبا بایمان مغلظه تأکید یافته روا داشته ممالک موروثی ما را بعنف متصرف شده بود
و اکنون که بفیض فضل الهی احقاق حق شده هر گاه حضرت خواندگار مضایقه با آن نکرده بدستور اجداد
ماضیه در مقام مؤالفت و دوستی اند ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت
و دوستی عدول نخواهیم جست و رضا بصلح و صلاح بقاعده پادشاهان علیین آشیان زمان شاه
جنت مکان و سلطان سلیمان داده قرار داد که حسب الاشاره خاقان مراد پاشا وزیر اعظم و سایر
دولتمندان خیراندیش که باعث امر خیرانجام مصالحه شده اند نامه محبت آمیز نوشته
مصالحه و تجدید عهود نمایند و شرح فرستادن او و نامه نوشتن و تمهید مقدمات صلح در قضایای
سال آینده رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد بالجمله نواب اعلی چند روزی که در چمن ترشت
نزول سلطانه رحل اقامت انداخته نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده از میانج بعزم
طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا والسالکین و مشایخ عظام صفویه بجانب دارالارشاد
اردبیل در حرکت آمده بدان سعادت عظمی فایز گشت چند روز در دارالارشاد اردبیل مضرب سرادقات
جاه و جلال بود در خلال این احوال از جانب محمد پاشا و جلالی خبر رسید که کرد حیدر که از امرای جلالی
و صاحب یکهزار کس بود با دو سه نفر از مردم او بقتل آورده سبب قتل او آنکه کرد حیدر بزور
بازوی شجاعت و مردانگی مغرور بود همیشه با پاشا غایبانه اختلاط میکرد و سخنان درشت منکفت
اگرچه بحسب ظاهر او را وقعی نمی نهاد اما باطناً آزرده در حساب بود و آثار فساد و طغیان از ناصیه
احوال او مشاهده می افتاد بتخصیص درین اوقات که بر سر اکراد میرفتند و او از عشایر اکراد
بود روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده نخوت
گرم گردید کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان فسادآمیز که مخزون خاطر او
بود بر زبان آورد و با پاشا که همیشه با وی اعتماد از سخنان تهدیدآمیز خوفی که داشت متضاعف
گشته به پسران اهل خدمت که رومیه ایچ اوغلانی و کنج اوغلانی نیز میگویند اشاره قتل او
نمایند و ایشان در ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو بیست نفر دیگر از معتمدان که
همراه او بوده بقتل میرسانند و ملازمان او چون او را کشته دیدند ترک شورش نموده کردند

و پاشا ملازمانش را بخود منسوب گردانیده استمالت و خلعت و اموال و اسباب او را با قاپان
و بلوک باشیان او قسمت نمود و بندگان اشرف بپاشا درین باب استحسان فرمودند متعاقب
آن خبر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست حاکم ارومی رسید که با حسن خان و محمد پاشا
مخالفت ورزیده تردد ایشان نیامد و بین الجانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده و او در قلعه تحصن
جسته در اطاعت بسته و ابواب مخالفت گشوده است   امیرخان عشیرت بخش حالیان
لحظه مستمع بوده جویای سخن باشد و کیفیت احوال او در باب امیرخان از عشیرت اکراد برادوست
و در زمان شاه جنت مکان قراماج نامی از آن طبقه شاهی سیون شده و در سلک ملازمان
این دولت منتظم بوده و شاه جنت مکان الکاء مذکور را که بولایت ارومی و اوشنی پیوسته است
با آن طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه شاه جنت مکان که رومیه طمع در ملک آذربایجان
کردند و قبایل و عشایر اکراد تابع رومیه روسیه شدند شاه محمد بیک نامی از امیرزادهای برادوست
بحکم خواندکار میر عشیرت و صاحب سنجق برادوست بود و امیرخان مذکور هر چند گاه ملازمت
یکی از امراء بزرگ اکراد مینمود مدتی ملازم عمر بیک حاکم همدان بود و یکدست او در معرکه جنگ
که او را با ضعاء دست داد از بند باز و منقطع گشته با بیر بیک چولاق مشهور شد و در سالی که طنطنه
رایات جهان گشای شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت و موکب همایون متوجه تسخیر
نخجوان و ایروان بود که مشارالیه با ستان آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی کرده حضرت
اعلی او را منظور نظر التفات گردانیده امارت عشیرت برادوست و الکاء مذکور را باو عنایت
فرمودند و او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و اوشنی را که از توابع آذربایجان
است و در زمان شاه جنت مکان همیشه حکومت آنجا بیکی از امراء عظام قزلباش مفوض بود
باو مرحمت فرموده علاوه الکاء قدیمی فرمودند و حسب الامر اعلی استادان زرگر خاصه شریفه
دستی از طلای احمر بجهة او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین مرصع ساختند که بساعد خود می‌بست
چند گاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیه شاهی مینمود بعد از آنکه رخصت یافته
بولایت مذکور رفت باظهار شفقت و التفات شاهی روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر
تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکاء و ولایت از امراء اکراد تابع روم بحیطه تصرف

وضبط

وضبط در آورده و در میانه حکام کردستان بلند آوازه گشت و اکثر میرزادهای قبایل و عشایر اکراد و بلباس
از تقرب جستن به راه خدمتش سپردند و او خود را صاحب حشم و لشکر و مملکت دیده نخوت و غرور
بکاخ دماغش راه یافته و در هنگام آمدن جغال و غلی بملازمت اشرف نرسید بعد از جنگ جغال
اوغلی که اردوی معلی در سلماس بود به پایه سریر اعلی آمده به تقبیل بساط بوسی سرافراز شد و بندگان
حضرت اعلی شاهی از کم خدمتی او اغماض فرموده جهت تالیف قلوب دیگر بابانان و سایر اکراد
و حسن صفتان طوایف اینان اندا او را انگاه نداشته فی الفور بیهانه خدمتی او را رخصت رفتن با لکا
دادند و او خود را از جمله فدویان خان شمار میشمرد اما باطنا بجهت تعصب مذهب با شرارت
نفس علی ای التقدیرین با امرای قزلباش که در سرحد بودند تکلف ورزیده هوای استقلال
و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه با ارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه
قدیمی ارومیه انهدام یافته قابلیت تعمیر است و اعتماد را نمی شاید و بنده را حصاری
که از شر مخالفان صیانت مال و محافظت اهل و عیال توان نمود لازم است اگر رخصت
همایون باشد چهار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بر ظاهر احوال او انداخته
رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی که داخل الکا مذکور است در بالای کوه رفیع
طرح قلعه انداخت در میانه اکراد چنین مذکور میشد که در قرون ماضیه قبل از ظهور اسلام
در زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتهار داشته پیر بوداق خان حاکم
تبریز از اطوار نفاق آمیز او خبردار بود و میدانسته آثار طغیان و عصیان در سر دارد و بدین
جهت قلعه بلند اساس طرح انداخته که روزی او را بکار آید و قلعه ساختن او مصلحت دولت روز
افزون نیست حکم اشرف بنفاذ پیوست که چون او بیگلربیگی آن سرحد است و نیک و بد معاملات
آن سرحد در عهده اهتمام اوست هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد از جانب خود کس فرستاده
امیرخان را از قلعه ساختن منع نماید پیر بوداق خان حسب الامر اعلی کس فرستاده اعلام کرد که او دعوی
اخلاص و غلامی حضرت شاه مینماید و در سلک امرای عظام شاهی منسلک گشته تربیت کرده آنحضرت
هر چند حضرت اعلی او را در دعوی اخلاص و غلامی او را مصدق داشته محل اعتماد میدانند از قلعه ساختن
راه سخن بدگویان گشوده می شود اگر سبب قلعه ساختن او وهم مضرت و آسیب رومیه است هرگاه در میان

از ناصیه اطوارش مشاهده نموده بخدمت اشرف عرض نمود که امیرخان پای از جادهٔ اخلاص بیرون نهاده هوای عصیان و طغیان دارد

بدین ولایت آیند تا قلعه ایروان و تبریز باشند متوجه آن قسم قلاع نخواهند شد و اگر ملاحظه از امرا
و قبایل اکراد باشد هر گاه او را حادثه پیش آید با غلامان درگاه شاهی بمحافظت سرحد مأموریم
چگونه در دفع آن حادثه اهمال توانیم داشت و مع هذا او در همان حصار قدیمی ارومی که چند روزی
که محافظت خود و قبیله برادوست تواند نمود کافی است اولی این است که زبان بدگویان را
بر خود دراز نکرده ترک قلعه ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را تهمت زده عصیان نکنند
این مصلحت ما را که مصلحت دولت اوست قبول کنند و فی الواقع نصیحت مشفقانه بود زیرا که جهة
آن قلعه مال حال او به نکال و وبال کشید القصه امیرخان گوش بر این سخنان نکرده ملازم پیربوداق خان را
بتحریک او و اکراد برادوست بقتل آوردند و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده آذوقه و یراق
بقلعه کشیده از ارومی بدانجا نقل کرد و روز بروز در استحکام قلعه و اسباب قلعه داری
کوشیده و فی الحقیقه جهة خود اسباب ادبار سرانجام میداد و باعمال که منافی دولتخواهی بود
اقدام مینمود از جمله خان ابدال بکری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم جان و از عساکر
اقبال شاهی در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی سر و سامان میگشت درین وقت با بیست
نفر از هواخواهان خود پناه باو آورد و امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده
رعایت میکرد اما بحیله و روباه بازی کسان خود را با عرایض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده
اظهار فدویت و یکجهتی مینمود و در وقتی که از اصفهان جماعت جلالی را روانه مینمودند پیربوداق
خان حاکم تبریز را سرکرده عساکر منصوره مذکور فرموده بودند امیرخان این خبر استماع نموده
ارکان دولت قاهره را اعلام کرد که میانه من و پیربوداق خان غبار نقار ارتفاع یافته و رفاقت
من با او دشوار است لهذا منشور استمالت باسم او در قلم آمد که چون بمقربان بارگاه عز و جلال
نوشته بودی که رفاقت من و لشکری که پیربوداق خان سرکرده آن باشد متعذر است
و سخنان غرض آلود درباره من معروض میدارد بملاحظه خاطر او پیربوداق خان را بر طرف کرده
حسن خان را که از امرا عراق و مرد هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین کردیم مع هذا که رضا
نداشته باشد رفاقت حسن خان نماید و اگر بجهت موانع ضروری خود نتواند رفت یکی از پسران
و آقایان خود را با دویست سیصد نفر همراه نماید که یکجهتی او نسبت بدین دولت بر امرا و حکام اکراد

ظاهر

ظاهر گشته حمل بر نوعی دیگر نمایند مشارالیه با این همه عنایت و التفات و مدارا و مواسات
که از جانب اشرف بظهور رسید در عصیان و طغیان اصرار نمود بالجمله چون حسن خان و امرای
قزلباش بمحمد پاشا و لشکر جلالیان ملحق گشته از مراغه روانه ارومی شدند و امیرخان را
اخبار نمودند که حسب الفرمان قضا جریان اگر خود در رفاقت مینمایند کارسازی کرده آماده همراهی
باشند و اگر خود در رفاقت نمینمایند جمعی از مردم کاردیده صاحب تجربه که صاحب وقوف
معامله کردستان بوده شایستگی محاوره و مشاوره داشته باشند همراه نمایند که جیرچی
بوده بخدمات مرجوعه قیام نمایند امیرخان دو راس اسب بر سبیل تحفه بجهت حسن خان
و پاشا ارسال نموده پیغام داد که آمدن من نزد ایشان از چند وجه متعذر است خلاصهٔ آنها
آنکه جماعت جلالی مردم خودرای بی مآل بی اعتقاد اند و اعتماد را نمی‌شایند و هر چند
امرای عظام قزلباش رفیق اند اما مرا حوصلهٔ آن نیست که با لشکری که هشت هزار جلالی در آن
میان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که دانند توجه نمایند که من جمعی را متعاقب
خواهم فرستاد امرا این نافرمانی و سرکشی را ازو در بدایت سفر نه پسندیدند و بخود قرار
دادند که بحوالی قلعهٔ او که بر سمت راه واقع است نزول نموده بهر طریق باشد او را رام
سازند چه هرگاه امیرخان با منسوبان درگاه چنین پیش آمد دیگر با و چه توقع توان داشت
و چه مهم از پیش توان برد فرستادهای او را کسیل کرده سخنان محبت آمیز دوستانه پیغام
نمودند و اعلام کردند که چون عبور از آنجا واقع می‌شود مهمان پذیر باشند که یکشب در جوار او
خواهیم بود در مواجه کنکاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بآن
حکایات التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود روزی که مقدمة الجیش بالکا و قلعهٔ او رسیدند
اکراد برادوست مسلح در برابر آمده با چند نفر از مردم جلالی که در پیش بودند آغاز محاربه نموده
و بین الجانبین دست بازی واقع شد و ده نفر از جلالیان بقتل رسیدند و چند نفر در میانه
ضایع شدند چون این خبر بحسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیش رفتها را باز گردانیدند
و از جنگ و جدال منع کردند و نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد بعد از
رسیدن امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه را مسدود ساختند و توپ و تفنگ بعسکر امرا می‌انداختند

امرا مرتبه دیگر کس او فرستاده از سبب آن حرکت پرسیدند غدری چند گفته ابواب آشنائی مسدود
ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از جلالی و قزلباش که بجهت آوردن
آذوقه و مایحتاج بمواضعی تردد مینمودند روچار شده قتل و غارت میکردند و این صورت
تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ و جدال قایم شد و محمد پاشا یحتمل آنکه چند نفر جلالی در دست
اکراد بقتل رسیده بودند در مقام عناد و انتقام درآمده همه روزه جلالیان بقصد محاربه جوق
جوق تا بپای قلعه میرفتند و از آنطرف اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی زخمدار و مقتول میگشتند
تا کار از رفق و مدارا گذشته مخالفت و عصیان او سمت ظهور یافت جماعتی از جلالیان
که از کشتن کردوجید از محمد پاشا خایف و هراسان شده بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل
و اتباع او دفعه دفعه روی گردان شده بقلعه رفته تا سیصد چهارصد نفر از ایشان ملازمت
امیرخان اختیار نمودند پاشا را لیه از کثرت ایشان اندیشیده برادر طویل را با جمعی در قلعه
نگاه داشته تتمه را بقلعهای دیگر فرستاده رعایت ایشان مینمود و بهمین معنی نیز عداوت کدورت
محمد پاشا با او شدید بین الجانبین خصومت پذیرفت و محمد پاشا برطبق فرمان قضا جریان که
عموما در باب کل اکراد صدور یافته بود عمل نموده الکاء ارومی را تصرف کرد و حسن خان در آن
منزل توقف نموده حقیقت با ستادگان پایه سریر اعلی عرض کرده و در هنگامی که حضرت اعلی شاهی
از دار الارشاد اردبیل عازم زیارت سلطان المحققین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی بود این اخبار
رسیده رای جهان آرا اقتضای آن کرد که جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر که رای عقده
گشایش که مفتاح ابواب دانش و ضمیر منیرش نورافزای دیده بینش است بجانب ارومی فرستند
که بدیده بصیرت نظر براحوال آن سرحد انداخته اگر دفع فساد امیرخان و تسخیر قلعه او بسهولت
میسر باشد آتش طغیان او را بآب تنبیه و تادیب منطفی گردانند و الکاء او را در میانه جلالی
قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند
و اگر صلاح دولت روزافزون نبوده باشد امیرخان را مشمول عاطفت شاهی گردانیده
او را از پرده خجالت بیرون آورده خاطر او را از وقوع اموری که بی اختیار واقع شده باشد
اطمینان دهد و چون پاشا نزدیک شده جماعت جلالی را از پای قلعه امیرخان کوچانیده

در هر الکا که مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد از خزانه
معموره همراه او فرستاده که بمدد خرج جماعت جلالی قسمت نماید و جناب آصف نشان اعتماد الدوله را
از اردبیل بجانب تبریز کسیل کرده امام قلیخان حاکم لار را سرکرده عساکر منصوره فرموده
بسلماس فرستادند که تا رسیدن موکب همایون از آن سرحد خبردار باشند و خود بتقبیل عتبه متوجه زیارت
قطب العارفین شیخ زاهد گیلانی شدند ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان حسب الامر سند عار حضرت
آمدن بپایه سریر اعلی یافته بدار الارشاد اردبیل آمده بسعادت ملازمت مشرف گشته و در رکاب
ظفر انتساب آستارا رفته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود از آنجا مرخص شده بشیروان
رفت و پیر بوداق خان حاکم تبریز را امر فرمودند که بمرافقت اعتماد الدوله روانه آن صوب گردد
و موازی پانصد نفر از تفنگچیان تبریزی و باقی خراسانی و اصفهانی نیز همراه کردند حسن خان
و امرا حکایت آمدن اعتماد الدوله را شنیده در الکای اردومی رحل اقامت انداختند القصه حضرت
اعلی بعد از زیارت قطب العارفین و سیر شکار قزل آغاج بجانب دار السلطنه تبریز آمده از آنجا
از راه علی دره سی بجانب قراباغ در حرکت آمده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت گنجعلی خان را
در تبریز گذاشته که اگر اعتماد الدوله را مدد و کومک احتیاج باشد باردومی رفته باو ملحق گردد
و امام قلیخان را که بسلماس فرستاده بودند بعد از رفتن دستور اعظم و امرا بجانب اردومی
طلب داشتند و او حسب الامر بموکب همایون پیوست و اکنون کلک سخن پرداز بتحریر قضایای
اردومی و معاملات امیرخان می پردازد **ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم بیک باردومی و سوانح ایام
محاصره قلعهٔ دمدم** چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از اردبیل به تبریز رفته باتفاق پیر
بوداق خان حاکم تبریز و برخوردار بیک انیس توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان که بمرافقت او
مامور بودند روانه مقصد گشته و دو هزار نفر از جلالیان که از تاخت قراجه اردهان باز گشته بعضی
همراه شدند و در راه خان امیر ولد غازی بیک کرد حاکم سلماس بود و اولیا بیک ولد کور
سیف الدین کرد حاکم اترل و صوباشی بود ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه نهم شهر شعبان داخل
اردومی شدند حسن خان و محمد پاشا و امرا اعظام رفیق ایشان باستقبال مبادرت نموده
یکدیگر را ملاقات کردند و مکان مناسب جهة نزول اختیار فرموده فرود آمدند و روز دیگر یکی

از ملازمان را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقهٔ آشنایی داشت نزد او فرستاده
بعد از نصایح خیرخواهانه تکلیف کرد که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده بما فی الضمیر او اطلاع
یابند و بنوعی که خیراندیشی او بوده باشد خاطر دغدغه رسیدهٔ او را آرام بخشد امیرخان
قبول آن معنی نموده از قلعه پایین آمد و جناب دستور اعظم با چندی از ملازمان بحوالی قلعه رفته با او
ملاقات نموده لحظهٔ با یکدیگر نشسته از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان ظاهرا اخلاص
و غلامی حضرت اعلی کرده چنان نمود که بنابر بی اعتدالی و از اطوار ناهموار جلالیان و عدم
وثوق و اعتماد بر حمایت و ممانعت حسن خان توهم نموده بدین چهار دیوار تحصن نموده‌ام و محمد
پاشا طمع در الکای من کرده مرا بدنام بمخالفت حضرت شاه کرد اکنون ملتمس آن است که خدام
عالیمقام متکفل عذر تقصیرات من در خدمت اشرف شوند و درین زمستان مرا بحال خود گذارند
یکی از پسران خود را با پیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالم‌پناه میفرستم و در ایام
بهار که رایات نصرت آیات به ییلاقات آیند بدرگاه عالم‌پناه می‌شتابم و جناب اعتماد
الدوله متکفل مهمات و ایجاب ملتمسات او شدند مشروط بآنکه بوعده وفا کند چون خبر عصیان
و قلعه داری او باطراف و جوانب رفته بملاحظه و دهشت بیرون آمده با خجلت و حشم بامرای
قزلباش ملاقات نماید و آوازهٔ موافقت او در ولایت کردستان انتشار یابد و او قبول این معنی
نموده قرارداد که روز دیگر مهمان اعتماد الدوله باشد و بعد از آن اعتماد الدوله و امرای قزلباش
بقلعه رفته یک روز مهمان او باشند و او با امرای عظام آمیزش نموده از جانبین بلوازم رسوم و عادات
پردازند و او پیشکش خود را مهیا داشته در همان چند روز پسر خود را با پیشکش رفیق اعتماد الدوله
گرداند که بپایهٔ سریر اعلی روند و بعد از گفتگوی این مقدمات از یکدیگر جدا شده روز دیگر
اعتماد الدوله مجلس عالی آراسته امرای عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از
صحبت محمد پاشا و جماعت جلالی دلگیر بود قرار یافت که احدی از آن جماعت در آن مجلس
نبوده باشد اثری از آمدن او ظاهر نشد هر چند انتظار کشیدند خبری نشد دیگر باره آقا
محمد طسوجی را بطلب او فرستادند او مکر و حیل پیش گرفت خلاف معهود بظهور می‌آورد مجملا
از قیل و قال بسیار در جواب گفت که ریش سفیدان برادوست از غدر و خدعهٔ امرای جلالی

ایمن نیستند و اعتماد بجانب اعتماد الدوله که مرد جنگ نیست و از اهل قلم است ندارند و مانع آمدن می‌شوند
مجملاً گریبان خود را بدست شما نمیدهیم اگر بفرستادن یکی از پسران و پیشکشی اکتفا می‌نمایند خدمت میکنیم
و هرگاه خواهیم باراده خود بدرگاه معلی می‌آییم والا درین حصار خزیده جز قلعه‌داری چاره نداریم
مجملاً مشخص شد که لیخه با اعتماد الدوله گفتگو کرده محض چاپلوسی و حیله اندوزی بوده مجملاً خبث باطن
خود را ظاهر ساخته بمتانت و استحکام قلعه کوشیده سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده
جواب صریح فرستاد اعتماد الدوله و امرای عظام در اهتمام امیرخان مشوره نمودند که اینقدرها مماطله
در معامله او جایز داشتن مناسب دولت قاهره ندیدند چه آمدن جناب دستوری که وزیر
اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی است و بی نیل مقصود بازگشتن منافی عظمت
از انجانب خاطرها بر محاصره قلعه‌گیری قرار گرفت و حقیقت حال بپایه سریر اعلی شاهی
عرض نموده شروع در محاصره و سرانجام اسباب قلعه‌گیری کردند لهذا قلعه مذکور بر بالای کوه بلند
از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاو دنبال است دو طرف شمالی
و جنوبی دره عمیقی است که از پایین ببالا نردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع
محتاج بحصار نبود و حصار نکرده و از دو طرف دیگر که عرض قلعه است تخمیناً یکصد و بیست زرع
میشود طرف شرقی آن در بلندی است و بجبال اتصال دارد و حصار مضبوط ساخته یکدروازه
دارد و غربی آن بر زمین نزدیکتر است که حصار دارد و یکدروازه که در جانب جنوبی حصار
پایین ساخته شده از آنجا تا بپایین راهی است در میان سنگ در غایت تنگی که عبور یکسوار
از آنجا دشوار است مجملاً سیبه پیش بردن بجز دو طرف شرقی و غربی میسر نیست و از جانب
شرقی آن از باب حصار تا یک تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاک است و بملاحظه آنکه جز میتوان
زد یکصد قدم تخمیناً بلکه بیشتر و دورتر از دروازه در کنار دره برجی عظیم در کمال ارتفاع
ترتیب داده اند فی الحقیقه آنهم قلعه ایست که باصل قلعه متصل است تا آن برج در دست نیاید
محال است که سیبه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگ است که آب باران پر میشود
اما در میان دره جانب شمالی در جنب دیوار قلعه چشمه آب قلیل است و امیرخان در زیر آن چشمه
حوضی ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و صبح شرب خواص اهل قلعه میشود و بروی حوض

گنبدی با آجر و گچ ساخته و پشت آن را با زمین هموار کرده که از بیرون ظاهر نمی‌شود و آن را سولق می‌نامند
و بجهت محافظت آن حوض برجی در جنب دیوار قلعه ساخته راهروی بجهت برآوردن آب که به پشت
پایه به بالا میرود و در آن بمردم بیرون مخفی است و فی الحقیقه آن برج نیز قلعه ایست که در خارج
قلعه واقع شده و با اصل قلعه اتصال دارد و در جانب دره جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب
داده اند که در زمستان با برف و یخ پر می‌سازند و حوضی در زیر آب آن ساخته اند که هرچه
در تابستان از برف و یخ آب می‌شود در آن حوض جمع شده در وقت قلت آب
و اشتداد گرما بکار آید و این یخدان را قلعچه ساخته اند تیر انداز و تفنگ انداز گذاشته
کمال استحکام داده اند او را یوزلق می‌نامند و راه آن نیز بطریق راه سولق بمردم بیرون مخفی است
مجملا قلعه مذکور مشتمل بر پنج قلعچه است یکی اصل قلعه و یکی قلعه پایین و یکی سولق و یکی یوزلق و یکی برج
بزرگ که خارج قلعه مذکور باشد هر پنج در کمال استحکام که پیک تیز گام اوهام را عبور و گذار
چه خیال را مرور بر آن محال می‌نماید القصه جناب اعتماد الدوله بنور عقل و دانش تکیه بر اقبال
همایون کرده همت بر کنگره تسخیر آن قلاع انداخته بتدبیر امور قلعه گیری مشغول گشت و درین
اثنا موازی پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی نیز از جانب اردوی معلی باتفاق صفی قلی بیگ
چکنی بکومک رسیدند و گنجعلی خان حاکم کرمان نیز که در تبریز بود با قشون و لشکر کرمان
بکومک مامور شد و حسن خان را با بعضی از امرا که برفاقت او آمده بودند و تفنگچیان اصفهانی بجانب
شرقی رفتند و جانب غربی را که طرف پایین قلعه است به پیر بوداق خان و امراء رفیق او و تفنگچیان
خراسانی و باقی قرار گرفت و تفنگچیان تبریزی را با امرا و سلطان میر حسینی بجانب جنوبی
برابر قلعچه یوزلق فرستاده محافظت قلعه دروازه پایین را بعهده گنجعلی خان نمودند و تفنگچیان
مازندرانی را با صفی قلی بیگ و قورچیان چکنی بجانب شمالی که برابر سولق است فرستادند
و برخوردار بیگ اینیس را مقرر داشتند که دو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب دهد و قپان سلطان
بیگدلی را بخدمات توپخانه و سرکاری توپ ریختن تعیین فرمودند و توپ کوچک دیگر که در
قلعه گوگرچین بود بکشتی از دریای شاهی آورده در سیبه حسن خان در برابر برج خارج قلعه نصب نمودند
و محمد پاشا را در خلال این احوال بیماری و ضعف قلب طاری گشته خود از این خدمات معاف

بد

بود اما جمعی از جلالیان را بکومک سرطرف تعین نموده و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی که بجهت مدد
خرج جلالیان آورده بودند در میانه آن جماعت فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاقی
تعیین یافت و عساکر منصوره سر قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود
رفتند امیرخان چون ازین حال خبر یافت در شکنجه اضطراب افتاده مکرر کسان بخدمت اعتماد الدوله
فرستاده اظهار ملایمت پیش از پیش نمود خواست که بلطایف الحیل شر آن جماعت را از خود دور کند
چون مکر را مکر و خدعیت از وظاهر شده بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم در مدافعه
و قلعه داری کوشیدن گرفت و چند نفر از میرزادهای برادوست خود را از قلعه انداخته شایع
سیون شدند ایشان و هر کس که از قلعه می آمدند تقریر میکردند که مردم قلعه از قلت آب در عذاب
زیرا که درین وقت آب حوض کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده از آن بچارپایان
میدهند و مدار شرب اهل قلعه بآب سولاق است که طرف طرف بخواص قلعه قسمت مینمایند
هرگاه سولاق بدست آید اهل قلعه جز قلعه دادن چاره ندارند و نقب زدن تسخیر آن بسهولت
میسر است چون در نظر عقل پسندیده مینمود همت مصروف این امر داشته استادان چاهجو
از اطراف و جوانب حاضر گردانیده شروع در نقب کرده حسن خان و امرای عظام نیز از طرف
دروازه شرقی سیبها قسمت نموده تا زمین خاک بود جرزده پیش میرفتند چون بسنگ رسید
سبدها بافته در سه طرف چیدند و خاک از راه دور آورده پر میکردند و کوچه پوشیده
ترتیب داده بدین وتیره پیش میرفتند و پیر بوداق خان از طرف غربی پایین قلعه که سرابالا
بالایست رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اکراد از سر شب تا صباح بر سر هر سیبه جنگهای
عظیم میکردند و دمبدم از سهام تیر پراکراد پیام اجل بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ
ژاله تگرگ بر سر اهل سیبه از قلعه می بارید دو سه مرتبه در روز اکراد بسیبهای امرا ریخته
جنگهای عظیم و برد های قوی کردند و غازیان نیز مردانه پای ثبات استوار داشته
در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی مقتول و جمعی زخمدار می شدند و نوبتی بسیبه بعیت الله
سلطان صوفی ریختند جنگهای بی پایان از جانبین واقع شد اکراد هجوم نمودند که داخل
سیبه شوند و پنج نفر را از صوفیان در دهنه سیبه در عقب یکدیگر کشته اکراد را مجاب

وصعلی ندادند هر کدام کشته دیگری بجای او می ایستاد و در آن روز از همگی اهل سیبه مردانگیها
بظهور آمد و اکراد کاری نساخته تغلعهار بخیتند و از زمره غازیان هفت هشت نفر مقتول
و ده پانزده نفر زخمدار شدند از اکراد نیز تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار شده
بودند و توپ کوچک که از قلعه کوکرچین آورده در سیبه حسن خان بر برج بسته بودند بعد از
بیست روز بلکه یکماه که اندک رخنه در جدار به آن برج واقع شد و هنوز چنان نشده
بود که پیران صعود توان نمود چون آن برج سدّ راه قلعه بود حسن خان بخودسری بمشوره
وصلاح اعتماد الدوله آخر روز یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از جوانان یکه تاز
دلیر بصد تشویش خود را ببالا رسانیدند چند نفر از ایشان در پای برج تفنگ خورده بپایین
غلطید دیگران را چشم ترسیده کسی اراده صعود نکرد و چند نفر که رفته بودند خود را بپایین انداختند
و تا دویست نفر از غازیان حسن خان که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف کردند
و شروع در کندن پایه برج نمودند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود در نصف شب
کردان هجوم نموده غافل از ایشان در آمده جنگ شمشیر پیوست و از بالای برج قلعه گلوله
تفنگ می بارید و از ین جهت مددی بغازیان نمیرسید غازیان را دست از کارزار باز ماند
جوانان دلیر و مردم کارآمدنی از حسن خان و امرا درین جنگ ضایع شده و بسیاری زخمدار
شدند و حسن خان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان حال گردید چون امری واقع
شده بود جناب اعتماد الدوله و امرا خاطر او را تسلی دادند که در عالم سپاهیگری تسخیر
قلاع بی اینها نمی شود و بعد از چند گاه که چاره جویان کار کردند چون از زیر زمین پی بسر چشمه
نمی بردند متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره هر چند قدم که نقب پیش میرفت
سوراخی ببالا کرده علامتی نصب میکردند که روز معلوم شود که بکجا رسیدند بدین جهت
اکراد از قضیه سولق خبردار شدند و از قضایای الهی درین دو وسه ماه زمستان خشک سال
گذشته در اصل برف و باران نبارید و در حوض آب نمانده بود چون ماهی در تشنگی اضطراب
افتاده طپیدن آغاز نهادند و همه شب بر سر نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی و صفی قلی
بیک چکنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در پیوسته جنگهای عظیم مینمودند و صبح پیشی از

چاره

محاربه آسوده‌گی نداشتند چاره جویان فرصت کاری یافتند تا سه ماه رمضان و شوال و ذی قعده
بدین وتیره زد و خورد می‌شد و دو سه مرتبه مردم غیر سپاهی و عورات و اطفال را
قریب پنج هزار نفر از قلعه بیرون کردند و آنجا عین العطش زنان خود را بجوی آب رسانیدند
اکثر دو سه روز گذشته بود که آب نخورده و امیرخان دستگیری اهل قلعه همت بر محافظت
سولاق گماشته فدائی وار میکوشیدند و درین دو سه ماه راه بسر چشمه برده نشد جناب
اعتماد الدوله را بخاطر رسید که از روی زمین سیبه بسولاق برده گنبد سولاق را سوراخ
نمایند و توپ بزرگ که ریخته شده بیست و پنج من سنگ می‌انداخت دبابه را
بر دیوار نردبان راه بر دو آب بسته او را فرو زآورند که روی آن گشوده گشته مردم قلعه
بسولاق آمد و شد نتوانند کرد و نقب نیز از زیر زمین بدستور در کار باشد توپچیان
حسب الفرموده عمل نموده و امرا از پارزوکی و مقدم و خوف مقرر شد که دست از سپاهی خود واگشته
بر سر سولاق سیبه آورند و حسن خان نیز مقرر شد که آقایان و ملازمان خود را در سیبه خود گذاشته
سرکاری امرا مذکور سیمنوده باشد و پسر بوداق خان نیز مقرر شد که از طرف سیبه خود از میان
دره یک سیبه بر سر سولاق آورد و امرا عظام حسب الفرموده عمل نموده و از غایت اهتمامی که جناب
دستوری در تسخیر سولاق داشتند از محل اقامت خود بتوپخانه آمده بیست و یک شب در توپخانه
بسر برده روز از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت سیبها قیام مینمودند هر خدمتی که در شب
ابرا رجوع میشد تا صبح ملاحظه آن میکردند بعضی از شبها که یکپاس میگذشت جوانان اکراد مکمل و مسلح
بیرون آمده در سر سولاق ایستاده داد دلاوری میدادند و از اینطرف مشاعل افروخته شده
از روشنائی مشاعل تفنگچیها بمدافعه گردان پرداختند و هر شب جمعی از طرفین زخمدار و بعضی
مقتول میشدند و در کمر کوه مغاره بود مشرف بر بام سولاق و اکراد از زیر مغاره نقب میزدند
از آن مغاره در آمده از آنجا غازیان گذشته بر سر سولاق می‌آیند محاربه نموده مانع شوند بعد از اطلاع
قرار یافت که پیشتر از آنکه اکراد مغاره را متصرف شوند جمعی از غازیان و تفنگچیان خود را
بمغاره رسانیده که آن را محافظت نمایند و سی نفر از یکه جوانان سرگذشته متقبل این خدمت شده
روز روشن مردانه وار از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده خود را بمغاره انداختند و مردم

قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس دران دویدن ضایع نشد ودران شب اکراد بر سر
مغاره دو جوق شدند از طرف بالا آمده با اهل سیبه حرب پیوستند وآن مردم را بخود مشغول ساختند
وجوقه دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر سر مغاره هجوم آوردند وبا اهل مغاره محاربه مینمودند
ومردم مغاره تا تیر وگلوله داشتند با اکراد جنگ کرده مجال دخول ایشان ندادند بعد از آنکه
یراق ایشان آخر شد دست بشمشیر برده خود را از مغاره بمیانه اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون
رفته که خود را بسیبها رسانند هشت نفر از آنجماعت زخمدار بیرون آمدند القصه کار بر مردم قلعه
از بی آبی تنگ شده تا آنکه حضرت پروردگار بر آن قوم ترحم کرده بارانهای عظیم باریدن گرفت
تا یکماه باران انقطاع نیافت چنانچه اهل قلعه از آب باران تا شش ماه بی نیاز گشتند ومعاملات
تسخیر قلعه از خیرگی امیرخان واکراد بطول انجامیده جمعی از لشکر حسن خان از سرگذشتگی
و دلیری مقتول شدند ودر پای قلعه جمعیت جلالیان بی اعتماد روی بتفرقگی نهادند اکنون مناسب
آنست که برخی از احوال جلالیان وعاقبت کار ایشان ووقایع متنوعه که در اواخر این سال
وقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز گردد **شرح تسخیر قلعه واحوال امیرخان در طی وقایع سال
آینده بسمت تحریر رایند** سابقا سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا بر جماعت جلالی
ظفر یافت محمد پاشا ورفقا روی ارادت بالکاء قزلباش آورده داخل ممالک محروسه شاهی
شدند ومراد پاشا در ولایت روم بتحقیق امرا جلالی پرداخته وبدست آوردن آن طبقه بنوعی
بنوعی مبالغه نموده که هر کس بگیر و زبا آن طبقه آشنایی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی
گردانیده اما بعضی از اضداد او در مقام تشنیع او درآمده آمدن جلالی را بمیانه قزلباش منسوب بمراد پاشا کرده
بپادشاه خاطر نشان کردند که آنچه از مراد پاشا واقع شده موافق مصلحت دولت آل عثمان
نبود وانتظام امور دولت خود نمیشود چنانچه سلطان احمد خان بمراد پاشا اعلام نموده بود که اگرچه
سعی بسیار در باب ارباب عصیان وطغیان کردی اما خوب واقع نشد که وقتیکه هزار سپاهی
جرار خونخوار جلالی را بالغ قزلباش ملحق ساختی بعد از تسلط واقتدار خاطر ایشان را مطمئن می بایست
ساخت که اگر سعد وری از سرداران اعتماد نکرده بیرون رفتند اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان
نمی یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصا نصوح پاشا که بیگلربیگی دیاربکر

بود و در سرحد اسباب بلند پروازی سرانجام میداد و در مقام استمالت ملتمسانه نوشته جلالیان در آن
با امرا و سرداران آنجا عنایت استمالت نامها نوشته بآمدن ولایت روم دلالت نمود و سوای
محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه و فسون رومیان
فریفته گشته دل دگرگون کردند القصه اول کسی که سالک طریق فرار گردید آغا خواتون پری بود که
در الکا ارو شینی محلی قشلاق او بود با پانصد کس بجانب کرکوک به بغداد رفت و چون خبر رفتن او بوضوح
پیوست جناب اعتماد الدوله بر جلالیان بدگمان شده با محمد پاشا درین باب مشوره نمود و او گفت
که تکلیح سوری محمد که هفتصد کس دارد و با وطنه قرار و فتنه انگیزی هست از دیگران خاطر جمعیت و من متکفل
بدیشان می شوم اعتماد الدوله حقیقت بعرض اشرف رسانید تکلیح محمد را بشفقتهای پادشاهانه نوید
داده بار و طلب داشتند و حکم معلی باسم جلالیان عموماً بنفاذ پیوست مضمون آنکه ایشان مردم غریب‌اند
که باین ولایت آمده میهمانند تا درین ولایت توقف دارند ما در لوازم مهمانداری تقصیر نداریم و هرگاه
میل بودن نداشته باشند آزار خاطر میهمان نمیخواهیم ایشان را نوازش نموده بهر جا صلاح دارند
بروند و مضمون عنایت نامها که خاطرنشان ایشان گردید مجموع آن طبقه از رفتن ابا نمودند متفق
اللفظ گفتند ما باین ولایت آمده ایم که در سایه مرحمت پادشاه پناه جسته از خوف جان رسته ایم
و غریق بحر احسان و تنعیم پادشاهیم و بفراغت روزگار میگذرانیم سبب چیست که روی ازین درگاه
بگردانیم اما باطنا متزلزل بودند و آمد و شد فرار در خاطر صغار و کبار گرفته و محمد پاشا که بجای
اوتوماقیوکا ایستادند او می یافت پریشان خاطر و بدمزاج شده با آن طبقه بدمزاجی آغاز نهاد و تهدیدات
میداد در همان اوقات چند نفر از بلوک باشیان او با دو هزار کس بهم اتفاق نموده از راه سلماس
والباق بجانب دیار بکر بخدمت نصوح پاشا رفتند و موازی یکهزار نفر از ملازمان خاصه محمد پاشا
باز از راه سلماس بدر رفتند و ده روز از رفتن ایشان نگذشته بود که ابراهیم آقا دکیک پاشا
که محل اعتماد بود با هشتصد نفر اراده رفتن نمودند و طویله خاصه پاشا را صاحب گشته از راه سلماس روانه
شدند و پاشا با دویست سیصد کس از ملازمان اعتمادی که از و جدا نمی شدند تعاقب ایشان نموده
چون بر ایشان رسید عنان از رفتن باز داشتند کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم
محاربه ترا مکروه میشماریم اولی آنست که باز گردی والا بالضرورت بحرب و قتال می پردازیم

چون پاشا طاقت مقاومت نداشت بازگشت واز آنجماعت درراه بی اندامی بسیار صدور
یافت واسپ وشتر واموال از قزلباش وتجار ومترددین که بپای قلعه می آمدند گرفته ورفتند
ومحمد پاشا در اواخر ماه صفر از ضعف معده وجگر وغصه فرار جلالیان که مزید علت گشت فوت شد
وچون مشارالیه وارثی نداشت جمیع اموال واسباب که دویست هزار تومان می شد بقرا
سعید عنایت فرمودند وباقی مردم محمد پاشا بقراسعید مامور شدند ودر آن وقت از طبقه جلالی
خواه ملازم خاصه جلالی وخواه مردم قراسعید وخواه گلچه محمد وغیر ذلک زیاده از پانصد نفر
درین ولایت نماندند واز وقایع متنوعه آنکه درین سال امارت پناه شاهنظر سلطان توبکلی
که حاکم جام بود ودر دربند بمحافظت قیام داشت بمرتبه ایالت وخانی رسیده حکومت مشهد
مقدس برو مفوض گشت وخواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد **متوفیان اعیان
ومشاهیر که درین سال سر بنقاب تراب کشیدند** اول علیا جناب مریم سلطان بیگم صبیه شاه
جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود بجوار رحمت الهی پیوست واین خبر محنت
اثر در ییلاق آق النک همدان بحضرت اعلی ومخدرات این دودمان رسید موجب
ملال اشرف ومنتسبان سلسله علیه گردید وقاضی سلطان متولی روضه مقدس رضویه را که در دار دولت بود
مقرر داشتند که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه مقدس نقل نماید دیگری از صوفیان میرزای عالمیان
میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او سابقا مرقوم کلک وبیان گشت آقا میرزا مرحوم از مشایخ
کرکس من اعمال نیشابور است ودر عنفوان شباب در مشهد مقدس بهنر وکتاب مرتضی قلیخان
پرناک کسب نویسندگی نموده ملازم کاظم علیخان منصب وزارت ابراهیم خان حاکم ساوه
یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود ابراهیم خان از حکومت معزول شد ومدتی
در ادبار بی سر وسامان وسرگردان میگردید ودر اول توشقان ئیل سنه الف که فرهادخان
بسفر خراسان وتسخیر نیشابور مامور بود مشارالیه بخدمت خان رفته التماس ملازمت نمود وچون
نیشابوری بود در خدمت ملازمت وهمراهی یافت وبتحریر مکتوبات قیام نموده جوهر قابلیتش
بجایی رسید که فرهادخان زبان بتوصیف او در خدمت حضرت اعلی گشوده بعد از قضیه فرهادخان
بوزارت کل گیلانات منسوب گشت تا آنکه بخطاب عالی میرزای عالمیانی سربلند گشته وزارت

وزارت

قزوین نیز علاوه مهمات او شد تا در سنه یونت ئیل سنه ۱۰۰۱ وزارت خراسان اضافه مناصب او گشت
آخر الامر در ییلاقات اصفهان مریض گشت و بقزوین رفت در اوایل این سال دل از ملک و مال بر داشته
عزیمت سفر آخرت نمود و در تاریخ وفاتش گفته اند قطعه دستور جهان که در جهان شد مالک
بر داشت دل از بقدر ذره من ذلک * تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت * انت الباقی و کل شیء هالک
دیگری از متوفیان بکتاش خان استاجلو حاکم مرو است مشار الیه از اویماق استاجلوست و باش
قلی ن یکان بود که در سال اول جلوس همایون در دار السلطنه اصفهان چون مرشد قلی خان صاحب
دیوان بود بکتاش خان از جانب او داروغه اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلی خان چند وقت در
هرزه کار میگشت بعد از ین متصدی بعضی محال اصفهان شد و بار مدتی پریشان حال میگردید
و در سال ایت ئیل سنه ست و الف که فتح خراسان شد مشار الیه برتبه امارت سرافراز شده حاکم
مارو چاق شد و در تعمیر قلعه و ضبط آن سرحد مردانگیها از و بظهور آمد و در سنه یحقان ئیل ثمان و الف
که از نور محمد خان اوزبک عصیان بظهور آمد و حکومت مرو شاهجهان باو تعلق گرفت و تا این سال همایون
فال که تخاقوی ئیل ثمان و عشر و الف است ده سال بود که در کمال شوکت و اقتدار بود و در مرو
ازین ولا باجل طبیعی ملک حیات را بقابض ارواح سپرد و حکومت آن ولایت بمهراب خان قاجار
که حاکم مشهد بود تفویض یافت دیگری از صوفیان محمد زمان بایندر است که ابا عن جد از مرزا دهای بایندر
ترکمان است همیشه از زمره ارباب عقیدت این دودمان ولایت نشان بوده حق خدمت قدیم
داشته در آغاز جوانی در خطه یزد ملازمت میر میران ولد شاه نعمت الله میمنو و بعد از آن بملازمت
شاهزاده مغفور اینما سلطان حیدر میرزا رسیده در سلک مقربان انتظام داشت و در ایام
طغیان ترکمان و تکلو بخراسان رفته در هرات بملازمت اشرف رسید و بملازمت علی قلی خان فایز
گشته چند گاه در هرات بود و همشیره او جان آغا خانم که عورت عفیفه عاقله روزگار و در حباله
علی قلی لله بود دانکه حضرت اعلی و متکفل به برون رفتن آن نور پرورد الهی بود و بعد از قضایای خراسان از
که بعراق آمده بخطه یزد رفته چند گاه بزراعت و عمارت املاک خود مشغول بود و توفیق زیارت
بیت الله الحرام در یافت بعد از توفیق حج دیگر باره بخدمت اشرف آمده در سلک ندما و مقربان حاضر
انتظام یافت تا درین سال در رکاب ظفر انتساب در قزوین سرمست باده التفات بود پهلو

بربستر ناتوانی نهاد و در روز ششم بیماری رخت هستی ازین جهان فانی بربست دیگری از متوفیان حسین
قلی بیگ برادر امیرگونه خان قاجارست که پسر گیلانی متوهم آنکه مبادا دست درازی بجانب او
نماید در حالت مستی روز خمس خنجر برو زده بآن زخمها درگذشت و آن پسر تربحیه ضبط و نسق جاهلان
بقصاص رسید و دیگری از مشاهیر متوفیان حاجی ابراهیم بیگ برادر اعتماد الدوله حاتم بیگ است
که در شیراز رحل اقامت انداخته مسکن داشت مریض گشته اطبا از معالجه و مداوا مرض موت
عاجز بودند عاقبت سفر آخرت گزید چون قضایا رسال تخاقوی ئیل اختتام پذیرفت اکنون
وقت آن است که کمیت خوشخرام قلم را در میدان تحریر وقایع ایت ئیل بجولان آورد ایت ئیل
ترکی بعضها مطابق سنه ثمان عشر و الف که مبدا آن بیست و چهارم جلوس اقدس شاهی
است بعضها موافق سنه تسع عشر و الف چون نیر عالم افروز که سلطان چهار بالش افلاک است
از نجوب مکث در قشلاق جدی و دلو و حوت ملول گشته میل توجه بجانب بیت الشرف خود
یعنی آغاز سال ایت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی کشید کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازه
یافت آفتاب جهان تاب در روز یکشنبه ۲۵ شهر ذی الحجه موافق سنه ۱۰۱۸ ببرج حمل تحویل نمود
و باغ روزگار از سردی دی افسردگی داشت از مژده شمیم روح بخش بهار عطرسانی آغاز
نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردیده اردوی کیهان پوی در یورت
قشلاق قراباغ نزول اجلال داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در متنزهات
قراباغ سبز و شکار گذرانیده بداد دهی و کامبخشی خلایق مشغولی داشتند و از سوانح
که در یورت قشلاق بظهور پیوست فرستادن مقرب الحضرت قرچغای بیگ است بجانب شیروان
چون بعضی از حکام داغستان و حشم صغار طبرسران از قضیه قلعه ساختن حدود طبرسران و استیلای
ذو الفقارخان رمیدگی یافته بملاحظه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف است و اندیشه‌های
تباه افتاده بی راهه میرفتند مقرب آن حضرت مشار الیه با فوجی از غلامان و عساکر نصرت
نشان را بشیروان فرستادن که ذو الفقارخان را با امرای شیروان بخود ملحق ساخته با ایشان
بر دند و نخست استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طبقه را اطمینان
بخشند و هر کدام که در سلک یکجهتی و دولتخواهی ثابت قدم بوده باشند با ایشان آمد و شد

نمایند

نمایند متعرض نشده چند نفر از پسران و برادران و اقربای ایشان همراه گرفته بدرگاه معلی آمد که ملازم درگاه
اشرف باشند و هرکدام که سالک طریق خلاف و سرکشی باشند سزای او در کنارش نهند و مقرب الحضرت
حسب الفرموده متوجه شیروان شد باتفاق ذوالفقارخان و امرای عظام عزیمت شابران نمودند
از سوانح این سفر قضیه عبرت بخش کشتن ذوالفقارخان است ظاهرا از موقف جلال حکم قضا نفاذ
بقتل او صادر گشت و قورچیای پیک پیچها نه آنکه رقمی از اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده بمضمون آن عمل
نمایم بخیمه او رفت و چند نفر از غلامان مواضعه نموده همراه برد و بعد از ملاقات و تواضعات رسمی همه را
خلوت کردند و غلامان باشاره قورچیای پیک از چپ و راست او را بشمشیر گرفته پاره پاره کردند
حکام داغستان که از ذوالفقارخان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او شادمان گشته بنحو
ودادی که بقورچیای پیک آمد و شد نموده اظهار اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایقه
همراه مشارالیه بدرگاه والا فرستادند ایالت و دارائی شیروان بیوسف خان میرشکارباشی که سابقا
حاکم استراباد بود تفویض یافت و از خواص ملازمان ذوالفقارخان قوچی در سلک قورچیان عظام درآمدند
بقیه قشون و لشکر او بدستور بملازمت یوسف خان مامور گشتند آنچه ظاهرا از قتل و تفرس نمودند
که رضاجویی حاکم داغستان که از او رمیده بودند سبب دیگر بخاطرها نمیرسید اما عقلا و مردم دور
اندیش میدانستند که سبب قتل خان عظیم القدرت چنین تزلزل و فتوری است که در بنیان اخلاص او
پدید آمده نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در صفحه خاطرش رقم
تصویر پذیرفته بود در آیینه ضمیر اشرف اعلی که مرآت مجلیات صور اشیاست انعکاس یافته
سزای بی اخلاصی در کنار خود دید بسی مرد خردمند دوربین عاقبت اندیش باید که در نشاء اجلال
و جاه و بزرگی و علوی شوکت و اجلال هوش افزا بوده از شراب نخوت و غرور سرمست نگردد و پای
اندیشه اش از شاه راه خردمندی بلغزد بالجمله بعد از نظم و نسق مهمات شیروان چون اکراد شهرت
داده بودند که حکام طهران و عمادیه و غیر ذلک از نصوح پاشا که در دیاربکر است استمداد کرده متوجه
ارمی اند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند که حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط
کرده امامقلی خان حاکم لار را که در سال گذشته بسلماس فرستاده بودند باز با جمعی از امرا و عساکر و جوانان
و غلامان بجانب سلماس فرستادند که در آنجا بوده بهر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مامور گردد قیام نمایند

چون این اخبار فروغی از پرتو صدق نداشت مقرر شد که آن لشکر در صحرای سلماس رحل اقامت انداخته
از سرحد واگذر و دخبردار باشند که هرگاه در پای قلعه احتیاجی بکومک افتد طلب دارند بعد از آن
ریشان چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده هنگام توجه ییلاقات بود که قضیه فوت اعتماد
الدوله حاتم بیگ در پای قلعه وقوع یافت بعرض اشرف رسید و حضرت اعلی از قضیه فوت چنان
وزیر عاقل دانا رحیز اندیش که فرید عهد و ارسطو زمان متاسف گشته بملازمت حقوق خدمت چندین
ساله آن سلسله که درین دولت دارند تخصیص اعتماد الدوله مذکور که قریب بیست سال بود که در
خدمت اشرف درگاه راستی و دوستی و اخلاص بخدمات و جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب
خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خوردسالی در حکمت عملی با صدق و در
فضایل و کمالات علمی از والد در پیش بود بمنصب جلیل اعتبار وزارت دیوان اعلی سرافراز کرده بمهم
جای پدر را ارزانی داشتند و از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز گشتند
و مقربت آنحضرت محمد بیگ بیگدلی را که از نزدیکان بساط قرب بود بمظنه آنکه مبادا از قضیه فوت اعتماد
الدوله مهمات قلعه در معرض اختلال باشد بجانب اروی فرستادند که باتفاق امرا اخلاص پیشه در تسخیر قلعه
اهتمام نمایند **ذکر قضایایی که در پای قلعه اروی بعضی پیش از واقعه اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن
روی داده و شرح تسخیر قلعه و قتل امیرخان بتوفیق پروردگار** خامه بدایع نگار صحیفه اخبار را
بدین عنوان آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق مقصود بحصول نه پیوست قرار دادند که همگی امرا
عظام بکوچه سیبه پیش برده قلعه را بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند جناب اعتماد
الدوله از منزلی که داشتند کوچ فرموده بحوالی سیبه حسن خان آمده در میان سیبه نشیمن ساخته
رحل اقامت انداختند و یک سیبه مخصوص خود و ملازمان شاهی کرده اینده شب و روز سعی نموده
مصالح سیبه میکشید و سبد با جان سبدی بافتند و جمعی دیگر خاک و گل جهة میان سبدی آکنده
و تخته آهنی بروی آن کشیده گردون تعبیه کرده در برابر هر کوچه سبد میداشتند که آن کارکنان
در عقب کار کرده از گلوله تفنگ محفوظ باشند و بدین نوع کار کرده ذرع ذرع پیش میرفتند
و روز پاس کار میداشتند مع هذا هیچ شب نمیگذشت که دو سه کس بضرب زن و تفنگ ضایع نشود
تحت حسن خان و جماعت قراداغلو و میر فتاح قوشه بن باشی تفنگچیان اصفهانی بنظر(؟)

که مذکور

که مذکور شد تا سیبه را بیک برج بزرگ خارج قلعه برده بدیوار برج رسانیدند و جماعت اکراد محافظان
آن برج که سر کرده ایشان قرابیک وکیل امیرخان بود بمحافظت مشغول بودند تفنگچیان دو سه روز
در زیر برج کار کرده چوبهارا که جهة استحکام عمارت در میان خشت و گل نشانیده بودند آتش زده
سوختند متزلزل و ارکان آن برج بهم رسیده قریب بطلوع سحری بود که تفنگچیان و کارکنان بجهة اکل
و شرب بیرون آمده بودند یکجانب برج که بطرف دره بود حرکت کرده فرو آمد و جمعی از مستحفظان
از بالای برج در میان خاک پنهان در دره افتاده چون این حالت مشاهده افتاد جناب اعتماد الدوله
کس نزد حسن خان فرستاد که دیگر چه جای ایستادن است برج یورش می باید کرد حسن خان اهل
سپاه خود را بیورش امر کرد اول کسی که قدم بالای برج نهاد قرابیک را به تفنگ زده سرش را
آورد پهلوان محمد نام از جمله تفنگچیان خورانی اصفهانی بود از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر
رفته شش هفت نفر را در برج بقتل آورده سر بریدند خواهرزاده امیرخان جوانی صبیح الوجه در کمال
حسن و ملاحت بود از بالای برج بزیر افتاد آسیبی چندان براو نرسیده بود یکی از غازیان
محافظان دره با او دست و گریبان شد همان لحظه بقتلش پرداخت و سرش را آورد جناب
اعتماد الدوله متاسف گشته آن شخص را از ملازمت اخراج نموده اصلا جایزه و جلدو نداد مجملا برج
بتصرف در آمده مستحفظانش اکثر بقتل آمدند و چند نفر در زیر گل و خاک مانده هلاک شدند و تسخیر
برج مذکور افتتاح فتح قلعه گشت چنانچه عنقریب نگاشته کلک بیان خواهد شد راقم
حروف که درین ترددات رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی از خاطر سر زده بود و بسمت تحریر یافت رباعیه
زین برج که یافتی بفتحش تائید ❊ از مطلع آن بر آمدی چون خورشید ❊ کوتاه بدی ز رفعتش کیوان را
از دامن خاک ریز آن دست امید ❊ بعد از تسخیر برج کار بر غازیان آسان شد سیبها را در عرض
چند روز بحوالی قلعه رسانیدند و توپخانه نصب نمودند توپها را بر برج قلعه بالا و یک توپ
بزرگ را در قلعه پایین پیر بوداق خان نشسته شروع در توپ انداختن کردند و کار بر محصوران
تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد دل بمرگ نهاده مردانه میکوشیدند چون بسیاری از اعوان
و انصار او درین معرکه بقتل رسیدند بعضی از اکراد و جلالیان که در قلعه بودند متزلزل گشته آغاز بیرون
آمدن کردند هر روز ده کس بیست کس خود را بسیبها رسانیده اظهار شاهی سیونی کردند و جناب

اعتماد الدوله دست بذل و احسان کشوده بیرون آمده ها را انعام فاخره و انعامات می نواخت

مجملا مهم قلعه بجائی انجامید که در آن دو سه روز مفتوح گردد و از قضایای آسمانی قضیه فوت

اعتماد الدوله در قوق چنانچه بتحریر یافت روی یافت شرح این قضیه آنکه باتفاق امرا در مهمانی

گنجعلی خان بودند تا آخر روز که بتوپ خانه رفته سرکاری توپ انداختن کردند اول شام

که چراغها افروخته شد بدیوان خانه آمده بعد از ادای فرایض مجلس بساطش جمع شد تا نصف

شب بدستور معهود در کمال شگفتگی با یاران صحبت داشت تا اهل مجلس خواب آلود گشتند

آنجناب نیز برخواسته بخوابگاه رفت راقم حروف هنوز بوثاق خود نرسیده بود آواز

نوحه آمد حیران و متحیر شدم که درین وقت چه واقع شده باشد دیگری رسیده گفت که جناب

میرزائی از عالم گذشت ممکنان را موجب استعجاب شد امرای عظام اخبار نموده همگی جمع شدند

حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند در همان شب او را از پای قلعه به تبریز آورده بغسل و تکفین

پرداختند و آخر روز روانه تبریز گردیدند و کس نزد امام قلی خان و امرا و عساکری که در سلماس

بودند فرستاده شد که بقدغن تمام بپای قلعه حاضر شوند و از وقوع این واقعه فی الجمله اثر در کی

در کار قلعه که نزدیک بتسخیر رسیده بود بتعویق افتاد و مردم قلعه که فوج فوج بیرون می آمدند

استمالتی یافته تا آنکه محمد بیگ بیگدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته بود و بپای قلعه رسیده

و امرای عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد شروع در پیش بردن

سیبه طرف پائین بپای بروج رسیده بضرب توپ تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنها

پدید آمد و از جانب بالا نیز غازیان هجوم آورده دو سه برج را متصرف شدند و از طرف غربی

غازیان ترکمان و ملازمان پیر بوداق خان بپای مردانگی بر زبر بروج قلعه پائین که پسر بزرگ

امیرخان در آنجا می بود صعود نمودند پسر امیرخان و محافظان آن قلعه از مصادمه عاجز شده

و دست از آن باز داشتند و بقلعه بالا گریختند و آن قلعه بتصرف غازیان در آمده از آنجا

شروع در کندن دیوار اصل قلعه کردند و کار مردم قلعه باضطرار انجامید محافظان یورتلق

کس نزد امرا فرستاده امان طلبیدند و یورتلق را بتصرف امرا دادند و چون قلعه پائین و یورتلق

از دست رفت اکراد در مدافعه و قلعه داری عاجز گشته همگی بجانه امیرخان که آن انهم تارین قلعه

کرده بود در آمده چاره جویی شدند و غازیان که بالای برجها را مهیا گرفته بودند خود را بقلعه انداختند
سوای خانه امیرخان بسایر خانهای قلعه تسلط یافتند چون امیرخان از همه طرف بلا بخود محیط
یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیگ فرستاده والتماس نمود که او با غازیان
شاملو بقلعه در آمده او را از حسن خان و لشکریانش که از ایشان خایف بودند بصیانت نماید که او
با پسران و متعلقان از قلعه بیرون آمده همراه او بدرگاه عالمپناه روند درین اثنا خان ابدال
بگوری با چند نفر از جماعت بگری مردم خود بیرون آمد ایشان را بخانه الیاس خلیفه قراغلو فرستادند
که مهمان او باشد بعد از آن محمد بیگ برادر طویل و جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند ایشان را
نیز بجماعتی چند سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب الالتماس میرخان که بقلعه رفت
امیرخان با تعلق پسر بزرگ خود و آقایان عشایر برادوست و سایر ملازمان با موازی یکصد نفر
یکا زره پوش و شمشیر و تفنگ و یراق و اسلحه جنگ از خانه خود بیرون آمده بمحمد بیگ ملاقات کردند
و برادوست کس در قلعه گذاشته محمد بیگ جمعی را تعیین کرد که محارست اهل قلعه نموده متعرض خانهای
اکراد نشوند و او را با آن جماعت بخانه خود آورده خیمه و الاچوق علاحده جهة ایشان نصب کرده
کس نزد حسن خان و امرا فرستاده که حاضر شوند با امیرخان ملاقات نمایند که در هر باب آنچه
مصلحت باشد بصلاح امرا عمل نمایند و محمد بیگ با برادران خود نزد امیرخان در نقعان نشسته لوازم
میزبانی بجای آورده‌اند و طعام کشیده شد که حسن خان بحوالی خیمه محمد بیگ رسیده کس فرستاده
او را بیرون طلبید و از بیامدن حسن خان تا آن مجلس و بیرون رفتن محمد بیگ اضطرابی در احوال آن
جماعت پدید آمد و حسن خان با محمد بیگ خطاب کرد که عجب از غفلت و نادانش تو که باین جماعت
یاغی که دل از جان برداشته اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح درین است
که این جماعت را متفرق ساخته امیرخان و پسرانش را در خیمه نگاه دار و رفقای او را بمردم
قزلباش بسپار که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل کنیم محمد بیگ حسب الصلاح بگفته حسن خان عمل نموده
امیرخان بدان رضا داد اما رفقا راضی نشدند با امیرخان گفتند که ترا خاطر جمع است که امرای حضرت
شاه بقتل تو و پسران تو جرات نمینمایند اما یک تن از ما زنده نمیگذارند و معهود در میانه ما و تو این بود
که بر یکدیگر کشته شویم تو خان حیات در روزه را غنیمت شمرده از ما جدا می شوی و ما جدا نمی شویم

اگر گشته باید شدن بر سر کلید یکدیگر می شویم و جواب بیرون فرستادند درین آمد و رفت از منزل الیاس خلیفه
آواز شورش برخواست و چنین معلوم گشت که وقتی که خان ابدال مکری را بمنزل الیاس خلیفه بردند
خود در سینه بود و ملازمان او بلوازم مهمانداری و تواضعات رسمی قیام نموده شربت آوردند
درین اثنا الیاس خلیفه که مرد صوفی ساده لوح صاحب اخلاص بود با سه چهار نفر از خدمتکاران
از سینه میرسد بیرون خرگاه درآمده با ایشان تواضعات رسمی نموده بملازمان که در منزل بودند
عتاب و خطاب آغاز مینماید که شمشیر و یراق حضرات را درین شدت گرما چرا تا غایت تکلیف
کشودن نکرده اند بغلامی اشاره مینماید که یراق حضرات را کشوده مخفف سازند خان ابدال و رفقا
خیال دیگر کرده فی الفور از جای خود برجسته شمشیرها کشیده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس
خلیفه و دو سه نفر از اقوام او و ملازمان که بی یراق بودند و آن خرگاه میرسد و غازیان قراداغلو خبردار
شده از بیرون شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند الیاس خلیفه را زخمدار و مقتول یافتند با دو سه نفر
از اقوام او خان ابدال را پاره پاره کردند و این قضیه مصدق قول حسن خان شده اعتماد از آن طبقه
برخواست و لشکر قزلباش دست بشمشیر کرده شروع در قتل مردم قلعه که درین روز بیشتر از امیرخان
بیرون آمده بودند خواه کرد و خواه جلالی کردند تیغ بی امانی سرافشانی آغاز کردند و شورش
و غوغای عظیم در گرفت امیرخان و رفقا نیز از جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر
قزلباش بر دور خیمه و خرگاه محیط گشته دور او را در میان گرفته اند ایشان نیز سوراخها
در همه خرگاه کرده شروع در تفنگ انداختن کردند چون بدانجا رسید تفنگچیان نیز آن خیمه و خرگاه را
بتفنگ گرفتند بیست سی نفر ایشان در خیمه و خرگاه بتفنگ مقتول گشتند ایشان با شمشیرهای
آخته بیرون آمدند جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر قزلباش بنوعی دست بقتل و غارت اکراد
دراز کردند که چند نفر از ایشان که آشنا بود که بیرون آمده شاهی سیون شده بودند درین غوغا
قتل و غارت یافتند بعد از وقوع این حال جماعتی که در بارین قلعه بر سر خانه امیرخان مانده بودند بی
تاب و ناتوان شده رضا بقضا داده بعد ازین واقعه پسران کوچک و عورات خانه امیرخان را
بار کرده باردوی آوردند و سایر اموال قلعه بغازیان تقسیم یافت و حقیقت قتل امیرخان و فتح
قلعه را در وقتی که اردوی گردون شکوه در پای قلعه کاوودول نشسته غازیان قزلباش بقتل

تمام اکراد مکری مشغول بودند بخدمت اشرف عرض کردند و مقرر شد که گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان
چند روزی در پای قلعه بوده بتقیه لشکر باردوی ظفرقرین ملحق گردند و امرا عظام در چمن قراچبوق آمده
بموکب همایون پیوستند و ایالت و دارایی الکاء ارومی بقباد خان برادر محمد بیگ بیگدلی تفویض
یافته و مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه و مدد خرج غازیان با شفقت شد و مقرر شد
که از حد دودسارو قورغان و کاودول تا سلماس همگی امرا و حکام از سخن و صلاح او بیرون نروند
و بکار و مصلحت او حاضر گردند و مشار الیه باقشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکاء پرداخت
و گنجعلی خان و تفنگچیان باردوی همایون آمده ملحق شدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی
بالکاء مراغه و قتل عام طایفه مکری** طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار را به سیاری
اقلام عنبرفام که بلبل نوایان چمن حکایت و نغمه سرایان انجمن روایت اند بدین گونه آرایش
میدهند که عشیرت مکری در زمره متابعان این دولت روزافزون منسلک بود در حدود
کاودول مراغه و سلدوز و میاندوآب اقامت داشتند و در زمان شاه جنت مکان علیین
آشیان امارت ایل و عشیرت مکری با امیره بیگ نامی متعلق بود بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان
و اقتران جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان مرادخان فرمانفرمای روم
نقض عهد پیشین نموده عالم آرمیده را بشورش درآورده و فتنه انگیزان شورش طلب سرحد را روز
بازار گرم گشت امیره مذکور که سالها نمک پرورده این دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان
و طغیان پیش گرفته شعار دولتخواهی رومیان بظهور آورده بقتل و غارت ایل و الوسات مساکن
سلدوز و میاندوآب و اتخذ و اقدام می نمود و بر سر ایلچی خاصه حضرت شاه جنت مکان قرا
چبوق که بخوبی مشهور عالم بود آمده جمعی کثیر از ایلچی با آن جناب را بقتل رسانیده ایلچی را متصرف
شده با قزلباش که حاکم مراغه بنازع بود در دقیقه از دقایق بی اندامی و قتل و غارت و بردن عورات
و اطفال فروگذاشت نکرد و بعد از فوت امیره شیخ حیدر ولد او بوساطت بیگلربیگیان روم امارت
یافته زیاده از پدر مستقل گشت اما در زمان دولت سلطان محمدخان با جعفر پاشا که بیگلربیگی
تبریز بود سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عرایض تضرع آیین بخدمت اشرف
فرستاده اظهار هواخواهی نموده در هنگامی که رایات همایون فال شاهی و چتر فلک فرسای

ث شهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف شده بتربیت
و نوازش یافت حضرت اعلی ولایت سابق طبقه مکری را بعفو اغماض مقرون گردانیده الکاء مراغه و توابع را
که همواره الکاء یکی از امرای عالیقدر قزلباش بود باو مرحمت فرمودند و او در پای قلعه ایروان
چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل رسیده حضرت اعلی بمحض حق گذاری
جای پدر والکاء مذکور را بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان
ایل و عشیرت مکری را مشمول عنایت الطاف گردانیده بمتابعت او مامور گردیدند امر فرمودند
که تا بزرگ شدن او از سخن و صلاح والده او که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون
نروند بجهت انتظام احوال قباد خان و یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان نیکپی نام داشت
از میان ایل بیرون آورده در الکاء گرمرود جا و مقام و تیول شفقت کردند و خان ابدال برادر
دیگر شیخ حیدر که طالب امارت ایل بود از تربیت پسر او که طفل خوردسال بود طریق عصیان
و طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع کرده آثار خلاف بظهور میرسانید حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی لشکر بر سر او فرستادند و سلک جمعیت او را از هم گسیخته پناه بامیرخان
برادر و سپس برد چنانچه مذکور شد با او می‌بود و بهمین تربیت و التفات شاهانه قباد خان استقلال
یافته کل عشیرت مکری باو تعلق گرفت اما در میانه سرخیلان مکری جمعی مفسد فتنه انگیز طینت بودند
که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمان برداری کناره گرفته با طبقه قزلباش و ملازمان
درگاه شاهی که در مراغه و آنحدود املاک داشتند سلوک ناهموار گرفته بطریق ارباب طغیان همگی
صاحبان در املاک خود دمیدادند و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث
باطن باغوای مفسدان مکری رقم تملک بر کل ولایت مراغه کشیده با طبقه قزلباش سلوک
ناهنجار پیش گرفت و هرچند درین باب نافرمانی از او و مفسدان مکری بظهور می‌آمد و خاطر مبارک اشرف
غبارآلود می‌شد بمحض رأفت جبلی و حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه میگذرانیدند
تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نموده چنانچه مقرر شده بود که او بکمک
اعتمادالدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم خدمات شایسته بتقدیم رساند از آن خدمت بی تکلف جسته
نرفت و چون دانست در هنگام بهار رایات نصرت شعار بجهت انتظام مهام آنطرف متوجه

ییلاقات مراغه و آن حدود خواهد شد بالضروره با چند نفر از ملازمان متوجه قراباغ شده بخدمت
اشرف رسید چون شبیه او و مفسدان مکری در خاطر انور رسوخ یافته بود بنابر حکمتهای عملی و نظام
سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التفات درباره او بظهور آورد تا آنکه رایات جلال متوجه ییلاقات
گشته از آنجا بجد و د مراغه نهضت واقع شد در آنجا بظهور پیوست که قباد خان و ریش سفیدان
مکری باندیشه بازخواست ایلچی قراچیوق افتاده که طلب خواهد داشت در مقام مکر و حیله در آمده اسباب
خوب ایلچی را بجایی دور دست میفرستند و یابوی چند در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت
ایلچی بمیان آید همان را بنظر رسانند و رفته همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت
بوده نوشتها رهواخواهی درمیان مینموده اند و با عجزه و رعایای مراغه که شیعه مذهب اند با این ظلمه
دستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآورده اند و از جور و تعدی ایشان راه مظلومان
بکره اثیر رسیده و دست تعدی ایشان را از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن بسر حد وجوب
کشیده مجملا آتش قهر و غضب پادشاهی درباره آن طبقه بنوعی مشتعل گشت که جز بخون آن تیره بختان
انطفا پذیر نیست و دفع شر آن بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر ذمت
همت خسروانه در خاطر معدلت آیین شاهانه لازم آمده و چون موکب همایون بحوالی قلعه کادود
که مسکن او بود رسید روزی قباد خان با قریب صد و پنجاه نفر از مردم معتبر خود متوجه اردو شد
قریب بوقت عصر بدولتخانه همایون نزدیک رسیده چون بخلوتخانه بارگاه سدره اشتباه رسید
با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سراپرده شد و در وقت موزه کشیدن حسب الاشاره
غلامان خاصه شریفه او را با رفقا در میان گرفته پیکر ایشان را به تیغ تیز ریزه ریزه کردند و مجال
دم زدن و حرکت ندادند و بنابر حکمت علی قلی خان ایشیک آقاسی شاملو را حکم شده بود
که در بیرون ایستاده آقایان و ملازمان او را بمجلس طلب داشته چون داخل سراپرده شوند غلامان
درگاه بقتل ایشان پرداخته و قتیلان را بعقب کوچه سراپرده کشیده از نظر آیندگان پنهان باشند
بنابرین هر کس حسب الامر داخل سراپرده می شد بیاران ملحق می گشت تا بیست سی نفر از اعیان
بدین قاعده بقتل آوردند سایر مردم اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان که بمیان سراپرده
در آمد مشاهده نمود که خون بسیار ریخته و قباد خان و پیش آمدگان در این مجلس نیستند فریادی

کرده و دست بخنجر برده از حاضران بارگاه معلی محب علی بیک شاهی سیون شاملو زخمی زده
و دو سه نفر دیگر که همراه او بودند خود را پس کشیدند و غلامان و قورچیان و حرم سراپرده ایشان را
بقتل آوردند و بیان خبر دار شده بجانب ایشان خود دویدند و بعضی در در خلوت خانه خاصه کشته شده
و بعضی که سوار شده بودند در میان اردو مقتول شده و حضرت اعلی بدولت و اقبال سوار شده
بر سر قلعه کاودول توجه فرمودند و لشکر قزلباش جوق جوق بقتل و غارت عشایر و قبایل مکری
مامور گشتند و باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه رسیدند و هنوز
این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال داخل قلعه شدند و هر کس در آن وقت بدست آمد
بقتل رسید و علی قلی خان را بر سر قلعه دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و تا دویست نفر
از مردم آن قلعه را دست و گردن بسته بدرگاه والا آورده غازیان کینه خواه در برابر بارگاه
آن بندیان را براه عدم فرستادند و بسیاری از آن طبقه را که می آوردند پیلداران بضرب
پیل میکشتند و چهل پنجاه نفر از آن جماعت که باتفاق امیرخان بیک برادر شیخ حیدر در
کرمرود بودند اسفندیار بیک اوچی باشی عربگرلو بدفع ایشان مامور گردید و او ایلغار کرده
پیشتر از آنکه این خبر در آنجماعت انتشار یابد خود را رسانیده نقش وجود او را با اتباع از لوح حیات
سترد و حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر با جمعی در پای قلعه اردمی بودند در آنجا بقتل
رسانیدند مجملا قتل عام این طبقه بقلم تقریر در صفحه روزگار ثبت شده بود و هفت هشت روز
که در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج گروه گروه را که می آوردند معروض تیغ سیاست گشته
بر احدی ابقا نمیشد و جمعی دیگر از ایل و اویماقات اوریاد و غیر ذلک که در میان مکری
مانده بودند و با آنجماعت می آمیزند بجرم آنکه در میان آن طایفه توقف نموده در زمان تسلط
رومیه بمیان قزلباش نیامده اند کشته می شدند و در آن چند روز بهرام خون آشام لحظه
از تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود مجملا دودمان مکری برآمده اکثر مردان طعمه شمشیر
آبدار و زنان و صبیان باسیری گرفتار شدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب پادشاهی
تسکین یافت شیر بیک پاپی از آنجماعت که بحضرت اعلی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و مقصود
بیک برادرش در سلک ایشک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایت شاهانه فرموده

حکم

حکم کردند که هرکس از جماعت مکری بر سر او جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از بقیة
السیف مکری بر سر او جمع شدند و بعد از آن از کاود و دول چمش قراچبوق صرف شده الکاء مراغه
باقا سلطان مقدم تفویض یافت سوانح آن ایام آنکه اسکندر سلطان بانه بدرگاه جهان پناه آمده
مشار الیه از امرای اکراد عشیرت بانه است و در زمان رویه شاهی سیونی اختیار نموده با یک پسرش
بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال یکه سوار ملازم موکب همایون می بودند بعد از فتح قلعه ایروان
الکاء بانه را که از توابع مراغه است باو شفقت فرموده چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است
آثار طغیان و عصیان بظهور آورده آمده از ملازمت همایون تقاعد ورزیده دیگربار دو و خاطر مبارک
اشرف ملال اطوار ناپسندیده او منحرف گشته بتنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور شده بود و در نوبت
که آتش غضب پادشاهانه دربارهٔ طبقه اکراد شعله افروز بود مشار الیه با تیغ و کفن بدرگاه معلی آمده
شرف ملازمت دریافت، و چون آنکه دفع شر او از آنحد و متضمن چندین مصلحت دولت
بود حضرت اعلی از جرات چنین آمدن تعجب فرموده بلفظ گهربار فرمودند که اعمال ناشایست که از تو بظهور
آمد مستحق قتل و سیاست شده و تو را از دست گذاشتن منهج مفاسد عظیم است اما چون خود
آمده درین مرتبه از سیاست تو گذشتم و بخلعت شاهانه سرافراز فرموده رخصت رفتن دادند که اگر
من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باشد که عنقریب شعله غضب شاهانه
خرمن حیات او را سوخته بباد فنا خواهد رفت مشار الیه از غایت خوف و دهشت روانه شد
و از واهمه که برو غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار گشت
دیگری از سوانح این سال همایون فال آنکه سلطنت پناه ولی محمد خان فرمان فرمای ممالک
توران و ترکستان شاه محمد میرزا خراجی را برسم رسالت و استحکام صداقت و دوستی بپایه
سریر اعلی فرستادن از تاریخی که دین محمد خان برادر بزرگ او در هرات با بندگان حضرت اعلی
مصاف داده از معرکه زخمدار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت و باقی خان برادرش در ماوراء
النهر و ترکستان برتبه بلند سلطنت و فرمان فرمائی فایز گردید آن سلسله با این دودمان قدس نشان
عداوت میورزیدند تا آنکه در سنه بارس ئیل احدی عشر و الف بنوعی که سمت گذارش یافته سفر
بلخ اتفاق افتاده ساحت آن ولایت بجاروب نهب و غارت رفته شد و بعد از آنکه باقی خان

باحِل طبیعی از هم گذشته سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچک او قرار گرفت
در سنه قوی ئیل خمس عشر و الف که جهانگیر خان بر سر بلخ رفته باز محمد میرزا در معرکه بقتل رسید
و جهانگیر خان منهزم بغرجستان آمد و حضرت اعلی در سیاق شیروان بودند ولی محمد خان پای از دایره
ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاد اما بنوعی که مرقوم کلک وبیان گردید
لشکرهای او کاری ناساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان شده
اراده نمود که با اولیای دولت قاهره خصوصیت و دوستی ورزد کس خود را نزد بیگلربیگیان عظام
خراسان فرستاده ابواب آشنایی مفتوح ساخت و نسبت بحضرت اعلی اظهار اخلاص و دولتخواهی
نمود و امرای عظام خراسان حقیقت حال بپایه سریر اعلی عرض نمودند و حضرت اعلی بالمشار
الیه در مقام الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته بمصحوب میرزا علی بیگ یوزباشی
ترکمان فرستادند و ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی رسید و روسیاهی گذشته شاه
محمد میرزا خان ایلچی را که از مقربان بساط دولت او بود بنوعی که مرقوم گردید برسم رسالت
بخدمت اشرف فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نموده و حسب الامر اشرف همگی امرا
و ارکان دولت در الکه قراچبوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه
بظهور می آوردند و هر روز در منزل یکی مقربان والاعشرت پیرا بودند **دیگری از سوانح اقبال
آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل بنبیره همایون است** لوارصاب
خان درین سال احرام آستانه این کعبه آمال بسته با والده خود دیدی فال روانه درگاه معلی
گردید بر حسب الامر اعلی محمد امین بیگ برادر فدوی الالقاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان بمراسم
استقبال قیام نموده بمنزل علوفه و اقامت داده معزز و مکرم بپایه سریر اعلی رسانیدند و در یوم
مذکور سعادت آستان بوسی دریافته بانواع نوازشات و اصطفاعات خسروانه اختصاص یافتند
از جمله ولایت تفلیس را که از بلاد مشهوره گرجستان است و قلعه آن از غایت رفعت و اعتلا
محاذی آسمان والکاء موروثی او بود که بتصرف رومیه در آمده قریب سی سال در تصرف
رومیان مانده بود و در قوی ئیل خمس عشر و الف چنانچه در طی سوانح آن سال سمت تحریر یافته
بنیروی اقبال بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و با جان سلطان شمس الدینلو بر حسب الفرمان

تصاحب رایان بجراست آن قیام داشت درین سال درازا آحقوق دولتخواهی همایون احقاق حق
فرموده الکا ایلوار صاف خان بنیره اوعنایت فرموده مشارالیه جوان نیکو منظر خوش صورت
در سن هفده سالگی بود که بشرف ملازمت سربلندی یافت و شاهنشاه با والده اش ملازمت موکب
همایون میفرمودند الحق از لطافت هوای آن ولایت اکثر سلاطین زادهای گرجستان بل عموم
مردم آنجا از ذکور واناث بلطافت خد و عارض زیبا و حسن وجمال و آراستگی خط و خال بر
طوایف انسان رجحان دارند همه یوسف لقا که انوار موسوی چون ید بیضا از ناصیه حالشان
پیداست واعجاز عیسوی از حسن کردار ولطف گفتارشان هویدا هر چند کیش ترسائی در آن ولایت
شیوع دارد واز دین حق بیگانه اند اما در حسن صورت آن مکان نزهت بخش را بر اقالیم
عالم برتریح میتوان نهاد وزبان حال نظارگیان انجمن خولی در لطافت آن سرزمین این مقال ادا
مینماید **بیت** هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آری : مریم کدها داری گوئی بحجاب اندر
دیگری از وقایع آن ایام آنکه خیر الدین چاوش که در سال گذشته از روم همراه محمد بیک
روملو بجهت گفتگوی صلح آمده بود در رخصت انصراف یافته مشمول انواع تفقدات و نوازشات
روانه شد حسب الالتماس مراد پاشا درین مرتبه نیز محمد بیک مذکور که مرد سنجیده بود و صلاح
اندیش زبان دانست بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستادند نامه محبت آمیز دوستانه در
قلم آورده اظهار فرمودند که هرگاه از آنطرف طریقه دوستی و محبت مسلوک بوده باشد
ازاینجانب جز طریقه وفا و وفاق و حسن اتفاق امری بظهور نخواهد رسید و محمد بیک را مرخص ساختند
که بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قواعد مصالحه را استحکام داده مشارالیه
به تبریز رفته بمرافقت چاوش مذکور از راه وان و دیار بکر روانه آنطرف شدند **ذکر لشکر
فرستادن سرداری امیرگونه خان بتاختن ولایت ارض روم و تخریب زراعت
آن مرز و بوم و قضایای سانحه تا آمدن مراد پاشا بظهور پیوست** دیگری از سوانح این سال
خبر آمدن سردار روم است بدین وسیله امیرگونه خان را مأمور فرمودند که از ایروان تا ارض
روم که ده روزه راه محل عبور لشکر روم است یکمن غله نگذاشته تمامی محصولات آن ولایت
که رسیده بآتش قهر سوخته تا غله بقلاع نتوانند برد و بندگان حضرت اعلی از قراچبوق حدود مراغه

با جمعی مخصوصان متوجه تبریز شد و امرای عظام و عساکر منصوره را امر فرمودند که بعراق عجم رفته بلسان
عساکر نصرت نشان قیام نمایند که چون زمستان نزدیک رسیده و دیگر احتمال آمدن لشکر روم برآرد
بعد از ایشان بجانب عراق معاودت شود و امرا عظام حسب الفرموده عمل نموده بعد از اتمام سال
یک کوچ بجانب عراق شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافت حسب الامر اعلی معاودت
بجانب عراق واقع شد و امرا و عساکر را بجانب سرحد فرستادند که در آنجا توقف نموده آمدن سردار
از هر راه که بتحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل نمایند و موکب معلی در شهر توقف
داشت که چاوش مذکور رسید **دیگری از سوانح غریبه این سال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است**
کیفیت این سرگذشت آنکه این قلعه عالی اساس در الکاء باینت من اعمال قراجه داغ برفراز قله کوهی
رفیع آسمان پیوند واقع شده از سنگ یکپارچه ساکنانش با سکنه افلاک دمساز
و پاسبانانش با شب زنده داران ثوابت همراز اند از درگاه قلعه که دامن آن کوه است تا فراز قلعه
نیم فرسخ راه است سراپا بالا در غایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا در کمال دشواری است یکنفر تفنگچی
مانع می تواند شد و در زمان شاه جنت مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خواندکار
روم در آذربایجان فترت بود بنابر استحکام قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود و اسمعیل
میرزا و القاص میرزا و سام میرزا و اولاد ایشان نیز در آن قلعه محبوس بودند و هیچ پادشاه
ذو شوکت کمند همت بر کنگره تسخیر آن قلعه عالی بنیان نینداخته و آرزوی گرفتن آن در مخیله
هیچیک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای عظام که محل اعتماد بوده اند بایالت
قلعه و کوتوالی آن قیام مینموده اند درین هنگام کوتوالی آن قلعه بالیاس خلیفه قراداغلو حاکم قراجه
داغ که از جمله صوفیان صادق العقیده این خاندان و سر حلقه ارباب عقیدت و محل اعتماد بودند
تعلق داشت و چون مشار الیه خود با لشکر قراجه داغ برفاقت اعتماد الدوله بتسخیر قلعه ارمی مامور
گشته بود و در آنجا بخدمات قیام داشت مظفر بیگ نامی از طایفه قراداغلو که محل اعتماد بود بنیابت
او کوتوالی مینمود و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی
پاشا و کور حسن و احمد پاشا و دو پسر غازی خان کرد شاه علی بیگ و خالد بیگ و محمد بیگ ولد
توجی بیگ عمزاده ایشان در قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از مردم

ترک

ترک و تاجیک این ولایت که در آنجا بودند از جمله برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه کیلویه را طوعاً و کرهاً
متفق ساخته تمامی ایشان که تا پیشتر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال که
چنین امری در مخیله‌اش نگذشته بود رفته و او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق ایشان را
متصرف شده اقوام و ملازمان الیاس خلیفه که ازین معنی خبر یافتند بر در قلعه جمعیت نموده
هرچند سعی نمودند که دفع این حادثه بلطایف الحیل توانند کرد صورت نیافت بالضروره
حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و در آن وقت که خبر آمدن مراد پاشا سردار عساکر روم
در آذربایجان شیوع یافت این قضیه خالی از شناعت و بدنامی نبود و احتمال مفاسد عظیمه داشت
جز برفق و ملایمت آن جماعت را ازین جسارت و دلیری باز آوردن علاجی نبود و در میان
که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت سر باطاعت در نمی‌آوردند و در اوّل حال مطلب
ایشان آن بود که شاید فرج یافته خود را از آن حبس و قید نجات یافته بطرفی بیرون توانند رفت
چون راه بیرون آمدن مسدود دیدند و آوازهٔ آمدن سردار نیز بایشان رسیده بود با خود قرار
محاربه و قلعه داری داده و دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند بهیچ وجه فتح الباب نشد
تا آنکه آمدن سردار متحقق گشته بحوالی الکاء قزلباش رسید حضرت اعلی خواجه معصود علی که
از مردم کوه کیلویه و مشرف مطبخ معموره است و سابقاً از نویسندهای سرکار حسن خان افشار
بود با پسران و برادران او کمال رابطه و آشنائی داشت بقلعه فرستاده رقم استمالت
به پسران و برادر آن حسن خان نوشته تقصیر سابق و لاحق ایشان را بعفو و اغماض مقرون گردانیده
نوید عاطفت دادند و خواجه مذکور بپای قلعه رفته حقیقت آمدن خود به ایشان اعلام کرد و چون
کلید قلعه را در میان داشتند ایشان خواجه معصود علی را بریسمان بالا کشیدند ایشان را بعواطف
شاهانه امیدوار ساخته مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان داد پسران و برادران حسن خان
چون صوفی زادهٔ قدیم و نمک پروردهٔ این دودمان بودند مطیع و منقاد گشته در مدافعهٔ رومیان
چاره جوی گشتند و جماعت رومیه ازین حال خبردار گشته منازعه آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل
و قال بسیار باهم بجدال و قتال انجامید چند نفر دیگر اظهار شاهی سیونی کرده از جانبین دست
بآلت قتال برده با یکدیگر لحظه زد و خورد کردند و رومیان و اکراد که هفت نفر بودند دل برم

نهاده مردانه میکوشیدند آخر الامر شاهی سیونان هجوم کرده بنیروی اقبال شاهی بر رومیان و اکراد
غالب آمده همگی را بجزا و سزا رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آن فتنه بتسکین
یافت و خواجه مقصود علی با پسران و برادران حسن خان بدرگاه معلی آمده بخدمت مستحسن افتاده
پسران و برادران حسن خان در سلک قورچیان عظام انتظام یافتند و مورد شفقت و مرحمت گشتند
و نواب اشرف اعلی شاهنشاهی ظل الهی بجهت حسن عقیدت و حقوق خدمت الیاس خلیفه و جان سپاری
او که در پای قلعه از رومیه بدست اکراد بقتل رسیده بود این خطای عظیمه را که از بی پروایی غازیان
و سوء تدبیر او بظهور آمده بود بمروت شاهانه بعفو و اغماض مقرون گردانیده از آن سلسله گوزل مهدو
و برهان الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه را بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک طغرای
قراداغ انتظام دادند و امارت قراجه داغ بمقصود سلطان قوم او عنایت فرمودند و حراست
و کوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور آن سلسله تفویض یافت **ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم**
سردار روم بآذربایجان و رسیدن بدار السلطنت تبریز و بی نیل مقصود بازگشتن
سابقاً مذکور شد که مراد پاشا وزیر اعظم را سلطان احمد خان پادشاه روم سردار نموده بدفع
فتنه قزلباش مأمور ساخت و صلاح و فساد این امر را منوط برای او گردانید و چون مشار الیه
مرور کار دیده و کار آزموده بود و با طایفه قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر نگاشته
کلک نکته پرداز گردیده جنگ کرده از نه کار خبر داشت از وفور خیراندیشی صلح را به از جنگ
دانسته گفتگوی صلح بمیان آورده خواست که میانه پادشاهان حوزه اسلام قواعد مصالحه را
استحکام دهد و این نام نیک از آن وزیر صلاح اندیش بر صفحه روزگار ماند لهذا خیر الدین چاوش را
بنوعی که رقم نگارش یافت همراه محمد بیگ بجهة استمزاج و استعلام رضای خاطر اشرف اعلی شاهی
ظل الهی فرستاده بود و خود از استنبول بیرون آمده در اسکودر توقف نموده بکارسازی
سفر مشغول بود تا ارض روم رسیده آمدن لشکر قزلباش را بر سر ارض روم اخبار نمودند
و اوعاکر آن مرز و بوم را که بمرافقت او مأمور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه شده و در راه
خیر الدین چاوش و محمد بیگ ایلچی رسیده چنانچه در فوق تحریر پیوست ایشان را مصحوب خود
گردانیده بجانب آذربایجان در حرکت آمد و از حدود قارص یکی از چاووشان معتبر را با صحیفه

مخلصه بخدمت اشرف فرستاده اعلام نموده بود که غرض اصلی ازین نهضت قرار و مدار امر مصالحه است
چون حضرت خواندکار صلاح و فساد این امر را منوط برای این دولتخواه گردانیده همگی همت بر آن
مصروف است که بوساطت خیراندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر مصالحه سمت وقوع یابد و ایلچی را
بجهة آن نگاه داشته که بعد از تمهید امر مصالحه و قرار و مداری که فیمابین واقع شود او را همراه چند
بخدمت حضرت خواندکار روم و نیز ایلچی را با تحف و هدایا بخدمت پادشاه رفتن مناسب بنود و چاوش
مذکور در دار السلطنه تبریز بوسیله امرا و مقربان بساط والا بعز بساط بوسی و مجالست مجلس بهشت آیین
معزز گردیده بنوازشات پادشاهانه اختصاص یافت و جواب مکتوب مراد پاشا سردار بدین مضمون
نوشته شد که چون آن دستور اعظم خیراندیشی نموده گفتگوی صلح بمیان آورده با تحفه رفاهیت
مسلمانان و استقامت عالمیان رضا بآن داده ایم و محبت بیک را با نامه محبت آمیز فرستاده
سخن همان است که باو گفته ایم اگر از آنطرف مصالحه که فیمابین سلطان سلیمان و شاه جنت مکان
واقع شده و از جانبین بغلاظ ایمان تاکید یافته بود راضی اند ما نیز از خصومت و نزاع گذشته
صلح مینمائیم والا آنچه مقدر و مشیت الهی بوده باشد بظهور خواهد آمد و اشعاری که در باب تحفه فرستادن
نموده بودند چون هنوز امر مصالحه صورت نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن مناسب وقت
نبود و بلکه لایق نمینمود و الحال که آن دستور اعظم که پای در میدان مصالحه نهاده و صلاح در تحفه فرستادن
دیده نخواستیم که حال رد مصلحت او نمائیم یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که زرگران
نادره کار ظرف مشبک که از هفت من طلا بفنون غریبه تعبیه کرده و حضرت پادشاه والاجاه سلیم شاه
فرمان فرمای کشور هند برسم تحفه فرستاده و الحق ایمقدار عنبر اشهب خام آتش ندیده بیکبار هیچ کمتر اتفاق افتاده
در خزانه این سلاطین کشورگشا یافت شده تحفه خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه ذیجاه روم فرستادیم
که اگر از آنجانب نیز رایحه محبت استشمام رود و امر مصالحه بر وجهی که مرقوم گشته صورت یابد و ابواب
الفت و آشنائی که مسدود است مفتوح گردد بعد الیوم ایلچیان و فرستادن از تحف و هدایا لایقه
خالی نخواهد بود و چاوش را از تبریز روانه نموده اما چون سردار بجد و کارص رسید عثمان از راه
ایروان پیچیده از راه چالدران روانه شد و همچنین بحوالی خوی که آمد از یکفرسخی قلعه خوی گذشته
بطرف سلماس که سمت راه تبریز است روی آورد و این بسبب مصلحتی بود که با جنود قزلباش

مبادا محاربه واقع شود و شکست یابد القصه چون آمدن او از سلماس و طسوج محقق گشت و چنین سر عبث
پیش آمدن منافی مقدمات صلح میمنه و امرای عظام و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند
به تبریز طلب فرموده و کس باحضار محمد خان زیاد اوغلی و امرای قراباغ و لشکر خوی فرستادند
که قلاع را بمعتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون پیوندند و چنانچه روز جنگ را دریابند خبر اندازند
که چون سردار به تبریز رسید و کیفیت و کمیت لشکر روم و ضعف و قدرت ایشان مشخص گشته
بمکنون خاطر سردار بظهور آید بدانچه مصلحت وقت باشد عمل آید لهذا انجام ضروریات داده کس بر سر
شوارع فرستادند که رعایا و مواضع قریبه را کوچانیده اصلا غله در آن محال نگذارند و رعایای مواضع نزدیک
غله خود را نقل اندرون قلعه نموده مهمات واقعی از سر کار دیوان بازیافت نمایند و تمامی
غازیان ترکمان و تکلو و خواه قورچیان عظام را مقرر داشتند که برفاقت پیر بوداق خان
نموده بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف نیز بدان خدمت مامور
شدند و چون عمارات شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم
سلطان غازانست و مدارس و خوانق بر دوران ساخته شده و گنبدی که مقبره آن پادشاه
مرحوم است در رفعت و بلندی مشهور عالم و از غایت ارتفاع با گنبد چرخ مصر دعوی
برابری میکند جای محکمست بملاحظه آنکه مبادا رومیان آنرا قلعه خود کنند و آذوقه و یراق گذاشته
باز گردند و تسخیر آن بسهولت دست ندهد با آنجا نیز آذوقه و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان
اعتمادی موکب همایون را بمحافظت آن تعیین فرمودند و چون سردار پیش قریحی تبریز آمد لشکر
شهر را باطراف و جوانب فرستاده شهر را از رعیت و آذوقه خالی کردند و موکب همایون از بلده
تبریز کوچ کرده در عقب کوه سرخاب کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار فرمودند و در بین اثنا
ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشا والاماداو که بیگلربیگی ارزروم ایلچی بود رسید و عرایض که بخدمت
اشرف و کتابات امرا و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانیده خلاصه عبارت آنکه غرض
اصلی از آمدن آن است که در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح که بر چه نهج خواهد شد نموده و جنگ
و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق این دعوی آنکه از سرحد ارض روم تا تبریز
متعرض هیچ قلعه نشدیم و ضرری از لشکر روم باحدی از رعایا نرسیده و صلاح دیده بودند که ایلچی

از اطراف

از اینطرف دیگر بتعیین شده با تحف و هدایاء لایقه فرستاده شود و بایلچی خود سفارش نموده بودند
که چون ما در مقام جنگ و جدال نیستیم از حضرت اعلی التماس نماید که لشکر قزلباش را از جنگ
و جدال منع نماید حضرت اعلی جواب مکتوب بر نهج سابق نوشته اعلام نمودند که سخن یکی است
و محمد بیک که فرستاده ایم از معتبران قزلباش است و محل اعتماد شاهانه اگر حضرت خواندکار مصالحه
بنوعی که مکرر اظهار و اعلام شده قابل است ما نیز رضا بآن داده ایم والا از جانبین آنچه خدا
خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که درباب ضبط لشکر قزلباش نموده اند که با رومیه در مقام محاربه
نبوده دست درازی ننمایند و لشکر قزلباش را خود یارای آن نیست که بی امر و اشاره همایون
اسلحه توانند پوشید چه جای جنگ و جدال است اما جمعی از امرا و عساکر را بجهة ضبط و صیانت احوال
محجره و رعایا باطراف و جوانب تعیین نموده ایم و لشکران شما بنهب یغما و بدست آوردن
ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع شد هرگاه ایشان اراده جنگ ندارند مردم خود را منع نموده
نگذارند که از اردو بیرون روند و آنچه درباب تحف و هدایا نوشته اند انشاء الله تعالی چنانچه مصالحه
اتفاق افتد و خصومت و نزاع بمحبت و صلح منتهی انجامد آنچه لایق و شان طرفین باشد بعمل خواهد آمد
چون رعایا و بعضی مواضع شهرزور که در میان کوه جانب دست چپ رومیه واقع است هنوز
کوچ نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان را با تشون خود و جمعی از عساکر و تفنگچیان جغتایی
و شه اسامی بسرکردگی مهدی قلی بیک جغتایی امیرآخور باشی تعیین فرمودند که در آن حدود بوده
اگر رومیه دست درازی کنند بمواضع و محال میان کوه مانع گردند و همچنین علی قلی خان و امام قلی خان
ولد الله وردی خان را با بعضی از امرا و عساکر بموضع دست راست رومیه که طرف خرد
ناه و آنحوالی باشد فرستادند که در کمینگاهها بوده هرکس از رومیه بنهب و غارت مواضع از
اردوی خود بیرون آید بمدافعه قیام نمایند و سردار در روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم
بکنار رودخانه آجی کنار شهر آمده در آنطرف نزول کرد و امرای چخور سعد و قراباغ و سایر عساکر
منصوره از اطراف و جوانب بموکب همایون پیوسته در اندک روزی آنچنان لشکری در معسکر
همایون بهم آمد که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمدند و ذخیره در اردوی رومیه نایاب بود و رومیه
بجهة علیق اسپان فوج فوج و گروه گروه بمواضع پراکنده می شدند میان لشکر قزلباش و ایشان از

که بمحافظت آن محال مامور بودند محاربات روی میداد و همه روز سر و زنده و اخبار بدرگاه معلی
می آوردند و سردار که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش
و آسودگی اسپان و وسعت آذوقه و استحکام قلعه تبریز خبر یافته با وجود قرار مقابله حضرت اعلی
و جنود قزلباش نمی توانست و او نه بمحاصره قلعه تبریز میتوانست پرداخت از راه حیله و تواضع
پیش آمده خواست که آن لشکر را سالما غانما از چنگال شیران بیشه هیجا رهانیده بسلامت
بیرون برد و بجهت دفع طعن اضداد خود را بهمین تسلی دهد که تا تبریز آمد چون موسم کوچ قریب شده
وقت محاصره قلعه تنگ شده بود بالضروره بازگشت اما دغدغه عظیم داشت که در هنگام ارتحال مبادا
مبارزان جنود اقبال عنان اشهب اندیشه را از طریق مصالحه پیچیده بمضمار جنگ و جدال انعطاف
دهند دیگر باره علی آقا نام شخصی از طبقه رومیان اروم ایلچی از جانب علی پاشا برسالت بخدمت
اشرف و ارکان دولت قاهره فرستاده اظهار نموده بود همچنانچه حضرت خواندکار این دولتخواه را
در این امر وکیل نموده ملتمس آن است که حضرت والاجاه مرخص و ماذون سازند که بنحو مصلحت
طرفین مصالحه را استحکام دهد و محمد بیگ نیز عرضه داشتی نوشته بود که مطلب مراد پاشا از این
حکایات آن است که در تعیین امر سنور و سرحد و دیگر مقدمات از جانب نواب اشرف مرخص
باشد حضرت اعلی فرمودند که سخن مردان یکی است چون آن دستور اعظم اراده نموده که خصومت
و نزاع طرفین را بخصوصیت و دوستی مبدل سازد و از جانبین نعم الوکیل بوده رعایت ناموس هر دو
طرف کرده بنوعی که مکرر را نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت دادند و رومیه چهار روز
که سردار در کنار رودخانه آجی حریم شهر و قلعه اقامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشدند و از
سپاهیان هر کس بجهة علیق اسپان بیرون میرفت بدست لشکر قزلباش قتیل و گرفتار میگشت
ناچار چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان را با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه آتات و غلامانی همراه کرده
بطلب آذوقه میفرستادند نوبت اول جمعی که بمواضع دست راست رومیان که طرف خسروشاه
و آنحدود باشد رفته بودند چون یکی دو فرسخ از اردو بیرون آمدند علی قلی خان و امام قلی خان و غازیان
که بمرافقت ایشان رفته بعضی از کمینگاهها بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و رومیان تاب
صدمات لشکر قزلباش نیاورده متوهم گشته بجانب اردوی خود معاودت نمودند روز دیگر

چاپاش

چل پاشا سرکرده تاتار را که در میان رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و اعتماد و استظهار رومیان
بود سردار فوجی از عثمانی کرده با اسپ و الاغ بسیار بمواضع دست میان کوه فرستادند چل پاشا دلیری
کرده میان درهها و کوهها و جاهای خطرناک درآمده و ذخایر بدست آورده در حین مراجعت حسن خان با تفنگ
و تفنگچیان پیش راه او را گرفته بمقابله او درآمدند و حسن خان با قشون خود بمقدمة الجیش او درآویخته آتش
برداشت مهدی قلی بیک و تفنگچیان خود را بر قلب او زدند فیمابین آتش حرب افروخته گشت چل پاشا از وفور شجاعت
و جلادت که داشت مغرور گشته بنفس خود محاربه آغاز نهاد چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بدست یکی
از تفنگچیان بقتل آمد و رومیه شکست خورده بانهزام روی نهادند و تا کنار آب آجی رومیان را تعاقب
نموده جمعی کثیر بقتل آوردند و سر چل پاشا و سرهای مقتولان و گرفتاران و اسپ و اشتر و یراق
بسیار بتصرف درآوردند و چون خبر کشته شدن چل پاشا و انهزام لشکر رومی باردوی سردار رسید
سراسیمگی عظیم در میان ایشان بهم رسیده بجز کوچ کردن چاره دیگر ندیدند هنوز ایلچی ایشان که مرتبه سیم
نفرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمه العود احمد بر زبان آورده در روز پنجم طبل ارتحال کوفته و از حوالی
شهر کوچ کرده در کمال پریشانی و اضطرار مراجعت نمودند جمیع امرا و ریش سفیدان قزلباش هجوم نموده مصلحت
در آن دیدند که چون آمدن رومیه به تبریز باعث خرابی مملکت و انواع خسارت و پریشانی رعیت و سپاهی
گردیده حالا بهبهات اجتماعی تعاقب ایشان نموده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته بنیروی اقبال از
عهده آن طایفه را وجه همت ساخته بلطف الهی و اقبال شاهی که مکرر دیده و آزموده ایم مستظهریم
و میدانیم که رومیه را با وجود کثرت بسیاری لشکر با این اضطرار و پریشانی و زبونی طاقت مقاومت
با لشکر اقبال شاهی نیست و هرگاه این لشکر را توفیق کردگار یار بود دیگر دانستم معلوم نیست کی باز دو نسبه
دیگر رومیه را چنین جمعیتی دست دهد حضرت اعلی فرمودند که هرچند طبقه رومیه بمکر و حیلت مشهورند اما چون
مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنایی زده از جنگ
و جدال کناره جسته و ما نیز بنا بر نظام سلسله ظاهر از خبث باطن ایشان نظر همت پوشیده رضا
بمصالحه داده ایم حال خلاف آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیداریم و نیز ماه مبارک رمضان که شهر حرام است
درآمد هرگاه قدم در میدان محاربه نهیم و این دو لشکر عظیم با یکدیگر قتال و جدال آغاز نمایند پیداست که
چون چندین هزار از قایل الکلمتین از جانبین ریخته خواهد شد و نمیخواهیم که درین ماه مبارک که محاربه

حرام است تا آلوده وبال اینهمه محاربه و خون ریختن نشویم والحق بمروت و فتوتی که از اجداد عالیقدر میراث
دارند پیش آمده تجویز محاربه و خون ریزش نفرمودند اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی
از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده بعضی از تفنگچیان بقلعه فرستادند و رایات
نصرت آیات نیز تا شبستر و طسوج چند کوچ متعاقب ایشان فرمودند که احدی بعزم دست
برد و اخذ غنیمت متعرض رومیه نگردد و مع ذلک مردم مجهول فوج فوج در سر کوچ بحوالی اردوی
رومیان رسیده بسیار زنده و اشتر مهامی آوردند و مراد پاشا در وقت بازگشتن سه چهار نفر
از مردم مجهول را که درین آمد و رفتن بدست رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده با کس خود و یکنفر
ملازم محمد بیگ باز فرستاده بود و تجدید معامله صلح را تکرار نموده پیغام کرده بود که نواب
اشرف ازین آمد و رفتن غباری بخاطر نرسانند که این جسارت بجهة اطفاء حرارت بعضی جهلاء رومیه
که سرمست باده غرور و نخوت بودند و تا غایت گوشمال حوادث روزگار نخورده بودند اتفاق
افتاد و ان شاء الله تعالی من بعد قضیه صلح موافق رضای اشرف صورت خواهد یافت حضرت اعلی
نیز قریب چهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر ینکچری بودند که غازیان در وقت مراجعت بدست آورده
بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و چند روز در حوالی طسوج لشکر روم از الباق
گذشته بحوالی وان رسیدند جمعی آزاد کردها که بود برده بودند باز آمدند و تقریر کردند که مراد پاشا
از حضرت اعلی بسیار رهین منت دار بود هرچند پیداست که خلاف اقرار از دودمان ولایت و کرامت
بظهور نمی آید اما در سر کوچ آوازه رسیدن لشکر قزلباش میانه اردو میرسید و باعث شورش
و اضطراب آن طبقه می گشت مجملاً لشکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال معاودت نموده
خلق بسیار و اسب و اشتر بیشمار تلف شد بالجمله مراد پاشا بدیاربکر رفته در آنجا قشلاق کردند و محمد
بیگ با چاوشی معتبر همراه کرده بخدمت خواندگار باستنبول فرستاد و در باب صلح بخواندگار
عرضه داشتی نوشته مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار
محبت و دوستی مینماید اولی آنست که مصالحه بدستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهما واقع شود
که صلاح دولت خاندان عثمانی درین است و محمد بیگ بحضرت خواندگار ملاقات نموده مکتوب
محبت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر که برسم یادبود فرستاده شده بود گذرانیده و خواندگار

برادرانه

براد پاشا نوشته بود که اختیار را بشما داده ایم بهرچه مصلحت دولت دانی عمل کن و جواب مکتوب نیز
بدین طریق نوشته بودند که آنچه مراد پاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی نیست محمد بیک از
استنبول مراجعت نموده بجهت تبلیغ این خبر عاجلاً بخدمت اشرف فرستاد و در وقتی که رایات
نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنهٔ اصفهان کامیاب عشرت
بودند فرستادهای مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند و محمد بیک بجهت تعیین سنور
و سرحد در دیار بکر نزد سردار بود بالجمله رایات نصرت آیات بعد از تعاقب رومیان بدار
السلطنهٔ تبریز نزول اجلال فرمودند بندگان اشرف باستمالت و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداختند
و بعضی مواضع تبریز را که از عبور رومیه رعایا پراکنده شده و بعضی از محصولات ایشان ضایع شده
بود در آن سال و سال دیگر از مال الجهات و اخراجات دیوانی معاف فرمودند رعایا مستظهر و امیدوار گشته بجا و مقام خود عود نموده شروع در زراعت و عمارت و آبادانی کردند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی چند روز در تبریز بجهت تسلی خاطر عساکر نصرت نشان توقف فرموده امرا و سرحد را
رخصت داده بالکار خود روانه فرمودند و در وقتی که بندگان حضرت اعلی اراده فرمودند که در تبریز
قلعه ترتیب چون رومیه در امور قلعه سازی و قلعه گیری مهارت تمام دارند عثمان پاشا که
مرد مدبر کاردان بود و در زمان سلطان مراد خان بتسخیر تبریز آمد اطراف و جوانب شهر را
احتیاط نموده دولتخانهٔ قدیم را مناسب یافته آنرا قلعه بود و آن را قلعه کرده بود و ارباب رای
و تدبیر همانجا را مصلحت میداشتند حضرت اعلی نیز موافقت نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما بعضی
میفرمودند که آب رودخانهٔ مهرانرود که جاری است و از حریم قلعه میگذرد و بر قلعه مشرف است
و اگر در پیش رودخانه سدی ببندند احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بر زبان
گوهربار میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع
رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بملاحظهٔ لشکر روم فرصت ترتیب قلعه نمیشد درین
وقت که مراد پاشا آمده بقاعدهٔ که گذشت معاودت نمود آن اراده از خاطر خطیر سر برزد منوچهر
بیک غلام خاصهٔ شریفه را بسرکاری عمارت تعیین فرمودند و احکام مطاع صادر شد که استادان
بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک عراق به تبریز آیند و تا نوروز سلطانی مصالح از عمارات

در دروازه [illegible] آمد و دروازه [illegible] حاجی [illegible]

شنبه غازیان بآنجا کشیده در اول بهار شروع در عمارت قلعه نمایند و مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان
بآن خدمت پرداخته بر وجه احسن باتمام رسانیدند بالجمله حضرت اعلی بعد از فراغ ارسال لشکر و تنسیق
ضروریات عمارت قلعه موکب جهان گشای بمقر سلطنت در حرکت آورده از راه ابهر و اردبیل
روانه شدند در خلال این حال طهمورث خان والی گرجستان کاخت که بجهت آوازه آمدن سردار
احرام ملازمت بسته روانه درگاه معلی شده بود و آرزو گشته بشرف آستان بوسی مشرف گشته
حضرت اعلی متوجه احوال او و لوارصاب خان والی گرجستان تفلیس که در ملازمت اشرف بوده شده
هر دو را بنوازشات شاهانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف دادند و ایشان مقضی المرام
هر یک بالکاء خود رفتند و چند روز در دار الارشاد اردبیل بمراسم دعا و زیارت حضرت
سلطان اولیا پرداخته از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آوردند و در قزوین چند روز کامیاب
عشرت بوده از آنجا بدار السلطنت اصفهان تشریف آورده در مقر سلطنت نزول فرمودند
زمستان را در منزل دلگشای دولتخانه مبارکه نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند

ذکر عمارت درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان

چون معمار کارخانه ایجاد و تکوین و صانع
صنایع بدایع سحر آفرین اساس سپهر مماس دولت ابدی انتظام و بنیان بلند ارکان
سلطنت سعادت فرجام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را چون مرکز فلک دوار ثابت و استوار
گردانیده در آن اوقات نشاط انگیز که هنگام نشو و نمای دولت عظمی و آغاز دمیدن صبح اقبال
خلافت گستری بود و ابواب فتوحات بی اندازه بر روی روزگار فرخنده آثار میگشود و بعز و فیروزی
و اقبال در دار السلطنت اصفهان نزول اجلال واقع شد چون درگاه سابق دولتخانه مبارکه
چنانچه شایسته همت والا و درخور عمارات علیا و دولتخانه این دولت نیز بوده باشد ترتیب
نیافته بود معمار همت عالی اساس و طراح خوش طرح خورشید اقتباس اقتضای آن کرد که درگاهی بغایت
عالی و عمارتی بس متعالی که فسحت سرای دولت را شایسته آمد و نگارین سرای عشرت را
نزهت افزاید طرح اندازند بنابرین داعیه انتظام بخش در ساعت سعد بر طالع مسعود طراحان
دانش طراز مهندسان سحر پرداز عمارتی دلکش بر وجهی که مذکور ضمیر انور بود در جانب میدان
نقش جهان طرح انداخته استادان ماهر و بنایان چابک دست که هر یک در مهارت طاق :

و در کاروانی نادرهٔ آفاق بوده‌اند شروع در کار کرده در اندک فرصتی ایوان بلند ارکان درگاه را با دو
ایوان دیگر برزبر یکدیگر بر افق میدان مبارکهٔ نقش جهان که در ارتفاع و بلندی با طاق کسری برابر
برابر است بلکه طاق کسری پایه‌ایست از پایه‌های عالی آن عمارت ترتیب یافته سر بفلک کشیده
و در هر مرتبه از مراتب آن منازل و دلگشا غرفه‌ها و منظرهای عشرت پیرا که مجموع پنج مرتبه
و بعضی ایوانها و منظرها که در کنار و گوشه واقع شده هفت طبقه که رشک فرمای این هفت حصار
افلاک است بطرز بدیع و طرح غریب انجام یافت مولانا هروی در تاریخ آن عالی اساس یعنی
درگاه گردون بارگاه قطعه گفته که آخرش اینست مصرع با یقین کلب در آل علی عباس شد امید
که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته کمیت مشکین خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان
درآورد ان شاء الله تعالی متوفیان از جملهٔ مشاهیر و اعیان که درین سال بمقتضای آیهٔ کریمهٔ اذا
جاء اجلهم شربت ناگوار موت از جام انا لله کشیده در مضاجع خاک غنوده اند اول وزیر
بی شبه و نظیر حاتم بیگ اردوبادی است که در شب جمعه ششم ربیع الاول سنهٔ ۱۹ در پای
قلعهٔ ارومی چنانچه در طی احوال قلعهٔ مذکور گذارش یافت بقضا درگذشت و نعش او را به تبریز
آورده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پایین پای روضهٔ مبارک حضرت امام
الجن و الانس بتعمیر یافته معمار همتش بود مدفون گشت دیگر از متوفیان محمد پاشا جلالی است که او نیز
در پای قلعهٔ ارومی مریض و علیل گشته در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد
و احوال او نیز در طی حالات جلالیان گذشت دیگری محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است
وی ولد بابا الیاس و اجداد و ریش سفیدان ایل قراپایات خراسان که از قبایل جغتایند و از زمان
خروج و ظهور خاقان سلیمان شأن ایل مذکور عقیدت قزلباشی میگزینند و در زمان نواب سکندر
شأن و ایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیگ نام برادر او را منصب امارت ایل
داده لقب سلطانی یافت و او در ایام اقتدار اوزبکیه با برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور
بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت شده و در ازای آن
سپاری کل ایل بیات را از جمیع تکالیف دیوانی معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام داده
محمد سلطان بنوعی که در پیش مرقوم قلم صواب اندیش شده بعض اوقات حاکم اسفراین و سبزوار

و درین هنگام دوازده ساله بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود و در اول این سال
دعوت حق را لبیک اجابت گفت و امارت ایل مذکور والکاء نیشابور به پیرام علی سلطان توم
او شفقت شد و دیگری از اعیان متوفیان میر فیض الله وزیر غلامان است و او ولد میر معصوم دا
که از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی است و بسیار خوش مشرب و بذله گوی و خوش صحبت
بود و پسرش در زمانی که از خراسان بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر حسن صوتی
داشت و طنبور رمی نواخت بدین تقریب در مجلس بهشت آیین راه یافته موجب توجهات شاهانه
گردیده و مدتی مجلس نویس بود تا آنکه وزارت غلامان که درین عصر منصب بزرگیست و بمیر عبد
الغفار موسوی تعلق داشت و او در جنگ و جدال جغال اوغلی بدست رومیه مقتول گشت
باو تفویض یافته علاوه مجلس نویسی گردید در اواسط این سال در چمن قراچبوق روزی از منزل سوار
شد که بدولتخانه همایون رود و در سر اسب حال او متغیر گشته تا پایین آمدن بعلت فجاء در گذشت
هم درین سال مناصبا و مقرب الخاقانی میر ابوالمعالی نطنزی که از سادات ولایت نطنز
که آخوند سید جمال الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الدین بوده که آبا
عن جد درین دولت ابد پیوند حق خدمت دارد و خود از صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت
طویله اشرف قیام داشت و محل اعتماد شاهانه بود مفوض گشت **آغاز سال همایون فال تنگوزییل
ترکی بعضها مطابق سنه الف و عشرین و بعضها موافق سنه احدی و عشرین والف که سال
بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی ظل الهی است** نوروز این خجسته سال خیر مآل بفیروزی و فرخی در روز
جمعه بیست و ششم محرم الحرام سنه ۱۰۲۰ در اول فروردین ماه جلالی واقع شد یعنی پادشاه فلک چهارم که نیر
عالم است و عطیه بخش عالم از نهانخانه حوت بشرفگاه حمل آمده فیض بخش عالم عنصر گردید کوس نوروزی
و آوازه عالم افروزی در عالم انداخته نو عروسان گلستان بجلوه گری در آمدند جهان را طراوتی
تازه بدید و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامکار بخش کامران اعنی فرمان فرمای ایران
و شاهنشاه زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاه عباس بهادر خان **بیت** که زعدلش جهان منور باد
تا جهان است داد گستر باد ● در دار السلطنت اصفهان که مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توامان
بفیروزی و اقبال نزول اجلال داشتند و چون ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل البیت

در تعزیه جناب سید الشهدا خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده اندوه و ملال بر ضمایر مستولی بود
بلوازم نوروز و مراسم جشن و سرور آن روز فیروز قیام ننموده و زبان حال صغیر و کبیر و برنا
و پیر در آن ایام ملال انجام که افصح الشعرا مولانا محتشم کاشی در مرثیه آن حضرت القا نموده مترنم
بود **نظم** ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ۞ وز کین چها درین ستم آباد کرده ۞ کام یزید داده از کشتن حسین
بنگر که را بقتل که دلشاد کرده ۞ بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه عاشورا که طراوت بهار
و ایام بر بهجت آثار آن بلبع خستگان را ونضارت بخشیده و بوی عنبرین شکوفه و ازهار
در دماغ روزگار پیچیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان
امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی بصدور پیوست و امرای عظیم المقدار و وزرا و مقربان درگاه و اهالی و اعیان
قلمرو همایون که در قصر سلطنت همایون حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف بر حسب حکم همایون هر یک
در محل مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانهای اطلس و دیبا و خطائی افراخته
مجلس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاق در برابر هر مجلسی بقلمون عرنیه آراسته چراغان کردند
در روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجلس ساقیان سیم ساق جرعه‌های روح افزا
در گردش آورده چند روز داد خرمی دادند و در خلال این حال کس از جانب محراب خان قاجار حاکم
مرو آمده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمان فرمای ممالک ماوراء النهر و ترکستان
که بر مسند سلطنت و فرمان روایی آن مملکت من حیث الاستقلال تمکن داشت آورد و از حوادث
روزگار فی الجمله پژمردگی بچمن دولتش راه یافته بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام از راه چهارجو
بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه مرو شد و رقعه محبت آمیز که خود بخدمت اشرف نوشته بود رسانید
و این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب مکتوب را از روی
اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر نکات دلپسند نوشته فرستادند و حکم شد که بالکاء هر یک از
امرای خراسان وارد گردد پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل هر روزه اطعمه و اشربه و حلویات
و اسباب تنعم و ما یحتاج او و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده بنوعی خدمت نمایند که مرضی و مستحسن
باشد و حاکم مرو تا مشهد مقدس و حاکم مشهد تا نیشابور و حاکم نیشابور تا سبزوار و حاکم سبزوار
تا رباط الهاک منزل بمنزل بدین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استراباد و بسطام آمده

تا چشمهٔ الهاک استقبال کنند و در حین لسطام بلوازم پیشکش و ضیافت پرداخته تا حدود سمنان که الکای
اوست منزل بمنزل ضیافتهای لایق کرده رضاجوی خاطر اشرف او باشند و علی قلی خان ایشک آقاسی باشی
شاملو را که از اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه ذی جاه که برهنمونی قاید
اقبال روانهٔ درگاه گردون بارگاه بود فرستادند که تا بلدهٔ سمنان استقبال نموده پیشکشهای لایق
گذرانیده تا دار السلطنت اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته تقدیم رسانیده مایحتاج سرکار
عالی را بالتمام بر وجه لایق سرانجام نماید و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی را موقوف آمدن او
داشته تمامی بازار و خانات و قیصریه حوالی نقش جهان را مقرر شد که آیین بندند شرح آمدن ولی
محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بوده عنقریب در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **در خلال این احوال** چاوشان از جانب مراد پاشا سردار که در دیار بکر قشلاق نموده
بود بنوعی که در وقایع سال گذشته بتحریر پیوست آمده کتابات و عرایض در باب صلح
آورده جواب مکاتیب بر وفق مدعا نوشته فرستادند و هنوز فرستادها مراجعت نموده بودند
که از قضای الهی اجل طبیعی او را دریافته رخت بسرای آخرت کشید و بدین جهت استقرار امر مصالحه
در عقدهٔ تعویق ماند درین اثنا خاطر اشرف همایون که صحیفه تصویرات حسنی است متوجه آن شد
که قلعه نهاوند را التعمیر نموده استحکام دهند و بموجب الحکم مهدیقلی بیگ جغتای بآن خدمت
مامور شد حسب الفرمان انجام دادند **ذکر بنای جامع کبیر رفیع البنیان دار السلطنهٔ اصفهان در میدان
نقش جهان بتوفیق پروردگار جهان** در اول این سال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار نصرت قرین
ظفر فرجام را همگی همت خیر اندیشی باصطرلاب حکمت بدان مصروف گشت که در حوالی نقش
جهان به بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معمورهٔ جهان مثل آن نشان نتوان داد بپردازند و چون
دار السلطنهٔ اصفهان را از عمارات عالیه و منازل دلکش و باغات روح افزا و انهار و سایر
نمونهٔ خلد برین گردانیده اند اگر چه مسجد عالی و مدارس در جانب شمالی و شرقی میدان نقش جهان ترتیب
داده اند اما آنها در برابر همت بلند آنحضرت پست می نمود و میخواستند که همچنانکه عمارات و باغات
و قیصریه و اسواق آن بلدهٔ جنت مثال رشک بلاد و مصداق ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها
فی البلاد است مسجد عالی و مدارس و بقاع خیر آنحضرت نیز از رفع مساجد و بقاع ایران در زینت

وصفا

بصفا از بیت المعمور و اقصی نشان دهد و تا موازی پنجاه هزار تومان رایج شاهی عراقی در مصارف آن
صرف شود و بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی آن که در آنجا خانی بزرگ ترتیب یافته تا موازی
پانصد تومان خرج شده نزدیک باتمام رسیده بود اختیار فرمودند و عمارات خان مذکور را کنده
در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع همایون استخراج نمودند معماران حاذق و مهندسان
دقیق که هریک در اعمال دقایق این کار دم از یکتایی میزدند طرح مسجد معصوم انداخته شروع در کار
کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی
اصفهان که در هیچ زمان کس از آن نشان نیافته بود و همانا سنگهای مذکور را در آن مکان ودیعت
نهاده دست قدرت ازلی است که تا غایت کهنه زیب و زینت آن مسجد عالی اساس از نظر خلق
نهان بود از میامن بخت بلند و نیت ارجمند این خسرو فیروزمند درین عهد ظهور یافت و این صورت
آیتی است واضح و علامتی روشن که بنای این معبد شریف را در درگاه احدیت وقعی تمام
است سنگهای یکپارچه بزرگ ابلق الوان که مبدء جهان آرا آرایش این ثانی بیت المعمور و مسجد اقصی کرده اند و
معلوم نیست که در ربع مسکون بدین قسم سنگ مرمر یافت شده باشد امید که این عمارت عالی بر وفق
دلخواه آن پادشاه عالیجاه باتمام رسیده سکنه این بلده جنت نشان سالهای بسیار در سایه ظل ظلیل
دولت آن شهریار کامکار آسوده و فارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعت و عبادت و تلاوت
کلام ملک علام قیام نمایند و مثوبات آن عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب
ازدیاد عمر و دولت ابد مقرون گردد **ذکر اختلال احوال ولی محمد خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر
و ترکستان بسبب انصراف دولت او باراده و تقدیر ملک منان و عزیمت او بدرگاه فلک نشان
فرمان فرمای ملک ایران شاه عباس بهادرخان** حجله آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان انجمن
سخن دانی عشرت گاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین نمط آیین بسته اند
که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقی خان
باتفاق آقا واینی بر سریر سلطنت و فرمان روایی تمکن و استقلال یافت ایالت ولایت سمرقند
و توابع را ببرادرزاده اش امام قلی سلطان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و اندخود و شبرغان
و توابع و مضافات را که درینطرف آب آمویه است و در زمان برادرش بحکم یرلیغ باو تعلق داشت

به برادرزاده دیگر خود نذر محمد سلطان ولد دین محمد خان تفویض نمود وجهت هر یک اتالیقی تعین کرد و ایشان
مدتها در اطاعت و فرمان برداری آن عالیقدر ثابت قدم بودند و سر از طوق طاعت کذاری
نمی پیچیدند رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرکتر بود در سمرقند از نشاء غرور جوانی سرمست
کشته بجز یک طمع جاه و دولت هوا پرست و باغوای جمعی جاهلان فتنه اندوز بدمست که نزد او
فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد و ولی محمد خان از جسارت خود
رایی برادرزاده آزرده شده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه کردید وجهت
تادیب و کوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت
امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه بلخ شد و از آب آمویه عبور کرده به نذر محمد خان
برادر کوچک پیوست او نیز اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورد و بعد هر برادر بزرک
هر دو برادر بمعاونت هر دو برادر خیال استقلال کرده با عم بزرکوار دل دکرکون ساختند
و نخست کسی بخدمت عم فرستاده معروض داشت که چون باغوای جاهلان و سفاهت مفسدان در
سمرقند بعضی امور بظهور پیوست و از جانب پادشاه رایحه بی التفاتی بمشام جان رسیده ترک
سمرقند کرده بیلخ آمدیم بر ضمیر انور ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که برادر کوچک
عنایت شده بود بمرسوم لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفاف نیست التماس نمود که آن
ولایت را مخصوص او کردانیده ولایت حصار شادمان و قندز و بغلان و توابع را که بولایت بلخ
اقربست برادر کوچک تفویض فرمایند ولی محمد خان خود از اطوار برادرزاده استشمام
رایحه خلاف و عناد نموده بود و نخواست که زیاده او را مکنت و ثروتی بوده باشد آن التماس
از حلیه قبول عاری ماند و آن ولایت را بکور ظاهر نامی از امراء اوزبکیه که بولی محمد خان بمزید
اخلاص اختصاص داشت تفویض فرموده در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط مبالغه بجای آورد
و از این جهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت و ولی محمد خان برادرزادکان بی اعتماد
کشت یکدو سال میانه ایشان بعضی اوقات برنجش و کدورت و بعضی اوقات محبت و دوستی ظاهر بود
و هر کاه از جانب امام قلی سلطان جسارت و بی ادبی ظهور می یافت ولی محمد خان بنصایح
پدرانه پیش آمده از آن اغماض مینمود و او نیز بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پرده از روی

شاهد مطلوب بر نمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از
تربیت ولی محمد خان مایوس بودند شبگیر نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند و در
وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی در مقام اخلاص و دولتخواهی درآمده ابواب آشنایی
مفتوح ساخت و از انجانب یوزباشی ترکمان با ایلچیگری نزد او رفته با اعزاز و احترام باز
گردیده و از آنجانب شاه محمد میرزا خزانچی را چنانچه قبل ازین گذشت برسم رسالت با نامه اخلاص
آیین بخدمت اشرف فرستاد امام قلی سلطان باغوای جاهلان مفسد درین باب بکنایه صریح
بگفتگو درآمد و آن سخنان وسوسه آمیز که از ارباب نفاق صدور می یافت باعث آن شد که ولی
محمد خان ببعضی از امرا بدگمان شده در مقام آن شد که اهل نفاق و شقاق را از ارباب اخلاص
متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر با او بدمظنه شدند هر کس استشمام رایحه بی التفاتی می نمود در خفیه
نزد امام قلی سلطان رفته او را بر مخالفت عم و آمدن ما وراءالنهر ترغیب و تحریص میکردند
نوبتی چند از امرا نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه داشتی بامام قلی سلطان فرستاده
بودند که هرگاه موکب سلطان از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد ما بندگان کمر خدمتکاری بر میان
بسته او را بر مسند سلطنت و خانی که ارثا تعلق باو دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضع این
مقدمه را بولی محمد خان عرض کرده کس فرستاده بر سر راه فرستاده را با عریضه مذکور که هر یک مهر
خود بر پشت آن زده بودند بدست آورده چند نفر از آن جماعت حاضر بودند و چند نفر دیگر بجانب
سمرقند و هر طرف رفته بودند برلیغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض
حضور حاضر ساخته پرسش آن قضیه نماید چون این حکایت مخفی تا آمدن آن جماعت احتمال شهرت داشت
ولی محمد خان صبر نکرده جمعی را که حاضر بودند ببهانه کنکاش طلب نموده اظهار آن حکایت کرد
ایشان انکار بلیغ نموده عرضه را حاضر ساختند هر یک ملاحظه مهر خود کردند هر چند آن جماعت
معذرتها گفتند که ارباب غرض تقلید مهرها کرده اند بجایی نرسید و تمامی آن مردم را گرفته در همانجا
بیاسا رسانید و بگرفتن غایبان نیز مردم معتمد ارسال داشت این خبر بآن جماعت رسید
هر کس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و هر کس با ایشان رابطه و آشنایی هم داشت احتیاط
ورزیده از خوف جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و چون امرا اتفاق پیشه نزد او مجتمع شدند

او را بلقب خانی که میانهٔ اوزبکیه نشانهٔ پادشاهی است مخاطب ساختند و پادشاهم پادشاهم
گفتن آغاز نهادند امام قلی خان که تا غایت لقب سلطانی داشت از غلوی خویش آمد گویان خود را خان
عالیشان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده باعلان کوس مخالفت ولی محمد خان کوفته پرده از
روی کار برداشت و هر کدام از امرا و اعیان اوزبکیه که با وی شائبهٔ نفاقی بود بر سر امام
قلی خان جمع شد و او درین سال با هفت هزار کس از بلخ که مقر حکومت برادران بود عزیمت
ماوراء النهر نموده از آب آمویه گذشته تا حدود قرشی آمد ولی محمد خان چون از عزیمت او خبر یافت
او نیز با امرا و عساکر اوزبکیه که قریب سی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابلهٔ برادر
زاده شتافت اما با امرا و مقربان خود بغایت بدسلطنه و بی اعتماد شده بود امام قلی خان چون
تاب مقاومت با عم عالیشان نداشت در محل مناسب پشت بآب آمویه داده بر روی لشکر خندق
کنده کسان بخدمت عم فرستاده حکایتهای شکایت آمیز و گله گذاریها بمیان آورد و امراء نفاق
پیشه و مفسدان حسد اندیشه ابواب مکر و حیله گرداندند که زادهٔ طبع اوزبک است و حیله و کید ولی محمد خان
بالطبع میخواست که فیمابین بصفا انجامد و فراد خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم
بود مفسدان را که نزد او جمع آمده پراکنده ساخته در مقام اعتذار باشد و بهمان حکومت بلخ
قانع گشته بدستور مطیع و منقاد عم گردد او نیز عذر پذیر گشته حکومت بلخ با وارزانی دارد
از قضاها قبلکی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه راس خوک از میان نیزاری بیرون آمده
بجولی اردو میان خیمها در می آیند مردم واقف شده فریاد کنان بیرون دویده بجنگ خوک
مشغول بودند و غلغله و غوغای عظیم در میان مردم اردو می افتد و ولی محمد خان در خرگاه
خواص خوابیده بود آواز شورش و غلغله و غوغای مردم بیدار شده بیرون آمده و حال تفحص
میکنند بعضی هرزه گویان میگویند که گویا امام قلی خان و لشکر اوست که شبخون آورده اند چون
خلایق از وسوسهٔ شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغب اند بیک لحظه این گفتگو در میان اردو
شایع شد و مردم بهم برآمده اسلحه و یراق پوشیده سواره و پیاده بر در سراپرده کرباس باهم
جمع می شوند و ولی محمد خان چون با امرا و لشکریان خود بدسلطنه و بی اعتماد بوده و ملاحظه داشته که مبادا
ارباب غدر و نفاق او را در میان خرگاه احاطه نمایند قبل از جمعیت لشکریان خود سوار شده با چند

نفر از معتمدان که در آن وقت با او بودند از روی احتیاط خود را بکنار کشیده در حوالی اردو بر بلندی
برآمده نظاره کنان شاهدان انجمن حوادث شکر دند تا به بینند که صورت حال چگونه است و امرا و لشکریان
که بر در خیمگاه پادشاهی جمع میشوند اثری باز نمی یابند بعضی میگویند که پادشاه فرار نموده و جمعی
دیگر را زعم این بوده که اوزبکیه او را ضایع کرده اند و امام قلی خان را پادشاه میکنند بالجمله معارف سپاه
بعد از یاس از دیدن پادشاه روی امید بدرگاه امام قلی خان آورده او را تهنیت سلطنت میگویند و ولی
محمد خان تا صبح در آن بلندی ایستاده صباح متفحص میشود که مردم اردو طوعا او کرها رو بدرگاه امام قلی
خان نهاده اند حقیقت این واقعه معلوم همکنان نشد که این قضیه از قضایای فلکی روی داد یا جمعی
مواضعه نموده بتمهید مقدمه کرده بودند زعم ولی محمد خان آن بود که این مقدمه میان خواص لشکر بتمهید
یافته و ساخته و پرداخته آنجماعت بوده و او احتیاط ورزیده خود را بیرون انداخت و الا ارباب نفاق
حرام نمکی کرده او را ضایع میکردند علی ای التقدیرین ولی محمد خان از کمال یاس و حرمان با معدودی
رو بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا که در ارک می بود آمدن پادشاه را چون بدین پریشانی
و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرده ملازمت پادشاه نکرد و کس فرستاده پیغام کرد که عنقریب
امام قلی خان در این چند روز با غلبه تمام ببخارا می آید و پادشاه را محصور گشتن لایق نیست اولی آنست
که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلی در مهمات خود فرمایند و ولی محمد خان از شعبده بازیهای چرخ
کج رفتار و بیوفائی اهل روزگار متعجب گشته کس نزد کوتوال ارک فرستاده از حرمها و متعلقان که در ارک
می بودند بهر کدام که تعلقی داشت طلب نموده و کوتوال طلب کرده ها را بیرون فرستاد و بعد از آن
روز ولی محمد خان پسر خود را با بعضی از متعلقان و چهارصد پانصد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی
همراه گرفته از بخارا بعزیمت سمرقند بیرون آمد بعد از بیرون آمدن چون در آنجا معین و یاوری گمان نداشت
از مردم بدگمان بود فسخ عزیمت سمرقند نموده عزیمت آمدن ایران و استمداد نمودن از حضرت اعلی
شاهی ظل الهی در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو گذشته بقلعه چهارجو آمد و پسرش رستم محمد سلطان را با جمعی
از بیابان سرخس بجانب هرات که فرستاده که خود نیز متعاقب روانه شود و از چهارجو کس نزد محراب
خان حاکم مرو فرستاده حقیقت حال اعلام نمود و محراب خان آمدن او را از راه مرو اولی دانسته تکلیف
آمدن مرو نمود و او متعلقان خود را در قلعه چهارجو گذاشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با بقیه رفقا

و ملازمان که همه ایشان خواجسم ویردی آتالیق بود و نیک و بد دولت سیصد نفر زیاده نبودند برو آمد
و مکتوب شوق آمیز در باب در باب آمدن بخدمت اشرف نوشته فرستاد و محراب خان لشرایط
استقبال استعجال نموده او را باعزاز و احترام بشهر آورده خان ساعتی کس بپایه سریر اعلی فرستاده
حقیقت تشریف قدوم پادشاه اوزبک را عرض کرد و ولی محمد خان بنوعی بمردم خود بی اعتماد شده
بود که روزی که برو آمد بمحراب خان گفته بود که دو سه روز است که از واهمه ارباب غدر و طغیان
درین راه خواب نکرده ام بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده محراب خان کما ینبغی
بخدمت و میزبانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانید و ضیافتهای پادشاهانه کرد و از آنجا
روانه مشهد مقدس معلی گردیده در چهار باغ مشهد نزول کرد میرزا عرب برادر شاه منظر خان که
از جانب برادر داروغه مشهد بود و امراء عظام که در آن حوالی بودند بلوازم خدمت پرداخته
مرتب به بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده
گشت و از مشهد مقدس عزیمت عراق نموده امراء عظام که در سمت راه بودند بنوعی که امر اشرف
صادر شده بود هر یک بر وجه لایق پیشکش کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند
و چون بولایت بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی از استراباد بآنجا
آمده تا چشمه الهاک استقبال نمود و تحف و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید
و تا سمنان و خوار فریدون خان و وکلاء او خدمت میکردند و در خوار علی قلی خان ایشک آقاسی
باشی شاملو که حسب الفرمان قضا جریان چنانچه اشاره بآن شد باستقبال رفته بود بملازمت
رسیده بعد از کورنش و آداب خدمت اول از جانب حضرت اعلی پرسش نموده سخنان اشفاق
آمیز آغاز کرد و بعد از آن رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و پیشکشهای
لایق گذرانیده بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان او تواضعات آدمیانه بظهور آورد
و از آنجا منزل بمنزل خدمات نموده بکاشان آورد و اهل کاشان میدان را چراغان کرده خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده و آنحضرت دو سه روز در کاشان استراحت نموده از آنجا روانه دار السلطنه
اصفهان گشت **گفتار در آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجاه باخسرو
ایران و قهرمان زمان شاه عباس بهادر خان و باز گشتن در همان ایام میمنت نشان بتوفیق پروردگار**

کون

کون مکان دستان سرایان انجمن قصه پردازی پیشگاه ایوان بلندپایه سخن را بدین نمط آیین بسته اند
که چون وصول ولی محمدخان بخطه کاشان بمسامع جاه و جلال رسید اهل اصفهان موازی هشت هزار
تفنگچی از بلده و بلوکات و محال اصفهان سرانجام داده حاضر ساختند و در روز استقبال از
دروازه شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف زده ایستادند و تمامیت
چهار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را آیین بسته شهر و بازار چون نوعروسان
حجله نشاط آرایش و زینت و در روزی که ولی محمدخان شهر داخل شد حضرت اعلی شاهی باتفاق امرا
و ارکان دولت که در پایه سریر اعلی حاضر بودند سیما الله ویردی خان و قورچی باشی و منذرخان مهردار جارچی
و سایر امرا و اعیان استقبال فرمودند و در زمان شاه جنت مکان که پادشاه مغفور همایون پادشاه
از صولت سپاه چنانچه در طی قضایای آن ایام اشارتی بآن شده از هندوستان بایران آمد و در
سورلق سلطانیه فیمابین اتفاق ملاقات افتاد در روز استقبال بعد از امرا و ارکان دولت برادران حضرت
شاه جمجاه بهرام میرزا و سام میرزا باستقبال سوار شدند و شاه جنت مکان در دولتخانه مبارکه
توقف داشت تا وقتی که همایون پادشاه سواره بحوالی سراپرده شاهی رسیده فرود آمد شاه جنت
مکان از خرگاه بیرون آمده پیاده تا سر طناب خیمه مبارک استقبال فرمودند پادشاه مصافحه
و معانقه کردند و همچنین سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندکار روم که با ده هزار کس بایران
آمده بود در دار السلطنت قزوین بملاقات شاه جنت مکان فایز گردید شاه جنت مکان بدستور
چون او بکنار مجلس رسید از مسند مبارک برخواسته پیاده چند قدم استقبال فرمودند و زیاده
ازین بفعل نیاوردند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از حسن خلق و مهربانی و مهمان نوازی رسوم
و آداب پادشاهانه را منظور نداشته از کمال بی تکلفی باستقبال سوار شده بدولت آباد که سه
فرسخ است تشریف بردند بلکه آداب پادشاهی باز همین بود که از آنحضرت بظهور آمد و چون علامت
آمدن او ظاهر شد از غایت عطوفت ذاتی و اخلاق حمیده موروثی از دولت آباد نیز چند قدم
پیشتر نهاده چون باو رسیدند بی تکلفانه در سر اسب ملاقات واقع شده بلوازم مصافحه و معانقه
پرداختند و امرای قزلباش نیز آداب تواضع مسلوک داشتند حضرت اعلی بزبانی انواع اشفاق و مهربانی
اظهار فرموده پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بی تکلفانه بظهور آوردند آقا کمال و دولت آبادی

از خدمت اشرف رخصت مهمانی او طلبیده ضیافت سرانجام نموده از خانهٔ خود تا بیرون آن موضع
پای انداز انداخته بود و باتفاق دولت آباد در خانهٔ آقا کاک فرود آمدند مشار الیه چنانچه باید
و شاید بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از دولت آباد سوار شده
متوجه شهر شدند و از آنجا تا نقش جهان از جانب اسپیون اقمشه و اجناس برسم پای انداز
گسترده شده بود و از دو طرف تفنگچی پیل پشته ایستاده بودند حضرت اعلی آهسته آهسته
طی مسافت مینمودند و با ولی محمد خان تکلم آغاز نهاده مهربانی بظهور می آوردند و از سپاهی و تفنگچی
و رعیت که از شهر باستقبال بیرون آمده بودند بمرتبه بود که در عرصهٔ خیال گنجایش نداشت و از انبوهی
خلایق و تماشاییان و ضیق طرق عبور شاه و سپاه یکسان بود جهت انبساط خاطر او چند جا
توقف فرموده جرعهای شادکامی می نوشیدند و چون داخل شهر شدند حسب الامر لحظه
دروازه را بستند تا از کوچهای شهر و بازار توان گذشت و بیساولان خاصهٔ شریفه اقمشه
و پای انداز را بحیطهٔ ضبط در آورده بملازمان سر جلو ولی محمد خان سپردند و منازل مرغوب
جهت نزول او تعیین شد علی قلی خان بهمان دستور مهماندار او بود و وجه ریایت سرکار او
همه روزه بر وجه لایق از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام می یافت و شعرا بلاغت آثار در آمدن او
تاریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان
جوشقانست و درین هنگام در سلک وزرا و مستوفیان مهمات دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام
و صاحب طبیعت آن تاریخ گفته قطعه چون ز گردشهای چرخ منقلب * گشت پیدا در بخارا انقلاب
شاه ترکستان ولیخان آنکه هست * زینت بخش مسند افراسیاب * رهنمون شد دولت او را تا نهاد
روبدرگاه شه مالک رقاب * شاه عباس فلک قدرت که هست * کامران و کام بخش و کامیاب *
این قران سعد را تاریخ جو * گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب * ساخت روشن شمع مجلس را و گفت *
ماه شد مهمان ۱۰۱۹ بزم آفتاب * این مصرع هزار و نوزده است موافق تاریخ توجه اوست با ایران اما
چون بخدمت اشرف رسید آغاز هزار و بیست شده بود و آن نیز بتعمیه حاصل می شود که مراد از
روشن ساختن شمع مجلس بعمل تشبیه تحصیل الف است تاریخ دیگر محمد صالح برادرزادهٔ مسود اوراق گفت
و این موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد قطعه عباس شه آن سپهر احسان * کز پرتو دست زیب

ایران ؛ آمد پرش زروی اخلاص ؛ بر دست گرفته تحفهٔ جان ؛ خاقان زمان ولی محمد
اورنگ‌نشین ملک توران ؛ جستم ز خرد چه سال تاریخ گفت آمده پادشاه توران ۱۱۳۰ روز دیگر
حضرت اعلی بمنزل او تشریف برده بآیین بزرگی و مهمان نوازی پیش آمده مکرر پرسشهای شفقات
و تواضعات دوستانه بظهور آوردند و گاهی از اطوار او ظاهر بود که او را فکری فرو گرفت و بعض
خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ ستمکار داشت مفهوم می شد و حضرت اعلی بشگفتگی و کرم
جبلی رفع آن نموده مهربانیها بظهور می آوردند چون یکدو روز از رنج راه فی الجمله آسودگی یافتند
از خلوتخانه خاص بزم ضیافت با داب پادشاهان روزگار اساس یافته مجلس بهشت آیین آراستند
و جناب خانی با چند نفر از خواص مقربان و ملازمان بآن محفل ارم تزیین در آمده بندگان اشرف بنفس
نفیس در آن انجمن بهشت فزای بی تکلفانه بلوازم مجلس آرایی توجه مینمودند و پریچهرگان لاله عذار
در آن عشرت گرای شادمانی با وهای دوستکامی بگردش در آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان
بر خنک بنوای دلگشای بم و زیر زنگ زدای خاطر گشته خوروشان عراقی و خراسانی بر قار
در آمده خرامش و جلوه گری آغاز نهادند مجملا مثنوی در آن فرخنده بزم و خلوت خاص ؛ همی
بودی زشادی زهره رقاص ؛ بهر گوشه خرامان دلستانی ؛ بهر بزمی روان آرام جانی ؛
بهشت آسا در آن رشک گلستان ؛ بخدمت ایستاده حور و غلمان ؛ ولی محمد خان از مشاهده آن مجلس
بهشت نشان که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده بهجت و خرمی بظهور می آورد
و حضرت اعلی بسخنان دلکش و مهربانیها که در چنین اوقات پسندیده عالمیان است تسلی بخش خاطر
اندوهگین او بودند و امرا و مقربان او را بحسن عهد و وفاداری و رعایت حق نمکخواری ستوده
وعده های جمیل میدادند تا تر دیگ صبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته نواب اشرف دقیقه از دقایق
مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و روز دیگر اقامت و ساوری از نقد و اجناس و انواع ماکول
و ملبوس و ضروریات بیوتات و غیر ذلک بمقداری که شایسته مهمانی چنان و درخور همت عالی مرزبان
جهان باشد ارسال داشتند چون در نظر همت اعلی ذخایر دنیوی بغایت قلیل الاعتبار است تفصیل
آنها موجب تطویل می شود عنان قلم از تحریر آن کیفیت و کمیت کشیده داشت روز دیگر
صحبت میدان نقش جهان و چوگان بازی و قبق اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار و قیصریه

وکاروانسراها که آئین بندی نموده اند چراغان نمایند چون شام شود از چوگان بازی و قبق اندازی
فارغ شوند در میدان آتش بازی را که موشک سازان و آتش بازان که بفنون غریبه ترتیب داده اند
آتش داده بعد از آن بتماشای چراغان پردازند و روز موعود حضرت اعلی بمیدان نقش تشریف
آورده با مقربان و یکه سواران قزلباش و غلامان شروع در چوگان بازی و قبق اندازی
کردند و نظارگیان تماشای مذکور اناثاً و ذکوراً حوالی میدان را فرو گرفته نظاره آن صحبت عالی
مینمودند و حضرت اعلی روز بروز بی تکلفی و تواضع می افزودند و کرم اختلاطی و حسن خلق بیشتر
از بیشتر بظهور می آوردند و از روی صحبت و معاشرت بوی ظاهر میساختند و مشار الیه بر یکچند
روز یکمرتبه ملاقات اشرف درمی یافت یکمرتبه در میدان نقش جهان اعاده قبق اندازی و
چوگان بازی فرموده آتشبازان چابک مغل گرم دست آتشبازیهای غریب کردند که هرگز
مشاهده نکرده بود و بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی از اقبال پادشاهی تعبیه کرده بودند
در وقت آتش دادن و توپ انداختن از آن کوه پیکر آتشخوی حرکات عجیب و حملهای مهیب
مشاهده گشته موجب انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و مکرر اصحبت چراغان
قیصریه و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع انجامیده در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شگون
کسری و جم روز آب پاشان است باتفاق در چهار باغ اصفهان تماشای آب پاشان فرمودند
و در آن روز زیاده از صد هزار نفس در خیابان چهار باغ جمع آمده بر یکدیگر آب می پاشیدند و از
کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفته نم در آن رودخانه جیحون نشان
نماند و فی الواقع تماشای غریب است بالجمله بعد از فراغ سیر و صحبت تدابیر امور سلطنت و جهان
داری بمیان آمده اتالیقان و ریش سفیدان شرح حال و طغیان برادرزاده و بدعهدی طارمان
و اختلال که باقتضاء قضا باحوال ولی محمد خان راه یافته بود و تفصیل عرض کردند هر چند تمشیت امور
عالم در قبضه ارادت و اختیار حی قدیر و انتظام مهام بنی آدم است در مشیت آفریننده هر صغیر
و کبیر است و تدبیرات عقلای دهر را در تقدیرات ازلی دخلی نیست که یَفعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحکُمُ مَا یُرِیدُ
اما بمقتضای عقل خاطر اشرف آن بود که چون اعانت و امداد حضرت خاقانی بر ذمت همت کل
طبقه قزلباش لازم آمده موکب همایون در مرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از خراسان

اورا با لشکر گران روانهٔ ماوراء النهر گردانند که اگر بنهضت همایون احتیاج افتد زودتر لوازم
کومک و مدد بظهور آورند لیکن درین سال بسبب آنکه سردار روم در میان گذشته تا آذربایجان
آمده بود و بازگشت با لشکر عظیم در دیار بکر که سرحد است قشلاق نموده اگرچه گفتگوی صلح
در میان بود اما اقوال رومیان را اعتمادی نیست بدین جهت عزیمت سفر آذربایجان تصمیم یافته
فتح آن موجب مفاسد عظیم است مناسب چنان میدانستند که ولی محمد خان این خانه را خانهٔ خود دانسته از ممالک
محروسه هر جا اختیار نمایند رحل اقامت انداخته چند گاه بآسایش و استراحت پردازند که درین سال
ان شاء الله تعالی مهمات آنجا را صورت داده در سال دیگر که خاطر از جانب رومیان جمع شده باشد
بتوفیق الله تعالی باستظهار تمام بمرافقت و همراهی ایشان بدان صوب نهضت نمایند و ولی محمد خان تصدیق
مهمات مذکور کرد اما بیگکاش بهادران و آتالیقان رفیق که از روی تجربه از دقایق امور آنجا
آگاهند عمل نموده عقیده‌اش این بود که بازگشت بجانب ماوراء النهر بزودی لازم است و تاخیر
دفع مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراء النهر
در کرسی‌ها گماشته و نصب کرده او بند تا غایت نزد امام قلی خان نیامده اند و چشم انتظار بر شاهراه اینطرف
دارند و تا هنوز او را شوکت و قدرت تمام حاصل نشده و کافه خلق سر بر خط اطاعت او در نیاورده اند
اگر بدان صوب مناسب دولت مینماید در رفاقت و همراهی شاه قزلباش نکرده خاطر عموم آن ولایت بسبب
آنکه اگر جنود قزلباش همراه باشد بیکبار اوزبکیه از خوف و بیم شرمندگی که دارند جمعیتی که مکنون خاطر است
دست نمی‌دهد چون آثار سلف و اخبار بتحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه و جغتای
بآن دودمان قدسی نشان که از بحر ولایت و امامت منشعب است توسل جسته بر حسب دلخواه کامروا
گشته مخلص نیز تیمنا و تبرکا بدین آمده بسعادت ملاقات اشرف فایز گردند که کمر همت ازین دولت
بسته روی بمقصد آورد رجا واثق است که بیمن توسل این دودمان والا و توجه باطن همایون اعلی اگرچه
مکنون خاطر است بفعل نیاید و کومک و مدد قزلباش لازم باشد همان امرا و لشکریان خراسان
کافی اند که بیگلربیگی خراسان با جنود ظفر ورود قزلباش مستعد و آماده کومک بوده هر گاه از جانب
مخلص اشاره شود در مرافقت فرزند اعز رستم محمد سلطان که در هرات است از جانب بلخ روانه
گردانند و حضرت اعلی راضی باین معنی نمی‌شدند و ملاحظه داشتند که مبادا قرار داد خاطر جناب خانی در رفقا

صورت نه بندد و بر عکس مطلوب نتیجه دهد و رضای خاطر اشرف آن بود که در تدارک اختلال احوال او
که امری است عظیم و کاری است بزرگ بتأمل و تأنی فکری بصواب اندیشند و تعجیل در آن جایز
نشمرند چه از فحوای کلام او و رفقا و کفتار واردین چنین معلوم کرده بودند که او زیاده عنایت
خود را نسبت باو فاسد کردانیده اند و وثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال ایشان نمانده تا آنکه
چند مرتبه مجلس کنکاش انعقاد یافته ریش سفیدان و معتمدان که همراه داشت رفتن و این
تعجیل بی لشکر قزلباش صایب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند و از جانب خراسان نیز
اخبار تحریک ماده رفتن نموده جناب خانی نیک و بد این امر را بکردن خود کرفته جانب رفتن را
ترجیح دادند و چند نفری از امرا که مظنهٔ نفاق و از طرفین وغدغه ناک بودند رخصت حج یافته مرخص
کشتند اما کفران نعمت کجا میگذارد که توفیق این سعادت عظمی دریابند القصه حضرت اعلی رضا
جوی کشته اسباب و مایحتاج سرکار او و ملازمان از اسب و اشتر و خیمه و خرگاه و یراق بیوتات و سایر
ضروریات پادشاهانه بر وجه لایق از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام داده فرستادند در روزی که
بندکان حضرت اعلی ساعت سعد بجهة ییلاق آذربایجان اختیار فرموده خیام اقبال در کنار
زاینده رود نصب فرموده از شهر بآنجا نقل نموده بودند جناب خانی طلب فرموده آن شب بایکدیکر
صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا بر زبان الهام بیان آورده در امور
ملک داری و تالیف قلوب ملازمان و عفو نمودن از جرایم بی اختیار لشکریان و اعلام نمودن
حقایق یومیه و سوانح غیبی سفارش بلیغ فرموده از همراهان خصوصاً خواجم وبردی اتالیق
جمعی که اظهار اخلاص و دولتخواهی در باب خدمت و جان سپاری عهد و میثاق کرفته بیکدیکر را وداع
کردند و زنبیل خان بیک شاملو را که از عظمای آن طایفه بود تعیین فرمود که تا دار قلمرو همایون باشد
روز بروز منزل بمنزل مایحتاج سرانجام داده مراسم خدمت بتقدیم رساند و مبلغ کلی زر نقد
جهة مدد خرج ملازمان تعیین نمودند و جناب خانی بعد از وداع حضرت اعلی دو روز دیکر در
شهر توقف کرده روز سیم روانه شدند **ذکر توجه ولی محمد خان از اصفهان بجانب خراسان و ماورا
النهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت بمعاضدت پادشاه بهرام فر** چون ولی محمد خان بنوع
که نکاشتهٔ قلم و نکارکر دید از خدمت اشرف جدا شده روانه خراسان کردید اکنون سخن را در بیضا

که اشرف

گذاشتن و برخی از احوال امام قلی خان و سوانح ماوراء النهر نگاشتن مناسب دانست شمهٔ از احوال
مشار الیه آنکه چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت از آنجا بیرون آمده بچهارجو آمد و عموم سپاه
اوزبکیه از رفتن او روی توجه بجانب امام قلی خان آوردند مشار الیه بدولت و اقبال که بیکران
روی آورد و امیدوار گشته بجانب بخارا در حرکت آمده پای بر مسند سلطنت پادشاهی
نهاده خطبه و سکه بنام خود کرد و کوتوال ارک بخارا مفاتیح دروب و خزاین پیش برده پای در دایرهٔ
متابعت نهاد و ولایت بلخ و مضافات را بندر محمد سلطان برادرش تفویض نموده او را بدان صوب
فرستاد و چون مسموع گشت که ولی محمد خان متعلقان خود را با یک پسر کوچک در قلعه چهارجو گذاشته
رفته است اراده تسخیر آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و معتمدان خود را بر سر چهارجو فرستاده
و کوتوال آن قلعه بقدم اطاعت و انقیاد پیش نهاده طوعاً و کرهاً قلعه را بدست داده متعلقان و مردم
ولی محمد خان را کوچانیده ببخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلی خان بعد از ملاقات
متعلقان عم بزرگوار یکی از ازواج که محبوبهٔ او بود آی خانم نام داشت تعشق آغاز نهاده
اراده معاشرت و هم صحبتی نمود و آن عفیفه راضی نمیشده امام قلی خان دست در دامن قاضی
دغلی زده از ایشان چاره جست خبر استماع رفت که متشرعین بخارا همگی از انعقد که کناره جستند
اما قاضی دین بباد داده و دنیا پرست بخارا بر وفق رضای امام قلی خان رعایت ترتیب آیت
و آن جمیله را بوجه شرع اهل سنت تسلی داده میانهٔ او و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت
ارتکاب این امر شنیع که نزد خدا و خلق مذموم است نمود و تصرف در زوجه عم کرد وای بر حال خلقی
که این شیوه موافق ملت و مطابق شریعت باشد علی الخصوص پادشاهان را مصرع پیغمبر عشق را کتابی
دیگر است در خلال این احوال سلاطین زادهای ترکستان که در آرزوی چنین روزی بودند طمع در ملک کرده
تاشکنت را الحیطه ضبط در آورده بر سمرقند لشکر کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق
بجانب سمرقند در حرکت آمده و ندر محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکرهای بلخ و اندخود را
جمع آورده در سمرقند باو بپیوندند و مشار الیه بسمرقند رسید سلاطین زادهای قزاق را طرح دوستی انداخته
گرگ آشتی کردند و ولایت تاشکند و آنخد و و را جمع آورده باحوالی سمرقند بر ایشان باز گذاشت
ریش سفیدان طرفین حکایت صلح بمیان آورده از جانبین حرب و نزاع را در بار می گذاشتند

و متعرض یکدیگر میشدند و چون اعتمادی بر اقوال آن طایفه نبود جنود ما وراء النهر در سمرقند رحل
اقامت انداخته بودند درین اثنا خبر بیماری والده امام قلی خان رسید و او را شوق معاشرت
محبوبه نیز غالب بود و بعضی از امرا و لشکریان در سمرقند گذاشته بعیادت والده با معدودی از
خواص مقربان بیما زامد و با محبوبه عم چند روزی بر بستر عشرت و شادکامی غنوده در بخارا
بفراغت روز کار میگذرانید که طنطنه رایات ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفت
و موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر امام قلی خان گردیده در بخارا مجال اقامتش نمانده و سه روز قبل از
وصول ولی محمد خان از آنجا بیرون رفته والده و متعلقان و محبوبه عم را برداشته بجانب قرشی
رفت اکنون بر سر تتمه احوال ولی محمد خان باز گردیم حاصل چون جناب خان روانه مقصد
گردید و بخراسان آمده متردد بود که بدار السلطنت هرات رفته پسرش را که در هرات بود بخود
ملحق سازد و حسین خان حاکم هرات را با جنود قزلباش که در آنجا اند کومک خود گردانیده
بجانب بلخ که درین وقت خالی است در حرکت آید باز از راه مرو و چهار جوی بخارا رود
و بعضی از هواخواهان و ملازمان او که متعاقب از بخارا و اکحد و بطلب او آمده در مرو و بعضی در مشهد
توقف نموده انتظار آمدن او داشتند روز بروز رسیده رفتن او را از راه مرو و چهار جو صلاح وقت
شمرده برفتن بخارا ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلی خان با لشکریان خود در سمرقند است
و بخارا خالی است اگر از راه مرو رویم امید هست که دار السلطنه بخارا که تختگاه سلاطین اوزبکیه است
با سانی بدست در آید و چون آنحضرت را مجددا در تخت سلطنت و مقر دولت خود جلوس عالی
اتفاق افتد و آوازه وصول موکب عالی در ما وراء النهر شیوع یابد موجب تفرقگی و پراکندگی
مخالفان گشته مهمات بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی بدین گفتگو
عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان نیز ولی محمد خان را پی کومک قزلباش
کاره بود و صلاح نمیدانست رفقا به لایل معقوله او را تسکین دادند بالجمله محراب خان جناب خان
و جنود اوزبکیه اوزبکیه را هر یک در مکان مناسب فرود آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده
و بعضی از جنود اوزبکیه که در قلعه چهار جو بسیار بوده اند از نیک و بد قلعه اطلاع داشتند خصوصا جمال
خواجه متقبل تسخیر آن قلعه شدند و ولی محمد خان بصواب دید محراب خان اجماعت از بهادران

اوزبکیه بر سبیل ایلغار بر سر چهار جو فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آید و محراب خان چند فرسخ
شایعت نموده بجهة آنکه بالکلیه موکب عالی از کومک قزلباش خالی نباشد موازی پانصد نفر از
قزلباش و غلامان و تفنگچیان خود همراه نموده ملازم موکب عالی ساخت که تا هر جا صلاح دولت باشد
در نواب خانی خواهد مرافقت نموده بلوازم خدمت و جان سپاری قیام نمایند و هر گاه مرخص سازد باز
گردند و پیش رفتها ایلغار نموده قریب صبح بپای قلعهٔ چهار جو آمدند و از رخنه که سید استند جمعی بالا رفته
بقلعه در آمده دروازها گشوده چهار جو بتصرف ایشان در آمد و متعاقب موکب خانی رسیده در چهار جو
نزول اجلال کرد حاکم چهار جو که در ارک بود جز اطاعت چاره نیافت و جناب خانی چهار جو را
بمعتمدان سپرده چند نفر از تفنگچیان محراب خان را در آنجا گذاشته بر سبیل تعجیل روانه کنار آب شد
و کمال خواجه را پیشتر فرستاده و او از معبر چهار جو گذشته روی توجه بنجارا آورد و چون آوازه
وصول موکب پادشاهی در حد و دنجارا شیوع یافت جمعی از هر طرف باو پیوستند امام قلی خان که
جریده و تنها بنجارا آمده بعیش و عشرت مشغول بود از آمدن موکب خانی خبر یافته مضطرب گشته
قوت مقابله در خود ندیده با والده و متعلقان چنانچه بتحریر پیوست از بنجارا بیرون رفته بجانب
قرشی گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بردی اتالیق را پیشتر فرستاده و در روز
پنجشنبه ۱۶ جمادی الثانی داخل گشته روز دیگر کافهٔ خلایق استقبال موکب خانی نمودند و در جمعه ۱۷
جناب خانی بفراغ بال و سرور خاطر داخل دار السلطنت بنجارا گشته دیگر باره در مقر سلطنت و کامرانی
بر مسند جهانبانی متمکن گردیده سکه و خطبه بنام و لقب خجسته فرین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی
بنجارا بملازمت آمده بکورنش عالی استسعاد یافتند و آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولی محمد
خان بجهة آنکه برادر زاده اش معقوده او را که کمال تعلق داشت تصرف نموده همراه برده بغایت
همراه برده مشوش و پریشان خاطر گردید و مسرت شگفتگی از لوازم بود پیرامن خاطرش نمیگردید
و قاضی را که تکفیر او کرده زوجه او را بعقد امام قلی خان در آورده بود بعرض بر غوغا حاضر کردند
و از آن امر ناپسندیده استغفار نموده در مقام ساببت بود و قاضی سرخجالت در پیش انداخته
عذرهای ناپسند میگفت و آتش غضب نواب خانی درباره قاضی بنوعی مشتعل گشته بود که جز سوختن
حیاتش منطفی نمیگشت بملاحظه آنکه مبادا سیاستش عموماً موجب اهانت ارباب علم باشد

بنابر تعظیم قضاة و علما متعرض او نتوانست شد حقّت و خواری بسیار کشید و هم چنین از طبقهٔ اوزبکیه و اعیان
بخارا جمعی را که با او غدر و بیوفایی کرده بودند بمعرض بر عفو در آورده از غایت آزردگی که داشت
با آنجماعت بمقتضای عقل دوربین عمل نکرده صبر و بردباری و فرصت هر کار چنین که در امور سلطنت
از مقتضیات عقل و لوازم حزم و احتیاط است منظور نداشته اکثر ایشان را گیرانید و این معنی بر طبایع
آن قوم گران آمده باعث آن شد که عموم الناس بجهة آنکه معاونت قزلباش را در بارهٔ او کاره بودند و اوزبکیه
خصوصاً جمعی که بدظنّتی با او داشتند از بیم سیاست و عقوبت انتقام بیشتر از پیشتر در مقام غدر
در آمدند و از سلطنتش متنفر گشتند اگرچه بظاهر دعوی اخلاص و فدویت می نمودند امّا باطناً در مقام نفاق
بوده خطا را در نظر او صواب شمرده بدانچه خیر و صلاح او بود و اصرار میکردند تا آنکه مکنون خاطر او را بظهور
آورده عاقبت از بدعهدی و اعمال نفاق آمیز اوزبکیه رشتهٔ حیات او را از یکدیگر باشند
چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد ذکر نهضت ولی محمد خان از بخارا بجانب سمرقند
محاربهٔ او با امام قلی خان و اختتام احوال آن پادشاه برگشته بخت بی سامان چون منشی دیوان قضا
و طغرا کش یفعل الله ما یشاء طغرای غرای تُؤتِی المُلکَ مَن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ را از منشور دولت
ولی محمد خان بکِلک تقدیر حک ساخته برقم تُذِلُّ مَن تَشَاءُ مرقوم و مختوم گردانیده بود دگرگون
و سعی فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد و آنچه بظاهر خیر او مینمود عاقبت شرّ نتیجه داده
بالجمله چون ولی محمد خان بمقرّ سلطنت و مستقرّ خلافت قرار گرفته کلش دولت او که از خشک سال حوادث
و نوایب روزگار پژمردگی آورده بود دیگر باره بر سرسبزی آغاز نهاده امرا و دولتخواهان از
اطراف و جوانب رسیده تهنیت تجدید جلوس بجای آوردند و غلبهٔ ازدحام تمام در پایهٔ سریر سلطنت
مسیرش پدید آمد و مشخّص بود که امام قلی خان بکدام طرف رفته جمعی با فضل خردان خوش آمد گو چنین نمودند
که امام قلی خان را در ماوراء النهر مجال اقامت نمانده و مقرّی ندارد و بجانب بلخ رفته بخیال آنکه برادر
کوچک اطاعت او نخواهد کرد نمیتواند رفت سوای آنکه بکابل رفته از آنجا عزیمت هندوستان نماید
نوعی دیگر محتمل نیست و لشکریانی در سمرقند اند هرگاه نزول موکب عالی را استماع نمایند فوج فوج روی
امید بدرگاه عالی آورده و غاشیهٔ بندگی بر دوش خواهند گرفت و اصلا طریق دیگر را اختیار
نمینموده اند و ولی محمد خان نیز از هجوم خوش آمدگویان و سخنان نفاق آمیز اوزبکیه که بظاهر شعار دولتخواه

بظهور آورده بباطن اسباب ادبار را سرانجام میداد و ندرا صواب دید کم کرده از طریق حزم و دور
اندیشی غافل افتاده خود را پادشاه مستقل مطلق العنان تصور کرده و نامه اخلاص آمیز محتوی
بر تمکن و استقلال خود بر سریر سلطنت و قرار امام قلی خان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبکیه
بخدمت اشرف ارسال داشت و از طبقه قزلباش جمعی را رخصت انصراف داده معدودی را نگاه
داشت که چون امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند آمده بکورنش عالی استسعاد یابند و خاطر از آن
مرجع کرد و ایشان مشاهده نموده باز کردند و در آن چند روز که در بخارا رحل اقامت انداخته
بود اکثر مردم از بیم تهدید و سیاست از آن خایف و هراسان گشتند درین اثنا بوضوح پیوست
که امام قلی خان بقلعه قرشی در آمده در آنجا توقف کرده و ولی محمد خان از شنیدن این خبر لی آرام گشته
مرکز دولت را خالی گذاشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از بخارا بیرون
آمده راه قرشی پیش گرفت که اگر امام قلی خان محصور گردد قلعه قرشی را محاصره نموده او را بدست
آورد و اگر از آنجا نیز فرار نماید یکبارگی از درجه اعتبار ساقط گردد و بعد از آنکه چند کوچ بجانب
قرشی رفت ریش سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند
نهضت نمایند زیرا که لشکریان و امرا که در سمرقند چون پادشاهی در میان ایشان نیست طوعاً
او کرهاً قدم در دایره متابعت خواهند نهاد بعد از آنکه لشکر را انجو و ملحق ساخته از روی
استظهار و استقلال بدفع امام قلی خان پردازند ولی محمد خان و ریش سفیدان قزلباش
خصوصاً بوداق بیگ قاجار که همراه بود مشوره نموده ایشان گفتند که درین وقت که امام قلی خان
با قلیلی در قرشی است و اعوان و انصار او در سمرقند لسرعت و استعجال خود را بقرشی رسانیده
او را بدست می باید آورد که اگر او بلشکر سمرقند پیوندد کار مشکل می شود و هرچند ولی محمد خان
خواست که خود را زود تر بقرشی رساند ریش سفیدان اوزبک مانع آمدند رفتن جانب سمرقند را
اصوب شمرده در آن باب غلو کردند جناب خان نیز تا آن رای خطا که از روی مکر و حیله اندیشیده
بودند عمل نموده عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند روانه شد و ولی محمد خان مکتوب محبت
اسلوب بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را بطریق سلوک موافقت دلالت نموده وعدهای
جمیل داد اما امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اول حال که خبر آمدن ولی محمد خان و تمکن

واستقلال او در بخارا و فرار امام قلی خان استماع نمودند بعضی دل بر اطاعت وانقیاد ولی محمد خان
نهاده در مقام اعتذار بودند بعضی دیگر که از و خایف و هراسان بودند در مخالفت و بودن امام
قلی خان در قلعه قرشی و عطفه عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آن مردم
دو گروه شدند فوجی شعار دولتخواهی ولی محمد خان ظاهر ساختند و برخی مخالفت آن جماعت را ورزیده
هواخواهی امام قلی خان پیش همت گردانیدند و چند نفر از هواخواهان امام قلی خان در سمرقند بسرعت
برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از موافقت لشکر خبر داده او را برداشته از راه غیر معهود ایلغار
نموده بسمرقند رسانیدند چون امام قلی خان بسمرقند رسیده بلشکر ملحق شد دیگر باره مردولت
واقبال خود امید وار گشته فکر محاربه عم جست بر میان بسته و گروه امام قلی خان بر گروه ولی محمد خان
تسلط یافتند وایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق و پریشان ساختند و ولی محمد خان غافل
از اینمقدمات بتانی روانه جانب سمرقند بود و ریش سفیدان و بهادران که در ملازمت جناب خانی
بودند عرض کردند که اگر موکب عالی بسرعت واستعجال بجانب سمرقند رود موجب زیادتی
وحشت وافزونی خوف و دهشت آن مردم گشته اکثر سالک طریق فرار میگردند و صلاح دولت
آنست که ایشان را استمالت گردانیده بتانی طی مسافت نموده شود که خوف و دهشت از آن
طبقه زایل گشته باستقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصواب دید ایشان عمل کرده آهسته آهسته
میرفت و لحظه بلحظه منتظر ورود امرا و ریش سفیدان سمرقندی می بود و اصلا بخاطرش خطور نمیکرد
که حرف خلاف او بر زبان احدی جاری بوده باشد و چمن دولت و پادشاهی خود را از غبار تعرض
معاندان پاک و مصفی نموده از حیله و نفاق او زبکان غافل بود تا آنکه جمعی از جانب سمرقند رسیده
جناب خانی را از وصول امام قلی خان و اتفاق آن مردم در مخالفت و عصیان و تفرق و پریشانی
هواخواهان آگاه کردند و نواب خانی اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از حیله و نفاق ملازمان
موکب عالی که او را از رفتن قرشی باز آورده صیدی را که پا بسته دام گرفتار شده بود رهانیدند
آگاه شده با ایشان عتاب و خطاب آغاز نهاده آن جماعت باز او را بچرب زبانی و حرف و حکایات
تسلی داده چنان نمودند که مردم سمرقند را که اندک مایه مردمی اند چه حد و یارای آنست که بمقابله موکب
پادشاهی در آیند عنقریب امام قلی خان را بتقصیرات دست آویز خود بخدمت می آورند القصه

مکررا

مگر ارکان فرستاده که بکیفیت وکمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آورند فرستادگان آمده نقل مینمودند
که اجتماع ازبک و بیه زیاده از ده هزار نیستند وخندق در پیش روی کنده جرأت پیش آمدن
ندارند ولی محمد خان با امرا کنکاش نموده اراده کرد که چون لشکری که در موکب عالی اند زیاده از لشکر
مخالف است بملاحظه بر سر ایشان رفته این قضیه بنوک ناوک دلدوز شعله تیغ جان سوز بقطع رساند
درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برابر بودند با پنجهزار کس بکومک و امداد پادشاهی
میان بسته متوجه ملازمت عالی اند امرا و ازبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلی خان و اتباع او بمعاونت
سلاطین زادهای قزاق مستظهر بودند حال که ایشان بموکب پادشاهی ملحق میگردند موجب ناامیدی
امام قلی خان گشته سلک جمعیت او ازین خبر پریشان میگردد صلاح درین است که تا آمدن سلاطین زادهای
قزاق صبر کرده بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل نماییم تا آنکه ولی محمد خان بحوالی سمرقند رسیده
تلاقی فریقین بتقارب انجامید در روز چهارشنبه ششم شهر رجب ولی محمد خان محاربه دشمنان را در خاطر
تصمیم داده مستعد قتال و جدال گشته بود وصول سلاطین زادها رسید جناب خانی جمعی را باستقبال
فرستاد یک برادر با سیصد کس پیشتر آمده بملازمت عالی رسید و بملاحظه توره و آداب چنگیزی
نزد ولی محمد خان زانو زده کورنش نموده جناب خانی نیز او را در آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه
بجای آورد و مشارالیه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود و مقید بلشکر نشده
از روی اخلاص با اندک مردمی آمدم و برادرم فردا با پنجهزار کس آمده بجنود ظفر ورود پادشاهی
ملحق میگردد ریش سفیدان و آتالیقان نواب خانی عرض کردند که چون برادر شما از راه دور ایلغار
نموده آمده است و کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تاخیر انداخته ایم با او صحبت دارند که امروز
و امشب او نیز از رنج راه آسایش یافته فردا که برادرش با لشکر او ملحق گردند متوجه مخالفان گشته
معامله ایشان را فیصل دهیم جناب خانی در آن روز فسخ عزیمت محاربه نموده مجلس آرایی و ترتیب
اسباب ضیافت پرداخته با سلاطین زادهای قزاق صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که پنجشنبه
هفتم رجب ۱۰۲ سنه بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلی خان شورش و غوغای عظیم لشکریان فوج
فوج جبه و یراق پوشیده سوار می شوند امرا عرض کردند که چون تاب توقف در برابر صولت و شکوه
پادشاهی ندارند و از کومک و مدد سلاطین زادهای قزاق مایوس شدند اراده فرار دارند و اگر

مردم همین لحظه بظلال اعلام پادشاهی استظلال میجویند ولی محمد خان نیز رعایت حزم واحتیاط
نموده جنود موکب عالی را امر فرمود که جبه و یراق پوشیده حاضر گردند بعد از اجتماع لشکر سوار شد
میمنه ومیسره صف سپاه آراسته آماده حرب وقتال گردید و دیگری از قراوان آمده نمود که لشکر
امام قلی خان یکجا جمع شده وسپاهی عظیم بنظر در می آید واصلا تفرقه و پراکندگی از اطوار ایشان
معلوم نمیشود بلکه داعیه حرب دارند وچون تا غایت هرکس می آمد عدد لشکریان سمرقند را زیاده
از ده هزار نشان نمیدادند وجناب خانی از تهور ومردانگی که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت
وهیچکس نمیگفت که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد درین وقت تزلزل واختلال در ناصیه
احوال او پدید آمد یکی از اتالیقان جنگ دیده کارآزموده خود را فرستاده که از دور آن لشکر را بنظر
احتیاط درآورده از کیفیت وکمیت آن آگاهی بخشد وچون مکرر از جنگهای اوزبکیه
خلاف ظاهر شده و بر قول ایشان زیاده اعتمادی نداشت بوداق بیک قاچار ملازم محراب خان را
که مرد سپاهی جنگ دیده کارآزموده بود همراه اتالیق مذکور کرده که ملاحظه لشکر نموده خبر واقعی
رساند بوداق بیک چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی آمده زیاده از پنج هزار کس سپاه را
بنظر درآورد که مکمل ومسلح گردیده صف سپاه آراسته بآئین شایسته بجنگ پیش می آیند وساعت
بساعت علامت حرکت وآثار ایشان ظاهر میگشت مشارالیه با اتالیق گفت که خانه شما خراب شود
ونمک این پادشاه بر شما حرام شود که با وغدر گردید ودر نمیدهید یک سخن راست نگفتنید که
فراخور آن فکری اندیشد اتالیق گفت که ما اینمقدمه را چنین تصور نکرده بودیم حال واقع شد اگر
خبر واقعی بگوییم موجب خوف وهراس لشکر میگردد مجملا باز گشتند اتالیق مزاج گویی چند کرد
اما بوداق بیک حقیقت واقعی عرض کرده گفت که این جماعت با تو غدر میکنند ومخالفان بعدد
وعدت از ما زیاده اند کاش جماعت قزلباش را رخصت نمیدادی اگر چه اندکی مردمی بودند اما در
معرکه محافظت پادشاه میکردند واگر شکستی واقع می شد پادشاه را از معرکه بسلامت میتوانستیم
بیرون برد حالا بهر حال جمعی از قزلباش وتفنگچی که همراه اند از خود دور مساز وبحراست
ذات شریف بخدمتی دیگر مامور مگردان جناب خانی ازین اخبار مضطرب گشته بوداق بیک را با قزلباش
امر کرد که از حوالی جنیبتهای خانی دور نشوند وموکب عالی بعزم جنگ بر پیش میرفت ومخالفان

یورش می آمدند و در دست چپ حصار خرابی بنظر در آمد اتالیقان گفتند که مبادا جمعی از مخالفان بدین جا به
در آمده کمین گاه سازند و چون ما پیشتر رویم از عقب قول بزرگ آمده دستبردی نمایند اولی آنست
که از جنود قزلباش پادشاهی جمعی بمحافظت این جا به تعیین کردند و پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت
مامور شدند اتالیقان گفتند که چون قزلباش اکثر بندوق اندازند و حصار داری بهتر از اوزبکیه میکنند
قزلباش را همراه می باید کرد و نواب خانی راضی باین معنی نبود اما ریش سفیدان اصرار نموده درین باب مبالغه از حد
افراط رسانیدند جناب خانی بوداق بیک را طلب نموده طوعا او کرها بدین خدمت فرستاد و بوداق بیک
با دویست نفر از قزلباش و تفنگچی و پانصد نفر از اوزبکیه متوجه حصار شده اسپهای خود را در پای حصار گذاشته
پیاده بیالای حصار در آمدند و چون جنود امام قلیخان نزدیک شدند دو سه هزار کس بآن حصار فرستادند
قزلباشیه با آنجماعت جنگی عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمعی کثیر را در پای حصار بخاک هلاک انداختند
و مجال مداخلت نداده باز گردانیدند مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساختند درین زد و خورد
خبر بولی محمد خان دادند که برادر کوچک پادشاه زاده قزاق با پنجهزار کس بکومک نواب
خانی می آمدند بدلالت یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد طبقه اوزبکیه اند و سلاطین زادهای مذکور دست
ارادت باو داده بودند امداد امام قلی خان را پیش نهاد همت ساخته بلشکر او ملحق گردید جناب خانی از کومک
مردم قزاق مایوس گشت قدرت و قوت لشکر و مخالفت و بی اخلاصی اتالیقان و بی اتفاقی لشکر
خود مشاهده نموده در شبکه قلق و اضطراب افتاد و کس فرستاده بوداق بیک را طلب نموده که با جماعت
قزلباش آمده از موکب عالی جدا نشوند اوزبکیه که در حصار بودند بهانه آنکه اگر شما بیرون روید مخالفان
بازگشته بر ما ظفر می یابند و در معرض تلف نیم مانع شده نمیگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون آیند
بوداق بیک کس فرستاده مخالفت ایشان اعلام کرد و مقرر شد که قزلباشیه را در آنجا گذاشته
خود با چند نفر که تواند آورد بوداق بیک با هفت نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانیده
خان را بغایت مضطرب و اندوهناک یافتند و پادشاه زاده قزاق که با سیصد نفر همراه بود
عرض کرد که چون لشکر امام قلی خان در سر راه بوده برادرم باینطرف راه نیافته بی اختیار بمخالفان
ملحق گشته عنقریب صف سپاه مخالف را ویران کرده باین طرف خواهد آمد درین اثنا یکی از مردم
قزاق از آنطرف اسپ تازان آمده بخدمت پادشاه زاده رسیده در گوش او سخنی گفته باز گردید شاهزاده به

عرض کرد که برادرم پیغام کرده که اینک بآنطرف می‌آیم اگر امر نواب خاقانی باشد من با جمعی
پیشتر بروم که اگر مخالفان تعاقب برادرم نمایند بمدافعه قیام نمایم هر چند خان میدانست که این
حکایت فروغی از صدق ندارد لاعلاج رخصت داد و مشارالیه با جنود قزاق بیکسو رفت چون
اندکی از جنود شاهی جدا شد عنان تکاور بمهمیز غدر و بیوفائی تیز کرده بمخالفان پیوست و این معنی موجب
برهم زدگی قول و تفرق سپاه خانی گردید مقارن این حال ده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان
بیکبار فدائی وار تاختند ولی محمد خان که مشاهده این حال نموده عار هزیمت و فرار بخود نتوانست
داد تیغ مردانگی از غلاف کشیده خود بمقابله آنجماعت تاخت و لشکر قول و اکثر اعیان اوزبکیه که با او
بودند عنان از معارکه بپیچیده خود را پس کشیده رفاقت او نکردند و او با دویست سیصد نفر خود را
بر لشکر دشمن زده در دریای هیجا غوطه خورد و از کثرت گرد و غبار غالب از مغلوب تمیز نمیشد
چون غبار اندکی فرو نشست یکی از لشکر امام قلیخان در معرکه خان را شناخته دید زخمی افتاده و قدرت
حرکت ندارد و همان لحظه او را برداشته بنظر امام قلی خان رسانید امرای اوزبکیه که با او مخالفت کرده
خمیرمایه فساد بودند در قتل او تعجیل نموده همان لحظه نقش وجود آن پادشاه برگشته بخت را از لوح
حیات سترد و بقایای لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند با هم آمیختند درین معرکه زیاده از دویست سیصد نفر
بقتل رسید بوداق بیک قاجار و رفقا بعد از مشاهده این حال از حیات بقیة السیف قزلباش
که در آن حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از چنگ اوزبکیه رهانیده چون
شب درآمد اسپها را انداخته تغییر لباس کرده شب طی مسافت نموده روز مختفی گشتند تا آنکه پیاده
خود را بصد فلاکت ببخارا رسانیدند و از آنجا با سوداگران رفیق شده و در لباس تجار بمرو رسیدند
و بتدریج از آن جماعت که در حصار مانده بودند سی چهل نفری یک یک و دو دو بلطائف
الحیل سلامت بمرو رسیدند و بقیة السیف شربت هلاکت چشیدند بوداق بیک مذکور در دار السلطنة
هرات نیز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالاتش بنوعی که در رشته تحریر آمد تقریر نموده و نواب
اشرف تاسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد خان پسر او که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش
بعمل آوردند و خلعتهای فاخره پادشاهانه جهت او فرستاده بحسنخان شاملو حاکم هرات امر شد که نزول
و ساوری و یخناج او و ملازمانش را سامان داده او را از قضیه پدر تسلی بخشد که ان شاء الله تعالی

حرف

چون خاطر اشرف از مهمات رومیه جمع گردد و لطف الهی شامل حال باشد امداد و همراهی که نسبت به
ایشان مکنون خاطر بود بوسمت ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر توجه موکب ظفر نشان بصوب**
آذربایجان و بازگشتن و قشلاق نمودن در مازندران بهشت نشان و سوانح آن ایام میمنت نشان در این سال
همایون فال شهریار بیهمال اعنی حضرت شاهی ظل الهی سه ماه بهار را در دار السلطنت اصفهان بعشرت
و شادکامی گذرانیده بعد از روانه شدن پادشاه اوزبک رایات نصرت آیات بعزم توجه آذربایجان
در حرکت آمد از راه ییلاقات فریدن و آق النگ روانه شدند و از آق النگ اردوی کیهان پوی را
بجانب چمن سلطانیه فرستاده خود با معدودی از مقربان و ملازمان رکاب قدسی بنهاوند تشریف
بردند قلعه نهاوند را که بسرکاری حسن خان و مهدیقلی بیک میرآخور جغتای تعمیر یافته ملاحظه نموده چند روز
در مرتعات نهاوند و تویی و سرکان و آنجد و دسیر فرموده در چمن سلطانیه بموکب همایون پیوستند
و چند روز جهت اجتماع لشکر ظفر اثر در چمن مذکور توقف فرموده بعد از اجتماع امرا و عساکر ممالک
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان از آنجا کوچ فرموده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان
تبریز در حرکت آمد و نواب کامیاب اشرف اعلی اراده طواف مرقد منور حضرت سلطان اولیا و مشایخ عظام
صفویه فرموده با مخصوصان و مقربان از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف
بردند و بعد از شرایط زیارت و طواف تشریف آورده در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند
و قبل از آن خبر رسیده بود که مراد پاشا سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود و پای در دامن مصالحه داده
و میانه این دو پادشاه اراده صلح داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع کرد و در این
هنگام خبر فوت او بتحقیق پیوست و بعد از فوت او نصوح پاشا مهم سرداری را در پیش خود گرفته بقطع
و فصل مهام سرحد مشغول گشت و از جانب پادشاه روم نیز امر سرداری بدو تفویض یافته بعد از چند روز
یکی از علمای آن طبقه که قاضی یاردین و مرد سنجیده کاردان بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت
بخدمت اشرف آمده در اوجان بعز بساط بوسی سرافراز گشت بعد از تقبیل قوایم سلطنت مصیر کما ینبغی
ادای رسالت نموده بعواطف خسروانه معزز و مباهی گردید خلاصه سفارش آنکه از جانب حضرت
خواندکار امر سرداری و اختیار امر صلح و جنگ قزلباش بنوعی که بمراد پاشا مفوض شده بود بدین
خیرخواه تفویض یافته سخن همان است که مراد پاشا گفته و تعهد نموده بود این بنده نیز تحته وصول بکتاب

و نیکخواهی طرفین آن عزیمت را بامضا میرسانم و بجهة آنکه این نام نیک در صفحهٔ روزگار از من باقی ماند دامن بر
میان زده معامله صلح را استحکام میدهم لیکن ملتمس آنست که چون محمد بیک ایلچی سابق بجهة
استمزاج مصالحه آمده بود و از جانب حضرت خواندکار استرضا حاصلست حالا یکی از امرا ذیشان قزلباش
با تحف و هدایا لایقه بجهة استحکام این امر عظیم و استقرار این کار بزرگ بفرستند و چون ایلچی مذکور
از اهل شرع بود نواب اشرف امر فرمودند که در منزل عالی جناب نواب صدارت پناه
غازیخان صدر الحسینی فرود آوردند و رایات نصرت آیات در اول ماه رجب از اوجان کوچ کرده
در دار السلطنه تبریز نزول واقع شد کافه خلق آن دیار استقبال موکب همایون نموده زبان صدق
بیمان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشودند و غازی خان را که صدر ایران و سید بزرگ
عالیشان معالی مکان و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرموده و از عنایات
کامله پادشاهی موازی یکهزار تومان زر رایج شاهی عراقی نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق سرداری
آن سفر انعام فرمودند و تحف و هدایا لایقه برسم ارمغان بجهة پادشاه ذی جاه روم
از امتعه و اجناس طلاباف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه ممالک عجم که درخور همت بلند شاهی
و شاهان رفیعه قیصر بود با پاشایان معظم برسم تنسوقات بهر کس که مناسب داند تعیین فرموده
و درویش ملازم خاصه شریفه که از سادات عظام میر عشقی قزوینی و مرد قابل سنجیده سخندان بوده سپرده
رفیق غازی خان کردند و مکتوب محبت اسلوب بپادشاه روم قلمی شد و بعضی از سخنان حکمت آمیز
و نکات دلپذیر حقیقت سیر که مشعر بر مطالب عالیه دینی و عقبی بودند در آن درج فرمودند و القاب
و منشر عالی پایه سریر عثمانی منابشر اقبال صد ورایافت که چون حضرت واهب العطایا کافه اهل
اسلام را بمتابعت شریعت غرای احمدی و سلک ملت بیضای محمدی هدایت فرموده و سلاطین
عدالت آیین را بحفظ ثغور اسلام و صیانت احوال مسلمین مأمور گردانیده نظام مهمات عالم بقانون
شرع قویم و قواعد ملت مستقیم منوط و مربوط است بنا بر آن سید مشار الیه را که از افاضل علمای
دیار عجم است بدانصوب فرستادیم که باتفاق علمای آن دیار قانون شرع را منظور داشته
در هر بابی آنچه موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از قوه
بفعل آورده شود و از آن عدول نجویند و از افاضل آن دیار قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین

یزدی که از دانشمندان روزگارند و قاضی مؤمن اصفهانی که سابقا قاضی اصفهان بود و حکیم عیدی اردبیلی را
با چند نفر از جوانان قزلباش رفیق غازی خان کردند که در سفر روم همراه برده بلوازم خدمت و
هم صحبتی او قیام نمایند و او بنوعی که سزاوار رتبه او و لایق صدارت بود لباسمان و سرانجام آن سفر
پرداخته با موازی یکصد هزار نفر از ملازمان و رفقا با آیین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی ماه
رجب و شعبان و رمضان را بخرمی و شادکامی در خطه دلپذیر تبریز گذرانیده همه روزه بعد از
فراغ مهام ضروری دولت و انجاح مقاصد و مرام ارباب حاجت و داد و دهی سپاهی و رعیت
بسیر و شکار و چوگان بازی و نشاط افزا بودند و چون ماه صیام باختتام رسید چند روز بسان عساکر
ظفر و عرض ملازمان ظفرنشان و رکاب اقدس و لیساقیان پرداختند معدودی از ملازمان و
مقربان بزم اشرف را نگاه داشته سایر عساکر را رخصت دادند که بمنازل خود روند و دیوانیان
اعلی و ارباب مناصب را امر فرمودند که بدار السلطنت اصفهان رفته علوفات و مرسومات لشکریان را
سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان فرموده از راه طوالش روان شدند
از سوانح که در دار السلطنت تبریز بظهور پیوست تخریب قلعه سابق آنجاست قبل ازین مذکور شد که در ربع
رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه محکم طرح فرمودند چون باتمام رسیده حکم بتخریب قلعه صادر شد
اطراف و جوانب آن را بر امرا عظام و ملازمان رکاب مقدس و طبقات حشم نصرت شیم تقسیم فرمودند
و در عرض ده روز قلعه با آن حصانت و ارتفاع بسعی نازیان انهدام پذیرفته با زمین یکسان شد آب رود
خانه را بمیان قلعه بستند و سوای دولتخانه قدیم که منازل پادشاه مرحوم حسن پادشاه بود و
آنچه جنت مکان عمارت بر آن افزوده اند از سایر عمارات میان قلعه و منازلی که در ین
سال ترتیب یافته بود آثار نماند **ذکر توجه شاه فیروز بخت کسری نشان بصوب مازندران** چون
حضرت اعلی شاهی بعزم شکار با جمعی از مخصوصان و میهمانان و مقربان و ندما و ارباب طرب
و توپچیان و سایر ملازمان درگاه که بمرافقت موکب همایون مأمور بودند بجانب مازندران بهشت
نشان روانه شدند بهر محل از محل طوالش و گیلانات میرسیدند چند روز در آن مقام آرام گرفته در
کمال انبساط بنشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان بودند با جمعی که در آن سفر بعز
ملازمت مشرف و همعنانی رکاب اقدس سرافراز بودند بدستور میهمان سلوک فرموده متکفل

باحتیاج یومی ایشان شدند فرمان بران قضا جریان روز بروز منزل بمنزل نزول وساوری وباحتیاج
وآقامت هرکس را فراخور حال از سرکار خاصه شریفه سرانجام مینمودند وتا وراق ولایت دلگشا
اقامت داشتند کل رفقا از غنیم وافراد پادشاهی بهره مند بودند وبدین طریق طی مسافت فرموده
در کمال شگفتگی وانبساط قدم روی بولایت دلپذیر مازندران نهاده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در کنار
دریای خزر واقع است وقبل از آن بطاهان موسوم بود ولشکر اقامت انداختند ودر منازل بهشت
وباغات فردوس نما که معمار همت آن حضرت در آن مکان نزهت بخش لیاقت شهریت و
استعداد تربیت داشت زیراکه رودخانه تجنیه رود از میان آن میگذرد وما صدق روضه
تا د نهرها سلسال ان بقعه ارم تمثال ونهر کوثر مثالست وآب دریا همیشه منظور نظارگیان بدایع
حضرت ذو الجلالست اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که در آنجا دولتخانه همایون طرح
انداخته آنرا شهر نمایند وچون در مدت اقامت آنجا همیشه فرح وسرور در خاطر نزدیک ودور
افزایش داشت آن خطه فرح بخش را بفرح آباد موسوم گردانیدند ودر کنار تجنیه رود دولتخانه مبارکه
طرح فرمودند همگی همت بتربیت آن بلده مصروف داشتند ودر هر سال در عمارات عالیه آن
افزودند بازارگاه وحمامات ومساجد وکاروانسراها فرموده باتمام آن موفق گردیده اند وخیابانی
از فرح آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده بجهت بارندگی وکثرت لای که از
خواص آبگینه دریاکنار بتخصیص ولایت دار المرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار دادند که از
معایب گل ولای مبرا باشد وجمیع امرا وارکان دولت واعیان حضرت منازل مرغوب
در اطراف وجوانب خیابان وکنار نهر ترتیب داده اند وبتصریف ایام از اطراف وجوانب
طبقات انام واصناف خلایق روی امید بدان صوب آورده ودر آنجا اقامت گزیده وهر طبقه وهر طایفه
در آنجا در یک محله منازل وتالارها ترتیب داده اند بنوعی که آب تجنیه رود از میان حقیقی نهر میگذرد
والیوم متوجه عالی آن بلده طیبه از بسیاری عمارات وباغات وبساتین فردوس نما وکثرت خلایق
مصر جامع است ودر ممالک ایران بل کافه جهان شهری باین عظمت نشان نمیتوان داد ودر سایر
قصبات آن ملک آمل وساری وبارفروش ده که هریک از آن نشانی از روضه رضوان و
هر قطعه رشک فزای قطعات جهان است عمارات دلکش وباغات فرح افزا طرح فرموده

مضمون: چیزهایی که بیت در فرح آباد بلکه ... از زمین ...

نصیب: فرداست و عمارت ولایت ... آنرا بر اطراف و ... جنبش شد

درکمال

درکمال زیب و زینت و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم سکنه آن دیار در ظلال معدلت شاهانه آسوده
حال روزگار میگذرانیدند القصه حضرت اعلی زمستان را در آن بلده فردوس مقام بپایان رسانیده تا ایام نشاط
انگیز بهار در آن روضه جنت آثار اقامت داشتند که کوکبه رایات نوروزی طنطنه جهان افروزی در زمین
و زمان انداخت **از مشاهیر متوفیان** که درین سال از جام اجل شربت ناگوار ممات چشیده‌اند یکی ملک بیک وزیر
قورچیان عظام است که چند ماه قبل از موت مرض مثانه بهم رسانیده بود و بعد از زحمت بسیار و خروج احجار سلسل
البول منجر شده بود اما باوجود ضعف بدستور سابق متردد و بلوازم خدمت قیام می‌نمود و چون از تبریز بیرون
آمد در راه ضعف قوی بر مزاج آن طاری شده در هر منزل الم سواری علاوه آن شده ضعف قوت بنیت بحدی که
تا در میانج بی‌تاب و توان شده در رباط نیک پی از رباط دو در در بار سفر عقبی اختیار نمود مشارالیه ابا
از ملکان اسدآباد من اعمال همدان بود و مقدم اعیان آن ولایت است که در ایام جوانی بخراسان رفته
بعد از ترددات روزگار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی قورچیان
عظام شده بود و بعد از قتل مرشد قلیخان در عراق بوزارت قورچیان سرافراز شد بعد از سفر جزائر جهار و زیارت
روضه مقدس حضرت خیر الانام فی حال نعش او را بمشهد مقدس برده در آن روضه متبرکه مدفون گشت
دیگری از صوفیان شاهوردی سلطان محمودی است که حاکم کچ و مکران شده بود در هنگامی که از بن
فهل آمده در حوالی اصفهان بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان برادرش بجای او بحکومت بن فهل منصوب
گشته مقرر شد که گنجعلیخان حاکم کرمان لشکر آن ولایت برده قلعه بن فهل را مسخر نموده باو سپارد
آقا ابوالفتح اصفهانی نیز که از عمده ارباب قلم و نویسنده مدقق محاسب و مستوفی سرکار خاصه شریفه
شاهی بود در رکاب نصرت انتساب روانه مازندران شده بود در گیلان مریض شده بعالم عقبی
شتافت منصب استیفاء خاصه بخواجه علی اکبر اصفهانی که از احفاد مشایخ ایران صفاهان است و پدران او
در آن موضع که از نجبه دکرنیان گوشه خانقاه و از زمره مشایخ اهل الله بوده‌اند و جد او قاضی اصیل الدین است
که در رواج ملت مرتضوی در اصفهان شهرت تمام دارد و بسلامت نفس و صدق گفتار و حسن کردار
از اتصاف دارد شفقت شد و بین الاقران بدین رتبه والا ارجمندی یافت **آغاز سال میمنت**
مآل سیچقان ئیل مطابق سنه احدی عشرین والف که سال بیست و ششم جلوس اقدس شاهی ظل الهی است
نوروز این سال میمنت مآل در روز سه شنبه شانزدهم محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم

و مرتب ما یحتاج بنی آدم است بحکمت بالغهٔ الهی برج حمل تحویل نموده طراوت ایام بهار عرصه جهان را چون دل
ارباب صفا نور و ضیا بخشید و دیگر باره شاهدان چمن که حجله نشینان عالم خاک بودند بحکم آفریننده انجم
و افلاک سر برآورده از طراوت ایام بهار و ترشح امطار تازه و تر و از نکهت عنبرآمیز ریاحین دماغ
جهانیان معطر گردید و حضرت اعلی در ولایت بهشت آسای مازندران بسیر و شکار مشغولی داشتند
و چون ایام نشاط افزای بهار سپری گشت و هوای آن دیار روی بگرمی آورده اراده نشاط تماشای
جشن و سوری که معتاد مردم گیلان است از خاطر خطیر سر زده از فرح آباد بجانب گیلان توجه
فرمودند رسم مردم گیلان است که در ایام خمسه مسترقه که بحساب اهل تنجیم آن ملک بعد از انقضای
سه ماه بهار قرار داده اند و در میانه اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ و کوچک ذکوراً
و اناثاً بکنار دریا آمده بازی کرده آن پنج روز را بدین طرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشای
غریبی است القصه حضرت اعلی بقصبهٔ رود سر از اعمال رانکوه که این صحبت بهجت افزا منعقد شده بود
رسیده تماشای آن سور و سرور فرمودند در گیلان بهزاد بیک وزیر آنجا بجهة بعضی تقصیرات
سابق و لاحق مغضوب و مواخذ گشته بتحصیل بقایا و تحقیق احوال دیوانی ایام او شاهوردی بیک یساول
نامزد بود و لطیف خان بیک دوات دار مرجوع شد و از آنجا اراده سیر دار الموحدین قزوین فرموده از
راهی که چون دل بدخواهان تنگ بود عبور فرموده بقزوین داخل شدند و در دولتخانه همایون نزول
اجلال فرموده چند گاه در آن مکان دولت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت
نو که احداث کرده معمار همت والا نهمت شاهی است عشرت پیرا و در میدان سعادت بچوگان
بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند و درین سال حکومت قزوین بسلمان خان ولد شاهقلی
میرزا که همشیره زاده شاه جنت مکان و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت اما
مشار الیه باغوای ملازمان خسیس نهاد آن محل عمال را اجاره کرده دخل در کل مهمات قزوین کرد
و در اندک روزی از بدسلوکی و قوت طامعه عمله و کارکنان بفریاد آمدند و مورد مواخذه و مصادره
گشته تا دو سال در آزار سوء اعمال ملازمان در قید سلاسل و اغلال بود اما موکب همایون فال از
آنجا بفیروزی و اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت حضرت امام
الجن و الانس متوجه مشهد مقدس معلی گردیدند و نه روز در آن روضه مقدس بزیارت و دعا و لوازم

خدمت پرداخته حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات بامعدودی بقصد ادراک ملازمان اشرف آمده و از جبین
مراجعت موکب همایون فال که حوالی مزار متبرک خواجه ربیع الحسین مخیم دولت و اقبال رسیده دیگر باره دیده اخلاص
خود را بکحل الجواهر تراب اقدام پادشاهی ظل الهی روشنایی افزوده و چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده
رخصت انصراف یافت در آن سفر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بنابر ظهور کرم
طبعی و کاردانی و حسن سلوک بوزارت کل خراسان منصوب گشت و خاطر خطیر جهان آرا که بمعموری
انطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع که همت عالی بر آن مقصور است بتوسیع صحن مبارک روضه مقدس
متعلق گشت چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر مینمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضه
مقدس است و در جانب جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد و در یک گوشه صحن افتاده بغایت
بدنما بود طبع سلیم و دانش مهندس این مستقیم آنحضرت اقتضای آن کرد که عمارات جانب شرقی را
که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافه صحن نمایند بنوعی که ایوان مذکور درمیان حقیقی واقع است و ایوان
دیگر در جانب شرقی و غربی در برابر آن که جانب شمال صحن و روی بجنوب باشد و دو ایوان دیگر در
جانب شرقی و غربی عمارت کنند و خیابانی از دروازه غربی و شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن
مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و معماران مهندس و استادان چابک دست شروع در کار
کرده بسرکاری شاه منظر خان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی بنوعی که مکنون خاطر مبارک بود در
کمال زیب و بها باتمام رسید چون ساکنان مشهد مقدس معلی از قلت آب در عذاب بودند از انهار
چشمه و قنوات مجاری احداث نموده آنحضرت بشهر آورده نهری درمیان خیابان و حوض بزرگ
درمیان صحن موسع مذکور ساختند که از حوض گذشته از خیابان پایین مبارک جاری میگردد
والیوم از فیض مرقد منور حضرت امام الجن والانس و ثانیا متوجه خاطر فیض گستر حضرت اعلی مشهد مقدس معلی
معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوان است امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون
عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین و همچنین خاطر فیض مآثر
بتعمیر مزار شریف خواجه بزرگوار خواجه ربیع الحسین متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداخته گنبدی
در کمال زیب و زینت ترتیب یافت که در خوبی طاق و در شیرینی نادره آفاق است القصه در
روز دهم عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بجریان سیرکنان و شکار

انگشت نشان بدار المؤمنین استراباد رسیدند و چند روزی بانجاح مطالب ارباب حاجات آن ملک توجه
فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق
مازندران داخل خطه ارم بنیاد فرح آباد شدند از سوانحی که درین سال بظهور پیوست کشته
شدن محمد خان قراقلر حاکم لوری و چند نفر از آقایان او بدست ازناوران و ملازمان لوارصاب
خان حاکم کارتیل سبب قتل او آنکه همیشه طایفهٔ قراقلر نهب و غارت گرجستان کارتیل نموده گاهی
بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی و اختفا اطفال و صبیان گرجیان را اسیر نموده میفروختند
و بدین جهت عموم گرجیان از قراقلر کینه دیرینه در دل داشتند و در زمان رومیه که جعفر پاشا بر سر
همایون خان بگرجستان آمد نظر بادشاه پدر محمد خان و مردم او که گرگ آن سرزمین بودند ملاوز دب
لشکر روم کرده همایون او را گرفت و فیما بین بمضمون الحب یتوارث و البغض یتوارث کلفت
و عناد موروثی بود درین اوقات که محمد خان بخدمت اشرف آمده از تقصیرات و زلات او اغماض
شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد موافقت و دوستی مسلوک دارند لوارصاب خان
حسب الاشاره همایون با او گفتگوی صلح بمیان آورده طرح ضیافت انداخت و او را با خواص و معتبران
طلب داشت مشار الیه دعوت او را اجابت نموده بمجلس مهمانی رفت لوارصاب خان و گرجیان
با او غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او
بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی را ندانسته میانه او و سردار
روم مراسلات و رسانه واقع میشد بجزای عمل رسید اما لوارصاب خان و گرجیان نیز عاقبت
بشامت غدر که با دوست و دشمن مرقوم است گرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی بنا بر مراعات سلسله
ظاهر اقتضای مصلحت اندیشی که بهمین شیوه فرمان روان عالم صورتست مصطفی بیک برادر او را بامارت
ایل قراقلر سرافراز فرموده بلقب ارجمند خانی ملقب و معزز گردید و ایل مذکور بدین عطیه و الا مستظهر
و بشفقت شاهانه امیدوار شدند دیگری از سوانح زدن سارو سلطان بیکدلی شاملو است که حاکم
سارو قورغان و کاورود بود بر سر اکراد قبل ازین مذکور شد که اسکندر بابانه در حین قراچیوق از خدمت
اشرف رخصت انصراف یافته بالکا خود رفت بدین دستور طریق بغی و عصیان سلوک داشته از
اکراد بابانه دست درازی و بی اعتدالی در آن حدود واقع می شد سارو سلطان با فوجی از ملازمان

و مبارزان

ومبارزان جنود شاملو وغیره هم متوجه تنبیه و تادیب آن گروه مخذول شد واکراد بانه بعد از ستیز
وآویز از مقاومت عاجز آمده راه انهدام پیش گرفتند و سار و سلطان قلعه اسکندر را بدست اولیای
ناموازی بمقصد نفر از آن قوم برگشته روزگار روانه راه عدم ساختند وبقیة السیف روانه دیار
ادبار شدند و درین سال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بی اجازه و رخصت حسین خان بیگلربیگی خراسان
پوشیده و پنهان بغرجستان رفت وسبب رفتن او آنکه جمعی از اوباش اوزبکیه که در هرات بر سر او
جمع شده بودند چون اعتمادی بجانب ایشان نبود پادشاهزاده از مردم خود جدا نمی شد و حسین خان
ایشان را در بیرون شهر جا داده بود دیگر مرتبه اراده رفتن نمودند حسین خان از غدر و بیوفایی
اوزبکیه اندیشیده تجویز رفتن پادشاهزاده بجو و بی رخصت همایون اعلی لشکر قزلباش همراه
نتوانست کرد تا آنکه جنود اوزبکیه پسر پادشاهزاده را طوعا او کرها بر داشته بطریق فرار ایلغار نموده
بجانب غرجستان رفتند و حسین خان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا از رفتن او محمول بر غفلت
شار الیه گردد اندیشناک گردیده چون پادشاهزاده بغرجستان رسید مردم غرجستان بر حسب
فرمان همایون که در باب خدمت و رعایت او با ایشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشته
اطاعت و انقیاد او بظهور آوردند بر سر جمعی که بدولتخواهی نذر محمد خان والی بلخ با او مخالفت نموده
رفته تاخت و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند وتحفه حسین خان الوش یغما فرستاده
مجدداً اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی شاهی نموده عذر رفتن خواستند که چون جناب
خانی بنابر رعایت حزم و احتیاط تجویز رفتن نمینمودند و بهادرانی که در موکب عالی جمع آمده بودند
از تردد و سواری که معتاد طایفهٔ اوزبک است مبالغه داشتند بنابران مقید بر رخصت و طلب
دولت شده رفتیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز مرجع و ملجا درگاه عرش
اشتباه شاهی فرمان فرمای ممالک محروسه پادشاهی است میشویم فی الجمله خاطر حسین خان اطمینان یافته
حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه عرض نمود درین سال معمار همت والا حضرت اعلی
شاهی که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدی است در قصبهٔ شریفه اشرف از قصبات
مازندران که بولایت استراباد قریب و فی الحقیقه نزاهت و خرمی اشرف امکنهٔ آن ولایت است
عمارات عالی طرح انداخته استادان چابکدست در آن سرزمین بلند و پست حسب الفرمان فرمان

ده زمان شروع درکار کردند ورفته رفته عمارات برآن افزوده آب خوشگوار از کوه بلند بحیاض کوثر آیین
و ریاض ارم تزیین آورده فوارها ازمیان هر حوض لسان شعلهٔ نار که سر بکره اثیر کشد وچون گلعذران
که آتشبازان از باروط میسازند در باغات و بساتین جنت آیین علی القیاس مولانا محمود بهشتی گیلانی
قطعهٔ در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم درآورده قطعه خسرو آفاق شه کامبخش ، آن محک باطن
هر خوب و زشت ، کرد چه در اشرف مازندران ، طرح بنائی بصفا چون بهشت ، از زه
اقبال زفیض قدم ، آب و گلش با گل و عنبر سرشت ، دست سعادت پی تاریخ آن ، بر در او دولت
اشرف نوشت ، از سوانحی که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن الله قلی بیک پدر حاجی
باشی قاچار است مشارالیه بسیار معتبر و معتمد شده بود و شفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و خدمات
خود تکیه کرده سخنان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند میکرد و حضرت اعلی
بشگفته طبعی و کوچکدلی و بی تکلفی گذرانیده و بشاشت و خرمی بیشتر میفرمودند و چون علانیه خطا
و گناهی از و ظهور نیافته همگنان بسبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را میدانستند اما
آنچه بر زبان مبارک اشرف درباب او مکرر جاری گشت لفظ نمک بحرامی بود و مشارالیه بجمع
مال و بسیاری املاک و عقار حریص بود چنانچه مایعرف او هشتاد هزار تومان رسیده بود و بجهت
صیانت اموال و املاک که مبادا تزلزلی باحوال او راه یابد و اولاد او از آن بی بهره گردند بخیال
تباه و اندیشهای باطل افتاده با مرشد و ولی نعمت بد دل شده بود بالجمله در فرح آباد او را به پری بیک
مشهور بقراپری قرامانلو گیرانیدند و او بحصول موصول اموال و ساعی شده آنچه گرفت بارباب
حوالات داده شد و چون سیاست و قلع و قمع سلسلهٔ او در خاطر مبارک رسوخ یافته بود دیده
بدبین او و پسرانش از دیدن عاطل ساخته بالآخره عبرة للناظرین در زیر چوب محصلان در دار
السلطنت قزوین کشته شد و اینهمه جمع مال و افزونی املاک که مایهٔ نمکبحرامی بود دستیادی
نباری رفته از نتایج بی اخلاصی او و اولادش تمتعی بخیر چشم کندن نیافتند آری بیت با ولی نعمت
از برون آئی ، گر سپهری که سرنگون آئی ، و هم در این سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم
بیک صفوی که برتبهٔ والای مصاهرت اشرف سرافراز است از مرتبهٔ یوزباشیگری بدرجهٔ بلند
ایالت ترقی نموده بود و بعد از مغضوب شدن الله قلی بیک قاچار منصب قورچی باشیگری بدو

تفویض یافت والحق جوانی خلیق آدمی شایسته دولت و سزاوار بزرگی است **دیگری از سوانح این سال**
کشته شدن علی خان بیک جوان شیر و میرزا حسین برادر اوست این جوان از ترکمانات قراباغ است
که جوان شیر و دو قبیله است براو و توزلکی موسوم اند آبا عن جد میر کل عشیرت مذکور ایشان بوده اند و در زمان
میرزا حسین بیک الطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ اند بعد از چند گاه علیخان بیک مذکور
بدرگاه معلی آمده از زمره مقربان گردیده بانواع رعایت و تربیت یافت و در وقتی که موکب جهان گشای
شاهی بتسخیر آذربایجان در حرکت آمد چون وقت مقتضی باز خواست اعمال نبود بدستور سابق امارت
ایل باو تفویض یافت و بین الاخوین بر سر امارت و بزرگی بفساد انجامید و در وقتی که علی خان بیک حسب الامر
اعلی بتسخیر قلعه گنجه مامور شده در آنجا بود روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر نبود
فرصت یافته قصد کشتن او نمود و او گریخته بمنزل محمد خان رفته علیخان بیک حاکم از عقب رفت
او خود را از اضطراب بحرم سرای محمد خان انداخت علیخان بیک حرمت حرم خان نگاه نداشته
از عقب رفته او را بقتل رسانید چند نفر از ملازمان قاجار سلسله زیاد اوغلی ازین بیحرمتی بیتاب شده
همان لحظه علیخان بیک را بشمشیر تیز تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند و او بغایت رشید و خودرای
و زیاده از حد بلند پرواز بود و چون هر دو قضیه بواقعی دولت قاهره واقع شده بود در باز خواست
آنها اهتمامی نشد **مصرع** چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار **مشاهیرانی که درین سال سفر عالم بقا**
اختیار نموده اند اول نور محمد خان ولد ابو المحمد خان بن محمد خان بن الوس خان که از نژاد شبان بن جوجی
بن چنگیز خان است چنانچه که سبق ذکر یافت در شیراز اقامت داشت و در ظلال رافت شاهانه
روزگاری بعافیت و فراغت میگذرانید و هر یوم بکیومان شاهی عراق بدو خرج او شفقت شده بود
و درین سال عالم فانی را وداع کرده در سرای آخرت منزل گزید دیگری افضل العلماء والمجتهدین مولانا
عبد الله شوشتری که چند سال بود از نجف اشرف بولایت عجم آمده در دار السلطنه اصفهان
اقامت داشت و همواره توجهات والتفات شاهانه بر وجنات احوالش می‌یافت در روز جمعه
بیست و چهارم شهر محرم الحرام عارضه او را طاری شده روز شنبه جناب میر محمد باقر داماد و شیخ
لطف الله که مدتی بود بجهة مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیمابین نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت
او رفته جناب مولانا با ایشان معانقه کرده در کمال سلوک شد صحبت داشت یکشنبه بیست ششم

قریب بصبح بعد از اقامت نماز تهجد بتجدید وضو و نوافل بسر و ن آمد که ملاحظه وقت نماید چون عود نمایند
در رفتن از پای افتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را لبیک اجابت نموده مرغ روحش
از قفس تن پرواز نمود جناب مولانا در کمال نفسانی تقوی و پرهیزکاری و بی تکلفی و دنیا درجه عالی داشت
از اشربه و اغذیه و تنعمات دنیا بسد رمق قناعت نموده اکثر اوقات صایم بود و لبشوربای بی گوشت
افطار میکرد و مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا
احمد اردبیلی استفاده علوم دینیه مینمودند و از مولانا مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهادی
یافته بود و در روز فوت او آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان
آرزو میبردند که به تیمن و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از علوی خلایق میسر نشد
نعش او را در امامزاده واجب التعظیم و التبجیل امامزاده اسمعیل گذاشته از آنجا نقل کربلای معلی نمودند ارباب
نظم و استعداد تواریخ مرغوبه در سلک نظم کشیده اند میر صحبتی تفرشی این تاریخ یافته بود مصرع
آه آه از مقتدای شعبان ؛ دیگری گفته بود مصرع حیف از مقتدای ایران حیف ؛ شیخ محمود عرب
جزایری ولد ملا مجتهد الزمی یافته بود و دیگری از صوفیان محمد بیک بیگدلی است که از زمره مقربان
و مجلسیان اشرف بود و در مازندران بمارشدم حکیم سلمان بمعالجه اشتغال داشت اصلا پرهیز نمیکرد
و در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیز او شده نعش او را
بمشهد مقدس معلی فرستادند و مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیرات
نموده بود و سایر اموال و متروکات چون فرزندی نداشت حسب الارث برادر اعیانی او حیدر
سلطان که ایشیک آقاسی حرم علیه بود تعلق گرفت گفتار در قضایای اودی ئیل ترکی بعضها مطابق
سنه اثنی عشرین و الف و بعضها موافق سنه ثلث عشرین و الف که سال بیست و هفتم جلوس شاهی ظل
الهی است نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۳
اتفاق افتاد و خورشید جهان آرا بعد از انقضای مدت ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز
مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار خجسته آثار شد نظم
جهان تازه گشت از نسیم بهار • در و دشت شد سبز لاله زار • ز گلگشت گلزار عنبر سرشت • زمین
و زمان شد چه باغ بهشت • حضرت اعلی در روز جمعه ۲۹ که سه روز از نوروز گذشته خروج الشجاع
شده بود بسعادت و اقبال از بلده طیبه فرح آباد بجانب دار السلطنت اصفهان در حرکت آمده در ساعت

سعد دار و آن بلدهٔ جنت‌نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت سجدهٔ اشرف سرافراز گشته دیدهٔ امید ایشان را
از مشاهدهٔ طلعت همایون روشنی افزود و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهار سوق را
آیین بستند جشن نوروزی با آیین معتبر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافهٔ خلایق بعشرت و کامرانی
گذرانیدند و حضرت اعلی در ازای خدمات اهل اصفهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال سه ساله ارباب
رعیتی آن ولایت و ده یک کل محصولات دیوانی را که قریب بپانزده هزار تومان عراقی میشد بارباب
رعایا و زارعان و کافهٔ خلق آن دیار بخشیدند **از سوانح اقبال که در اول این سال بظهور پیوست فتح قلعه**
بن فهل آستین اعمال کیج و مکران سابقا مذکور شد که گنجعلی خان حاکم کرمان بآن مامور شده بود و بحسب
الفرمان قضاجریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل آن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نموده در
هنگام فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند و ملک شمس الدین و ملک دینار والی
آن ولایت و سایر محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از محارست قلعه کوتاه کردند و غازیان
زنگ بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست در آمده
مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستاد و در دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آوردند عموم مردم آن
ولایت شافعی مذهب اند و مشار الیه چون دعوی سیادت و تشیع میکرد حضرت اعلی بدین جهت از آزار
و اضرار او درگذشته مقرر فرمودند که بدار الامان کرمان رفته با فرزندان و متعلقان در آن ولایت
بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حراست قلعه بدن کوتاه کرده سفر آخرت اختیار
نموده در آن ملک سلک عصبی شناخت آن طبقه از پادشاهان جهان جز نامی شنیده بودند و گر
از آن ملک بیرون نیامده و دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت
و بی‌تصوری مینمودند که خلاصهٔ معمورهٔ جهان کیج و مکران است و لهذا شاه شاهان شمس الدین نقش نگین
او بود اما از ایشان ملک دینار از خود بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فروتر آمده این بیت را نقش
نگین کرده بود **بیت** خداوند جهان را گر نبودی ملک بسیاری ⁂ ندادی کیج مکران را چنین ارزان بدیناری
دیگری از سوانح آن ایام آمدن پادریان و ایلچیان فرنگ است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگ
ترین پادشاهان فرنگ است بپایهٔ سریر اعلی آمده در نقش جهان بشرف بساط بوسی شاه جهان مشرف
شدند و تحف و هدایا گذرانیدند چون سلاطین مسیحیه همگی با حضرت اعلی ابواب الفت و آشنایی

مفتوح داشته فیمابین طریقه مراسله وآمد وشد مسلوک است قبل ازین زنکیز بیک یوزباشی روملو که مرد چرب
زبان سخن دان بود برسم رسالت بجانب فرنکستان فرستاده بودند بجهت امساک وقوت طامعه اعمال زشت
که مرضی خاطر اشرف نیست از وصد ور یافته بعرض اشرف رسیده بود درینوقت که با ایلچیان مذکور عود
نموده بملازمت اشرف رسید همان لحظه مغضوب شد هر چند خواست سخن در آمده بچرب زبانی عذر خطاهای
خود کوید اورا مجال نکذاشته سیاست بفرمان قهرمان قهر پادشاهی اورا شلته کرده سرنکون از دار
عبرت آویخته وبعقوبت ورسوایی که کس مبیناد بعالم عقبی شتافت اما از اعمال قبیحه او یکی انکه
در کوه ها بتکلیف ابو ذره حاکم مهر اشرف از سر نامه پادشاه برداشته اورا از مضمون آن اکاه کرده
بود واین بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است وزبان باسرار پادشاهان کشودن کناه بزرک
دیکری انکه در هیچ زمان رسم وقاعده نبوده که سلاطین جهان ایلچیان را بعرف وعادت خود سوکو
بنمایند ودر وقتی که زنکیز بیک در پای تخت پادشاه اسبانیه بوده زوجه پادشاه فوت شده و
پادشاه با معارف سپاه در عزای ملکه بعرف وعادت خود سیاه پوش شده بوده اند او نیز بخوش
آمد پادشاه بی انکه تکلیف نمایند لباس سیاه پوشیده بود طریق آن بود که اکر اورا مکلف بان
سازند جواب کوید که سر مبارک پادشاه وولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق است که لباس
سوکواری پوشم دیکر انکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم پاپا که خلیفه مسیحی است نوشته مصحوب او فرستاده
بود پیکی از تجار داده مبلغی ازو کرفته بود وآن تاجر خود را زنکیز نام نهاده مکتوب را رسانیده منفعت
یافته بود اما اعظم خطاها که موجب سیاست اعلی بود این است که با ملازمان که همراه برده بود چندان
بدسلوکی میکرده وآزار ایشان نموده که چند نفر راضی بدین ترسایی شده بجهت انکه از جور او خلاص یابند
ملت مسیحی اختیار نموده در ولایت فرنک مانده بودند چنانکه کفته اند ع از جور بود که مرد بی دین کردد
غیرت دین اسلام مقتضی سیاست او کردید دیکری از سوانح مراجعت غازی خان است از ایلچیکری روم
وآمدن مصطفی پاشا مشهور بانجیلو چاوش باتفاق او شرح این واقعه انکه حسب الاستدعا نصوح پاشا
وزیر اعظم غازی خان را بجهت تاکید امر مصالحه بنوعی که در قضایای سال تنکوز ییل نوشته شده
فرستاده شده بود او در دیار بکر بنصوح پاشا رسیده پاشا با او بکمال اعزاز واحترام بجای آورده
بعد از تقدیم مواضعات رسمی که از طرفین بعمل آمده باتفاق روانه استنبول شدند ونصوح پاشا پیشتر بشهر

وکفل

داخل شده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده حقایق حالات عرض کرده روز دیگر حسب تشییع پاشایان
و امرا و اعیان رومیه و عموم لشکریان باستقبال غازیخان در استنبول بوده وزرا و پاشایان بیرون
آمده باعزاز و اکرام تمام بشهر برده باستصواب نصوح پاشا تحف و هدایا گذرانیده اند و از جانب پادشاه
بر لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمده چند گاه که غازیخان در استنبول بوده وزرا و پاشایان و مفتی و علما و قضات
بدیدن او آمده در باب قرار مصالحه گفتگو نموده اند و مناقشات سپاهیانه از طرفین بیکرده اند بعد از قیل
و قال بسیار امر مصالحه بر نهج قانون شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته الجیلوچاوش را باسم
رسالت تعیین نموده با مکتوب محبت اسلوب و تحف و هدایای لایقه باتفاق غازیخان روانه نمودند و ایشان
در دار السلطنه اصفهان بسعادت خدمت اشرف سرافراز شدند و الجیلوچاوش منظور نظر عواطف و الطاف
شاهانه گردید و چون از جانب خواندکار تعیین سنور سرحد آذربایجان بعهده محمد پاشا بیگلربیگی وان و سنور
عراق عرب بعهده محمود پاشا بیگلربیگی بغداد و ولد جغال اوغلی شده بود که باتفاق تعیین کردهای اشرف اعلی
سنور زمان مذکور بقطع رسانند و از اینجانب حضرت اعلی امیرگونه خان بیگلربیگی چخورسعد را جهت تعیین
سنور آذربایجان و مقرب الحضرت مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای را بجانب بغداد مامور فرموده فرستادند
چون از صلح زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بود بتصاریف زمان و انقلاب
دوران اختلاف بسیار در آن شده بود از جمله گرجستان مسقی و قلاع آخسقه که از زمان شاه جنت مکان داخل
سنور اینطرف بوده و تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع طرف بغداد و عربستان
داخل سنور رومیه بوده که الیوم در تصرف منصوبان این درگاه است اولی آنست که عقد المصالحه
آنچه در تصرف منسوبان هر طرف بوده باشد کما کان بوده مضایقه از جانبین در آنها نشود و نواب شاهی
سفارش فرموده که این طریق را منظور داشته سنور و سرحد بدین قرار دهند و امیرگونه خان حسب
الفرمان قضا جریان بسلماس رفته محمد پاشا نیز بآنجا آمده تا دو ماه اوقات درین گفتگو صرف نموده
بنهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنورنامه نوشته بمهر محمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد
و اعیان رومیه بامیرگونه خان دادند و امرای این طرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا
چون از جانب بغداد و عربستان اختلاف بسیار واقع شده بود و جرأت تشخیص آن نتوانست نمود بعرض
پادشاه موقوف داشت بنابر آن سنور آن طرف تعیین نیافت بالاخره با فساد کرجیان و اکراد

سفر پی اختیار کرجستان تصفیه صلح برهم خورده و در آن هنگام صورتی نیافت دیگر باره از طرفین نیران
اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می پیوندد **ذکر رفتن رستم محمد خان ولد
ولی محمد خان از غرجستان بر سر بلخ و منهزم بازگشتن بشورش طبع و مذاق تلخ** در اوایل این سال
امام قلی خان پادشاه اوزبک از بخارا بجهة دفع لشکر قزاق که بر تاشکند مستولی شده بتعرض
حواشی مملکت سمرقند می شدند متوجه سمرقند شد و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلب داشت
داو بهانه آنکه رستم محمد سلطان در غرجستان در کمین فرصت نشسته معذرت گفته از رفتن ابا نمود امام
قلی خان در طلب او مبالغه بسر حد افراط رسانیدند نذر محمد سلطان بتکلیف برادر جمعی از لشکریان بلخ را
بکومک او روانه سمرقند گردانید و رستم محمد خان رفتن نذر محمد خان را در غرجستان استماع نموده
با موازی سه هزار کس که بر سر داشت بایلغار متوجه بلخ شد والی بلخ فوت مدافعه و فرصت استحکام
شهر نیافته بارک متحصن شد و شهر را باو گذاشته بزبان رفق و ملایمت پیغام داد که چون خانه کوچ
و متعلقان در ارک اند محافظت آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت شما تعلق دارد و در میانه
جدائی نیست و والده نذر محمد خان که همشیره میرزا ابوطالب رصدی شهدی و عورت عاقله است
از خوف آنکه مبادا بقهر و غلبه ارک را مسخر سازد رسولان چرب زبان نزد رستم محمد خان فرستاده
اظهار اشفاق و مهربانی نموده گفته بود که صبیه خود را که همشیره سلطان است بتو میدهم و میانه تو
و عمزاده صلح قرار داده مملکت را که دو حصه شده سه حصار مینمایم که هر سه برادرانه سلوک نمایند
و اینصورت بهتر از مخالفت و جنگ و جدال است و او را مطمئن ساخته آنها ر رقعه کسان باطراف
و جوانب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع او ساعی بودند و رستم محمد خان بدمدمه و افسون
ایشان فریفته گشته آسوده خاطر در کمال غفلت میگذرانید و مردم او در مملکت متفرق گشته
بداد و ستد معاملات مشغول بودند که بخبر لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت و مدافعه نیافته مردم
او هر کس بسر خود گرفت رستم محمد خان با بیست کس کاهش سوار شده بجانب ماروچاق در حرکت آمد
در راه چند نفر اوزبکیه با او غدر نموده اراده کردند که او را گرفته بنجارا برند چند نفر معتمد و دولتخواه او بود
با آنجماعت مخالفت کرده منجر بجنگ و جدال میگردد و ارباب غدر و نفاق مغلوب اهل وفاق گردیده
چند نفر از آنجماعت بقتل میرسند رستم محمد خان با ده نفر بسلامت از آن مخاطره نجات یافته

چون از این حال بغرجستان نتوانست رفت بدار السلطنه هرات آمد متعاقب وصول او از ماوراءالنهر دریا بکند
از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بد حال بازگشت شد و در روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسینجان
شاملو بدار السلطنت اصفهان آمده اخبار مذکور را بعرض اشرف رسانید هیچ فایده بر سعی و اهتمام او مترتب
نگشت و هرگاه اراده ازلی بمشیت مهمات تعلق گیرد بی استعمال سیوف و امداد سپاه بیکران تحت وحل النا
باستقبال استعجال مینماید **وقایع متنوعه که درین سال قبل از متوجه رایات جلال بگرجستان سمت ظهور یافت**
چون سلاطین عظیم الشان دکن از قدیم الایام ارادت اخلاص بر عتبه علیه گردون مماس دارند میر خلیل الله
خوشنویس را که از سادات باصر در خط نسخ تعلیق نادره زمان است از تقدیرات ازلی بولایت دکن
رفته در خدمت عادل شاه می بود و محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار نظام شاه را
بالتحف و هدایای لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان قضا جریان فرمان فرمای
هندوستان متعرض مملکت ایشان می شدند استغاثه نموده بودند و چون در میان دودمان قدسی نشان
صفویه و سلاطین عالیشان سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت مرعی و مسلوک بوده و فیمابین حضرت اعلی
و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هند و شان زیاده از پدران جنت
آشیان طریقه حسنی و شیوه محبت و برادری مرعی و از جانبین بی تکلفیها و دوستانه مسلوک است مکتوب محبت نامه
ای بخدمت آن حضرت نوشته بودند و سفارش سلاطین دکن نموده بودند و آنحضرت حسب الاشاره همایون ترک
مخاصمت ایشان نموده برنهج دلخواه سلاطین مذکور عمل فرموده بنابر آن حضرت اعلی حسین بیگ تبریزی قیچاچی را بایلچیگری
قطب شاه و درویش بیگ میر عسس را بایلچیگری نظام شاه و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه و شاهقلی بیگ
زنگنه را بایلچیگری عادل شاه تعیین فرمودند و مکاتبات عطوفت آمیز سعادت افزا که منشور اقبال ایشان
بود قلمی فرموده جهت هریک خلع فاخره لایقه و اسپان تازی و منسوقات رایقه عنایت فرموده ارسال داشتند
و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الهی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزاده او بر سریر قطب شاهی تمکین یافته
بود لوازم پرسش و مبارکباد و تقدیم یافته ایلچیان مذکور از اصفهان از خدمت اشرف مرخص گشته باتفاق
ایلچیان ایشان روانه مقصد شدند و درویش بیگ چون در شیراز فوت شد محمد بیگ پسرش بجای پدر از پیش
خدمت مامور شد او و حسین بیگ هر دو روانه دکن شدند اما شاهقلی بیگ چون چند روزی از جهت اختیار
ساعت تاخیر و تعلل در رفتن نموده بود موسم سفر دریا درین سال گذشته نتوانست رفت بدین جهت مرحله

خوش‌نویس ایلچی عادلشاه از شیراز بازگشته بملازمت اشرف رسید شرح رفتن او در محل خود رقم‌زده کلک بیان
خواهد گشت ان شاء الله تعالی درین سال میانه عفت قباب کابلی بیگم صبیه حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه
ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و شاهزاده عالی تبار سلطان علی میرزا مکحول ولد شاه جنت مکان عقد
مناکحه و ازدواج انعقاد یافت شرح این واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها در حباله نکاح شاهرخ
میرزا نواده شاه سلیمان ابن سلطان ویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان
بوسعید بن میرزا سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود شاهرخ میرزا در هند فوت شد
او نعش شوهر خود را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نمود از بیم ضرر
و آسیب اعراب بادیه‌نما مقصودش بحصول نپیوسته بود و نعش را بجماعت مکاریان داده روانه
نمود خود برحسب تقدیر آسمانی به بصره و از آنجا عزیمت دارالامان ایران کرده بشیراز آمد الله وردی
خان او را اعزاز و احترام نموده باصفهان فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان بود درین
سال که موکب همایون فال بدار السلطنت اصفهان رسید عفت قباب مومی الیها بملاقات حجله
نشینان سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با شاهزاده مذکور عم بزرگوار خود نسبت فرمودند
اما در میانه او و شاهزاده صورت الفت روی ننموده با یکدیگر در کمال افسردگی بسر می‌بردند

ذکر نهضت همایون به نیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تادیب گرجیان بی‌ایمان و قضایا که در آن یورش سعادت قرین و دولت افزون روی داده

قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته که طهمورث
خان ولد داود خان بن الکسندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب خان بن کرکی خان
بن همایون خان والی ولایت کارتیل که هر دو نصیب کرده و تربیت یافته حضرت اعلی‌اند در سال
ایت ئیل که مراد پاشا به تبریز آمده مراجعت نموده بود در ملازمت اشرف بودند و در حین انصراف
از خدمت اشرف التماس نمودند که چون اوصاف مازندران بهشت‌نشان و شکارگاههای آن بسیار
استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران باشند
ایشان را مخبر سازند که جریده و سپاهی خود را بموکب همایون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت
در رکاب مقدس باشند و قرار داد ایشان در خدمت آن بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضای
حضور ایشان نماید و برید سریع السیر فرستاده طلب نمایند همان لحظه عزم جزم نموده جریده و سپاهی

همعنان شماه صیت خود را بموکب معلی رسانند بنابرآن در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه الصوب
بود حسب العهود حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت مدتها امیرقلی نام جلوداری را که رفته بود نگاه داشته بعلت
تعلل میگذرانیدند هر کدام آمدن خود را با آمدن دیگری موقوف داشته آنمقدار تعلل کردند که هوای [illegible]
گرم شد و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلوداران بی نیل مقصود باز گردیده بشرف ملازمت
اشرف مشرف شدند و چنین معلوم شد که بافساد چند نفر از گرجیان خصوصا شرمزان نامی با یکدیگر [illegible]
نموده عهد و شرط کرده اند که من بعد باهم متفق شده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان
بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقت آنجماعت در تخریب حرمت ایشان کوشیده اسباب بیدولتی
داد بار ایشان را سرانجام داده بودند القصه این معنی بسیار بر مزاج اشرف گران آمده خاطر اشرف [illegible]
غبارآلود گشت که مطلقا بصیقل حرف و حکایت و معاذیر انجلا پذیر نبود و رای صواب نما بر آن قرار گرفت
که چون سلاطین زاده‌های مذکور را که تمام جهل و غرور اند و هنوز سیلی روزگار نخورده اند و موذت حادثه
بر نتافته و بتجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته اگر ولاة گرجستان
بقدم اعتذار پیش آمده و استقبال موکب همایون نمایند و غبار آیینه اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمت
مرغوبه پاک و وضع گردانیده بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای **الخاین خایف** قرین
دهشت و وحشت بوده بسعادت خدمت اشرف مشرف نگردند ایشان را از خواب غفلت بیدار
سازند چند روزی که هوای دار الملک اصفهان گرمی داشت بییلاق فریدن و برخیش تشریف
برده چون هوا روی باعتدال آورد بمقر دولت و مستقر سلطنه بازگشته بتاریخ روز پنجشنبه دویم ماه
رمضان المبارک از دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده عنان عزیمت بصوب غزای گرجستان معطوف
داشتند و انجیلو چاوش ایلچی روم را مقرر داشتند که تا قرار سنور سرحد بفر اقبال در اصفهان آسایش نماید
که چون سنور ما بین سرحد آذربایجان و بغداد و عربستان رسد و خاطر از آن ممر جمع ساخته او را
بروجه لایق روانه نمایند و باهستگی طی مسافت نموده در هر مرحله فوجی از جنود ظفر ورود رسیده بموکب
مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بطواف مرقد
منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه و مشایخ کرام
عظام رضوان مقام قیام نمودند چون در تعیین سنور و سرحد زمان شاه جنت مکان از گرجستان

سبجه مسق وکاخت وکارتیل با نیطرف تعلق گرفته بود از آنجا سلطان محمد بیک طالش را برسم رسالت
بجانب روم نزد نصوح پاشا وزیر اعظم فرستاده حقیقت تسخیر گرجستان و تادیب اعیان آن طرف
با و اعلام نمود که مبادا ارباب غرض و فساد بعنوان دیگر که منافی مصالحه باشد مذکور سازند و
در تهیج فتنه سعی نمایند و از دار الارشاد اردبیل روانه شد و شکارکنان بقراباغ رسیدند چون دیده
بصیرت ایشان خصوصا طهمورث بیدولت را پرده وحشت و غفلت پوشیده بود از طریق مستقیم
منحرف گشته راه صواب گم کردند چون دل اخلاص گزین نداشتند بحصانت بیشه و جنگل مغرور گشته
بسعادت بساط بوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی پیر بوداق خان حاکم تبریز را با بعضی از امرا انقلاد و
ودلو محمد شمس الدینلو که از امرا قراباغ است و بجهة قرب جوار بمضایق گرجستان و نیک و بد
آن مکان آگاه بود از جانب تفلیس فرستادند که در مابین الکاء کاخت و کارتیل بوده سوارع را
نیکو محافظت نمایند که طهمورث بیدولت از کاخت بطرف کارتیل و محل دیگر نتواند رفت
و یوسف خان بیگلربیگی شیروان را امر فرمودند که با عساکر آن ولایت از طرف شیروان بکاخت
آمده طهمورث را شکاری وار در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر قرین در قوین اولمی از آب کر
عبور فرموده بگرجستان کاخت در آمده در کنار رودخانه فتری نزول اجلال واقع شد طهمورث
چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحمود خود را
از پیاده و سواره جمع آورده در میان جنگل و بیشه محل ندبور جر بریده صعوه آسا در میان درختان
آشیان گرفت که چند روزی خود را از چنگل شهباز و عنقای بلند پرواز قاف اقبال صیانت
نماید و چون مشارالیه در ظل تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته بود و بندگان اعلی بالطبع راغب بودند
که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار براندازند ذاکر آقای توپچی را که از درگاه معلی با طهمورث
مربوط بود نزد او فرستادند که او را نصیحت کرده تنبیه غفلت از گوش او برآرد و با دراک سعادت
بساط بوسی راغب نماید که معاودت موکب همایون بدون الضرورت ندارد و مشارالیه نزد
طهمورث خان آمده ادای رسالت نمود او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود که خوف
و دهشت بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاهی حوصله آن ندارم که خود بملازمت رسم
والده خود را با دو پسر که داشت و چند نفر از زنا وران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی را فرستاد

که شفیع

که شفیع او باشند و استدعا نمود که در این مرتبه حضرت اعلی از جرایم او گذشته معاونت نمایند که وقتی دیگر که
شفقت شاهی و عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمد فی الجمله اطمینان حاصل شده باشد بآستان اقبال
آشیان آید **بیت** بمادر چنین گفت کای نیک زن ؛ تو خواهی مگر عذر تقصیر من ؛ ندانی که اینها
زنادانی است • سرانجام نادان پشیمانی است • فرستادگان مذکور در کنار آب قنبری رسیده
والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بعز عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شاهانه شدند و حضرت
اعلی حسب الالتماس مخدره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او در آمدند و درین اثنا کتابت
ناهنجاری که از رای جهل و نادانی به بگرا میرزا عمزاده لوارصاب خان والی کارتیل که همواره ملازم
رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود بخط گرجی نوشته بعضی سخنان را که منافی آن
گفتگو و مناسب آن حال نبود درج نموده بود و او از وفور اخلاص و بیم تعلق ارباب اشتعال احقاد
نتوانست نمود بخدمت اشرف آمده ظاهر ساخت از مضمون آن کتابت نایره غضب پادشاهانه
بنوعی مشتعل گشت که بضراعت اهل شفاعت انطفا نمی پذیرفت والده طهمورث را با پسران او
و جمعی خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق فرمودند و از ناورا بمردم کاردیده سپرده
برسر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب توقف در محل اقامت خود نیاورده با کوچ و متعلقان
خود و قلیلی از ناوران و عظمای گرجستان که کما بیش پانصد ششصد نفر بودند بجانب کارتیل گریخت
و در آنجا بلوارصاب خان ملحق شده او نیز از واهمه که از بیم آسیب عساکر منصوره بر او مستولی شده بود
در آن الکاء خود توقف نتوانست نمود باتفاق یکدیگر آمده و پریشان بجانب باشی آچوق رفته بگرگین
خان والی آنجا که از تبعه پادشاه روم است پناه بردند همه احوال ایشان و وقایع گرجستان بعد از
تحریر بقیه سوانح این سال که در طی سفر گرجستان بظهور پیوست در سال آینده رقم زده کلک و بیان میگردد

از سوانح این سال که در اول سفر روی داد فرستادن سید ناصر ولد سید مبارک است بجانب عربستان
و خان احمد ولد هلو خان اردلان بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه سید ناصر را مدتی بود

که پدرش بپایه سریر اعلی فرستاده در رکاب مقدس همایون نشو و نما یافته بشرف تربیت و نوازشات
خاص اختصاص یافته بود و سید مبارک مکرراً التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر
عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او بوده باشد و دیگری از فرزندان را در عوض او بدرگاه والا فرستند

واین مسئول تا غایت درجهٔ قبول نیافته در عقدهٔ تعویق مانده بود درین سال خبر رسید که پسران بزرگ
سید مبارک سید بدر و سید بر که هر دو فوت شدند و یک دو پسر دیگر که دارد بسیار کوچک و خورد سال
میباشند درین وقت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده
صلاح دولت قاهره در آن است که سید ناصر را بدانجا فرستند که هرگاه قضیهٔ ارتحال روی نماید
که ناگزیر هر برنا و پیر است مشارالیه در آنجا حاضر باشد که فتوری بعربستان واقع نشود لهذا
او را مرخص فرمودند خان احمد اردلان از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بعلّت
همت والانهمت تربیتش مصروف و مخزون خاطر اشرف آن بود که بجای والد بر مسند
حکومت عشیرت اردلان تمکّن یابد او را نیز بنزد پدر فرستادند و اعلام کردند که چون پیر و ناتوان
شده و ممد و معاونی ندارد و در میان قبایل و عشایر نداری ولی پسرت را فرستادیم که من بعد
در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در یک هفته از خدمت اشرف جدا شدند و روی بوطن آوردند باقی
احوال ایشان در وقایع سال آینده از مساعدت بخت مأمول است متوفیان که درین سال
رخت هستی بسرای عقبی کشیدند در ایام بهار این سال نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی شاه
زاده غفران مآل اسمعیل میرزا را که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دارالسلطنهٔ
اصفهان مریض گشته در روز جمعه ۲۰ ربیع الثانی که رایات جلال در ییلاق بود بجوار رحمت ملک
غفور پیوست نعش مطهرش را که در مزار امامزاده واجب التعظیم امامزاده اسمعیل علیه الرحمه
بامانت گذاشته بودند بعد از چند روز که هوا روی باعتدال آورده بمشهد مقدس معلی نقل نموده در آن
آستان ملایک آشیان مدفون گشت و هم در اوایل این سال اتقد ویردی خان از فارس باصفهان
آمده در روزی که موکب همایون از مازندران بدارالسلطنهٔ اصفهان تشریف آورده داخل شهر
می شدند باستقبال موکب همایون آمده بسعادت رکاب بوسی فایز گشت اندک ضعفی از بشرهٔ او
ظاهر می شد حضرت اعلی همان روز بالهام ملهم غیبی و کرامت لاریبی که از اولیاء عظام میراث دارند
از فوت او خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در خدمت اشرف بسر برد مریض گشته در روز
دوشنبه ۱۴ که روز چهارم بیماری او بود دعوت حق را لبیک اجابت نموده بجوار رحمت الهی پیوست
چون عمر در رضاجوئی ولی نعمت سپری کرد حضرت اعلی از شمول عاطفت بتمامی امرا و اعیان تشییع

جنازه او فرمودند تکفین و تجهیز او بر وجه لایق از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام یافته بتوقیر و احترام نعش
او را بمشهد مقدس معلی فرستادند که در گنبدی که در جوار روضهٔ آنحضرت است بنا نموده با تمام آن موفق
گشته مدفون ساختند و از نوادر اتفاقات در آن چند روز ملازمی که سرکار آن عمارت بود حضرت
خانی از و تحقیق عمارت و زیب و زینت آن میمنو و آن ترک ساده لوح گفت که گنبد عالی و ایوانی
که جهة مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبائی و بزیب و زینت اتمام یافته منتظر ورود مقدم جناب
خانی است حضار مجلس بنادانی او ظن کردند خان فرمود که از غیب بر زبان او جاری شده
هما هنگام ارتحال است و در همان روز امام قلی خان پسر او که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر
بایالت و دارایی فارس منصوب گشته علاوه الکاء سابق او شده در روز دیگر بمنزل او تشریف برده
دلجویی بازماندگان فرمودند و انواع شفقت و مرحمت بظهور آوردند مشارالیه از امرا و خوانین این
سلسله بازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش منفرد بود مدت
عمر بترتیب عمارات عالیه و بناهای خیر موفق گشته و بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود
دیگری از متوفیان شاهوردی بیک ایل صحبت که از زمرهٔ مقربان درگاه بخدمت تقرب و اعتماد
اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده او را بمازندران آوردند بعد از ورود
رایات جلال متوجه اصفهان شد او بجهة اشتداد مرض نتوانست آمد در فرح آباد ماند و در اوایل این
سال برحمت لایزال انتقال نمود مشارالیه صاحب ثروت و مکنت و تمامی متروکات او حسب الارث
بفرزندان او تعلق گرفت ذکر قضایای پارس ئیل ترکی موافق سنه ثلث عشرین و الف که سال بیست و
هشتم جلوس سعادت مانوس شاهی ظل اللهی است چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوکبهٔ بهار خجسته
و مشعلای سپاه خسرو ثوابت و سیار نمایان گردید و جنود افسرده دی انهدام یافت و رایت فیروز
نوروز در عرصهٔ گیتی افراخته سایهٔ تربیت بر مفارق نوخطان بساتین جهان انداخته در روز جمعه دهم شهر
صفر سنه ۱۰۲۳ آفتاب عالمتاب از خلوتکده حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانهٔ شرف
و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان نورافروز گردیده طراوت بهار
و آثار امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت مثنوی دگرباره بهار عالم افروز ٭ با با ماه دی گردید
فیروز ٭ شده از مقدم نوروز سلطان ٭ جهان عشرتکده و عالم گلستان ٭ همه روی زمین از لاله و گل ٭

چه روی گلرخان از نشئهٔ مل ⁂ هوا از بوی گل چون عنبر تر ⁂ دماغ قدسیان گشته معطر ⁂ اردوی کیهان
پوی در روز پنجشنبه ششم نوروز از آب رودخانه قانق که ثالث دجله و جیحون است عبور نموده
در مکانی از الکای کاخت که یورت سلاطین گرجی بود نزول نموده روز دیگر از آن سرزمین نزهت
بخش بلوازم جشن نوروزی و سور و سرور پرداختند چون طهمورث سپه دولت چنانچه مرقوم شد
از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار بجانب فرار آورده بیابانی آچوق گریخت لطف بیکران شهریار
جهان ایالت و دارائی گرجستان را بعیسی خان ولد گرگین میرزا نوادهٔ الکسندر خان عمزادهٔ
طهمورث که از اوان کودکی بخدمت اشرف آورده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام
مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران گرجی بود بوکالت او تعیین گشته در رسم
و آئین گرجیان او را بر مسند ایالت نشانیده زر نثار کردند و از امرا و اعیان قزلباش باشاره همایون با
گرجیان موافقت نموده نقود ابیض و احمر با طاسهای زرین و سیمین نثار و ایثار نمودند عظما و اعیان
گرجیه سوای جمعی که مرافقت طهمورث اختیار کرده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد
بظهور آوردند و سطوت قاهر خسروانه بنوعی حراست احوال و صیانت اموال گرجیان فرمودند که هیچ
صاحب کلاهی را قدرت تصرف برگ کاهی از خرمن رعایا نبود و چند نفر از جهلا و سپه دولتان
که در وقت عبور بمنازل گرجیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بشراب خانهٔ ایشان
کرده بودند شکم پاره کردند و آن گونه سیاست موجب عبرت دیگران گردید رعایا و عجزهٔ گرجی که از بیم
ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در کوههای بیشه خزیده بودند از آوازهٔ معدلت
شاهی بیورت و مقام خود آمده مشمول عنایت پادشاهی شدند و از ولایت کیس کوچ کرده
بقصبهٔ گرم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجی است نزول اجلال فرمودند و الحق آن قصبه مکانی
خرم و نمونهٔ ریاض ارم است و درین قصبه کلیسیائیست در غایت تکلف و صفا و نهایت
زیب و بها که از مبدا ظهور اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش شان نرسیده و سکنهٔ آن سرزمین
جز رهبانان ضلالت آئین ندیده و اگر آن قوم شقاوت فرجام از شعار اسلام و کیش مسلمانی خبر نامی
شنیده بودند پادشاه دین پناه بجهة اعلی کلمة الله بکلیسیای مذکور تشریف بردند مؤذنان خوش
الحان موکب سعادت قرین بر فراز آن معبد ضلالت آئین بر آمده کلبانگ محمدی بلند آوازه گردانیده

وهمچنین بهر کلیسیا که رسیدند ندای فرح فزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله
بسامع کروبیان عالم بالا رسانیدند و از آنجا کوچ فرموده بکلیسیای آلاورد که معظم معابد و کنایس نصارای
گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبدی معالی است محل نزول اردوی گردون شکوه گردیده بمسامع
جلال رسید که در قلعه طراعان گروهی از گرجیان تحصن نموده تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده اند و بعضی
از احمال و اثقال طهمورث در آن قلعه است جمعی از عساکر نصرت نشان را بسرکردگی محمد تقی بیگ تبریزی
یوزباشی تفنگچیان آذربایجان بر سر آن قلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدال از مصادمهٔ غازیان
آمده راه فرار پیمودند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده تمامی اموال و اسباب بحیطهٔ ضبط درآمد
از جملهٔ غنایم قلعه تاجی بود مکلل بدرر و یاقوت که شیخ و مقتدای نصاری که منصب آلاوردی دارد و متولی
کلیسیای آلاورد است در ایام متبرکه و اعیاد بزرگ و هنگام عبادات آنرا پوشیده در معبد مذکور
بکیش ترسایی بامامت قوم اقامت مینماید و نصاری بدان تیمن و تبرک میجویند و صیرفیان جوهرشناس
آنرا به پانصد تومان عراقی قیمت کردند بخاطر انور خطور نمود که کلیسیای مذکور را قلعه نموده حصاری بر دور آن
ترتیب نمایند و جمعی از تفنگچیان عساکر اقبال همیشه در آن حصار سکنی داشته باشند اطراف و جوانب
آنرا برامرا قزلباش بطبقات لشکر قسمت فرمودند و سنگ و آهک که در آن حوالی نایاب بود از محال دور
آورده در عرض بیست روز قلعهٔ مذکور اتمام یافت و اسمعیل بیک تفنگچی باشی با دویست نفر
تفنگچی آذربایجان بحراست آن مأمور شدند و چون طهمورث و لوارصاب خان الکای باشی آچوق را از
محکمی جا و جبال صعب المسالک دانسته و آنکه والی آنجا تابع خواندگار روم است مأمن و ملجای تصور
نموده باستظهار آن پناه بدانجا برده اند و عزت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضای آن میکرد که بولایت
کارتیل و هرجا باید رفت رفته ایشانرا بدست نیاورده دست از طلب ندارند و از آنجا بصوب کارتیل
راهیست در دره تنگ که نشیبش محل اقامت گاو زمین و فرازش با منازل قمر قرین است از ضیق
طرق و صعوبت راه هرگز حکام گرجستان را با خیل و حشم عبور از آنجا میسر نشده بتخصیص در ایام بهار
که شبانروز چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب هرگز
بران نتافتی و از کثرت گل و لای اقبال قوی هیکل خیال از آنجا مجال عبور نیافتی و در زمستان از کثرت
برف تا سه ماه بعد نوروز کوه و اشجار را و بنظر نیامدی هرچند عبور را روی کهان پوی و جنود نامعدود رزم

جوی از آن راه در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال می‌نمود و آثار رای عالم آرای اشرف اعلی بعبور نمودن
از آن راه که متضمن چندین مصلحت و تدابیر کلیه در آن منطوی بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج
و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز بلکه سه چهار هفته در کمال صعوبت از آن کدوک گذشته
در کنار رودخانه که منبع آب قاتق و قراتست نزول نمودند و آن سرزمین از نزاهت و خرمی
و لب باری شقایق و ریاحین گلهای عنبرآگین رشک فردوس برین و بموجب حدیث الدنیا
سجن المؤمن و جنة الکافر کل محال گرجستان بتخصیص آن مکان نزهت بخش جنان و مسکن و ماوای
گرجیان بی ایمان شده بعضی دلیل طهمورث گشته او را از راه غیر معهود بیرون برده بودند و برخی
از رفتن او اطلاع یافته امرا و عساکر منصوره را که ابر کردکی دلو محمد شمس الدینلو پیش راه او گرفته بود
مطلع نساخته اند و عظمای آن طایفه نیز سرسختی کرده بعیسی خان بازگشت ننمودند لهذا آتش غضب
پادشاهی درباره آن طایفه که سر از ربقه فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام پیچیده ماند التهاب
یافته عساکر منصوره بتاخت و غارت آن دو الکا رخصت یافتند و فوج فوج به بیشه و جنگل در آمده
قریب سی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمده بعد از اقرار خمسه که بسرکار پادشاهی
متعلق است همه بعساکر منصوره تعلق گرفت و نواب عظیم آن امر جسیم که سی هزار گاو فرمودند سر
اسلام در یابند و بلاشبهه موجب استدامت دولت و رستگاری نصرت است بروزگار فرخنده
آثار همایون عاید گردد چون کنار رودخانه عسک جائی که فاصله الکا کاخت و کارتیل است
محل نزول موکب مسعود گردید رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از کاردانان بساط عزت را
برسم رسالت نزد گرگین خان حاکم باشی آجوق فرستاد و خلاصه پیغام آنکه میانه نواب همایون
و حضرت خواندکار روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان
طرفین را حمایت نموده نگاه ندارند و او تابع حضرت خواندکار است طهمورث و لوارصاب که دو
جاهل نادان و منسوبان اینطرف است گریخته بانجانب آمده اند طریق آنست که ایشان را گذاشته باز
فرستند والا لشکر قیامت اثر قزلباش جهة گرفتن ایشان روی توجه بآنصوب دارند مبادا صورتی
روی نماید که موجب ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان از روی اخلاص و یکجهتی استدعا
نمود که این خدمت باو رجوع شود حسب الاستدعا روانه مقصد شد و بوالی باشی آجوق و سلاطین

زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصات خان را که بجهت خود در اشتراک عصیان طهمورث کرده بود ضایع
ارجمند نموده و بعد از گفتگوی بسیار مصرع گهی در تواضع گهی در ستیز * بحرب زبانی و حکمت
پسروی و تکلفات کریمانه آن وحشی صفتان بی باک را از مقام جهل و نفاق کذرانیده بشیوهٔ وفا
و وفاق راغب ساخت و کرکین خان نیز اخلاص و بندگی آستان ولایت نشان شاهی کرده با جناب
دستوری کامل مردمی بظهور آورده بود در مقام عجز و افتقار درآمد که راه ندادن ایشان باین صوب
با قرابت خویشی و اهم کیشی از مروت دور بود اکنون استدعای عفو تقصیرات هر دو دارم و جناب
دستوری جواب داده بود که وقتی زلات ایشان بعفو مقرون میکردد که هر دو روی ارادت بدرگاه
جهان پناه آورده بنده وار طریق چاکری سلوک دارند و ایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته
بودند که اکر جان از پاس و بخط شاهانه ایمن باشیم سر قدم ساخته باستان اقبال آشیان می آییم
و هر یک معتمدان هرکاه همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند و جناب دستوری نیز مصلحت در
مراجعت دانسته در یورت حوالی کوری بعتبهٔ علیه رسیده فرستادهای سلاطین مذکور بشرف آستان
بوسی سرافراز شدند و خدمت او مستحسن افتاد و از وفور عقیدت و جان سپاری که در آن سفر از وی بظهور
رسیده بود ملقب بارجمند فدویت فایز گشته مقرر شد که منشیان عطارد نشان دیوان اعلی من بعد
در مناشیر و احکام و القاب او فدوی دودمان خلافت مکان افزایند در خلال این حال سلطان محمد
بیک طالش که بایلچیکری روم رفته بود مراجعت نموده بود مذکور ساخت که توقیف انجیلو
چاوش و نهضت موکب همایون را بجانب کرجستان مفسدان سرحد باختلال امر مصالحه حمل نموده
سلطان عنبر واقع عرض نموده اند و از جانب کرجستان نیز عرایض چاکرانه بخوندکار رسیده خود را
از منسوبان آل عثمان شمرده بودند و این معنی موکد اقوال مفسدان کردید چون جناب حضرت اعلی زبان صدق
بیان بقبول مصالحه کویا کردانیده بودند بمقتضای آیهٔ کریمهٔ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بنقض عهد
و پیمان رضا نمیدادند کس فرستادند که حسین بیک مهماندار انجیلو چاوش را از اصفهان بکرجستان
آورد که از آنجا روانه روم کردانند و ذاکر آقای توپچی را عاجلا برسم رسالت بخدمت خواندکار فرستاده
مکتوب محبت آمیز مشعر بر استقرار مصالحه و رسوخ عهد و پیمان در قلم آورند بعد از تواضعات
دوستانه بجهت رسوم و عادات پادشاهانه مرقوم کشت که چون از سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد

در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و جمعی از کفره گرجی که از قدیم الایام تابع و خراج گذار این دولت
بودند سر از جیب عصیان و طغیان برآورده بودند بمحض اعلای لوای اسلام و تنبیه و تادیب گرجیان
شقاوت فرجام بدان صوب نهضت فرموده بسعادت جهاد فایز شدیم و بسیاری از کنایس و معابد
نصاری مساجد اهل اسلام و ایمان گردید و از غنایم گرجستان تاج مکلل مرصع را که مذکور شد
با دیگر تحف و هدایا لایقه خواندکار فرستادند در اندک روزی الجیلو چاوش از حدود گوری
و تفلیس گرجستان باردوی ظفر نشان رسیده قاسم بیگ سپهسالار مازندران مشهور به برون
قاسم را با ایلچیگری روم تعیین فرمودند و تحف و هدایاء لایقه سرانجام یافته او را با نامه مصالحت آیات
روانه فرمودند و از اسرا آن رومیه هر کس در حیوت بود و اراده رفتن داشت مثل مصطفی پاشا
ولد رضیه خاتون و محمد بیگ ولد محمد پاشا وزیر اعظم که پسر سپی اعلی پاشا بود و جمعی کثیر که در اردوی
معلی بودند با یکهزار نفر رفیق برون قاسم مذکور کرده روانه دیار روم گردانیدند و چون سنور
و سرحد آذربایجان تعیین یافته سنور نامها بمهر امرا و ریش سفیدان سرحد که از جانبین بدین خدمت مأمور
بودند رسیده بود صورت آن را نیز فرستادند و در این اثنا خبر رسید که در استنبول اضداد نصوح
پاشا او را ببعضی امور که منافی دولتخواهی بوده متهم ساخته بقتل آورده‌اند محمد پاشا نامی مشهور
با کوز محمد که بیگلربیگی مصر بود باستنبول آورده وزیر اعظم کرده‌اند و در گرجستان کارتیل بخاطر مبارک
اشرف رسید که دو قلعه یکی در سوران که قریب آخسقه باشی آچوق است و یکی در گوری که از قدیم
الایام حکومتگاه سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمان بر آن حسب الفرمان قضا جریان بنا نموده
در اندک روزی هر دو را با تمام رسانیدند در خلال این حال بعرض اشرف رسید که اوس نام ولایتی است
که از توابع باشی آچوق که کفره آنجا ملاحده است که منکر حضرت علی علی‌بنا علیه السلام اند و بتضییق
طرق و استحکام مکان و ارتفاع جبال که با البرز کوه اتصال دارد و مرغ اوهام جز به بال خیال
در هوای آن طیران نتواند نمود و سمند سریع السیر نظر آن مسافت بعیده را بدشواری تواند نمود
مغرور گشته اطاعت حاکم باشی آچوق نمی‌نمایند رای شرع آرای الغزا و جهاد آن طبقه ضاله راغب و مایل گشته
فوجی از عساکر اسلام را ببر گردی بیگ و بردی بیگ گرجی ملازم امام قلی خان بیگلربیگی فارس که
با فوجی از مردم او در رکاب ظفر انتساب بود بر سر ایشان فرستاده عساکر منصوره از صعوبت راه

و دره‌ای

ادره‌های پر برف در آمد و رفتن آنجا زحمت بسیار کشیده جمعی که بچنگ پیش آمده از سیف و سنان غازیان
بهر و بدار البوار شتافتند و موازی با پانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند بدست آورده
مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمود **از سوانح اقبال که درین حین بظهور آمد آمدن شاهی گرای خان**
بن سعادت گرای خان پادشاه زاده تاتار است او در استنبول بود و ارکان دولت عثمانی
بعد از سلامت گرای عمش او را سلطنت موروثی قوم تاتار وعده داده بودند چون خبر رسید که
قبایل تاتار بسلطنت جانی بیک گرای عمزادهٔ او اتفاق نموده رومیان با او در مقام عذر در آمده
ارادهٔ حبس و قید او داشته مشار الیه از اطوار ایشان این معنی را تفرس نموده خود را از هنگام
فرصت بیرون انداخته بقصد ملازمت اشرف بطریق فرار بولایت عجم ایلغار نموده در حدود گوری
باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت کورنش و مجلس همایون استسعاد یافته اظهار کمال
اخلاص و حسن ارادت و اختصاص نمود حضرت اعلی بمقتضای طبع سلیم و شیوهٔ مهمان نوازی
که جبلی ذات حمیده صفات است برادرانه سلوک نموده انواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه بظهور آمده
دیگری از سوانح آن سفر گریختن محمود بیک و یونس بیک پسران خدادان آقاست قبل ازین رقمزده
کلک و بیان گردید که پسران خدادان منظور نظر عنایت و التفات شاهی و از زمرهٔ مقربان
بساط اقدس مزید توجهات پادشاهی ممتاز بودند و در اصفهان خیابان ایشان منازل مرغوب بدیشان
شفقت شده هر دو درین ولایت متاهل گشته صاحب فرزند شده بودند و هر روز لطفی تازه در حق
پدرانه درباب ایشان بظهور آمده بانعامات وافره و عطایای متکاثره از اسپان تازی نژاد و اسباب
و تجملات بزرگانه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بهره ور و محسود همگنان بودند و اکثر مقربان
و بزرگان اردو با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط مینمودند و هرگز در مخیلهٔ احدی
نمیگذشت که ایشان با اینهمه عواطف و الطاف شاهانه راه عقوق و عصیان مقارن داشته اراده فرار
نمایند درین اوقات که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود روزی بعزم سیر و شکار سوار شده
چند نفری از ملازمان که محل اعتماد نبودند از صحرا الجد میتر مامور ساخته بازگردانیدند و با دو سه نفر از
ملازم و خدمتکار معتمد ردمی هر یک بارکیب و سالنجانه و نفایس مرصع آلات و اشیاء طلا و نقره
و اسپ و کوتل از اسپهای خاصه شریفه که بایشان عطا فرموده بودند قطع تعلق از سایر احمال و اثقال و

و فرزندان واهل وعیال که درار دو همراه ایشان بود وکرده راه فرار پیمودند وبطرف قلعه آخسقه که در
تصرف رومیه بود رفته ازانجا روانه دیار روم گردیدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شده همگنان را موجب
استعجاب گشت وحضرت اعلی فرمودند که اگر ایشان بیوفایی کردند ما نمیکنیم خدمتکاران سرکار
ایشان را مقرر فرمودند که بهمان دستور با کوچ ومتعلقان ایشان سپرده باشند واما ایشیک آقاسی
عیسی خان بیک قورچی باشی که با ایشان مربوط ومختلط بود از احوال فرزندان غافل بوده
باشند و هرگاه میل بردن داشته باشند فرستاده شود و **دیگری از سوانح این سفر** مغضوب گشتن
فرهاد بیک توشمال چرکس است که از زمره بساط اقدس و درکمال عزت واعتبار سرکار بود هانا
نمک بحرامی از وبظهور رسید که بادشاهزادگی محمد باقر میرزا الخلاف رضا آورده ولی نعمت در خفیه
آشنایی کرده فتنه انگیزی پیشنموده وباعمال که از آن عقوق وعصیان خیزد ترغیب میکرده
چون صدق این معنی از اقوال مردم بی غرض که گشت دبرخواست او را با میرزا دیده بود نیز بر خاطر
همگنان پرتو ظهور انداخت نایره غضب درباره او اشتعال یافته از مجلس اورا اکراه انبدند
وسیاست او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان میرزا الفرموده او نقباش پرداختند وما بعرف
اوسبر کار میرزا تعلق گرفت وا مضمون که **مصرع** محترم به یک نقطه مجرم شود در باره او سمت
ظهور یافت **دیگری از سوانح این سال که در سفر گرجستان روی داد** آنکه چون در ایام فتور رومیه
جمعی کثیر از رعایاء شیروان وقراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مأمن خود ساخته اقامت نموده بودند
والکسندر خان والی آنجا ایشان را نگاه داشته تا غایت در آن ولایت بودند در ینوقت مقرر
شد که آنجماعت از مسلمان ویهود وارمنی چون رعیت اصل گرجستان نیست کوچ کرده بجانب
مازندران بهشت نشان رفته در دار السلطنت فرح آباد اقامت نمایند ونیز جمعی از مردم شیروان
وقراباغ وایل واویماقات آنجا که ملازمت رومیه اختیار نموده بودند وبا رومیه وصلت کرده وبا از جانب
ایشان صاحب منصب شده چون محل اعتماد نیستند وبودن ایشان در آن سرحد مصلحت نیست کوچ کرده
بفرح آباد روند واسفندیار بیک وحاجی بیگی عرب گرلو را کوچانیدن مردم شیروان ولطیف
خان بیک دواتدار قاجار بکوچانیدن ایل قراباغ مامور شدند وقریب پانزده هزار خانوار
بلکه بیشتر کوچ کرده بفرح آباد رفتند موجب آبادانی آن ولایت شد وهم درین ایام مکافات نمک

بجرامی باشند و جماعت احمدلو از الوسات قراباغ تمرد ورزیده در زمین تعلل مینمودند مورد غضب شاهانه
گشته قتل و غارت یابند **ذکر آمدن لوارصاب خان از باشی آچوق و مراجعت موکب همایون از سفر
گرجستان بصوب مازندران بهشت نشان و قضایای سانحه حین معاودت** چون لوارصاب و طهمورث
بنوعی که بتحریر پیوست بیهانه آنکه از غضب شاهانه ایمن نیستیم از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده همراه
جناب فدوی القاب نیامده والی باشی آچوق و حلیله جلیله اش که ملکه آن ملک و در امور ملکی و مالی
دخلیست بخواجه فدوی القاب سفارش نموده بودند که چون لوارصاب به بیعت طهمورث از پی
سعادتی سر از طوق بندگی آن آستان پیچیده و بنخان ایشان فروغی نیاورده است استدعا داریم که شفقت
شاهانه شامل حال غلامزاده و سایر بندگان شده عوض لوارصاب گشته او را در سلک بندگان
درآورند و بعضی از محال کارتیل را که بباشی آچوق اقرب است باو عنایت فرمایند جناب فدوی
استدعای ایشان را در موقف اعلی عرض نموده استدعای مذکور در معرض قبول افتاده یعقوب خان بیک
تورچی بیتر و کمان را که ترک صادق الاخلاص ساده دل بود و از زمره خاص فرستادند که اگر
لوارصاب شاه دولت روز افزون داشته باشد در مرافقت او بدرگاه جهان پناه فرستند و بسیر
گرگین خان را بحکومت کل ولایت کارتیل داده که روی بدرگاه والا آورد و بین الاقران بدین
عطیه سعادت امتیاز یابد چون اینمقدمه قرع سمع لوارصاب گردید اندکی از خواب غفلت بیدار شده
یعقوب خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده که بسخن مفسدان من بعد عمل نکرده و خود را بعبث
آواره دیار و پایمال حوادث روزگار نسازد لوارصاب ظاهر خود را بلباس اخلاص آراسته با
حسب باطن و درون پر مکر و حیله که جبلی آن طایفه است بلکه از اثر صحبت طهمورث است با چند نفر
از نوکران و ملازمان باتفاق یعقوب خان بیک در سیزدهم شهر رمضان باستان اقبال آشیان
رسیده مورد انواع تلطفات و نوازشات خسروانه گردیده در خدمت اشرف معزز و محترم گردید و چون
اردوی معلی از حوالی باشی آچوق بیکدو کوچ بطرف گوری نهضت فرمودند لوارصاب چون دل
باخلاص گزین نداشت بشیوه ارباب نفاق نموده اراده فرار نموده شبی از اردوی معلی بیرون رفت
جناب فدوی القاب که با او همسایه و در خدمت اشرف معتمد و متکفل مهمات او بود از احوالش غافل نبود
واقف گشته با جمعی تعاقب کرده او را دریافت و صبحی باردوی کیهان پوی رسانید از این حرکت

خدعه آلود مکنون خاطر روی انداوش ظهور یافته سبب اعتماد از خود کرد مع ذلک از آن حرکت اغماض نموده
اراده کرد که دیدن حال والده خود را با متعلقان با شتی آچوق باورد کس بطلب ایشان فرستاد و در خفیه
پیغام کرده بود که هرچند در آمدن شما مبالغه رود از جای خود حرکت مکنید که من نیز عنقریب
بهر عنوان که باشد خود را رهاننده می آیم و چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و از نادران
و نادادگان کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه منتظم اند حضرت اعلی را از ما اخلاص
آن بی سعادت و ذخایر خاطر خدعه آلودش خبر دادند طهمورث نیز باستصواب بکید بکبر از آن
متقاعد گشته نیامد لهذا از دست گذاشتن صیدی که بدام آمده بود صلاح دولت قاهره نمی نمود
القصه در کارتیل رخصت توقف نیافت تا معزز و محترم رکاب اقدس بود و بهمان دستور
سمت حکومت کارتیل داشت و باقی احوال مشار الیه در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد در
خلال این حال خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاختی منصوب شده بود و چون بشرف اسلام مشرف
بود دیگر حرمت صلیب و رهبانان ازو بظهور می آمده گرجیان بمغایرت مذهب با او آمیزش نمیکرده اند
و از بیم آنکه مبادا در غیبت موکب همایون گرجیان او را مضرتی رسانند ترک حکومت کرده احمال
و اثقال خود را انداخته بدار الارشاد اردبیل رفته هنگامی که رایات نصرت آیات بقراباغ رسیده
بود از اردبیل آمده بشرف ملازمت مشرف گشته حضرت اعلی عذر پذیر شدند و بدستور ملازم
رکاب اقدس گشت و پیکتاش یوزباشی ترکمان ولد محمد خان موصلو را با سی نفر از قورچیان عظام
فرستادند که بمحافظت آن بلده قیام نموده با تفنگچیان آذربایجان قلعه الاورد را محارست نمایند
و داود بیک وکیل عیسی خان بدستور راتق فاتق الکا باشد و جهة تالیف قلوب طهمورث حاکمی مستقل
تعیین نفرمودند که بعد ازین اگر ثبات دولت روز افزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه
جهان پناه آورد و غبار زلات خود را بزلال خدمتکاری شست و شوی دهد باز باو مرحمت
شود و قلعه تفلیس را بآل سهراب رستمداری و سیصد نفر از تفنگچیان تابین او وغیره سپرده مقرر داشتند
که الکاء کارتیل بهمان دستور تصرف منسوبان و گماشتگان لوارصاب خان بوده باشد
و رایات جلال از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند **از سوانح آنکه** چون بعقبه شمکور رسیدند
مصطفی خان قراقلر بدست دلو محمد شمس الدینلو بقتل رسید سبب قتل او آنکه نظر بیک پدر مشار الیه

قزاقلر ازین دولت روی گردان شده بروسیه متوصل شده تربیت یافته بود و مصطفی خان مشار الیه
تا دو سه سال در قلعه لوری کوس مخالفت قزلباش و دولتخواهی روسیه زده بدرگاه معلی نیامد و بعد از تسخیر
قلعه گنجه و قراباغ که بدرگاه جهان پناه آمده مشمول عنایات شاهانه گشت همواره آثار نفاق از اطوار او
مشاهده می شد تا آنکه بدست گرجیان بقتل رسید و او بدین جهت محل اعتماد نبود و حزم و احتیاط
مقتضی آن بود که طایفه قزاقلر من بعد در آن سرزمین نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل
مذکور بشمسی خان قزاقلر که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان مفتوح نشده بود از روی
اخلاص بدرگاه فلک مناص آمده محل اعتماد شده بود و قرار یافته بود که اولکای دالحرد فارس باو
شفقت شده بود حسب الفرمان قضا جریان ایل مذکور را از آن سرحد رانده بجانب دالحرد فارس
برده چون هوای قراباغ از رسم سمند جهان پیما عطر بیز گردیده چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی در وصف
آن سرزمین گفته **بیت** ز دراج و تیهو و کبک و تذرو ٭ زمینی تهی نه ز سایه بید و سرو ٭ و همه روز شکار
دراج و تیهو نشاط افزا بودند درین اثنا نشاط شکار سر از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان برآمدن
شکار مأمور شدند در صحرای آغجه جرگه دست بهم داده گوزنان فربه سرین و غزالان رشک آهوی چین
و اقسام شکاری در قمرغه جمیع اعلی و مقربان محفل والا القمرغه درآمده جانوران شکاری را که تنگ با
بر شمال و صبا پیشی گرفته بنوک ناوک دلدوز از پا درآوردند و چون جرگه بان دشمنان تنگ حلقه
گردید حاضران بساط اقدس آهوان گریز پای را دستگیر میکردند و تا کنار ارس گوشت شکار در اردوی
معلی بقدر و بمقدار بود و از آنجا بفیروزی و اقبال بکنار رود ارس آمده همان روز از آب عبور فرمودند
در کنار آب ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله از هند و دکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز
گردیده مورد تعظیم و تکریم گشت مشار الیه از سادات عظام شهرستان اصفهان و عم میرزا رضی است
که چند سال قبل ازین بجانب هند و دکن رفته ملازمت قطب شاه والی گلکنده اختیار نموده بود و بکاردانی
برتبه وزارت و بعرف آنجا میر جمله می باشد رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی
قطب شاه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان محمد برادرزاده و داماد او جانشین سریر قطب شاهی گردید
میر جمله بسیار رشید و بلند پرواز بود و استقلال سابق نیافت میانه او و پادشاه طرح بدنشست داد و
مالعرف خود پیشکش کرده رخصت آمدن ایران حاصل کرده روانه شد و آن سعادتمند در باریافت

کل ما یعرف اهتمامی نکرده بلکه مسامحه نمود اما چون به بندر رو ابل رسید عادل شاه والی بیجاپور طمع در
مملکات او کرده آنچه از و استماع شد میگفت که بعضی مرصع آلات و جواهر و یراق که قیمت آن
دوازده هزار تومان می شد طوعا او کرها بعادل شاه داده بیرون آمدیم العلم عند الله الحاصل
با ایران آمده در حین مراجعت گرجستان چنانکه مذکور شد باردوی ظفرنشان آمده بملازمت اشرف
مشرف گشت و پیشکش لایق از جواهر و اسباب گذرانیده از بسیاری رشد و بلندپروازی و سخنان گزاف
که از و سر میزد اطوار او مستحسن طبایع نبود و بغیر از وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون هیچ منصب
راضی نبود و مطالب میرحمله درین دولت بحصول نه پیوست و با آنکه در اصفهان منازل خوب و املاک
مرغوب و اعتبار تمام داشت و مطلب او بمرور اوقات امید داشت و اینمعنی را نیافته مرغ طبیعتش در هوای
منصب عالی پرواز میکرد و تاب بزرگی و شوکت و جلال میرزا رضی صدر برادرزاده خود نیاورده
بالآخره دیگرباره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در اصفهان گذاشته بپای
از راه بیابان بقصد ملازمت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آن دیار گردید
القصه حضرت اعلی چند روز در کنار ارس خیمه اقامت نصب نموده لسان عسکر ظفرنشان و انجاح
مطالب و مرام سپاهیان پرداخته فوج فوج رخصت یافته بمنازل خود رفتند و موکب نصرت
نشان بعزیمت مازندران از راه قزل آقاج و آستارا کنار دریا که بنزاهت و خرمی از خلد برین
نشانیست بگسکر تشریف برده در منازل مرتضی قلی خان ولد امیره سیاوش حاکم آنجا نزول نمودند
در گسکر مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد ارباب اخلاص صدقات
نموده بارباب استحقاق رسانیدند و دعای ضعفا و مظلومان که بیمن معدلتش از تعدی و تطاول ظالمان
در امان اند باجابت اقتران یافته صحت قوی روزی گردید و از آنجا شکارکنان طی مسافت خطه دلگشای
رشت از فر نزول موکب مقدس رشک گلزار ارم گشت چراغان میدان کرده چند روز در آن
بلده طیبه اقامت نموده بسیر و سواری شکار خوک که در گیلان شکار الکول معروفست مشغول شدند
از سوانح غریبه که در قصبه مذکور بظهور پیوست قتل میرزا محمد باقر میرزا مشهور بصفی میرزاست که از تقدیرات
آلهی بوقوع پیوست شرح واقعه آنکه مدتی بود که از اطوار میرزای مذکور تیره درونی و غدر و نفاق ظاهر
میشد که نسبت به پدر بزرگوار که ولی نعمت مجازیست دل دیگرگون کرده در خفیه با جمعی بیدولتان

نشئه انگیز حرام نمک آمیزش نموده و از جهل و نادانی خیالات فاسد در نظر آورد و حضرت اعلی از کمال فراخ حوصلگی
از همقوله حرفی بتصریح و کنایه با و اظهار نفرموده و مهم او را حواله بمشیت الهی نموده بودند و بتغافل پادشاهانه
میگذرانیدند تا آنکه درین سفر از خدمه و منسوبان جناب میرزا حکایاتی که مشعر بصدق این اقوال بود بعرض
رسیده از درجه گمان بصحت پیوست و قضیه فرهاد و توبیخی چنانچه تحریر پیوست وقوع یافت بر میرزا
ظاهر شد که حضرت اعلی از خیالات فاسده او اطلاع یافته تا آنکه در روزی که حضرت اعلی را در کسر
عارضه طاری گشت از جناب میرزا حرکات ناپسند ظهور یافته بر اکثر مقربان بساط اقدس غدر و نفاق
او ظاهر شد از زمره غلامان چرکس ازون بهبود از وفور عقیدت و اخلاص پاس حقوق ولی نعمت و ملاحظه
خیر و بهبود و حقایق مرتفع او جازم گشته در تاریخ بیستم شهر محرم الحرام در خطه رشت گیلان پسپس در محله استاد ابرا
کنار جوبی که پل چوبین داشت و قریب بدولتخانه شاهی بود و الحال بعور مشهور است در کوچه با او
دوچار شده بقتل او اقدام نمود و چون بخود سر باین امر دلیری کرده بود از واهمه سپاه بطویله خاصه
برده متحصن شد پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر انور یافت بنا بر ضبط سلسله بر ظاهر و انضباط امور دولت در
همان شب حسب الامر اشرف میرزا رضی صدر بتکفین و تجهیز او قیام نموده نعش او بدار الارشاد اردبیل
فرستادند که در حظیره مقدسه مدفون سازند اگرچه حقیقت این واقعه بر عامه خلایق که ظاهربینان عالم صورت
و از جهان معنی بیخبرند ظاهر نبود اما واقع حال بدین نوع است که بتحریر پیوست اگر خردپروران
روزگار و دانش وران تجربه کارنگاه ژرف فکر دقیق درین واقعه نمایند بعین الیقین ظاهر میگردد
که هزاران حکمت بالغه الهی در آن مطوی بوده و این واقعه محض خیر و بهبود مسلمانان وقوع یافته بمضمون
شد قلیل موجب نفع کثیر است القصه بعد از چند روز در قصبه رشت بخطه لاهیجان تشریف
برده اهالی آن ملک در مقام خدمتگذاری قیام نموده و در اصطخر بزرگی راکی در دامنه کوه مشهور بجهود
کلانه واقع است چهار طاقها بسته چراغان کرده بودند و اهل گیلان نهایت خدمتکاری و اخلاص
بظهور آوردند خوب رویان یوسف وساده رخان ماه سیما از شهر و مواضع جمع آمده در کشتیها
دور چهار طاق نشسته در آن دریاچه بسیار و مسرت بخش خاطر مهرآثار بودند و قریب یکهفته در لاهیجان
بمسرت و شادکامی گذرانیده از آنجا متوجه مازندران شدند **متوقفان سفر گرجستان** شاه رخ بیک ولد
گنجعلی خان زیک حاکم کرمان که در سلک امرای ذیشان منسلک است در عقبه طراز کاجنت کا تیل

نیز رفتند از اسپ در گشته بمیان دره افتاده حکمرش تصور کرده بعالم عقبی شتافت دیگری ملک علی بیک
جارچی باشی تاجی بیوک بود که مریض و علیل تا آن سفر آمده او نیز در آن عقبه رخت هستی بسرای آخرت کشید
مشار الیه صفهانی الاصل بود و مرد هزال شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست بود و هرگز گرد رنج
والم بر ایوان خاطرش نگشتی هر کس را غنچه صفت دل تنگ یافتی باستحسان دل آویز و ظرافتهای مطایبه انگیز
در کمال انبساط و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهة امری منادی کردی آن مدعا را بکلمات
رنگین و حرکات شیرین تمکین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مامور گشتی تا سیاستگاه با آن
مجرم چندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را بطریق بازی اطفال با او آسان شمردی با کمال
شگفتگی روی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج مرصع که مخصوص او بود بر سر نهاده گوشواره
بزرگ مرصع از دو طرف آویزان کرده با جماعت بیوک اتباع خود که هریک بصورت خاص
و لباس غیر متعارف خود را آراسته بدربار پادشاهی حاضر می شدند چنان مهیب بنظر در می آمدند
که از مشاهده آن هیاکل غریب خوف و هراس در دلها راه یافته حضرت اعلی از قضیه فوت او بسیار متاسف
شدند و منصب او را بصفی قلی بیک پسرش مرحمت فرمودند اما **مصرع** کجا گیرد هر لیسه جای روغن: و جارچی
مذکور صاحب خیرات بود و عمارات و حمام و کاروانسرا و مسجد عالی در اصفهان ساخته و پسر او
عاقبت از جهالت و خود رایی با کمال فنون غریبه موسیقی و مضراب و طبع نقاد از همت هم نشینان
بدبورطه سیاست پادشاهی انداخته عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت دیگری طهماسب قلی
بیک قورچی کهنه شمشیر شاملو که از زمره مقربان بود چند روزی که در گرجستان مریض شده بعالم
عقبی شتافت و فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد و منصب او بعلی خان بیک متعلق گشت شاه
نظر بیک ییاقچی باشی در سفر گرجستان مریض گشته بمعالجه و مداوا مفید نیفتاده عاقبت بعقبه گریز دل
نهاد و خون صد هزار مسلمانان در گردن بعالم جزای عمل شتافت و منصب او بیادگار بیک برادرش
تعلق گرفت **قضایائی که درین سال در خراسان روی داده** درین سال چون سفر گرجستان
امتداد کشیده گرفتاری لشکر قزلباش در آن سرحدها و زبکان ظاهر شده یالنکتوش بهادر با هشت
هزار کس که از جنود اوزبک و بزباولان یکجائی جمع آمده بودند از آب جیحون عبور کرده بمرو آمدند محراب
خان حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را بقراولی فرستاده بود قراولان

اوزبک

اوزبک دوچار شده فیمابین قتال و جدال روی نمود غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده فراوان
اوزبکیه را مغلوب سیاست ساختند در آن اثنا که جنگ جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر رسیدند غازیان تاب
مقاومت نیاورده راه انهزام پیمودند و جمعی درجه شهادت یافته بقیه ایشان جنگ کنان بازگشته
بمرو آمدند محراب خان از کثرت جنود اوزبک مطلع شده در استحکام قلعه کوشیده تفنگچیان قدر انداز
برج و باره برآمده بالنکوش بهادر بمرو آمده چندروز در حوالی مرو اقامت نموده لشکریان را بتاخت
و غارت فرستاده و از مرو بماشاه کوه مشهد مقدس آمده بعضی احشامات اعراب بیچاره را تاخت کرده و چون
خبر معاودت موکب اقبال از سفر گرجستان و رایات جلال و نزول در مازندران مسموع او گشت طبل رحیل کوفته
معاودت نمود و بسیاری از رعایا مذکور را کوچانیده همراه برد ذکر وقایع توشقان ئیل ترکی مطابق سنه
اربع عشرین و الف که سال بیست و نهم جلوس اقدس شاهی ظل اللهی است درین سال بهجت آغاز خجسته انجام
سلطان چهار بالش ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان فلک مینا فام است یعنی خورشید جهان آرا
از منزل افسرده دی میل طرب خانه عز و شرف نموده یازده ساعت شب سه شنبه بیست و یکم ماه صفر برج
حمل تحویل نمود و نوروز فیروز جهان افروز در روز سه شنبه اتفاق افتاد بهار خرمی افزای روزگار گشته
مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید رخان
ختای و ختن با نکهت عنبرین صحن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز کردند
و هوسناکان باده نشاط که مستعد کشیدن جرعه شادکامی از پیاله لاله شدند نسیم اردی بهشتی
با شمیم گل و رایحه سنبل در هم آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت نظم چه گشت رایت نوروز
آسمان فرسای ٭ زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای ٭ شمیم سنبل و گل در دماغ جان بخشید ٭
بهار عطر فشان گشت و غنچه نافه گشای ٭ درین هنگام نشاط افزا حضرت اعلی در دار السلطنت
فرح آباد و سایر امکنه لطیفه مازندران بهشت نشان که از سایه ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی
دشت و کوهش در بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحرای دلگشایش پرگل
و ریحان بعیش و سرور میگذرانیدند چون هوای مازندران روی بگرمی آورد به ییلاق فیروزکوه تشریف
برده از آنجا عزیمت دار السلطنت اصفهان فرمودند و بجهت آنکه درین سال محصول اصفهان را آفت
رسیده نقصان و خسران بسیار بعجزه و رعایا راه یافته بود حضرت اعلی در آن سال مال و حقوق دیوانی

ارباب و رعایای اصفهان را بدیشان انعام فرموده ده یک محصولات سرکار خاصهٔ شریفه را برقرار عان
املاک دیوانی بخشیدند و اینمعنی موجب ترفیه احوال خلایق گشته خطهٔ عسرت و تنگی که داشتند از یمن مکرمت
و احسان شاهی بفراخی بتبدیل یافته باعث ازدیاد دعاگوئی گردید از سوانح که در اصفهان بظهور آمد
قتل میر عماد خوشنویس قزوینی است مشار الیه از سادات حسنی قزوینی است در خط نستعلیق ترقی عظیم
کرده رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده نزاکت قلم و قدرت کتابت او درجهٔ اعلی داشت
خط او بی اصلاح خوش اندام و بامزه بود علی الخصوص میر عبد الغنی تفرشی این رباعی جهة مشار الیه گفته رباعیه
تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست ٭ بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ٭ هر دایره تو را فلک حلقه بگوش ٭
هر مد تو را مد شب ایام بهاست ٭ و تا دامن قیامت نام او و خطوط او باقی است از اهل قزوین
استادان مقصود مسگر از غلوی تشیع بارفع مظنه گسستن که عامهٔ اهل قزوین بدان متهم اند بقتل [illegible]
القصه بعد از چندگاه که شهر شهرهٔ صفهان دولتسرای نقش جهان از وجود شریف شهریار زمان
آراستگی یافت دیگر باره بسیر مازندران مایل و راغب گشته متوجه آن دیار نزهت آثار گردیدند چون
رستم محمد خان بنوعی که گذشت در بلخ منهزم گشته از جاهلی و بی تدبیری پریشان حال بدار
السلطنت هرات آمده آرزوی آمدن بدرگاه معلی داشت حضرت اعلی زمان غلام خاصهٔ شریفه را
که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس است بایلغار بطلب او فرستادند که در فصل خریف که چون ایام بهار
هنگام لطافت از هار است او را بپایهٔ سریر اعلی آورد که در مازندران رفیق موکب نصرت نشان
بوده از تماشای شکارهای دار المرز بتخصیص شکار گوزن بیابانکان مازندران و زنگول گیلان بهره ور
بوده باشد و هم چندگاه معاشر حضور اقدس بوده بر جوهر ذات او اطلاع حاصل شود زمان بیگ
مذکور از فرح آباد ایلغار نموده در عرض هفت روز بیست مرحله راطی نموده بدار السلطنهٔ هرات رسید
و پادشاه زادهٔ اوزبک را در اندک روزی بفرح آباد رسانیده و آن ایام نشاط انگیز را که از کل
فرح و انبساط می گذرانیدند فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد گردید و ایام چون زلف مهوشان
پریشان گردید و چشم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه باز شد و جهان
آرمیده برهم خورده و لوله و آشوب از سر گرفت و دست حادثه درازی نموده بعد از آن سرحدها
دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده بکاخ دماغشان راه یافت نظم پریشان شد ایام چون زلف یار

پرآشوب شد عرصه روزگار، خبرهای ناخوش زهر سو رسید، که یکچند شد خوشدلی ناپدید، القصه خبر موحش از هر سو رسیدن گرفت و موجب حرکت لشکرها شده معامله مصالحه و معاهده در میان اختلال پذیرفت اما بنیروی اقبال همایون و مساعدت بخت میمون هر گونه فتوری که روی داد عنقریب باصلاح مقرون گشته چنانچه هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر استیلای اکراد برادوست بقلعه دمدم که در اوایل این سال بوقوع پیوست از سوانح غریبه عجیبه تسلط اکراد برادوست است بحیله و تذویر بقلعه ارومی مشهور بقلعه دمدم

کیفیت سرگذشت آنکه ایالت ولایت ارومی و محارست قلعه مذکور بنوعی که سبق ذکر یافته و پرتو شنو بر آن تافته بقباد خان بیکدلی برادر محمد بیک تعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیرخان چولاق که دختر یکی از مردم فرومایه آن ولایت بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده خدمتکاری قزلباش مینمودند و قباد خان راتعلقی دست داده بخاطرش رسید که از طبقه اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند در آن قلعه کسی نگذارند و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادوست که قوم امیرخان است چون چند روز در آنجا بسر میبرد با آن عورت و جماعت اکراد براسله و پیغام مواضعه مینماید که در هنگامی که خان در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قباد خان بیرون رفته بوده است الغ بیک و اعلای آن جماعت با چهل پنجاه نفری از کردان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبردار گردانیده ایشان سوراخی در یک برج سوق که در جنب قلعه است نموده الغ بیک و مردم او یک یک از آن برج داخل شده علی الغفله حارس آن برج را که در خواب بود بقتل آورده از آن راه بقلعه در آمدند و هر کس که در هر برج که خوابیده بودند براه عدم فرستادند و بنقاره خانه رفتند نقاره بنام خود بنوازش در آوردند و از اکراد هر کس در قلعه بود بر سر او جمع شدند اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پرده خیالشان رخ ننمود مشاهده نموده سراسیمه و حیران گشتند و چون شب دیجور غلغله و آشوب در قلعه افتاد و طایفه قزلباشیه بر کیفیت و کمیت مخالفان اطلاع نیافته از خوف دهیادولی و بیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته منتشر گشتند چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود و اکراد بر قلعه مستولی شده ما یعرف ایشان را بتصرف در آوردند و از مخالفان اکراد آن حوالی بقدغن کومک طلب نمودند این خبر موحش بقباد خان رسیده انگشت ندامت گزیده جمعی را جهت تحقیق خبر فرستاد و آقا سلطان مقدم نیز در مراغه این خبر شنیده بپای قلعه ایلغار نمود از

مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک اکراد قلعه می آمدند دچار
شده فیمابین جنگ در پیوست و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیمودند پیربوداق
خان حاکم تبریز و شیر سلطان مکری بر این خبر شنیده ایلغار نموده بپای قلعه رسیدند و قبان خان در
کمال انفعال از غفلتی که بر حسب اقتضای قضا و ی روی داده بود بامرا ملحق شده مشخص شد که زیاده مردمی
در قلعه نیستند با اهتمام تمام در اندیشه یورش بودند که آتش فتنه ایشان بزلال اقبال منطفی گشت الغ بیک
روزی در قلعه باروط به تفنگچیان خود قسمت میکرد شراری بمیان باروط جسته شعله کشیده یکطرف
روی او سوخته مجروح و ناتوان گردید و گروه اکراد ملاحظه نمودند که لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف
و جوانب قلعه را فرو گرفته و سردار ایشان سوخته آتش یاس و حرمان گردیده و از تردد عاجز گشته و احوال
کومک نیز معلوم ایشان گشته از آمدن کومک دیگر مایوس بودند با این حال قوت قلعه داری در خود ندیده
خوف و هراس بیقیاس بر ایشان مستولی گشته چاره بجز فرار نیافتند در شبی مظلم چون دل اهل ادبار
تیره و تار بود احمال و اثقال آنچه توانستند بر دبر اسپان بار کرده و سردار خود را بر اسپی بسته علی الغفله
دروازه گشوده راه فرار پیش گرفتند چون امرای عظام اطلاع یافتند جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند
بدیشان رسیدند دیگر باره قلعه مذکور که در متانت و استحکام با قلعه چرخ اخضر برابر است بدست عسکر
اقبال در آمد هشت روز اکراد در قلعه بودند چون خبر تسلط اکراد بعرض اشرف رسید موجب اکراه
خاطر انور شده بود متعاقب این خبر بهجت اثر رسیده برادران قبان خان در خدمت اشرف اندکی
خجلت زده از غفلت برادر بودند اما حضرت اعلی از فراخ حوصلگی آن خطای عظیم را از آن سلسله
گذرانیده در مقام مکافات نشدند اما قبان خان از امارت آن ولایت معزول شده به پیربوداق خان
شفقت شد و بالآخره آتا سلطان فرار یافته جمعی از توپچیان و تفنگچیان خاصه شریفه خراسانی بسرداری
مجنون بیک یوزباشی بکوتوالی قلعه مختص گشتند **ذکر طغیان و عصیان گرجیان و جمعی از ترکمانان
شیروان و آمدن طهمورث گرجی بالکاء کاخت** بسبب آوازه سردار روم و فتنها که در آن ایام
از هر طرف نمودار گشت چون عهد و پیمان رومیان بر مثال خانه طفلان که بر رهگذر سیل بنا نهند نااستوار است
ارکان دولت عثمانی بعد از قتل نصوح پاشا که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود بسخنان دروغ جاهل
نادان گرجی و اغوای مفسدان خصوصاً اولاد شاه قلی بلبلان از جادهٔ مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه

قاسم بیک بورون مازندرانی بایلچیگری رفته در اسلامبول بود محمد پاشا وزیر اعظم را سردار کرده بجانب
عجم فرستادند چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت و هنوز حقیقت صدق و کذب آن معنی بتمام وضوح
نداشت و امری که موجب اختلال امر مصالحه باشد از این طرف صدور نیافته بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط
علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام
آذربایجان در تبریز اقامت نموده از سرحد خبردار باشد و کس فرستاده قلعه گنجه را که اعتمادی بر آن نبود خراب
نموده محمد خان بیگلربیگی قراباغ امر فرمودند که بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید این اخبار [illegible]
بگرجستان و کردستان رسیده مفسدان هر طایفه را هوای عصیان و طغیان بر سر افتاده داود بیک گرجی
که وکیل عیسی خان شیخ بود هوس یاغیگری در دل پدید آمده گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری
بود که بجهة اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشان است بکلیسای آلاوردی آمده بودند تفنگچیان
مستحفظان قلعه غفلت ورزیده شرط آگاهی بجای نیاورده بودند و خلق بسیار را از طبقه گرجی راه داده
گرجیان بعد از لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیک و طهماسب [illegible] که از نادران
مسن و هواخواهان طهمورث بود شروع در گرفتن و کشتن تفنگچیان قزلباش نموده اکثر آن بیچارگان را بزخم شربت
شهادت چشانیدند و داود بیک سرعتی نزد طهمورث فرستاده او را بآمدن کاخت تحریک نمود جمعی از
مردم شیروان نیز که متهم بموافقت رومیان گشته مجدداً حکم بر اجلای ایشان شده بود خصوصاً ملک پیری سرحلقه
تراکمه قبیله قابستان که بر دلو ملک اشتهار دارد عصابه عصیان بر سر بسته طرف داغستان را مأمن خود ساخته جمعی
بیدولتان اوباش و فتنه انگیزان بد معاش شیروان بر سر او جمع شده دست تطاول بحواشی مملکت
دراز کرده اند القصه مملکت شیروان نیز بهم برآمده در آن ولایت فتنه و آشوب پدید آمده دلو ملک نیز نزد
طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهمورث بیدولت نادان باغوای جمعی از نادران گرجی همراه
بودند و تحریک یاغیان مذکور از آنکه گوزن تیز شاخ هر چند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد
بدولت دو روزه فریفته گشته بیار کاه کاخت درآمده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی
همراه او جمعیت کرده داود بیک را با جمعی بر سر بیگناش بیک یوزباشی و تورچیان که در زکم بودند فرستاده
یوزباشی مذکور که در آن وقت علیل و بیمار بود و تورچیان قورچی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده باراده
بیرون آمدن کریمان خود بدست گرجیان دادند و آن گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را با اهلی نقاره برجه

شهادت رسانیدند دلو ملک نیز با طاغیان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که در ارش بود آمده محمد حسین سلطان
در حینی که مملکت شیروان برهم خورده ارباب بغی و عصیان سر از جیب طغیان برآورده بودند از جهل و غرور
از قلعه بیرون آمده با معدودی باستقبال خانه کوچ خود بکنار کر رفته بود و لشکر شیروان غافل بر سر
او ریخته و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور برآورده تلاشی که مقدور
ایشان بود کرده همگی مردانه وار شربت شهادت چشیدند و سرخ روی دنیا و آخرت گشتند و اموال
و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بودند بتصرف غازیان درآمد و بعد از واقعه مذکور بسیار
ملازمان محمد سلطان چون راه بیرون شد مسدود دیدند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی خود را ضبط
نموده شاید بعهد و پیمان از چنگ بدخواهان خلاصی یابند و خود را بجائی برسانند دلو ملک با اتباع
خود بارش در برابر قلعه رحل اقامت انداختند و غازیان قورغلو که قوت و قدرت قلعه داری
نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسیدن قزلباش بباغیان رسیده سراسیمه کوچ
کردند و غازیان قورغلو نجات یافته سر خویش گرفتند کیفیت آن واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهمورث
بگرجستان و قتل قزلباشیه و فتور و برهم زدگی ملک شیروان در اصفهان بمسامع جاه و جلال رسید
و موعد سفر روسیان گذشته بتحقیق پیوست که سردار درین سال در دیار بکر قشلاق اختیار کرده
که در سال آینده لشکر بر سر قزلباشیه کشد لهذا حضرت اعلی مقرب الحضرت اسفندیار بیک اوچی باشی
عربگرلو را با گروهی از تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدان صوب فرستاده حکم همایون شد
که علی قلی خان شاملو از تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی غلامان و قورچیان آذربایجان و محمد خان
زیاداوغلی و امرای قراباغ باو ملحق گشته بسرداری علی قلی خان لشکر بگرجستان کشیده درین زمستان
بدفع فتنه طهمورث و شیروانیان بپردازند و علیقلیخان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال
تمام متوجه آن صوب گردید و خان مشار الیه و اسفندیار بیک ایشیک آقاسی بیکدیگر ملحق گشته روانه مقصد شدند

ذکر محاربه طهمورث گرجی با علی قلی خان و جنود قزلباش در مهران و انهزام قزلباشیه بحکمت بالغه ملک منان

چون تمشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سر پنجه اقتدار
خالق صغیر و کبیر است هر گاه حکمت بالغه الهی اقتضا امری نماید که از حیز قوت بفعل آید صورتی از پرده خفا
بجلوه گاه ظهور آید اسباب این که هزاران مصلحت در ضمن آن منطوی است بدستیاری کارفرمایان

قضا

قضا و قدر سر انجام می یابد و بسعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغییر بر آن راه تغیر نمی پذیرد
و مصداق این سیاق محاربه طهمورث بی دولت است با جنود اقبال که از جهالت و نادانی جرات نموده
خود را عاقبت در ورطه مهالک دلوار انداخت چنانچه در محل خود بسمت گذارش خواهد یافت القصه چون
علی قلی خان و اسفندیار بیک و امرای عظام متوجه بمقصد گشتند جمعی از قورچیان و غلامان و لشکر اذربایجان
که بمرافقت ایشان مامور بودند فوج فوج آمده ملحق می شدند قریب بپانزده هزار کس جمع شده هنوز تفنگچیان
و جمیع دیگر نرسیده بودند چون صلاح در توقف نبود با آنجماعت از راه تفلیس قدم بولایت گرجستان نهاده
تا حوالی جایی که فاصله گرجستان کاخت و کارتیل است و سر راه باشی آچوق رفته نزول فرمودند که اگر
طهمورث اراده بجانب باشی آچوق داشته باشد بیرون نتواند رفت و جمعی از گرجیان نیز اظهار شاهی
سیونی نموده بعساکر منصوره ملحق گشتند بحسب ظاهر اظهار موافقت مینمودند و راههای دیگر را مقرر ساخته
قراولان قزلباش و گرجی تعیین نمودند که از حرکت مخالفان خبردار بوده اعلام مینموده باشند و طهمورث
با خبری از جنود گرجیه که بر سر داشت بعزم محاربه قزلباش بدانطرف در حرکت آمد و امرای عظام از
انهاء کذب آمیز گرجیان حرکت او را حمل بر فرار مینمودند اما اصلا از آمدن او بطرف معسکر قزلباش
اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم آمده بنزدیکی اردو رسیده است
اگر چه بر سخن گرجیان اعتباری نبود بنابر ملاحظه احتیاط علی الصباح امرای عظام و عساکر بهرام
انتقام جبه و یراق مرتب داشته از اردو بیرون رفتند که محل مناسب جهة جنگ اختیار نموده اگر آمدن او
وقوع داشته باشد بکارزار قیام نمایند والا در محل دیگر که مناسب تر باشد جهة نزول اردو تعیین نموده
بدانجا نقل نمایند و مدتی در آن سر زمینها توقف نمودند و قراولان که بر سر راهها فرستاده بودند آمده
نمودند که اصلا اثری از لشکر مخالف ظاهر نیست امرای عظام بعد از انتظار بسیار چون اثری ظاهر نشد
بازگشته هر کس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شده بودند که یکناگاه آواز طبل مخالفان
آمده خبر رسید که اینک مخالفان نمودار شدند ظاهرا گرجیان که اظهار شاهی سیونی مینمودند غدر و نفاق
ورزیده آن راه را که او آمده نشان نداده بودند و قراولی با آن راه نرفته بود القصه بعد از ظهور این حال دیگر
باره امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بعرصه گاه نبرد آمدند محمد خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ را
چرخچی لشکر نموده از امرای قراباغ پیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد شمس الدینلو را بمعاونت چرخچی

تامور کردانیدند میمنه و میسره سپاه را ایلغار بمغدور بجنود اقبال آرا ستند و اما از عدم فرصت
و سراسیمگی سپاه صف آرائی و توزوک لشکر بر نهج دلخواه میسر نشد و هنوز از لشکریان در اردو
مانده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیدند
بهیات اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند چرخچیان تاب آن گروه انبوه نیاورده منهزم گشتند
بیگر سلطان و محمد خان فرصت معاونت نیافته هر کدام با فوج خود بطرفی بدر رفتند
محمد خان زیاد اوغلی با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک
افتادند و درجه شهادت یافتند و این معنی موجب دلیری کفره گرجی و شکستگی جنود اسلام گردید و ارکان
همچنان بهیات اجتماعی جلو ریز بر سر قول راندند و میمنه و میسره سپاه قزلباش که از انهزام چرخچیان
و کشته شدن محمد خان سراسیمه گشته بودند از حمله همجا با سپاه ضلال بهم بر آمده چریک آذربایجان
بی آنکه دست بآلت حرب برند پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند و فوجی از مبارزان
جنود مسعود و طایفه شاملو و ملازمان علی قلی خان که در قلب بودند از هر طرف چریک مذکور منقلب گشته
مجال مدافعه دشمن نیافته گرجیان چون بلای آسمان بهر کدام رسیده از پای در آوردند القصه لشکر قول
بهم برآمده هر کس سر خویش گرفت علیقلی خان که در قلب بودند و اسفندیار بیک که هر یک در
شجاعت و دلیری یگانه روزگار بودند و در آئین رزم سرآمد مبارزان شجاعت شعار چون برگشتگی
لشکر مشاهده نمودند لحظه بملاحظه نام و ننگ درنگ نمودند چون بیفایده بود بالضروره عنان از معرکه
پیچیده بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره گرجی بخون دلیران دلیر شده تیغ انتقام از نیام
بر آوردند و چشم زخم چنین بلشکر اسلام رسیده درین معرکه گروهی بدرجه شهادت رسیدند طهمورث
نابکار که مست باده غفلت بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان گشته باردوی
قزلباش آمده و خود در خیمه علی قلی خان فرود آمده منازل هر یک از امرا و اعیان را بیکی از عظما
و اعیان خود داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب گرجیان و کفره ظلام گردید و از این معنی
غافل افتاد که کلنگ تیز منقار هر چند بلند پرواز باشد از چنگل شاهین اوج اقبال باز نتواند
رست بدین بی ادبی که از و سر زد عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان در آمده الکا و مملکت
چندین ساله نیاکان خود را بباد بی نیازی داد و شرح آن در محل خود گذارش خواهد یافت

القصه علیقلی خان و اسفندیار بیک و سایر امرا عظام مسیر و سامان بقلعه تفلیس رسیده پراکندگان لشکر
بانجا جمع آمدند از امرا معارف سپاه محمد خان زیاد اوغلی و حسینخان حاکم کوهدم کیلان و حسین قلی بیک
ملش ولد باد کار علی سلطان که با مردم خود در یکطرف معرکه ایستاده بودند بعد از گذشتن جنود گرجیه
از عقب ایشان در آمده جهت بنجاه تفری را بقتل آورده از عقب امرا بتفلیس رسیدند و علیقلی خان توقف خود را
در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمرشد قلی بیک ولد محمد خان زیاد اوغلی و فوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه
آمده در خرابه خانهای گنجه نزول نموده در آنجا طرح قشلاق انداخته حقایق واقعه را بعرض دعاگویان
سده جلال رسانیدند هرچند طبع آتش خوی اشرف اعلی ازین اخبارات وحشت انگیز چون آتش سوزان
دود از نهال جوشان و خروشان گردید اما از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر فرموده منشور عاطفت
مبنی بر استمالت بعلیقلی خان و رفقا فرستادند که در طریق سپاهیگری و آیین حرب و قتال هزیمت و ظفر
قرین یکدیگرند از چشم زخمی که باقتضا قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده
منتظر ورود موکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدانطرف معطوف گشته عنقریب بتوفیق
الهی و قوت دین اسلام صمصام زبرجد فام از نیام انتقام آخته جزای عمل بادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت
اندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات خسروانه خاطر دغدغه آلودشان فی الجمله اطمینان
یافت در قشلاق گنجه نخلبت زده و بلپسر و سامان میگذرانیدند که طنطنه رایات فیروزی آیات جاه و جلال
در آن ولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال همایون فال
آینده نگارش قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته طراز میگردد درین سال حضرت اعلی که منبع جود و احسان
و مطلع اشعه انوار فتوحات ملک ستان است بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و اجاره مستغلات یکماهه
شهر رمضان که منطوق شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ خلاصه ایام شهور و اعلام و هنگام طاعات و عبادات
حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی معاف بوده
در آن ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه بوده هیچکس دیده بر غله دهقان
مسکین چون خوشه پروین نتواند انداخت و خرمن کاه چون کهکشان فلک از آسیب محصلان ایمن بوده
بر او چشم حسرت بآن نگاه نتواند کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده
بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند درین باب بمباشر اقبال بممالک محروسه ارسال

یافت واین عطیه که اعظم عطایاست علاوه بخششهای دیگر گردید و هم چنین احداث جمیع ممالک که
در دفاتر دیوان اعلی ابواب جمیع قانونی بوده در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین یافته غافل افتاده
بودند که باخذ آن پرسش قضا یا وجریمه مجرمان است و آن را خود داروغکان بعمل می آوردند علاوه
جمیع قانونی احداث از رعایا گرفتن موهم سه تکرر است درحین عرض مهمات دفتری حضرت
اعلی این نکته را بفطرت عالی در یافته خاطرنشان محاسبان دیوانی فرمودند و همگی تصدیق کرده زبان
بدعا و ثنای آنحضرت گشودند القصه وجوه مذکور در قلمرو همایون بتخفیف مقرر گشته حکم همایون نافذ
گردید که مستوفیان عظام هر وجوه را که در ممالک بعمل عمال تخمینا قریب بمبلغ سی هزار تومان رایج
شاهی می شد از دفاتر حلو بتخفیف اعتبار نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند
امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاجل و آجل عاید گردد **سوانحی که درین سال در
خراسان بهشت نشان روی داد** درین سال از جنود اوزبک قرالعمه نام که در حدود بلخ ترقی
نموده بود گروهی از طایفه المانجی بر سر خود جمع نموده بهر طرف می تاخت رفته رفته چهار
پنجهزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نموده یکمرتبه بولایت خراسان آمده خواف
و باخرزرا تاخت نموده غنیمت تمام بدست آورده با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمده میانه
جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور و اوزبکیه اندک محاربه واقع شده و از جانبین جمعی مقتول
شد و از آنجا کاری نساخته طرف هرات آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بسیار بدست
آورده بطرف کهدستان رفتند حسین خان شاملو حاکم هرات و جمعی از لشکریان بی سامان را
که اسبی در میان نداشتند قریب ششصد و هفتصد نفر بسرکردگی بیرام بیک شاملو بر سر ایشان فرستاد
که منتظر فرصت بوده در هنگام مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آن گروه بخاطر آورد که آنجماعت
هرچند مردم مجهول الاسم اند اما اگر شکستی بدیشان رسد باعث بدنامی او است دو دست
جوان دلیر بسرکردگی خسرو بیک که الحال حسب الامر اعلی بخسرو سلطان موسوم و حاکم ماروچاق است
بمدد ایشان فرستاد بایرام بیک خبر اوزبک گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد شب از پهلوی آن
جماعت که در کهدستان فرود آمده بودند گذشته قریب بصبح بیکدو نفر از جماعت جمشیدی که از
محل تردد اوزبکیه خبردار شده دچار شده و ایشان قلاوزی آن لشکر کرده در وقتی که جنود

اوزبک

اوزبک بعضی بیدار شده و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند و اوزبکیه از شیهه اسپان
و صهیل ستوران خبردار شده پیرام بیک از قلت سپاه خود و کثرت مخالفان اندیشیده بخاطر آورد که
چون صبح طلوع نمود و جهان روشن گردد و آن جماعت سوار شده مستعد محاربه گردند و بر کمیت لشکر ما اطلاع
یابند یک تن از سپاه قزلباش را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کرم فالق الاصباح کرده در اوان
طلیعه صبح بر سر آن گروه ریختند مقصد ششصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شده
بودند که قزلباش تلاقی گشته در حمله اول بسیاری از آن طبقه را طعمه سنان و ضرب بلارک آبدار بر خاک
هلاک انداختند در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو بیک با دلیران رزم آزمای که متعاقب
می آمدند بمعرکه رسیده از طرف دیگر کرنای نواخته چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیدند
اوزبکیه آواز کرنای را بآمدن آمدن حسین خان حمل نموده مجال استقامت نیافته روی بوادی فرار
آوردند تیغ یمانی غازیان سر افشانی آغاز نهاده هر کس رسیدند از پای در آوردند بقیة السیف
پیاده و سواره بدشت و کوه پراکنده گشته در بیابان از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند قریب
بیکهزار زنده و تا دو هزار اسپ و اشتر بدست غازیان در آمده با غنایم موفور معاودت نمودند
و از نعمت معلوم نشد که بقتل رسیده باشد یا بطرفی بیرون رفت مدتی نام و نشان او بدید نیامد
اغلب را گمان آن بود که بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده بیرون رفته و ازین فتح بین
که غازیان را روی داد اوزبکیه پای در دامن ادبار کشیده مدتی آرزوی آمدن خراسان نکردند دیگری از

سوانح کشته شدن قزاق خان ولد حسین خان بیگلربیگی خراسان است که حاکم ماروچاق بود کیفیت این
قضیه آنکه جمعی از طایفه ارلات جغتای که همراه خلیفه سلطان بدین دودمان و ولایت ایشان آمدند در زاده
و محولات بودند خلیفه سلطان با دعای آنکه از اطوار ایشان صورت خلاف و نفاق مشاهده نموده از روی
دولتخواهی جمعی از عظمای آن طایفه را بقتل آورد و ازین قضیه تبعه ایشان خایف و هراسان گشته روی
بوادی فرار آوردند حسینخان بیگلربیگی در هرات از قضیه قتل ایشان آگاه گشته چون جمعی دیگر از طبقه
ارلات در ماروچاق اقامت داشتند بنابر اطمینان قلب آن جماعت جمعی را که روی بوادی فرار
آورده بودند از رفتن مانع آمد ایشان اظهار عناد خلیفه سلطان سبب خود کرده برائت ذمه خود را
از شایبه خلاف باز نمودند و چون مردم سپاهی کار آمدنی بودند حسین خان ایشان را استمالت کرده اینده

مبارو چاق فرشاد که در ملازمت قزاق خان پسر او بوده بحراست سرحد قیام نمایند وایشان در آنجا
توقف نموده راه فرار پیمودند از سایر طبقه ارلات که سایر در مبارو چاق بودند مدتی در آنجا توقف
نموده محل اعتماد شده بودند همانا از فعل طبقه ارلات حلیمه سلطانی و فرار نمودن قوم وعشیرت
ایشان بخود به مظنه شده اراده عذری نموده بودند پسری ساده روی از آن قوم پیش عزت
قزاق خان بود آن پسر برای واراده خود با تعلیم پدر واقوام العلم عند الله شبی که او از افراط
باده بی شعور افتاده بود ومجلس از غیر پرداخته شده هر کس بخوابگاه خود رفته بودند ناگه
الماسکون بر سر او آمده بقتل آن جوان غافل بران مبادرت نموده اقربا وعشیرت خود را از قتل
قزاق خان خبر داده ممکن آن قوم مسعد فرار شده دروازه قلعه را بعنف گشوده راه یمینه پیش گرفته
بمیانه او ز بکیه بخارا رفتند اهل قلعه از آن واقعه عبرت بخش آگاه شده انگشت حیرت برلب گرفتند
غلغله وآشوب بقلعه افتاده در آن شب دیجور اهل قلعه بخود درماند وکسی تعاقب ایشان ننمود
فی الفور خبر بحسین خان فرشاد دند از واقعه فرزند دلبسند او را خبر دادند اندوه هلاک شده
قلق واضطراب سودی نداشت دست در دامن شکیبائی زده خنجر و بیک را با جمعی مردم
کاردیده بجانب قلعه فرشاد که مبادا فتوری در آن سرحد واقع شود واو بسرعت برق وباد
بقلعه رسیده بحراست مشغول گردیده وچون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت آن ولایت
وکوتوالی قلعه حسب الامر اعلی بخنجر وسلطان تعلق گرفت **آغاز سال مبارک همایون و سنه شریف**
ظفر مقرون لوی ئیل که مطابق سنه خمس وعشرین والف که انجام یک قرن سعادت قرین است
از جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی است وذکر توجه موکب جهان کشای بصوب گرجستان وقلع وقمع کفره ضلالت
نشان بتوفیق پروردگار جهان چون اراده ازلی ومشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت وقلع وقمع
کفره انجا وبجلیه اسلام درآمدن صد هزار نفس از نسا وصبیان آن بی دینان تعلق گرفته بود
بمیامن توجه پادشاه جمجاه مجاهد غازی یعنی حضرت اعلی طهمورث تیره روزگار از بخت برگشتگی
اسباب ادبار خود وقتل وآوارگی آن گروه مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور شد بکاره جنود
مسعود جرات وجسارت نموده چون پرتو این خبر در ما زندران بر پیشگاه ضمیر انور تافت نایره
غضب شاهانه وشعله آتش غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شراری از آن خرمن سوز عالمی

توانند

نواند بود لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن پی و بنیان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در خاطر
انور رسوخ یافت حکم معلی بنفاذ پیوست که امراء عظام و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال تمام
متوجه ییلاق گرجستان گشته متوجه و آماده غزا و جهاد کفار آن دیار گردیده چندین هزار تفنگچی
قدرانداز از اصفهان و سایر محال عراق تعیین یافت که بزودی بموکب نصرت قرین حاضر گردند
و چون صلاح دولت در عزل نقف(?) سلاطین زادهای گرجی بنود لوارصاب خان را بفریدون خان حاکم
استرآباد سپردند و عیسی خان را بدماوند فرستادند که هر دو تا معاودت موکب همایون در آنجا
بوده باشند در ساعت سعد از دار السلطنة فرح آباد جنت نهاد در حرکت آمده در هر مرحله گروهی
از عساکر ظفر شعار فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته بهار و جنود ازهار و ریاحین چون فتح و نصرت
از یمین و یسار استقبال موکب همایون نموده در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۲۴ خورشید
جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل شرف خرامیده کوس نوروزی صدای فتح
و فیروزی در گنبد خضرا انداخت **قطعه** جهان رونق ارجمندی گرفت • ز نور و زر فیروزمندی گرفت
به بزم دلارای سلطان باغ • ز لاله بگردش در آمد ایاغ • دگر باره دهقان از زندگی گشت
به صحرای گیتی گل و لاله گشت • نسیم عنبر آسای بهار چون مشک تتار در وزیدن آمده عرصه جهان را
چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح فزای ماه فروردین عطرسایی آغاز نهاده چون شعله
جمال لاله رخان و سیمای عارض خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیا رسان عرصه دوران گردید
و شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی بگلشن ارم بهروزی و سور و سرور فتح و فیروزی مبدل
ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند و کوچ بر کوچ روانه شده در حدود گنجه علی قلی خان و امرا
استقبال رایات ظفر آیات نموده بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند حضرت اعلی پیربوداق
خان و امراء رفیق او را که از تبریز آمده بودند رخصت کرفتند که بجانب تبریز رفته از آن سرحد خبردار
باشند گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند که با لشکر و حشر خود که متعاقب می آمدند بر سر او
رفته بعد و کومک امرا قیام نمایند چون بلده تفلیس که محل نزول موکب جنت مانوس گردید عنایت خسروانه
شامل حال بکرات میرزا ابن داود خان ابن لوارصاب که در زمان شاه جنت مکان بشرف اسلام در آمده
بود گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی(?) سرافراز گردانیده ولایت کارتیل را باو ارزانی

داشتند و از آنجا ساحت ولایت گرجستان مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث بجهة آمدن
سردار روم که در دیار بکر قشلاق نموده بود گمان نداشت که لشکر قزلباش را فرصت آمدن
گرجستان باشد چون از نهضت موکب همایون خبر داشت سراسیمه و حیران در کمال یأس و
حرمان وداع گرجستان کرده عادت افراسیاب ترک را پیش نهاد همت ساخته از پیش تیغ سهم
رستم و سپاه کیخسرو بجادوئی رهائی یابد با معدودی بجانب باشی آچوق گریخت در میان
گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشت مفهوم يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ سمت ظهور یافته حضرت
اعلی عساکر منصوره را بچند قسم منقسم ساخته هر گروهی را بسرکردگی یکی از امرای عظام از یک
طرف فرستادند یوسف خان و امرای شیروان را امر فرمودند که از آن طرف بگرجستان آیند
و اردوی کیهان پوی را با فوجی از افواج قاهره از یکطرف فرستادند مقرر شد که مساکن گرجیان را
از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند و بهر گروهی رسند مردان ایشان را که با اهل
اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة عرصه تیغ غزا و جهاد گردانیده
بر صغیر از آن بی دریغ ابقا نکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب
ایشان غنیمت غازیان شد طایفه گرجی از همه طرف خود را پابسته دام بلا دیده چون ماهی
در اضطراب افتادند گروه گروه در میان بیشه‌ها و جنگلهای پر درخت و جاهای محکم رفته سغناق
کردند و بر اطراف و جوانب خود هر جا امکان عبور داشت خندق کنده آب انداختند و عیبت سپاهی
با خانه کوچ و اموال بسغناقها در آمده همگی اسلحه و یراق جنگ مرتب داشته بحفظ حال خود پرداختند
چون اکثر سغناقها در آنطرف آب قانق و ایام بهار بارندگی و طغیان آب بود و عبور از آنجا جز
بکشتی میسر نمیشد و گرجیان تمامی زورقها و کشتیها را پنهان کرده بودند حضرت اعلی ایلغار وار اردوی را
در اینطرف آب گذاشته بدر خان ذو القدر مهردار را با اردو بیگی و کلب علی بیک یساول صحبت
شاملو را حارس و نگهبان کرده از آب عبور فرمودند بجهة فقدان کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار
کشیده اسپ و استر و شتر بیشمار را از آب بجبر اگاه عدم شتافتند القصه عساکر منصوره حسب الفرمان قضا
جریان گروه گروه فوج فوج میان جنگل و بیشه در آمده بهر سغناقی که میرسیدند بزور بازوی جلادت
و مردانگی از هم پاشیده همه روزه سرهای قتیلان و اسیران گرجی بنظر همایون در می آوردند

و جمعی بیک

و حسین بیک یوزباشی که از جانب قورچی باشی با فوجی از افواج قاهره در جنگل و بیشه بجستجوی حصاری
مامور بودند بسقناق بزرگی رسیدند که قریب بدو هزار خانوار کرجی و جمعی کثیر از سپاهیان
و ارباب جلادت در آنجا مقام داشتند و آن مکان مستحکم قلعه مثال خندق داشت پر آب
بجز یک راه باریک تنگ که از چوب بر روی آب بسته بودند نداشت گروهی از قورچیان و
غلامان و تفنگچیان بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل سقناق مطلع گردند و صلاح و فساد آنرا بنظر احتیاط
در آورند با موازی سیصد و چهار صد نفر اسپان خود را در بیرون گذاشته از آن راه باریک
پیاده بمیان سغناق در آمدند و از کمال غفلت و بی پروائی بطلب غنیمت و اسیر بطرفی دویدند چون
کرجی خبردار شدند فوج فوج با اسلحه و یراق جنگ پیش آمدند خبر هجوم کفار بعزم رزم بحسین بیک
رسیده در رفتن و مدد و کومک فرستادن تعلل کرد گروهی از کرجیان از عقب غازیان آمده اند راهی را
که قزلباش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشانرا گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش
و تفنگچیان که هر فوجی از طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته با تیر و ترکش و باروط و گلوله با خویش
داشتند دست و پائی زدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند کرجیان هجوم آورده ایشانرا مغلوب
ساختند هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده بود راه دیگر جهت بیرون شد نیافتند و بیرون
بنابر آن بعد نتوانستند رفت چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود اکثر ایشان در راه دین و دولت
بدرجه شهادت رسیدند قلیلی در غایت اضطرار مجروح و زخمدار خود را بر آب انداخته چند نفری بیرون
آمدند و این خبر بعرض اشرف رسیده موجب افروختگی آتش غضب پادشاهانه گشته اول حسین بیک را طلب
نموده در معرض بر عنو و خطاب و عتاب در آوردند و فرمودند که تو که بجنگ سغناق مامور بودی چون بسغناق
رسیدی می بایستی سپاهیانه تحقیق تنگی و بدی آن و کثرت و قلت مردم نموده حقیقت بقورچی باشی
که ریش سفید است و ترا درین خدمت مامور ساخته عرض نمائی مردم را از یک راه بمیان جنگل و بیشه که
سغناق دشمن باشد بی آنکه از اوضاع ایشان خبر یافته باشی و از طرف بیرون شد آگاه گردی چرا گذاشتی
و اگر سفید برخصت تو نشده خود سر رفتند احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمده از چند جا جنگل
عبور ترتیب دهی و جمعی را بمحافظت راهها تعیین نموده خود با بقیه لشکر بسغناق در آمده و مردم را بقاعده
و آداب جنگ ترغیب نمائی که آن جماعت دل بقوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ

نباشد بالعیاذ بالله شکستی روی نماید راه بیرون شد مسدود باشد که سلامت بیرون توان رفت
مشارالیه اراده نمود که لب بمعذرت گشاید حضرت اعلی او را السخن نگذاشته بعفو و سوابق که کس
میبینا و سیاست فرموده جسد او را در میان لشکر دوار دو گردانیدند که عبرت دیگران باشد
و در امثال این گونه مخاطرات عظیمه غفلت و بی پروائی نکنند بعد از سیاست او مقرب
آن حضرت قرچغای بیک را با جمعی کثیر از عساکر ظفر اثر بر سر سقناق مذکور فرستادند قرچغای
بیک بآنجا رفته اطراف و جوانب آن بیشه را احتیاط نموده چند جا را استحکامات راه یافته
بچوبهای قوی راه ترتیب داده غازیان را با آئین شایسته بمیان سقناق فرستاد و چند جا را گرجیان
جسر بسته از عقب جسر تیر و تفنگ می انداختند مردم را از جنگ جسر مانع آمده از اردو توپ طلب
نموده توپچیان جسرها را بضرب گلوله توپ و ضربزن از هم پاشیده گرجیان نیز جنگ ایستاده کوششهای
دلیرانه مینمودند تا آخر روز فیمابین بحرب و قتال اشتغال داشتند آخر روز گرجیان از ستیز و آویز عاجز آمده
ترک محاربه نموده چاره جوی گشتند شب تا رنگ پرده حفظ ایشان شده غازیان دست از محاربه
کشیده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهار صد یا پانصد نفری که یابوی
سواری داشتند بعضی سپاهی و برخی عیالان خود را بر پس سر گرفته در عقب سقناق راهی گشوده
بدامنه کوه داغستان گریختند و سایر مردم که برجا مانده بودند روز دیگر که لشکر ظفر اثر هجوم نمود
طاقت محاربه در خود ندیده هر طرف که دویدند بگروهی از لشکر ظفر اثر دوچار شدند تیغ
یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده مردان همگی طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان با اسیری
گرفتار آمدند و غنایم موفور در آن سقناق بدست لشکر منصور افتاده تمامت آن سقناق صف
صفا گردید و اکثر گرجیان بدست غازیان در بیشه و جنگل افتاده گرفتار شمشیر و دست اسیر
شدند و اسم چنین سقناقی بود بتوفیق الهی و بنیروی اقبال شاهی و سرپنجه قدرت و قوت
سپاه اسلام از هم پاشیده شد القصه تا بیست روز موکب همایون در آن طرف آب
قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین بتقلیع و قمع کفره بی دین اشتغال داشتند یوسف
خان و امرای شیروان که از طرف زکم می آمدند بهمین قاعده عمل میکردند روزی در کنار
رودخانه فرود آمدند که نصاری زکم که بطایفه ایلی معروفند جمعیت عظیم نموده با آئین جنگ برسر

لشکر شیروان آمدند مبارزان جنود شیروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیمابین جنگ عظیم روی نمود
و بنصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب شدند و بسیاری از آن گروه بمعرض تیغ جهاد
گردیدند و قلیلی بصد فلاکت باطراف و جوانب پراکنده شدند و غازیان مساکن آن طبقه را ویران نموده
در شهر زکم آبادانی نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد آنچه بشومی بی ادبی
طهمورث از قتل و غارت و نهب و اسیر و خرابی الکا بر سر نصاری کاخت آمد معلوم نیست که از زمان ظهور
اسلام الی غایت درین زمان هیچ پادشاهی بفعل آمده باشد و مملکتی را چنین ویران کرده باشند دختران زلیخا
طلعت صاحب جمال و پسران یوسف لقا آراسته بزیور خط و خال از کثرت محاسن با جمال بیرون
بودند تمامت ایران از نظر خجسته اثر همایون میگذشت زیاده از یکصد هزار بعلم آمد اما زیاده از سی
هزار دیگر در هر گوشه و کنار اسیر شد که از عدم فرصت بقلم نیامد خود قتیلان آنچه سر در میدان نظر افتاد
از بیست هزار تجاوز بود و چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشته سردار روم در صحرای موش خیمه
اقامت نصب نموده بجمع نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در گرجستان
لایق دولت ندیدند و فی الجمله سورت غضب پادشاهانه نیز تسکین یافته بود عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف داده از راه مرور یعقوب بطرف کارنیل آمده در بلده تفلیس اقامت نموده بنظم و نسق
قلعه و مهمات بگرات خان پرداختند و از راه احسن آباد به ییلاق صید الجوق توجه فرمودند چون اسبان
قزلباش از کثرت تردد در کل ولایت گرجستان زبون و ناتوان شده بود قریب بده روز در ییلاق
مذکور توقف فرموده از آنجا به ییلاق گوکجه دکنز تشریف بردند تا هنگامی که محمد پادشاه سردار روم
آمد ییلاقات مذکور مضرب سرادقات لشکر منصوره بود و شرح آمدن سردار و قضایای سانحه در ذیل
این دفتر از مساعدت بخت مامول است

ذکر محاربه که در سلماس میانه امرای قزلباش و تکلو پاشا بیگلربیگی وان و میران سنجق اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن پربوداق خان بتقدیر ملک منان

بعد ازین
مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در حدود گرجستان پربوداق خان حاکم تبریز را با امرای آن سرحد تعیین
نمایند رخصت دادند که به تبریز رفته بمحافظت آن سرحد قیام نمایند و گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بمدد ایشان
مامور ساختند و پربوداق خان بجهت دفع فتنه اکراد خصوصاً اولاد غازی بیک ولد شاهقلی بلیلان که
بقلعه غازلی یارق درآمده دست درازی بسلماس مینمودند بآن طرف نهضت نمود و از امرای سرحد

مقصود سلطان کنگرلو و سلیمان سلطان یوزباشی و ابراهیم بیگ برادر فدوی دودمان ولایت
نشان وزیر آذربایجان با چریک آن ولایت و محمد تقی بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروه
تفنگچیان باو ملحق گشته بطرف بایزید باروق در حرکت آمدند اکراد کس بجانب وان فرستاده
از محمد پاشا بیگلربیگی وان مشهور به تکلو پاشا و امرا اکراد استمداد نمودند تکلو پاشا با جنود
رومیه و زنبیل خان حاکم خوشاب و سایر امرا اکراد با موازی شش هفت هزار کس جمع کرده
قزلباش بسلماس آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیربوداق خان و امرا که کما بیش قریب به پنجهزار کس بودند
رسید تخمین مراحل آن راه کرده بقرینه و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز بسلماس می آیند و جماعتی
نیز که بخبرگیری فرستاده بودند موافق آن تقریر کردند پیربوداق خان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل
فرستاد که در آن روز بلشکر ملحق گردد که آماده حرب و قتال گردند اتفاقاً یک روز پیشتر از معهود
که امرا آماده جنگ نشده و پراکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان بطسوج رسیده هنوز ملحق بلشکر
نشده بود قراولان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالف نمایان شد امرا در کمال اضطرار سوار شده
مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرچخچیگری مامور گردیدند تا آرایش صف سپاه قول و ترتیب
میمنه و میسره لشکر مخالف چرچخچیان را مغلوب ساختند و بهیات اجتماعی رسیدند مقصود سلطان
و چرچخچیان بیکطرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعتی چند که برساقه لشکر بودند تاب
حمله مخالفان نیاورده پشت بمعرکه کردند ازین جهت نیز لشکر قول بهم برآمده متفرق و پراکنده گشتند
و راه انهزام پیمودند پیربوداق خان که مشاهده این حال کرد از غایت غیرت و بدنامی عار فرار
بخود راه نتوانست داد در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از شکست قزلباش دو سه نفر ملازم عنان
او را گرفته باز گردانیدند درین اثنا زنبیل خان محمودی با جمعی از عقب او در آمده بی آنکه بحال او شناسا
گردد زخمی منکر باو زد یکی از ملازمان خود را بر سر خان انداخت اکراد آن ملازم را نیز
بقتل رسانیدند و پیربوداق خان بزخم زنبیل خان کشته گردید سلیمان سوباشی و محمد تقی بیگ مین باشی
تفنگچیان و جمعی از غازیان که در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بهمان باغ کشیده رخنهای
حصار را گرفته شروع در تفنگ انداختن کردند رومیه و اکراد او را صورت فتحی روی نموده اموال و
اسباب آنچه در بیرون محوطه بود نصیب مخالفان گشت روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند اهل

حصار

حصار بضرب گلوله تفنگ ایشان را باز گردانیده جمعی را بر خاک هلاک انداختند و سه مرتبه روز آورده کاری
نساختند و هر مرتبه جوانان کارآمدنی از مخالفان ضایع شدند و صرفه در جنگ حصار ندیده آوازه بیرون
آمدن موکب ظفر نشان از گرجستان و نهضت رایات جلال بطرف آذربایجان بدیشان رسید طبل
ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار مردانه از آن معرکه نجات یافته بجانب تبریز کوچ کردند کلبعلی خان در
طسوج این خبر شنیده ابراهیم بیک و منهزمان لشکر باو رسیدند چون مددی از و باهل حصار منصور نبود و برا
شش هزار کس رفتن او را لایق نمی‌نمود بازگشته بشهر آمد زبردستی آخر در اول می‌بایست و خبر کشته شدن
پیر بوداق خان و استیلای مخالفان بشهر رسید مردم شهر بنوعی بهم برآمده سراسیمه گشتند که دست از پای
نشناختند کلبعلی خان بشهر رسیده مردم فی الجمله آرامش یافتند متعاقب خبر بازگشتن ایشان رسیده خاطر
تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت بعرض عاکفان سده سپه مثال رسید و حینی که رایات جلال
از راه اخسابا و بجانب ییلاق بیرقت بارد و رسیده موجب کدورت خاطر دولتخواهان خصوصاً
طایفه ترکمان گشته اما حضرت اعلی بحوصله پادشاهانه گذرانیده شاه بنده بیک پسر پیر بوداق خان را
بجای پدر امیر الامرای تبریز فرموده بلقب ارجمند خانی سرافراز گردانیدند سلیمان سلطان سوباشی
که درین جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد شفقت شاهانه شده او را نیز بلقب ارجمند خانی سرافراز گشت
و محمد تقی بیک مین باشی مشمول عنایت شاهانه گردید و چون آمدن سردار شیوع یافت بنا بر رعایت حزم
و احتیاط کلب علی بیک یساول صحبت ملو را به تبریز فرستاده که امرا و عساکر آنحدود را با قشون و لشکر جمع نموده
از اطراف خبردار باشند حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بدانجا فرستاده که باتفاق امرای
آذربایجان بخدمات آن سرحد قیام نماید و ایشان جمعیت نموده بطرف سلماس رفتند و رحل اقامت انداختند
و بعد از آنکه آمدن سردار بطرف چخور سعد بتحقیق پیوست بازگشته چند گاه در شهر بودند تا وقتی که حکم
همایون بطلب ایشان عز صدور یافته در حدود ایروان بلشکر ظفر قرین پیوستند **از سوانحی که بظهور پیوست**
در حدود گنجه مغضوب شدن و سیاست کردن مرشد قلی خان ولد محمد خان زیاد اوغلی قاجار است
و خلیل سلطان قرامانلو است شرح این سرگذشت آنکه چون محمد خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ
در راه دین و دولت بدرجه شهادت رسیده بود و حضرت اعلی را که همواره احقاق حقوق خدمتکاران
جانسپار و رعایت بازماندگان ذوی الحقوق جبلی ذات اشرف است اراده خاطر انور بدان متعلق بود

که جا و منصب او را بیکی از پسران او تفویض نمایند تشخیص آن را برای و رضای ریش سفیدان ایل و عشایر
قاجار و الکای اران آن سلسله فرمودند که بهر یک از پسران راضی باشند داده شود زیرا که مرشد قلی خان
اگرچه پسر بزرگتر و جوان نمایان خوش سیما بحسب ظاهر شایسته تر مینمود اما چون بر طبیعتش غالب بود
و چون بدمستان باده غفلت و غرور افعال و اعمال بیخردانه نسبت باهل و عشیرت و منتسبان آن خانواده
از و بظهور می آمد و هر گاه جهل و جنون و بدمستی در یک طینت جمع آید و غرور جاه و حکمرانی بآن منضم
گردد هر آینه جز اعمال زشت بیخردانه از و بظهور نپیوندد و بدین جهت حضرت اعلی رضاجوی خاطر
منتسبان آن سلسله شده و چند روز آن جماعت با یکدیگر کنکاش نموده آخر الامر رعایت توره و آداب
منظور داشته چون پسر بزرگتر بود بحکومت او راضی شدند و حسب الرضای ایشان بدین رتبه والا امر
بلندی یافت روزی با امرای عظام قراباغ مجلس شراب منعقد ساخته صحبت میداشت میانه بیگر سلطان
اکبرمی دوزت حاکم بردع و خلیل سلطان قراباغلو حاکم احسنا باد گفتگو می شود بیگر سلطان از مجلس بیرون
میرود خلیل سلطان خود را باو رسانیده زخم کاری باو میزند و مرشد قلی خان که بیگلربیگی ایشان بود
تغافل میکند و در مقام تادیب نمی آید بنابر آن بیگر سلطان و همگنان این عمل را بتحریک و اغوای او حمل مینمودند
چه بیگر سلطان بنوکری و توجهات شاهانه محسود او و سایر امرای قراباغ بود چون اینگونه جسارت و دلیری
در اردوی همایون نمودن در میزان طبع عدالت سرشت حضرت اعلی سنجیده نیست و در قانون سپهداری
و ضبط و ربط لشکر جای تغافل نی از ظهور این بدمستی نایره غضب شاهانه اشتعال یافته حکم شد که
اول مرشد قلیخان قطع ید خلیل سلطان که کار و زده بود نماید بعد از آن مرشد قلیخان را چشم کندن
و دیدههای او را از مشاهده مصنوعات الهی که بدترین عقوبات است عاطل ساختن شتاب فرمودند
ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ بمحمد قلی خان برادر کوچکتر او که جوهر دانش از آینه اطوارش نمایان بود
تفویض یافت **گفتار در لشکر کشیدن محمد پاشا سردار روم بجانب و محاصره نمودن قلعه ایروان
و بی نیل مقصود باز گشتن** سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خطا محفوف سخن را در مضمار بلاغت
بدین نمط آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه پیراسته اند که سلطان احمد بن
سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالحه و پیمان که میان او و حضرت
اعلی وقوع یافته از طرفین ایلچیان سخنوران آمد شد نمودند و هنوز قاسم بیک سپهسالار مازندران

که ازین جانب با نامهٔ محبت آمیز با ایلچیگری رفته در استنبول بود بحجر و اندک فتوری که در مملکت شیروان
و گرجستان چنانچه بتحریر پیوست وقوع یافته بجمعی سپردوشان جاهل نادان و فرومایگان جنس شمال طهمورث
گرجی و درلو ملک شیروانی و دیگران که از جهت عصیان و طغیان سر برآورده و فتنه انگیخته بودند بسخنان
دروغ و اخبار کاذب بی فروغ ارباب فساد و هیچ و پوچ مسلکی کرده باغوای چندی از نزدیکان خود که در
حریم دولتسرای عزت نشو و نما یافته بودند و از سرپنجهٔ حادثه سیلی روزگار نخورده بودند و در هر مرحله
پیمائی نشیب و فراز فتور و فتن آبله پای نگشته از عالم بیخبرند معاهده و پیمان سست بنیان خود را بر طاق
نکث و نسیان نهاده در سالی که سید محمد پاشا را که حاکم مصر بود وزیر اعظم و سردار کرده بر سر قزلباش
فرستاده و او چنانچه اشارتی بر آن رفت در دیاربکر قشلاق نموده درین سال بر حسب فرمان لشکرهای ممالک
روم از روم ایلی و اناطولی و شش ایلی و مصر و شام و حلب و طرابلس و طرابوزون و بلاد قرامان و موصل
و دیاربکر و سایر بلاد جزیره و ارض روم و میران سنجق قبایل و عشایر اکراد باو پیوسته جمعی عظیم دست
داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد با ایران نیامده بودند تمامی وزرا و پاشایان
و ارکان دولت عثمانی ینگچری آقاسی که قانون ایشان نیست که از موکب پادشاه جدا شود همراه شده
با لشکرگران و عساکر بیکران و توپهای کوچک و بزرگ و عرابه بسیار و ضربزن و بادلیج بیشمار روی توجه
بدین دیار آورده از ارض روم بطرف ایروان در حرکت آمد رایات جلال در ییلاقات کوکچه دنگیز
اقامت داشت و خبر آمدن سردار بوضوح پیوست حضرت اعلی که باطن فیض مواطن خود را بزیور توکل
آراسته بر حسب وَمَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانند بنا بر رعایت
سلسلهٔ آداب فرمان روائی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شده قورچیان
عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان رکاب اقدس صفهانی و خراسانی و بایقی و غیرهم بسرکردگی
از آن طبقه سیما میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کارزار دیده جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان
چلکی خراسانی و ملازاده بایقی و امثال دیگر همه بکومک ولی دایرگونه خان و حراست قلعه مأمور شده از جماعت
کوکلوی شجاعان لشکر قزلباش گروهی که بطلب خاطر هوس مردانگی دارند که بوعدهای جمیل شاهانه مستمال
و امیدوار گشته روانه قلعه شدند و ضروریات قلعه داری از سرب و باروط و فتیله و نفط و غیره
مرتب داشته ارسال نمودند مجملاً قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کاردیده و دلیران معارک کارزار و اسباب

و ادوات قلعه داری و استحکام و سردار در بیست و دهم شهر شعبان بپای قلعه ایروان رسیده تسخیر آن را
باغوای بیگلربیگی آقاسی و بیگلربیگیان قلعه گیر و ترکچه بیلمز حاکم آخسقه که همیشه در پی سر حد لافهای گزاف
میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره قلعه پرداخته آن حصن مبارک را زیاده از یکصد هزار مرکز وار در میان
گرفتند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را چند گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی
یکی از معتمدان کاردیده ارسال دارند که از دو سه طرف اردوی مخالفان سیاهی نموده در هنگام
فرصت دستبردها نمایند که کل عساکر رومیه از خوف و ستیز مبارزان قزلباش جنود بهیات اجتماعی بتسخیر قلعه
نتوانند پرداخت و بطلب ذخیره نتوانند رفت لهذا فوجی از عساکر نصرت نشان را بسرکردگی مقرب
الحضرت قرچغای بیک بآنطرف فرستادند و او حسب الفرمان قضا جریان از اردوی همایون و رکاب
اقدس جدا شده متوجه آن صوب گردید و از جنود اقبال فوجی مردم کاردیده را بسرکردگی خلف بیک
سفره چی باشی بجانب کنه گیر موصعیت در دامن کوه یکغوزیخی طرف شمال قلعه بر سمت راه اردو واقع شده
فرستادند که آن را مضبوط نگاه داشته هرگاه از اردوی معلی کسی بقلعه رفتنی باشد یا از قلعه باردو
آید بمیان ایشان در آمده در انتهاز فرصت پی قضای ربانی خود را بسلامت بمقصد توانند رسانید
و خود با خلاصه مسعود هر چند در محل مناسب اقامت گزیده همواره بمخالفان سیاهی نموده لوازم
حزم و احتیاط مرعی میداشت امامقلی خان بیگلربیگی فارس را نیز که در آن ایام از فارس آمده
بود از طرف شرقی روانه نمودند و دلو محمد شمس الدینلو را با قشون و لشکر خود بجانب غربی ایروان
که طرف ارض روم است فرستادند و راه مترددین رومیه بسته نگذارند که از عقب ذخیره جهت
ایشان آورند و امرای عظام را که باتفاق کلب علی بیک و ولی صحبت شاملو در تبریز بودند حکم شد که
آمده با امامقلی خان ملحق گردند و سرداران لشکر هر روز در جایی بلکه هر لحظه در مکان مناسب
که صلاح دولت قاهره باشد اقامت نموده قراولان کاردیده تعیین نمایند که زبان گیری کرده
اخباری که معلوم ایشان گردد بیکدیگر و مقرب الحضرت قرچغای بیک که سپهسالار و سردار
عساکر ظفر شعار است اعلام نموده همواره از یکدیگر خبردار باشند و اصلاح و استصواب سپهسالار
و از دستبرد خالی ننموده لحظه رومیه را آسوده و فارغ البال نگذارند و چون هوای ییلاق سرد شده
بود اردوی کیهان پوی از کوچه دنگیز کوچ کرده بدره الاکیس که محل خوش هواست نزول اجلال

نمودند و سرداران جنود اقبال حسب الفرمان قضا جریان کمر بکین اعدا بسته شب و روز از حال دشمن
خبردار و غافل نبودند و سپاه روم نیز باموازی چهل پنجاه هزار کس از خوف دست برد قزلباش همه روزه
بر سر اسپ مستعد محاربه گردیده و بکار قلعه نمیتوانستند پرداخت و گروهی قلعه را احاطه نموده در امور قلعه
گیری کوشش مینمودند محاربانی که فیمابین در اطراف و جوانب بوقوع پیوست مرتبه اول آن بود که
آذوقه در میان لشکر روم نایاب بود گروهی از میران سنجق و آلای بیگیان سرکرده جماعت آت
اوغلانی شده باموازی ده هزار اسپ و استران قطار و اولاغ بطرف کرنی چایی که بسمت راه
نخجوان است بطلب آذوقه رفتند امام قلی خان با لشکر فارس خبر یافته بر سر آن جماعت رفت و در حینی که
لشکریان اکثر بجاها در آمده قلعچیان بطلب آذوقه مشغول بودند فیمابین جنگ در پیوست و بنیروی
اقبال آن جماعت را مغلوب ساخته تا یکهزار و پانصد نفر زنده و سر و هزار راس اسپ و اشتر و اولاغ و اخترمه
فراوان بدست در آوردند بقیة السیف فرار نموده بحصول مقصود بموکب خود پیوستند مرتبه دیگر امام
قلی خان و امرای عظام که از تبریز آمده بودند باو ملحق شده در حدود کرنا چایی اقامت داشتند جنود
روم با چهل هزار کس با پنجاه هزار الای بعزم محاربه ایشان در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان
قرچغای بیک خبر باو رسانیدند و او فوراً بامام قلی خان اخبار نمود و امرا احتیاط نموده اردوی
خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سپاهی صف بسته ایستادند که طلیعه سپاه مخالف
نمایان شد که چرخچیان جنود اقبال خصوصاً گنجعلی خان حاکم کرمان و بیک وردی بیک دیوان بیگی امام
قلی خان با گروهی از جنود امام قلی خان و سایر دلیران پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در حمله
اول تا بیست سی نفر از چرخچیان سپاه روم قتیل و دستگیر بودند در آمده گنجعلی خان که مرد کهنه سپاهی
جنگ دیده کارآزموده بود صرفه در جنگ ندیده خود را بنابر صرفه کار بدامنه کوه کشیده اما بیک وردی
بیک از غرور شجاعت و خودرایی با گروهی بجنگ ایستاده تاب مقاومت آن گروه انبوه نیاورده آن
گروه بازگشتند و بیک وردی بیک با چهل پنجاه نفری از تفنگچیان پیاده و مردم مجهول بعد از مردانگی
تمام و سراندازی بیش از پیش بقتل آمده بقیة السیف بسلامت بقول پیوستند و در میان صرفه در پیش آمدن
دیدهبان اکتفا کرده بازگشتند و دیگری خلف بیک سفره چی باشی و رفقا که در کنه گیر بودند قراولان و کوزآنجی
و دیدهبان تعیین نموده از آمد و شد قلعه خبردار بودند از جماعت رومیه دلاور پاشا و مردم او که

در آن سمت فرود آمده بودند از آمد و رفت قزلباش واقف گشته مکرر میانه ایشان و مبارزان
جنود اقبال دست بازی واقع می شد یکمرتبه رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود مسعود
بی پروایی کرده بمیان آن گروه درآمدند و جنگ در پیوستند جهانگیرخان بختیاری
که با دویست نفر از مردم خود همراه بود دلیرانه با اندک مردمی بخیول رومیه حمله نمودند و نزدیک
آن شده بود که گرفتار گردد بزور بازوی مردانگی و قدراندازی که در میان قزلباش و الوار
و اکراد برطبق نام مبتسیله خود تحسین بازی کرده دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمده از عساکر
منصوره مردانگیها بظهور رسیده غالب آمدند و هیچکس پی دستبرد نبود چون رومیه فوج فوج بمدد
میرسیدند غازیان بعد از غلبه دست از محاربه باز داشته سپاهیانه خود را پس کشیدند و رومیان
بتر جرات پیش آمدن نکرده هر یک بمقام خود باز گشتند دیگری جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف
دکردستان بایروان می آمدند مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخچوان و خوی که بخبرداری آن راه مامور
بود با آن گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر
ظفرشعار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست درآمده داخل غنایم
مذکور بود دیگری هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از رومیه وان و دیاربکر آغرق
خود را با فوجی از رومیان و اکراد از پای قلعه بطرف وان میفرستادند تیمور بیک بیات ولد صحبت اوادعلی
با جمعی از دلاوران پرخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم موفور بدست آوردند
دلو محمد شمس الدینلو که بخبرگیری و ضبط راه ارض روم مامور بود مکرر در آن راه بمترددین رومیه باز
خورده محاربات بوقوع پیوست و دستبردها نموده چاوشان که از روم آمده احکام از جانب
خواندکار بسردار می آوردند و جمعی که از نزد سردار روم رفته عرایض و مکاتبات می بردند بدست
آورده مجموع آن مکاتبات و مراسلات را بنظر اشرف درآوردند والحاصل سپاه ظفرپناه در مدت
محاصره قلعه از دستبرد خالی نبوده رومیه را آسوده نمیگذاشتند و همه روز زنده و سر و اخرمه
می آوردند اما جمعی که بتسخیر قلعه کمر بسته بودند خصوصاً ینگچری آقاسی با طایفه ینگچریان در چند جا سیبها
و توپها ترتیب داده بودند توپهای قلعه کوب نصب نموده بجهد تمام از طرف دیگر خاک پیش برده
بسعی غیر محصور در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و امیرگونه خان حاکم قلعه و غازیان قاجار و بیات

و ملازمان

وملازمان او و تفنکچیان و سایر محافظان قلعه سر ممانعت بر روی کشیده نهایت جان سپاری و مردانکی
بظهور می آوردند و حضرت اعلی همه روز کسان عیار پیشه کارآگاه فرستاده از احوال قلعه خبر میگرفتند
در اوایل حال که قلعه محصور گردید زیاده از یکصد هزار از جنود اشرار ایشان را مرکز وار در میان
گرفتند چون قلعه کبری رومیان بین الجمهور مشهور بود اهل قلعه اندک خوف و تزلزل داشتند
آثار فتنه رفته دل قوی کرده دلیر شدند القصه رومیان و توپچیان رومی و فرنکی شبانروز از توپ
انداختن خالی نبودند و دو سه برج از بروج دروازه قلعه را بضرب سنگ توپ و گلوله با دلیح منهدم ساخته
روزی جمعیتی عظیم نموده بجانب قلعه دویدند از قلعه هر توپچیان و تفنکچیان قدرانداز که اگر فی المثل
چشم مور را نشانه سازند تیر مقصودشان بر هدف مراد راست آمده خطا نمی افتد گلوله
ضربزن و تفنک بر ایشان تکبر آتشین که از کره اثیر بارد بر آن گروه ریختند هر چند بپای قلعه
دویدند دست امیدشان بخاک ریز قلعه بمقصد نرسید جمع کثیر از رومیه بضرب تیر و تفنک اهل قلعه
بخاک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر باز گشتند حضرت اعلی احتیاط ورزیده هوازی
یکهزار تفنکچی رکاب اقدس همایون جدا کرده فرستادند که از طرف کنه کیر رفته در کمین فرصت نشسته
در هنگام مجال مردانه خود را بقلعه اندازند و ایشان حسب الامر نموده بر آن جاده رفته عیار صفت کس
بقلعه فرستاده امیرگونه خان را خبر کردند و او صبح تاریک دروازه شمالی جانب کنه کیر را مردانه کشوده
تفنکچیان چون برق لامع بقلعه در آمدند نقارهای شادکامی در قلعه بنوازش در آوردند و رومیان
از استماع این خبر دارکشته بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و سیبه پیش آوردن اهتمام میکردند روزی
ینکچری آقاسی و ترکچه بیلمز با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه گیری غلو داشتند بتوپ
خانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند از تقدیرات الهی و مهدات الاقبال توپی که از قلعه بتوپخانه می انداختند
گلوله توپ به ینکچری آقاسی خورده از و گذشته به ترکچه بیلمز و از و به دیگری رسیده تا چند کس را ضایع ساخت
در ایام محاصره هفت از پاشایان و معتبران رومیه بضرب گلوله توپ و تفنک محصوران ضایع
شدند و خرمن حیات شان از آتش حادثه سوخت و جمعی که خاک پیش آوردند بخندق رسیده انباشته
کرده اما اکثر اوقات بفرموده امیرگونه خان غازیان قاجار و مبارزان معرکه گیرودار چون شیر خشمناک
از قلعه بیرون دویده بر آن مخاذیل حمله آورده از پشت خاک و سیبها چند نفر را سر بریده و بعضی را زنده گرفته

بقیه السیف را متفرق ساخته تفنگ و اسلحه و یراق بدست آوردند تا سر و زنده و اختر مظفر و منصور بقلعه
می آمدند و همه روز بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته جمعی از رومیان بقتل می آمدند الحق
از غازیان قاجار در هنگام محاصره عیاریهای غریب و دستبردهای نمایان و جلادتهای
شگرف بظهور آمده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند و روز بروز اهل قلعه دلیر شده
خوف و هراسی که مردم قلعه را می باشد بالکلیه از ایشان زایل گشت و بیرونیان را یاس و نومیدی
می افزود و مبارزان جنود اقبال زبان گیری کرده بودند بخدمت آورده تقریر کردند که چون
چند برج از بروج قلعه بضرب توپ انهدام پذیرفته رخنها پدید آمده است قرار یافته که روز
هفتم جنگ سلطانی انداخته یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی یکی از جان نثاران عیارپیشه
جلادت پیشه نزد امیرگونه خان فرستاده اهل قلعه را خبردار گردانیدند که آن روز مردانه بوده
غافل نباشند و امرای عظام نیز در آن روز از محل اقامت خود حرکت نکرده نقاره و نفیر بلند کردند
القصه در آن روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه شتافته نردبانها بقلعه انداخته بجانب
قلعه دویدند مستحفظان توکل بر حفظ و حراست ملک سبحان کرده دست به تیر و تفنگ زدند از
صباح تا چاشتگاه از جانبین تلاش نمودند اجساد قتیلان بزخم تیر و تفنگ قلعه داران بجان
بسیار بر زیر یکدیگر می افتادند از کشته پشتها پدید آمد و رومیان را چهره آرزو در آینه مراد روی
ننموده پی نیل مطلوب و حصول مقصود باز گشته و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه رفع مکاتبت رحم کرده
از محاربه و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون فارغ بال نشسته اند درین غفلت و فسردگی یورش دیگر
پیش کردند که شاید مقصود بحصول پیوندد **نظم** وقت پیش در استوای بهار * که بجان فتنه خواستی زنهار
دیده حادثات نغنوده * پای سعی از فلک نفرسوده * رومیان با سنان آتش بار * حمله آور شدند دیگر بار *
غازیان را از تردد بسیار ضعف غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب برخاسته
دیگر بار از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان بر بروج عروج نموده دست با آلت
مدافعه گشودند و صدمات دلیران کشور روم را که هجوم آوردند بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ
دفع نمودند درین مرتبه نیز جمعی کثیر هدف سهام تقدیر شدند کاری از پیش نبردند بازگشتند
چون بذل سعی و جهد نمودند اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشیده

آذوقه

آذوقه در میان لشکر تنقیص پذیرفت بلکه نایاب شد و جنود سرما هجوم آورده بیماری در میان لشکر
ایشان پدید آمده هر روز جمعی کثیر براه عدم می‌شتافتند سردار از تسخیر قلعه مأیوس گشته راه اخلاص
و نجات می‌جست گفتگوی صلح بمیان آورده مکرر ایلچیان سیما خلیل آقا نامی از معتبران رومیه را
بخدمت اشرف فرستاده و شرایط صلح سابق را اعاده نموده عذری چند بنابر خجالت درین آمدن الغا نمود و از
این جانب نیز سارو بیک پیکدلی بایلچیگری رفت بعد از آمدن سارو بیک چراغ سلطان کران تا ر
استاجلو بایلچیگری رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانه نصوح پاشا و غازی
خان صدر قرار یافته بود از جانب شاه بعمل نیامد حضرت اعلی فرمودند که از اینجانب شرایط صلح کماینبغی مرعی
بود اما ایشان بی جهت نقض پیمان کرده دیگرباره آتش فتنه را که کماینبغی تسکین یافته بود مشتعل ساخت
تصور نمایند که درین نهضت بجز ریختن خونهای خلایق که درین ماه مبارک رمضان بوقوع پیوست و خسران
دنیا و آخرت چه منفعت بدین و دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده اند مارا سخن
یکی است و آنچه در باب شرایط صلح اظهار نموده که میانه نصوح پاشا و غازیخان قرار یافته اگر نصوح پا[شا]
در حیات نیست غازیخان در حیات است او را نوشته‌ایم که در حضور جمعی دیگر از آگاهی حالات اطلاع دارند
مثل دلاور پاشا و باقی پاشا و دیگران مواجهه شده آنچه در خدمت اشرف قرار یافته بود خاطرنشان
نماید و حسب الاستدعا غازی خان را روانه فرمودند در تاریخ سه‌شنبه پنجم شهر شوال که هنوز غازیخان بایشان
نرسیده بود سردار کس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت اعلی صلح واقع شد بدین جهت
کوچ کرده رفتیم و طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشت غازی خان در راه باو رسید سردار
و پاشایان اعزاز و احترام نموده از بیم تعاقب قزلباش سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارض
روم باو تکلیف همراهی کردند و در آنجا بعضی مطالب پیش گرفته غازیخان را بقبول آنها مجبور ساختند که سردار
آنرا دستاویز خود ساخته در خدمت پادشاه سعی موفور ظاهر سازد بجای آورد غازی خان چون در مبادی
حال امر مصالحه را که میانه دو پادشاه عالیجاه امری عظیم و کاری بزرگ است او سرانجام داده بود بنا
بر خیرخواهی مسلمانان و ترفیه حال خلایق و آسودگی اهل اسلام و آنکه ساخته و پرداخته او استقرار
یافته نقصان نپذیرد در خدمت اشرف و غازیخان را از ارض روم روانه نموده خود با خواص و اعیان
متوجه استنبول گردید درین آمد رفت قریب چهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه چه در محاربات که

در خارج قلعه وچه از سرما و بیماری رخت سرای آخرت کشیدند اسپ و استر که از فقدان علیق سقط
شده بود در حساب و شماره بیرون است در هنگام مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در سرعت اجله
از مدفن بیماران اردو که فوت می شدند قبرستانی بنظر در می آمد و در وقت کوچ از عدم بار
بردار چندان خیمه و خرگاه در جا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر
پیاده میرفتند القصه چون کوچ رومیان باردوی معلی رسید و ده هزار شیعه از ذکور و اناث
که محصور بودند از میامن الطاف الهی و امداد بواطن حضرت رسالت پناهی و حضرات ائمه معصومین
علیه السلام از آسیب دشمنان نجات یافتند موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدس نشان صفویه
گردیده فی الحقیقت آن روز عید شیعیان گشت خواجه محمد یوسف ضیاء قزوینی که از ارباب قلم و اهل
استعداد است این تاریخ گفت که قطعه چون که سردار رومی شومی • وارد ملک ایروان گردید •
دو سه ماهی بدور قلعه نشست • مهرها بر بساط عربده چید • دید کز تیغ شیعیان علی • نیمه لشکرش بقتل رسید •
کمر مکر بر میان بربست • چاره جز فرار خویش ندید • ماه شوال چون ز بیست گذشت • دهم آخرین بنصف رسید •
دولت شاه دین مساعد شد • لشکر روم منهزم گردید • پی تاریخ آن خرد گفتا • آمد امروز شیعیان را عید •
در اوایل حال و گرمی حرب و قتال خواجه اکبر اصفهانی از احفاد مشایخ ذوالنونی که از اعیان ارباب
قلم و مستوفی خاصه سرکار حضرت اعلی است شبی در عالم رؤیا مشاهده نموده بود که از شخصی سؤال
مینماید که فتنه عظیمه حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا مآل بر کجا رسد و فتح و نصرت
از کدام طرف خواهد بود و آن شخص باین عبارت جواب میگوید که فتح از سپر علی روزی صاحب واقعه
واقعه خود را نقل نموده راقم حروف فکر میکرد که آیا این عبارت که در عالم رؤیا القا شده بوزن است
یا نه باضافه عالی ولی بوزن درآمده موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدین طریق در سلک نظم درآمد
قطعه آمد ز دیار روم از بهر ستیز • سرکرده احزاب ز مکر و دغلی • آراست ز بهر او شه جهان •
فوجی ز جنود حق بصد زیب و جلی • بر بست کمر بکینش از بهر اله • برزد بمیان خویش دامان یلی •
میخواست یکی ز هندکان در شاه • در واقعه چند از قضای ازلی • تاریخ دو گروه فتح از جانب کیست •
کین راز جلی شود و با و نیک جلی • بشنید ز هاتفی که مکیفت ز غیب • فتح از سپر علی عالی ولی • وین نادره
تر که این برای عینی • تاریخ فنای او شد از لطف علی • بعد از هزیمت رومیان چون قلعه ایروان را که

مجددا

مجدداً تعمیر یافته بود حضرت اعلی مشاهده فرموده بودند اردوی اغرق را بجانب برگشاط فرستاده
خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس بایروان تشریف بردند خرابی قلعه و نیک و بد آنرا بنظر احتیاط
درآورده امیرگونه خان و سرداران قلعه را که مردانگیها بظهور آورده بودند بنوازشات خسروانه سرافراز
فرمودند امیرگونه خان در ازای مردانگیها بخطاب سارو اصلان مفتخر گشت جماعت رومیه بقلعه گیری
و قلعه داری شهره جهانند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل اللهی بارها از جنود قزلباش هم در قلعه
گیری و هم در قلعه داری بر ایشان فایق آمده چندین قلاع مشهور معتبر که معظم آنها قلعه تبریز و قلعه
ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس است چنانچه مشروحاً درین دفتر قلمی و مسطور است از ایشان
بجنگ گرفتند و هم در قلعه داری راجح آمده دو ماه و نیم زیاده از یکصد هزار مرد دلیر قلعه گیر جدل کیش
صیانت کردند یا سلطان قلندر رحمی که از زمره درویشان و صاحب شعر و بداهت این رباعی
درین باب گفته رباعیه تا عهد تو کس قلعه ز رومی نگرفت . نگرفت کس از غریب و بومی نگرفت .
اقبال تو صد قلعه ز رومی بگرفت . یک قلعه ز نوکر تو رومی نگرفت . القصه بعد از مشاهده قلعه عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حدود نخجوان بسان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرهای
ممالک را رخصت دادند از راه علی دره سی به برگشاط آمده باردوی اغرق پیوستند و از آنجا شکارکنان
بقراباغ و کنار آب کر آمده چون هنوز مهمات گرجستان و قلع و قمع ایشان چنانچه مکنون خاطر
عنبرین سرشت اشرف بود تمشیت نیافته بود ولایت دانقی از اعمال شکی که دهنه گرجستانست
مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور نموده در آن زمستان در دانقی قشلاق فرمودند عارنجان
صدر در دانقی باردوی همایون بشرف بساط بوسی مفتخر گشت اما احوال سردار اکه چون در ارض
روم لشکرهای ممالک را رخصت داده خود با خواص و اعیان روانه اسلامبول گشت جمعی از ارکان دولت
عثمانی که اضداد محمد پاشا بودند او را از محاربه قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم ساختند بدین جهت
سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت و سرداری عزل نموده خلیل پاشا را
وزیر اعظم و سردار کرده در سال دیگر که ییلان ئیل سنه ثلث عشرین و الف باشد او را فرستادند و او
در آن سال در دیاربکر قشلاق کرده که در بهار توشقان ئیل سبع عشرین و الف لشکر بر سر قزلباش کشد
و جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار را که بمعاونت طلب نموده با همیت هر کس از جنود تاتار

بولایت روم درآمده بود و با ونیز در دیار بکر و آن حدود قشلاق داده‌اند که در سال آینده از عقب
قزلباش رفیق سردار باشد از آنجا عقب خرابی بسیار در مملکت روم واقع شد در خلال این حال
از قضای ملک متعال سلطان احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشیده **مصرع**
رفت تا عالم دگر گیرد چون دو سه چوز ده سال داشت ریش سفیدان آن سلسله بالضروره سلطان
مصطفی برادر سلطان احمد خان را که تا غایت بجهة تفقت عقل و آشفته دماغی بحجاب مخدرات سلسله
عثمانی سالم مانده تغلباتش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند و خبر جلوس او را باطراف
وجوانب ممالک روم فرستادند این معنی پسندیده طبع خلیل پاشا و سردار جمعی از عظمای رومیه
نشد بسلطنت سلطان عثمان ولد سلطان احمد خان که دوازده ساله بود اتفاق نمودند و بعد از
شش ماه که سلطان مصطفی پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان بر سریر دولت عثمانی جلوس نموده
در آنوقت که سلطان مصطفی که محب علی المرتضی بود و رومیان گمان زده شیعگی او بودند در کار
رفته بود که سلطان عثمان را جلوس فرمودند وقتی که معزولی خود را شنید گفت که خوب کردند
عجب بار گرانی بر دوش من نهاده بودند و قدرت برداشتن آن نداشتم شرح آمدن خلیل پاشا
و پادشاه تاتار و محاربه نمودن با لشکر فدوی آثار قزلباش و مغضوب شدن رومیه دیگر بار
و قضایا و سوانح اگر عمر باقی باشد و توفیق رفیق گردد در مجلدی علیحده که قرن دویم است از
جلوس اقدس شاهی در رشته تحریر انتظام یابد ان شاء الله تعالی **ذکر لشکر فرستادن بر سر بقیة السیف**
گرجستان کاخت و آن ولایت را از صامت و ناطق پرداختن بتوفیق داور ذوالمنن
چون غیرت شاهانه و حمیت خسروانه مقتضی آن بود که در ازای جسارت ولی دین طهمورث گرجستان
کاخت آن ولایت بشعله غضب قیامت مهیب چنان سوخته گردد که بالکلیه از حیز انتفاع افتاده کفره
آنجا بنوعی معروض تیغ سیاست گردند که در آن دیاری و آبادانی نماند و از صامت و ناطق
ایشان نبوده باشد و در آن سال کهنه افاده آمدن سردار روم فرصتی نشد که مکنون خاطر اشرف
بظهور آید درین هنگام بمسامع جلال رسید که دو ملک شیروانی داود بیک و طهماسب بیگ
بالکار کاخت آمده جمعی از بزرگزادگان گرجی را از سپاهی جمع آورده بوده و در هر موضع
چند خان جمع آمده رحل اقامت انداخته‌اند حضرت اعلی جمعی را از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را

ب کردکی عیسی خان بیک قورچی باشی بر سر ایشان فرستاد و جنود اقبال بمساکن کرجیان در آمده تخت
ولایت مسق را پاک کرده مردان طعمهٔ شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار می شدند
خبر داود بیک و رفقا گرفته بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت راه و بسیاری برف که در جنگل
که شوارع را برف پوشیده بود بدشواری بمکان لخت برگشتکان رسیدند ایشان بیک لحظه پیشتر از
ورود لشکر واقف گشته احمال و اثقال را انداخته با معدودی عورات خود را پس اسپان گرفته
از راه تنگ پر برف بجبال داغستان گریختند هنوز سیاهی ایشان از نظر غایب نشده بود که طلیعهٔ لشکر
نمایان شده غازیان دست از تعاقب باز نداشته بجایی رسیدند که در میان برف از تنگی راه رفتن
دو سوار میسر نبود یک یک می بایست رفت داود ملک و داود بیک کرجی و طهماسب و رفقا اکر اسپان
خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ کنان پیاده میرفتند حسین علی بیک برادر بیکر سلطان اگر می
دورت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ از پای در آمد میر فتاح پیش باشی
نیز بزخم تفنگ زخمدار شد چون برف رفتن موجب تضیع جوانان کارآمدنی می شد عنان باز کشیدند شب
نیز در میان درآمد درین مرتبه آنجماعت از جنگ اجل جان بردند اما موازی ده هزار اسیر کار
آمدنی که زبده و خلاصهٔ کرجیان بود و در آن مرتبه خود را حفظ نموده بودند درین مرتبه از شدت سرما و برف
مجال حرکت نیافته بدست درآمدند و غنیمت بسیار بدست غازیان درآمد مظفر و منصور باز گشته
و از کرجیان در آن دیار دیار نمانده بود اگر قلیلی در گوشه و کنار بیابان جنگلها مانده و بیشه آجام چون
مردم داغستان همیشه بطلب اسیر بطریق دزدی بآن ولایت می آیند درین وقت که فتوری چنین
واقع شد بیشتر از پیشتر آمده بتفحص و تجسس اسیر پرداختند و کرجیان از خوف لزکی و مردم داغستان
خود را بالکل کار تیل انداختند مجملا در آن ولایت بوئیه از آبادانی بمشام کسی نمیرسید و چنان
ولایتی که هر ساله چهل پنجاه هزار تومان منافع و مداخل آن بود بمحض جهالت و بیدولتی طهمورث
صفت با صفا گرفته هباءً منثورا گشت و گروهی از طایفهٔ ایل و جمعی که از زکم و آن حدود
می بودند تا حدود سه هزار خانوار از بیم جان جلا راضی شده ارادهٔ رفتن مازندران و اقامت نمودن
در فرح آباد نمودند و حسب الفرمان قضا جریان آن گروه عزیمت راه کرده بسلامت بفرح آباد رسیدند
و چون از مردم داقی که همیشه رعیت حاکم گنجه بودند در زمان فترت طهمورث عصیان بظهور آورده جمعی

مرافقت او اختیار نموده چند نفر از ملازمان محمد خان زیاد اوغلی را که در میانه ایشان بود بقتل آورده
بودند لهذا درین وقت که در الکای مذکور قشلاق واقع شد سرکشان و بیدولتان آن طایفه
مورد غضب و سخط پادشاهی شده باسی چهل نفر از عظما و ارباب نفعیان بقتل آوردند و جمعی
دیگر را که محل اعتماد نبود از آنجا اخراج کرده بفرح آباد فرستادند و مهمات آن حدود بروجه دلخواه
سرانجام یافت و حکام داغستان کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان پناه فرستاده
بخلع فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند و زمستان را در لوری بفراغت گذرانیدند
درین سال چون فتوحات عظیمه قرین حال منتسبان دولت بیزوال گشته اعادی مخذول العاقبه
منکوب شدند و سردار روم که با لشکری از حد و حصر افزون هجوم آورده بنیروی اقبال و مساعدت
بخت فرخ فال کاری نساختند چنانچه گذشت راه انهزام پیموده چشم زخمی که اصابت عین الکمال
بود در خراسان وقوع یافت شرح آن سرگذشت آنکه در اواخر این سال قریب یکهزار و دویست
نفر اوزبک خونخوار بسرکردگی محمد قلی روزبهی و سارو نامی که مابین سرخس و ولایت هرات آمدند
خسرو سلطان با جمعی از مبارزان رزم آزمای در مارو چاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه شدند
ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان فیروز جنگ با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنحدود با الغار
اوزبکیه نبرد آزمای خود و مردانگیها بظهور آورده اند باو ملحق گردیده بایلغار باوزبکیه رسیدند
و از جانبین دست بآلت حرب و قتال برده فیمابین جنگ در پیوست خسرو سلطان از جهالت و خود
رایی و غرور شجاعت و دلاوری در محل نامناسب طرح جنگ انداخته اگرچه کوششهای مردانه
نمود اما عاقبت مغلوب گردیده راه انهزام پیموده از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کهنه سپاهی
کاردیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد و بر ایشان حمله آورده در اثنای
گیرودار میر سلطان حسین پسرش بقتل رسیده او از واقعه پسرش بی آرام گردیده نخواست که قرة العین
خود را بباد داده خود راه سلامت پوید چندان تلاش نموده که با چند نفر از کاسه اجل
شربت شهادت نوشیدند غازیان جغتای بعد از قتل ابن حسین خان خود را بطرف جویی که در
جنگ گاه بود کشیده آنجا را خندق حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه وار
خود را از آن معرکه بامن سلامت رسانیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید عاطفت شهریاری

که مولما

همواره با حقاق حق گذاری و حق خدمت کنی اران خان نثار متوجه احوال باز ماندگان مظفر حسین خان پسر دیگرش را
بجای پدر بایالت و خانی سرافراز فرموده الکا و اقطاع پدر را بدستور با و ارزانی داشته بخلاع
فاخره سرافراز گردانید و درین سال علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی جهان را وداع نموده کتب
خانه حیات را از صحیفه هستی پرداخته چنانچه شمه از اوصاف حمیده آن سید دانشمند صاحب اخلاق
در اوراق صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی سادات و علمای زمان شاه آشیان رقم تحریر یافته در تاریخ
واقعه او گوید **قطعه** مرغ روح و روان ابراهیم ٭ کرد پرواز سوی باغ نعیم ٭ آن نبی سیرت علی فطرت ٭
که عدیلش بدهر بود عدیم ٭ نود نعم الامیر خلق جهان ٭ چون رسول خدا الخلق کریم ٭ گفتمش سال فوت با دل ریش ٭
سدره باشد مقام ابراهیم ٭ ابراهیم برسم خط بی الف اعتبار نموده هزار و پانزده است ۱۰۱۵ با دل ریش که هی
باشد بتعمیه هزار و بیست و پنج **متوفیان این سال** اول سید مبارک والی عربستان که در حویزه با جل طبیعی در
گذشته سید ناصر خلف صدق مشارالیه که در اوان کودکی بخدمت اشرف آمده در میانه قزلباش نشو و نما یافته
بود بخواهر داماد حضرت اعلی بود در اول هنگام توجه رایات جلال بگرجستان حسب الالتماس پدر رخصت داده
فرستاده بودند جانشین پدر و متصرف ملک موروث گردید در اواخر سال مریض شد در عالم جوانی
وداع قلمرو زندگانی کرده بنسبت شرب الاعراب حرمان از دولت و کامرانی تمتعی نیافت و گمان بیشتر
آن سلسله آن بود که یکی از ازواج پدرش که پسر کودکی از سید مبارک داشت بنام سید محمد او مسموم
ساخت و حکومت عربستان حسب الاراده عظما عشایر بسید راشد خان برادرزاده سید مبارک که
آثار رشد و اهلیت از ناصیه احوالش نمایان بود مرحمت شده بمنصور عاطفت علیای شاهی سرافراز گردید
خطاب در ختم کتاب چون حجله آرایان عرایس سخنوری و مشاطه گان الکار نکته پردازی که در سواد کف
دوران و سوابق زمان صور پر چهره گان معانی و عارض شواهد الفاظ را در نظر خواهندگان عالم
شوق و آرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال و آرایش خط و خال الجلوه در آورده چون
یغمایان تتاری رنگ و آب عرضه صورت و غارت جهان معنی کرده اند **بیت** سخن هر چه
آن گفتنی گفته اند ٭ بر و بوم معنی همه رفته اند ٭ خاصه راقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیث
آرای سخن گذار که جرعه اقلام عنبر فامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرای از شمیم
انفاس قدسیه ایشان عنبر آمیز لآلی صبح درر نثارشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار

وصنایع وبدایع کلک گهرسلک آن هنرمندان نادره روزکار درعرصه جهان یادکار است اگرچند
دست آرزوی طالبان نکات یعنی وامان سرادق اقبال پیش روان دار الملک سخن بفطرت
عالی کوتاه است وعقل انصاف گزین از اسرار نکات حکمت آیین ایشان خبر وآگاه اما طبع سلیم
وذهن مستقیم بمضمون این مقال که **قطعه** گویند بعالم سخنی تازه نمانده است ؛ این نکته نمقبول دل نکته
گذار است ؛ درعرصه خریدار نمانده است ولیکن ؛ درپرده غیب است هنوز آنچه بکار است ؛
ازپرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فتوحات الهی همواره برچهره آمال طالبان جواهر معنی
کشوده است ومخزن لالی بحر سخن سرائی هرگز از جواهر زواهر نکته سرائی خالی نبوده **بیت**
کس نپرداخت از هرگز ؛ معدن از لعل و بحر از مرجان ؛ هرگاه طبع سخن گذار دریابد به جویائی اخبار
بقدر خواهش وآرزو بتکاپو درآمده خود را مستور فیضان مکرمت ازلی گرداند وچون سایلان
کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی ومطلب میسر نماید بلا شایبه بحصول مطلب ووصول مقصد کامروا
میگردد **بیت** تو مستعد نظر شو که کمال قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ماحصل این
ازقام آنکه راقم حروف دردیباچه این

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تمام شد
نسخه تاریخ عالم آرا بتاریخ یوم پنجشنبه الخامس و العشرین
شهر رجب المرجب سنه ۱۲۰۷ الکاتب العبد المذنب ابن
حسن بن عشری بن ... کازرونی غلام ... عفا

1812